جعفر سلطان
تبریز ۱۲۶۵ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفه بارگاه جلال کبریاء حکیمی که الواح ارواح قابل نوع بشر را که
مظهر غرایب صنع قضا و قدر است بصیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی‌نظیر جلا داده
عکس‌پذیر صفات کمال و چهره‌گشای نعوت جلال خویش گردانید و چشمه‌های
حقایق از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر بساتین قلوب صافیه و مزارع صدور
زاکیه ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان ریاحین محبت و انواع گلهای
معرفت رویانید و صلوات نامحدود بر زبده عالم وجود و صاحب مقام محمود و [illegible]
سبع طباق و متمم صحیفه مکارم اخلاق مقدس جنابی که از حضرت فضل ازلی بتشریف
اِنَّكَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ سرافراز است و ابن طرازی که از نور شفقت و رحمت
بنعت حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ ممتاز است یعنی
سید المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الآخرین
محمد بن عبد الله خاتم النبیین و درود نامحدود بر آل اطهار و اهل بیت اخیار او که منور

تلالؤ انوار شمایل و لمعان محاسن محبان روشنی‌بخش زمین و آسمان گردیده و از شعشعه خورشید
محبتشان بمقتضای سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ صبح صادق
یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصا سید اوصیا و امام اتقیا و [illegible]
رئیس روز جزا و محرم سرادق لو کُشِفَ الغِطاء باب مدینة العلم و الحکمه سفینه حلم
اعنی ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیر المؤمنین و یعسوب الدین اسد الله
الغالب و شهاب الثاقب سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین
و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین الی یوم الدین مستمد فیض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله
عن جرائمهما بموقف عرض برادران ایمانی و دوستان جانی می‌رساند که چون حکیم
علیم نفوس بشر را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعوایق غفلات و علایق سهو
استیلا گردانید حیرت‌زدگان کالای بی‌خبری و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلالت
از مواعظ حسنه و نصایح چند چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از
مستی حیرت هوشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را
بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانیده و پیشوایان راه دین و راهنمایان
مسالک یقین را بدین شیوه کریمه امر فرموده کما قال الله تبارک و تعالی وَادْعُ اِلیٰ سَبِیلِ
رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ
و در کلام وافی و احادیث شریفه رسالت‌پناه و اهل بیت کرام صلوات الله علیهم
اجمعین خطب و مواعظ و وصایا بر وفق حد احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت

باعتبار عدم انس طبع عرب از فواید و منافع آنها محروم‌اند لهذا این بی‌بضاعت را
بخاطر فاتر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله برگزیده اصحاب
و زبده اتباع خود ابوذر غفاری رضی الله عنه را فرموده‌اند چون جامع‌ترین اخبار است که از
ینابیع وحی و الهام مأثور گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف
جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید برنگینی عبارات و حسن استعارات نگردیده بعبارات
قریبه بفهم مضامین او را ادا کنم و آنچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت
نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل آن شوم تا کافه مؤمنان و عامه شیعیان را از این مائده
سبحانی و عایده ربانی بهره فاضل و نصیب کامل بوده باشد چون از فضل شامل سبحانی
امید دارم که موجب حیوة قلوب و ارواح مرده دلان ای غرر گردد آنرا بعین الحیوة مسمّی
گردانیدم ملتمس از ناظران این رساله آنکه چون در خور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه
بقلم آمده بدیده عیب جویی نظر ننمایند و در حیوة و ممات این تبه کار بدعای خیر اغاثت فرمایند
و حسبنا الله و نعم الوکیل **مقدمه** در ذکر بعضی از فضایل ابوذر غفاری رضی الله عنه ابوذر
کنیت او است و اسم بقول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب بوده از
قبیله بنی غفاره آنچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود آنست که بعد از رتبه معصومین
علیهم السلام در میان صحابه کسی بجلالت و قدر و رفعت شان سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد بن الاسود الکندی نبوده از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان بر او ترجیح دارد و بعد از مقداد
و احادیث بسیار از ائمه اهل بیت رسول صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از [illegible] وفات

حضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتد شدند و از دین برگشتند مگر سلمان و ابوذر
و مقداد که ایشان را هیچ تزلزلی و شکی در خاطر بهم نرسید و قلیلی از بسیار صحابه
برگشتند و با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند
و منقول است از حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بسلمان گفت که ای سلمان برو بخانه حضرت فاطمه و بگو تحفه از تحفهای بهشت که از
برای حق سبحانه و تعالی فرستاده بتو عطا فرماید سلمان چون بدر خانه آمد دید سبد
نزد حضرت فاطمه علیها که گذاشته گفت ای دختر رسول خدا آن تحفه بمن کرامت فرما حضرت فاطمه علیها
فرمود که این رسیده را سه حوریه از بهشت جهة من آورده‌اند اسم ایشان را پرسیدم
یکی از ایشان گفت من سلمی نام دارم خدای تعالی مرا از برای سلمان خلق کرده و دیگری
گفت من ذره نام دارم خدای تعالی مرا جهت ابوذر خلق کرده و سیم گفت من مقدوده
نام دارم خدای تعالی مرا جهت مقداد آفریده سلمان گفت حضرت فاطمه علیها قدری
از آن تحفه بمن کرامت فرمود و بر هر قومی که میگذشتم از بوی خوشش از من متعجب میشدند
و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که در روز قیامت منادی از جانب حضرت
رب العزت ندا کند که کجایند حواریان و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریقه آن حضرت
مستقیم بودند و بعد از آن حضرت نشکستند پس برخیزند سلمان و ابوذر و مقداد
و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی
مرا امر فرموده است بدوستی چهار کس از صحابه گفتند یا رسول الله کیستند این اصحاب

فرمود که علی ابن ابی طالب و سلمان و مقداد و ابوذر و مانند ایشان بسیار در کتب شیعه و سنی
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آسمان سایه نکرده بر کسی و زمین
بر نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر بوده باشد و ابن عبد البر که از اعاظم علمای
اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که ابوذر در میان امت من بزهد عیسی بن مریم است و در روایت دیگر شبیه
عیسی بن مریم است در زهد و ایضا روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که ابوذر علمی چند جمع و ضبط کرده که مردمان از حمل آن عاجز بودند و گرهی
بر آن زد که هیچ از آن چیزی بیرون نیاید و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که روزی ابوذر بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل علیه السلام
در خدمت آن حضرت بصورت دحیه کلبی نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر
گمان کرد که دحیه کلبی است و با حضرت حرف تنهائی دارد بگذشت جبرئیل گفت یا محمد
اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد و اگر سلام میکرد ما جواب سلام او میگفتیم
بدرستی که او را دعایی هست که در میان اهل آسمان معروفست چون من عروج نمایم
از وی سؤال کن چون جبرئیل رفت ابوذر آمد حضرت فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام
نکردی ابوذر گفت چنین گمان کردم که دحیه کلبی نزد تو بود و برای امری او را خلوت طلبیده
نخواستم کلام شما را قطع نمایم حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر نادم شد
حضرت فرمود که چه دعاست که خدای تعالی را بآن میخوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروفست

گفت این دعا را میخوانم اللّهُمَّ إنّي أسألُكَ الإيمانَ بِكَ وَالتَّصديقَ بِنَبيِّكَ
وَالعافِيَةَ مِن جَميعِ البَلاءِ وَالشُّكرَ عَلَى العافِيَةِ وَالغِنى عَن
شِرارِ النّاسِ و روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشتاقست بسوی تو
یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که آن حضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت
بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل امام حق و احکام دین نکردند واجبست مثل سلمان فارسی و
ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار یاسر و جابر بن عبد الله الانصاری و حذیفه بن الیمان
و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله بن الصامت
و خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان و در حدیث امثال این
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد بار گفتند که دعا کن تا خدای تعالی
چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم خود بیخبر
کرده گفت دو چیز عظیم در پیش دارم که بهشت و دوزخ است و ابن بابویه از عبد الله عباس
روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا نشسته بودند و جمعی از صحابه
در خدمت آنحضرت بودند فرمود که اول کسی که از این در در آید از اهل بهشت باشد صحابه چون
این سخن شنیدند جمعی برخاستند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس حضرت فرمود که

جمعی از اهل الله شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان ام البشارت دهد به پرو
رفیق آزار ما و او از اهل بهشت است پس ابوذر با الجماعت داخل شد حضرت گفت که او در
کدام را هیچ از ما ها ای رومی ابوذر گفت که آزاد بندۀ رسول الله حضرت گفت که من
نیز ایشان هستم ولیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین نباشی حال آنکه ترا
از حرم من بسبب محبت اهل بیت من بیرون خواهند کرد و بیش شهادت غربت زندگانی خواهی
کرد و در تنهائی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق بسعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت و آن جماعت
رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدای تعالی پرهیزکاران را وعده فرموده و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود ایمان ده پایه دارد مانند نردبانی که بر او بالا روند
و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر
در طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد بن یعقوب کلینی
باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت بعضی از اصحاب
خود فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن ابوذر و سلمان گفتند کیفیت اسلام
سلمان را میدانیم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابوذر و خطا کرد که هر روز از حضرت پرسید پس
فرمود که ابوذر در بطن مره که محلیست در یک منزلی مکه معظمه گوسفندان خود را میچرانید که گرگی از جانب
راست متوجه گوسفندان او گردید بعصای خود او را راند پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصا
حواله او نمود و گفت من گرگی از تو خبیث تر ندیده ام آن گرگ باعجاز حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و سلم بسخن آمد و گفت والله که اهل مکه از من بدترند حق تعالی بسوی ایشان پیغمبری فرستاده

او را بدروغ نسبت میدهند و نسبت او دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن شنید از گرگ
گفت که توشه و مطهره و عصای مرا نگاهدار پس آنها را برگرفته پیاده بجانب مکه روان شد
که تا آنچه از گرگ شنیده معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعتی بسیار گرم داخل مکه
شد و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزدیک چاه زمزم آمده
دلوی آب کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل خود گفت این شیر گواه آن
خبر است که از گرگ شنیده ام و این شیر از معجزات آن پیغمبر است پس به گوشه از مسجد
آمد دید که جماعتی از قریش بر گرد یکدیگر نشسته اند نزد ایشان نشست دید که ایشان ناسزا بحضرت
رسالت پناه میگویند بنحوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز که ناگاه
حضرت ابوطالب آمد چون نظر ایشان بر وی افتاد با یکدیگر گفتند خاموش باشید که عمش آمد
پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند چون ابوطالب آمد ایشان با او مشغول سخن گفتن
شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابوطالب از نزد ایشان برخواست من از پی او روان شدم
رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده
گفت با او چکار داری گفتم میخواهم با او ایمان آورم و آنچه فرماید براستی او اقرار نمایم و خود را
منقاد او گردانم و او را اطاعت کنم گفت البته چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا
این وقت نزد من بیا که ترا باو برسانم من شب در مسجد بروز آوردم چون روز شد در مجلس آن
کفار نشستم و ایشان باز زبان بناسزا گشودند بر منوال روز گذشته چون ابوطالب پیدا شد
زبان از آن قول ناشایست در کشیدند و با او مشغول سخن شدند چون از نزد ایشان برخواست

باز از پی او روان شدم و از سؤال دیروز گذشته را اعاده نمود و من همان جواب گفتم و تأکید نمود
که آنچه بگویی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا با خود برد بخانه که حضرت حمزه در آنجا بود و او را سلام
کردم و از حاجت من پرسید همان جواب دادم گفت گواهی بده که خدا یکیست و محمد
فرستاده اوست گفتم اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰه پس حمزه
مرا با خود بخانه برد که در آنجا جعفر طیار بود و سلام کردم و نشستم از مطلب سؤال کرده همان
جواب گفتم و تکلیف بشهادتین کرد و بر زبان راندم پس جعفر برد مرا بخانه که حضرت امیر المؤمنین
در آنجا بود و بعد از سؤال و امر بشهادتین آنحضرت مرا بخانه برد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در آنجا تشریف داشتند سلام کردم و نشستم آنحضرت از حاجت من سؤال نمودند و کلمه شهادتین
تلقین فرمودند چون شنیدم گفتم و فرمودند که ای روزبه لطف طرح در دل که تا رفیق تو پسر عمی از تو
فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی ندارد و مال او را بگیر و داخل عیال خود باش تا امر تو
ما ظاهر گردد آخر روزبه چون از وطن خویش در آمد پسر عمش فوت شده بود و مال او را بتصرف
در آورده و کشت فرمود تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمودند و امر اسلام رواج گرفت
و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق فرمود که این بود خبر سلمان و ابوذر و خبر
اسلام سلمان اینست و الحق شما هیچ از اظهار داشتن اسلام سلمان اینست که ذکر او از بیان
فرماید حضرت نقل نموده و لیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما روایت
نموده که شخصی از آن حضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان آنحضرت فرمود که پدر و اجداد من
صلوات الله علیه که روزی حضرت امیر المؤمنین و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر مبارک

حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمع بودند حضرت امیر المؤمنین از سلمان پرسید که یا ابا عبد الله مارا
از اول کار خود خبر ده که اسلام تو چگونه بود سلمان گفت والله که اگر دیگری می پرسید نمیگفتم
ولیکن اطاعت فرمان تو لازم است من مردی بودم از ولایت شیراز و از دهقان زادها و
بزرگان بودم و پدر و مادر مرا بسیار عزیز و گرامی داشتندی روزی عید با پدر بعیدگاه
میرفتم بصومعه رسیدم کسی از آن صومعه با واز بلند آواز کرد اشهد اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه
وَ اَنَّ عیسیٰ رُوحُ اللّٰهِ وَ اَنَّ مُحَمَّداً حَبیبُ اللّٰه پس چون این را شنیدم محبت محمد
صلی الله علیه در گوشت و خون من جا کرده از عشق آن حضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا
نبود و مادرم گفت امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و نپرستیدی پس ابا کردم و چندان مضایقه
نمودم که او ساکت شد چون بخانه برگشتم نامه از سقف خانه آویخته دیدم بمادر خود گفتم که این چیست
مادر گفت که چون از عیدگاه برگشتم این نامه را آویخته دیدم بنزدیک این نامه نروی که پدرت ترا بکشد
و من همچنان در حیرت بودم تا شب در آمد و انتظار بردم تا پدر و مادر در خواب شدند
برخواستم و آن نامه را بر گرفتم و بخواندم نوشته بود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ این عهد
پیمانیست از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه
و صفات حمیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدای و عبادت بتان ای روزبه
تو وصی عیسی باش ایمان بیاور و مجوسیت را ترک کن پس چون این نامه را خواندم بیهوش
شدم و عشق آن حضرت زیاده شد چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفته در چاه عمیقی
محبوس کردند و گفتند اگر از این امر برنگردی ترا بکشیم با آن گفتم که آنچه خواهید بکنید محبت محمد

از پسر پیرزن بخواه رفت سلمان گفت من پیش او خواندن انجیل به عربی بدانستم و آرزو ز
بالهام الهی عربی را آموختم پس تن را در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه
برای من فرو میفرستادند چون مدتی چنین گذشت از طول الحال ملال کامیده دست بسوی آسمان برداشتم
وگفتم الهی مرا بدوستی محمد و وصی او علی بن ابی طالب محبوس گردانیدی پس بحق و وسیله
و وجه آنحضرت فرج مرا نزدیک گردان و مرا خلاص کن از این محبس پس شخصی نزد من آمد
جامهای سفید در بر و گفت برخیز ای روزبه و دست مرا گرفته نزد صومعه آورد و من گفتم اشهد
ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله دیرانی بر سر صومعه
برون آورده گفت تویی روزبه گفتم بلی مرا نزد خود برد و دو سال تمام او را خدمت کردم چون
هنگام وفات او شد گفت من این دار فانی را بگذاشتم گفتم مرا که می سپاری گفت کسی را
گمان ندارم که در مذهب حق با من موافقت کند مگر راهبی که در انطاکیه می باشد چون او را دریابی
سلام مرا باو برسان و لوحی بمن داد که این لوح را تسلیم او نمای و بعالم بقا ارتحال نمود من او را
غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم و آن لوح را گرفته بجانب انطاکیه روان شدم چون بانطاکیه
رسیدم پای صومعه را ایستادم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی
روح الله و ان محمدا حبیب الله پس راهب بزیر آمد و گفت تویی
روزبه گفتم بلی گفت بیا بالا پس نزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم چون هنگام رحلت
او شد چون وفات نزدیک بود گفت من گفتم مرا که می گذاری گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب حق
با من موافق شد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است پس چون باو برسی سلام مرا باو برسان

و آن لوح را باو بسپار چون وفات یافت او را بعد از تغسیل و تکفین دفن کردم و آن لوح را
برداشته بشهر اسکندریه در آمدم و نزد صومعه او آمده شهادت خواندم راهب سؤال نمود
که تویی روزبه گفتم بلی مرا نزد خود برد و دو سال دیگر او را خدمت کردم تا هنگام وفات
او شد گفتم مرا بکه می سپاری گفت کسی گمان ندارم که در این سخن حق با من موافق باشد
و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود منور
گرداند برو و آن حضرت را طلب نما چون شرف ملازمت آنحضرت دریابی سلام مرا
عرض کن و این لوح را باو بسپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و
برون آمدم و با جمعی رفیق شدم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من شوید
تا شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بستند کفار
و ریش گوسفندی را بیاوردند و چندان چوب بر وی زدند که بمرد و پاره کباب کردند و بعضی
بریان کردند و مرا تکلیف خوردن کردند چون میته بود من ابا کردم باز تکلیف کردند
گفتم من مرد دیرانیم و دیرانیان گوشت تناول نمیکنند مرا چندان زدند که نزدیک
بمردن رسیدم یکی از ایشان گفت دست از او بدارید تا وقت شراب شود و اگر شراب نخورد
وی را بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهب اهل دیرم و شراب
خوردن شیوه ما نیست چون این سخن گفتم در من آویختند و قصد کشتن من کردند با ایشان
گفتم ای گروه مرا مزنید و مکشید که اقرار به بندگی شما میکنم و خود را به بندگی یکی از ایشان در آوردم
مرا بیاوردند بیثرب بمردی یهودی بسیصد درم بفروختند یهودی از قصه من سؤال کرد و من قصه خود را

باز گفتم و گفتم من غیر از گناهی ندارم که دوستدار محمد و وصی او ام یهودی گفت من تو را و محمد را
دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در در خانه ریگ بسیار ریخته بود و گفت والله ای
روزبه اگر صباح شود و این ریگ ها را تمام از اینجا بیرون نبرده باشی ترا بکشم من تمام شب
تعب کشیدم چون عاجز شدم دست به آسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من بدوستی محمد
و وصی او و او را دل بر جای داده پس بحق درجه و مرتبه آن حضرت که مرا فرج بخش و از این
تعب آزاد گردان چون این گفتم خدای متعال بادی برانگیخت که تمام ریگها را بمکانی که یهود گفته
بود نقل کرد چون صبح یهودی بیامد و این حال مشاهده کرد گفت تو ساحر و جادوگری من چاره
کار تو ندانستم تا از این شهر بیرون نبرد که بشکست توان شهر خراب نشود پس مرا
بیرون آورد و بزن سلیمیه بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست داشتی و باغی داشت گفت
این باغ تعلق بتو دارد خواهی میوه آن را تناول کن خواهی بخش و خواهی تصدق نمای پس
مدتی در این حال بودم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می آمدند و ابر بر
ایشان سایه انداخته گفتم والله که همه پیغمبر نیستند اما در میان ایشان پیغمبری است پس آمدند تا باغ
داخل شدند چون مشاهده کردم گردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و با حضرت امیرالمومنین
و حمزه و زید بن حارثه و عقیل بن ابی طالب و ابوذر و مقداد پس خرماهای زبون را
تناول می نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان گفت که خرماهای زبون تناول نمایید
و میوه باغ را ضایع مکنید من نزد ایشان رفتم و گفتم یک طبق از خرماهای باغ من بخشش
کنم را رخصت شش طبق دادم پس آمدم طبقی برگرفتم از رطب در خاطر خود گذرانیدم که اگر

در میان ایشان پیغمبری هست از خرماهای تصدق تناول نمی نماید و هدیه را تناول می نماید پس طبق را
نزد ایشان آوردم و گفتم این خرماهای تصدق است حضرت رسول و امیرالمومنین و حمزه و
عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است تناول ننمودند و آن سه نفر
دیگر مشغول شدند بخاطر خود گذرانیدم که این یک علامت است از علامات پیغمبر آخر الزمان که
در کتب خوانده بودم پس رفتم و رخصت یک طبق دیگر گرفتم از آن رخصت شش طبق دادم پس
طبق دیگر رطب بردم ایشان حاضر ساختم گفتم این هدیه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست
دراز کرده و فرمود که بسم الله همگی تناول نمایید پس همگی تناول نمودند در خاطر خود گذرانیدم که
این نیز علامت پیغمبری است و من مضطرب گرد آن جناب میگشتم و در عقب آن حضرت میگشتم
آن حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی گفتم بلی دوش
مبارک خود را گشودند و دیدم مهر نبوت را در میان دو کتف آن حضرت نقش گرفته و موی چند بر آن رسته
بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمودند که ای روزبه برو نزد خاتون خود و بگو محمد
بن عبدالله میگوید این غلام را بمن بفروش چون ادای رسالت نمودم گفت بگو او را نفروشم
الا آنکه چهارصد درخت خرما که دویست درخت خرمای زرد باشد و دویست خرمای سرخ چون
بحضرت رسول عرض نمودم فرمود که چه بسیار سهل است آنچه او طلب میکند پس گفت یا علی
دانهای خرما را جمع نمای پس حضرت رسول دانه را بر زمین فرو میبرد و امیرالمومنین آب میداد
چون دانه دوم را میکاشت دانه اول سبز شده بود و همچنین تا هنگامی که فارغ شدند همه درختان
کامل شدند بمیوه آمدند بجز آن نخلی که بعمر داده بود که بنشاند درختان [illegible] غلام را با بیسار همچنین

چون زن در خانه آمد بدو گفت والله نفروختم تا همه درختان خرما زرد نباشد و در آن حال جبرئیل نازل شد
و بال خود را به درختان مالید همه خرما زرد شد پس آن زن به عمر گفت که والله که یکی از این درختان
من بهتر است از تو و محمد پس گفتم که گر وزر حدیث الحضرت زن من بهتر است از تو و از آنچه داری پس حضرت
در ازای او کرد و سلمان نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمة روایت کرده که در جنگ تبوک
ابوذر سه روز در عقب ماند بجهت آنکه شتر او لاغر و ناتوان بود پس چون دانست که شتر او نتواند
رسید شتر را در راه گذاشت و رخت خود را بر پشت و پیاده متوجه شد پس چون روز بلند
شد و آفتاب گرم گردید نظر مسلمانان بر وی افتاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر است
که می آید و تشنه است آب رو به وی رسانید آب به وی رسانیدند چون رسید به نزدیک حضرت
شتافت و مطهره از آب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو که آب داشتی چرا
تشنه مانده بودی گفت یا رسول الله به سنگی رسیدم بر آن آب باران جمع شده بود
چون چشیدم شیرین و سرد بود با خدا عهد کردم که تا رسول الله از این آب نخورد من نخورم حضرت فرمود
که ای ابوذر خدا ترا رحم کند که تنها و غریب زندگانی خواهی کرد و تنها اجل خواهی شد
و جمعی از اهل عراق بتو [illegible] خواهند شد و متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد از ابن بابویه
معتمده نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام رفت و در آنجا بود تا زمان خلافت
عثمان چون قبایح اعمال عثمان علیه اللعنة بسمع او رسید خصوصا قصه طعن و اهانت و ضرب عمار زبان
ملامت بر عثمان گشاد و عثمان از استماع طعن متغیر بود و قبایح اعمال او را بیان می نمود چون از
معاویه علیه اللعنه اعمال [illegible] میشنید [illegible] و مردم [illegible]

خلیفه

خلیفه بحق امیرالمؤمنین علیه السلام ترغیب مینمود و مناقب آن حضرت را بر اهل شام می شمرد و بسیاری
از ایشان را به تشیع مایل گردانید و چنین مشهور است که شیعیان که در شام و در جبل عامل
اکنون هستند به برکت ابوذر است معاویه حقیقت این حال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر
چند روز دیگر در این ولایت بماند مردم این ولایت را از تو منحرف میگرداند در جواب نوشت که چون
نامه من بتو رسد البته باید که ابوذر را بر مرکب درشت راه و دلیلی عنیف با او بفرستی که
مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش شود
چون نامه بمعاویه رسید ابوذر را طلبید و بر کوهان شتری درشت راه و برهنه نشاند و مردی
درشت عنیف را با او همراه کرد و ابوذر رحمة الله مردی دراز بالا و لاغر بود و در آن وقت پیری اثر نمایان
کرده بود و موی سر و ریش او سفید گشته و ضعیف و نحیف شده و دلیل شتر او را بعنف میراند
شتر چهار رانه میتاخت به غایت سختی و ناخوشی کوهان شتر [illegible] رانهای ابوذر زخم شده گوشت
مجروح به مدینه رسید چون او را نزد عثمان آوردند ملعون در او نگریست گفت که هیچ چشمی را
روشن مباد ای جندب ابوذر گفت پدر و مادرم جندب نام کرده و مصطفی صلی الله علیه و آله
مرا عبدالله نام نهاد عثمان گفت تو دعوی مسلمانی میکنی و از زبان ما میگویی خدای تعالی [illegible]
است و ما [illegible] این سخن من گفته ام ابوذر گفت این کلمه بر زبان من نرفته است و لیکن
گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که او گفت که چون پسران ابی العاص
سی نفر باشند مال خدای تعالی را وسیله دولت و اقبال خویش کنند و بندگان خدای را
چاکر و خدمتکار خود گردانند و در دین خدای تعالی خیانت کنند پس از آن خدای تعالی بندگان خود را از ایشان

روایت کرده علی بن ابراهیم این آیت کریمه را در تفسیر خود ایراد نموده که وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ
الْعُدْوَانِ يَأْتِيكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ که ترجمه‌اش موافق قول اکثر مفسرین این است که یاد کنید
وقتی را که پیمان از شما یا از پدران شما گرفتیم که نریزید خونهای خود یعنی خون خویشان و همدینان خود را و بیرون مکنید
بظلم و ستم ایشان را از خانه‌های خود و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را و حال آنکه
میدانید این معنی را و گواهی میدهید پس شما آن گروهید که پیمان را شکستید و میکشید
کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از خانه‌ها و شهرهای خود و یاری میکنید یکدیگر را در بیرون
کردن ایشان بتعدی و ستم اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده‌اند باز میخرید ایشان را
و بر شما حرام است بیرون کردن ایشان و فدیه که میدهید خوب است آیا میگروید بپاره‌ای از احکام کتاب خدا
که فدیه اسیر دادن است و کافر میشوید ببعضی دیگر که آن حرمت کشتن و بیرون کردن است پس نیست
مکافات آن کس که چنین میکند از شما مگر خواری و رسوایی در دنیا و در روز قیامت باز گردند
بسخت‌ترین عذابها و خدا غافل نیست از آنچه میکنند ایشان و علی بن ابراهیم ذکر کرده است
که این آیات در باب ابوذر و عثمان نازل شده باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد علیل و
تکیه بر عصا داده بنزد عثمان آمد در آن وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده

نزد او جمع بود و منافقان اصحاب او بر گرد او نشسته بودند نظر بر آن مال داشتند
که بر ایشان قسمت نماید ابوذر با عثمان گفت که این چه مال است گفت صد هزار درهم است
که از بعضی نواحی برای من آورده‌اند و انتظار میبرم که مثل این بیاورند با او ضم نمایم آنچه خواهم کنم و بهر که
خواهم بدهم ابوذر گفت ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار گفت بلکه صد هزار
درهم ابوذر گفت که بیاد داری که در وقت عشا بنزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفتیم دلگیر
و محزون بود و با ما سخن نگفت چون صبح بخدمت آنحضرت رفتیم خندان بود گفتیم پدران
و مادران ما فدای تو باد سبب چه بود که دوش چنین مغموم و امروز چنین شاد می‌بینیم
گفت دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم
ترسیدم که مرا مرگ در رسد و آن نزد من مانده باشد و امروز آنرا بر مسلمانان قسمت نمودم راحتی
خوشحال شدم عثمان نگاه به کعب الاحبار کرد و گفت چه میگویی در باب کسی که زکوة واجب
مال خود را داده باشد آیا دیگر بر او چیزی لازم است و روا نیست مگر گفت ای کعب چه حرج باشد
اما مرا اگر بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهم و بعضی دیگر را حفظ نمایم که تا بر وفق ایام بهر که مصلحت دانم
صرف نمایم کعب گفت اگر یک خشت از نقره و یک خشت از طلا بسازد بر او چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود را
بر سر کعب زد گفت ای یهودی زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان سخن نمایی قول الهی
راست‌تر است از قول تو خداوند عالم میفرماید که الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ
وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي
نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ

لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ترجمه‌اش بقول بعضی این است که آنان که جمع میکنند
و گنج می‌نهند طلا و نقره را و در راه خدای تعالی نفقه نمیکنند بشارت ایشان را بعذاب دردناک
در روز محشر که آنچه گنج نهاده‌اند در آتش جهنم سرخ کنند پس داغ کنند بدان پیشانی ایشان را
که در وقت دیدن فقرا کرهی بر ان نهاده‌اند و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده‌اند و پشتهای
ایشان را که بر درویشان گردانیده‌اند و گویند با ایشان که این است آن گنج که نهاده بودید برای خود
و بحال نفع از آن داشتید پس بچشید وبال آنچه ذخیره میکردید برای خود چون ابوذر این آیات را خواند
عثمان ملعون گفت تو پیر و خرف شده و عقل از تو زایل شده است اگر نه این بود که تو صحبت رسول را
دریافته هرآینه ترا میکشتم ابوذر گفت که تو دروغ میگویی ای عثمان تو قادر بر قتل من نیستی
حبیب من رسول خدا مرا خبر داده که ای ابوذر ترا از دین برنگردانند و ترا نکشند اما عقل من هنوز
اینقدر مانده است که یک حدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در خاطر دارم گفت چه حدیث است ابوذر گفت که شنیدم که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص
بسی تن رسند مالهای خدا را بناحق تصرف نمایند و در میان خود نوبت بگیرند و آنرا بباطل و دغل نمایند
و مردمان را بندگی خود گیرند و فاسقان و ظالمان را یاور خود کنند و با صالحان منازعه و محاربه نمایند
عثمان گفت ای گروه صحابه هیچیک از شما این حدیث را از پیغمبر شنیده‌اید همه از برای خوش آمد
گفتند نشنیده‌ایم عثمان گفت حضرت علی بن ابی طالب را بخوانید چون حضرت بیامد عثمان گفت که ای
ابوالحسن ببین که ابوذر چه میگوید حضرت فرمود که بس کن ای عثمان و او را بدروغ نسبت مده که من شنیدم
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آسمان سایه نیفکند بر کسی و زمین بر نداشته کسی را که

راست گوتر از ابوذر بوده باشد جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند والله که حضرت راست میفرماید ما این
حدیث را از پیغمبر شنیده‌ایم پس ابوذر گریست و گفت وای بر شما گردنهای خود را بسوی مال
دراز کرده‌اید و مرا بدروغ نسبت میدهید و گمان میبرید که من بر رسول خدا دروغ می‌بندم
پس ابوذر روی بان منافقین آورده گفت که کی در میان شما بهتر است عثمان گفت تو این دعوی
نمودی ابوذر گفت شما بدعتها در دین پیغمبر احداث کرده‌اید و برای دنیا دین را خراب
کرده‌اید در مال خدا تصرفها بناحق نموده‌اید و خدا از شما سؤال خواهد کرد عثمان گفت بحق رسول ترا
سوگند میدهم که از آنچه می‌پرسم جواب بگویی ابوذر گفت که اگر قسم نه دهی هم بگویم عثمان گفت
که بگوی که کدام شهر را دوستتر میداری گفت که شهر مکه که حرم خدا و حرم رسول است میخواهم که
در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرا مرگ در رسد گفت ترا بآنجا نفرستم و ترا از آن زمین که راضی نیست
پس ابوذر بیباک شد عثمان گفت کدام شهر را دشمن میداری گفت زبده که در حالت
کفر در آنجا بودم عثمان گفت ترا بآنجا میفرستم ابوذر گفت که ای عثمان از من سؤال کردی من جواب
گفتم اکنون من نیز سؤالی دارم تو نیز راست بگوی مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب دشمن فرستی
و مرا در میان آن لشکر گذاری اسیری بگیرند و گویند که او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را نه دهی خواهی
داد گفت میدهم گفت اگر نصف مال ترا خواهند میدهی گفت میدهم گفت اگر تمام مال
ترا طلب نمایند میدهی گفت میدهم ابوذر گفت الله اکبر حبیب من رسول خدا روزی بمن گفت که
ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بدترین بلاد را تو بگویی و قول تو را پسند نکنند
در آنجا تنها مانند و بدترین شهرها را از تو پرسند تو گویی زبده و ترا به آنجا فرستند گفتم یا رسول الله

چنین نمی‌خواهد بود فرمود که آری بحق خدایی که جان من در قبضهٔ تصرف اوست که این چنین خواهد بود
گفتم یا رسول الله در آن روز شمشیر بر دوش گیرم و مردانه از برای خدا تعالی با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود
که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگر چه غلام حبشی شده باشد پس چون حق سبحانه و تعالی در
ماجرای ابوذر و عثمان آیه چند فرستاده و آن آیات را که در شأن حضرت نخوانده و انطباق جمیع
آیات بر قصه بر هیچ کس پوشیده نیست آن چه در بیان کردن ابوذر و قصهٔ هلاک ابوذر از او سؤال اکرد
و جواب گفت و خواری و عتاب که بحال نکال کشته شده و بعذاب آخرت که ابد الآباد است گرفتار شد
پس مروان بن الحکم علیه اللعنه را الحکم کرد که ابوذر را با عیال از شهر بیرون فرستند و بکجا ببرند
و تاکید کرد که کسی از صحابه به مشایعت او بیرون نرود و لیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص امیر
مثل عمار اطاعت نکردند و به مشایعت بیرون رفتند و او را دلداری دادند و نوازش فرمودند چنانچه
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیرالمؤمنین
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و عقیل و عمار یاسر به مشایعت او بیرون رفتند چون
هنگام وداع شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ای ابوذر تو از برای خدا غضب کردی
و این گروه ترسیدند که مبادا تو در دنیای ایشان تصرف نمایی و تو ترسیدی که در دین خود را
به ایشان که گذاشتی و خطر بودی پس ترا از دنیای خود راندند و به بلاها ممتحن ساختند والله که اگر
راههای آسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد حق تعالی بیرون روی از برای او مفر قرار دهد
مونس تو نیست مگر حق و وحشت نمی‌دهد ترا مگر باطل پس عقیل گفت ای ابوذر تو میدانی که
ما اهل بیت ترا دوست میداریم و میدانیم که تو ما را دوست میداری و در حق ما رعایت حرمت

رسول الله نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو بر خدا است بجهت دوستی
اهل بیت محمد ترا آواره شهر و دیار کردند خدا ترا مزد دهد پس از آنکه از بلا گریختن و عافیت
طلبیدن بر خدای توکل کردن است بگو حسبی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن علیه السلام
گفت که ای عم این گروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع است پس یاد
دنیا را بیاد مفارقت دنیا از خاطر محو نمای و سختیهای دنیا را با امید راحتهای عقبی بر خود
آسان کن و بر بلا صبر نمای تا چون پیغمبر را ملاقات نمایی از تو خشنود و راضی باشد پس
حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای عم خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت را
بحالت رجا و خداوند تعالی را در خلق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کاری است این گروه دنیای خود را
از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان از تو منع کردند
و ایشان بسی محتاجند به آنچه از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر که صبر از خیر است و شکیبایی از او
مندرج است و شکیبایی از صفات کریمه است و جزع را بخدا که نفعی نه پس عمار گفت که
ای ابوذر خدا بوحشت و تنهایی مبتلا کند کسی که ترا بوحشت انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا
ترسانید والله که مردم را باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل به دنیا و محبت آن والله که طاعت
الهی جماعت اهل بیت و پادشاهی دنیا از کیست که بزور متصرف شود این گروه
مردم را بسوی دنیا خواندند و مردم ایشان را اجابت نمودند و دین خود را بخشیدند پس ایشان زیانکار دنیا
و آخرت شدند این است خسران عظیم پس ابوذر در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت
و برکتهای الهی پدر و مادرم فدای شما باد که چون شما را میبینم حضرت رسول را بخاطر می‌آورم مرا در مدینه یاری نیست

واپسین نفس شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان گران بود چنانکه بودن من در شام بر معاویه دشوار بود
عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها نفرستد اراده داشتم که مرا بکوفه نفرستد که
من مردم کوفه را بر او در شورانم قبول نکرد و قسم یاد نمود که مرا بجایی نفرستد که در آنجا مرا
مونسی نباشد و آواز دوستی بگوشش من نرسد والله که من بغیر از خداوند خود انیسی و مونسی نخواهم
و چون خدا با من است از تنهایی پروای ندارم و او مرا در جمیع امور کافیست و خداوندی که مرا او مهربانست
بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیزی قادر و توانا است و صلوات و درود بر محمد
و آل مطهرش و طاهرین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام و در زنده
وفات یافت چون ابوذر او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای
ذر خدا ترا رحم کند بدرستی که بودی نسبت بمن نیکوکردار بودی به پدر و مادر و چون از دنیا رفتی از تو راضی
بودم و بعد از رفتن تو نقصی راه نیافت و مرا بغیر خدا تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم
کار او دیگر باشم اگر نه اهوال بعد از مرگ می بود آرزو داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول
ساخته است از اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکردم بلکه برای خود گریستم کاشکی میدانستم
که چه با تو گفته شد و تو در جواب چه گفتی خداوندا حقی چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی
و حقی چند برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو بخش
و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش او و اهل و عیالش از آنها
میگذرانید آفتی در میان ایشان بهم رسید همگی تلف شدند و زوجه اش نیز در آن وفات یافت و بود
و همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی می بود دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و پدرم گذشت که هیچ

نیافتیم که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدرم با من گفت بیا ای فرزند باین صحرای ریگستان برویم شاید
گیاهی بدست آوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست ما نیامد پدرم ریگی جمع نمود و سر
بر بالای آن نهاد نظر کردم چشمهای او را دیدم میگردد و بحال احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر
من با تو چکنم در این بیابان تنهایی و غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از عراق
بیایند و متوجه امور من شوند بدرستی که حبیب من رسول خدا مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر
چون بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بپوش و بر سر راه عراق بنشین چون قافله پیدا شود نزدیک
رو و بگوی که ابوذر که از صحابه رسول الله است وفات یافته دختر گفت که در این حال جمعی از
اهل ربذه بعیادت پدرم آمدند و گفتند ای ابوذر چه آزار داری و از که شکایت داری
گفت از گناهان خود گفتند چه خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود میخواهم گفتند آیا
طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم گفت طبیب مرا بیمار کرده و طبیب خداوند عالمیان است و درد
و دوا از اوست دختر گفت که نظرش بر ملک الموت افتاد گفت بدوستی که در هنگام آمده است
که نهایت احتیاج باو دارم رستگار مباد کسی که از دیدار او نادم و پشیمان گردد خداوندا مرا
زود بجوار رحمت خود برسان بحق تو سوگند که میدانی که همیشه خواهان لقای تو ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام
از دختر او منقولست که چون بجوار رحمت پیوست عبا بر او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم
جمعی پیدا شدند با ایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول صلعم وفات یافته
ایشان فرود آمدند و گریستند و او را غسل داده کفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود از مالک روایت است
که گفت من او را در حله کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار درم بود دختر گفت که بعد از

چنین بر سر قبر او می بودم و نمازی که او میکرد و ورده که او میدید شب بجای می آوردم شبی نزد
قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیوة میخواند
با او گفتم که ای عم رحمک الله سبحانه و تعالی با تو چه کرد گفت ای برادر زاده پروردگار کریم رحیم و او از من
خشنود شد و من از او راضی شدم که مهمان بودم مرا اکرام داشت و عطا ها بخشید ابا
ای برادر عمل صالح کن و مغرور مشو اکثر ارباب تواریخ بجای برادر ابوذر زن او را نقل کرده اند
احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بوده اند احنف بن قیس تمیمی و صعصعه
بن صوحان العبدی و خارجة الصلت تیمی و عبد الله بن مسلمة التمیمی و بلال بن مالک المزنی
و جریر بن عبد الله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمة بن قیس النخعی و مالک اشتر بوده اند و چون
از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او برپای خواست و بعد از حمد و ثنای ربّ تعالی
گفت بارخدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و بکتاب تو و رسول تو ایمان آورده بود و در راه
دین جهاد کرده و بر جاده اسلام ثابت قدم بوده و تغیر و تبدیل شعار دین را نداده و چون
چند دیده بود که بر طریق سنت و جماعت برانها انکار کرده بود بزبان و دل از این جهت او را
حق برکرده و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع گذاشتند تا در غربت او را
وفات رسید بارخدایا آنچه از بهشت وعده کرده مؤمنان را عطا او را از آن موفور گردان و جزای
آنکس که او را از مدینه رسول بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب است برسان الخ
این دعا کرده حاضران آمین گفتند و ابن عبد البر که در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر
در سال سی و دوم از هجرت بوده و عبد الله مسعود بر او نماز گذارده و بعضی گفته اند که سال

سی و چهارم هجرت بوده و قول اول اصح است مخفی نماند که ذکر احوال دوستان خدا و مصاحبت و مجالست
ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب اینست که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا
به حسن وجهی ظاهر کرده موجب رغبت این کس است باطوار ایشان و باعث این میشود که اگر
اهل دنیا غالب و مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه — اهل حق
ممتحن بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل نمود اکنون شروع در مقصد مینمایم
و بدانکه این وصیت از جمله اخبار مشهور است و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در کتاب مکارم
الاخلاق بسند ایراد نموده و ورام ابی فراس در جامع خود مرسل روایت نموده و
ابن ادریس در کتب حدیث متفرق ایراد نموده اند و مضمون اکثر فقرات آن در اخبار بسیار
وارد است چنانچه در هر فقره اشاره خواهد شد و ما بنای نقل بر آن می گذاریم که شیخ طبرسی رحمه الله
روایت کرده بقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه الاوراق
من وصية رسول الله صلى الله عليه وآله لابي ذر الغفاري التي اخبرني
بها الشيخ المفيد ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقرى الرازي والشيخ
الاجل الحسن بن الحسين بن الحسن بن بابويه رضي الله عنهما اجازة قالا
املى علينا الشيخ الاجل ابو جعفر بن محمد بن الحسن الطوسي قدس الله
روحه واخبرني بذلك الشيخ العالم الحسين بن الفتح الواعظ الجرجاني
في مشهد الرضا عليه السلام قال اخبرنا الشيخ الامام ابو علي الحسن بن محمد
طوسي قال حدثني ابي الشيخ ابو جعفر قدس الله روحه قال اخبرنا جماعة

عن ابي المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد المطلب الشيباني قال
حدثنا ابو الحسين رجاء بن يحيى الكاتب سنة اربع وعشرة وثلثمائة
وفيها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن ميمون قال حدثني عبد الله
بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن يسار عن وهب بن عبد الله
قال حدثني ابو حرب بن الاسود الديلمي عن ابي الاسود قال قدمت
الربذة فدخلت على ابي جندب بن جناده رضي الله عنه فحدثني
ابوذر قال دخلت ذات يوم في صدر نهاره على رسول الله صلى الله
عليه وآله في مسجده فلم ارى في المسجد احدا من الناس الا رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وعلي الى جانبه فاغتنمت خلوة المسجد
فقلت يا رسول الله بابي انت وامي اوصني بوصية ينفعني الله
بها فقال نعم واكرم بك يا اباذر انك منا اهل البيت واني موصيك
بوصية فاحفظها فانها جامعة للطرق الخير وسبله فانك ان
حفظتها كان لك بها كفل ابو الاسود ديلمي روايت ميكند كه وارد ربذه شدم
در هنگامي كه ابوذر عليه الرحمه در آنجا متوطن بود بخدمت ابوذر رفتم مرا خبر داد كه در اول روزي
كه داخل مسجد مدينه شدم در مسجد كسي را نديدم بغير حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله و حضرت امير المؤمنين كه
در پهلوي وي نشسته و خلوت مسجد را غنيمت شمردم و گفتم يا رسول الله
پدر و مادرم فداي تو باد وصيت كن مرا و موعظه بگو بوصيتي كه خدا تعالى مرا بآن وصيت نفع دهد

یعنی بتوفیق الهی آن عمل نمایم حضرت رسالت فرمودند که بلی ترا وصیت میکنم چه تو بسیار گرامی
و پسندیده نزد مایی ای ابوذر تو از اهل بیت مایی و بدرستی که ترا وصیت میکنم بوصیتی
عظیم پس حفظ کن و بآن عمل نمای بدرستی که جامع جمیع مسالک خیرات و طرق
نجات است و اگر بخاطر داری و عمل نمایی بآن ترا بهره عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا اباذر
عبد الله كانك تراه فان كنت لا تراه فانه يراك ای ابوذر خدا را چنان
عبادت کن که گویا او را می‌بینی پس اگر او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند چنین گوید مترجم این
حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از حضرت منقول است چنانچه نقل کرده‌اند
که پرسیدند از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده
بآنحضرت این کلام را در جواب فرمودند و باید دانست که کلمات معجز آیات حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله بمقتضای حدیث اعطيت جوامع الكلام در هر کلمه از آنها با نهایت
ایجاز لفظ انواع حکم و حقایق ربانی مندرج و منطوی است و هر کس در خور قابلیت و استعداد
خود از آن بهره و نصیبی دارد و اگر در هر فقره آنچه درین بی‌بضاعت ظاهر گردیده است بنویسم هر
یک کتابی میباید نوشت ولیکن بمقتضای ما لا يدرك كله لا يترك كله اکتفا
بمحض ترجمه نموده بقدری از تفصیل و تبیین قناعت مینماید و تبیین این فقره علیه موقوف
بر چند فصل **فصل اول** بدانکه رؤیت را در این مقام بچشم اطلاق میکنند که بچشم دیده نشود
و ضروری مذهب شیعه است که خدا را بچشم نتوان دید زیرا که جسم و جسمانی نیست و
حصول آن در مکان محال است و چیزی که چنین باشد محال است که بچشم دیده شود و آنچه در آیات

۳۰

واخبار ورشان باری تعالی بلفظ رؤیت واقع شده مراد ازان معنی دوم است زیراکه ظهور آن نزد عارفان زیاده از ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که از او پرسیدند که یا امیرالمؤمنین خدای خود را دیده فرمود که تا خدا را ندیدم او را هرگز عبادت نکردم سایل پرسید که او را چگونه دیدی فرمود که خطا کردی بچشم ندیدم و چشم او را ندیده لیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و بروایت دیگر مثل این سوال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نمودند و آنحضرت چنین جواب فرمودند که جناب نبوی درین عبارت باین معنی اشارت فرموده اند که گویا او را می بینی یعنی او را نمیتوان دید اما در مقام عبادت از بابت کسی باش که شخصی را بیند و در حضور او خدمت او کند و در مرتبه یقین خود را بدرجه عارفان که او را بی مشاهده و عیان است برسان و ممکن است که معنی دوم رؤیت مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد و چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابوذر و مثل او متصور نیست فرموده که چنان عبادت کن که گویا بان مرتبه رسیده چنانچه رؤیت در تتمه سخن بدین معنی است زیراکه خدا اشیا را بچشم نبیند و او را جارحه و عضو نباشد و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنیست و لهذا بغیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیات و جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار نیست و چون خدمت و عبادت باید که در خور معبود باشد هرچند مخدوم بزرگوارتر است خدمت او را با شرایط بجای آوردن البته دشوارتر است چنانچه

۳۱

اشرف کاینات اقرار بعجز نموده میفرماید که ما عبدناک حق عبادتک یعنی الهی عبادت نکرده ایم ترا چنانچه سزاوار پرستش تست و اعلای مراتب عبادت عابدان اقرار ایشانست بعجز از عبادت با نهایت سعی و بذل طاقت و حق سبحانه و تعالی میداند که عقول خلایق از ادراک و چگونگی عبادات او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم نفرموده تکلیف ننموده و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده و از محرم ساحت کبریای خود کرده اند و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانیده و زبان بمکالمه و مناجات تعلیم ایشان نموده ایشان را بتکمیل خلایق فرستاده که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند چنانچه مثل مشهور است اگر بیگانه را که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه آورند و کسی از مقربان که آداب شناس آن درگاه است معلم او نباشد البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بخاطر رسد که بمجلس قرب ملک الملوک بدون پی شرع مقدس میتوان رسید باید عبادت اختراعی او که بخاطر ناقص مثل او که بوحی الهی اندر رسیده باشد مقرب او [illegible] توانند کرد دیده اگر دیده بصیرت ترا بنور ایمان روشن ساخته و در دقایق ادابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمائی حوالی ذات که بر هیچ [illegible] اوهام و کنند بازمانده عقل مستهام براین قصر رفیع رسیدن آید [illegible] بمراتب کمال فایز میتوان شد

فصل دویم

بدانکه از آیات بسیار و اخبار بیشمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مکونات معرفت و عبادتست و هر دو بیکدیگر بسته است نه معرفت کامل و نه علم نافع بدون عبادت

[illegible]

حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر میگردد و چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ
و عبادت را بهمواری راه اگر کسی چراغ داشته باشد تو در یک مقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع
مسافت را نمیبینی و هرچند پیشتر میروی روشنی پیشتر ظاهر میگردد و مثل عمل روغن این چراغ است اگر
چراغ را در روغن نرسد زود منطفی میشود و بدانکه هر عملی را روحی و بدنی میباشد بدن عمل عبارت
از اصل اعمالیست که نام آن عبادت بر آن اطلاق میکنند و روحش عبارتست از شرایط
کیفیاتیست که بکمال آن عمل با نهایت مانند اخلاص و حضور قلب و بسیار شرایط که در قبول نماز
در کار است پس نماز بدون شرایط از باب جسد بی روح است چنانچه قالب بی روح از آن
کاری نمی آید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمره نمی بخشد نمی بینی که خداوند عالمیان در صفت نماز
میفرماید که إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها
و اعمال ناشایست پس نماز مثل ما که مارا از بدیها باز نمیدارد از نقصان شرایط و آدابست

فصل سیم بدانکه شرایط اعمال را در این صحیفه احصا نمیتوان نمود و لیکن اشاره به بعضی از شرایط
که این کلمه جامعه بیان اشارت دارد مجملا می نماید از جمله ارواح عبادات که بسبب آن ث
مرات میشود و از عادات ایشان بهم رسیده نیتست چنانکه منقولست از رسول صلی الله
علیه و آله که إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ یعنی عمل منوط به نیتست و در کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نیت مومن بهتر است از عمل او
و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت عمل میکند و ایضا از آن حضرت روایت
نموده که در تفسیر این آیه لِيَبْلُوَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا یعنی تا بیازماید شما را که کدام یک نیکوکارتر

بخ خود

حضرت فرمود که مراد این نیست آنست که هر که عملش بیشتر کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست
بصواب و حق نزدیکتر باشد عمل صواب آنست که با خوف الهی و نیت صادق در باب شده
و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن از برای خدای خالص کردن بهترست از اصل عمل عمل خالص آنست
که نخواهی که کسی غیر خدا ترا در آن کار مدح و ستایش نماید و نیت بهترست از عمل بلکه نیت همان
عمل است پس بعد از آن فرمود که قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ یعنی بگو ای محمد که هر کس کار
میکند بر شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیتست و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده
و اکثر باصل و حقیقت آن راه نیافته اند بعضی از عوام گمان میکنند که نیت الفاظیست که تلفظ
بآن می نمایند در هنگام شروع کردن به وضو و نماز و غیر آن هرچند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد
و این باجماع لغو و بی فایده است و بعضی که از این درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن
این الفاظ تعقل معانی آنها میدانند و این نیز خطاست زیرا که ثمره نیت اخلاص در عمل است
و عمل را از شرک و ریا بیرون آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص نمیشود مثلا اگر شخصی تارک
الصلوات باشد و هرگز نماز نکند و روزی بشنود که بزرگی بمسجد آمده و در بین صلحا قیمت مینماید
و از برای همین غرض وضو سازد و به مسجد بیاید و در برابر آن بزرگ بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر
بگذراند که نماز واجب خود را میگذارم از برای رضای خدا و جمیع افعال نماز را بجا آورد با آنکه
نیت را با آن معنی با جمیع افعال نماز بجا آورد والله نماز او باطل است پس معلوم شد که این الفاظ نیت
نفعی ندارد و بلکه تحقیق معنی نیت آنست که در معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است یکی در
نهایت آن و دیگری در غایت دشوار است اما اول عبارتست از آنست که مقارن فعل قصد

کرده است خصوص آن فعل را داشته باشد از روی سهو و غفلت بجا نیاورد مثل اگر شخصی بقصد غسل جنابت
بحمام رود و در حمام و اول شروع کند که جنب است و بقصد دیگر سر در آب فرو برد و بیرون آید
این شخص غسل نکرده و آن سر در آب فرو بردن او غسل جنابت نیست اگر چه بخاطرش باشد این نیت که
فرو برد غسل که ده نیت داشته هر چند لفظ در خاطر نگذرانده و این معانی در خاطر نگذرانده اند و نیت باین معنی
بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال
را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق است اما دوم پس اصل عبارتست از غرض و علت و باعثی که
آدمی را تحریک و داعی بر فعلیت و افعال اختیاریه اتفاقا از این خالی نیستند مثل اگر شخصی متوجه
بازار میشود و از آدمی می پرسی که کجا میروی میگوید که ببازار میروم و این نیت بمعنی اولست که در نفس
اوست و بعد از سوال اظهار مینماید و اگر گوید که بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود
خبر داده و بعد از آنکه از آدمی پرسی که چرا ببازار میروی میگوید که میروم متاع بخرم و این نیت بمعنی دوم است
چرا که چیزی باعث شد که شد همچنین امر است و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت
در غایت صعوبت است و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادات بر اخلاص این نیت است
و این اخلاص را در وقت سایر چشم بهم کردن و حرکات و سکنات به تحصیل نتوان نمود زیرا
که این نیت تابع حالت آدمیست و تا حال خود را تبدیل ننماید نیت مبدل نمیشود و چنانچه در حدیث
است که حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرموده که شاکله که بمعنی طریقه و حالت است در آیه
بنیت تفسیر نموده و توضیح این سخن موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است و آنکه بنای
این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را مطلوب و معشوق و مقصودی است که آن مطلب در نظر او مطلوب و بسیار

اشیا

اشیا را طبیعت آن مطلبه و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال و نیت اوست و آن مطلوب غرض
صحیح میباشد و غرض فاسد میباشد اما اغراض فاسده افراد او بسیار دارد مثلا شخصی
در نظر او مال بسیار دارد عظیم و بزرگ است و شیطان او را در نظر او زینت داده و محبت او
در صمیم قلبش جا کرده و پیوسته فکر و خیال او متوجه بتحصیل آن است که اگر بشنود که نمازی
هست که هر که بکند مالش زیاده میشود البته با آن مبادرت مینماید و اگر بشنود که نمازی است
که هر که بکند صد هزار درجه در بهشت باو میدهند مطلقا رغبت نمینماید و اگر نماز شبانه روزی را
از جهة این میکند که مبادا مردم از او بی اعتقاد شوند و مالش را نگیرند یا خدا مالش را بستاند و از او
سلب کند صاحب این حالت را تا این حال او باشد مال پرستست و معبود او مال است و نیت او
تحصیل آنست و در جمیع عبادات اشاره باین معنیست آن حدیث نبوی که فرموده که ملعونست ملعون
هر که بپرستد دینار و درهم را زیرا که هر کس دینار و درهم را سجده کرده است ملعون است که آن
پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض این مطلب باشد غرض او باطل است و اگر این مطلب
بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مرا تبست در بطلان
عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلانست و کمشخص دیگر در نظر او مال چندان اعتباری ندارد
و جاه و اعتبار مطلبیده و این معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود میگردد و هر جا که او را بیابد باو
میل کند و الا ترک میکند و پیوسته متوجه و متفحص عباداتیست که در ثواب آن نوشته باشند که
در نظرها عزیز میشود و بزرگ میشود و آنها را بجا می آورد و اگر صاحب منصبی را در عزت می بیند چون جاهی
که معشوق اوست نزد او می بیند باو میل میکند و آن صاحب منصب معزز در نگاه او و او عاشق کمالات

اوست چون از درجهٔ اعتبار ساقط شود مطلوب از او منحرف کند و بدیگری پیوندد و کلید اختلاف حقیقت
بجهة آنکه خداپرست و دنیاپرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب احوال فقیر و منکوب میدارد
و جاه و مال اهل باطل بسیار شد چنانکه در هنگام استیلای دولت اسلام چون دنیا و دین یکجا
مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که پادشاهی بعضی شان
را رسید دین و دنیا از یکدیگر جدا شدند دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند و قلیلی بجانب حق
ماندند و همچنین در زمان استیلای حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و در زمان ابتلای امام حسین ع
و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبهٔ سابق است و اغراض فاسدهٔ دنیوی پنهانست
و این دو فرد در سبیل شمال مذکور شد و اعظم آفات عبادات این نیت فاسده است و در مرتبه
شرک بخدا است چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که اجتناب کنید از ریا بدرستی که شرک بخدا است اهل ریا را
در روز قیامت بچهار نام خوانند ای کافر ای فاجر ای غادر ای زیانکار ثواب عمل تو برطرف شده
و مزد تو باطل شده و ترا در این روز بهره نیست برو مزد خود را طلب از کسی که از برای او کار کردی و بسند
صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق سبحانه و تعالی امر فرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک
که بگو آتش که قدمهای ایشان را بسوزاند که ایشان با پای خود بمساجد میرفتند و روی ایشان را بسوزان که آن
که وضو را بتمام و کمال بجا می آورده اند و دستهای ایشان را بسوزان که بدعا بدرگاه من برداشته اند
و زبان ایشان را بسوزان که قرآن بسیار خوانده اند پس مالک جهنم با ایشان گوید که ای شقیها چه

کرده اید که مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا میکردیم در آن روز
در گفته شد مزد خود را از کسی بگیرید که از برای او کار کرده اید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت است که لقمان پسر خود را وصیت کرد که ریا کننده را سه علامت است چون تنها است در عبادت
کسل و سستی می نماید و در نزد مردم مردانه بعبادت می ایستد و هر کاری که میکند توقع دارد که
او را بر آن کار ستایش کنند و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده از امام محمد باقر
صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که برای مردم نماز کند او مشرک است
و کسی که زکوة برای مردم دهد مشرک است و کسی که روزه برای مردم بگیرد مشرک است و کسی که
حج برای مردم کند مشرک است و هر که فرموده خدا را برای مردم کند مشرک است و خدای تعالی
قبول نمیکند عمل ریا کنندگان را و کلینی باسناد خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که
فرموده که هر ریائی شرک است بدرستی که هر که از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که
از برای خدا کار کند مزدش بر خدا است و بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده که هیچ بنده
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی چند مگر آنکه نیکی او را حق تعالی بر خلق
ظاهر گرداند و هر که باطن خود را بد دارد نگذرد روزی چند مگر آنکه خدای تعالی بدی او را بر خلق ظاهر کند و در حدیث
دیگر آمده که هر که اندک عملی را از برای خدا بکند حق تعالی زیاده از آن بر خلق ظاهر گرداند و کسی که بسیاری
از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا کند البته اعمال او را در نظر خلق کم گرداند آنچه را که ایشان
منظور داشته سهل و اندک نماید و آیات و اخبار در این باب بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود
که اغراض فاسده و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قطع نماید بتوسل بجناب اقدس

و تفکر در فنای این نشأه فانی و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات او و اینکه هیچ یک از اینها آنها
قادر بر نفع انگشتی نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات الهی اگر
این مطالب عظیمه در نفس او عظیم شود و مطالب سهل می و حقارتش را منکشف گرداند و الا با وجود
این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی سی سال در صف اول نشسته بود و همیشه که
مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند بر در مسجد جمع شدند و او را بگریه در آوردند
از حضور قلب باز ماند برخاست و متوجه دفع ایشان شد چون مشغول شد باز جمع آمدند چندانکه ایشان
را راند فایده نکرد و شخصی پرسید که ای برادر تا درخت چیست از این جانوران خلاص ممکن نیست اگر خلاص
خواهی درخت را بکن چون جنس کو دفع شد همچنین تا در دل آدمی درخت محبت دنیا و عز
آن ریشه دارد مرغان خواهشها و خیالها را دفع نمیتوان کرد و اما اغراض صحیحه یکی درجه اوسط تا
و نهایت مرتبه اخلاص ایشان این است که علاج در از ملاحظه و عمر و تحصیل مال و منصب برانداخته
غرض اخروی منظور ایشان گاه در مقام خوف باشد و خوف عظیم بر ایشان غالب عبادات را از خوف
جهنم بجای می آورند و گاه رجا بر ایشان غالب است و از طمع بهشت عبادت میکنند اگرچه خلاف است
در اینکه آیا عبادت ایشان صحیح است یا نه اما حق این است که صحیح است خصوص وقتی
که منضم شده باشد بیکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که بحث خطر
عبث آن درست میشود معلوم است که تکلیف که گذشت از این مرتبه نسبت بغالب بشر تکلیف
ما لا یطاق است اما این عبادات در درجه نقص است زیرا که این مرد خود را پرستیده فی الحقیقه خدا را
زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود و لیکن بسیار است که علی را که میشوند که اگر ایشان

بسیار وارد شده است که باعث قرب خدا میشود و باعث خشنودی خدا است و مطلقا محرک
در نفس ایشان هم نمیرسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را بجا می آورد کاسه در بهشت باو میدهند
که چندین لون طعام الوان در او هست یا حوریه با نهایت جمال باو میدهند بنهایت رغبت بجای
می آورند و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات بخشد درجه مختلفه بالاتر از این است اول عبادت
شاکرانست که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی الهی باعث عبادات ایشان است چه عقل حکم
میکند که شکر منعم واجب است خصوصا چنین منعمی که جمیع نعمتها باو منتهی میشود و اصل نعمتها
که وجود است از اوست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطاهای اوست و جمیع اسبابها و زمین
و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و وحوش و طیور از برای منفعت بنی آدم
خلق کرده و در هر لحظه به بدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت وارد
و بر روح دوستان محبان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات و هدایات و
توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منع لطف خود نمیفرماید چنانچه در خبر آمده که خدا با هریک
از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا غیر از این بنده بنده ندارد و هر گونه احتیاج باو دارد و حال آنکه
خالق جمیع بندگان و از همه بندگان بی نیاز است و بنده با خداوند بنوعی سلوک مینماید که گویا خدای دیگر
دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد با آنکه خداوندی بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع او غیر او نیست و از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب
و این عبادت تاجران است و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت غلامان است و
جمعی عبادت کردند از برای شکر نعمتهای او و این عبادت آزادان است و از پیغمبر از حضرت

امام رضا علیه السلام منقولست که اگر حق تعالی مردم را امیدوار نمیکردانید و نمی ترسانید به بهشت و دوزخ
هرآینه بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای فضل و احسانی که با ایشان
کرامت فرموده است شکر او الا و نعمای الهی نهایت ندارد کما قال الله تعالی وَاِنْ تَعُدُّوا
نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا و این شکر از اعظم عبادات است و موجب مزید محبت و قرب و داعی عشق
بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است دوم عبادت حبیست که باعث ایشان
عبادت تحصیل قرب حضرت باری جل شأنه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که
خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب الهی امثال ما بسیار است و بیان این معنی این
رساله مختصر اکتفا نمود کمی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل
جمیع جهات است و نقص در ذات و صفات او بهیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و نا
تمامی است و از این جهت نهایت تقابل و تباین میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یک
نقص را از نقایص خود زائل نماید از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او فایض میگردد و او را به حضرت
نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند که
از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را اکتساب کند میگویند که با او پاره نزدیک شد اگرچه
صفات ممکن و واجب را با یکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما بنابر تشبیه
یک نوع آشنایی و ارتباطی بهم میرساند که از او بقرب تعبیر میتوان نمود و چون عبادات ظاهره الطف
است و در عبادات باطنه و هر عبادتی موروث تکمیل و خلقی است از نفس پس ممکن است که در عبادت
منظور او همین تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب این قسم بسیار است و تفصیل این معنی

انشاء الله تعالی در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب مذکره و مصاحبت معنوی چنانچه
اگر کسی در مغرب باشد و دوستی او در مشرق باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب
خود باشد و از خاطر او محو نباشد و بزبان نشر کمالات او نماید و با عضا و جوارح مشغول
کارهای خود باشد بحسب قرب معنوی او نزدیک باشد از بیگانه و دشمنی که در پهلوی او
باشد و ظاهر است که از کثرت عبادات دو معنی بحصول می آید سوم عبادت جمعیت
که باعث ایشان حیا از خداوند عالمیان است و این درجه کسی است که به نور ایمان دل او منور
شده و حسن طاعات و قبح سیئات گاهی او را ظاهر گردیده و در مقام معرفت بدرجه
کمال رسیده و پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه مستذکر این معنی است که خداوند عالمیان
بر دقایق امور و ضمایر سیئات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او
جلوه گر است و این معنی باعث او است بر فعل طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که
اگر کسی غلامی یا ملازمی داشته باشد که از او هیچ آب نداشته باشد و خوف ضرر و توقع
نفعی نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد پس چنین
کسی که در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی
یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد مگر آنکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دیده بصیرت او را
کور گرداند چنانچه منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا
کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد و با سناد معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که فرمود از خداوند خود حیا دارید چنانچه حق حیا شرم است صحابه گفتند که ما چگونه کنیم که

حیا بعمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید چنین شد باید که همیشه اهل شما در برابر دو دیده شما باشد
و چشم و زبان و گوش غیر ها از معصیت باز دارید و شکم را از حرام نگاه دارید و فرج را
از محرمات منع فرمایید و یا گستنه قبر را و پوسیده شدن خاک شدن را در قبر و کسی که آخرت را
خواهد باید که زندگانی و زینت دنیا را ترک نماید و عبارت این حدیث ابو ذر ابیعی پیدا
منطوق است هرچند که معانی که نیز منطق میشود چهارم عبادت جمعیت که لذت عبادت را
یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفی شده و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق
گردیده و شهوت نفسانی منکسر و شکسته گشته هیچ لذتی از طاعت و فرمان برداری ترجیح نمینهند
و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته
و از اصل عبادت مزه خود را می یابند و لذت خود را می برند و بهشت و شغلهای عبادت ایشان
گوارا است بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت از هر عبادتی لذتی می برند
که فوق لذات عالیه است و در هر قطره از قطرات آب دیده بهره میبرند و از یک قطره لذت شوق
و از قطره دیگر لذت رجا و امید می یابند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین جعفر بن
محمد الصادق علیهم السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین مردمان
کسیست که عاشق عبادت شود و دست در گردن او در آورده باشد و بجان او را دوست گرفته باشد
و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد
و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای ناملایم فارغ ساخته باشد و بسبب آن دل او شاد باشد
که روزگار او بدشواری گذرد یا به آسانی و صاحب همه را از لذات جسمانی چندان الم نمی باشد

زیرا که ملکه ای نیز عمده لذات او عبادت و قرب باشد چنانچه از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه منقولست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان من بسیار تصدیق کننده
که تصدیق پیغمبران من چنانکه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمایید و لذت برید از عبادت
من در دنیا به درستی که بعبادت تنعم خواهید کرد در آخرت ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانی
هست که بآن تمیز در میان محسوسات مینماید در روح آدمی نیز مثل آنست که تمیز در میان حقایق
معانی میکند چنانچه حواس جسمانی باقسام آزارها بیمار میشوند حواس روحانی نیز اقسام می باشد
مثل آنکه ذائقه صحیح تمیز نیک و بد مطعومات میشناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال
منحرف شد شیرین در ذائقه او تلخ مینماید و بر ذائقه او اعتماد نمیشاید همچنین روح و عقل آدمی
تا شهوات جسمانی را نیافته در ذائقه او اعمال نکو و افعال پسندیده لذیذ و خوش
آینده است و طاعات قبیحه و افعال شنیعه در کام او از زهر ناگوارتر است چنانچه چشم از سر تا
صحیح است بر او اعتماد توان کرد و چون از پرتو نور خارجی ماند نیک و بد را نمیشناسد همچنین دیده
جان بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می بیند و باطل را میشناسد و چون سبیل
می بینا نور او را مستور گردانید بد را نیک می بیند و نیک را بد می شناسد و نیک
شهوتهای نفس می شناسد لهذا از طاعت گریزانست و معصیت را خواهان همچنین
جان را نیز حواس در روح آدمی هست و صحت و بیماری میباشد و انشاء الله در محل دیگر
یعنی قلب و نور و ظلمت آن کوری و بینایی آن بیان خواهد شد پنجم عبادت محبان است
که عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمالست رسیده اند

بلکه محبوب و محب حقیقی معشوق حقیقی گردیده‌اند چنانکه حق سبحانه و تعالی در وصف امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و اولاد اطهار او میفرماید که يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و
ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار رونمای تمام شد
دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نخواهند و اگر در بهشت باشند
در رضای محبوب نباشد از جهنم بدتر میدانند و اگر در جهنم باشد و با رضای دوست باشد آتش را
گل و ریحان دانند چنانکه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود چون با رضای دوست
بود در نظر او از گل و لاله خوشنماتر بود و بان سبب حق سبحانه و تعالی آتش را بروی گلستان گردانید
اگر ریحان هم نشد در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر می‌نمود نمی‌بینی که جاهلی در عشق مجاز بمرتبه‌ای رسیده که
اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای او میکند و در خدمت معشوق بنظر او نمیرسد
کار او بغیر سخن خواهد رسید و بار دیگر بمن خواهد بخشید اگر بازار میرود برای این میرود که شاید او را
ببیند و اگر بباغ میرود و محرک او در جمیع کارها همان محبت خالصه است همچنین محب حقیقی که عاشق است
جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور نیست بلکه بهشت را
برای آن میخواهد که دوست او را میخواهد و جهنم را برای آن دشمن میدارد که دوست او را نمیخواهد چنانچه
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم درآوری و از دوستان
خود جدا گردانی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش شکیبایی نمایم چگونه
از رم جدائی را از کرامت و الطاف تو کسی که در مرتبه محبت باشد نزدیک گناهی نمیگردد که
محبوبش نپسندد و طاعت بجا آرد که محبوب میکند و در نظر او مسلط نیست و محبت غیر

برادر و ام کرده چنانچه محبوب العالمین حضرت محمد علیه السلام میفرماید که دوست خدا است اگر معصیت خدا
میکند بعد از آن شعری فرموده که مضمونش این است که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار
مینمائی بسیار دور است کار تو اگر در محبت او راست گو بودی فرمان او را ترک نمیکردی
دوستی که دوست مطیع دوست خود میشد و ایضا از آن حضرت منقول است که فرموده که مردم
عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی عبادات را از برای طمع ثواب میکنند و این عبادت
حریصان است که عوض خواهش لذات موجب بندگی شده باشد ایشان را و طایفه دیگر عبادت را
از بیم آتش میکنند و این عبادت غلامان است که از ترس سیاست آقا کار میکنند و لیکن من عبادت را
برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگواران است و این مرتبه ایمنی است چنانچه حق تعالی میفرماید
وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ایشان از ترس روز قیامت ایمنند و میفرماید که
بگو ای محمد اگر خدا را دوست میدارید پیروی من کنید تا خدا تعالی شما را دوست دارد و گناهان
شما را بیامرزد و پس فرموده که کسی خدا را دوست میدارد و خدا او را دوست میدارد و هر که خدا
او را دوست داشت او از ایمنان است یعنی در دنیا از شر شیاطین و هوای نفسانی ایمن است
در قیامت از خوف و بیم الهی عذاب و عقاب نجات و رستگار است و ایضا از حضرت
مرویست که خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام وحی
فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شود
بخواب میرود و از من غافل میشود آیا نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند با آنکه من مطلع
بر احوال دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم و چون پرده شب ایشان را در گرفت دیده دلهای

ایشان از انکسار و عقوبتهای خود را در برابر دیده ایشان میدارم ما من بنحوی مخاطبه مینمایند
که گویا رو برو با من سخن میکنند و گویا مرا می بینند و حاضرانه با من گفتگو میکنند ای پسر عمران
از دل خود خشوع و رقت را برای من بیاور و من خود را بشکر خضوع گردان و از دیدهای خود در تاریکی
شب آب بریز و مرا بخوان که من تو را بسیار نزدیکم و مرتبه محبت که اشرف سعادات مختلفه
دارد و باین درجه علیه فایز نمیتوان شد مگر بعبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی
و ارجح بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است چنانچه محبتهای بشری بر بسیاری الطاف
و مهربانی محبوب در ترقی میباشد همچنین عشق حقیقی به تفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که
در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات وارد میشود بیشتر و چنانکه منقولست از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که خدای تعالی را دوست
دارید برای نعمتهای که روزی شما گردانیده و مرا دوست دارید از برای خدا و اهل بیت مرا دوست
دارید از برای من و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خداوند عالمیان بموسی بن عمران خطاب کرد که مرا دوست دار و مردم را دوست من
گردان موسی گفت خداوندا امیدی را بجهت دوستی تو فایز کرده ام مردمان را چگونه دوست
تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا بر ایشان بخوان و احسانهای من نسبت بایشان بیاد ایشان بیاور چون
بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من است و از جانب من بایشان میرسد جز مرا
یاد نکنند و پیوسته بندگی مرا بجای آورند شیخ طوسی در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر بسند
روایت نموده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند جمعی صحابه گرد ایشان بودند

ابوبکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن و دو کس از روات صحابه عبدالله بن ام عبد و ابی بن کعب
پس عبدالله سوره لقمان را خواند تا باین آیه رسید که وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهٗ
ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و ابی کعب سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که وَذَکِّرْهُمْ
بِاَیَّامِ اللهِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ حضرت فرمود که مراد از
ایام الهی آنست که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و افضال الهی پس
متوجه شد بجانب صحابه و فرمود که بگوئید کدام است اول نعمتی از نعمتهای که خداوند عالمیان
شما را به آن امتحان نموده هر یک نعمتی از نعمتها گفتند از انواع خوردنیها و پوشیدنیها و
فرزندان و زنان و غیر آنها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیرالمومنین علیه السلام التفات
نمود و فرمود که ای ابوالحسن تو نیز بگو حضرت امیرالمومنین گفت پدر و مادرم فدای
تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو ادبی را و حال آنکه خدای تعالی ما را بتو هدایت فرموده و
جمیع علوم و کمالات را بوسیله تو بما فرستاده حضرت رسول گفت که بگو که
کدام نعمت اول نعمتهاست که خدای تعالی بتو کرامت فرموده حضرت امیرالمومنین فرمود
که اول نعمت نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست
گفتی دوم کدام است فرمود که دوم آن است که احسان فرمود و مرا از جمله جانداران حیوة و زندگانی
مقرر فرموده مانند نباتات و جمادات نگردانیده فرمود که راست گفتی سوم را بگو گفت سوم
آنکه مرا بهترین صورتها که صورت انسان است خلق کرده و بصورت حیوانات خلق نفرموده گفت
راست گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخت و فرمود

که راست گفتی پنجم را بگو گفت پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی مرا داده و در اسباب حواس
زیادتی بخشید گفت راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم آنکه مرا دین حق راست
فرموده و از گمراهان نگردانید فرمود که راست گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه مرا در آخرت نیز جای
مقرر فرموده که نهایت ندارد فرمود که راست گفتی هشتم را بگو گفت هشتم آنست که مرا
مالک گردانیده و مملوک کسی نگردانیده فرمود که راست گفتی نهم را بگو گفت نهم آنست که
آسمانها و آنچه در میان آنهاست از مخلوقات برای من خلق گردانیده و مسخر من گردانیده که
برای من در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو گفت که دهم آنکه مرا امروز خلق کرده و در زمان
اسلام و زیادتی داده فرمود که راست گفتی بعد از این پیغمبر گفت یا نبی الله نعمتهای الهی
بسیار است همه نیکو و طیب و شمردن احصای آن نتوان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
تبسم نمود که گوارا باد ترا نعمتهای الهی و گوارا باد ترا علوم ای ابو الحسن توی
وارث علم من و تو بیان خواهی کرد برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند که کسی ترا ای علی
دوست دارد و پیروی راه تو کند او هدایت یافته است راه راست و کسی که از راه
تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و دشمن بگذارد و در قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته
و از جمله اعمال محبت بسیاری عبادت و ذکر است و همیشه صفات کمالیه الهی را منظور
نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چه و کسی را که دوست دارد محبت او در خاطرش مستقر
میشود خصوصا در هنگامی که با تفکر در صفات کمالیه الهی متخلق شده و نفس دیگر از ملاحظه
فواید آن صفت ذکر و تفکر بکند بعد از ان انشاء الله تعالی بیان خواهد شد ششم عبادت علامت

که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است و آنکه سزاوار عبادت است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که ما عَبَدتُكَ خَوفاً مِن نارِكَ وَلا طَمَعاً فی جَنَّتِكَ وَلٰكِن وَجَدتُكَ
اَهلاً لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُكَ یعنی نپرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از برای طمع بهشت
تو ولیکن سزاوار پرستیدن یافتم ترا پس عبادت کردم و این درجه اعلاء درجه عبودیت است
و کسی این دعوی نمیتواند نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد و بعضی دانسته که اگر بهشت
و دوزخ نمی‌بود هم عبادت را هیچ که اهمال نمیکنند بلکه عباد الله عبادت کنندگان از جهنم
میکنند چه معبود را سزاوار عبادت میدانند و ترک نمیکنند بدانکه مراتب نیات غیر متناهیست
چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب هر مرتبه در خور مرتبه خود نیتی دارد و که
اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه شاید که گواهی چند از اطوار و اخلاق
دارد که دعوی مدعی کمال واقعی با نها ممتاز میشود اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم
میشود که تقرب بخدا بهشت چندان منظور نیست و از دوزخ چندان هم نترسد پس این
تضرعات و مبالغات که وارد شده از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم
عذاب که از اطوار انبیا و ائمه هدی علیهم السلام مفهوم میشود بنده را درین مقام معنی لطیفی بخاطر رسیده
که تا کسی بهره از محبت داشته باشد ازان غافل نمینماید بدانکه بهشت ظاهری و باطنی و صوری و
معنی هست و هر کسی از بهشت بقدر نصیب خود و از یک میوه بهشت با یک طعم صد هزار لذت مصورات
که هر فردی یکی از انها التذاذ می‌یابد یک شخصی است مقصور است بر خوردن مطعومات لذیذه
و کاسش بر نمی شود و بنوعی لذت جسمانی دیگر چیزی نمی یابد و دیگری که یک قدری از عظمت

منعم خود شناخته طعم شیرینی در کام او لذیذ است و تفکر می‌نماید که مرا از آن خداوند رسیده است که
چنین میوه شیرینی برای من خلق کرده و به من عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شد
دیگری از این میوه همان شیرینی می‌یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه لطیف از لطف او
به من رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلاء لذات اهل بهشت مرتبه رضوان است که گویند خشنودی
الهی به ایشان می‌رسد و اگر توضیح این مطلب خواهی مثلی از برای تو بیان کنم مثلاً اگر پادشاهی خوان
نعمتی در پیش خود بگذارد و بار عام دهد و به هر کسی از آن نقلی عطا کند آن گدای دریوزه که امشب
همین نقل گرفتش است همان لذت مالیت از نقل برامی‌یابد و شادی که دارد از همین است که اگر این
شکر فهم خلیفی به بیابانش بیستا داده و خریده و کام خود را شیرین کرده و اگر شادی هم نقل را باده جهان
فرح او را حاصل می‌شود و یکی از اسباط نیست که این را بیکره و از این معنی هم التذاذی دارد که پادشاه
مرا طلبیده و نقل من داده و کسی از ارباب مناصب جزو که بیکره و چون نگارش می‌آید در
استقلال منصبش مشیر محفوظ می‌شود تا مرتبه تقرب می‌رسد که لذت قرب و انس پادشاه را
یافته این لطف نزد او با ملک دنیا برابر است ما اگر در خانه خود اگر انواع تنقلات باشد نگاه کنید
و این مراتب در نعمتهای دنیا نیز هست که تکلم رسیدن لذت جسمانی بپرهیزند و منقرمان لذت
معنوی توجه دوست از آن می‌یابند لهذا در دعا و التماسی که از جانب دوست به ایشان می‌رسد
از انگبین در کام جان ایشان شیرین‌تر است و اگرچه در غذاهای جسمانی این تفاوت مراتب
هست در مایده‌های روحانی نیز اضعاف هست چنانچه آیات قرآنی که مواید علوم ربانیست
هر کسی از در خور فهم خود از آن بهره است که دیگری از آن حرمت ای عزیز هر که کامل است بهره او از همه چیز

کامل است

کامل است و ناقص از کمال هر نعمتی محروم است فقیر چه شخص پس از لذت نان خشک بدان گونه
محظوظ است که غنی محروم از الوان نعمتهای خود می‌شود و همچنین از الام غذا بهای آنی بزرین
غناپس است و اگر بر فرض محال دوست جدا از جهنم کننده از آتش جهنم می‌سوزد از آتش سوزان
پس جهنم جای محرومان برای مهجوران است تضرع و استغاثه می‌نماید و از آن که زیرا است
و این معانی در مراتب عشق مجاز در جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست که بوستان
با انواع نعمت باشد نزد او جهنم است و چوب لطف دوست هر چند تنش مجروح باشد نزد او از
شکر شیرین‌تر است رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین محمد و آله الطاهرین

فصل چهارم در آنکه یک شرط دیگر از شرایط عبادات آنست که این فقره جامعه آن اشاره وارد
حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال
و قرب نمی‌گردد بلکه از فضل شامل کریم علی الاطلاق مسئول این است که آدمی در عبادت که
بی‌حضور قلب باشد مستحق عقاب نگردد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و با آن پادشاه
در مخاطبه و تکلم باشد و خاطرش مطلقاً متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد و از پادشاه
اعراض و اطلاع داشته باشد البته مستوجب آن است منع نمیکرد زیرا که پادشاه را حقیر کرده و بی‌اعتبار
شان او کرده چنانچه خداوند عالم می‌فرماید که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ
خَاشِعُونَ یعنی که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع‌اند و خشوع آنست که
دل پادشاه خدا را حاضر داشته باشد و تعظیم ذات مقدس او بجز حق ملتفت نشود و غیری را از خاطر خود بیرون
کند و خشوع سایر اعضاء و جوارح آنست که هر یک از کارها که مأمور شده‌اند مشغول باشند و ادای

و هر عضوی از اعضا از شارع مقرر گردیده ترک نماید چنانچه نظر را فرموده اند که در حالت نماز بموضع خاص شد
و درست را فرموده اند که در هر حالی بموضع مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب
است چنانچه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را دید که در نماز با ریش خود
بازی میکند و فرمود که اگر دل این مرد خاشع بودی با خدا بودی اعضا و جوارح او نیز بکار خود مشغول بودی
و این معنی بحسب ظاهر مجربست و بدانکه هر ملکی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند
و پادشاه ملک بدن امام و پیشوای سایر اعضا قلب است چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع
و پیروی او می نمایند و اینست معنی این حدیث که صَلوٰةُ الْمُؤْمِنِ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ
یعنی نماز مؤمن تنها جماعتست زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح است
جوارح باو اقتدا میکنند باید که نماز بحضور قلب اگر از همه جهتها خالص بوده باشد درجات عالیه کمالات
نیز یابند و پسندیده درگاه حق تعالی نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نماز
مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هرکه دو رکعت نماز
بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکاری که میخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود
بر او گناهی نمانده باشد و از حضرت باقر علوم الاولین و الاخرین علیه السلام منقولست که بدرستی که بالا
میرود از نماز بعضی بنده کان نصف آن و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس بالا نمیرود
و بدرجه قبول نمیرسد مگر آنچه را که با حضور قلب کرده باشد و لیکن مأمور شده اند بنده کان بادای نوافل
تا بسبب آن اتمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه که
رغبت ثواب و خوف از عذاب در دلی جمع نشود مگر آنکه بهشت از او واجب شده باشد چون

متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود بگردان بدرستی که هر مؤمنی که در نماز دل خود را بخدا
دارد خدای تعالی دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند و با این معنی بهشت را نیز برای او مایل گرداند
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده مؤمن
بسوی نماز برمیخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او کند و روی لطف و احسان بسوی او آورد و رحمت
بالای سر او تا آسمان سایه می افکند و ملائکه بر گرد او احاطه مینمایند تا افق آسمان و حق تعالی ملکی
موکل میسازد که بر بالای سر او میگوید که ای بنده ای که منظور رحمت گشتی اگر مناجات میکنی آنچه
بغیر از التفات نمایی و هرگز از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقولست
که چون بنده در نماز التفات بجایی می نماید یا بر رو یا بچشم یا بدل حق سبحانه و تعالی او را ندا میکند
که ای بنده بسوی کی التفات میکنی آیا التفات بجانب کسی مینمایی که از من بهتر باشد
از برای تو پس چون سه مرتبه از او التفات صادر شود حق سبحانه و تعالی نظر لطف از او برمیدارد
و بعد از آن دیگر نظر لطف بجانب او هرگز نمی افکند و اخبار در این باب بسیارست و حضور قلب در
صلوات نیز تابع آنست و هر چند انکس در مراتب یقین و معرفت کاملتر میشود و عظمت معبود را
بهتر میشناسد آداب عبادت از او بیشتر صادر میشود و در مقام بندگی تابع تر و دلیرتر میباشد
چنانچه جعفر بن محمد القمی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون بنماز می ایستادند
رنگ مبارک آن حضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینه آن حضرت صدایی مانند صدای دیگ که
در جوشش باشد می شنیدند و منقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه را اندام مبارکش بلرزه می آمد و از رنگ برنگ میگردید می پرسیدند که چه میشود شما را میفرمود

که پرسیده هنگام ادای امانتی که بر آسمانها و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند
و آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل این بار شده‌ام بیک ادا خواهم کرد
یا نه و در روایات معتبره وارد است از حضرت امام حسن صلوات الله علیه چون متوجه وضوی
نماز میگردیدند بدنش میلرزید و رنگ مبارکش زرد میشد و از آن حضرت از علت این حال
سؤال فرمودند فرمود که حق لازم است بر هر کسی که نزد خداوند عرش عظیم به بندگی ایستد
اینکه رنگش زرد شود و به بندگی ایستد اگر رنگش زرد شود و بند بندش از بیم او بلرزد
و منقولست که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام در نماز ایستاده بود و امام محمد باقر
علیه السلام کودک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود و امام محمد باقر بر کنار چاه آمد
که در چاه نظر کند در آن چاه افتاد و مادرش چون آن حال مشاهده نمود بسوی چاه آمد بیطاقت شد و فریاد او
و گفت ای پسر رسول الله فرزندت غرق شد آنحضرت اصلا در نماز التفات نفرمود تا آنکه صدای
اضطراب فرزند از آن چاه بگوش آنحضرت رسید و چون بسیار بطول انجامید مادر را از دردی
اضطراب گفت ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است بار خود التفات
نمود تا نماز را با آداب تمام بجا آورده فارغ گردید پس نزد چاه آمد و با عجاز دست بچاه
عمیق دراز کرد حضرت امام محمد باقر را بیرون آورد و آنحضرت خنده میکرد و جامه او تر نشده بود
پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیفة الیقین بعد از آن امام محمد باقر قرار و فرزند خود شاد شد
بخندید از آن حضرت بگریه در آمد حضرت فرمود که بر شما طاقت نیست ندانی که من در
حضرت خداوند جبار ایستاده بودم که اگر از او روی جانب دیگر میکردم و نظر او قبول نمیفرمود

لطف

لطف خویش از جانب من میگردانید و بغیر او از که توقع رحمت میتوان داشت و الصباح منقولست
که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون از وضو فارغ میشد و اراده نماز میفرمودند
لرزه بر اعضای آن حضرت مستولی میشد چون سؤال می نمودند میفرمود که وای بر شما
کر نمیدانید که بحضرت چگونه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشأنی میخواهم مناجات کنم نقل
کرده‌اند که فاطمه بنت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی جابر بن عبدالله انصاری را
طلبید و گفت تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را بر تو حقوق بسیار است و از بقیه
اهل رسالت همین علی بن الحسین مانده است و او بر خود جور می نماید در عبادت الهی
و پیشانی و زانو و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح شده و بدن او نحیف شده
و کاهیده از او التماس نمای که پاره‌ای تخفیف دهد چون جابر بنزد آن حضرت رسید دید که در محراب
نشسته بدن مبارکش ضعیف گشته آن حضرت جابر را اکرام فرموده در پهلوی خود جای
داد و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یابن رسول الله خداوند عالم بهشت را
از برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را از برای دشمنان و مخالفان شما آورده پس چرا
بر خود اینقدر تعب روا داری حضرت فرمود که ای مصاحب رسول مگر نمیدانی که جدم حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله با آن کرامتی که در نزد حق سبحانه و تعالی داشت مبالغه و شب را
در عبادت ترک نمیفرمود تا اگر ساق مبارکش ورم ظاهر شده و قدمش ورم کرد و صحابه گفتند
که چرا چنین زحمت میکشی و حال آنکه خدا تعالی بر تو تقصیری نمینویسد فرمود که آیا من بنده شاکر
خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم جابر گفت یابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که خدا تعالی

برکت شما بلاها را از مردمان دفع مینماید و آسمان باران را نگاه میدارد و عطاهای خود را بمردم میگذارد
فرمود که ای جابر بر طریق پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت صادق ع
منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم دیدم که عبادت
در او بسیار کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده هایش از بسیاری گریه مجروح شده
و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از قیام در صلوات ورم کرده
چون او را در این حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود بسیار بگریستم و آن حضرت
بعد از زمانی نظر بجانب من افکنده فرمودند که بعضی از کتبها که عبادت جدم امیرالمؤمنین ع
در آنجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم پاره بخواند و بر زمین گذاشت و فرمود که کسی یارای آن دارد
که مانند علی ابن ابی طالب علیه السلام عبادت کند و کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که حضرت سید الساجدین چون بنماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر میشد
و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از آن حضرت روان میشد و از امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت امام زین العابدین در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و چون بنماز
می ایستاد از رنگی برنگی می گردید و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیلی بود که نزد پادشاه
جلیل ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است
و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغیر احوال آن حضرت سؤال می نمودند میفرمود که کسی در نزد
پادشاهی عظیمی بخدمت بایستد سزاوار است که چنین خایف باشد و نقل کرده اند
که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آن حضرت از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه

فریاد برآمد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از
درد فریاد میکرد و آن حضرت از اشتغال بعبادت نمی‌شنید و چون صبح شد و از
عبادت فارغ گردید دست طفل را دید در گردن او بسته از کیفیت احوال او پرسید خبر
دادند و وقت دیگر در خانه که در سجود بود آتش در گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که النار النار و
حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد و بعد از زمانی سر برداشت از اصحاب پرسیدند
که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل گردانیده بود فرمود که آتش کبرای قیامت مرا از آتش
اندک دنیا غافل گردانید و هر سال هفت مرتبه پوست پیشانی آن حضرت می افتاد از
بسیاری سجده و ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
چون بنماز می ایستادند رنگ مبارکشان گاه سرخ میشد و گاه زرد چنان بود که گویا خدا را می بینند
و با او سخن میگویند ای عزیز مقربان هر پادشاهی چون معرفت او بیشتر دارند و جلال
او را از دیگران زیاده میشناسند بیم سطوت او زیاده دارند و زودتر محل عتاب می شوند
چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع آن آداب که از مقربان خود دارند ندارند و خطرهای مقربان
ایشان زیاده از دیگران میباشد و همچنین خداوند عالمیان ملک را از طینت مقدس و طهارت
خلق فرموده و شهوت و علایق جسمانی در ایشان خلق ننموده و حیوانات را از محض جسمانیت
و شهوات ترکیب فرموده و شعور و استعدادی در ایشان مقرر نساخته و انسان را
از هر دو جهت خلق فرموده و جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد از هر دو جهت خلق
فرموده و جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد و کرامت نمود تکلیفات جسمانی

و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را سبب احتجابست و او را التکلیف فرمود که بعد از تشبث این علایق
رفع استار خود نموده خود را بصفات قدسی و ملکات ملکی متجلی گرداند تا از ملک اشرف شود
زیرا که ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه کازر جامه را چون میخواهد که
بسیار سفید کند اول او را ببعضی کثافات آلوده میسازد و چون رفع آن کثافات نمود از اول بهتر
برمی آید و اگر میل بپستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود و عقل او مغلوب هوا بسیار زود از
بهایم پست تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید در شان کفار که نیستند ایشان مگر مانند بهایم
و انعام بلکه ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبوده و انسان با وجود
قابلیت خود را بدرجه بهایم رسانیده اند و از جمیع کمالات محروم گردیده اند پس چون
خلقت انسانی این سبب محتاج بامری چند گردانیده اند که تحصیل معاش و معاملات شرعی
که بالخاصیه از جناب او باز دارد پس از پی است و اینها که در شهوات و تعلقات و غفلت غافل
از خیرات و سعادات میکردند لهذا در روزی پنج مرتبه از حقوق العباد تامل بسیار از امور
دنیویه و تشبث علایق بدنیه از حضور مجلس مالک الملک نموده اند تا لذت متوصل بلطف از
فراق که مورث مزید اشتیاق است دریابند و بسبب آن تسلی یابند بی غیر کرده و چون نماز
معراج مومنست و نهایت قرب او در نماز بحصول می پیوندد و نماز مقدمات که سبق ذکر
یافت بعد از نهایت مرحله و بعد از التکلیف و نسبت شده و در عین عظمت او را آگاه میسازد
اول مرتبه او را برای عظمت دیگران و ادنی حرمت مقرر ساخته اند که اول تکبیر بزرگواری او را
یاد ایشان میاورند تا اگر غیر خدا مستغرقات ایشان در نظر ایشان حقیر شود چون عین عظمت اینها

چهار مرتبه ازیشان میخواهند که تشبیه شوند بدانند که چون خداوند ایشان در مرتبه جلال و عظمت
از همه چیز عظیم تر است بلکه از آن بزرگتر است که عقلها بکنه ذات مقدس او تواند رسید
پس چنین بزرگواری را طاعت نمودن و عبادت کردن لازم است و بعد از آن شهادت
وحدانیت الهی بگوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارند و یگانه در جمیع کمالات
و صفاتست پس جز او بغیر توسل بجناب او نه پس اوست و او را بیگانگی اخلاص نامه
پرستیدند و دیگر بگوش ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم الشان یگانه در جمیع
کمالات و صفات و مبری و منزه از نقصانات فرستاده است پس نیز عبادت را بطوری که آن
پیغمبر آورده شرایطی که او امر فرموده بجا آورند بعد از تمهید مقدمات از جناب خدا ایشان را
ندا میکنند و بخوان انعام و اکرام الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمایید بسوی نماز پس عظمت
نماز را در نظر او جلوه میدهد که بشتابید بامری که باعث فلاح دنیا و آخرتست و دیگر عظیم تر
از آن ندا میکنند که بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عبادات است و دیگر باره خدا را بعظمت و جلال و
یگانگی ندا میکنند که ای غافلان مخالفت امر چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است
و معارضی و شریکی ندارد دور است و این ندا را مومنان ظاهر بگوش کسی میخوانند و آنکه دیده
یقین ایشان را شنوا گردیده نداهای روحانی را نیز بگوش دل میشنوند چنانچه مشغولست که
وقت هر نماز که میشود منادی از جناب رب العزت ندا میکند که ای گروه مومنان برخیزید و
آتش گناهان که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید بلکه در حظ
آن شارع حق قوی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را بسمع جان می شنوند

پس چون بنده بجا و تمهید از آنچه اندکی اشاره کردیم و متوجه نماز شد و او را پیامبر گرامی خود
امر میفرمایند که پای برهنه داخل مجلس بزرگواران نتوان شد امر کرده‌اند او را که بیت الخلا آید
و کثافتهای ظاهر را از خود دور گرداند و در ضمن دعاهایی که از ائمه در آداب خلوت وارد شده
تعلیم او کرده‌اند چنانچه این نجاستهای ظاهری را دفع و قبیح نجاسات معنوی که از گناهان
و اخلاط ردیه بهم رسیده بشر دفع است لهذا در آن حالت استعاذه از شیطان و طلب مغفرت
گناهان مینماید که خدا بفضل خود او را از نجاسات صوری و معنوی پاک گرداند پس
دیگر او را در مقام تطهیر در می‌آورد که رو و دستها و پا و سر را که در حالت صلوة در اکثر افعال
بکار میفرماید پاکیزه گرداند و در آن ضمن از دعاهای منقوله او را آگاه کرده‌اند که این اعضا نجاستهای
معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده‌اند پس باید از توبه
از خدا پاکیزگی معنوی را طلب نماید و در ضمن امر او تنبیه می‌نمایند که باید عبادت کرد
تا خود را از این عقوبات برهانی پس شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و
علایق شکسته میگردد و لهذا در وقت روشستن میگوید خداوندا چون تو فرموده که در روز قیامت
بعضی از رویها سیاه خواهد بود و بعضی سفید و نورانی خواهد بود پس خداوندا روی مرا در آن
روز سفید گردان و سیاه مگردان و چون دست راست را میشوید بیاد می‌آورد که حق تعالی
فرموده که در روز قیامت نامه نیکوکاران را بدست راست دهند و نامه بدکاران را بدست چپ
میدهند و از خداوند خود می‌طلبد که نامه او را بدست راست او بدهد و برات مخلد بودن در بهشت را
بدست راست او دهند و او را حساب آسان کنند و در وقت شستن دست چپ دعا میکند که

که بار خدایا نامه مرا بدست چپ من مده و بر پشت سر از گردن غل مکن و مرا از جامه‌های آتش نجات
بخش و چون مسح سر میکند از خدای تعالی میطلبد که رحمتهای خود را بر سر او فرو ریزد که برای مرا
فراگیرد و چون مسح پای میکند بیاد می‌آورد که این پاها بر صراط باید گذشت و در آن روز پاهای
از صراط خواهد لغزید پس ثبات بر صراط از خدای میطلبد و استغاثه می‌نماید که خدای عز
و جل او را توفیق دهد که این پاها همه تحصیل رضای الهی نماید پس چون چنین وضوی ساخت و موافق
حدیث معتبر گناهان این اعضا آمرزیده می‌شود و پاکیزه صورت و معنی میگردد و قابل قرب
میشود و از آن غفلتها بیدار و هشیار میگردد و ظاهر خود را بوهای خوش معطر میسازد و باطن خود را
بنور نیات صحیحه منور میگرداند و چون در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا شراب یا
صورت بوده باشد ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از خانه خود دور میکند و سگ
نفس اماره و شیطان را از ساحت خانه خود میراند و شراب ظاهر را از خانه بیرون میریزد و
شراب مستی معنوی که غفلت و شهوت است را نیز بیرون میکند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار
خانه محو مینماید و در و دیوار خانه خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان محو مینماید
و متوجه بارگاه قرب میشود و چون بمسجد میرسد او را بنده اول و ملتجا بمعبود حقیقی میرسد
از خدا میطلبد که درهای رحمت خود را بروی من بگشاید و در مقام معارف آگاهی
دیگر حاصل میگردد و چون در مسجد میگذارد چنان میداند که در کبریا و جلال داخل
گردیده پا بر بساط قرب نهاده با ادب بمیرود و بعز جناب الهی متوجه میشود و چون بجای نماز
می‌آید بار دیگر اقامت را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت و شان عبادت را بدیده

روشن‌تر می‌بیند چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیده او گردیده بود و چون نماز
معراج مؤمن است و در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آسمانی که داخل
می‌شد یکبار الله اکبر میگفت و در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوات مقرر فرموده
که در هر تکبیری بر آسمانی از آسمانهای قرب و معرفت در آید و قابل عرش حضور گردد و در مقام
هنوز در پس قفا و کریاسهای عظمت و اجلال است و در مقام غیبت و به مقام حضور
نرسیده و لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است چون تکبیر آخر را گفت
بجا نشسته داخل مجلس قرب ملک الملوک میشود و با غیر سخن گفتن و روی از جانب شاه
پادشاهان گردانیدن با او حرام شده است که دعای توجه در موقف می‌خواند که روی
و دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را به جانب خداوندی گردانیدم که خالق آسمانها
و زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستی است و بر دین محمد و طریقه امیرالمؤمنین
که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده و عبادت را من خود از برای خدا خالص کردانیدم
و مشغول او شده‌ام و شرک جلی و خفی و ریاهای شیطانی را از خود دور گردانیدم و نماز من و
عبادتهای من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیانست
و او را شریکی نیست و چنین از جانب او مأمور شده‌ام که او را عبادت کنم و من از جمله مسلمانان
و منقادان اویم و چون این درگاه چنین دعوی بزرگی کرد و شیطان که دشمن این راه و در این
این درگاه است و دشمن مکاره است که تا امروز شجاعان را صد ازین بر زمین انداخته چندین
لشکر از نوع شهوات و انواع نفسانی و لشکر دیوی شیاطین انس و اتباع خود را

بقوت خود با او بر نمی‌توان آمد پس باید که بخداوندی که این لعین رجیم سگ درگاه اوست پناه
برد تا دفع نماید چنانچه تشبیه کرده‌اند او را به سگی که در خیمه‌ها و خانه‌های پادشاهان که هرکه آشنا
به صاحب خانه است و با اهل خانه بسیار تردد دارد او متعرض نمی‌شود و چون بیگانه تازه وارد او را
مانع شود و بغیر آنکه صاحب خانه او را صدای زند هیچ حیله او را ممنوع نمی‌توان ساخت همچنین شیطان
که سگ بیگانه گیر این درگاه است با آشنایان قدرت ستیزه ندارد و کسی که ببیند که محرم مجلس قرب
خداوند است مانع نمی‌شود کی متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول
او را از ایشان دور کردانید که اِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ
یعنی به درستی که بندگان خالص مرا تو بر ایشان تسلط نداری که اگر دوری که قابل قرب باشد
و خواهد که بخانه مالک الملوک در آید باید که بجانب او متوسل شود که سگ اشاره لطیف او را
دور کرداند اما بیگانه‌هایی که آشنایی نمیخواهند و راه آشنایی نطلبند و کار ایشان را
چنانچه میخواهد میسازد و لیکن لهذا درین مقام خطرناک پناه بخداوند کریم خود می‌برد از شر او و میگوید
اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی پناه میبرم بخداوندی که شنوا
و داناست که بعجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجزم از دشمنم از شر شیطان دور رانده
شده درگاه الهی در پناه حضرت باری تعالی محفوظ بماند پس شروع بکلام میفرماید هنوز
خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانه سخن میگوید و چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است
یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بناتوانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور
بخداوند خود توسل جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن و چون در نماز

از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت و عبادت و بندگی می‌نمایم و استعانت
بخداوندی که جامع جمیع کمالات است و رحمن است بنعمتهای عامه بر مؤمن و کافر و
رحیم است برحمتهای خاصه بر مؤمنان است و چون آداب مجلس عظما است که پیش از
ذکر مطلوب ستایش مناسب آن بزرگ بجا آورد و لهذا حق سبحانه و تعالی تعلیم بندگان
نموده که چنین حمد و ستایش نمایید و نعمتهای عامه و خاصه را یاد آورید و مکرر رحمت
تا بر شما رحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزایم و بحشر و قیامت اقرار کنید و چون عارف
تفکر در این اوصاف و کمال نموده بدرجه شهود و حضور که اعلای درجات معرفت است فایز میگردد و از
مقام غیبت بخطاب می‌آید و از مجلس مخاطبه و انس را امید دارد پس میگوید که ایاک نعبد
یعنی ترا عبادت میکنم و پیش از این آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده تا بعضی که جناب مقدس
نبوی در این فقره بیان فرموده یعنی بیاموزد که چون بمقام عبادت رسیدی چنان عبادت کن که گویا
او را می‌بینی و بآن خطاب مینمایی پس چون دعوی عبادت کرد این توهم از او که از من کاری
می‌تواند شد تدارک فرموده که وَاِیّاکَ نَسْتَعِینُ یعنی در همه امور از تو استعانت
میجویم پس همچنین در مقام ادب چون عبادت خود را اعتقاد ندارد بعجز اعتراف دارد و عبادت
خود را در میان عبادت دوستان خدا در می‌آورد و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت
میکنیم که شاید عبادت او ببرکت عبادت آنها مقبول گردد زیرا که از لطف کریم دور است که جنس
چیزی را در یک جا او بر ند بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از تکلمهای بجماعت این است
و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمیجویم

و در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است در می‌آورد و گویا بزبان
ایشان سخن میگوید و خود را طفیل ایشان می‌خواهد و ایضا موافق آداب ارباب صفا است که چون
بنعمتی فایز گردند دیگران را فراموش نکنند و همگی را با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها
موافق حدیث معتبر عموم در دعا مطلوب است که هر دعایی که کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک
گردانند که باعث استجابت دعا میگردد و پس هدایت بر او راست و طریق راه حق که راه
متابعت حضرت امیر المؤمنین است در عقاید و اعمال و مراتب و ترک کمال طلب نموده و
استعانت در ارشاد ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات و اعمال ایشان ثابت
طریقه و شناسایی ایشان است و امّا که اسرار عبادات خصوصا نماز را در این کتاب بجای مختصر احصا
نتوان نمود ان شاء الله تعالی کتابی در سر الصلوات نوشته میشود و غرض از ذکر این مجمل
اشعار است و پر عبارت این حدیث نبوی و منتهی سر عبادت که کسی اگر حق تعالی توفیق قرب
خویش کرامت فرماید هر روز او را وسیله نماز از پست ترین درکات باعلای درجات
میرساند و جسم خاکی را این ترقیات قابل مناجات خود میگرداند و در بیان این فقره مشهوره شریفه
بهمین اکتفا می‌نمایم که بسیار بطول انجامید و موجب ملال عزیزان گردید   و اعلم ان اوّل
عبادة الله المعرفة به انّه الاوّل قبل کُلّ شیء فلا شیء قبله والفرد
فلا ثانی له والباقی لا الی غایة فاطر السموات والارض وما فیهما
وما بینهما من شیء وهو اللطیف الخبیر وهو علی کُلّ شیء قدیر پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مراد از اول عبادات الهی معرفت و شناخت است با آنکه او اول است

پیش از همه اشیا پس چیزی از او پیش‌تر نیست و یگانه است پس در بین و شریکی ندارد و باقی است
و همیشه باقی بودن او نهایت ندارد و او آفریننده آسمانها و زمین است و آنچه در آسمانها
و زمین است و آنچه در میان آسمان است و او است خداوند صاحب لطف و عالم به جمیع
و بر همه چیز قادر و توانا است توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات با آنها اشاره دارد بر سبیل
اجمال موقوف بر چند فصل است   اگر اول عبادات است موقوف و قبول
جمیع عبادات موقوف است بر آن و این معنی از آیات بسیار و احادیث بی‌شمار و اخبار
بسیار بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوفست بر ایمان و
هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه موجب عقاب است و ایمان مشتمل است بر
اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و اقرار بیگانگی خدا و بعدالت او
و اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان است صلی الله علیه و آله و حقیت آنچه او از جانب خدا آورده
آنچه ضروری باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم
و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همه بندگان را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب
خواهد داد و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده و تفصیل
مراتب ایمان و ملاحظهای که در آن شده ابهام گنجایش از اذعان دارد و بدانکه عبادت چون
بر جمیع جوارح آدمی متفرق است و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادات
دل است لهذا موقوف سایر عبادات نمود که اول عبادات است یعنی بر همه مقدم است و
عبادات دیگر بدون آن فایده   ندارد که ایمان چون مدار سعادات ابدیست و ترک

آن

آن شقاوت ابدی و شیطان دزد عقاید و اعمال است دزد را تا ممکن است اول متاع
نفیس می‌زند و اگر بر آن دست نیافت متاعهای دیگر را می‌برد و عقباتی که کمینگاه شیطان است
در این راه بسیار است عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود است و از این عقبه اگر عالم بجهنم برده و
اگر نجات از این عقبه خواهی بسیار سعی کن که اهل بیت رسالت پناهند بدانکه ایشان دوای
درد همه چیز را میدانند و کمینگاه شیطان را می‌شناسند و تعالیم خود را بیان نجات میرسانند
و این فرس مجوز که تا خدا را شناسی بدلیل عقل پیغمبر و امام را نتوان شناخت زیرا که معرفت
الهی دو شعبه دارد **شعبه اول** علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است
و دلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر
میشود که معرفت وجود واجب الوجود فطری است و همین که آدمی بحد شعور رسید میداند که صانعی هست
و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل عقلی شناخته
بلکه خدا تعالی در او در هنگام صبا معرفت روزی کرده بلکه هرگز تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود
کفار را نکرده بلکه ایشان را باقرار بیگانگی خدا تعالی خوانده و بعد از آن ایشان را بعبادت و بندگی خدا
داشته که از آن را ایمان ایشان کامل کرده و مشهورست که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از اعرابی پرسید که وجود خداوند را چگونه دانستی گفت در راهها پشکل شتر اگر می‌بینم
عقل حکم میکند که شتری از آن راه رفته و پی پا را اگر می‌بینم میدانم که شخصی از آن مکان گذشته آیا این
آسمان این کواکب نورانی و زمین با این وسعت کافی نیست از برای تصدیق وجود واجب الوجود
حکیم خبیر حضرت فرمود که بر شما باد به معرفت اعرابی و چه چیز ظاهرتر میباشد از چیزی که در هر

اگر نظر نمایی صد هزار آیه از آیات صنع او در آن ظاهر باشد و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو
قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج باو داری که رفع او و مربی بدن تست بلکه از پیش پای
ظهور و هویدا داری او است که مخفی نمیماند و چون همیشه ظاهرست و آثار هدایتش کم نمیگردد اگر آفتاب
همیشه ظاهر میشود تو هم نمیکردی که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب میکند و بعد از
طلوع عالم را روشن میکند مشخص میشود که نور او است چنانچه چون آفتاب عالم وجود را غروب
و افول و زوال نیست شبهه سا(ز) میکنید که بلکه از او نباشد اما که اگر عناد را کنار گذارد یقین میداند که
بغیر او در عالم مدبری نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَلَئِن سَأَلتَهُم مَن
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ اگر از کافران بپرسی که کی خلق کرده است آسمانها
و زمین را البته خواهند گفت که خدا خالق ایشانست و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست
که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمد و گفت که مرا دلالت کن بر خداوند
خود که ملاحده با من بسیار مجادله نمودند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز کشتی سوار
شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی و هیچ چاره از
برای نجات خود نداشته باشی گفت بلی فرمود که در آن هنگام امید نجات از که داشتی و کرا
قادر بر نجات دادن خود میدانستی همان خداوند تست و این راه ظاهرترین راههاست از برای
علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که اجابت دعای مضطران کند وقتی که
او را میخوانند و رفع مکروهات از ایشان مینماید و هیچکس نیست که با خدای تعالی همیشه این معامله
نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل آفتاب

استدلال و تکلیف مردم بدلیل و برهان از بابت مثل آن جماعتیست که در روزی بکنار ایشان اند
بود و انگشتی او سیاه و سپید یکی از ذره را گرفت و در دست داشت و دیگری فرمود که سیاس قسم
او و ذره را در دست که داشت و بجانب الشخص نگرانند و او گفت چه که جا جای در دریا فرام همچنین کلام
درین مورد و مرد صالح خداشناس کسی که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته
از او لطف و احسان میابد و روز بروز بکثرت عبادات یقین او در تزاید است و هیچ تردد او
در واجب الوجود نیست و او ظاهرترست از آنکه محتاج باشد بدلیل خدا در نمیگوید که چه دلیل خدارا
و از آثار او شناس پس اگر ایمان او قوی تر نیست و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر او اجمالا مانند
علم قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در
آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در ثبوت اینها نمی ماند و اگر حکمت چیزی بر او کسی مخفی
باشد مجمل میداند که کسی که صاحب چنین خلق و مبدأ چنین نظامی باشد البته کار او بغیر جهت
حکمت نمیباشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در توحید مفضل میفرماید که این عالم از بابت
خانه ایست که از برای زندگی در نهایت استحکام ساخته و بانواع زینتها آراسته شده و الوان فرشها گسترده
و خوانها کشیده و انواع نعمتها در آن شده خان حاضر کرده باشد و مثل آن جماعتی که بر خدا اعتراض مینمایند
مثل کوریست که بخانه چنین در آید و کورانه راه رود و گاهی پا در میان طعام گذارد و گاهی بر کاسه فرش
و اعتراض کند که اینها را چه موقع گذاشته اند و چرا بی ترتیب است صاحب این خانه بعینه اعتراض
ملاحده که از این عالم از این بابت **شعبهٔ دوم** تفکر در کنه ذات و تفکر کنه صفات واجب الوجود
و کنه ذات واجب بینش محالست و کنه صفاتش نیز چون عین ذاتست محالست و تفکر در آنها نهی

وجود و کیفیات ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار بر نهی واقع شده است و عقلی که از شناخت
خود و معرفت بدنی که مدبر اوست و با او تعلق دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه
جرأت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس باید بنحوی که حق تعالی در قرآن مجید
میفرماید و حضرت رسول و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در خطبه های بلیغه و احادیث متواتره
بیان نموده اند اعتقاد نماید و بعد از آن از راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید و بعقل ناقص
خویش متوسل نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره ای نبخشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که در خلق خدا تفکر کنید و در خدا سخن مگوئید که در خدا سخن گفتن
بغیر حیرانی ثمره ندارد و در حدیث دیگر فرمود که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که در تفسیر این
آیه وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ الْمُنْتَهیٰ یعنی چون سخن بخدا منتهی شود از سخن باز ایستید اگر خواهید تکلم کنید
و تفکر نمائید در عظمت خلقش و منقولست از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدند از توحید خدا
شناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر الزمان جماعتی متعمق و مدقق بهم خواهند رسید لهذا
قل هو الله احد و آیات سوره حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند و کسی که زیاده از این تفکر
نماید هلاک شود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرموده که اوصیا و ائمه درهای خدا اند
که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودندی خدا را نمیتوان شناخت و باین جهت
خدا تعالی حجت را بر خلق تمام کرده و در این باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر عالم را شیطان از این
راه فریب داده که دست از فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند
و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند باعتقاد خود و همه خطا کرده اند اما تفکر نمیکنند که اگر عقل مستقل بود

در باب این فرق بسیار از متکلمین و حکما که همه اهل عقلند چرا در این باب دو فرقه با یکدیگر
موافق نمیشوند چنانچه جمعی از متکلمین بعقل سخیف خود خدا را جسم دانسته اند و میگویند نور است از
باب شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت و مجبره ایشان خدا را به پسر ساده میدانند
و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی
عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصاری بحلول خدا قایل
شده اند در اشیا و نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها
و خداوند عالمیان نصاری را در قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان از ایشان بدتر بوده اند که بجمیع اشیا نسبت
میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گذشته اند بامری قبیح تر و شنیع تر قایل شده اند
که آن اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است و بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین اوست
که بصورتهای مختلف بر آمده و گاه بصورت زید ظاهر میشود و گاه بصورت عمرو چنانچه دریا موج میزند و صورتهای
بسیار از او ظاهر میشود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست که همه موجهای این بحر است و موج در دریا گم است
نیز کلام است و ماهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع
و اشعار خود مثل این ایشان این کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه همین اعتقاد دارند
و کتاب جوک که از همه ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود در همین مزخرفات است و لهذا جمعی از
اهل این عصر که مشرب تصوف دارند اکثر کتب ایشان را حرمت میدانند و این کتابها را شیعه نیز اعتبار
میکنند و اکثر عقاید شیعه شده است که باید همه آنرا در اشتباه شده و جمعی از شیعیان بیچاره را
گمان این است که ایشان از اهل حق اند و بهترین علما ایشانند بنادانی سخنان ایشان را میخوانند و کافر میشوند

و بحال ایشان آنکه هر که او صوفیست البته مذهب او حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است
نیز دانسته که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه مغلوب و مخذول بودند اهل مذهب صوفی اکثر
ایشان تابع باطل بودند و از فرقه اهل سنت بودند و پاره از ایشان در لباس تصوف
بودند و پاره در لباس علما و همچنانکه اکثر علمای که کتابهای ایشان در میان است کافر بودند و گمراه
کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله بودند بر مذهب
حق بودند همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات
فاسده و حلول و تجسیم و امثال آن از عقاید فاسده در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند که علمای سنی
را هم رد کرده و قبول نمیکنند و اگر از سفیان ثوری عملی بایشان برسد تقلید میکنند با آنکه سفیان از
ابو حنیفه بدتر بوده چنانچه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من از
مسجد بیرون می آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفته
رو بخانه کعبه کرده گفت که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند
و نزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم فرموده است که اِنّی
لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدی که ترجمه اش این است
که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته کند و هدایت بیابد پس حضرت
اشاره بسینه خود فرمودند که مراد هدایت بسوی ولایت امامت است پس فرمود که ای
سدیر میخواهی که بتو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابو حنیفه
و ابو سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند و فرمود که ایشان راهزنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا

یافته اند و بکتابهای خدا عمل نمینمایند اگر اخلاص میکنند و بدترین کفار در خانه‌های خود نشسته و مردم را
گمراه میکنند مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر
دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری گفت مرا که بیا برویم نزد جعفر بن
محمد من با او همراه شدم و چون رسیدیم که آنحضرت اراده سواری داشت سفیان گفت که یا ابا عبدالله
خبر ده مرا از خطبه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد خیف میخواندند حضرت گفت که بگذار تا
بروم که کاری در پیش دارم چون سوار شوم بجهت تو نقل آن کنم گفت بحق قرابتی که به پیغمبر داری مرا
آگاه کن حضرت فرود آمد و سفیان دوات و قلم طلبید آنچه حضرت میفرمود او می نوشت و باز
دیگر بحضرت عرض کرد و حضرت سوار شد و من و سفیان در رکاب آنحضرت روان شدیم
در راه با او گفتم که میخواهم در این حدیث نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت جعفر حقی بر گردن تو کرد که هرگز
برطرف نمیشود گفت از برای چه گفتم در این حدیث که نوشتی پیغمبر فرموده که سه چیز است که
هر که آنها را داشته باشد دل او کینه نمیپذیرد و خیانت در دل او راه نمی یابد عمل از برای خدا
خالص گردانیدن و خیرخواه امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن این امامان که متابعت
و خیرخواهی ایشان واجب است کیستند معاویه و یزید و مروان بن الحکم ملاعین اند که گواهی ایشان را
قبول نمیتوان کرد و نماز با ایشان نمیتوان گذارد و ملازم جماعت مسلمانان که می باید بود کدام
جماعت اند و چه مراد است که میگویند هر که نماز کند و روزه بدارد و غسل جنابت بکند و کعبه را
خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه است که
میگویند خدا هر چه خواهد نمیتواند کرد و شیطان هر چه خواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است

که علی ابن ابی طالب را خدا فهمیده اند یا غیر ایشان را که اکثر اهل کتاب پس شیعه و ائمه ایشان
چه میگویند کفتم میگویند علی ابن ابی طالب امام است که بر ما واجب است خیرخواهی او و علامت
جماعت اهل بیت چون این سخن را شنیدند حدیث را کرفت و پاره کرد و کفت
این را بکسی نقل مکن الحول این حیلکه قی و الکار حقی را ابو حنیفه هم صادر کشت با انکه او و اتباعش انکار
نفس و هوا و ترک دنیا می نمایند و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد
و این حالت واپی که در میان شیعیان شایع کردیده رخنه ای عظیم در فروع و اصول این قوم رسیده
و محی الدین که از رؤسای ایشان است در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق هیچ وصف نکردیم
الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود را برای ما می فرمود پس هرگاه که او را
مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم و هرگاه که او مشاهده ما کند مشاهده خود کرده باشد و در جایی دیگر
ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایه میگوید و از اینجا رجحان خود را بر پیغمبران
دعوی می نماید و در فتوحات میگوید که سُبحانَ مَن اَظهَرَ الاَشیاءَ وَهُوَ عَینُها یعنی منزه
خداوندی که چیزها را اظهار کرد و او عین همه چیزها است و در جایی دیگر از فصوص الحکم خطاب بنوح
میدهد که او غلط کرده در تبلیغ رسالت و قومش در پرستش بتها و غرق دریای معرفت شدند
و اگر ایشان نوح از آن بتها یکبار می آورد از درجه بلندی بدرجه پستی می آمدند و دیگر در فصّ
خود آورده که زینب در عقیده نباهی شو و نفی اسیح مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت
و غیره انکار مکن که بقدر آنچه از آنها انکار میکنی از خدای خود انکار کرده و خدا در همه چیز ظهور دارد
و میگوید که خدا در روح هر گوساله پرستان مسلط کردانید تا آنچه را مسلط کردانید با آنکه حق تعالی از عجم

صور معبود شود لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد میگوید که نصاری برای این کافر گردیدند که دعوی
اتحاد با خدا در خصوص عیسی کشیدند که اگر همه چیز کشیدند همین توحید می بود و در یکی از تذکره های ایشان
بنظر رسیده که از شیخ پرسیدند احوال ملای رومی کفت اگر از قولش می پرسی
اِنَّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَیئاً اَن یَقولَ لَهُ کُن فَیَکونُ و اگر از فعلش می پرسی
کُلَّ یَومٍ هُوَ فی شَأنٍ و اگر از صفاتش می پرسی هُوَ اللهُ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ
عالِمُ الغَیبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحمنُ الرَّحیمُ و اگر از ذاتش می پرسی لَیسَ
کَمِثلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمیعُ البَصیرُ و این کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب
ایشان بسیار است ای عزیزان بانصاف نظر نماید که نسبت بذات مقدس خدا این
قسم نسبتها روا است هر گاه از پیغمبر و ائمه معصومین که پیشوایان دین اند این قسم سخن صادر شد
یا اصحاب خود را از این قسم جوابها داده اند خداوند عالمیان ابشدر مذمت فرموده نصاری را
که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند
و چنین واقعت شنیعی را کفتند که تو خدای حضرت ایشان را چاهها کرد و آتش زده کشت هرگاه
چنین ناقص الایشان را بالوهیت سؤال اند العیاذ بالله چون در هر یک که جهت امری را
قائل توان شد که توحید خدای که اعتبار یکی را چه است که اکثر ایشان از اعتقاد این است
که میگویند این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنا بر توهم مغایرت است و این معنی
بر کردانیده تاویل کرده اند و این آیه را که وَاعبُد رَبَّکَ حَتّی یَأتِیَکَ الیَقینُ یعنی عبادت
کن خداوند را تا ترا درک در رسد ایشان الیقین بمعنی یقین وحدت وجود دانسته اند چنانچه علامه حلی

رحمه الله در کتاب کشف الحق ونهج الصدق آورده که خداوند عالم در چیزی حلول نکرده زیرا که معلومست
که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج بمحلش میباشد و بدیهی است که خدای تعالی بغیر محتاج نیست و هر
محتاج بغیر ممکن است پس اگر خدا تعالی در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه اهل سنت قائل
شده اند و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند پس این شیخ را که ترک تقربهای ایشان
بیچونید چه اعتقاد در باب خداوند خود دارند وگاهی حلول بر خداوند تجویز میکنند وگاهی خدا را
باتحاد نسبت میکنند و عبادت ایشان رقص کردن است و دست برهم زدن و غنا خوانندگی
کردن و خدا عیب کرده و تشنیع نموده بر کفار در این اعمال که وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً یعنی نبوده عبادت و نماز مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن
و دست بر دست زدن و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر میباشد که کسی ترک جوید بجماعتی که خدا
عبادت کنند بعبادتی که خدا کفار را باین عیب کرده نکوهیده ظاهر ایشان که چنین است و دیده دل
ایشان کور است و من دیدم جماعتی را از صوفیه در روضه امام حسین علیه السلام که ایشان نماز شام نگذاردند
بغیر یک نفر که از ایشان نماز کرد و نشسته بود و بعد از ساعتی آن جماعه بنا رقص کردند و او نکرد از یکی
از ایشان سؤال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چه احتیاج به نماز دارد که او بخدا واصل شده است
آیا جایز است که کسی که بخدا واصل شده باشد میان خود و خدا حجابی قرار دهد و نماز حجاب است
میان بنده و خدا پس ای برادر عاقل تفکر کن در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا
اینست که دانستی و عبادت ایشان آنست که گفتیم و عذر ایشان از ترک نماز شنیدی با این اعتقادات
و اعمال ایشان از اهل الله اند با اینکه جاهلترین جهال اند تا اینجا ترجمه کلام علامه بود و در این زمان بسیاری

ازانی

از این زخرفات از ایشان می‌شنویم و این مضامین را در شعرهای عاشقانه بسته اند و بدست جمعی
چند داده اند که ایشان خوانند و دست برهم زنند و فریاد کنند و بعضی جهد که انشاء الله تعالی بعد از این
بیان خواهد شد کنند و عبادتش نام نهند آخر چرا بر خود رحم نمیکنی و از خدا که یار سعادت ابدی است
در عوض چنین مخاطره میگذاری که یک احتمال نجات داشته باشد و بصد هزار احتمال مستحق خلود در
جهنم باشد اگر کسی بگوید که چاهی پوشیده در راه تست اگر چه اعتماد بسخن قائل نداشته باشی از آن
راه دیگر که بیخطر است میروی و دعوای تشیع میکنی و سخن شیعیان تو در میان است و جمیع اخبار ایشان معلوم است
پیری از ایشان بهتر نمیخواهی و مرشدی بهتر از ایشان نمیطلبی و خدای تعالی بغیری فرستاده و فرموده
که مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه پیغمبر از برای
شما آورده عمل نمایید و آنچه شما را از آن منع نموده ترک نمایید و پیغمبر گفت که من از میان شما بیرون
میروم و دو چیز عظیم در میان شما می گذارم که اگر به آنها تمسک جوئید و متابعت نمایید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب
خدای تعالی و دیگری اهل بیت من این دو تا از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و بعضی کتاب را
اهل بیت میدانند و اهل بیت فرموده اند که ما از میان شما بیرون رویم احادیث ما در میان است باحادیث
ما رجوع کنید که راویان ما ذکر کنند پس ائمه چه تقصیر در بیان احکام اصول و فروع دین کرده اند که تو
رجوع بکلام دشمنان میکنی و در کلام ایشان نظر میکنی اگر تو عمل نمایی بهزار یک آنچه پیغمبر در این حدیث از
برای ابوذر بیان فرموده ترا بس است امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را براه حق هدایت کند
و جمیع شیعیان را بصراط مستقیم متابعت اهل بیت درست بدارد بحق محمد و آله الطاهرین

اصل سیم در اینکه معرفت اثبات ممکنست و در مراتب ایمان بزیادتی و نقصان میباشد

چنانچه خواجه نصرالدین طوسی نقل کرده است که مراتب معرفت آتش سه است اول مرتبه معرفت
آتش آنست که شخصی بشنود که چیزی هست که هر چیز را در آن می افکنی از او معدوم میگردد و نشانی
میگذارد و هر چه محاذی آن واقع شد اثرش در آن ظاهر میگردد و هر چند از او اخذ مینمایی کم نمیشود و
همچنین موجودی را آتش میگویند و نظیر این معرفت در معرفت خدای تعالی معرفت جماعتیست
که دین خود را به تقلید یافته اند و از راه دلیلی نیافته اند و مرتبه بالاتر از این مرتبه کسیست که دود آتش
را ببیند و داند که آتش را دیده و میگوید که البته این دود از چیزی حاصل شده است و دارای موثری
میخواهد پس آن آتشی است که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل
نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم مینمایند بوجود صانع و مرتبه بالاتر از این
مرتبه کسیست که نزدیک آتش رفته و حرارت آتش را دریافته و بنور آتش چیزها را دیده و چیزها را بآن
نور می‌بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدای تعالی معرفت مومنان خالص است که دلهای ایشان بنور الهی
اطمینان یافته و در جمیع اشیا دیده نقش آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده مینمایند و مرتبه از این بالاتر مرتبه
کسیست که در میان آتش رفته و آثار آتش را در خود ظاهر گردیده باشد و این در مراتب معرفت الهی اعلای
درجات معرفت است که تعبیر از آن بفنای فی الله میکنند و حصول این معنی بکثرت عبادات و ریاضات
میشود چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار گرداند آماده است
که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که دوست تر باشد نزد من از
آنچه واجب گردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها تا بمرتبه‌ای که

من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش او میشوم که بآن گوش میشنود
و دیده او میشوم که بآن دیده می‌بیند و زبان او میشوم که بآن زبان سخن میگوید و دست او میشوم که بآن دست
کار میکند اگر مرا بخواند او را اجابت نمایم و دعای او را رد نکنم و اگر از من سوال نماید باو عطا کنم و در هیچ
امری تردد ندارم مانند ترددی که در قبض روح بنده مومن دارم و او مرگ را نمیخواهد و من آزردگی
او را نمیخواهم و الحاصل این مرتبه اولیا بسیار مرتبه نازکیست و از این جهت لغزش اکثر جماعت شده است که
این معنی باطلی که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث بر این استدلال میکنند و این خطای
محض است زیرا که این معنی که ایشان دعوی مینمایند خصوصیتی بجاهل و کامل انسان و غیر آن ندارد و این
معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و از این حدیث قدسی ظاهر است که این معنی است که
بعد از عبادات و نوافل حاصل میشود و چون معنی حقی که ذکر شد باطل میباشد میشود مجملی از
معانی حق این حدیث را از برای تو بیان میکنم که تا فریب اهل باطل را نخوری و اگر عبارات حق
بسیار است که موهم معنی باطل میباشد کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد و اینها را
بکلام اهل بیت علیهم السلام بر میگرداند معانی اینها را می‌فهمد یک معنی این حدیث آنست که چون کسی
در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستولی گردید و بجمیع اعضا و جوارح
او سرایت نمود در دیده ایشان نور دیگر بهم میرسد و در گوش ایشان شنوایی دیگر بهم میرسد و در جمیع
قوای اعضایش قوت دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کرده ام و از این مرتبه چون هیچ
مسطورش محبوب نبوده است در هر چه نظر میکند او را در آن چیز می‌بیند یعنی آثار قدرت او را در آن
مشاهده میکند پس گوید او اراده و آثار صنع او را و آثار علم او را و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر گردیده می‌بیند

واگر چیزی را می‌شنود از کمالات آن را از دوست می‌شنود و اگر پیش کسی سجده می‌کند در حقیقت
دوست می‌کند و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیک این معنی نزد در عشق مجازی حاصل می‌شود علاء الدوله
سمنانی می‌گفته که معنی حدیث وجود از این مرتبه اشتباه کرده‌اند و عین کفر است و من نیز از این اشتباه را
کردم و توبه نمودم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول و اتحاد نیست و کفر نیست و ممکن است
که مراد الهی ازین حدیث همین معنی باشد یعنی بین مرتبه رسیده که من دیده او یم یعنی نور او در من جمع
و چیزی که رضای من در آن باشد چیزی نمی‌بیند و به غیر رضای من چیزی نمی‌شنود و مرادات نفسانی او
برطرف می‌شود و مرادات مرا مرادات خود حساب می‌کند و بعضی گفته‌اند که مراد این است که چون اعضا
و جوارح آدمی نزد این کس عزیز و گرامی است در مرتبه محبت به مرتبه‌ای رسیده که مرا بر آنها ترجیح میدهد
و قوت آنها را در راه رضای من فانی می‌سازد و باک ندارد و یک معنی دیگر که ذکر می‌کنیم و از خدا امید داریم که در نظر
طالبان صاحب احوال بصیرت این معنی باطل شبهه نشود و مقبول افتد و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم ای عزیز اگر حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر
ساخته چنانچه سابقاً مذکور شد و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بعضی
قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ که آنچه را در راه او صرف نماید عوض کرامت فرماید
که مشابهتی به آن داشته باشد چنانچه خداوند عالم مالی به تو کرامت فرموده که فانی است و در معرض
زوال است و ممکن که آتشی بسوزد یا دزدی از دست تو ببرد و فرموده است که این را در راه من
انفاق کن که در عوض مالی ترا بهم در بهشت که از زوال ایمن شد و اضعاف مضاعف آن می‌شد
داده و بدرون واقفان کرا از توجه انشود و این قدر عزت ترا داده بجاست و بعضی لا یخافون

فی الله لومة لائم از تو توقع است که در راه او صرف نمایی و چون کارهای حق منافی طریقه
اهل دنیا است و اهل ظلمت و طمع اکثر اهل عالم به باطل مایل است پس کسی که مرادات ایشان
اعتبار باطل بکند و حق را موافق رضای الهی به عمل آورد خدای تعالی او را به عوض عزتی کرامت فرماید
که مشابهتی به کرامات اولیا داشته باشد چنانچه از احوال ابوذر پاره معلوم شد که عثمان از آنی که
عزت او را داشته ذلیل و اخراج نمود ملعون ابدی شد و ابوذر که مردانه از اعتبار گذشت
تا قیامت بر او صلوات می‌فرستند و اگر امثال این شرف نباشد قطع نظر از کرامات اولیای دین
یزید پلید را امکان این بود که خود را عزیز بکند و حضرت امام حسین علیه السلام را خوار بکرداند ملعون ابدی
و مستحق عذاب سرمد گردید و نام امام حسین علیه السلام تا قیامت بر منابر به شرف خوانده می‌شود و
پادشاهان عالم جبین بر آستانش می‌نهند و خاک قبر بخشش را دیده می‌کشند و خداوند عالم ملک قدر
فوق همه کس کرامت فرموده که به آن قوت کارها می‌کنند حتی که این قوت را اضافت کرده‌اند
و در راه او صرف بکردند در اندک وقتی این قوت ناقص می‌شود یا به تب یا مرگ زایل می‌گردد حضرت
امیرالمؤمنین و بزرگواران که او را متابعت کرده‌اند و در عبادات و طاعات این قوتها را
صرف نموده‌اند و خدای تعالی قوتی ایشان کرامت فرموده که فوق قوت بشریست چنانچه فرموده که در خیبر را
به قوت جسمانی نکندم به قوت ربانی کندم و در آن وقت اگر دست را هم حرکت نمیداد اگر متوجه می‌شود
آسمان و زمین را بر هم که می‌توانند زد جمیع عالم مطیع او می‌شدند و این قوت هرگز نقصان
نمی‌شود و زنده و مرده ایشان یک حکم دارند بلکه چون غیر مراد الهی ندارند و از مرادات و ارادات خود
خالی شده‌اند اول امری را که اراده می‌کرد به قوت خود آن کار را می‌کرد و اکنون متعارف اراده او

خدای تعالی قدرت خود را در مرادات او بکار میفرماید و چون برای خدا ارادت خود گذشت خدا
ارادت او را در قلب او القا می‌نماید و مدبر امور او میشود و اشاره بدین معنیست آنچه در آن حدیث مشهور
وارد شده که دل مؤمن در میان دو انگشت از انگشتهای الهی که کنایه از قدرتست بهر طرف که میخواهد
موافق حدیث معتبر و آیه وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللهُ که در سوره هل اتی در شأن اهل
بیت معنی تفسیر نموده‌اند یعنی بس مرتبه از کمال شیعیان ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که مشیت الهی متعلق
گردد و هیچکس نورندیده خود را که کسی که در راه دوست و پرده انگشت از آن که بیداری که بنگشم خشم ضعف میشود
یا در نظر کردن بما اراده دوست را ملاحظه کرد و از اراده خود گذشت خدای تعالی نوری بدیده و چشم
دل او است میفرماید که حقایق و معانی امور غیبیه را بآن نور می‌بیند و آن را خیال نامیده چنانچه فرموده است که
اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ پرهیزید از فراست مؤمن که او به نور خدا
در نظر می‌نماید و هیچکس مقتضای اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا از آنچه می‌شنوند
بهره‌ای نمی‌برند شنید که دیگران از آنها کر نده نشنوند بمقتضای فَجَّرَ اللهُ یَنَابِیعَ الْحِکْمَةِ مِنْ
قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ چشمه‌های حکمت از دل ایشان بر زبان ایشان جاری می‌شود که خود هم بهره دارند
و از آن چشمه چنانکه دیگران می‌برند و بر خویشتن هم فایز میکرده و همه یکبار می‌بندد از آن حکمت چشمه
زبان ایشان جاریست و چون سرچشمه ایشان منبع است نهایت ندارد و در مقام سخن بسیار از کسی شنیده
و زیاده از این نیستراک گذشت اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد معنی آن حدیث را دریافتی فهمی
که من چنان او و من شنوای او هم معنی دارد و در اخبار عامه بدین عبارت واقع شده که بی یَسْمَعُ
وَبِی یُبْصِرُ وَبِی یَمْشِی وَبِی یَنْطِقُ یعنی چون بمرتبه رسید بمن میشنود و بمن می‌بیند و بمن

راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع امور را باستعانت و قوت و توفیق من بجا می‌آورد
و از اینجا معلوم شد که این معنی مخصوص مقربان است و آن معنی باطلی که ایشان میگویند در حق خاصیکه
بیشتر گفتند اگر خدای تعالی توفیق دهد از آنچه مذکور شد بمعنی تخلق باخلاق الهی را میتوان فهمید و تشبیهی که
بعضی کرده‌اند بآتش و آهن که در میان آتش سرخ میشود و کمال یکی که آتش است
اما آتش نیست رنگ آتش برآمده است با تشبیه خدا را از صفات و کمال خود صفتی چند
فایض شده که مجموع آشنایی این صفات بهم رسانیده هرچند علم تو هرچند جاهل است الی کمال
که دارد از بر تو علم گفت و اگر این علم بمرتبه رسیده و ذره از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما
بحر و نیش آورده و ذره از قدرت اوست که پادشاهان عالم داده کو پس لمن الملک بزنند و قطره
از بحر کمالات اوست که جمیع عالمیان دعوی کمال میکنند و لیکن کمالات انسانی دو جهت میدارد
وجهت نقص و عجزی دارد و جهت کمالش از اوست و جهت نقصش از خود است زیاده از این سخن
مقام گنجایش ندارد و خدای تعالی جمیع شیعیان را از وسواس شیطانی و جن و انس نگاه دارد و بحقیق
تحقیق حق بسیار نمی‌نماید بحق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین اصل چهارم
بدانکه از جمله چیزهایی که این کلمات معجز آیات نبوی بر آن دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرموده
که اول است پیش از هر چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از آن قدیم بوده باشد که زمانی چون
نیست که اولیت با اعتبار باشد تا آنکه لازم آید که از زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت
و سبقت الهی در مقام خود است ولیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیانست زمان وجودش
از طرف ازل متناهی است که چند هزار سال است وجود شان اول دارد و خداوند عالمیان

قدیم است و وجود او را اول و نهایتی نیست و حدوث عالم باین معنی اجماع جمیع اهل ادیان است
و هر طایفه که دینی داشته‌اند و پیغمبری قائل بوده‌اند و آیات بسیار بر این معنی دلالت دارد و اخبار در این
معنی متواتر است و حتی الحکما که به پیغمبری و شرع قائل نبوده‌اند و مدار امور را بعقل ناقص خود گذاشته‌اند
بقدم عالم قائل بوده‌اند و بعقول قدیمه قائل شده‌اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را
قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبران است و منشأ انکار بسیاری از
آیات قرآنیست زیرا که اثبات را اعتقاد آنست که هر چه که قدیم است عدم بر او محال است و هیولای
صورت افلاک را قدیم میدانند پس بسیار که ربط شدن و منشق شدن افلاک که را که محال میدانند
و حال آنکه خدای تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیر آن از وقایع بسیار خبر داده که روز قیامت
آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهند شد و پیچیده خواهند شد بنحوی که کاغذ را در هم پیچند و
کواکب پراکنده خواهند شد عبارت حافظ که در قرآن و در حدیث وارد است هم دلالت بر حدیث
دارد زیرا که در لغت عطا اختراع کردن از نو پدید آوردن است و ایشان میگویند در هر چه که پیش سابق
بماده است که قبل از آن بوده شد و تفصیل این اجمال را اینجا گنجایش نیست **اصل پنجم** در خصوص معنی
وحدت است بدانکه فرد و وتر و احد و واحد که در اسماء الهی وارد شده بحسب معنی نزدیک بیکدیگرند و
وحدت مشتمل است بر دو معنی که از هر یک دو جهت است اول یگانه بودن در الهیت که در خدا و شریک
ندارد و چنانکه کفار و مشرکین بتان را شریک خدا میدانستند و گبران نور و ظلمت قائلند و این معنی کفر است
و بطلان آن در آیات و اخبار بسیار است قاطعه وارد شده و عقل هم حکم میکند که این نظام متین
نسق نمیکند بشخص من و مسند والعیاذ بالله اگر خداوندی دیگر می‌بود پیدا است که حق را از شریک

خود محروم نگردانید چنانچه آن خداوند پیغمبران را که بما فرستاده و خود را بما شناسانیده و می‌بایست
که او نیز نفرستند چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باین معنی اشاره فرموده‌اند و اگر وی
اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق حقیت ایشان ظاهر شده و از نقص و کذب و عیب مبرا اند که
و یگانه بودن در ذات و صفات یعنی بسیط است و او را اجزا هیچ نیست و جزو در دو قسمت
جزو خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شئی باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا
باشد از وجود کل مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و این چنین جزوی
بر کل محمول نمیشود و نمیتوان گفت که انسان دست است یا چشم است یا سکنجبین عسل است یا سرکه
و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت شئی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد
یا در خارج با کل و لیکن عقل تحلیل نماید آنرا باین دو جزو مثل حیوان ناطق نسبت با انسان متحدانند اما
عقل همت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و این چنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا
میتوان گفت که انسان حیوان است انسان ناطق است و به دلایل عقلی و نقلی ثابت کرده‌اند که
که این هر دو قسم جزو در باب خدا محال است اگر نه احتیاج او لازم می‌آید و احتیاج محال است
و تعدد واجب الوجود لازم می‌آید و آن ممتنع است و معنی فرد بودن مشتمل بر توحید صفات است هم
و آنرا نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانکه ممکنات صفتی میدانند
و ذاتی آن صفت متصف میشود ذات انسان مثلا زید ذاتی میدارد و علمی جدا از ذات میدارد که
بآن علم متصف میشود و بسبب آن او را عالم میگویند و همچنین ما ذات است بعد از تحقیق که خدا را از این جا
که او همچنین چنانچه صفات خداوند عالمیان صفات متعدد پس او عین ذات است و اصل ذات عالم

جمیع صفات است چنانچه ما چیزها را بالعلم میدانیم و او باصل ذات میداند و ما کارها را بالقدرت میکنیم
و او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات و وجود او عین ذاتست و باصل ذات
موجودست و لهذا عدم او ممتنع است اگر صفات زایده داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد
بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم خواهد بود و شریک او خواهند بود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین
و امام موسی و امام رضا علیهم السلام بطریق متعدده منقولست که اول دین معرفت حق تعالی است
و کمال معرفت او اقرار بیگانگی اوست و نفی کردن صفات زایده است از او زیرا که هر صفتی که اثبات
کنی آن صفت گواهی میدهد که غیر موصوفست و موصوف گواهی میدهد که غیر صفتست و هر دو
گواهی میدهند به تثنیه و دو چیز ازلی بودن و دو چیز منافات دارد و زیرا که ازلی واجب الوجود است و دو واجب الوجود
محال است پس کسی که خواهد خدا را بکنه وصف کند صفتی از برایش قرار خواهد داد و کسی که از برای او صفت
قرار دهد او را بعدد در آورده است و دو چیز دانسته است و دو چیز دانستن او منافات
با ازلیت او دارد و پس کسی اگر بپرسد که خدا چه کیفیت دارد صفات زایده بکتاب برای او
اثبات کرده است و این محال است اگر کسی بپرسد که خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات کرده است
و او را مکانی نیست اگر کسی بپرسد که بر روی کجاست چیزی که حامل آن شده از برایش اثبات کرده
و توهم را او این کرده است اگر کسی بپرسد که پس کجاست خدا را اختصاص بمکانی داده و حال آنکه بمکان
در اصل نیاز ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنگامی که هیچ مخلوقی نبود و پروردگار
بود در هنگامی که هیچ مربوبی نبود و خداوند عالم را چنین وصف باید کرد و او زیاده از آنست که وصف کنندگان
او را وصف توانند کرد و باسانید معتبره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بعد از وفات حضرت رسول صلعم

به نزد خطبه فرمودند که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها را عاجز
گردانیده از آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا بذات او تعقل نمایند
زیرا که محال است که او را شریکی و مانندی بوده باشد که از او مشابهت بی بذات و صفات او
توانند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست که اجزای مختلفه داشته باشد و تبعض در او
نیست تا آنکه تعدد در صفات او بهم رسد و دورست از اشباه نه بدوری مکانی بلکه بکمال و تنزه مستبعد بلی
و ممکن است رجوع اشیا به او بنحوی که در میان اشیا و ممزوج با آنها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم
بجمیع اشیا بنحوی که آلتی که بوده آن آلت علم نتواند شد تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و
بی میانجی او و معلومش علمی واسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بود همیشه این معنی دارد که همیشه در زمانی
بوده بلکه بنا بازلیت وجودست یعنی وجوب وجود و اگر گویند که هرگز برطرف نمیشود این معنی دارد که
همیشه در زمانها نیست بلکه او فنا بوده نیست که عدم برای او محال است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد است صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است
احد المعنی است بمعانی کثیره و مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات راوی میگوید که عرض
کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا می‌شنود بغیر آنچه می‌بیند و می‌بیند بغیر آنچه بآن می‌شنود فرمود
که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالم می‌شنود بهمان چیزی
که بآن می‌بیند و می‌بیند بآن چیز که بآن می‌شنود یعنی بنفس ذات و عضوی و جارحه و آلتی ندارد و در حدیث
دیگر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد که خدا را خدایان دیگر شریک کرده است
و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا

بو بذات خود و نه بچیزی دیگر و بلند مرتبه است و منزه است از آنچه کافران و مشرکان گمان کنند که آن میگویند
مانند می بسیار و ایضا منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع
آمد و از معنی واحدیت خدای تعالی پرسید مردم بر او حمله کردند و زبان اعتراض گشودند که مگر نمی بینی
که حضرت در جدال و قتالست این چه وقت که خاطر او را بسؤال مشغول میسازی حضرت گفت که بگذارید
او را که ما این محاربه را از برای همین میکنیم که مردم را بتوحید و یگانگی خدای تعالی درآوریم بحال که او می
گذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی آنکه می پرسی که خدا واحد است چهار
معنی دارد دو معنی بر خدا محال است و دو معنی برای او ثابت است اما دو معنی که بر او روا نیست آنکه گویی
خدا واحد است یعنی یکی است این معنی دلالت بر این دارد که خدای دومی دارد که او یکی است و این
کفر است و اثبات شریک است برای خدا و نزدیک بقول نصاری است که خدا را سیم خدا می گفتند
و معنی دیگر آنکه بگویی واحد است از جنسی چنانکه میگویند زید واحد است از افراد انسان این کفر و تشبیه
است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع اثبات مینماید اما آن دو وجه که در خدا ثابت است
یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات شبیه و مانند و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلان شخص
یگانه دهر است و این معنی از برای خدا ثابت است و معنی دیگر آنکه واحد المعنی است یعنی قسمت پذیر نمیشود نه
در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم و خداوند ما چنین است و این معنی برای او ثابت است و در این
مضامین حدیث بسیار است ای عزیز ببین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و بعد
صد هزار خطا یک معنی را و بعضی چیزها بر دو اند ائمه تو که در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آن را بی
تو برهان بیان کرده اند وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ **اصل ششم** آنکه

حق سبحانه

حق سبحانه و تعالی قدیمست و فنا و عدم بر او محالست و بقای او غایتی ندارد و چنانکه گذشته شد
و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص
ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای آنها یک صفت و حالت
هیچ تغیری در ذات و صفت نیست و بقای دیگران با انواع تغییر است و تبدیلات چنانچه منقولست که عبدالله
بن ابی یعقوب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیت که هُوَ الْأَوَّلُ
وَالْآخِرُ فرمود که اول را دانستیم بیان معنی آخر را بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه کهنه میشود
و متغیر میگردد و یک نحو زوالی در او راه می یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و از هیاتی بهیاتی میگردد و از
صفتی بصفتی انتقال می یابد و نقصان و زیادتی بر آن طاری می شود مگر خداوند عالم که همیشه واحد بوده و یگانه
و بر یک حال خواهد بود و اول است پیش از همه اشیا و آخر است همیشه خواهد بود و صفات و اسمهای
مختلف بر او وارد نمیشود چنانکه بر دیگران میشود چنانکه آدمی یک مرتبه خاکست و یک مرتبه گوشت و پوست و استخوان
و پوسیده است و مانند خرما که یک مرتبه غوره است و یک مرتبه رطب است و یک مرتبه تمر است پس اسما
و صفات بر اینها متبدل میشود و خدای تعالی بر خلاف اینهاست **اصل هفتم** این صفت موافق
آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر آنکه خدای آفریننده آسمانها و زمین و هر چه هست که
در آنهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس و طیور و جمیع اشیا بر خلاف قول حکما که جمیع اینها را
عقول عشره را خالق اینها میدانند و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه علیهم السلام را خالق آسمان
و زمین میدانند و بر نفی این قول حدیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم
روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که چه میفرمایید در مذهب تفویض

حضرت فرمود که خدای تعالی امر دینش را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تفویض فرموده فرمود که آنچه
پیغمبر بسوی شما بیاورد اخذ نمایید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک کنید اما خلق کردن
و روزی دادن را باو نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن مجید میفرماید که
آن خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی داد پس میمیراند پس زنده میگرداند آیا از شریکهایی که از
برای خدا قایل میشوند هیچ یک از این کارها میتوانند کرد منزه است خدای تعالی از آنچه او را شریک میدانند
و از ابی هاشم جعفری روایت کرده اند که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از
حال غالیان که ائمه را خدا میدانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را با ائمه گذاشت حضرت فرمود که
غلات کافرند و مفوضه مشرکند هرکه با ایشان همنشینی و اختلاط کند یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد
یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر بایشان دهد یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق قول
ایشان نماید یا اعانت ایشان کند به نیم کلمه از دوستی خدا و دوستی رسول و اهل بیت بیرون رفته است
و بتکرار از آنحضرت منقولست که هرکه گمان برد که خدای تعالی امر خلق کردن و روزی دادن را با ائمه گذاشته
بتفویض قایل شده است و هرکه بتفویض قایل شده کافر و مشرک است و از علی بن احمد قمی مرویست که گفت که
اختلاف در میان شیعه واقع شده در این که آیا خدای تعالی امر خلق و روزی دادن را به ائمه تفویض نموده است
جمعی گفتند که این محالست و بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جمعی گفتند
که خدای تعالی ائمه علیهم السلام را قادر گردانیده و این امر را بایشان تفویض نموده پس ایشان خلق را
می آفرینند و روزی میدهند پس نزد محمد بن عثمان عمری رفتند که وکیل حضرت صاحب الامر
صلوات الله بود عریضه در این باب نوشتند حضرت در جواب نوشت بدرستی که خدای تعالی خلق

کرده است اجسام را و روزی را قسمت میکند زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و
هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر است اما ائمه سوال مینمایند از خدا
و خدای تعالی ایشان را اجابت مینماید و خلق میکند و بسوال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت اجابت
مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان

اصل هشتم

بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که
آسمانها متصل بیکدیگر نیست و ثخن هر یک از آسمانها پانصد ساله راه است و از هر آسمانی
تا آسمانی پانصد ساله راه است و ما بین آسمانها مملو است از ملائکه و قول حکما آنست که آسمانها متصلند
بیکدیگر است و بعد از قول رسول و ائمه هدی اعتباری ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند
و مکان دارند و عروج و نزول مینمایند و احادیث در این باب متواتر است و نص قرآن بر آن دلالت دارد
و این ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضرورت
دین است و کفر است و هیچ خلقی زیاده از ملائکه نیستند و هیچ مخلوقی بجسم از ایشان عظیمتر
نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه روایت کرده که از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسیدند
از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالم را ملکی هست که اگر یکی از
ایشان بزمین آید زمین گنجایش او ندارد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند
که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب دوری ما بین مفاصلش و حسن
ترکیب صورتش چگونه وصف توان نمود ملکی را که از ما بین دو دوشش تا نرمه گوشش او هفتصد ساله
راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمانها را پر میکند و بعضی از ایشان آسمان بکمرگاه اوست
و بعضی هست که بر روی هوا ایستاده زمینها تا زانوی اوست و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم

را بکشد اما پیش برید که گنجایش دارد و بعضی دیگر پرسیدند که اگر تشنهای عالم را در آب دریا پیش
جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد کرد. فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
بعد از آن سوال نمودند از آنحضرت از کیفیت حجب که بر بالای آسمانهاست فرمود که حجاب اول هفت
طبقه است غلظت هر حجابی پانصد ساله راه است و از حجابی تا حجابی پانصد سال راه است و حاجبان
و دربانان هر حجابی هفتاد هزار ملک اند که قوت هر ملکی با قوت انس و جن برابر است و حجابهای
دیگر است که پری هر حجابی هفتاد هزار ساله راه است بعد از آن سرادقات جلال است و آن
هفتاد هزار سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد هزار ملک است و مابین هر دو سراپرده پانصد ساله
مسافت است بعد از آن سرادق عزت است دیگر سرادق کبریا است و دیگر سرادق عظمت است و
دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق جبروت دیگر سرادق نور ابیض است دیگر سرادق وحدانیت
است و آن هفتاد هزار ساله در هفتاد هزار ساله راه و بعد از آن حجاب اعلی است و
علی ابن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که خداوند عالم ملائکه را مختلف
خلق کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر پاهایش مروارید
بسیار بود مانند قطرهها که بر سبزه نشیند و پر کرده بود مابین آسمان و زمین را و فرمود که هرگاه خدای تعالی
امر فرماید میکائیل را که بزمین آید یک پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای چپ را در زمین هفتم و فرمود که
خدای عالم را ملکی چند است که نیم بدن ایشان از برف است و نیم بدن از آتش و ذکر ایشان این است که
ای خداوندی که الفت داده میان برف و آتش الفت ده دلهای ما را بر طاعت ثابت بدار و فرمود که ملکی
هست که مابین نرمه گوشش تا چشمش پانصد ساله راه است به پرواز مرغ و فرمود که ملائکه نیز زنند و

و نمی آشامند و جماع نمیکنند و بنسیم عرش زندگانی میکنند و خدا را ملکی چند است که تا قیامت
در رکوع اند و ملکی چند ایستاده اند که تا قیامت در سجود اند بعد از آن فرمود که حضرت رسول فرمود که هیچ
خلقی از مخلوق بیشتر از ملک نیست و در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند و طواف
خانه کعبه میکنند و بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروند و بر او سلام میکنند و از آنجا بروضه حضرت
امیر المومنین علیه السلام و از آنجا بروضه حضرت امام حسین علیه السلام می آیند و در آنجا می مانند و
بسحر آسمان عروج میکنند و دیگر هرگز فرود نمی آیند و در روز دیگر هفتاد هزار از همین صفت می آیند
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم فرمود که بحق خداوندی که
جان من در قبضه قدرت اوست که ملائکه در آسمانها بیشترند از عدد ذرهها خاک در زمین و در آسمانها قدر
جای پای نیست که از ملکی تهی باشد و در زمین درختی و سنگی نیست که ملکی آنجا نباشد موکل است که
هر روز احوال آنرا بخدای تعالی عرض نماید و آنکه خدای تعالی از آن ملک اعلم است و هیچ از ملائکه نیستند
مگر آنکه بخدای تعالی تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهل بیت و استغفار مینمایند از برای
دوستان و محبان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا میطلبند که عذاب خود را برایشان فرو فرستند
و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که بعضی از آن
بیان کنم پس فرمود که این زمین با آنچه در روی است نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه است در
بیابان و همچنین تا زمین هفتم بعد از آن این آیه را خواند که خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَ
مِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یعنی آفرید خدای تعالی هفت آسمان و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین

آنچه در انتهاست در پشت هر دو پس مانند حلقه است در بیابانی و آن هر دو پس یک بال از دو بال است
دیگری در مغرب و مجموع اینها پیش کرسی که هر دو پس روی اوست مانند حلقه است در بیابانی
و مجموع اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه است در بیابانی و جمیع اینها نزد هوا مثل
حلقه است در بیابانی و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه است در بیابانی و این است که خدای تعالی
عز شأنه میفرماید که لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ
الثَّرىٰ یعنی مخلوق و مملوک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان
و زمین است و آنچه در زیر ثری است و خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه است در
بیابانی و این هر دو تا آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در اوست نزد دریای مکفوف که از
اهل زمین باز داشته اند آن را مانند حلقه است در بیابانی و جمیع اینها نزد کوههای تگرگ
مانند حلقه است در بیابانی پس این آیه کریمه را خواند که وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ
جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ یعنی و فرو میفرستد تگرگ را از آسمان از کوههای که در آسمان است از
تگرگ و جمیع اینها نزد حجب نور مثل حلقه است در بیابانی و این حجب هفتاد هزار حجاب است
که نورش دیده ها را کور میکند و جمیع اینها نزد هوایی که دلها را حیران میکند مانند حلقه است در
بیابانی و مجموع اینها نزد کرسی مانند حلقه است در بیابانی پس این آیه را خواند که الرَّحْمٰنُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ و فرمود که ملائکه عرش عظمت عرش را به این قول برمیدارند
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ **اصل ششم**
در بیان معنی لطیف بدانکه لطیف را بر چند معنی اطلاق مینمایند اول چیزی بسیار ریزه را که دیده

در نیابد لطیف میگویند و این معنی در باب خدا کنایه از تجرد وجود است یعنی از خواص اجسام مبراست
و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در می آید دوم لطیف صانع امور لطیفه را
میخوانند چنانچه صانعی که بسیار چیزهای ریزه بسیار دور و دقایق صنعت در آن بکار برده که دیگران
از آن عاجز باشند آن را لطیف میگویند و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا
و جوارحی که خدا خلق کرده است در حیواناتی که بدیده در می آیند و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر کرده
عقل حیران میشود سیم عالم بلطایف و دقایق را لطیف میگویند و این نیز ظاهر است چهارم مشتق از
لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان و بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند
اول فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و بحقایق و خفیات و دقایق است دوم آنکه
فعیل بمعنی فاعل میباشد یعنی خبر دهنده و مطلع گرداننده بر حقایق اشیا و ابن بابویه روایت
کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بحسین بن خالد گفت که بدانکه خداوند
عالم قدیم است و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده
چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفته کسانی که گمان کنند که پیش از خدا یا با او همیشه
چیزی بوده است زیرا که اگر همیشه چیزی با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد
که همیشه با او باشد و اگر پیش از او چیزی باشد اول آن اولی خواهد بود نه خالق بودن از دوم پس حق تعالی
خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم با او محتاج و مضطرند در
هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را مسمی گردانید بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی
و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون غلات و تکذیب

کنند کاین اسماء الهی را می‌شنوند و ما شنیده‌ایم که میگوییم هیچ چیز مثل خدا نیست
و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نمیشود بر ما اعتراض مینمایند که چون میگویند
که خدا شبیه و مثل ندارد و حال آنکه این اسماء را همه بر سبیل اطلاق میتوان گفت و متصف بآن صفات
هستند و در این صفات با خدا شریکند جواب ایشان اینست که اگرچه اسم مشترکست اما
معنی مختلف است چنانچه بعضی احجار را نام میکنند مثل اسد و سگ و نام میکنند و حال آنکه
این مسمیات اول این اسم اسماء شباهتی ندارد و هیچ خداوند عالمیان که خود را عالم
می‌نمود نه باعتبار علم حادثیست که عارض او شود و اگر علم نزد او حاضر باشد یا از او مفارقت نماید
جاهل باشد چنانچه در مخلوقین مشاهده که اول جاهل میباشند و بعلم حادث عالم می‌شوند و گاه
آن علم از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا را عالم مینامند بعلم ازلی که عین ذات است
و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس هم شرکت میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است
و خداوند را سمیع مینامند نه باعتبار جزوی که در او باشد که بآن چیزها را بشنود و بآن جزو
چیزها را شنوانیده چنانچه مخلوق بیک عضوی میشنوند و بیک عضوی می‌بینند و در دیدن و شنیدن
محتاج باین دو عضو اند و لیکن خدا تعالی بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را بی عضو
میداند و در اسم بصیر نیز اسم مشترکست و معنی مختلف و حق تعالی را قائم میگویند نه بمعنی
که بر پا ایستاده و لیکن قائم است بمعنی حفظ کننده و مطلع از احوال خلائق چنانچه میگویند فلان
شخص قائم است بامر فلان یعنی بر احوالش مطلع است و حافظ و نگاه دارنده او است
چنانچه فرموده کسی قائم و مطلع بر هر نفسی بآنچه می‌کنند و قائم در لغت بمعانی دیگر آمده است

و باین معنی در خدا روا نیست و در مخلوق که قائم میگویند یعنی بر پا ایستاده پس یک لفظ را در هر دو
اطلاق مینمایند و معنی مختلف و همچنین لطیف در مخلوق یعنی کوچکی و ریزگیست و در خدا بمعنی
عالم بان معنی است که محال است که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویند که لَطُفَ عَنّی
هٰذَا الأَمْرُ یعنی پی نبردم بفلان امر پس لطیف بودن الهی عبارت از این است که او را بحد
و اندازه و تعریف در نتوان یافت و هیچ صفتی او را وصف نتوان نمود و خبیر در مخلوق آنست که
از تجربه علمی آموخته باشند و خبیر در باب خدا آنست که همه جزئیات عالم را آگاه باشد
و ظاهر در مخلوق بر چیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی برآمده باشد و خدا ظاهر است باین معنی که
غالب است بر همه اشیا و همگی مقهور قدرت او یند چنانچه عرب میگوید ظَهَرْتُ عَلَی
اَعْدَائِی یعنی بر دشمن غالب شدم و بمعنی دیگر خدا را ظاهر مینامند که وجودش از همه چیز ظاهر
تر است و چیزی از خدا ظاهر تر نیست که در هر چیز که نظر میکنی صفت او را مشاهده میکنی و آثار
قدرتش بر همه معلوم است و ظاهر باین معنی که در مخلوق میگویند آنست که خود را بتوان دید
یا ذاتش را بحدی توان شناخت و این معنی در خدا محال است و در مخلوق امری را باطن میگویند
که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدای تعالی این معنی است که علم
و حفظ و تدبیرش باطن همه چیز را احاطه کرده است چنانچه عرب میگوید که اَبْطَنْتُهُ یعنی باطن او را
دانستم و قاهر در مخلوق آنست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و آلات بر کسی غالب شود و گاه
هم آن غالب مغلوب میشود و در خدا باین معنی است که فاعل و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور
و مغلوب قدرت او یند و هر چه نسبت بایشان اراده نماید بعمل می‌آید و آنچه را خواهد باطل میکند

پس در جمیع اشیا اسم شرکت میان خالق و مخلوق و معنی مختلف و سایر اسماء الهی بر این قیاس است
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خدا را لطیف میخوانند چرا که خالق امور لطیفه است
از حیوانات بسیار کوچک مثل پشه و آنچه از او خوردتر است که از ریزگی بچشم در نمی آید و در هر نوع
از اینها ماده و نری خلق کرده و از یکدیگر متمایز ساخته و از برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح
ایشانست در ایشان خلق کرده و هر یکی را ترتیب فرموده و روزی میدهد و آنچه در قعر دریا
و پوست درختان خلق فرموده و آنچه در صحراها و بیابانها آفریده آنچه مصلحت ایشان در آنست
تعلیم ایشان فرموده و قوت مجامعت بایشان داده و کیفیت آن تعلیم ایشان نموده و
هر یک از رگ کردن ایشان ساخته و هر یکی را بزبان نوع خود آشنا ساخته که سخن یکدیگر را می فهمند و
مطالب را بفرزندان خود می فهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان
میبرند و در هر یک رنگهای مختلف خلق کرده و نهایت صنعت در رنگ آمیزیهای ایشان بکار برده
و اینها را در جانوری چند گذاشته که از خوردی بدیده در نمی آیند و بر پس ایشان نتوان نمود
پس چون این خلقتهای لطیف را مشاهده نمودیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بلطایف
امور و خالق و خالق اشیاست که بی عضو و جارحه و بی ادوات و آلات و بی ماده و مدت بر
لوح هستی چنین نقشها رنگ و گلستان عالم وجود را باین صفتها آراسته

اصل دهم

بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماعی مسلمانانست و انکار بعضی
از حکما علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند عالم بر جمیع اشیا عالم بوده در ازل الازال
و بعد از وجود خبیر بوده و علم او مبدل نمیشود و زیاده نمیگردد و این از آیات و اخبار بحد تواتر

رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی عامست نسبت بجمیع ممکنات و
قادر است که هر آنی صد هزار هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید ولیکن مصلحت اقتضا نمود
که بهمین قدر اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی بیست و پنج سر خلق نماید اما
مقتضی اینست که غالبا دو دست بیشتر نباشد و آنچه در حدیث و آیات و اخبار موافق این وارد
شده است که خدای تعالی بر همه شیء قادر است دلالت بر این دارد که ممتنعات و امری چند
که محالست شیء نمیشوند و همچنین بر واجب و ممکن شیء اطلاق میتوان نمود و در ممتنعات قصور
از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب آن محل است که چون محالست قابل این نیست
که وجود بان تعلق یابد و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خدا از او عدم باشد و آنچه خواهد بمحض
اراده که تعبیر از آن بلفظ کن میکنند موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق ع
که حضرت موسی بکوه طور رفت و با خدای تعالی مشغول مناجات شد و گفت خداوندا
خزانهای خود را بمن بنمای خطاب عزت در رسید که ای موسی خزانه من اینست که هرگاه امری
را اراده نمایم آن شیء موجود میشود و چون این اصل از اصول ضروریه دین بود و اعتقاد با آنها لازم
بود و اختلاف بسیار از اصل باطل در آنها نشده بود موافق طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال
بیان نمود که شبهات اهل سلوک و ضلالت از راه دین نخ ید رفت والسلام علی
مَنِ اتَّبَعَ الهُدیٰ ثمّ الایمان بنبیّ و الاقرار بانّ الله تعالی ارسلنی
الی کافّة النّاس بشیرًا و نذیرًا و داعیًا الی الله باذنه و سراجًا منیرًا
حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله فرمود که بعد از معرفت ذات و صفات واجب ایمان بنبوّت

ایمان نیست و اقرار نمودن باینکه حق تعالی مرا بجانب ایشان فرستاده که اطاعت کنندگان را بشارت
دهم بثوابهای غیر متناهی و مخالفت کنندگان را می ترسانم از عذابهای الهی و میخوانم مردم را
بسوی خدا و فرمان او و چراغ نور بخشنده ام که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و
هدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمانست و بیان این امر
درین مختصر بروجه کمال میسر نمیشود ولیکن مجملی از آن بضمن چند فایده تحریر مینماید **فایده**
اولی در بیان ضرورت وجود و احتیاج خلایق بآن آنکه این بسی ظاهر و معلومست که غرض
الهی از خلق عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلومست که او غنی بالذاتست و در هیچ
امر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افاده و افاضه خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند
و نشاء انسانی را چنانچه سابقا بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت و استعداد کمالات
زیاده داده و عدد کمالاتش از رتبه خاتم الانبیاست که اشرف کونینست تا رتبه عمری
و ابوبکری و ابوجهلی که اخس موجوداتند و ظاهر است که کمال نوع انسانی بتحصیل کمالات و رفع
نقایص میشود و شکی نیست که این نحو از کمال بدون معلم ربانی که از جانب حق تعالی مؤید باشد
و بوجه الهی حسن و قبح اشیا را بیند و بوعده و وعید مردم را بخیرات بدارد میسر نیست چه
ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی لذات و شهوات راغب به بدیها میباشند
و امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضا معلومست که این امور بدون وعده و وعید
بثوابها و عقابها منتهی نمیشود و معلومست که عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب
علی و عقاب هر جرمی نمیکند پس لابد شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مؤید باشد و حسن و قبح آنها را

بوجه وحی الهی و انذار و ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نگردد و این شخص ناچار است از دو جهت یکی جهت بشریت
که باین اعتبار مجانست و مؤانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و آمیزش
با ایشان کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمالات
که باین جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب بجناب مقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی
استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و بجهت اول بخلق رساند چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت
صادق صلوات الله علیه آمده و سؤالها نمود و بجوابهای آن حضرت بشرف اسلام مشرف شد
از جمله سؤالها یکی این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل می نمایند حضرت فرمود که چون ثابت
کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات ما و صفات جمیع مخلوقین
و آن صانع حکیم است و بنای امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید و لمس و حس
در نمی آید و چنین نیست که با او روبرو مکالمه نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان
او در میان خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بآنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث نفع
ایشانست و راهنمایی کنند بچیزی چند که باعث بقای نوع انسانست و ترک آنها باعث
فنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی میباید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی کنند
و تکالیف الهی و حکم ربانی را بخلق رسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برگزیده های خدایند
از میان خلق که ایشانرا تادیب بحکمت نموده کامل گردانیده و مبعوث گردانیده که در اخلاق و صفات
با جمیع خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب ایشان شریکند و از جانب خدا مؤید میباشند بدلایل
و معجزات و براهین و شواهد که حقیت ایشان دلالت میکند مثل مرده زنده کردن و کور بینا کردن و ابرص

زمین خدا از ایشان خالی نمی‌باشد که کمال علم و معجزه ایشان دلیل حقیت پیغمبر است و هر وصی دلیل حقیت
پیغمبر خویش و آنکه حضرت در این حدیث اشاره به دلیل دیگر نیز فرموده که چون انسان مدنی بالطبع است
و هر فردی به دیگری در امور معاش و معاد خود محتاج‌اند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است و آمیزشها
باعث منازعات و مشاجرات می‌شود پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان
نماید بنحوی که حق و صلاح در حکم او باشد و اگر نه بر دعوی یکدیگر را می‌کشند و فانی می‌شوند و این حاکم
تا مؤید از جانب خدا نباشد مأمون از حیف و میل نیست و ایضا حکم موقوف است بر علم بخصوصیات
و ظاهر است که عقل بشری بجمیع خصوصیات احکام نمی‌تواند رسید پس حاکم نبی می‌باید باشد
فایده بدانکه دلیلی که عامه امت بآن علم بنبوت نبی هم توانند رسید آن معجزه است و آن عبارت است از
خارق عادتی که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از مثل آن عاجز باشند مانند عصا را
اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی
دعوی نماید که پیغمبر و فرستاده خدایم و گواه بر حقیت من این است که فلان امر غریب را خدای تعالی بر دست
من جاری میکند و مطابق آنچه گفته بظهور می‌آید آن کار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که این شخص فرستاده
خداست چنانچه اگر شخصی در حضور مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مأمور شده‌ام
که شما را بفلان کار بدارم و علامت صدق من آنکه پادشاه امروز سه بار برمی‌خیزد و می‌نشیند و پادشاه
از تخت برمیخیزد و می‌نشیند و پادشاه سخن آن شخص را نشنیده باشد خواه حاضر باشد خواه غایب
و خواه پرده در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور آید جمیع حاضران را
یقین بهم میرسد که آن شخص راست میگوید و نیز اگر خدای تعالی معجزه را بر صدق گفته دروغ کاذب ظاهر نماید

و تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است بر خدا روا نیست و ایضا چگونه عقل تجویز می‌نماید
که از خداوند بالطف و رحمت اینچنین تصدیقی که موجب ضلالت جمیع خلق شود بظهور آید چنانکه
از دیدن معجزه علم بنبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتر نیز علم بهم میرسد
چنانچه ما را از تواتر وجود شهرها که علمی بهم رسیده که بعد از دیدن هیچ زیاده نمی‌شود فایده ثالثه
در ذکر دلیل نبوت پیغمبر آخرالزمان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله و سلم
بدانکه معجزات ظاهرات و آیات باهرات آنحضرت مافوق حد احصاست و از جمله معجزات
آنحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است که آنحضرت قرآن را بر طبق دعوی خود
معجزه آورده و جمیع بلغا و فصحای عرب را که از ریگ بیابان بیشتر بودند تکلیف نموده که در برابر
یک سوره کوچک از سوره‌های قرآن سوره بیاورند که در بلاغت و فصاحت مثل آن باشد و با وفور
جماعت و کثرت ایشان و شدت عداوت و کفری که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند
آورد و همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن در دادند و بآن اتیان نکردند
با آنکه در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطبه و اشعار بود چنانچه ابن بابویه روایت
کرده که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و سؤال کرد که چرا
خدای تعالی موسی بن عمران را بید بیضا و عصا و چیزی چند که شبیه بسحر بود فرستاد و حضرت
عیسی را بالطب فرستاد و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود که خدا چون موسی را
فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب بود و ساحران آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه
چند فرستاد که با آن امری که ایشان در آن مهارت داشتند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید

واایشان عاجز شدند و بدین نحو حجت را برایشان تمام کرد و حضرت عیسی را زمانی مبعوث کرده که
فیلسوفان و علمای علم طب در آن زمان بهم رسیده بودند و مردم بطب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند
پس او را معجزه چند نصیب شد از مرده زنده کردن و اکمه و ابرص را شفا دادن و امثال اینها که اعجاز
شد و اقرار به نبوت او کردند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانید که
مدار اهل عصر بر خطبه‌ها و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان به همین صفت سخن بود پس آن حضرت
از کتاب الهی از مواعظ و احکام چیزی چند آورد که ایشان عاجز شدند و حجت خدا بر ایشان تمام
ابن السکیت گفت که والله مثل تو عالمی را ندیده ام بگو امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است
فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که به آن تمیز می‌توان کرد میان کسی که راست بر خدا می‌گوید پس او را تصدیق می‌نمایی
و بقول او عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا می‌بندد و او را تکذیب کنی ابن السکیت گفت والله که جواب
حق همین است و غیر آن از معجزات و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده اند
اکثر آنها به تواتر معنوی بسیار است و بر تقدیر عدم تواتر بعضی در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها
شکی نیست مثل پیش آمدن و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن نزد آنحضرت و باز بفرمودهٔ
او بجای خود برگشتن و جاری شدن آب از میان انگشتان او بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن
سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست آن حضرت و سخن گفتن ذراع مسموم که مرا بزهر آلوده
کرده اند و سیر گردانیدن جمعی کثیر را از طعام اندک و برگردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین علی
و شهادت دادن شتر بسیار بر نبوت او و شکوه کردن شتر از صاحبش و چیزی بخواندن و تعلیم
کردنش از احوال سابق و پیغمبران غیر ایشان خبر دادن موافق واقع و حلم و اخلاق و با این حال جمیع

عالم مطلع بودن و از حکمت در حجت مغلوب نشدن و در هیچ سوال از جواب عاجز نبودن و خبر دادن
از وقوع امور بسیار در زمان آینده و همه بفعل آمده مثل فتح مکه و فتح خیبر و مفتوح شدن ایران
فارس و روم بر دست اهل اسلام و مقاتله نمودن حضرت امیرالمؤمنین با سپاه عایشه و طلحه و زبیر
و معاویه و خوارج نهروان و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و وفات حضرت فاطمه و شهادت
امام حسن و امام حسین علیهم السلام و اختلاف اهل امت بهفتاد و سه گروه و مسلط گشتن فرقه
اسلام و غالب گشتن این دین بر ادیان انبیاء سابق و بهم رسیدن صوفیه در میان امت
چنانچه در حدیث ابوذر خواهد آمد و امثال این معجزات زیاده بر آنست که احصای آن توان نمود و قطع نظر
از اینها از ملاحظه اوصاف و اطوار آن حضرت از حسب و نسب و علم و حلم و خلق و مروت
و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت
و ترک حظوظ و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار
و درستی کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات حمیده و خصال پسندیده آن جناب
هر عاقلی را جزم بهم رسیدن حقیت آن حضرت و استحقاق اگر کسی اندک تأملی بهم رساند در احکام
دین و ضوابط شریعت مقدسه او میداند که این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان نمی‌آید و اخبار مبعث
آنحضرت در کتابهای پیغمبران سابق که الحال در میان است بسیار است و دیگر ذکر آنها موجب تطویل
میشود و در بیان معجزات آن جناب بایراد یک حدیث در این باب اکتفا می‌نمایم حمیری در کتاب
قرب الاسناد بسند معتبر از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که پدرم موسی بن جعفر صلوات الله علیه مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد علیه الصلوة والسلام

بودم و من طفل خماسی بودم یعنی تمام پنج ساله بودم فرمود که جماعتی از یهود بخدمت آمدند
و گفتند تو فرزند محمدی که پیغمبر این امت و حجت بر اهل این امت فرمود که بلی ایشان
گفتند که ما در توریة خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوت
کرامت کرده برای ایشان پادشاهی و نبوت کرامت کرده و همچنین قرار داده ام اولاد پیغمبران را
که خلافت پیغمبری و وصیت از ایشان بکار دیگری نمیرسد و بغیر ایشان نمیرسد پس چرا از شما کسی پیغمبر
پدرش رفته و دیگران قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب می بینیم و حضرت پیغمبر شما را در هیچ شما
مرعی نمیدارند و شما را احاچه باید الزام نمیشناسند حضرت صادق علیه السلام از استماع این کلام گریست
و فرمود که همیشه پیغمبران و اوصیای ایشان خدا مظلوم و مقهور بوده اند و بناحق کشته شده اند و ظالمان همیشه
غالب بوده اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع ایشان میشناسند و ایشان گفتند که انبیا و اولاد
ایشان بی تعلیم خلق علم الهی میدانستند و بتلقین الهی عالم بعلوم او میشوند و ائمه و پیشوایان خلق و
خلفای پیغمبران و اوصیای ایشان بی نوع بوده اند اما علوم الهی بما خبر رسید حضرت
بمن فرمود که با موسی پیش من آی پس نزدیک رفتم آن حضرت دست بر سینه من مالید و فرمود که خداوندا
تو او را تقویت فرمای و تایید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و با آن گروه یهود گفت
که آنچه میخواهید از او سؤال کنید ایشان گفتند ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که هنوز خبری ندارد و بمرتبه تعلیم نرسیده
من ایشان گفتم که سؤال نمائید از روی تعنت و ضیاع و عنت و لجاج را بگذارید گفتند که ما را خبر ده از
نه آیتی که خدای تعالی معجزه حضرت موسی گردانیده بود پس گفتم که عصا بود که اژدها شد و دست
خود را از گریبان آورده چهار روشن شد و ملخ و شپش و وزغ و خون که از اصحاب فرعون کاشت

و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل داشت و من و سلوی برای ایشان آورد و دریا برای ایشان شکافت
گفتند راست گفتی پیغمبر شما چه معجزه آورد که شک از دل دشمنان زایل شد و باو گرویدند گفتم
آیات و معجزات او بسیار است و من پاره از آنها برای شما بیان کنم اول شما میدانید که جن و
شیاطین پیش از بعثت آنحضرت باسمانها میرفتند و گوش میدادند و خبرها بزمین می
آوردند و بکاهنان می گفتند و بعد از رسالت پیغمبر ما ایشان را به تیر شهاب بجهش ستارها
راندند و منع کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد سحر کشش کرک
و گواهی او بر رسالت آنحضرت چنانچه در قصه او در گذشت دویم آنکه اتفاق داشتند
دوست و دشمن بر راستی و امانت و دیانت و دانائی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب
و جوانی و در سن کهولت و پیری همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست
سیم آنکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش با عبدالمطلب نزد او
رفتند از احوال آنحضرت از ایشان سؤال کرد و اوصاف آنحضرت را با ایشان گفت که
پیغمبری با این اوصاف در میان شما بهم رسیده جمعی از قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که تو
میشماری گفت زمان بعثت او نزدیک رسیده و هجرتگاه او مدینه خواهد بود و در آنجا مدفون
خواهد شد چهارم آنکه چون ابرهه بن یکسوم که پادشاه یمن بود با اصحاب فیل قصد کرد که کعبه را
خراب کند قبل از بعثت آنحضرت عبدالمطلب گفت که این خانه صاحبی دارد که نمیگذارد که این
خراب کنند و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و این بعد از خبر سیف بن ذی یزن بود و به برکت آنحضرت
خدا ابابیل را فرستاد و ایشان را هلاک گردانید پنجم آنکه ابوجهل ملعون سنگی گرفت

وبطلب آنحضرت آمده دید که در پیش دیواری خوابیده خواست که آن سنگ را بر روی آنحضرت
بزند دستش چسپید چنانکه دستش را نتوانست حرکت دهد **ششم** آنکه ابوجهل از اعرابی
شتری خریده بود و زرش را نمیداد اعرابی نزد قریش آمده شکایت نمود ایشان از باب تمسخر
آنحضرت را نشان اعرابی دادند و حضرت در مسجد کعبه نماز میگذارد و گفتند او را بگو که حق ترا از
ابوجهل بگیرد چون اعرابی نزد حضرت آمده طلب نصرت نمود حضرت او را با خود بدر خانهٔ ابوجهل
برده در زد ابوجهل متغیر الاحوال بیرون آمده و گفت چکار داری فرمود که حق اعرابی را بده گفت
دارم و فی الحال تسلیم کرد اعرابی نزد قریش آمده گفت خدا شما را جزای خیر دهد که آن شخص حق
مرا گرفت و تسلیم کرد ابوجهل را گفتند چه اعراضی (?) او گفت محمد را دیدی گفت میخواستم او را جواب
بگویم و میخواستم تا او را آزار محمد بدارم ابوجهل گفت که چون در را گشودم و گفت حق اعرابی را بده
نظر کردم جانوری مهیبی را مانند شتر دیدم که دهن باز کرده رو بمن آمده و گفت بده و اگر اباء میکردم سر مرا
از بدن جدا میکرد و از ترس آن دادم **هفتم** آنکه قریش نضر بن الحارث و عقبة بن ابی معیط را
نزد یهودان مدینه فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسند که او پیغمبر است یا نه و ابواب نبی
او شناختی خواهد داشت چون از یهودان سؤال کردند که آیا چه جماعتی تابع او شده اند گفتند پیغمبر است
و فقرا تابع او گردیده اند نه از علماء ایشان فریاد بر آورد که همین پیغمبر است که ما اوصاف او را
در توریت خوانده ایم و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران او را دشمنی خواهند کرد **هشتم**
آنکه چون حضرت هجرت کرد قریش سراقة بن جعشم را از طلب آنحضرت فرستادند چون آنحضرت او را
دید و فرمود که خدایا شر او را از من دفع کن دو دست و پای اسپش بزمین فرو رفت و فریاد برآورد که یا محمد مرا

رها کن که عهد کردم که بعد از این خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت دعا کرد که خدایا اگر
راست میگوید او را رها کن پس رها شد و از عهد برگشت **نهم** آنکه عامر بن طفیل و اربد بن
قیس هر دو نزد آنحضرت آمدند عامر در راه باربد گفت که چون نزد او میرویم من او را مشغول
سخن میسازم تو بشمشیر کار محمد را تمام کن چه آنکه عامر با محمد صلعم گفتگو نمود اربد با حرکت آمد
نمود چون برگشتند عامر اربد را ملامت نمود و گفت هرگاه میخواستم که ضربت بزنم ترا میدیدم
نتوانستم که ترا هلاک کنم **دهم** آنکه روزی اربد بن قیس و نضر بن الحارث اراده نمودند
که آنحضرت را غافل نمایند چون نزد آنحضرت آمدند حضرت متوجه ایشان شده فرمود که یاد
داری روزی را که با عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی حق تعالی لرزه بر شما در انداخت و گفتند آیا
از کجا گفت و الله که نضر من و عامر کسی اراده آن را خبردار نبود و کسی ترا خبر نکرده مگر ملک آسمان پس بدست
مبارک آن حضرت مسلمان شد **یازدهم** آنکه گروهی یهودی نزد جدم حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام آمدند و گفتند از پسر عمت درخواه که ما را جهت سؤالی چند اجازت دهد
تا از او بپرسیم چون حضرت حضرت طلبیدند فرمود که چه میخواهند از من پس بنده دارند که حق ایشان (?)
آنچه بر تعلیم می نماید میدانم پس حضرت فرمود چون درآمدند فرمود که میخواهید خود سؤال کنید یا من
مطلب شما را بیان نمایم ایشان گفتند تو بیان فرمای فرمود که آمده اید که از احوال ذی القرنین سؤال
کنید فرمود که طفلی بود از اهل شام و پادشاه شد و مشرق و مغرب را مساحت (?) نمود و سد
یأجوج و مأجوج را بنا کرد گفتند که گواهی میدهیم که چنین است **دوازدهم** آنکه وابصة بن معبد اسدی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و بخاطر گذرانید که از گناه و ثواب خود سؤال کند حضرت فرمود

گراند که از گناه و ثواب سؤال نمایی پس دست بر سینه فرود آورده فرمود که بر و نیکی خوی خوش است که
نفس تو بآن مطمئن شود و دلت گواهی دهد که آن حق است و در سینه‌ات حقیت آن مشهور کرده
و اثم و گناه آنست که در سینه‌ات گردد و در دلت جولان کند و دلت بحقیت آن گواهی ندهد
هر چند ترا فتوی دهند از اهل آن **سیزدهم** آنکه روزی عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند آنحضرت
فرمود که خرماهای بلاد خود همراه دارید بیرون آورید ایشان هر یک نوعی از خرما آوردند حضرت آن
خرماها را بیان فرمود ایشان گفتند شنیدیم یا رسول الله تو خرماهای بلاد ما را از ما بهتر شناسی پس حضرت خصوصیات
زمینها و خانه‌های ایشان را بیان فرمود ایشان گفتند که تو بلاد و خانه‌های ما را دیده و گفتند ما
اما مجاب از پیش بود شده من از اینجا آمده‌ام پس از ایشان یکی نوابه گفت خالوی دارم دیوانه
شده حضرت او را پیش طلبیده و دو ایش گرفته سه مرتبه گفت بیرون رو ای دشمن خدا ناگاه صحت
بعقل و هوش او باز آمده و گوسفندی پیری خود داشتند حضرت گوش او را در میان دو انگشت خود
گرفته فشرد نشان داغ علامتی در آن پیدا شد فرمود که این را که این علامت در گوش فرزندان
این گوسفند خواهد بود هنوز در گوش اولاد آن گوسفندان علامت هست و باقی خواهد بود **چهار
دهم** آنکه آنحضرت در سفری بر شتری گذشت که وامانده بود و حرکت نمیکرد آب طلبیده مضمضه کرد
و در ظرفی ریخته در گلوی شتر ریخت و دعا کرد که خداوند احسان کن که علاوه و عامه در قیمان او را
بردارد پس از آن از همه سواران پیش شد و از همه شتران پیش میرفت **پانزدهم** آنکه
در سفری ناقه یکی از صحابه گم شد او گفت که پیغمبر نمیداند که شتر من کجاست نزد آنحضرت آمده
فرمود که ناقه تو در فلان جاست مهارش در درختی پیچیده پس آن شخص بدان صوب رفته ناقه خود را یافت

شانزدهم آنکه آنحضرت بر شتری گذشت آن شتر پیش آمده سخنی گفت آنحضرت
فرمود که از خداوند خود شکایت میکند پس صاحبش را طلبیده گفت این شتر را بکری
و فروش و روان شد و آن شتر برخاسته از عقب آنحضرت فریاد میکرد حضرت فرمود که میگوید
برای من صاحب بگو همین پیش حضرت امیر المؤمنین را فرمود تا آن شتر را خریداری نمود
تا مدار حیات آن شتر زنده بود **هفدهم** آنکه روزی حضرت در مسجد نشسته بود شتری از
در در آمده و همه جا دیده تا بنزد حضرت رسیده و سر در روی حضرت گذاشته و استغاثه کرد
حضرت فرمود که میگوید که صاحب من میخواهد که امروز مراجعت عید پسر خود بکشد شخصی از صحابه گفت که
من فلان کس است امروز برای ولیمه پسرش اراده کشتن این شتر داده حضرت کس فرستاده
شفاعت نمود از کشتن او درگذشت **هجدهم** آنکه حضرت عرض نمود رسیدن قحط
که جمعی اعراب قحط بر ایشان مستولی شده و ایشان به تنگ آمده‌اند بخدمت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرستادند و اضطرار خود را عرض نموده تضرع کردند که از قحط ایشان بگذرد حضرت
دعا کرد که خداوند القریب من ایشان مستجاب کردی اکنون میخواهم که بر ایشان باران نافع فرو فرستی
آنحضرت هنوز در دعا بود که اثر باران ظاهر شد و یک هفته باران گرفت که قبایل نیز بخدمت آنحضرت
آمده گفتند یا رسول الله از کثرت باران راه‌ها تر ده و مسدود شده و دیوارها شکسته شده
حضرت اشاره بجانب کرده فرمود که بر حوالی مدینه ببارد نه بر ما پس در حوالی مدینه میبارید **نوزدهم**
آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابوطالب همراه خود بنحو شام برد و در آنجا راهبی بحیرا نام
بود آمده بحیرا علوم کتب آسمانی را بسیار خوانده بود و در تورات خوانده بود که پیغمبر آخر زمان

در این اوقات بین مکان عبور خواهد فرمود چون آن قافله را دید طعامی مهیا فرمود و اهل قافله را طلبید در
میان ایشان هر چند تفحص کرد کسی را نیافت که موافق اوصاف باشد گفت آیا در میان
شما دیگر کسی هست که از قوم شما مانده باشد گفتند بلی طفلی هست که یتیم است و او را آنجا
گذاشته‌ایم بحیرا نظر کرده دید که آنحضرت خوابیده و ابری بر سر وی سایه کرده بحیرا گفت او را
بطلبید اگر چه یتیم است اما در یتیم است و مطلب من از این جمع همین واجب التعظیم چون آنحضرت
متوجه شد بحیرا اشاره نمود دید که ابر بر آن آفتاب نبوت در حرکت آمده هر جا بر سر او سایه افکنده
استقبال نموده شرائط تعظیم و آداب بندگی بتقدیم رسانید و بعد از آن گفت که این خاتم
الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال آنحضرت بسیار بیان کرد و بعد از آن
قریش از آنحضرت معاینت آن مقام و شهد زیاده از حد در اسم تعظیم او بجا می آوردند چون
بمکه آمدند پدر قریش را از آن خبر آگاه کردند بدین سبب خدیجه بتزویج آنحضرت راغب شد و او
بزرگ زنان قریش بود و چندان دید و اکابر قریش هم خواستگاری او نمودند ابا کرد و شرف مزاوجت
آنحضرت شرف **بیستم** آنکه قبل از بعثت علی بن ابی طالب را فرمود که خدیجه را بگوی تا
طعامی مهیا کند و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبدالمطلب طلب کن حضرت چهل تن از خویشان
طلب نمود چون آمدند فرمود که یا علی طعام بیاور حضرت بقدر طعام حاضر ساخت که یک نفر را
زیاده سیر نتواند نمود بایشان گفت که بسم الله بگوئید و طعام بخورید ایشان بسم الله گفتند حضرت
خود بسم الله گفت و بخوردن طعام مشغول شد همگی سیر شدند ابوجهل لعین گفت که محمد این سحر
کی آموخته که از این مقدار طعام که یک نفر را اکتفا نشد چهل نفر را سیر کند حضرت امیر فرمود که بعد از آن

چند بود دیگر را طلبیدم از آن طعام تناول نموده سیر شدند **بیست و یکم** آنکه حضرت امیر المؤمنین فرموده
که سه روز از ما گرسنه ماندیم و یکدیگر هم گوشت نخوردیم و قدری از آن تر نیز نچکیده هم گرسنه ماندیم و نزد حضرت فاطمه علیها السلام
آمدم حضرت فاطمه از آنچه گوشت را با شوربا ساخت و فرمود که پدرم حضرت رسول الله را
اگر می طلبیدی با یکدیگر تناول می نمودیم چون بخدمت آنحضرت رفتم بر پهلو خوابیده بود و سنگی که
خدا او را پناه بسیرم سوا از گرسنگی بر عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل میفرمائید
آنحضرت برخاسته از ضعف تکیه بر تیغ داده چون نزد حضرت فاطمه رسید فرمود که
ای فاطمه طعام بیاور فاطمه دیگ را که در آن حاضر ساخت حضرت جامه بر روی آن پوشیده گفت
خداوندا برکت ده طعام ما را پس فرمود که نه کاسه و نه کرده نان برای زنان خود جدا کرده و دو کاسه
پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه نگهدار پس فرمود که خود نیز تناول نمای برای
همسایگان حصه بفرست بعد از آن چند روز از برکت آن بود و از آن میخوردیم **بیست و دوم**
آنکه زن عبدالله بن مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد که زهر بریان کرده بود و در آن وقت بشر بن البراء
بن عازب در خدمت آنحضرت بود از آن تناول کرد و حضرت تناول نمود و فرمود که این گوسفند
که مرا خبر داد که زهر آلوده کرده‌اند بعد از آن بشر هلاک شد و حضرت آن زن را طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت
که شوهر مرا و اشراف قوم مرا کشته بود و با خود گفتم که اگر پادشاه است کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است
خدا تعالی او را آگاه خواهد کرد و خواهد دانست که نخورد **بیست و سیم** آنکه جابر عبدالله انصاری گفت که مردم را
در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق بوده و همگی گرسنه اند و حضرت پیغمبر را دیدم که مشغول بود
و از گرسنگی بی طاقت شده و شکمش بر پشت آنحضرت چسپیده بود بخانه آمدم و آن حال را با زن خود

در میان آوردم زن گفت در خانه گوسفندی است و قدری زرت گوسفند را کشتم و از آن زرت
نان پختم نصف گوسفند را بریان کرده نصف از مرق ساختم بخدمت آنحضرت آمدم عرض
نمودم که طعامی مهیا شده میخواهم تشریف ارزانی فرمایی هر کس را خواهی همراه بیاور
حضرت جمیع صحابه را فرمود که جابر شما را بسوی دعوت خود طلبیده تمام جابر ترسان و خجالت
تمام بخانه آمده بزن گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت می آیند زن پرسید که تو ایشان را
خوانده یا رسول الله جابر گفت که حضرت ایشان را طلبیده زن گفت پس باک نیست آنحضرت بهتر
میداند از تو جابر گفت که چون حضرت تشریف آوردند فرمود که نطعها پهن کردیم در میان شان ربع
فرمود که کاسها و ظرفها بهم رسانیدیم و پرسیدند که چه مقدار طعام داری آنچه بود عرض کردم فرمود که از آن
ظرفی که پخته در آنجا است جامه بپوشند و روی دیگ و تنور را بپوشانند از زیر جامه طعام بیرون آورده
کاسه ها پر کنند و برای مردم برید ما چنین کردیم چندانکه بیرون آوردیم کم نشد تا آنکه هزار نفر از صحابه که همراه
بودند سیر شدند و جابر با اهل خانه سیر شدند و هدیه برای همسایها فرستادند و چند روز دیگر طعام
در خانه داشتیم **بیست و چهارم** آنکه سعد بن عباده انصاری بخدمت حضرت آمده و صایم بود آنحضرت را
با حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام دعوت فرمود چون تشریف بردند بعد از تناول طعام حضرت
رسول فرمود که پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند و طعام ترا ابرار و نیکو خوردند و نزد تو روزه داران
افطار کردند و ملائکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت برخواستند سعد الاغی حاضر کرد و قطیفه
بر بالای او انداخت و از آنحضرت التماس کرد که سوار شود و آن الاغ بسیار بدراه و کند بود چون حضرت
سوار شدند ببرکت قدم آنحضرت راهوار و تند شد که هیچ اسپی بپایش نمیرسید **بیست و پنجم**

آنکه آنحضرت از احد بمدینه مراجعت میفرمودند در راه بچاهی رسیدند بسیار ضعیف تعبیه آنکه یکبار یا دوبار
سیراب شوند حضرت فرمود که هر که پیش از ما بآب رسد آب نکشد چون حضرت بآب رسیدند
قدحی طلبیدند مضمضه فرمودند در آن چاه ریختند آب آن بحدی بلند شد که تمامی سیراب شدند
و مشکها و مطهره ها پر آب کردند و وضو ساختند **بیست و ششم** خبرهای که از امور آینده فرمودند
همه موافق فرموده آنحضرت واقع شد **بیست و هفتم** آنکه در صباح شب معراج قصه شب معراج را
نقل میفرمودند جمعی از منافقین تکذیب نمودند فرمود که بر قافله گذشتم که از فلان قوم می آوردند و نشانهای
ایشان چنین و چنان بود و در فلان محل ایشان شتر از اطاعات کرام و فلان متاع با خود داشتند و در فلان روز
هنگام طلوع آفتاب از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتری گندم گونی خواهد بود و در آن روز
مردم بسر راه کاروان رفتند تا حقیقت آن را معلوم نمایند چون صبح طلوع کرد آنچه فرموده بود بظهور آمد
بیست و هشتم آنکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شده بخدمت
آنحضرت آمده احوال تشنگی خود را بعرض رسانیدند حضرت بابو هریره گفت هیچ آب همراه داری
گفت قدحی آب در مطهره مانده فرمود که بیار چون آب را حاضر کرد حضرت آن آب را در میان قدحی
ریخته دعا کرد و دست در میان قدح نهاد و آب از میان انگشتان آنحضرت روان شد و صحابه یکیک می
آمدند و از آن آب میخوردند تا همه سیراب شدند **بیست و نهم** آنکه در ایام حفر خندق آنحضرت خواهر
عبدالله بن رواحه انصاری برا او کف خرمای خود داد و فرمود که نهار سرور کف خرما برای پدرم و برادرم عبدالله
ببرم حضرت فرمود که بده من آن را و بعد از آن نطعها طلبیدند آن خرما را بر روی نطعها پهن کرده و جابجا ریزه
آن شده متوجه نماز شدند تا طلوع شدند نطعها پر از خرما شده بود و صحابه را طلبیدند هر کس آنچه

سیر نیست برسید باشد آنچه باقی ماند از آن عطا فرمود سیم آنکه در سفری بود و
صحابه بسیار گرسنه شده بودند فرمود که هر که توشه همراه دارد بیاورد چند نفر آوردند
مجموع بقدر یک صاع شد پس نطعها و جامها طلبیده و آن یک صاع خرما را بر روی آن
نطعها ریخته و بجامها مستور گردانیده و دعا کرده خدای تعالی برکت کرامت فرمود تا همه
همگی سیر شده برداشتند سی و یکم آنکه از بعضی سفرها مراجعت مینمودند جمعی پیش راه آمده گفتند
یا رسول الله چاهی داریم که در هنگام وفور آب بر سر آن جمع میباشیم چون آب چاه کم شود
بر سر آبهای که در آن نواحی است متفرق میشویم و الحال آب کم شده و جمعی از دشمنان مانع ما شده اند
دعا کن تا آب زیاده شود حضرت بر سر آن چاه رفته آب دهان مبارک در آن چاه انداخت آب
ایشان زیاده شد چون این خبر به مسیلمه کذاب رسید آب دهن در آن چاه افکند بعون الله آب آن چاه
خشک شد سی و دوم آنکه چون آن حضرت دعا فرمود که رمی بسیار اقوی خصم از کمین
تیری از جعبه بیرون آورده نشانه بیان حضرت داد و التماس نمود که چون اعیان من بر سینه این
تیر را نشانه باشان و بعد آنچه از مطعومات احتیاج باشد از مال من بگیرید چون حضرت آنگاه آن
بزی بهدیه آورده که آبستن نبود و شیر نمیداد حضرت دست بر پستان آن مالید فی الحال شده
شیر از پستان روان شد چنانکه تمام ظرفها را پر کردند سی و سیم آنکه بهمان زنی قریشیه که او را
ام شریک میگفتند مشکی نزد آنحضرت آورده که اندک روغنی در آن بود حضرت بصحابه تناول فرمود
خدای تعالی در آن روغن برکت کرامت فرموده تا آن زن زنده بود محتاج بروغن نبود و هر چه آنکه بیرون می آورد
کم نمیشد سی و چهارم آنکه چون سوره تبت نازل شد در مذمت ابولهب و زنش ام جمیل آن

سنگی

سنگی برگرفت و بطلب آنحضرت آمد چون پیدا شد ابوبکر با آنحضرت گفت که یا رسول الله ام جمیل
می آید خشمناک و سنگی در کف دارد و میخواهد بر تو زند حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون آن زن
نزدیک آمد از ابوبکر احوال حضرت را پرسید که کجاست ابوبکر گفت آنجا که خدا خواهد زن گفت
اگر او را بیابم این سنگ را بر او می افکنم که او مرا هجو کرده است بحق لات و عزی که من شاعرم
او را هجو کنم چون آن زن برگشت ابوبکر پرسید که یا رسول الله چگونه بود که آن زن شما را ندید گفت
خدای تعالی میان من و او حجابی ساخت که مرا ندید پس فرمود که از جمله معجزات کتابیست که بر
حقیقت خود و جمیع کتابهای گذشته گواه است و عقلهای سخنوران در کمال او حیرانست معجزات
دیگر که اگر نقل کنم موجب تطویل میشود آن یهودان گفتند ما چه دانیم که آنچه از معجزات بیان کردی
راست است یا نه حضرت امام موسی فرمود که ما چه دانیم که آنچه شما از معجزات موسی نقل میکنید
راست است یا نه گفتند که نقل بکافی و راست گویان علم بهم رسانیده ایم حضرت فرمود پس اینجا
نیز بدانید که حقیقت اینها بخبر دادن طفلی که از خلق یاد نگرفته و بعلم الهی دانسته و اصل خبر داده او
گواه حقیت ایشان همه گفتند گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد فرستاده او است و شما
پیشوایان و امامان و حجتهای خدائید بر خلق آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود حضرت امام
موسی ع را بوسیده فرمود که توئی امام و حجت الهی بعد از من پس آن گروه را خلعت داد
و نوازش فرمود و با اسلام کامل برگشتند مؤلف گوید اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد در اطوار
و احوال آنحضرت و اهل بیت علیهم السلام نظر نماید میداند که آیات صدق و حقیت ایشان نهایت ندارد
و در هر شئی از حدیث ایشان معجزه کاملیست برای حقیت ایشان و همه آثار فیض ایشان به شیعیان

و بتوسل ایشان مطالب شیعیان بحصول رسیده و ابواب فیض ایشان همیشه بر محبان و پیروان ایشان مفتوح است
بی روشنی که بسیار شده دیده‌های معیوب را کور میگرداند زیادتی نور عظمت و جلالت ایشان است که دیده
جمعی را نابینا کرده است و پیوسته دشمن هم اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان را بیکدیگر حقیقت خود
و امامت باقی ائمه ملکه بر وجوب واجب الوجود و کمال علم و قدرت او و جمیع کمالات او صلوات الله
علیهم اجمعین الی یوم الدین **فایده دوم** باید دانست که پیغمبران بحق مبعوث شده‌اند بر کافه عالمیان از
او بیان حق تعالی بر عالم مبعوث گشته‌اند و انجناب جمیع پیغمبران از گناهان صغیره و کبیره معصوم
منزه‌اند باید اعتقاد داشت موافق حدیث متواتر که پدران آنحضرت تا آدم همه بزرگوار بوده‌اند
و از کفر و شرک مبرا بوده‌اند و در عصری بهترین عصر خود بوده‌اند و آنچه اهل سنت در تواریخ و تفاسیر خود
ذکر نموده‌اند از چیزهایی که مستلزم نسبت کفر است به پدران آنجناب محض کذب است بلکه پدر و مادر
آنحضرت یکی را بجدا او به دروغ و افترا است چون خلفای ایشان انواع کفر و فسق و بدعتها از ایشان
بوده است از برای آنکه قباحت او را از نظرها برطرف کنند بهر یکی از ائمه و اوصیا و پیغمبران خطاها و بدعتها نسبت
کرده‌اند و بعضی از منافقین و یهود در میان علمای ایشان بوده که چیزها از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان
نقل میکردند که اکثر تواریخ اهل سنت بایشان منتهی میشود لهذا این حقیر یک جلد کتاب بحار الانوار
را در تاریخ انبیا نوشته که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل بیت صلوات الله علیهم بما رسیده
مضبوط کرده و ان شاء الله تعالی در خاطر است که بعد از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل
و یهود خطاهایی که نسبت به پیغمبران عالیشان داده‌اند از میان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی از این
که مذکور شد با بسیاری از اوصاف آنحضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصاف ائمه مذکور خواهد شد

فایده خامسه در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آنحضرت است ابن بابویه رحمه الله باسانید معتبره روایت
کرده از حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیهم السلام از آبای کرام عظام او صلوات الله
علیهم که حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و
شمایل آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و هند وصاف آنحضرت بود و بسیار بیان اوصاف و
شمایل آنحضرت میکرد گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عظیم الشأن بود و در نظرها جلالت
و فخامت ایشان بی طلب جا کرده بود و روی آنحضرت نور میداد و میدرخشید مانند شب چهارده
ماه بالا بوده نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه سر مبارک آنحضرت کوچک نبود و در موی سر آنحضرت پیچیدها
و حلقه‌ها بود که موجب زینت میشد و اگر بسیار بلند میشد جمع میکردند که محل سیح گذشته باشد
غالب اوقات الله بود در بلندی که از نرمه گوش میرسید چون موی سر را از میان سر پریشان
بسیار با صفا بود و در فراخی و گشادگی پیشانی آراسته بود و امام کاری کنند که از
نظرها بسیار زیبا و رنگ او سفید و بسیار نورانی بود موافق حدیث دیگر سرخی آمیخته بود
و گشاده پیشانی بوده و ابروهای آنحضرت بلند و مقوس بود اما پیوسته نبود در بعضی احادیث
عامه و خاصه وارد شده که ابروهای آنحضرت پیوسته بود آنچه این حدیث است مشهورتر است
در میان دو ابروی آنحضرت رگی بود که در هنگام غضب بر میجست و پر میکردید و بینی آنحضرت
کشیده و بلند بود و میانش اندک برآمدگی داشت و ریش او انبوه بود و پیوسته نور از او
میتافت و موی ریش آنحضرت انبوه بود و تنک نبود و در گونه آنحضرت برآمدگی نبود و هموار بود و دهان
آنحضرت بسیار کوچک نبود و دندانها خورد و نزدیک بهم بسیار نبودند و دندانهای منور آنحضرت

بسیار سفید و نازک و از یکدیگر گشاده بود و موی باریک از [میان] سینه آنحضرت روییده بود تا ناف
شبیه بخطی ممتد کشیده و گردن شریف آنحضرت شبیه بگردن صورتی بود که از نقره ساخته باشند
و جلا داده و در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اعضاء آنحضرت معتدل و متناسب بود و [بود] وسط
نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر سینه و شکم با هم برابر بود و میان شانها گشاده و عریض بود
و سرهای استخوانها قوی بود و بدن شریف او در نهایت صفا و سفیدی بود و بغیر خطی که از موی در میان
سینه او بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بر ذراعین و کتفهای ایشان موی روییده بود و کف دست
مبارک آنحضرت وسیع و پهن بود و کفهای او بزرگ و مایل بود و بند دست عریض و پهن بود و کف پای
پسندیده بود و پاهای آنحضرت ضخیم بود و انگشتها کشیده و بلند بود و ساقهای او باریک [او]
صاف بود و پاها هموار بود بحدی که اگر آب بر آن میریختند هیچ بر رویش بند نمیشد و چون راه میرفتند
بروش متکبران زانوها را از زمین نمیکشیدند و در هنگام راه رفتن سر مبارک پیش می
افکند مانند کسی که از بلندی بزیر آید و اگر با کسی سخن میگفتند مانند متکبران بگوشه چشم نظر نمیکردند بلکه بتمام
بدن متوجه آدمی میگشتند و نظر آنحضرت غالب اوقات بر زمین بود و بسوی مردم کم نظر می افکندند و
بسوی آسمان کمتر نگاه میکرد و از روی حیا چون بکسی نظر میفرمود چشم نمیگشود که بتمام دیده نظر کند
بلکه بخشوع نظر میفرمود و هر که را میدید مبادرت بسلام میکردند و فرمود که از حضرت صفت سخن گفتن
جدم را پرسیدم گفت آنجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بود و پیوسته مشغول تفکر بود و راحت
از برای خود نمی پسندید و بعبث تکلم نمیفرمودند و بیکرانه سخن نمیگفت بلکه باندازه سخن میکرد
و کلمات جامعه میفرمود که در کلمه های اندک معانی بسیار بود کلام او فصل کننده و تمیز کننده میان حق

و باطل بود و زیادتی و لغو در تقریر او نبود و کلام او نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق
بود نه غلظت و خشونت هرگز نمیکردند و کسی را حقیر نمیشمرد و تخفیف نمیکرد و نعمت را عظیم
میشمرد و اگرچه اندک بود و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمیفرمود و لیکن مطعومات را هم
مدح بسیار نمیکرد و هرگز از برای امور دنیا غضب نمی آمد و اگر کسی آزرده نمیشد اما چون حقی شکسته
میشد و درشتی نمی‌پسندید و از برای خدا که غضب میفرمود هیچ چیز ایشان را مقاومت
نمیکرد و ایستادگی نمیکردند تا حق را بموضعش قرار میدادند و چون اشاره میفرمودند بانگشت بعضی
که گفته اند تا فرق شود میان اشاره که در هنگام شهادت گفتن میکرد و اشاره های دیگر و تمام
تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند و در امری که از برای خدا غضب میفرمود بسیار متوجه
میشد و اهتمام میفرمود و چون فرحی روی میداد نظر بزیر می افکند که بسیار آثار خوشحالی و
فرح از او ظاهر نگردد و اکثر خنده آنحضرت تبسم بود که صدا ظاهر نشود و لیکن همین مقدار بود که دندانهای
نورانی آنحضرت مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمود که پس از
پدرم پرسیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه چه سلوک میفرمود گفت هرگاه بخانه میخواستند
تشریف میبرد اوقات شریف را در خانه سه قسمت میفرمود یک جزو را برای عبادت خدا
و یک جزو را صرف اهل خانه میکرد و یک جزو را برای راحت خود میگذاشتند و آن جزوی که برای خود
گذاشته بود صرف مردم میفرمود و خواص و عوام اصحاب را رخصت میفرمود که سؤالات و مطالب و اغراض
میکردند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمود اهل فضل را که در دین زیادتی داشتند مقدم میفرمود
و بعضی از مردم یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت در خور حاجت ایشان

مشغول ایشان می‌شدند و آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان میفرمود و میفرمود که
حاضران می‌شنیده‌اند بغایبان رسانند و اگر کسی صاحب حاجتی داشته باشد و نتواند رسانید
شما حاجت او را بمن رسانید درستی که هر که بسلطانی رساند حاجت کسی را که قدرت رسانیدن
مطلب خود نداشته باشد خدای تعالی روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او
بغیر الکلام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحابه نزد او می‌آمدند طلب کنندگان و بیرون نمی‌رفتند
تا دیگر مردم بودند و آنچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران پرسیدم که در بیرون آمدن آنحضرت
چون بود فرمود که چون پیش مردم می‌آمد سخن نمیفرمود مگر بچیزی که لایق باشد و با مردم الفت میفرمود
و ایشان را بمؤالفت میفرمود و بزرگ هر قومی را اکرامی میکرد و بر قوم خود او را والی میساخت
و مردم را از عذاب الهی می‌ترسانید و از ایشان حذر می‌بود و لیکن حسن خلق و نیکوروی
و لطف خود را از هیچکس منع نمیفرمود و جستجوی اصحاب خود مینمود و از احوال ایشان
می‌پرسید و از اخلاق و اعمال ایشان تفحص مینمود و آنچه از احوال ایشان مطلع میشد ایشان را منع میفرمود
و قباحت از آن بایشان می‌فهمانید و کارهای نیک ایشان را تحسین می‌نمود و پیوسته احوال او
یک نسق بود و اختلاف در احوال و اطوار او نبود که مبادا باعث غفلت دیگران شود و در باب حق
تقصیر نمیفرمود و از حق تجاوز نمینمود و جمعی که نزد آنحضرت بودند کسی بهتر میپسندید و گرامی‌تر میداشت
که نصیحت مسلمانان خیرخواه‌تر باشد و کسی نزد آنحضرت مرتبه‌اش عظیم‌تر باشد که مواسات و معاونت
مؤمنان بیشتر کند و میفرمود که پرسیدم از کیفیت مجلس آنحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمی‌نشست
و بر نمی‌خاست مگر بیاد خدای تعالی و مکان مخصوصی مقرر برای خود نمیفرمود و هر جا که اتفاق می‌افتاد می‌نشست

و اگر بمجلسی وارد می‌شد در آخر مجلس می‌نشست و مردم را بدین امر میفرمود که تا آخرش بنشینند
و هر یک از اهل مجلس را نوازش میفرمود بحدی که هر کس گمان می‌برد که آنحضرت گرامی
تر از دیگری است و با کسی که می‌نشست بر نمی‌خاست تا او برنخیزد و کسی که از او سؤال می‌نمود برنمیگشت
تا حاجت او را بعمل آورد یا بعذری او را راضی میکردند و خلق او جمیع مردم را فرا گرفته بود و با همه کس
مثل پدر مهربان بود و همه در حق نزد او مساوی بودند و مجلس آنحضرت مجلس علم و حیا و راستی بود
و صداها در آن مجلس بلند نمیشد و عیب و غیبت کسی در مجلس او مذکور نمیشد و مردم یکدیگر را
بتقوی میدانستند و با تواضع و فروتنی بسر میکردند و پیران را تعظیم مینمودند و بر خوردان
رحم میکردند و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود او را اختیار میکردند که اول او سؤال نماید و حق
غریبان را رعایت میکردند و کسی از پهلوی آنحضرت آزار نمیدید و درشت گوی و تندخو نبودند و صدا
بلند نمیکرد و دشنام نمیداد و عیب مردم را ذکر نمیکرد و مداحی مردم نمیفرمود و اگر بدی میدید
تغافل میکرد و هیچ دشمنی از او مأیوس نمیشد و هیچ دوستی از او نا امید نمیشد و سه چیز را از خود دور
کرده بود مجادله نمیفرمود و سخن بسیار نمیگفت و متعرض کار بیفایده نمیشد و سخنی نمیفرمود مگر کلامی
که در آن امید ثواب داشته باشد چون شروع در سخن می‌نمودند اهل مجلس چنان خاموش مینشستند
که گویا مرغ بر بالای سر ایشان نشسته و این مثلیست در میان عرب بسیاری سکون و حرکت
نکردن چون ساکت می‌شدند ایشان سخن میگفتند در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان
سخن یکدیگر سخن نمیگفتند و با ایشان خنده و تعجب موافقت میکردند اگر غریبی می‌آمد خلاف ادب
او را عفو میفرمود و صحابه را بنصیحت میفرمود و قبول ثنا نمیکرد و از مداحان مگر کسی که باندازه مدح کند

و در میان سخن کسی سخن نمی گفتند تا آنکه حرف خود را اتمام میکرد یا از حد تجاوز مینمود و میبود که پرسیدم از
سکوت آنحضرت فرمود که سکوت او بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر درشت
گویان ساکت میشد یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود و یا از برای این بود که اندازه عاطفت بهر یک
عنایت می نمود یا بتفکر در امور دنیا و آخرت میفرمود و آنحضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند
پس هیچ امری آنحضرت را از جا در نمی آورد و از هیچ ناخوشی بطیشش نمی آمد و چهار خصلت
در آنحضرت جمع شده بود کارهای خیر را اخذ میفرمود تا مردم پیروی او نمایند و چیزهای قبیح را
ترک نموده بود که مردم مرتکب نگردند و رای خود را بکار میفرمودند در چیزی که صلاح امت در آن
بود سعی میفرمود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در رسول خدا صلی الله علیه و آله
سه صفت بود که در هیچکس غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از راهی که میگذشت تا سه روز
بوی خوشش در آن راه بمشام مردم میرسید و مردم میدانستند که از آن راه گذشته و بهیچ
سنگی و درختی نمیگذشت که آنحضرت را تعظیم نکند و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که در شب تاریک نوری از روی او ساطع بود و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که آنحضرت چون در مجلسی می نشست نوری از جانب راست و نوری از جانب چپ آنحضرت
ساطع بود و منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب تاریک سوزنی گم کرده بود و چون آن
حضرت داخل حجره او شد بنور روی او آن سوزن را یافت و عرق آن حضرت را میگرفتند و داخل
بویهای خوش میکردند و خوشبوتر میشد و هیچ شامه تاب آن نداشت و در هر طرفی که مضمضه
میکرد و میشد به مشک خوشبوی میشد و هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید

چنانچه از پیش رو می دید و در خواب و بیداری یک نحو می شنید و در خبر آمده که چون مهر نبوت را
میگشود نورش بر نور آفتاب غلبه میکرد و هرگز مدفوع آنحضرت را کسی نمیدید زمین فرو میبرد
و بر هر چهار پایی که سوار گشتی هرگز پیر نشدی و بر هر درختی که میگذشت او را سلام میکرد و هرگز
مگس و حیوانات دیگر بر بدن او نمی نشست و رعب آنحضرت یکماهه راه در دلها تاثیر میکرد
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هرگز آنحضرت نان گندم تناول نفرموده و از نان جو
هرگز سیر نشده و چون از دنیا رفت زره او نزد یهودی مرهون بود بچهار درهم و هیچ طلا و نقره
از او نماند با آنکه عالم همه مسخر او بود و غنیمت بسیار از کفار بدست او آمده بود و روزی بود که
سیصد هزار درهم قسمت فرمود و شب سائل آمد و سوال کرد فرمود که واللّه امشب در نزد
محمد و آل محمد یک صاع جو و یک صاع گندم و یک دینار نیست منقولست که بر الاغ بی پالان سوار
میشد و نعلین را بدست مبارک پینه میکرد و بر اطفال سلام میکرد و بر روی زمین با غلامان
چیزی تناول میفرمود و میگفت که بروش متکبران با بندگان می نشینم و بروش بندگان طعام
میخورم کدام بنده سزاوارتر است از من بتواضع و بندگی اگر غلامی یا کنیزی آنحضرت را بکاری
میخواند اجابت مینمود و بعیادت بیماران فقرا و مساکین میرفت و از مشایعت جنازه ها میفرمود
با سایر پیغمبر منقولست که ملکی از نزد خداوند به پیش آنحضرت آمد و گفت خدا سلامت میرساند
و میفرماید که اگر میخواهی صحرای مکه را برای تو طلا میکنم و سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا
میخواهم یک روز سیر باشم تا حمد کنم و یک روز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم و گفتم که این
رساله به کرجلی از مکارم اخلاق آنحضرت مسطور گردید و اگر نه این رساله گنجایش کتابهای بسیار

از عهده و گرسنه و برهنگی از اوصاف الجناب بیرون نمی‌آید ثُمَّ حُبُّ اَهلِ بَیتِیَ الَّذِینَ
اَذهَبَ اللهُ عَنهُمُ الرِّجسَ وَطَهَّرَهُم تَطهِیراً یعنی بعد از اقرار برسالت
محبت اهل بیت من است که خدای تعالی ایشان را از شک و شرک دور گردانیده و ایشان را
معصوم و مطهر گردانیده و از جمیع گناهان بیکباره پاک گردانیده مدا که در حق ایشان ره
فرموده‌اند که آیه تطهیر در شأن اهل البیت نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت
ایشان است در کتب اصحاب تفاسیر این امور مذکور است و ما بعضی از این مطالب را از غیر جهت تنویر
بر سبیل اجمال بظهور می‌رسانیم **تنویر اول** در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمی‌باشد
و آن امام البته باید از جانب خدا منصوب شده باشد که امامت عبارت است از اولی بتصرف
و صاحب اختیار بودن در دین و دنیا امامت بجانشینی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
و در ضمن دلایل بوجوهی ظاهر شد که صلاح ناس و بودن ایشان در رفع نزاع و جدال از میان ایشان
بدون تعیینی و رئیسی ظاهر نمی‌شود چنانچه حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا در علل فضل بن شاذان
فرموده که چون خداوند عالمیان مردم را امر و نهی چند از اوامر و نواهی خود مقرر ساخت و فرمود که
ایشان از حدود تعدی نکنند که موجب فساد ایشان است پس ناچار است که بر ایشان امینی گمارد
که منع ایشان کرده از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچکس لذت
و منفعت خود را از برای مفسده که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس
و طبایع مردم پس لهذا خدای تعالی قیمی امامی برای ایشان مقرر فرمود که ایشان را منع فرماید از
فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق هیچ

متی

ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده پس چون ناچار باشد که حکیم علیم از
خلق احوالی که داره رها می‌کرد مصلح احوال ایشان شده باو نشان ایشان محاربه نماید
و غنایم و صدقات ایشان را در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت
در میان ایشان نماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند و ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین
پیغمبر باشد هر آینه نیست شود پس شود و دین بر طرف شود و احکام الهی متغیر و مبدل گردد
و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و بسیار بعمل آورند و شبه
در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق را چنانکه می‌بینیم همگی ناقص و در طبایع و رایهای ایشان
اختلاف بسیار است و هر کس بخواهش خود رای اختیار کند پس اگر حافظی از برای دین
نباشد دین بزودی باطل می‌شود و بسند معتبر منقولست که جمعی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام
در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود
حضرت از او پرسید که ای هشام مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی
و عمرو از علمای اهل سنت بود هشام گفت یابن رسول الله فدای تو گردم من حیا میکنم و زبان
من یارای آن نمیدهد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که چون شما را امری بکنیم می‌باید اطاعت
کنید هشام گفت که من آوازه عمرو بن عبید را شنیده بودم که در مسجد بصره افاده میکند
به بصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد در آمدم و دیدم که او نشسته و جمعی کثیری
بر اطراف او جای گرفته‌اند و او جامه سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا کرده و مردم از او
سوال میکنند و من داخل مجلس شده در اطراف ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت

میدهی که از تو سؤال کنم گفت بپرس گفتم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سخن است که سؤال میکنی
گفتم سؤال من همین است و جواب میخواهم گفت بپرس اگرچه حرف تو احمقانه است
بار دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم آن چه چیز را می‌بینی گفت رنگها و شخصها را آن
می‌بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت بو بیارا بان در می‌یابم گفتم دهن
داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت مزه چیزها را بان می‌یابم گفتم زبان داری گفت بلی
پرسیدم که بچه کار تو می‌آید گفت بان سخن میگویم پرسیدم که گوش داری گفت بلی
گفتم بچه کار تو می‌آید گفت بان صداها میشنوم پرسیدم که پوست داری گفت بلی گفتم بچه
کار تو می‌آید گفت بان چیزها را بر میدارم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید
گفت بان تمیز میکنم میان چیزهایی که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از قلب
مستغنی نمیشوند گفت نه گفتم چرا این اعضا را بان احتیاج است با آنکه صحیح و سالم اند و
نقصی ندارند گفت ای فرزند هرگاه این جوارح شک میکنند در چیزی که بوییده باشند یا دیده
باشند یا شنیده باشند یا چشیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند
از او حکم میپرسند که آنچه معلوم است یقین میسازد و شک را زایل میکند گفتم پس خدای تعالی در
بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است
از دل و الا امور جوارح مستقیم نشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف بده که خدای
اعضا و جوارح و بدن ترا بخود واگذاشته است تا امامی از برای ایشان مقرر فرموده که آنچه درست یابند
تصدیق ایشان کند و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و تمام این

خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشته امامی از برای ایشان مقرر نفرموده
که اگر شکی بهم رسانند بآن رجوع کنند و رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد
و بعد از آن ملتفت شد گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم نه گفت
پس از کجایی گفتم از اهل کوفه گفت پس البته تو هشامی و برخواست و مرا در بر گرفت و بجای
خود نشاند تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود و گفت
ای هشام این سخن را از که آموخته بودی گفتم یابن رسول الله این چنین بر زبانم جاری شد
حضرت فرمود که ای هشام والله که آنچه تو ملهم شده در صحف ابراهیم و موسی نوشته است
و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که فرمود ماییم امامان مسلمانان و حجتهای خدای
عالمیان و سید و بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان و ماییم امان اهل زمین از عذاب خدا
چنانچه ستاره‌های آسمان امان اهل آسمانند و ماییم آن جماعت که به برکت ما آسمان را نگاه میدارد
و نگاه میدارد به برکت ما زمین را با اهل زمین از آنکه بایشان فرو روند و به برکت ما باران
از آسمان میفرستد و بشفاعت ما رحمت پهن میکند و از برای ما نعمتها از زمین میرویاند
و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین را از هم پاشیده و اهل زمین فرو روند پس گفت که
از روزی که حق سبحانه و تعالی آدم را خلق فرموده هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور
بوده یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت و اگر نه چنین بودی
عبادت خدا در زمین نمیشد راوی گوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع میبرند
فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب برند و مشهورست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

پرسیدم که مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی ماند
زیرا که حق تعالی عذاب را دفع میکند از اهل زمین هرگاه پیغمبر یا امام در میان ایشان هست چنانچه
حق تعالی به پیغمبر فرمود که خدا ایشان را عذاب نمیکند حال آنکه تو در میان ایشان هستی و فرمود که
ستارها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند پس چون ستارها از آسمان برطرف شوند
قیامت ایشان قائم شود و چون اهل بیت من از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین برپا شود و مراد
به اهل بیت جماعتی اند که خدای تعالی فرموده که ای گروه مومنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید
رسول خدا را و صاحبان امر از خود را و صاحبان امر آن معصومان مطهره اند از جمیع گناهان که هرگز گناه
و معصیت نکرده اند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق اند و به برکت ایشان خدای تعالی بندگان را روزی
میدهد و به برکت ایشان شهرها معمور اند و برای ایشان از آسمان باران می بارد و از زمین گیاه میروید و به برکت
ایشان مهلت میدهد خدای تعالی گناهکاران را و تعجیل نمیکند در عذاب ایشان و هرگز از روح القدس جدا
نمیشوند و روح القدس از ایشان جدا نمیشود و هرگز ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود
یعنی قرآن تمام نزد ایشان است و معنی آن را ایشان میدانند و عمل به معنی قرآن ایشان میکنند و با پایه بیشتر او
این مضامین از اهل بیت وارد شده و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر در زمین نباشد
بغیر از دو نفر که البته یکی امام خواهد بود و از آنحضرت منقولست که جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نازل شد و گفت حق جل و علا میفرماید که من هرگز زمین را نگذاشتم مگر آنکه در او عالمی بوده
که طاعت من و هدایت مرا بخلق دعوت میکرده و نگذاشتم از میان پیغمبری تا پیغمبری دیگر بی حجت مگر
علی بوده و هرگز نگذارم شیطان را که مردم را اگرا کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی من

هدایت

هدایت نماید و عارف به امر من باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده ایست که سعادتمندان را
هدایت نماید و حجت مرا بر ارباب شقاوت تمام میکند و ایضا از حضرت منقولست که فرمود
هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را داند و اگر زیادتی در دین کنند زیادتی را بیندازد
و اگر نقصان بهم رسانند تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مخلوط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق
نکنند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم می نماید و این اخبار معتبر مضمونها است و اگر کسی بنظر تامل
مشتمل بر این حقیقت است و هر یک از این احادیث و ایضا دلائل عقلیه و وجوه نقلیه که کتب
در کتب اصحاب مفصل مذکور است و شاهد است بر اینکه امامت بدون نص الهی نمیشود و صاحب عقل
مستقیم بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات احکام را حتی احکام بیت الخلا را مبین
و جماع کردن و خوردن و آشامیدن را بیان نماید و بعقل مردم نگذارد البته امر خلافت و امامت
که اعظم امور است و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشان است بقول
ضعیف خلق نخواهد گذاشت و ایضا جمیع پیغمبران وصی تعیین فرموده اند چون پیغمبر ما را از ان
وصی تعیین نفرماید با آنکه شفقت او بیشتر است از جمیع پیغمبران بیشتر بوده و پیغمبران دیگر را احتمال
بعثت پیغمبر دیگر بعد از ایشان بوده و آنحضرت میدانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود
و ایضا معلومست که آنحضرت هرگز در ایام حیات غیبتی نمی نمود مگر آنکه خلیفه نصب میفرمود
پس در غیبت کبری که از عالم فنا بعالم بقا رود تعیین نفرماید و ایضا مردمان را امر بوصیت میفرمود
چون خود ترک وصیت نماید و ایضا چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است
و آن امریست باطنی غیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید که از جانب خدای تعالی منصوب شده

و این مضمون از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مشتمل است در ضمن حدیثی که ابن بابویه
مشتمل است بلند اکثر آن را ایراد می نماییم مشتمل است از سعد بن عبدالله قمی که از اکابر محدثین است
که روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرات گفت وای بر تو و اصحاب تو شما گروه
روافض مهاجرین و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر ایشان مینمایید اینک ابوبکر بسبب زود
مسلمان شدن از صحابه همه بهتر بود که پیغمبر او را در اسلام سبقت داشت در شب غار او را با خود برد چون میدانست
که بعد از او خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل ماند و حضرت علی بن ابی
طالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه اگر کشته شود ضرری بمسلمانان نخواهد رسید من از این سخن جوابها
گفتم و او ساکت نشد پس گفت شما ای گروه روافض شما میگویید که ابوبکر و عمر منافق بودند و دلیل
شب عقبه و دیوانه خشن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود
یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد
و اگر گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و امور اسلام قوتی نداشت که مردم
مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر گشتم و طوماری نوشتم زیاده بر چهل سؤال مشتمل از مسائل
مشکله و این دو مسئله را در آن درج کردم که بخدمت حضرت حسن عسکری علیه السلام ببرم
و با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند متوجه سر من رای شد
و من از عقب او روانه شدم چون باو رسیدم حقیقت حال را نقل کردم گفت خود با من همراه باش و از
حضرت امام سؤال کن مسائل را او رفیق شدم چون بدولتسرای آنحضرت رسیدیم رخصت طلبیدیم
رخصت فرموده داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود انبانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود

و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت
حضرت فرستاده بودند چون نظر مبارک آنحضرت را دیدم مانند شب چهارده
نور میداد رخشید و در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دوش آنحضرت طفلی نشسته بود در کمال
حسن و جمال و بر سرش دو کاکل بود و در نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها
و نگینها مرصع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره بهدیه نزد آنحضرت آورده بود و در دست حضرت
نامه بود و کتابت میکرد و آن طفل مانع میشد و آن انار را میجهانید که آن طفل متوجه آن
شود و خود کتابت میکرد احمد همیان خود را گشوده نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود
که اینک هدیه ها و همیانهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر علیه السلام
فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم
بمالهای حرام و همیانهای رجس و باطل بعد از آن صاحب الامر فرمود که بیرون آور ای پسر اسحق آنچه
همیانی را تا حلال و حرام را از هم جدا کنم احمد کیسه بیرون آورد صاحب الامر فرمودند که این از فلان
کس در فلان محله قم است شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینار است قیمت ملکیست که
از پدر میراث باو رسیده است و او را فروخته و چهارده دینار قیمت نه جامه است که در وجه
و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز
در میان حرام است تا بیرون کنند فرمود که در میان یک اشرفی است که بتاریخ سکه ری که بعلامت تاریخ
زده اند و تاریخ از روی آن اشرفی است نصف نقشش محو شده است و یک پاره اش مقراض شده
ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین است و وجه حرمتش این است که صاحب

این کیسه در فلان سال و در فلان ماه آن از زن جولاهی که از ریسمانی که رشته بود و مقدار یک نیم ریسمان بود
و مدتی بر این گذشته و دزدان ربوده بودند بهای آن را که دزد برده بود و آن مرد چون گفت که از آن
دزد برده بود لهذا تفتیش نکرده تاوان او را گرفت ریسمان دیگر از آنکه دزد برده بود بجای آن آن که
از او گرفتند فروخت این از قیمت آن حاصل است و حرام است احمد چون کیسه را گشود
دینار بهمان علامتها که صاحب الامر فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره
دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد
و شصت اشرفی در این صره است و در آنچه که ما در آن تصرف نمیکنیم پرسیدم که چرا فرمود که این اشرفیها
مشترک بود میان او و برادر او ... و قیمت گندم است و او حصه خود را زیاده کیل کرده گرفت و مال
ایشانرا بر ایشان بیان نکرده حضرت امام حسن علیه السلام گفت که راست گفتی ای فرزند پس احمد را گفت
این کیسه را بردار و رد بصاحبش کن تا بصاحب برسانند که ما نمیخواهیم این حرام است پس فرمود که آن جامه
گران پیرزن فرستاده بیاور احمد گفت از در میان خرجین پنهان کرده بودم فراموش کردم
که بیاورم و برخاست که بیاورد پس آنحضرت بجانب او التفات فرمود و گفت ای سعد ترا چه کار
آمده گفتم شوق خدمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که میخواستی بپرسی چه شد گفتم که
حاضر است فرمود که جواب از نور چشمم بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر نمود گفتم ای
مولای من و ابن مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله طلاق زنان
خود را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت رسولی بنزد عایشه
فرستاده و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بفریب که از تو صادر شد و فرزندان خود را

بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست از این عمل بر نمیداری فهو المراد الا تره اطلاق میکنم و
طلاق بود که بعد از حضرت با امیر المؤمنین علیه السلام مفوض بود حضرت صاحب الامر فرمود
که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده و ایشانرا شرف امهات مؤمنان داده و حضرت رسول
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این شرف برای ایشان هست تا مطیع خدا باشند و هر یک از
ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف
بینداز بعد از آن پرسیدم که ای پسر رسول الله مرا خبر ده از تفسیر آنکه خدا تعالی بموسی خطاب کرده
و فرموده که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه ظاهرش اینست که بکن
نعلین خود را بدرستیکه در وادی پاکیزه که طوی نام دارد و اتفاق علما است که نعلین آنحضرت از پوست
میته بود لهذا خدا تعالی امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را گفته بر موسی
افترا بسته است و او را بمرتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی نیست از اینکه نماز موسی
در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن نیز در آن بقعه جایز بود هر چند آن مکان مطهر و مقدس
باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام را ندانسته است و جاهل بود بچیزی که در آن زمان
میتوان گفتن و این قول کفر است پس گفتم شما مطلب الهی را بفرمایید فرمود که موسی در
وادی مقدس پس قرب بود گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را
از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده بود برای ایشان آتش ببرد حق
تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بیرون کن اگر محبت تو از برای من خالص است و دل تو از خیال دیگران
مطهر است و اگر در وادی مقدس پس اهانت قدمی پس نعلین کنایه از آن محبتها است چنانچه بعضی از موبدان

ازین نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بشما بنظر در می آید و کفش مثال زنست و کسی که جواب
بیند که کفشش را زر بر درزش نشسته بسیار دیدار او دور شود و سعد گفت اگر پرسیدم از تأویل
کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که حق تعالی جل شانه بذکریا خبر داده و بعد
از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است و سببش آن بود که حضرت ذکریا علیه السلام از حق سبحانه
و تعالی طلب نمود که اسماء مقدسه آل عبا را تعلیم نماید که در شدائد بایشان پناه برد جبرئیل
اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام را یاد میکرد غمش زایل و اندوه او برطرف میشد چون نام مبارک آنحضرت
مظلوم شهید امام حسین را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد روزی مناجات کرد که خداوندا چونست
که نام این چهار بزرگوار که بر زبان میرانم غم و اندوه من زایل میشود و نام حسین را که مذکور میسازم
اندوه و گریه بر من مستولی میشود پس خداوند عالم قصه شهادت آنجناب را بذکریا وحی فرمود
و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت طاهره است و یا
یزید است که ظالم و کشنده آنحضرت بود و عین عطش و تشنگی ایشانست و صاد صبر ایشانست
چون زکریا این قصه دردناک را شنید تا سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول
گریه و زاری شد مرثیه در تعزیه آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلق را بمصیبت
فرزندش اندوهگین خواهی کرد آیا چنین بلائی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا بعلی و
فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین اندوهی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد
و بعد از آن میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرمای که در پیری دیده من بان روشن شود

چون چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا و شیفته محبت او گردان پس چنان کن که دل من از مصیبت
آن فرزند بدرد آید چنانکه دل حبیب تو محمد از مصیبت فرزندش بدرد خواهد آمد پس حق تعالی
یحیی را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز شد حضرت یحیی شش ماه
در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که
دلیل چیست بر آنکه امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار میکنند
که مصلح ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چون ندانستند که موجب صلاح
ایشان چه خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند و گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و او مفسد ظاهر شود
و از همین علت است که مردم نمیتوانند از برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که مانند این مطلب
برهانی از برای تو بیان کنم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بحق فرستاده
ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها بایشان فرستاده و مؤید بوحی و عصمت گردانیده
و ایشان علمای امت استاند و اختیار ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است
موسی و عیسی علیهم السلام از جمله ایشانست آیا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان کسی را
از میان امت اختیار کنند بخوبی بعقل خود برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند
که او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از میان
قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست
و مخلص و معتقد میشمرد و آخر ظاهر شد که ایشان منافق اند چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرموده پس چون
برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان آنکه اصلح است و افسد است ظاهر شود پس

اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجرین و انصار که بر
ضمایر مردم اطلاع ندارند پس می‌باید امام از جانب حق منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات
امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگوید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را
برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه خواهد شد مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی
که شما روایت کرده‌اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود
و این سالها را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده‌اید پس بگمان فاسد شما این چهار خلیفه حق اند اگر
این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد بنا بر آنکه تو میگوئی آنحضرت در باب آن
سه خلیفه دیگر تقصیر کرده در شان ایشان شفقت نفرموده و چون از اسب سبک شده و آنچه خصم تو سؤال
نمود که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا باکراه چرا نگفتی که طوعا بود و اما از برای طمع مال
دنیا زیرا که ایشان با کفره و یهود محشور بودند و ایشان از روی توریة و کتابهای خود احوال محمد را شنیدند
میخواندند و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او مانند
بخت النصر خواهد بود و اما دعوی پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبریست اما
بدروغ دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی پیغمبری کرد ایشان از روی قول یهودان بطمع ایشان کلمتین گفتند
از برای طمع آنکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان دهد و در باطن کافر بودند چنانچه آخر
نا امید شدند و با منافقین بالای عقبه رفتند و دهنهای خود را بستند تا کسی ایشان را نشناسد
و در پنهان نشستند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و خدای تعالی جبرئیل ع را
فرستاد و پیغمبر را از شر ایشان حفظ کرد و حضرت ایشان را شناختند و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر

بود که با حضرت امیرالمؤمنین ع از روی طمع بظاهر بیعت کردند که هر یکی حکومت ولایتی را انتظار داشتند
چون نا امید شدند بیعت را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت
رسیدند سعد گفت که چون سخن آنحضرت تمام شد حضرت امام حسن برای نماز برخاست
و حضرت صاحب الامر نیز همراه پدر بزرگوار رفت پس من برگشتم و احمد بن اسحق را دیدم که گریان
می‌آمد گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آن جامه که حضرت طلبیده بودند نیست گفتم باکی نیست
بعرض حضرت برسان پس رفت و خندان برگشت و درود بر محمد و آل محمد فرستاد و
گفت آن جامه را دیدم در زیر پای آنحضرت افتاده بود و برداشتم و شکر کردم و سعد گفت حمد الهی
بجای آوردیم و چند روز که آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و صاحب الامر را در خدمت
زیارت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم
احمد در خدمت ایستاد و گفت یا بن رسول الله رحلت نزدیک شد و محنت مفارقت شما بسیار دشوار است
از خدا سؤال میکنم که صلوات فرستد بر محمد مصطفی و علی مرتضی و مادر سیده النسا و بهترین
جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و از خدا میطلبم که شان
ترا رفیع گرداند و دشمنت را منکوب سازد و این آخر زمان من نباشد جمال ترا چون این سخن گفت
حضرت گریه در آمده قطرات گریه بر روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای ابن اسحق زیاده در دعا
مطلب که در این سفر بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این سخن را شنید بیهوش
شد و چون بهوش آمد گفت ترا سؤال میکنم بحق جدت و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی
بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کرده سیزده درهم بیرون آورد فرمود که این را بگیر و غیر از این

از فرج کن و کفن کن طلب سپیدی تو خواهد رسید و در این کار از احد تعالی ضایع نمیکند سعد گفت
که چون به پنج منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری عارض او شد چنانکه از خود مأیوس شد
چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرایی فرود آمدیم و احمد شخصی را از اهل قم طلبید که در حلوان می بود
بعد از آن ما را گفت همه بروید و مرا امشب بگذارید ما هر یک بجای خود رفتیم چون نزدیک صبح شد
چشم گشودم کافور نام خادم حضرت امام حسن علیه السلام را دیدم که میگوید خدا اجر نیکو بدهد
در مصیبت احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را بشما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ
شدیم اکنون او را دفن کنید که او از شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما این گفت و از نظرها
غایب شد پس ما بر او گریه و زاری کردیم رحمه الله تعالی و ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که خدا تعالی پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید در
نیابت و امامت و وصایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زیاده از واجبات دیگر فرمود
و کلینی روایت کرده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که پدرم حضرت صادق علیه السلام
نامه وصیت خود را نوشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود و جبرئیل ع و ملائکه مقربین گواه شدند
و فرمود که ای ابو الحسن چون بود چون نزدیک وفات پیغمبر شد جبرئیل ع نامه نوشته آورد با امینان
خدا از ملائکه جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون روند از نزد تو هر کس که هست الا وصی تو علی ابن ابیطالب
که وصیت نامه را با او تسلیم کنی و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت با او نمایی و او قبول کرده و پیغمبر حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود تا حاضران از خانه بیرون رفتند و حضرت فاطمه در میان در و در ایستاده بود
جبرئیل ع گفت یا محمد خدا ایت سلام میرساند و میفرماید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه با خبر داده

بودیم و بر او شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی ابن ابی طالب من گواه هم در این هنگام حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بلرزه در آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است یعنی سالمست
از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها همه از اوست و سلامها و تحیتها بسوی او بر میگردد و درست
میفرماید خدای من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل ع نامه را بآنحضرت تسلیم کرده و فرمود که بحضرت
امیر المؤمنین تسلیم کن حضرت آن نامه را بامیر المؤمنین داد و آن نامه را تمام در نزد آنحضرت خواند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی این عهد است که خدای تعالی با من کرده بود و پیمان و شرطیست که بر من گذاشته
بود و امانت بود نزد من و تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت او نمودم حضرت امیر المؤمنین ع
گفت من گواهی میدهم برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند را
و خیرخواهی امت کردی و آنچه فرمودی راست فرمودی و گواهی میدهد برای تو چشم و گوش من
جبرئیل ع گفت که من در راستی گفتار هر دو گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول ص گفت یا علی وصیت
مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا برای آنکه وفا کنی با آنچه در این وصیت نامه است امر فرموده اند
حضرت امیر المؤمنین گفت که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر منست ضمان آن نهاد و بر خداست که
مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای آنها بکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی میخواهم
بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت از برای من گواهی بدهی
حضرت امیر المؤمنین فرمود که گواه بگیر حضرت رسول علیه السلام فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه
مقربین حاضر شده اند که گواه شوند و ایشان میان من و تو گواهند فرمود که ایشان را گواه بگیر و من ایشان را
گواه میگیرم پس حضرت جبرئیل ع ایشان را گواه گرفت از جمله چیزهایی که با آنحضرت امیر المؤمنین ع

شرط کرد این بود که یا علی وفا بکنی بآنچه درین نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد
و بیزاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول باشد و بیزار بودن از ایشان و بصبر فرو خوردن خشم و غضب
و گذشتن از غصب بردن حق تو و حرمت تو را آنگاه امیرالمؤمنین گفت بلی یا رسول الله قبول کردم حضرت
امیرالمؤمنین ع فرمود که بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را آفریده که
شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول گفت که بشناسان بعلی که حرمت او را باطل خواهند کرد و حرمت او
حرمت خدا و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در راه دین و محاسنش از خون سرش رنگین خواهد شد
فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه بر روی در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی
و بصبر خواهم کرد هر چند حرمت من ضایع شود و سنتهای پیغمبر معطل بماند و کتاب در بدر ضایع
شود و کعبه خراب و محاسنم بخون سرم خضاب شود صبر خواهم کرد و در رضای الهی طلب خواهم نمود
تا بسوی تو آیم آنگاه حضرت رسول حضرت فاطمه و حسن و حسین را طلبید و بایشان نیز اسرار شهادت
خبر داد و از ایشان نیز گرفت ایشان نیز قبول فرمودند پس جواب داد پس وصیت نامه را مهر کرد
بمهرهای طلای بهشت که آتش ندیده بود و بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند راوی گوید که
بحضرت حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که پدر و مادرم فدای تو باد نگفتی که در آن وصیت
چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام شان بود پرسیدم که آیا
در آن وصیت بود که کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت امیرالمؤمنین خواهند نمود حضرت
گفت که والله که جمیع آنها بود حرف بحرف مگر نشنیده این آیه را که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ
وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که

روش

ترجمه اش بقول مفسران اینست که بدرستی که ما زنده میگردانیم مردگان را در روز بعث و مینویسیم
آنچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشان را یا آنچه از آثار ایشان بعد از ایشان باقی
میماند و شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین پس بعضی گفته اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند
نامه اعمال است و در بعضی احادیث بحضرت امیرالمؤمنین تفسیر شده ظاهرا این حدیث اشاره بوصیت است
آنگاه فرمود که رسول خدا با امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفت که آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید
ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر میکنیم بر آنچه ما را بخشم آورد و موجب آزار ما باشد
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود خداوند عالمیان بر پیغمبرش نامه فرستاد
پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این وصیت تست بنجیبان اهل بیت فرمود که
کیستند نجیبان ای جبرئیل گفت که علی ابن ابی طالب و فرزندانش و بر آن نامه مهرها از طلا بود پس
رسول علیه السلام آن کتاب را بامیرالمؤمنین ع داد و امر فرمود که یک مهر آنرا بر گیرد و آنچه در تحت آن
مهر است عمل نماید آنحضرت چنین کرد و آنچه کرد بفرمان الهی کرد و در هنگام وفات بحضرت امام
حسین سپرد آنحضرت مهر خود را برداشت دید نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که
ایشان نمی‌یابند البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا نثار کن پس آنحضرت چنین کرد و
نامه را بعلی بن الحسین علیه السلام داد و آنحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که سر در
پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانه خود باش و متعرض کسی مشو تا مرگ ترا دریابد آنحضرت
چنین کرد و نامه را بامحمد باقر سپرد و مهر خود را برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگوی
و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که احدی ضرری بتو نمی‌تواند رسانید پس آن حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام داد آنحضرت در زیر جهد خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بیان
فرما و علوم اهل بیت خود را پس کن و تصدیق پدران شأن بسته خود را بمردم رسان و از غیر خدا
مترس که تو در حرز و امان خدایی و همچنین یک بیک تسلیم میکردند تا بمقتضای آن عمل
میکنند تا قیام مهدی آل محمد علیهم السلام **تنویر دویم** در بیان عصمت امام است بدانکه
فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد آنست که امام میباید از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و
کبیره معصوم باشد اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیت
خلفای ایشان اعتباری ندارد میگویند عصمت در امامت شرط نیست و در بطلان این مذهب دلایل عقلی و
نقلی بسیار است در صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخصی واجب الاطاعه که
جمیع امور دین و دنیا بدست او وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل الا فواید مترتبه
بر امامت که مبنی بظهور نخواهد آمد و این شخص بر محتاج خواهد بود بامامی و رهنمای چنانچه نزد انصاف
ظاهر است و از امامش خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید که از فتاوی غلطش بکس آ
بدعتها منتشر گردد و احکام دین حق متروک گردد و بسیار باشد که مفاسد عظیم بظهور آید که هیچ نوع
اصلاح پذیر نباشد مثل اگر غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بگمان اینکه قابل خلافت و امامت
و از او امر منافی امامت بظهور آید پس اگر کسی متعرض آن نشود موجب انهدام دین است
و اگر قصد عزلش کند منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود
چنانچه در واقعه کشته شدن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت
و نیابت خدا و رسول بمعاویه و یزید و امثال آن ظالمان بی دین قرار گرفت و انواع ظلمها بر اهل بیت و

رسالت

رسالت و بسیار بر اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند
خود بعمل نیاورد و از آنچه نهی کند از وی بظهور آید و لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید این نوع
طایفه را انکار ذکر فرموده و نکوهش مردم از اطاعت چنین شخصی تنفر داشته اند و فخر رازی در
تفسیر آیه اولو الامر گفته که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر الا
لازم می آید که امر باطاعتشان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در مجوزان حرام است
و همچنین در تفسیر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ گفته است که مراد از صادقین معصومانند
و خدای تعالی در آیه تطهیر اهل بیت را از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این بیان خواهد شد اکثر مفسرین آیه
و در آیه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا
که حضرت حق تعالی شانه بحضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَامًا یعنی ترا برای مردم امام گردانیدم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بعضی از
ذریه مرا این کرامت فرما خطاب آمد که عهد خلافت و امامت بظالمان نمیرسد و هر عاصی ظالم است
بر نفس خود چنانکه خدای تعالی کفر و فسق را بظلم وصف فرموده **تنویر سیم** در آنکه احادیث
از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شأن اهل بیت نازل شده که آل عبا باشند
و موافق بعضی از احادیث جمیع ائمه داخلند و صاحب کشاف که از علمای متعصبین اهل سنت است
در قصه مباهله ذکر کرده است که چون حضرت رسول خدا نصارای نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت
طلبیدند چون بجای خود رفتند گفتند بعاقب که صاحب رای ایشان بود که چه مصلحت میدانی
گفت والله ای گروه نصاری شما دانستید که محمد پیغمبر فرستاده خداست و در میان احوال پ

حق را بر شما ظاهر ساخت والله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشدند
واگر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد واگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید واز
مسلمان شدن ابا دارید با وی مصالحه نمایید و برگردید چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت
امام حسین ع را در بر گرفت و دست امام حسن ع را گرفت و فاطمه و علی ع از پی روان شدند
و فرمود که من چون دعا کنم شما آمین گویید پس اسقف نجران گفت که ای گروه نصاری من رویی
چند می بینم که خدا تعالی بشفاعت ایشان کوه را از جا میکند با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی
زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد ماند پس بخدمت آنحضرت آمده گفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو
بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که
پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما طاقت حرب عرب نداریم ولیکن با تو صلح میکنیم که با ما جهاد
ننمایی و هر سال دو هزار حله بتو بدهیم هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب
و سی زره نفیس هر ساله بدهیم حضرت با ایشان مصالحه نمود و گفت والله که هلاک اهل نجران
مقرر شده بود و اگر مصالحه با ایشان نکردم و اگر قرار بر مباهله میدادند همه مسخ میشدند بصورت
خوک و میمون و این صحرا بر ایشان آتش و بر تمام نصاری یکسال نگذشت که همه هلاک میشدند
و صاحب کشاف از عایشه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیرون
آمد عبایی پوشیده بود از موی سیاه و حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد و امام
حسین و علی و فاطمه علیهما السلام آمدند داخل عبا کرد و این آیه را خواند که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و بعد از آن صاحب کشاف

گفته است

گفته است که اگر گویی چرا این جماعت را در مباهله داخل کرد جواب میگوییم که برای آنکه این دلالت
حقیت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد از آنکه دیگران را داخل کند زیرا که عزیزترین خلق را نزد خود
و پاره های جگر خود و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض مباهله و نفرین آورد و اکتفا بخود نکرد و بشما
چه بسیار است که آدمی خود را بهلاک میدهد و آنچه اعزه را حفظ میکنند و در موطای مالک
که امام اهل سنت است روایت شده است که چون آیه تطهیر نازل شد تا شش ماه
رسول خدا در هنگام رفتن نماز صبح بدر خانه حضرت فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
و در صحیح ابی داود سجستانی بر همین طریق روایت شده است از انس که چون آیه تطهیر نازل
شد حضرت رسول را عادت و طریقه این بود و باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم
در جزو چهارم در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از سعد وقاص چنین روایت کرده که
چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا خواند علی و فاطمه و حسن و حسین ع را و گفت خداوندا اینها اهل بیت
منند و در محل دیگر نیز همین روایت کرده و ابی داود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده
که گفت آیه تطهیر در خانه من نازل شد و در آن خانه حضرت رسول بود و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و
حسین علیهم السلام و من بر در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر ایشان
کلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور گردان هر طرف که رجس
و گناه را و پاکیزه گردان ایشان را پاکیزه گردانیدنی پس گفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود که
تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و در تفسیر این مضمون اکثر کتب ایشان مسطور است و ثعلبی

انها موجب تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت ایشان ظاهر است چه علمای مفسرین رجس را بگناه
کرده‌اند و تطهیر ظاهر است که مراد از پاک گردانیدن ایشان از عیبها و قبایح است و از سیاق آیه
و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع اهل بیت است و اراده که در آیه وارد شده اراده
حتمی میباید باشد زیرا که اراده تکلیفی با ایشان اختصاصی ندارد و اراده حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت
ایشان ثابت است و هرگاه عصمت ثابت شد دروغ از ایشان ممتنع است و این ثابت شده است که
ایشان دعوی امامت کردند پس دعوی ایشان حق باشد و تفصیل این بیان را [illegible]

تنویر چهارم در بیان فضل و محبت اهل بیت علیهم السلام از احادیث معتبره
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که محبت
من و اهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است در هنگام مردن و در قبر و در وقت
مبعوث شدن و در هنگامی که نامها بدست مردم آید و در هنگام حساب و نزد میزان
که اعمال خلایق را بسنجند و نزد صراط و روایت کرده است از حارث همدانی که روزی بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم پرسید که چه چیز ترا باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیرالمؤمنین
گفت ای حارث تو مرا دوست میداری گفتم والله یا امیرالمؤمنین فرمود که وقتی که جانت بگلو
برسد مرا خواهی دید چنانکه میخواهی و چون مرا ببینی که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست منست و پیش حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میروم چنانچه مرا ببینی که مشعوف گردی و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس
قرار گیرد اگر یکقدم او بر صراط بلغزد البته قدم دیگرش ثابت میماند تا حق تعالی او را بسبب محبت تو داخل

بهشت کرده‌اند

بهشت کرده‌اند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محبت اهل بیت گناهان را میریزد چنانچه
باد تند برگ را از درختان میریزد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست
که حضرت رسول صلعم فرمود که چهار کساند که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اگر چه با
گناه اهل زمین آمده باشند کسی که اعانت اهل بیت من کرده باشد و کسی که قضاء حوایج
ایشان بکند در هنگامی که مضطر شده باشند و کسی که بدل و زبان ایشانرا دوست دارد و کسی که
بدست دفع ضرری از ایشان بکند و ایضا از آن حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که اهل بیت مرا دوست دارد خدا بتعالی او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ
خوف نداشته باشد و در کتاب بصایر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی امت مرا در عالم ارواح بمن نمودند و کوچک و بزرگ ایشانرا
دیدم و بتو و شیعیان تو گذشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیرالمؤمنین فرمود که
یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه خبر بده فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد
و رویهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدائد و غمهای شما برطرف شده
و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندوهناک
خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوان نعمتهای الهی می‌آورند و مردم مشغول حساب خواهند بود
و باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود و در درجه ایشان در روز قیامت و کسی که بمیرد و
دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که اول چیزی که در روز قیامت از مردم

سؤال خواهند کرد محبت اهل بیت خواهد بود و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که والله
در آسمان هفت صف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد یک صف را از ایشان احصا نتوانند
کرد و ایشان خدای تعالی را به ولایت ما عبادت می‌کنند و شیخ طوسی علیه الرحمه از هشام تمار که از اصحاب ابرار
امیرالمؤمنین علیه السلام است روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع بودم فرمود که
هیچ بنده که خدا دل او را به ایمان امتحان کرده باشد نیست مگر آنکه چون صبح می‌کند دل خود را از دوستی ما
اهل بیت منور می‌یابد و هیچ بنده که خدای تعالی بر او غضب کرده باشد نیست مگر آنکه چون صبح می‌شود
دشمنی ما را در دل خود می‌یابد پس هر صبح که صبح می‌کنیم شاد می‌شویم به محبت دوستان خود و می‌دانیم دشمنی دشمنان خود را
چون دوست ما صبح می‌کند منتظر رحمتهای الهی است و دشمن ما که صبح می‌کند بر کنار جهنم ایستاده است
که همینکه بپرد داخل جهنم شود بد بدبختی که درهای رحمت برای دوستان ما گشوده است گوارا باد ایشان را
رحمتهای الهی و وای بر حال دشمنان ما و دوست ما نیز کسی که دشمن ما را دوست دارد و دوستی ما و دوستی
دشمنان ما در یک دل جمع نمی‌شود و کسی که ما را دوست دارد و ما که دوستی را برای ما خالص گردانیده چنانچه طلا را
از غش خالص می‌کنند ما هم و نجبای ما برگزیده‌های خداوند و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا و منم
حزب خدا و رسول او که با من محاربه می‌کنند گروه شیطانند پس کسی که خواهد که حال خود را در محبت ما بداند
دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافران است
و روایت کرده از ابوعبدالله جدلی که حضرت امیرالمؤمنین ع گفت که می‌خواهی ترا خبر دهم از حسنه که هر که
آن را آورده باشد در روز قیامت از اهوال قیامت ایمن شده و خبر دهم گناهی که هر که آن را آورده باشد او را بروی
آتش اندازند گفتم بلی فرمود که آن حسنه محبت ما است آن گناه دشمنی ما است و از سلمان رحمه الله روایت کرده که

روزی در مسجد در خدمت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد
حضرت رسول سنگ ریزه در دست داشت به دست آن حضرت داد آن سنگریزه چنین
ادا گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ راضی شدم به پروردگاری خدا و پیغمبری محمد و بولایت
علی بن ابی طالب حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از شما صبح کند و به خدا و رسول و
بولایت علی بن ابی طالب راضی باشد از خوف خدای تعالی ایمن است و آن به سندهای
بسیار از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرده است که حق سبحانه و تعالی فرموده است
که ولایت علی بن ابی طالب حصن و قلعه من است هر که داخل آن حصن شود از عذاب من ایمن است
و به سندهای بسیار در کتب شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که اگر مردمان
بولایت علی بن ابی طالب مجتمع می‌شدند خدای تعالی جهنم را خلق نمی‌فرمود و روایت کرده است از
انس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث
خواهد گردانید که روهای ایشان از نور باشد و بر کرسیهای نور خواهند نشست و جامه‌ها از نور خواهند
پوشید و در پایه عرش الهی خواهند بود و انبیا پیغمبران و پیغمبر نیستند و منزلت شهدا دارند و شهید نخواهند
بود و بعد از آن دست بر سر حضرت امیرالمؤمنین ع گذاشت و فرمود که این و شیعیانش خواهند
بود و شیخ طوسی به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود از آبا
طاهرینش صلوات الله علیهم نقل فرموده که حضرت رسول ص فرمود که چون در روز قیامت خدا از حساب
خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را تسلیم من کند و من تسلیم علی کنم و گویم هر که را خواهی به جهنم فرست
و هر که را خواهی به بهشت داخل کن و از ابو بصیر به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است

که چون قیامت قائم شود منبری بگذارند که جمیع خلایق ببینند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن منبر برآید و یکی
بر دست راست و ملکی بر دست چپ او بایستند ملک دست چپ ندا کند که ای گروه خلایق این علی
بن ابی طالب است که هر کرا میخواهد داخل جهنم میکند و هر کرا میخواهد داخل جنت میکند از عبدالله بن عباس روایت
کرده است که حضرت رسول بحضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون قیامت شود بیایی تو بر اسپی از نور سوار
و بر سرت تاجی باشد از نور که روشنی او دیده ها را خیره کرده باشد پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست
خلیفه رسول الله محمد تو گویی اینک منم پس منادی ندا کند که ای علی دوست خود را داخل بهشت کن و دشمنان
خود را داخل دوزخ کن تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته
بودیم مردی پیدا شد از پیری خم شده و ابروهایش بچشمهایش افتاده و عصایی در دست و کلاهی
و پیراهنی مویین پوشیده نزدیک حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدای تعالی مرا بیامرزد
حضرت فرمود که امید تو رفت و عمل تو فایده ندارد چون برگشت که رود حضرت فرمود که یا علی میشناسی
این پیر را گفتم نی فرمود که شیطان ملعون بود حضرت امیرالمؤمنین فرمود که از پی او دویدم و بر زمینش زدم
و دست بر گلویش فشردم و گفت دست از من بردار یا علی که مرا تا روز معلوم مهلت داده اند و الله یا علی
من ترا دوست میدارم و هر که دشمنت باشد با پدرش شریک شده ام در نطفه مادرش و او حرامزاده است پس
بخندیدم و او را رها کردم و منقولست از سلمان فارسی که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت
علی بن ابی طالب میکردند رو بایشان ایستاد و نزد ایشان رسید گفتند کیستی گفت من ابو مره ام گفتند شنیدی
کلام ما را گفت بد احوال شما که مذمت علی بن ابی طالب میکنید ایشان گفتند چه دانستی که او مولا

و امام است گفت ای گروه شیعیان گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر کرا
علی دوست دارد و دشمن دار هر کرا علی دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار
هر که او را فرو گذارد ایشان گفتند تو از شیعیان او نیستی گفت نی ولیکن او را دوست میدارم و هر که
دشمن او است در مال و فرزندش شریک میشوم گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدانی
گفت بشنوید از من ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان که حرمت او را شکسته اید و ظلم بر وی
خروج کرده اید و از دین برگشته اید بدرستی که من عبادت خدا کردم در میان جنیان دوازده هزار سال
چون خدای تعالی ایشان را هلاک گردانید بخدا شکایت کردم مرا بآسمان اول عروج فرمود
و دوازده هزار سال آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نوری
شعشعانی بسیار روشن بر ما گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور
ملکی مقرب است یا نور پیغمبر مرسلی است ندا از جانب رب العزة در رسید که این نور علی بن ابی طالبست
و منقولست از ابوهریره که شخصی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت فلان شخصی کشتی نشسته بود
که بجایی رفت و در دریا کشتی با مال بسیار که مجموع خویشان و رفیقانش بود غرق شد حضرت فرمود که
مال ما هر چند زیاده میکرد و محنت صاحب مال بیشتر میشود از روی حال صاحبان مال گرچه کسی که در راه خدا
نماید بعد از آن فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی که اگر ... ازین دیگر بوده و دو تر بر گشته و غنیمت
بهره یاب شده و در قرآن تمام آیه های او حفظ کرده اند صحابه گفتند بلی یا رسول الله فرمود که نظر کنید
بشخصی که می آید دیدیم شخصی از انصار می آید فرمود که ثواب این مرد از آنست که اگر جمیع اهل آسمان
و زمین ثواب او را قسمت کنند همه ایشان را کافی باشد و گناهشان آمرزیده شود و بهشت بر او واجب شود

پس صحابه از او پرسیدند که امروز چه کار کرده بشارت باد ترا اکر هست الی الشخص کفت کاری نکرده‌ام غیر اینکه دو درم که
برای حاجتی از خانه بیرون آمدم و چون دیر شده بود کمان بردم که این کار فوت شده است با خود کفتم که میروم بعوض
این کار نظر بر روی علی ابن ابی طالب میکنم چون از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله شنیده بودم که نظر کردن بر روی
حضرت امیر المومنین علیه السلام عبادتست حضرت کفت بلی والله عبادتست و چه عبادتی تا عاقبة
مردی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمایی از تو فوت شده و بعوض آن نظر بر روی علی ابن ابی طالب
کردی از روی محبت و فضیلت او را امید است که این از برای تو بهتر است از اینکه تمام دنیا طلای سرخ شود
از برای تو و در راه خدای تعالی تصدق کنی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن راه کشیده در حق
هزار کس که همه بشفاعت تو از آتش دوزخ آزاد خواهند شد **تنویر پنجم** در بیان اینکه
صحت عبادت مشروط است باعتقاد بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمره
نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود و این معنی اجماعی علمای شیعه است و احادیث درین باب متواتر است
چنانچه ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که چون بنده را در مقام حساب باز دارند
اولین چیزی که از او سوال کنند نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت ما اهل بیت است اگر
اقرار بولایت ما کرده و بر آن حال مرده نماز و روزه و حج و زکوة او را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرده
هیچ عملی از اعمال او درجه قبول ندارد و ابن بابویه ذکر از آنحضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و کفت خداوند عالم سلام میرساند که من آسمانهای هفتکانه را و آنچه در آنهاست
خلق کرده‌ام و هیچ محلی بهتر از میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام خلق نکرده‌ام اگر بنده مرا در آنجا بخواند
از روزی که آسمانها و زمینها را خلق کرده‌ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون

در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده که خدای تعالی وحی فرمود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا محمد اگر بنده
مرا عبادت کند تا از هم جدا شده و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد او را
در بهشت جا ندهم و سایه عرش را بر او نیندازم و منقولست از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر بنده در روز قیامت عمل
هفتاد پیغمبر بیاید خدای تعالی از او قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا داشته باشد و از ابو حمزه
ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از ما پرسید که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است
کفتیم خدا و رسول و فرزند او بهتر میدانند فرمود که بهترین زمینها میان رکن و حجر و مقام ابراهیم است اگر
کسی بقدر عمر نوح در میان قوم خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند در آن مقام خدای تعالی را عبادت کند
روزها بروزه و شبها بنماز کذراند پس برود بسوی خدا بدون ولایت ما عبادت کند اعمال او هیچ نفع
او را ازین حدیث ظاهر میشود و نبوی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر است
و مرگ او مرگ جاهلیت یعنی کفر مرده است **تنویر ششم** در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط
امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیا همه منوط بحکم امام است باید که عالم باشد باحکام
دین و واقف باشد بر خصوصیات آیات قرآنی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام
و خاص و همچنین باخبار نبوی عالم باشد و بر جمیع علوم واقف باشد و باید کمال ارای شجاعت داشته باشد
تا از عهده مجاهده با اعدای دین تواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تفضیل جاهل
بر دانا قبیح است چنانچه حق تعالی عز شانه در کلام مجید میفرماید اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَنْ یُتَّبَعَ
اَمَّنْ لَا یَهِدِّی اِلَّا اَنْ یُهْدٰی یعنی آیا کسی که هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است

بگذارد او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت نمی‌یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند و دیگران او را راه نمایند
چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سرمایه فضیلت و کمالست و لهذا حق تعالی در فضیلت حضرت آدم را بر ملائکه
بعلم فرموده و باین سبب او را مسجود ملائکه گردانید و همچنین طالوت را از جهت زیادتی در علم و قوت بر آن
قوم خود برگزیده چنانچه ظاهرست از آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً
فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و ایضا در بیان تقدم رتبه علما فرموده است که هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ یعنی آیا مساوی اند آن جماعت که عالمند و آن جماعت که عالم نیستند و اگر کسی انک
تاملی نماید میداند که امام در جمیع صفات و کمالات میباید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع
دین و تکالیف تکمیل افراد انسانیست و نجات ایشان از نقایص و فایز گردانیدن بسعادات و کمالات و چون
امام بر نیابت پیغمبر منصوب شده طریقه تکمیل است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد
تا این فایده مترتب شود و باتفاق ائمه صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی داشته‌اند
ابن بابویه بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا روایت کرده است که امام را چند علامت
است دانا ترین مردم است و از جمیع اهل عصر پرهیزکارترست و بردبارتر و در شجاعت و سخاوت از همه
پیش است و عبادتش از همه بیشترست و ختنه کرده متولد میشود و در هنگام ولادت چون کف دستها او
[illegible] و از پی سر می‌بیند چنانچه از پیش رو می‌بیند و او را سایه نمی‌باشد و چون متولد میشود دست بر زمین
میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و اگر دیده‌اش بخواب رود دلش بیدار است و آنچه واقع
میشود در خواب می‌بیند و ملک با او سخن میگوید و زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر قامتش راست می‌آید
و بوی بول و غایطش را کسی نمی‌یابد زیرا که زمین فرو میبرد و بوی او از مشک خوشبوتر است و او بمردم

از جانهای ایشان یعنی میباید که جان خود را فدای کسانی کنند از برای ایشان و بر مردم مهربانترست از پدر و مادر ایشان و
متواضع و فروتنی او برای خدا از همه کس بیشترست و آنچه امر میکند مردم را البته خود پیش از ایشان
عمل مینماید و هرچه مردم را از آن منع مینماید خود زیاده از ایشان اجتناب میکند و دعای او مستجاب میشود
و سلاح رسول الله نزد او میباشد و ذوالفقار و صحیفه هست که نامهای شیعیانشان تا روز قیامت در آن ثبت است
که روز قیامت بهم خواهند رسید و صحیفه دیگر دارد که نام دشمنان ایشان ثبت است که در روز قیامت بهم خواهند
رسید و جامعه نزد او هست و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم محتاجند
از احکام الهی در آنست و جفر اکبر و اصغر دارد که یکی از پوست بزیست و یکی از پوست گوسفند و در آنها جمیع علوم است
هر دو نزد او هست و کلینی روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که امام را ده علامت است متولد
میشود پاکیزه و ختنه کرده و چون زره حضرت رسول را میپوشد راست می‌آید و اگر دیگری
میپوشد یک شبر بلندتر میشود ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم
و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت گفت بچند خصلت اول آنکه پدر او بمردم شناسانیده که
بعد از من امام او خواهد بود و نصب کند او را بامامت که تا مردم را حجت شود چنانکه پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین را
نصب فرموده دوم آنکه از هر چه پرسند جواب گوید و اگر ساکت باشد مردم ابتدا کند و از آنچه در آینده واقع خواهد شد
بهمه زبانها با مردم سخن گوید بعد از آن فرمود که پیش از آنکه برخیزی علامت امامت خود را بر تو ظاهر کنم که خاطرت
مطمئن گردد در این حال مردی از اهل خراسان داخل شد و بعربی از آن حضرت سؤالی کرد حضرت بفارسی
جوابش فرمود مرد خراسانی گفت جعلت فداک مانع نشد مرا از تکلم بفارسی مگر گمان آنکه شما نیکو ندانید فرمود که سبحان الله
اگر من ترا جواب نگویم پس تو چگونه زیادتی بر من خواهی داشت پس گفت ای ابو محمد مخفی نیست بر امام

زمان مسیح رغبتی بهر زنی روحی که همه را رسیده اند و ما را علامتها امام را معلوم است پس اگر اینها را او
نباشد امام نیست و ابن بصیر مشغول است از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان
شناخت فرمود که بچند علامت اول آنکه بزرگترین فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد دوم که هر که
امامت برسد که پدرش کرا وصی کرده گویند که او را او فرمود که سلاح و شمشیر در میان ما مانند تابوت
در میان بنی اسرائیل است هر خانه که بود پیغمبری در آنجا بود و مشغول است از عبدالله ... که عرض کردم
بخدمت امام رضا علیه السلام که از برای من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما
در هر شب و روز بر من عرض میکنند راوی میگوید که این سخن بر من عظیم می نمود فرمود که مگر این آیه را
که قرائت نکرده است بگو ای محمد که بکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مومنان عمل شما را
می بینند والله که مومنان علی بن ابی طالب و فرزندان او ینده و کلینی از ابوبصیر روایت کرده است
که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت
امیرالمومنین علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم اینست والله علم
پس ساعتی سر بزیر افکنده و فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابومحمد جامعه نزد ماست
گفتم ای رسول الله جامعه کدام است فرمود که نامه ایست طولش هفتاد ذرع بذراع رسول صلی الله علیه و آله
و آنحضرت فرموده و علی علیه السلام نوشته و هر چه احتیاج دارند در آن نامه هست حتی دیه خراشیدن
بدن و دست بر پشت گذاشت و فرمود که رخصت میدهی گفتم من بنده توام آنچه خواهی بکن و دست بر من
فشرد و فرمود که حتی ارش این هم در آنجا هست گفتم والله که علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی
فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه دانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که

علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم علمای سابق ایشان در آنست گفتم اینست علم گفت همین نیست بعد از
ساعتی فرمود که نزد ماست مصحف فاطمه و مردم چه دانند که چه چیز است مصحف فاطمه گفتم چیست فرمود
که مصحفیست سه برابر قرآن که شما دارید و یک حرف از این قرآن در آنجا نیست گفتم والله که این علم است فرمود
که همین نیست بعد از آن فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست گفتم اینست
علم فرمود که همین نیست علم گفتم پس کدامست فرمود که عمده علم آنست که روز بروز و ساعت بساعت
آنچه حادث میشود بر ما ظاهر است تا روز قیامت از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت
شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنادقه در سال صد و بیست و هشت از هجرت ظاهر خواهند شد
و در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدامست فرمود که چون حضرت رسالت از دنیا رفت
حضرت فاطمه را اندوهی عظیم روی نمود آنگاه خدای تعالی ملکی را جهت تسلی خاطر او فرستاد که تعزیه گوید
پس آنچه آن ملک میگفت حضرت امیرالمومنین می نوشت تا کتابی جمع شد پس فرمود که در آن
کتاب چیزی از حلال و حرام نیست و علوم آینده است تا روز قیامت از ابی یحیی صنعانی روایت
کرده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که گفت ما را در شبهای جمعه شأنی و مرتبه
عظیم است گفتم فدای تو گردم چه شأنیست گفت رخصت میدهند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را
و روح امامی را که در میان شما است که ایشان عروج نمایند با عرش پس هفت بار طواف عرش میکنند
و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس به بدنهای خود برمیگردانند و انبیا و اوصیا
از سرور و خوشحالی علوم بسیار بر علوم امام شما می افزایند و از سیف تمار روایت است که حضرت صادق ع
فرمود که اگر من در میان موسی و خضر علیهما السلام میبودم ایشان خبر میدادم که از ایشان داناترم و علم چند

به ایشان تعلیم میدادم که ایشان نمیدانستند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و از علم آینده بیخبر بودند و
میدانم علم گذشته و آینده را و از حضرت پیغمبر بما میراث رسیده در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی
از آن کریمتر است که بندگان خود را اطاعت بنده را واجب گرداند و خبرهای آسمان را از او باز دارد
بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بما میرسد از جعفر صادق علیه السلام منقولست که جبرئیل دو انار
بخدمت حضرت رسول آورد حضرت یکی را تمام تناول کرد و دیگری را دو نیم کرد نصفی را خود تناول
فرمود و نصفی را بعلی داد پس گفت ای برادر دانستی که چه بود این دو انار اما اول پیغمبری بود که ترا
در آن بهره نیست و اما دوم علم بود و تو شریکی در آن علم با من راوی گوید که پرسیدم چگونه شریک بود در
علم فرمود که خدا هیچ علم را تعلیم رسول خدا نکرد الا آنکه امر فرمود که آن علم را بعلی تعلیم فرماید و این علوم همه با
منتهی شده است منقولست از ابو بصیر که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از روح فرمود
که خدا میفرماید که وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ و روح خلقیست عظیمتر از جبرئیل و میکائیل و با هیچیک از
پیغمبران گذشته نبوده بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که با او بود و با ائمه میباشد و خبرها با ایشان
میگوید و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده است که حضرت موسی و خضر چون بکنار دریا
رسیدند مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر
بطرف مغرب افکند و یک قطره بجانب آسمان و یکی بسوی زمین و قطره پنجم را بدریا انداخت هر دو
حیران ماندند در این حال صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت در امر این مرغ متفکر مینمایید شما در تأویل
کار آن درمانده اید و من که مرد صیادی ام میدانم گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعالی تعلیم ما نموده باشد گفت
که این مرغ میگوید در دریا میباشد و مسلم نمیدارد این کار را و اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد

آمد که علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین در علم او آن قطره باشد نزد این دریا و وصی او
وارث علم او خواهد بود پس آن صیاد غایب شد و دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشان را
متنبه ساخت کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود
که من کتاب الهی را میدانم از اول تا آخر چنانچه گویا همه در کف منست و در قرآنست خبر آسمان و زمین و خبرهای
گذشته و آینده چنانچه فرموده است که فِیهِ تِبْیَانٌ لِکُلِّ شَیْءٍ و ایضا از صادق علیه السلام
روایت کرده است که حق تعالی بعیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که آن آثار از او ظاهر میآمد
و موسی چهار اسم داشت و ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت
و آدم بیست و پنج اسم داشت و خدا تعالی جمیع آن اسما را تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرموده بدرستیکه اسم
اعظم هفتاد و سه است و هفتاد و دو اسم را تعلیم آنحضرت فرموده و یک اسم را بهیچکس تعلیم ننموده
و از امام علی نقی علیه السلام منقولست که خدا تعالی را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنها را تعلیم
آصف بن برخیا نمود که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان علیه السلام حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را
میدانیم و یک اسم مخصوص خدا تعالی است که دیگری نمیداند و امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که عصای موسی از آدم علیه السلام بود و بشعیب رسیده و از شعیب بحضرت موسی منتقل شده و آن عصا نزد ما است
نو و تازه است چنانچه بود در وقتی که آنرا از درخت جدا کرده اند و چون او را بسخن میگوئی
جواب میگوید و از برای قائم ما مهیا است که چون خروج کند آنچه موسی با آن میکرد آنحضرت نیز خواهد کرد و چون
او را امر کند که چیزی را ببلعد دو شعبه میشود که یک لبش در زمین است و یک لبش در هوا و ما بین آنها چهل ذرع
و چیزها را بدم در کشد و در حدیث دیگر صادق علیه السلام میفرماید که الواح موسی و عصای موسی نزد ماست

و ایشان وارث پیغمبران‌اند و در حدیث دیگر امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون قائم آل محمد از مکه معظمه خروج کند
اراده کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب برندارد و سنگ موسی را بردارند که
بر یک شتر است و در هر منزل که فرود آیند چشمه آب از او جاری شود که هر که گرسنه باشد از او سیر شود و
هر که تشنه باشد بخورد و سیراب گردد و توشه ایشان باشد تا بصحرای نجف فرود آیند و ایضا از آنحضرت
منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی از خانه بیرون آمد بعد از حصه‌ای و آهسته میرود و میگوید در این شب
تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم ع در بر و عصای موسی در کف و خاتم سلیمان در انگشت دیگری
از مفضل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام پرسید که میدانی چه چیز بود پیراهن یوسف علیه السلام
گفتم نه فرمود که چون آتش از برای ابراهیم افروختند جبرئیل علیه السلام حله‌ای از حله‌های بهشت آورده در آنحضرت
پوشانید که سرما و گرما در او تاثیر نکند حضرت ابراهیم علیه السلام آن پیراهن را در وقت وفات تعویذی
کرد و حضرت اسحق آویخت و اسحق بر یعقوب بست چون حضرت یوسف ع متولد شد یعقوب آن
پیراهن را تعویذ او کرد و در بازوی او بود در مصر آن را گشود که از برای پدر فرستد بوی آن بشام یعقوب رسید چنانچه گفت
که اِنِّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُونِ بوی آن پیراهن بود که خدای تعالی از بهشت فرستاده
بود گفتم یا بن رسول الله آن پیراهن به که منتقل شد فرمود که با اهلش رسید بعد از آن پیغمبران با آل محمد رسید
و الحال نزد ایشانست از سعد اسکاف روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که نزد ماست
شمشیر رسول خدا و علم و زره و خود آنحضرت و نزد ماست الواح و عصای موسی و انگشتری سلیمان و نزد
ماست آن طشتی که موسی در آن قربانی میکرد و نزد ماست آن نامی که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
میان لشکر اسلام و کفار میگذاشت تیر کفار بلشکر اسلام نمیرسید و سلاح حضرت رسول در میان ما

مثل

مثل تابوت است که در میان بنی اسرائیل بود و هر که از اهل بیت سلاح نزد او هست امامت با اوست
و محمد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق ع
عرض نمودم که مرا گوشی عارض شده و هر گاه طعام دیگران میخورم آزار میکشم و چون طعام شما را
میخورم آزار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند در فراشهای
ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال ما مهربانتراند از ما و از حسین بن ابی العلا
روایت کرده‌اند که فرمود که ای حسین خانه‌های ما محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی است و بعد از آن
دست زد بر پشتی که در آن خانه بود و فرمودند که بسیار است که والله بسیار تکیه کرده‌اند بر اینها
ملائکه و بسیار است که ما از پر ایشان بر می‌چینیم و از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که روزی بخدمت
علی بن الحسین علیهما السلام رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت
چیزی را از زمین برمیچینند و بعد از آن دست دراز کردند بسوی شخصی در عقب پرده بود و باو دادند گفتم فدای
تو گردم این چه چیز بود که برمیچیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان بنزد ما می‌آیند پرهای ایشان را
برمیچینیم و تعویذ اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما می‌آیند فرمود که پیوسته بر تکیه‌گاه‌های ما
تکیه میکنند و بسند دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق ع
رفتم چون نشستم حضرت امام موسی علیه السلام آمدند و در گردن آنحضرت قلاده بود که در آن
پرهای بزرگ بود آنحضرت را بوسیدم و در برگرفتم از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که این
پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی است فرمود که اینها از بال ملائکه است گفتم مگر آیا
ملائکه نزد شما می‌آیند گفت می‌آیند و بر فرش ما می‌غلطند و ایضا روایت کرده که آنحضرت فرمود

که ملائکه گاه گاهی می‌آیند و بر فرشهای ما تکیه می‌کنند و بر خوانهای ما حاضر می‌شوند و هر گیاه و میوه را در وقت خود برای ما
می‌آورند و بال خود را بر ما و فرزندان ما می‌مالند و جانوران را از ما و فرزندان ما دور می‌کنند و در وقت هر نماز
با ما نماز می‌گذارند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب به ما می‌رسانند و هر پادشاهی که می‌میرد و دیگری به جایش
منصوب می‌گردد خبر به ما می‌رسانند و سیرت و طریقه او را با ما می‌گویند از سید حمیری روایت کرده است
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مدینه خدمتی چند به من رجوع فرمود چون به فج الروحاء رسیدم
شخصی را از دور دیدم که جامه خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم گمان کردم که تشنه است مطهره خود را به او
دادم گفت نمیخواهم و نامه به من داد که مهرش هنوز تر بود چون ملاحظه کردم مهر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بود گفتم در چه وقت از آنحضرت جدا شدی گفت در همین ساعت چون
گشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم چون بخدمت آنحضرت رسیدم عرض
کردم که نامه تو در فلان موضع به من رسید و گل مهر هنوز تر بود فرمود که چون ما امری را خواهیم تعجیل صورت یابد
خدمتکاران از اهل جن داریم که ایشان را میفرستیم بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در
خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در ما بین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا شد حضرت
فرمود که خوش زود آمدی پس چون ملاحظه کردم بصورت مرغی شد گفتم یا بن رسول الله این چه بود فرمود
که این یکی از اهل جن بود و هشام مرده است و این پرواز میکند و خبر مرگ او را به شهرها میبرد و شیخ کلینی
عبد الرحمن از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و رخصت
طلبیدم فرمود که باش آنقدر ماندم که آفتاب گرم شد پس جمعی بیرون آمدند مانند ملخهای زرد
و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای قزدار بر سر داشتند چون داخل شدم فرمود که ایشان از برادران ما جن اند

پرسیدم که بخدمت شما می‌آیند فرمود که پیوسته می‌آیند و از مسائل حلال و حرام خود سؤال میکنند
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع
بر منبر مسجد کوفه نشسته بود ناگاه اژدهایی از در مسجد داخل شد مردم خواستند او را بکشند حضرت
فرمود متعرض او مشوید آنگاه آن اژدها به نزدیک منبر رفت و بلند شد و بر حضرت امیر سلام کرد حضرت
امیر فرمودند که باش تا از خطبه فارغ شوم پس چون فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو بن
عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کردی پدرم مرده و مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم تا آنچه رای تو اقتضا کند
بآن عمل کنم آنحضرت فرمود که ترا وصیت میکنم به تقوی و پرهیزکاری و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود
باشی که من ترا از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم از نعمان بن بشیر روایت کرده است که من و جابر
بن یزید جعفی با هم کجاوه شدیم چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام رفتیم و وداع کردیم و خوشحال
بیرون آمدیم بجانب کوفه روانه شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم و چون بر او سوار شدیم مرد بلندی
گندم گونی پیدا شد و نامه در دست داشت نامه را بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد و آن نامه را
حضرت بجابر نوشته بودند و مهر گلی بر آن زده بودند هنوز تر بود و گفت این لحظه از خدمت امام
امام محمد باقر جدا شدم جابر پرسید که پیش از نماز یا پس از نماز گفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند
بسیار مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندیدم تا به کوفه رسیدیم و داخل کوفه شدیم چون روز شد رفتیم که جابر را
ببینیم دیدم که جابر از خانه بیرون آمده قابهای چند از گردن او آویخته و بر نی سوار شده و میگوید که می‌بینم منصور بن
جمهور را که در کوفه پسر خود امیر خواهد شد و چیزی چند از این باب بخواند چون نظر بمن کرد با من سخن نگفت
و من از حال او گریان شدم و اطفال و مردمان گرد او جمع شدند و در کوچه‌های کوفه میگردید و از این

منقولست چنانچه گفته‌اند در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامهٔ هشام بن عبد الملک
رسید بوالی کوفه که گردن جابر جعفی را بزن و سر او را بمن بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید
کیست گفتند مردی بود عالم فاضل و راوی حدیث بود و حج بسیار کرده بود و در این اوقات
دیوانه شده است و بر نی سوار میشود و در کوچه‌های کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت که الحمد لله
از کشتن چنین مردی نجات یافتم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر گفته بود
بظهور آمد از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده‌اند در تفسیر آیهٔ کریمه وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرَٰهِيمَ
مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ که گشوده شد و ظاهر گردانیده
برای ابراهیم آسمانهای هفتگانه را تا بالای عرش نظر کرد و زمین را گشودند تا آنچه در زیر زمین و زیر
زمین بود دید و از برای رسول خدا و ائمه هدی چنین کردند و در حدیث وارد شده که خدا را دو علم است
و یک علم مخصوص او است که احدی را تعلیم نفرموده است و یک علم تعلیم پیغمبران و ملائکه کرده است پس
آنچه تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و دیگر روایت است از حضرت که علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد دیگر بالا نرفت
و علم بمیراث میرسد و هر عالمی که از دنیا میرود البته عالم دیگر مانند علم او یا زیاده میداند و جمیع علوم
انبیا بما رسیده است دیگر فرموده‌اند که توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب
جمیع انبیا نزد ما است بنحوی که ایشان میخواندند ما میخوانیم و تفسیر آنها را میدانیم و بسند معتبر از
جویریه بن مسهر منقولست که با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جنگ خوارج برگشتیم
چون بزمین بابل رسیدیم وقت نماز عصر شد آن حضرت با لشکری فرود آمدند امیر المؤمنین فرمود
ای گروه مردم این زمین ملعونست سه مرتبه اهل این زمین معذب شده‌اند و اول زمینی است که عبادت

در آنجا شده است پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این مکان نماز گذارند شما نماز کنید پس بیکجانب
راه میل نمود و نماز کردند و آن حضرت بر استر رسول سوار بود و چون بجهت نماز روانه شد من
گفتم که والله من از پی امیر المؤمنین میروم و امروز بمتابعت او نماز میکنم و از عقب آن حضرت میرفتم هنوز از
جسر علقمه نگذشته بودیم که آفتاب غروب نمود و مرا وسوسه بسیار بخاطر رسید چون که گذشتیم فرمود که ای
جویریه اذان بگو و خود متوجه وضو شد بعد از آن سخنی تکلم نمود که نفهمیدم گمان من این بود که بعبرانی
اقامت فرمود پس نگاه کردم دیدم که آفتاب از میان دو کوه بیرون آمد و صدای از آن ظاهر
میشد تا رسید بجایی که وقت فضیلت نماز عصر بود پس آن حضرت نماز عصر را ادا کردند و من اقتدا بآن
حضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها ظاهر شد پس آن حضرت
متوجه من شد و فرمود که ای جویریه خدا میفرماید فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ من خدای تعالی را
بنام عظیم او خواندم آفتاب را از برای من برگردانید و بسند معتبر از حارث اعور
روایت کرده که روزی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میرفتیم بمحلی رسیدیم که آنرا عاقول میگویند
در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و برگهایش خشک شده حضرت دست بر آن
زد و فرمود که برگرد باذن الهی در حال شاخهایش رویید و میوه داد و میوه‌اش امرود بود و چون صبح آمدیم
باز سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام
با شخصی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای آن حضرت در زیر درخت خرمای خشکی فرش انداختند
و برای آن زبیری در زیر درخت دیگر و آن درخت خشک بود آن شخص گفت که اگر این درخت رطب میداشت
میخوردیم حضرت فرمود که میل رطب داری گفت بلی حضرت دست بآسمان بلند کرده دعائی خواند

در ساعت آن درخت پر شد بار آورد و شتر داری که همراه ایشان بود گفت والله که سحر کرد حضرت فرمود
که سحر نیست دعای پیغمبر است که مستجاب شد و ایضا از سلیمان بن خالد روایت کرده است که
عبدالله نجاشی در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در درخت خرمای بی میوه رسیدند حضرت فرمود که
ای درخت شنونده اطاعت کننده ما را طعامی ده از آنچه خدای تعالی در تو قرار داده پس رطب های
الوان از درخت فرو ریخت و از آن خرما تناول نمودند پس ابن نجاشی گفت که در باب شما سنت الهی آنچه
در باب مریم آمده بود آورده اند که حسن بن عبدالله از حضرت امام موسی علیه السلام معجزه
طلب نمود درخت ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که نزد آن درخت رو و بگو که موسی
بن جعفر ترا میطلبد آن شخص پیغام امام چون بآن درخت بیان کرد آن درخت از جای خود حرکت کرده
روان شد و در برابر حضرت بایستاد باز اشاره فرمود بمکان خود برگشت ابو بصیر روایت کرده
که روزی بخدمت حضرت باقر علیه السلام رفتم حضرت صادق علیه السلام نیز حاضر بود گفتم شما پسر و
وارث پیغمبر انبیا حضرت باقر علیه السلام فرمود که بلی گفتم رسول خدا وارث جمیع پیغمبران بود
آنچه ایشان میدانستند آنحضرت علیه السلام میدانستند فرمود که بلی … آنگاه فرمود که نزدیک
من آی دست بر روی چشم من کشید من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود دیدم
فرمود که میخواهی روشن باشی و ثواب و عقاب با تو باشد … یا بحال اول برگردی
و بهشت از برای تو باشد گفتم حال اول را میخواهم … دیگر دست بر چشم من کشید من بحال اول
برگشتم … دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام بار دیگر مرا
روشن کرد و فرمود که اگر نه از ترس شهرت میبود ترا چنین میگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانید

وار علی ابن المغیره منقولست که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در منی بزنی برگذشت که
او و فرزندانش میگریستند برای گاوی که داشتند مرده بود آنحضرت نزد آن زن رفته
از سبب گریه سوال نمود زن گفت که فرزندان من یتیمند و معیشت من و ایشان از این گاو
بود الحال او را حالتی رسیده حضرت گفت میخواهی که برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت الحال
دو رکعت نماز ادا فرمود و دست بدعا برداشت و بعد از آن چوب دستی را بآن گاو زد و در حالت برخاست
و بایستاد چون آن زن این حال را مشاهده نمود فریاد کرد که بحق رب کعبه که عیسی بن مریم است حضرت
در میان ازدحام پنهان گردید از داود بن کثیر روایت کرده که شخصی از اصحاب بحج رفت چون
بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت
شده و تنها مانده ام حضرت فرمود که او را بسیار دوست میداشتی گفت آری فرمود که چون
بخانه روی او را زنده خواهی دید که چیزی میخورد آن مرد چون بخانه خود رفت همانطور که حضرت فرموده
بود زن را زنده دید از حسن بن علی وشاه روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان
فرمود که رسول خدا را در خواب … دیدم و از ابن بکیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
چون ابو بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزد او رفته حجتها بر او تمام نمود و در آخر
گفت میخواهی که رسول خدا در میان ما دو حکم باشد گفت چگونه آنحضرت حاکم میشود امیر المؤمنین
آن ملعون را گرفته بمسجد قبا آورد دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته با ابو بکر گفت که
ترک ظلم کن و در روایتی دیگر گفته اند که فرمود که گفتم که حق علی ابن ابی طالب را باو تسلیم کن و متابعت او کن
چون ابو بکر این حال مشاهده نمود برگشت و حقیقت حال را بعمر بیان کرد عمر گفت تو هنوز سحر بنی هاشم

روایت است که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که روزی ردیف پدرم بودم بجانب عریض میرفت
در اثنای راه بمردی رسیدیم که موی سر و ریشش سفید شده بود پدرم فرود آمده میان دو چشم و دستش را
بوسید و گفت فدای تو گردم و آن مرد او را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون آن پیر رفت پدرم سوار
شد گفتم ای پدر این مرد را تکریمی و احترامی بجای آوردی که نسبت بهیچکس نکردی فرمود که پدرم محمد و علی
بود و از صحابه مشهور است که روزی بخدمت صادق علیه السلام رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که میخواهی پدرم را ببینی گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم دیدم که آنحضرت
نشسته پس جمعی از شیعیان بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بخدمت امام حسن علیه السلام
آمدند و سؤالی چند از آنحضرت نمودند بعد از آن فرمود که حضرت امیر المؤمنین را اگر میخواهید ببینید
گفتند بلی فرمود که پرده را بردارید چون پرده را برداشتند آنحضرت را دیدند نشسته است از حضرت صادق
روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین را بمسجد آوردند از برای بیعت ابوبکر حضرت بقبر
حضرت رسول ایستاد و این آیه را خواند که یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي
وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ای برادر قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که بکشند مرا پس دستی
از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که مردم شناختند که دست حضرت رسول الله است و صدائی از قبر آمد
که مردم دانستند که صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند که أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ
تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ای کافر شدی بخدائی که ترا آفرید از
خاک پس از نطفه ترا آفرید و بحد رجولیت رسانید ترا آورده اند که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست
نوشته بود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین چون از جانب

صفین متوجه شدند از آب فرات عبور نموده نزدیک کوهی رسیدند وقت نماز شام بفضیلت داخل شده
مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد
پیری بیرون آمد موی سر و ریش سفید شده و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
و وصی خاتم پیغمبران و قائد روسفیدان و بهشت فایز گردیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا
حضرت فرمود که علیک السلام ای برادر شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام چه حال داری
گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید برای نصرت تو زنده بوده ام
کسی که در راه خدا زیاده از تو مبتلا گردیده باشد و در رعایت رتبه کسی از تو بلندتر نخواهد بود و گفت
ای برادر ما آنکه خدا و رسول ملاقات نمائی بدرستی که امروز زمانی است دیدم جمعی که از بنی
اسرائیل از ما کشتند اگر این گروه که با تو محاربه کنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر شده
و بسی کوتاهی خواهند کرد و اگر رویهای نورانی که ترا یاری مینمایند اگر بدانند چه ثوابها برای ایشان مهیا
گردیده هر آینه آرزو کنند که مقراض ایشان بریده شود و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله
و برکاته پس آن غایب شده کوه بهم آمد حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس
و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابوایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن اسامه
و ابو الهیثم بن التیهان پرسیدند که این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام بود پس عمار
بن الاسامه و ابوایوب گفتند پدر و مادر ما فدای تو باد ما ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت رسول الله
یاری کردیم پس حضرت ایشان را دعای خیر کرد و ایضا از عباده ... روایت کرده اند که روزی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم دیدم شخصی نزد آنحضرت نشسته بود و حضرت با او سخن میگوید چون آن ... رفت

پرسیدم که این مرد که بود فرمود که وصی حضرت موسی علیه السلام بود و دیگر منقولست که حضرت رسول
امیرالمؤمنین را فرمود که مرا بعد از فوت غسل ده و کفن کن و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس که
جواب خواهی شنید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که روزی با پدرم در وادی
ضجنان که مابین مکه و مدینه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد نظر کردم در وادی دیدم که در گردنش
زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود که میکشید گفت مرا آب ده ای پسر گفت که آبش مده خدا
او را آب ندهد از پدرم پرسیدم که این شخص که بود گفت معاویه علیه اللعنه بود و از امام محمد جعفر صادق
منقولست که با پدرم راه مکه میرفتیم چون بوادی ضجنان رسیدیم چنین واقع شد حضرت فرمود که معاویه بود
و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه علی بن الحسین علیه السلام بودم در آنجا گنجشکی چند فریاد
میکردند فرمود که میدانی چه میگویند گفتم نه گفت تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از او میکنند
بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و هر چیزی بما داده اند و از فضیل بن یسار روایت
کرده است که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم دیدم که دو کبوتر سیاه نشسته اند و با هم
حرفی میگفت فرمود که میدانی چه میگویند گفتم نه فرمود که میگفت ای انیس من و ای جفت من هیچ خلقی
نزد من از تو محبوب تر نیست که مولای من جعفر بن محمد باسناد معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده
روزی که در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم ناگاه یک جفت کبوتر نزد آنحضرت
آمدند و بزبان خود صدایی کردند و حضرت ایشان را فرمود و بعد از ساعتی پرواز کردند و بر دیوار نشستند و
در آنجا نیز با هم حرفی چند گفتند و رفتند از حضرت معنای ایشان سوال کردم فرمود که ای ابن مسلم
هر چه که خدا خلق کرده از مرغان و حیوانات و هر صاحب روحی اطاعت ما زیاده از بنی آدم میکنند

این کبو

این کبوتر گمان میکرد که جفت خود با دیگری بوده و او سوگند یاد میکرد که من چنین نکرده ام از آنچه تو گمان میکنی و او قبول
نمیکرد پس گفت که راضی میشوی بحاکمی محمد بن علی گفت بلی چون نزد من آمدند حکم کردم که کبوتر ماده
راست میگوید و بیگناه است قبول کرد و رفتند از سلیمان بن جعفری روایت کرده است که روزی
در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در باغی از باغهای آن حضرت ناگاه گنجشکی آمد
در پیش آنحضرت نشست و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا
و رسول و فرزند رسول میدانند فرمود که میگوید ماری آمده است و میخواهد بچگان مرا بخورد در این خانه
و عصا را بردار و برو آن مار را بکش چون بآن خانه رفتم ماری را دیدم که بدور خانه میگردید او را کشتم و از
احمد بن هارون روایت کرده که روزی حضرت امام موسی علیه السلام نزد من آمد و لجام اسب خود را
بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداخت و بنشست و بعد از ساعتی اسب صدایی کرد حضرت تبسم کرد و
بغلام سیمی گفت که برو بول کن آن فلان اسب را در شده و در صحرا بول کن او در گشت پس حضرت فرمود
که خدای تعالی بداود و آل داود کرامتی نکرده مگر آنکه بمحمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده و بسند معتبر
از ابو بصیر روایت کرده که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که در مابین مکه و مدینه من بر الاغ
سوار بودم و حضرت بر استر سوار بود ناگاه گرگی از کوه روان گشت و نزدیک استر آنحضرت آمد
و دست را بر کوهان سر گرفته و گردن بلند کرد و حضرت سر خم کرده نزدیک دهان آنحضرت برد و بعد از
ساعتی گفت روان گرگ شاد و گشاده گشت گفتم فدای تو گردم عجب چیزی دیدم فرمود که
میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزندش بهتر میدانند فرمود که گفت یا بن رسول الله زن من در این کوه
در زاییدن او دشوار شده است دعا کن که خدا او را آسان کند دعا کن که خدا هیچکس از فرزندان مرا

بر شیعیان شما مسلط مکنند من دعا کردم مستجاب شد و باسانید معتبره روایت کرده که حضرت علی بن
الحسین علیه السلام روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهویی نزد آنحضرت آمد و دست
بر زمین میزد و صدایی میکرد فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید فلان کس [illegible] بچه
مرا شکار کرده است و از من التماس میکند که از آن قرشی سؤال کنم که فرزند او را باو دهد [illegible]
و بازها بسیار پس حضرت با اصحاب فرمود که برخیزید با بخانه این شخص برویم و حاجت این آهو را ادا کنیم
چون بخانه آن [illegible] آمدند آن مرد بیرون آمد و تعظیم آنحضرت بجا آورد و حضرت فرمود که آهو بچه که امروز شکار
کرده بیاور که مادرش او را شیر دهد و چون [illegible] او را شیر داد و [illegible] حضرت از آن شخص التماس نمود که آن
آهو بره را ببخشد بآنحضرت بخشید و او را [illegible] مادرش حضرت فرمود آهو [illegible] رفت و زبان [illegible] خیری
میگفت حضرت گفت [illegible] دانستید که چه میگوید گفتند نه گفت دعا میکند که خدا [illegible] شما را [illegible]
و علی بن الحسین را [illegible] فرزند مرا [illegible] پس [illegible] طلبید [illegible] جمعی از اصحاب [illegible] که
روزی جمعی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم فرمود که خزائن زمین در دست ماست اگر خواهیم
کنیم که [illegible] زمین ظاهر میشود پس [illegible] پای خود [illegible] کردند و بر زمین کشیدند و دست [illegible] کردند
و شمشی از طلا بیرون آوردند بقدر یک شبر و فرمودند که نگاه کنید چون نگاه کردیم شمشهای بسیار
از طلا دیدیم که بر روی هم ریخته بود [illegible] درخشید یکی از ما گفت فدای تو گردم اینها همه را داده و شیعیان
شما محتاج اند فرمود که خدای تعالی بهشت را جهت شیعیان ما [illegible] است آورده اند که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بود شخصی گفت که [illegible] فدای تو [illegible] تعجب دارم
از این دنیایی که در دست شماست و در دست [illegible] شماست فرمود که گمان داری که دنیا را میخواهیم

و خدای تعالی بما نموده آنگاه دست دراز کرده مشتی یکی از زمین برداشت تمام جواهر قیمتی شده بود
که این چیست گفت از بهترین جواهر است فرمود که اگر خواهیم خدای تعالی جمیع ما تمام روی زمین را
پر جواهر میکند اما نمیخواهیم پس ریختند آنچه باز همان ریگ شد و [illegible] از حضرت صادق
روایت کرده است که فرمود که شخصی از ما نماز شام را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابلسا که
قوم موسی در آنجا ساکنند رفته و منازعه در میان ایشان بود فصل کرده و در همان شب برگشت و
نماز صبح را در مدینه کرد [illegible] آنحضرت خود را [illegible] بود و از جابر جعفی روایت کرده است که روزی
در خدمت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم فرمود که ای جابر اولاد علی [illegible] که در یک شب از
مشرق بمغرب رود آنحضرت دیگر فرموده که من میشناسم شخصی را که [illegible] رفت بسوی آن
جماعتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ
يَعْدِلُونَ که در مشرق و مغرب ساکنند و منازعه در میان ایشان بود و اصلاح نموده برگشت و در نهر
فرات که گذشت و از آب فرات تناول فرمود و از در خانه تو گذشت و در بزد [illegible]
که گشاینده [illegible] شب شخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس او را موکل بودند که در اثر
حرارت آفتاب تابستان سیاه شده و آتش در او می افروختند و در دست آن آب [illegible] بخشنده
داد او را [illegible] شده او قابیل فرزند آدم علیه السلام بود همراه آنحضرت [illegible] و از عبد الصمد بن علی
روایت کرده است که شخصی در حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد حضرت از او پرسید که تو
کیستی گفت من منجمم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از آنوقت که تو نزد ما آمده تا حال چهارده عالم
سیر کرده است که هر عالمی سه برابر دنیاست و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص پرسید که

آمد و گفت کیستم و اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه پنهان کرده پس بسند معتبر از ابان بن تغلب
روایت کرده اند که منجمی از اهل یمن بخدمت جعفر بن محمد علیه السلام آمد حضرت پرسید که علمای یمن
در چه مرتبه است گفت از علم نجوم بر دو ماه راه حکم میکنند از یکشب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم
تر است از علمای شما در یکساعت بمقدار آنچه آفتاب در دو ماه سیر میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن
عالمها مثل این عالمست که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن عالم را
شما میشناسید فرمود که بلی خدای تعالی واجب نگردانیده بر ایشان الا ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما
و از علی بن حسان روایت کرده است که من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند
که او دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم بالتماس پس از زندانبان کردم و خود را بآن مرد رسانیدم
و از قصه او سؤال نمودم و گفت من در شام میبودم در موضعی که سر مبارک امام حسین است عبادت الهی
میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخاستم و با او روانه شدم چون اندک زمانی برآمد خود را
در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را میشناسی گفتم بلی مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد
و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم هر دو نماز کردیم و زیارت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نمودیم پس ناگاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج بجا آوردم چون از افعال حج فارغ
شدم خود را در شام دیدم آن شخص غایب شد چون سال دیگر موسم حج شد آن شخص پیدا شد و مرا
با خود بهمان طریق برد و چون از افعال حج فارغ شدم مرا بشام برگردانید و خواست از من جدا شود گفتم
بحق خدائی که ترا این قدر کرامت کرده است بگو که کیستی ساعتی سر بزیر افکند آنگاه نظر بجانب من کرد و
فرمود که محمد بن علی بن موسی کاظم پس این خبر شهرت کرد و بعبد الملک مروان رسانیدند

را بقید سخت ساختند پس بنزد او رفتم و گفتم نامه بنویس و احوال خود را به محمد عبد الملک عرض کن شاید ترا رها کند
دوات و قلمی برای او حاضر کردم و او قصه خود را نوشت بمحمد بن عبد الملک فرستاد و او در جواب
نوشت که آنکسی که ترا در یکشب از شام بمدینه و مکه رسانیده بگو تا ترا از زندان نجات دهد راوی گوید که
من جواب را خواندم و گریستم و او را تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر رفتم که احوال او را
بپرسم دیدم که زندانبانان و لشکری در تفحص آن مردند از حقیقت حال پرسیدم گفتند امروز که
دعوی پیغمبری میکرد دیشب ناپیدا شده است و در بسته بود نمیدانیم بزمین فرو رفته یا
بآسمان عروج نموده است و از حفص بن غیاث روایت کرده است که در آن ایام که معلی بن خنیس را
بدار کشیده بودند بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و فرمود که من معلی را امری امر فرموده بودم مخالفت
من کرده خود را بکشتن داده بدرستی که من روزی او را نظر کردم او را مهموم یافتم گفتم ای معلی این عیال خود را
بخاطر آورده و از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بروی او
کشیدم و از او پرسیدم که اکنون در کجائی گفت در خانه خود میبینم و اینک زن من است و اینها
فرزندان منند از خانه بیرون آمدم تا ایشانرا سیر دید و با زن خود مقاربت کرد و پس او را طلبیدم
و دست بروی او مالیدم و پرسیدم که خود را در کجا میبینی گفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شماست
گفتم ای معلی هر که این حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و دنیای او را حفظ دارد ای معلی اسرار ما
را نقل مکن که هر که احادیث صعب ما را کتمان کند حق تعالی نوری در میان چشم او ساطع کند و او را
عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد تا آنکه الم حربه و سلاح باو رسد یا در زنجیر و بند بمیرد ای معلی
کشته خواهی شد مستعد باش و از عبد الله بن سنان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام

فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصره تا صنعا می‌خواهی بنمایم گفتم بلی پس دست مرا گرفته بیرون
مدینه آورد و پا بر زمین زد نگاه کردم نهری دیدم که کنارش پیدا نبود مگر آن جایی که ما ایستاده بودیم که
مانند جزیره بود در میان نهر پس در آن جزیره نهری دیدم از یک طرفش آب جاری بود از برف سفیدتر و
در یک طرف جوئی از شیر روان بود و در میانش شراب جاری بود از یاقوت رنگین‌تر و هیچ کدام
به دیگری ممزوج نمی‌شد گفتم یابن رسول الله این نهرها از کجا می‌آید فرمود که این چشمه‌هاست که خدا تعالی در
قرآن یاد کرده در بهشت و در کنار آن دو نهر درختان دیدم و حوریان در میان درختان نشسته و در دست ایشان
ظرفها در نهایت لطافت که هرگز چنان ظرفی تعقل نکرده بودم و شباهت بظرفهای دنیا نداشت
پس آن حضرت نزدیک یکی از ایشان شد و اشاره فرمود که آب بده دیدم شاخ درخت
خم شد پس آن حضرت آب با من داد من آن آب را چشیدم هرگز به آن لذت و لطافت چیزی
نخورده بودم مانند مشک خوشبوی بود و به لون شربت آن کاسه بود عرض کردم که یابن رسول الله
هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمی‌دانستم که این قسم عجایب در عالم هست حضرت فرمود که این کمتر چیزیست
که خدا تعالی برای شیعیان مهیا کرده و چون مؤمن از دنیا می‌رود روحش را به اینجا می‌آورند و در این باغها سیر
می‌کنند و از این شرابها می‌خورند و روح دشمنان ما را به وادی برهوت می‌برند که صحرائیست در والی یمن و همیشه در عذاب
هستند و از زقوم و حمیم می‌خورند پس ما را که پناه بخدا از شر آن وادی و از جابر جعفی روایت کرده است که از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از آیه کریمه وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چگونه ملکوت زمین و آسمانها را به ابراهیم نمودند و من سر به زیر بودم حضرت دست
مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم سقف خانه را دیدم که شکافته و چشمها

پرتو آسمانی نوری عظیمی دیدم که دیده‌ام خیره شد پس حضرت فرمود که ابراهیم ملکوت آسمانها را چنین مشاهده
نمود آنگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود که بالا نظر کن چون نظر کردم دیدم که سقف خانه بهم آمده است
پس دست مرا گرفته بخانه دیگر برد و جامه‌هائی که پوشیده بودند بیرون کرده جامه‌های دیگر پوشید
فرمود که چشم بر هم گذار و باز مکن بعد از ساعتی فرمود که میدانی در کجایی گفتم نه فرمود که در ظلماتی
که ذو القرنین به آنجا رسیده بود گفتم یا مولای رخصت میدهی که دیده بگشایم فرمود که بگشا ولیکن اما
چیزی نخواهی دید چون چشم گشودم پیش پای خود را ندیدم از ظلمت پس اندکی راه رفتیم فرمود که
میدانی در کجایی گفتم نه گفت در کنار آب زندگانی ایستاده‌ای که خضر از این آب خورده است
پس از آن عالم بیرون شدیم بعالم دیگر رفتیم چون پاره‌ای راه رفتیم مثل این جا بناها و مردم
و مردمان در آنجا بودند از آن عالم گذشته بعالم سوم و چهارم رفتیم تا پنج عالم که گذشتیم آنگاه
فرمود که این ملکوت زمین بود که ابراهیم ندیده بود و همین ملکوت آسمانها را دیده بود و ملکوت زمین دوازده
عالم است هر عالمی مثل این عالم اول و هر امامی از ما چون از دنیا می‌رود در یکی از این عالمها ساکن می‌شود
تا امام آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن می‌شود آنگاه فرمود که چشم بهم گذار و دست مرا
گرفته چون چشم باز کردم خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس آن جامه‌ها را کنده جامه
های اول را پوشیده و بجای خود نشسته گفتم فدای تو گردم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که
سه ساعت و به سند معتبر از ابوبصیر روایت کرده که روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم
پا بر زمین زد پس دریای عظیم پیدا شد و کشتیها از نقره در کنار دریا ایستاده یکی از آن کشتیها سوار
شد و مرا نیز سوار کرد رفتیم بمحلی رسیدیم که آنجا خیمه‌ها زده بودند آن حضرت داخل هر یک از آن خیمه‌ها شد

بیرون آمده بود که آن خبر اول که داخل بهشت شد محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بود و دوم حضرت امیر المؤمنین
و سیوم حضرت فاطمه و چهارم حضرت امام حسن و پنجم حضرت امام حسین و ششم حضرت علی
بن الحسین و هفتم امام محمد باقر صلوات الله علیهم اجمعین و هشتم بمن تعلق دارد و هر یک از این میوه‌ها که بیرون
میروند آنجا که میروند خیمه دارند که پاک میشوند از صالح بن سعد روایت کرده که حضرت امام علی نقی را در
کاروانسرای فقرا جا داده بودند بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم ایشان جمیع اوقات سعی در تضییع نور تو کرده‌اند تا
آنکه ترا در چنین جای بی‌باکی کرده‌اند فرمود که ای پسر سعد تو هنوز در معرفت ما ضعیفی پس دست بجانبی گردانید
چون نظر کردم باغهای سبز دیدم و نهرهای بهشت و حوریان و غلامان که گویا مانند مروارید و طبقهای طلا و انواع
میوه‌ها مشاهده نمودم که دیده‌ام حیران شد فرمود که هر جا که ما هستیم اینها از برای ما مهیاست [illegible] بمعتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تمام دنیا در پیش امام مانند گرد کاسه است که هیچ چیز از آن دنیا
را او مخفی نیست و آنچه خواهد در او اختیار میتواند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که ذو القرنین را
مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب ذلول را که نرم و سست تر بود از برای خود
اختیار کرد و سحاب صعب را که تند و تیز و شدید تر است برای ائمه آل محمد گذاشت پرسیدم که
صعب کدام است فرمود که آنست که رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر بر او سوار خواهد شد
و به آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج از آنها معمور است و دو تا خراب خواهد گردید و در حدیث
دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مالک شد آنچه در روی زمین و آنچه در زیر زمین است و دو
ابر را بر حضرت عرض کردند صعب را اختیار کرد و در آن ابر سوار شد و بعضی [illegible] هفت زمین را
معمور دیده و دو تا را خراب یافته و بمعتبر از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که حق سبحانه و تعالی چون

اراده میفرماید که امامی را خلق کند قطره از آب مزن در میوه ریخته بر گیاهی یا میوه میشیند و والد
او امام آن را تناول نماید و جماع میکند و از آن نطفه در رحم قرار میگیرد و خدا تعالی امام را از آن می‌آفریند پس در شکم
مادر صدا می‌شنود و می‌فهمد چون بزمین می‌آید بر بازوی راستش می‌نویسند که وَتَمَّتْ كَلِمَةُ
رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس چون بسخن
در رفتار می‌آید عمودی از برای او از نور نصب میسازند که احوال جمیع خلائق را می‌بیند و معلوم او میشود
و از امام [illegible] روایت کرده که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق کند ملکی را میفرستد که شربتی
از آب تحت عرش میگیرد و به امام میدهد که تناول میفرماید و از آن آب نطفه منعقد میشود و چون
امام متشکل شد تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد از چهل روز آنچه گویند میشنود پس چون متولد شد حق تعالی
همان ملک را میفرستد که این آیه را بر بازویش نقش میکند پس چون بمنصب امامت رسید از
برای او مناری از نور بلند میکنند که از اعمال خلایق را میداند و می‌بیند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که چون در این اوصیای پیغمبران حامله میشوند مادران سستی بهم میرسد مانند غش و تمام آن روز و شب
چنین میشناسد پس تا حال خود می‌آید و از جانب راست خود از یک طرف خانه آوازی میشنود که کسی
میگوید که حامله شدی بخیر و خوبی عاقبت امر تو بخیر خواهد بود و بشارت باد ترا بفرزندی بردبار و دانا
بعد از آن صحیح سبکی و از حمل المی در خود نمی‌یابد تا چون ماه نهم میشود در خانه آوازها میشنود و چون
شب ولادت میشود نوری در آن خانه ساطع میشود که غیر او و پدر او امام دیگری نمی‌بیند چون متولد میشود چهار زانو
نشسته بزمین می‌آید و رو به قبله سه مرتبه عطسه میزند و با انگشت اشاره میکند و الحمد لله میگوید و ختنه
کرده متولد میشود و دندانهای پیشش همه روئیده و از پیش رو و از پس [illegible] مانند سکه طلا

و در آن شب و آن روز نور او روشن است و آفتاب طالع میشود و پیغمبران هر جنس متولد شده‌اند از حضرت [?]

و فرمود که شهری است در پشت مغرب که از آن جابلقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار امت

هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت هستند هرگز معصیت خدا نکرده‌اند هیچ کار نمیکنند

هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت ابوبکر و عمر و عثمان میکنند و بیزاری از ایشان و تولا باهل بیت

علیهم السلام هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا جابلقا را

شهری است در پشت دریا که وسعت آن بقدر چهل روزه راه است و در آن شهر جمعی اند که هرگز معصیت الهی

نکرده‌اند و شیطان را نمی‌شناسند و نمیدانند که خلق شده است یا نه و در هر چند سال ایشان را می‌بینیم

و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال مینمایند و می‌پرسند که قائم آل محمد کی ظهور خواهد کرد و در عبادت

و بندگی بسیار سعی مینمایند و شهر ایشان دروازه‌های بسیار دارد و از هر دروازه تا دروازه صد فرسخ

و ایشان را تقدیس و تسبیح و عبادت بسیار است در میان ایشان کسی هست که [illegible] خوراک

ایشان تسبیح الهی است و رنگ ایشان زرد است و روهای ایشان از نور روشن است

چون وقت نماز ایشان میشود صدای مناجات ایشان می‌آید مانند باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که

هرگز حربه از خود نینداخته‌اند از برای انتظار آل محمد و از خدا می‌طلبند که [illegible]

و عمر هر یک از ایشان هزار سال است و اثر شکستگی و خضوع از ایشان ظاهر است و پیوسته

طلب امری میکنند که سبب قرب الهی شود چون ما در نزد ایشان میرسیم تقرب بجهه ما میجویند

که مبادا از غضب الهی شده باشند و منتظر ما هستند و نحوی که قرآن را تعلیم ایشان کرده‌ایم

تلاوت مینمایند و در میان آن قرآن چیزی هست که اگر بر مردم بخوانیم کافر میشوند و انکار از قرآن

ایشان

بر ایشان دشوار شود از ما می‌پرسند چون ما می‌گوییم می‌پرسند ایشان گشاده و مسرور میشوند از خدا میخواهند

که ما را بر ایشان باقی دارد و میدانند که خدای تعالی بوجود ما چه نعمتها با ایشان کرامت فرموده

و ایشان با قائم آل محمد خروج کنند و جنگهای ایشان بر کافران سبقت خواهند گرفت و در

میان ایشان پیران و جوانان هستند چون جوانی پیری را می‌بیند او بمنزله غلام می‌نشیند تا رخصت ندهند

برنخیزد و ایشان بهتر از این خلق اطاعت امام میکنند به امری که امام بایشان فرموده است

میکنند امر دیگر بغیر آن نمیکنند و اگر ایشان را بر خلق ما بین مغرب و مشرق بگمارند در یک ساعت همه را

فانی میکنند و حربه بر ایشان کار نمیکند و حربه‌ها از آهن دارند بغیر آهن اگر بر کوه

زنند می‌بُرد و امام با این لشکر با هند و روم و جابلقا و جابلسا و ترک و دیلم و بربر و کرد ما بین جابلقا

و جابلسا جنگ خواهد کرد و هر که مسلمان نشود ایشان را هلاک کرده باشند تا آنکه ما بین مشرق و مغرب

کسی نماند که مسلمان نباشد حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که خدای تعالی را دو شهر است یکی

در مشرق و دیگری در مغرب و بر دور هر یک از این دو شهر حصاری است از آهن و بر هر حصاری هفتاد هزار در است

و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیفهمد و من آن

لغتها را میدانم و در آن شهرها و ما بین آن دو شهر حجتی از امامی غیر از من و برادرم و ما

حجتهای خداییم بر ایشان یا اَبا ذَرٍّ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ اَهلَ بَیتی فی اُمَّتی

کَسَفینَةِ نُوحٍ مَن رَکِبَها نَجا وَمَن رَغِبَ عَنها غَرِقَ وَمَثَلُ بابِ حِطَّةٍ

فی بَنی اِسرائیلَ مَن دَخَلَهُ کانَ آمِناً و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا

در میان امت من مانند کشتی نوح گردانیده که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که تخلف کرد

و داخل آن کشتی نشد غرق شد و همچنین هر که در کشتی ولایت و محبت اهل بیت نشست رهید از
گرداب فتنه و کفر و ضلالت ایمن است و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر میل کند در دریای شقاوت
غرق میشود و اهل بیت من در میان شما مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود و خدای تعالی امر فرموده بود
که هر که داخل آن در شود از عذاب خدای تعالی در دنیا و آخرت ایمن شده و همچنین در این امت هر که
چنگ در دامن ایشان بزند و از درگاه پیروی و متابعت ایشان خدا را اطاعت کند از جمله اینها است الا
طور شیطان و مستحق عذاب و خذلان است و آنکه خداوند عالمیان جل شانه امر فرموده بنی اسرائیل را
که ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در در قبه بیت المقدس است یعنی درآیید بدری از درهای بیت المقدس
از روی خضوع و شکستگی یا چون کوچک خم شوید در رکوع داخل شوید یا بعد از دخول شهر سجده کنید
و استغفار کنید و بگویید که خداوند از گناهان ما بگذر تا بیامرزیم گناهان شما را و بعضی گفته اند
که حطه در اینجا مراد است حسب معنی محض الاعتقاد است که مراد در قبه است که در تیه برای ایشان
مقرر کرده بودند تا قبله ایشان باشد رو به آن نماز میکردند و پس بعضی ابا کردند و از درهای دیگر داخل شدند
یا داخل نشدند بعضی که ایمان داشتند داخل شدند و عبارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند و
بجای حطه حنطه گفتند و گندم طلبیدند پس خدای تعالی طاعون بر ایشان مسلط کرد که در یک ساعت بیست و چهار هزار
یا هفتاد هزار کس مردند و آنکه مضمون این تشبیه منع که در این حدیث وارد شده است در احادیث
شیعه و سنی متواتر است و دلالت بر آن میکند که در همه باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود و پا از
جاده اطاعت ایشان بیرون نباید گذاشت و بهمین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات

از طریقه ایشان بدر روند بلکه اثبات و وسیله میان خلق و خدا و هدایت را از ایشان حاصل باید کرد چنانچه
ابن بابویه علیه الرحمه و شیخ طبرسی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت فرمود
که مردم را امر عظیم شده است اگر ایشان را میخوانیم اجابت نمیکنند و اگر ایشان را وا میگذاریم بغیر ما
هدایت نمی یابند و شیخ طبرسی به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مائیم وسیله میان شما
و خدا و شیخ طبرسی در احتجاجات روایت کرده است از عبدالله بن سلیمان که من در خدمت امام محمد باقر
علیه السلام بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری میگوید که آنها جمعی که علم خود را کتمان میکنند
شکمهای ایشان اهل جهنم را متاذی خواهند کرد حضرت فرمود که اگر حسن راست میگوید پس هلاک
شده است مؤمن آل فرعون و خدا او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوم بوده از آن روز که
خدا نوح را پیغمبری مبعوث گردانیده حسن بصری اگر میخواهد بجانب راست رود و اگر میخواهد بجانب چپ رود
که علم یافت نمیشود مگر نزد ما و ابن بابویه رحمه الله به سند معتبر از حسن بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام
حسن عسکری صلوات الله علیه نوشته که به برکتی که خداوند عالمیان رحمت و احسان خود بر شما
و فرض را واجب گردانیده نه از برای آنکه خود محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای احسان و تفضل بر شما تا آنکه
ممتاز گرداند بد را از نیک و بدکردار را از فرمانبردار تا ظاهر گرداند آنچه در سینه های شما مخفی است و دلها را
پاکیزه گرداند از بدیها و از برای آنکه سبقت جویید بر رحمتهای او و منزلتها و رتبه های شما در بهشت وسیع گرداند
پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکوة و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
از برای شما دری ساخت که به آن درهای فرائض بر شما گشوده می شود که آن ولایت و متابعت اهل بیت است
و از برای شما کلیدی از برای گشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشان است و اگر محمد و

اوصیای او صلوات الله علیهم می‌فرمود نه شما چیزان می‌بودید ارباب ایمان و حیوانات که هیچ نقطه از
ارواح نفس خدا را نمی‌شناسند و ابا داخل بهشت نمی‌شد احدی از ایشان بی‌حق خدا شناخت که از غضب
او ایمن بعد از بهشت فرمود که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را
برای شما پسندیدم و برگزیدم و از طرق شیعه و سنی متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من شهرستان علمم و علی دروازه آن شهر است و داخل شهر نمی‌توان شد مگر از در آن و
اخبار در این باب زیاده از حصر است و چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می‌شود ایشان بهترین مخلوقات این
امت‌اند بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران به برکت ولایت ایشان به سعادات فایز گردیده‌اند و در جمیع
با انوار ایشان خلق کرده‌اند و ایشان‌اند علت غایی ایجاد جمیع آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن
و انس چنانچه از احادیث بسیار روایت شده است که خطاب به محمد و علی فرموده که لَوْلَاكَ لَمَا
خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ اگر نه شما می‌بودید من افلاک را خلق نمی‌کردم و بیان سر این اخبار موقوف است
بر تبیین امری که موجب انکشاف این معنی می‌شود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است
و ذات مقدسش مقتضی فیض وجود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است
تا افاضه آن فیض عقلا قبیح نباشد و کسی که قابل آن باشد که چنین بنای رفیع عالم امکان را برای
او بنا کنند و چنین مهمان‌خانه برای او مرتب سازند و در میدان وسیع عرصه امکان چنین سقف‌های
رفیع و بناهای منیع بنا کنند و چندین هزار سرادق رفعت و حجب جلال را برای او
قدرت و الطاف عزت استوار گردانند و این عرصه ظلمانی را به چراغ‌های نورانی از آفتاب و ماه
و ستارگان روشن سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را به انواع زینت‌ها و الوان نقش‌ها بیارایند

و مائده جسمانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او کشند و الوان نعمت‌ها و میوه‌ها و گل‌ها در چنین
برای او حاضر سازند و نشأه آخرت که این نشأه دنیا سوده‌ای است از آن یعنی بهشت اعلی را
به انواع حور و قصور بیارایند و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم را
خادم او گردانند بزرگواری می‌باید باشد که این کرامت‌ها را سزاوار باشد و این نوع از بسیار لایق
باشد پس اگر دیگران به طفیل او از این‌ها بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه ایشان را
لایق این کرامت‌ها ندانستم و برای ایشان تنها این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه
اگر العیاذ بالله کردی را گدایی را در دستارخوانی در قصر عالی نزد پادشاهی عظیم الشأن پایه و پادشاه
بفرماید که میدان از اغیار خالی کنند و انواع فرش‌ها گسترده و الوان نعمت‌ها در شأن او از برای
او حاضر گردانند و جمیع امرا خود را به خدمت او باز دارد و جمیع عقلا او را مذمت می‌کنند که این
گدای پادشاهانه نبوده و این مرد قابل این کرامت نبود نهایت اکرام این مرد بود و این بود که ده نان
زیاده بر او بدهند و او را در مجلس حضور هم راه نه دهند و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشأنی باشد
و این تهیه‌ها برای او کنند و به طفیل او چندین هزار گدا را در دستارخوان سر کنند و بخورانند نهایت و
جمیع عقلا مدح می‌کنند و همچنین در این ماده چون جناب مقدس نبی ما و اهل بیت صلوات الله علیهم
اشرف مکونات و زبده ممکنات‌اند و نهایت آنچه در رتبه امکان است از کمالات و استعدادات که جایش
داشته شده در ایشان مجتمع است ایشان را داده قابلیت جمیع فیوض روحانیه و فیض رحمانی اول ایشان
فایز گردند و به طفیل ایشان به واسطه دیگر سرایت می‌کنند در حدود استعدادات ایشان چنانچه بعث الکل که اول
نعمت‌ها است اول آن حضرت فایز گردیده و بعد از آن دیگران چنانچه فرموده که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ

نوبتی و همچنین معنی نبوت اول را برای آنحضرت حاصل شده و برکت او بدیگران رسیده چنانچه فرموده که
کُنْتُ نَبِیًّا وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ یعنی من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود و فرموده
که ما هم آخران سابقانیم که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم و این معنی شفاعت
کبری که از روز ازل تا ابد آباد جمیع خیرات و کمالات و سعادات بجمیع خلق عالم رسیده و میرسد و میگردد است
در صلوات ایشان که در جمیع مطالب باید اول ایشان صلوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید
تا بر آورده شود زیرا که یک علت ناروائی حاجت عدم قابلیت تو است پس چون صلوات
فرستادی و در ایام ... قابل رحمت طلب پیدا کردی با معنی منت از رسول الله و اهل بیت او
مستجاب میشود و همچنانکه آب بر چشمه آید هر کس در خور قابلیت از آن چشمه بهره میرسد در خور راهی که
از آن چشمه دارد و کسی باشد که بنهر عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات و سعادات نصیبی حاصل
کند و باشد از نهر جوئی که باینجا میرسد در خور آن نهر و کنار چشمه آن بهره میبرد و کسی که جوی ضعیفی داشته باشد
همان قدر حصه می یابد پس معلوم شد که اشتغال انبیا و مقربان را با دار تقدیر ایشان زیاده دارد و دیگر آن است
و منت نعمت ایشان بر غیران و اوصیا و دوستان جدا زیاده بر عوام الناس هم چنین اینجا گشته از طلب است
از این در که ربیان میتوان کرد که اگر معلوم است که چه اگر نسبت میان فاعل و مفعول و قابل و مفیض
و مستفیض ثبت است افاضه میشود و لکن جمع را اعتقاد است که ما تقدیر مناسبتی باشد افاضه میتواند شد پس
این باتصال که در نهایت مرتبه نقص اند و استفاضه ایشان از کامل من جمیع الوجوه جایز است از واسطه که
از جهات کمال و جهات ... اعلال که نوع ارتباط با ... داشته شد و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی با ...
ناقص داشته شد که افاضه و استفاضه ... جهت بعمل آید چنانچه در ... اتصال الکلام و حکم و حقایق تحقیق

این دو جهت ضرورت داشته و مجمل این معنی در ابواب مثبت شده و در بیان معنی قرب بدان اشاره شده
به اینکه چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهی اند و نمونه از صفات جلال و جمال او متصف گردیده اند ایشان را
کلمات الله و اسماء الله میگویند و احادیث در این باب بسیار است و چنانچه اسمای الهی دلالت بر کمالات او
میکنند ایشان نیز از این حیثیت که به پرتوی از صفات او متصف گردیده اند دلالت بر صفات او میکنند
مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون رحمت و شفقت رسول صلی الله علیه و آله را
مشاهده میکنی بهتر دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت بسیار قطره از دریای رحمت است
و همچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر کمالات زیاده از دلالت اسمائی است و اسماء
مقدسه الهی از این جهت که آثار بر ایشان مترتب است که دلالت بر آن معنی میکنند لیکن ایشان نیز
آثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدسه الهی اند و مظهر قدرت و کمالات او یند چنانچه چون انسانی که کنه
ذات و صفات او را شناختن محالست ولکن در اتحاد وجوه صفات و تعبیرات ارباب عرفان از درجات
مختلفه شناخت در هر اسمی صاحب هر معرفتی در خور معرفت خود از آن اسم بهره میبرد مثلا ملاحظه میکن
مردم در معرفت پادشاه مختلف میشوند یکی مردی کردی است که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که گوسفند
که خواهد از ده دو شاب از آن میسپارد و اگر خواهد هزار دینار به یک رحمت کسی میتواند داد و این مرد پادشاه را
بصفات او شناخته و حوایج او را شناخته و بزرگ از شناخته اگر پادشاه او را احسان کند در خور شناخت
و احسان خواهد کرد و همچنین تا مرتبه آن شخص که از عظمت پادشاه العقد دانسته که او قادر بر عطای
حکومتهای عظیم است و منصبی میتواند بخشید که در سالی الاف الوف تحصیل میتوان کرد و پادشاه را بحکم تخصیص
در خور معرفت آن اسم و همچنین عارفان از دریافت معرفت ملاحظه این تفاوت است یک لقعه ...

بر عارف معنی می‌فهمد در خور آن معنی نامه و می‌رود آن عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته و حق فیض ازل
واله برای او ممکنات مطلقه بر سیاقه و بسیجی نمرات معروف رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
که اسماء مقدسه الهی در حدود شناخت و معرفت ایشان است و رسول ایشان مستغنی متوان شد
که شخص علی را دری شناخته است که مسئله را می‌پرسید می‌داند و علی را در مرتبه علامه شناخته بلکه علی را
و مسئله کرده علامه را مسئله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شخصی است که کسی را نمیتواند کشت او
علی را شناخته ملک اشتر را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا از او قبول می
نماید و تا مرتبه آن کسی که علی را در مرتبه کمال شناخته اگر نام علی را بر آسمانها نگارند از یکدیگر بپاشد
و اگر بر زمین نگارند یکدیگر از جا بجهد و از احادیث بسیار است که نامهای ایشان را بر عرش نوشته و عرش قرار گرفت
و بر کرسی نوشته بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشته بلند شد و بر زمین نوشته و آرام گرفت و بر کوهها
نوشته ثابت گردیدند و در دوستان ایشان را به تجربه معلوم است که در وقت دعا در خوردن ... و توسل
که به ایشان حاصل میشود ... و استشفاع به ایشان نفع می‌کنند و اگر این معنی را از این تکرار کنیم سخن دراز میشود و مطلب
مختصر میشود و بعضی تشبیهی دیگر کرده‌اند از برای وضوح این معنی که یک فیل را بر چند تن کوران ... کوران چون شنیدند که
چنین خلق عظیم نزد ایشان آمده همگی بر آن جمع شدند و دست بر آن مالیدند یکی از ایشان دست بر گوش او
مالید و یکی دست بر خرطوم آن مالید و یکی دست بر پشتش مالید و یکی دست بر پایش و چون فیل را بردند
از آنجا که نشستند در وصف آن شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد آنکه گوش آن را مالیده بود گفت فیل
یک چیز پهنی است از باب نمد و دیگری که خرطومش را مالیده بود گفت غلط کردی از باب ناودان است و مثل ستون
و هر یک از آنچه از آن فهمیده بودند تعبیر کردند و در انواع ایشان نزاع ... بسیار ... که هر یک از آن دیده بود و در میان

در میان ایشان حکم شد و کشف هیچ یک از ایشان نشد چنانچه ما هم یک ... ما ... با شبیه کوران عالم امکان
و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متحقق به اخلاق او شده‌اند چنین حالی است و در مقام
گنجایش زیاده از این سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه به سند معتبر از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی که از من بهتر و گرامی‌تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که
خدا انبیاء و رسل را افضل گردانیده بر ملائکه مقربین و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از من یا علی ترا
و ائمه بعد از ترا بر همه تفضیل داده است و ملائکه خدمتکاران ما و دوستان ما اند یا علی آنها که حاملان
عرش‌اند و در دور عرش می‌باشند و تسبیح و تحمید خداوند می‌کنند و استغفار می‌کنند برای آنها که ایمان
به ولایت ما آورده‌اند یا علی اگر نه ما بودیم خدا آدم را خلق نمی‌کرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمانها
و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما خدا را پیش از ایشان شناختیم و تسبیح و تهلیل و تقدیس
خدا کردیم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا گردانید به توحید و تحمید خود و که او را تسبیح
کنیم و حمد او بگوئیم بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح ما یک نور بود و چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم
نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا ملائکه بدانند که ما خلق او هستیم و خدا منزه است از آنکه ما شبیه او باشیم
داشته شده‌اند از صفات ممکنات ... پس ملائکه تسبیح ما را چون شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه
از صفات ما دانستند و چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند لَا اِلٰهَ اِلَّا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا را بجز او
در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان ضعیفیم و در عظمت و بزرگواری خداوندی ما را شرکتی نیست پس ایشان گفتند
لَا اِلٰهَ اِلَّا الله پس چون بزرگی محل و درجه ما را دیدند گفتیم اَللهُ اَکْبَر تا بدانند ملائکه که خدا از آن

عظیم رتبت است که کسی از نور ما پدید آورد و از رتبه و منزلت ما توانا نمی رسانید آنگاه گفتند الله اکبر چون
قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا دانند که قوت و قدرت
و توانائی از خداوند ما است پس چون دانستند که خدا چه نعمت بما کرامت فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم
گردانیده ما گفتیم الحمد لله پس به برکت ما دانستند ملائکه تسبیح و تهلیل و تحمید و توحید و تمجید خدا
پس حق تعالی حضرت آدم را خلق نموده و ما را در صلب او ودیعه گذارد و امر نمود که ملائکه حضرت آدم را
سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت
آدم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم از
برای تکریم ما کردند و به درستی که چون مرا به آسمانها عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد
پیش بایست تا با تو نماز کنیم پس گفتم یا جبرئیل من بر تو تقدم نمایم گفت آری زیرا که خدا پیغمبران را بر جمیع ملائکه
تفضیل داده است و تو را بالخصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم و با من نماز گذاردند و فخر نکنم
پس چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت که پیش برو یا محمد که من به انتهای جای خود رسیدم گفتم در چنین جایی مرا تنها میگذاری
جبرئیل گفت که یا محمد انتهای حد منزلت است که خدای تعالی برای من مقرر ساخته است و اگر از این حد در گذرم بالهای
من میسوزد پس دور رفتم در دریاهای نور رسیدم به جایی که خدا خواسته است از اعلی درجات ملکوت ملک پس ندا
بمن رسید که یا محمد گفتم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت پس ندا رسید که ای محمد تو
بنده منی و من پروردگار توام مرا عبادت کن و بر من توکل کن که جمیع امور به درستی که تو نوری در میان
بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و دوستان تو بهشت را خلق
کرده ام و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کرده ام و از برای شیعیان

ایشان

ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که یا محمد اوصیای تو آنهایند که
بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم و بر هر نوری سطری سبز
بود که بر آن نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت من گفتم
خداوندا اینها اوصیای من اند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیاء و دوستان و اوصیا و برگزیدگان من اند
و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت
و جلال خودم سوگند که بایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمه حق را بایشان بلند گردانم و بآخر ایشان زمین را از دشمنان
خود پاک گردانم و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و بادها را مسخر او گردانم و ابرهای صعب را ذلیل او
گردانم و او را بر آسمانها بالا برم و او را به لشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او گردانم تا آنکه دین حق مشهور شود
و جمیع خلایق به یگانگی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی او را دایم گردانم و دولت حق را در میان
دوستان من تا روز قیامت و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون جبرئیل نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله می آمد در خدمت آنحضرت مثل بندگان می نشست و تا رخصت نمی فرمود آنحضرت داخل
نمیشد و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه پرسیدند که علی بن ابی طالب
افضل است یا ملائکه حضرت فرمودند که ملائکه شرف یافتند بسبب محبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و کسی
از محبان علی که دل خود را از غل و غش و کینه و حسد و گناهان پاک کند او افضل است از ملائکه و به سند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که یهودی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت تو افضلی یا موسی
بن عمران حضرت فرمود خوب نیست که آدمی تعریف خود کند و لیکن بضرورت میگویم چون حضرت
آدم را خطیه از او صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس خدا

و به پیش قبول فرمود و نوح چون کشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد
که مرا از غرق نجات دهی پس خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون در آتش افکندند گفت خداوندا سؤال
میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خدا آتش را برو سرد و سلامت گردانید و موسی چون
عصا بپیش انداخت و ترسید گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی پس خدا او را گفت مترس
که تو بر ایشان غالبی ای ابوذر اگر موسی مرا درمی یافت و ایمان بپیغمبری من نمی آورد ایمان او هیچ نفعی نمیداد
او را و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای ابوذر یکی از فرزندان من مهدی است که چون ظاهر شود عیسی بن مریم از آسمان
برای یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز گذارد و ایضا از پیغمبر روایت کرده است که گفت چون مرا بآسمان
بردند حق تعالی بمن وحی فرمود که ای محمد حق تعالی مرا از جمیع مردان عالم برگزید و بعد از من
ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبر وارد شده است که در روزی که از زیارت امام حسین
بیرون شوند از جمیع ملائکه و پیغمبران بسیار بحق ایشان گفته شده که ای امت ... محمد پیغمبر شماست و علی
امام شماست و امامان از فرزندان او امامان شما هستند پس گفته شد که هر که سبقت گیرد بقبول ایشان
و عزم بر آن داشته باشد ایشان از پیغمبران اولوالعزم شدند و هر که در قبول ولایت ایشان تقصیر کرد معذب شد

یا ابا ذر احفظ ما اوصیك به تكن سعیدا فی الدنیا والآخرة یا ابا ذر نعمتان
مغبون فیهما كثیر من الناس الصحة والفراغ یا ابا ذر اغتنم خمسا قبل
خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وفراغك
قبل شغلك وحیوتك قبل موتك یا ابا ذر ایاك والتسویف باملك فانك بیومك
ولست بما بعده فان یكن غد لك فكن لك لم تندم علی ما فرطت فی الیوم

یا ابا ذر كم من مستقبل یوما لا یستكمله ومنتظر غدا لا یبلغه یا ابا ذر لو نظرت الی
الاجل ومسیره لابغضت الامل وغروره یا ابا ذر كن كانك فی الدنیا غریب او كعابر
سبیل وعد نفسك من اصحاب القبور یا ابا ذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء
واذا امسیت فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حیاتك
قبل موتك فانك لا تدری ما اسمك غدا یا ابا ذر ایاك ان تدركك الصرعة
عند العثرة فلا تمكن من الرجعة ولا یحمدك من خلفت بما تركت ولا یعذرك
من تقدم علیه بما اشتغلت یا ابا ذر ما رایت كالنار نام هاربها ولا
مثل الجنة نام طالبها یا ابا ذر كن علی عمرك اشح منك علی درهمك ودینارك
یا ابا ذر هل ینتظر احدكم الا غنی مطغیا او فقرا منسیا او مرضا مفسدا
او هرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غائب او الساعة
ینتظروا الساعة ادهی وامر ای ابوذر حفظ کن آنچه من ترا بآن وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند
گردی در دنیا و آخرت ای ابوذر دو نعمت است که مغبون اند در آن دو نعمت بسیاری از مردم صحت
بدن و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت و مجال یعنی در آن دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمیشمارند
و میگذارند که از دست ایشان میرود و بعد از آن حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر منقولست نعمتها
وارد شده است یعنی غنیمت شمرید ایشان را پیش از آنکه از دست شما برود ای ابوذر غنیمت شمار قدر
پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی نتوانی کرد و صحت
خود را غنیمت دان پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نتوانی کرد چنانچه در صحت

بتوانی کرد و مقدر بان توانگری پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در راه خدا بتوانی داد و حسرت توانگری را بری
باعث قصور از عبادت بر تو نمی‌شود غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بچیزی چند که بسبب آن
وقت عبادت نداشته باشی غنیمت شمار زندگی را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد ای
ابوذر تاخیر کارهای خیر مکن بطول امل و آرزو و چه که بعد از این خواهم کرد بدرستی که این روز که در دست
داری و بعد از این نمیدانی که خواهی داشت یا نه پس امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده باشی در
فردا هم چنان باش که امروز بودی و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را
ضایع کردی و حال آنکه عمر تو باخر رسیده ای ابوذر بسیار کس که روزی در پیش دارد و شب نشده
و آن روز تمام نکرده بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بان نرسد ای ابوذر اگر ببینی اجل خود
رفتار او را که زود می‌آید و عمر چه بسرعت میگذرد هر آینه دشمن خواهی داشت این آرزوهای دور و دراز
خود را و فریب آرزو نخواهی خورد ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که بتوقفی در آید و از او طمع خود شمارد یا مسافری
که منزلی در راه دارد و قصد اقامت نماید و خود را از اصحاب قبور بشمار و قرار منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی
آن همت بکار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و
چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری و از زندگی
بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان ای ابوذر
و در حیات نمیدانی که نام سعید خواهی داشت یا شقی ای ابوذر بپرهیز که مبادا که ابلیس
هنگام غفلت در چیزی تو را پیش از حضرت کشد باشد که کار خود درست کنی و وارث تو ترا
مدح نکند بآنچه از برای او گذاشته و آن خداوندی که بسوی او رفته ترا معذور ندارد و در آن چیزها که مشغول

آنها شده

آنها شده و بندگی او را برای خدا ترک کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی که گریزنده از آن خواب کند
و غافل شده زیرا که کسی که از امر سهلی خائف گردد از ترس آن خواب نمیکند و آتش جهنم
با این عظمت چنین کسی که از برای خوف آن گریزنده بخواب میرود بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت
چیزی که طلب کننده و خواهان آن خواب کند زیرا که مردم از برای لذتهای پست فانی خواب را
بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل آن مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم بی‌منتهای پیوسته در خوابند
ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود بخیلتر باش که ضایع نشود از درهم و دینار و درهم ای ابوذر بهر یک از شما
گمان چند چیز را انتظار می‌برند و در پیش دارید یا توانگری که شما را مست نماید و طاغی شوید و بسبب آن از سعادت
ابد محروم شوید یا فقر و بی‌چیزی که بسبب آن خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد گرداند
و از صلاح باز دارد و یا پیری که شما را از کار ضعیف گرداند یا مرگی که بسرعت در رسد و مهلت ندهد و باشند
دجالی که شر غایب و در رسد و قیامت بر پا شود و قیامت از همه چیز عظیمتر و تلختر است
توضیح این کلمات لطیفه و مواعظ شریفه در ضمن چند مقصد بیان میشود **مقصد اول** بدانکه اعظم
نصایح شریفه اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است طول امل از امهات صفات ذمیمه است و مورث
چند خصلت است **دویم** کسل در ترک طاعت زیرا که شیطان آدمی را از این راه فریب میدهد که
فرصت بسیار است و عمر دراز است در هنگام پیری عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف
عیش و طرب باید کرد **سیم** آنکه باعث ترک توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان آنکه
مهلت خواهد یافت تا مرگ ناگاه او را فرو گیرد و مهلت ندهد **چهارم** آنکه باعث حرص جمع کردن مال
بتحصیل امور لا طایل میشود برای آنکه چون گمان عمر بسیار میکند زیاده از آنچه احتیاج دارد جمع میکند تا چون

اعتماد بر خداوند خود ندارد و ندیده اند که اگر خداوند خواهد او را روزی میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی آید

و اگر خدا مصلحت داند اگر بکار خدا باشد خدا او را و او را کرامی میکند **پنجم** آنکه باعث قساوت قلب

و فراموشی آخرت میگردد و این صفات ذمیمه از شقاوت است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع

باسانید معتبره منقولست که فرمود که خصلتی که از ان بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت

خواهشهای نفس کردن و دیگری طول امل اما متابعت هواهای نفسانی پس مردم را از قبول حق

متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد و ایضا

از حضرت منقولست که هر که املش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد آخر این امت به بخل و طول

امل است و ایضا از حضرت منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که علامت

چهار خصلت است که از شقاوت میباشد خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت

و بقای بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرموده که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در او دو خصلت حرص

و طول امل و بدانکه معالجه این درد مزمن بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتماد

عمر و سرعت انقضای آن میشود چه ظاهر است که مرگ را پیر و جوان نمیشناسد بلکه

بجوانان نزدیکتر است و هر روز یک شخص از هم سن و سالهای من میمیرد و در حال او تفکر نماید که ممکن بود

که بجای او مرده باشم و اکنون حسرتهای عظیم داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت رو بزوالی

و انهدام است و هر روز یک قوتی از قوی و عضوی از اعضاء او ضعیف و باطل میشود و هر لحظه چیزی

پیک مرگ میرسد باو و مطالعه نماید در مواعظ و نصیحتی که از رسول و ائمه صلوات الله علیهم رسیده

و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایق اند و مواعظ و حکمتهای ایشان

رسیده نسخه های معالجه دردهای نفوس خلایق است و بمقابر برود و از احوال ایشان عبرت بگیرد چنانچه

منقولست از عبایة ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می آمد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را

گرامی میداشت و نزدیک خود می نشانید روزی بعبد الله گفتند که این جوان را این قدر اکرام می نمایی

و این مرد بد است شبها میرود و قبرها را میشکافد و کفن مرده ها را میدزدد و عبد الله شبی برای

استعلام این حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که آن جوان آمد و یک قبر کند و داخل شد و در لحد

خوابید و آواز بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل لحد شوم و زمین از زیر من گوید که

ترا خوش آمد مباد و مرحبا نباشد تو که بر روی من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم پس چون ترا

خواهم که در میان در آمده وای بر من در روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده

باشند و در آن روز مرا از عدالت تو کی نجات خواهد بود و وای بر من از حق مظلومانی که بر ایشان

ظلم کرده ام کی مرا از خصم ایشان خلاص خواهد بخشید که معصیت کرده ام خداوندی را که پروردگار من است که او را معصیت

کنم و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم و از من راستی و وفا ندید و امثال این سخنان بسیار میگفت و میگریست چون

از قبر بیرون آمد عبد الله او را در بر گرفت و روی او را بوسید و دعا کرد و گفت که نیکو نباشی تو و چه

خوب گناهان خطا را نبش میکنی که مکافات و از هم جدا شوند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن خود را در مقام حساب

همچنانکه بیماریهای شما آسان شود و درست و هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را

نیکو کرده است و از آنچه نشناخته و در وصیتی که در هنگام وفات فرمود گفت ای فرزند امل

و آزرده می‌شود اگر تو را کنی و مرگ را یاد کن و رفتار مرگ کن به پستی که تو در گور کردی و نشانه علامات دنیای
و معلوم است در روایات معتبره از اهل بیت منقول است که ای بندگان خدا کسی از مرگ نجات نمی‌یابد پس حذر کنید
از او پیش از آنکه شما را برسد و تهیه آن را درست کنید به درستی که او بر همه حاکم کرده است اگر می‌ایستید
شما را می‌گیرد و اگر می‌گریزید در می‌یابد و او را یاد به نشانه زیاده که یاد به پست و مرگ بر شما از همه پیش و دنیا
را از پی شما بر می‌چینید و عقب شما تمام شده است پس هرگاه که شهوت نفسانی شما بر شما زور کند
بسیار یاد کنید مرگ را که مرگ از برای موعظه بنده کافیست و رسول صلی الله علیه و آله بسیار وصیت می‌نمود
اصحاب خود را به یاد مرگ می‌گفت که بسیار به خاطر آورید مرگ را به درستی که آن شکننده لذت‌ها است و
حایل است میان شما و خواهش‌های نفسانی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که اگر
حیوانات از مرگ آنچه شما می‌دانید می‌دانستند یک گوشت از ایشان نمی‌خوردند و از مرگ
لاغر می‌شدند و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرزند آدم چون
آخر روز دنیا و اول روز آخرت می‌رسد مثل اهل و فرزندان و عمل او در نظر او می‌آورند پس التفات
رو به مال می‌کند و می‌گوید که والله که من بسیار حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم در صرف کردن
تو الحال چه بهره نزد تو هست مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر پس التفات به فرزندان می‌نماید و می‌گوید
که والله که شما را بسیار دوست می‌داشتم و حمایت شما می‌کردم امروز برای من چه خبر دارید گویند که ترا
به قبر می‌رسانیم و در خاک پنهان می‌کنیم پس رو به عمل خود می‌کند و می‌گوید که والله که خواهان تو نبودم و بر من گران
و دشوار بودی امروز برای من چه داری گوید که قرین توام در قبر تو و چون محشور می‌شوی با توام تا من و ترا
بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی به نزد او می‌آید از همه کس خوشبوتر و خوش روتر

و جامه‌های فاخر پوشیده و می‌گوید که بشارت باد ترا به نسیم و گل‌های بهشت و نعمت‌های خوش آمدی
می‌پرسد که کیستی می‌گوید که من عمل صالح توام و چون از دنیا به سوی جای خوب بهشت پس چون
مرده را غسل دهنده او را می‌شناسد و قسم می‌دهد که آنها را که جنازه او را برداشته‌اند که مرا
زود ببرید پس چون او را داخل قبر کنند دو ملک می‌آیند که موهای ایشان را بر زمین می‌کشند و با ناخن‌ها
زمین را می‌شکافند صدای ایشان مانند رعد بلند و آواز و چشم‌هاشان مثل برق است پس از او می‌پرسند و می‌گویند
که کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس جواب می‌گوید خدا ترا
ثابت بدارد در آنچه دوست می‌داری و پسندیده است پس قبر او را فراخ می‌کنند آنقدر که چشم
کار می‌کند و دری از بهشت به قبر او می‌گشایند و می‌گویند که بخواب با روح و شادی و راحت اگر
دشمن خدا باشد شخصی به نزد او می‌آید در نهایت زشتی و بدبویی و می‌گوید بشارت باد ترا به جحیم و آتش
جهنم و غسل دهنده خود را می‌شناسد و قسم می‌دهد حاملانش را که او را نگاه دارند و نبرند پس چون داخل
قبر می‌شود دو ملک به نزد او می‌آیند و کفن را از او دور می‌کنند و از خدا و پیغمبر و دین و امام او می‌پرسند می‌گوید
که نمی‌دانم می‌گویند که هرگز ندانی و راه نیابی پس گرزی بر او می‌زنند که هیچ جانوری نیست که صدای
او را نشنود و بترسد مگر جن و انس و دری از جهنم به قبر او می‌گشایند و می‌گویند بخواب به بدترین حالی و چنان
قبر بر او تنگ می‌شود و او را فشار می‌دهد که مغز سرش از ناخن‌هایش بیرون می‌آید و بر او مسلط می‌گرداند
حق تعالی مارها و عقرب‌ها و جانوران زمین را که او را می‌گزند تا روزی که مبعوث شود و او پیوسته
آرزو می‌کند که قیامت قائم شود و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمود که
من قبل از بعثت کودکان را می‌چرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه گوسفند چرانیده پس من گمان می‌کردم

که جمیع گوسفندان یکمرتبه خایف میشدند و از چرا ایستادند چون صبح شد از شبان پرسیدم
فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر از جن و انس جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و ترسان
می شوند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود چون دشمن خدا را بر جنازه
و بجانب قبر میبرند ندا میکند حاملان خود را که ای برادران نمیشنوید شکایت میکنم بشما از برادر
شقی شما دشمن خدا شیطان که مرا فریب داد و به بلا انداخت و احوال بغیر ازین نرسید و قسم
میخورد که خیرخواه منست و فریب داد مرا و شکایت میکنم بشما از دوستی دنیا که مرا ایمن ساخت پس خود
کرده بودم رها کردند و امروز از من بیزار شدند و بشما که برادرانید شکایت میکنم بشما فرزندانی خود را
که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مال مرا خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم
بشما مالی که حق خدا را از آن ندادم و وبال آن بر گردن منست و نفعش از دیگرانست و شکایت میکنم بشما
خانه را که مایه خود را صرف تعمیر آن کردم و دیگران ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار این
در قبری را که ندا میکند که منم خانه که بدنهای در آن کرم میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران
تا بتوانید مرا نگاه دارید و دیر به بریده و شما خود را حفظ کنید از آنچه من بآن مبتلا شده ام بدرستی که مرا
بشارت داده اند به آتش جهنم و خواری و ذلت ابدی و غضب خداوند جبار و حسرتها بر آنچه تقصیر کردم
در فرمان خدا و دوستان او و پیش ازین بشما و کینه‌ها را که در پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را
بشنوند و نه دوستی که مرا رحم کند کاشکی مرا برمیگردانیدند تا از اهل نیکوکاران میشدم و از حضرت صلوات الله علیه منقولست
که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانه غربت و منم خانه تنهایی و وحشت و منم خانه کرم و جانوران منم قبر
که باغیم از باغهای بهشت و یا گودالی از گودالهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا

صلی الله علیه وآله فرمود که زنهار زنهار مرگ را یاد کنید که چاره از مرگ نیست اینک مرگ رسیده
با روح و راحت و نعمت ابدی برای آنکه از برای بهشت سعی کرده‌اند و با شقاوت و ندامت و عذاب
ابدی برای آنکه فریب دنیا خورده‌اند و برای آن سعی کرده‌اند کسی که دوست خدا و سعادت ابدی برای او لازم شده
اجل او در برابر دو چشم اوست و امل او در پس پشت او و کسی که در پی شیطان و شقاوت
ابدی برای او واجب گردیده آرزوهای او در برابر دو چشم اوست و اجل او در پس پشت او
و از آن حضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرک‌ترند فرمود که آنکس که یاد مرگ بسیار کند
و تهیه از برای آن بیشتر کرده و از ابی صالح منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ای ابو صالح
هر وقت که جنازه را برداری چنان دان که گویا تو در میان آن جنازه‌ای و از خدا مطلبی که ترا بدنیا برگرداند که عمل
گذشته را تدارک کنی و ترا قبول کرد و برگردانید و در آن چه خواهی کرد اکنون چنین عمل کن و تدارک خود کن بعد
از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و برگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان
ایشان زدند که روانه میشوید و باز مشغول لعب و بازی اند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نظر کردن ملک الموت بسوی آدم فرمود که نمی بینی که جماعتی که در مجلس
اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند آن وقتیست که ملک الموت بایشان نظر میکند و از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خداوند او را زنده کرد و از آن زنده شد
و از قبر بیرون آمد و بعیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر
بودی گفت ای عیسی هنوز شدت و حرارت مرگ از من برطرف نشده است میخواهی مرا بار دیگر بدنیا
اعاده کنی و دیگر جان کندن را بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست

که جوانی چند از شاهزادهای بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند
و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که سر بسر شده بود و خاک بر روی آن ریخته
و بغیر از علامتی از او نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند از او می
پرسیم که تلخی چشیده مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که تو الهی ای پروردگار
و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست تو پدید آورنده چیزهای و همه را هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده و هرگز
ترا مرگ نیست و هر روز ترا شأنی و کاری است عجیب و هر چیز را میدانی و محتاج بتعلیم نیستی
زنده کن این میت را بقدرت خود پس از آن قبر شخصی بیرون آمد و موی سر و ریشش سفید و
خاک از سر و ریش خود میریخت ترسان و دیده بسوی آسمان باز کرده بایشان گفت برای چه بر سر قبر
من ایستاده اید گفتند دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافتی مزه مرگ را
بایشان گفت نود و نه سال است که درین قبر ساکنم و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من برطرف نشده
و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است از آن ترسیده که روزی که مردم موی سیاهی بود پس سفید
بود گفتند نه اما چون آن صدا شنیدم که برخیز و خاکها و ریزهای من جمع شد و روح در آن
داخل شد و ترسان از ترس برخاستم و از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد
و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که کفن او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند
و هر وقت که نظر بر آن میکند او را ثواب میدهند و منقولست از امام محمد باقر علیه السلام که منادی هر روز
فرزند آدم را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع کن از برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن
و از جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بنده مومن را وسعتی در امر او هست تا چهل سال چون چهل سال

چهل سال پس حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که موکلند که من این بنده را از برای عبرت عمر
داده ام الحال کار را بر او سخت گیرید و تنگ اعمالش را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ
اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت
باو میگویند که حذر باش و بترس از اینکه تو معذور نیستی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که هر روز که داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو گواهی میدهم پس در
من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید و منقولست
که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ما را موعظه بگو
که در بیابانها میباشیم و احتیاج بموعظه داریم فرمود که ای قیس بدرستی که با هر عزتی ذلتی
هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرت هست و از برای هر چیز حساب کننده و گواهی
و هر حسنه را ثوابی هست و هر گناهی را عقابی هست و هر اجلی را اندازه هست ای قیس ازان
که البته ترا قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با آن مدفون شوی و مرده باشی آن عمل
پس اگر آن قرین تو اگر کریم است ترا گرامی خواهد داشت و اگر لئیم است و بد است ترا
وا خواهد گذاشت و با تو محشور خواهد شد و از تو سؤال خواهند نمود پس باید که آن قرین خود
عمل صالح گردانی که انیس آن در مرده باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت نخواهی داشت و حضرت
صادق علیه السلام بجماعتی گفت که سلام مرا به شیعیان من برسانید و بایشان بگوئید که میان ما و خدا خویشی نیست
و تقرب بجناب الهی نمیتوان جست مگر بطاعت او ای جماعت هر که مطیع خدا باشد و محبت ما داشته باشد
او شیعه ماست و کسی که معصیت خدا کند محبت ما او را نفع نکند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود

که هر که خواهد بدون عشیره و قوم عزیز باشد و بی سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد
و مردم اطاعتش کنند بدون آنکه مالی بایشان دهند پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بعزت
اطاعت و فرمانبرداری خدا داخل شود که اینها همه برای او حاصل است و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه واله منقولست که هیچ بنده را قدمهای او در روز قیامت حرکت از جای خود نکند تا سؤال
نکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است
و از مالش که از کجا بهم رسانیده است و در چه چیز صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت و
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که در تورات نوشته است که ای فرزند آدم خود را
برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی و طلب تو واگذارم
و بر بندم که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر خود را از برای عبادت من فارغ
نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج از تو نکنم و ترا بسعی خود واگذارم و از حضرت عیسی
منقولست که فرمود که بدرستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده است و بر رو آمده و آخرت
بار کرده است و رو کرده است و می آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب است پس شما
از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا و کارکنان دنیا ای گروه از زاهدان در دنیا باشید و بسوی آخرت
رغبت نمایید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود دانسته اند و خاک را فرش خود قرار داده اند
و آب را بوی خوش خود دانسته اند و با خود را می شویند و خوشبو میسازند و خود را جدا کرده اند بریده اند
از دنیا بریدنی بدرستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسی که از
آتش جهنم می ترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای دنیا بر او سهل میشود

بدرستی که خدا را بندگان است که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند که
مخلدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذب اند و مردم از شر ایشان ایمن اند و دلهای ایشان بسته
از غم آخرت محزون است و نفسهای ایشان عفیف است از محرمات و شبهات و کارهای ایشان
سبک است و بر خود دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبر کردند پس در راحت راحتهای دراز
عوض ستاندند ای از برای خود مهیا کردند چون شب میشود بر خداوند خود برپای می ایستند و آب دیده ایشان
بر روی ایشان جاری میگردد و تضرع و زاری و استغاثه به پروردگار خود میکنند و سعی میکنند که رهائی خود را
از عذاب الهی آزاد کنند و چون روز شد بردبارانند حکیمانند دانایانند نیکوکارانند و پرهیزکارانند
از عبادت تیر باریک شده اند خوف الهی بعبادت ایشان را چنین تراشیده و نحیف کرده چون
اهل دنیا بایشان نظر میکنند گمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری نیست بلکه خوف بیماری
عشق و محبت دارند و بعضی گمان میبرند که عقل ایشان بواکی مخلوط شده است و نه چنین است بلکه
هم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت عیسی بر قریه گذشت که اهلش و مرغان و حیوانانش همه مرده بودند فرمود که اینها نمرده اند
مگر بغضب الهی اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریان گفتند یا روح الله خدا را بخوان که
اینها را زنده کند که از اعمال خود ما را خبر دهند که از اعمال ایشان اجتناب نمائیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی
نشویم پس عیسی دعا کرد ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد چون شب شد حضرت عیسی
بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه یکی از ایشان جواب داد و گفت که لبیک یا روح الله حضرت
فرمود که بگو بینم که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفت که طاغوت و باطل که ما را از اطاعت گردانیدیم

و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و امیدها و آرزوهای دراز داشتیم و غافل بودیم
و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفتند مانند محبت طفل مادر
خود را هر گاه رو میکرد بما خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد میگریستیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت
طاغوت چگونه میکردید گفت اطاعت میکردیم گناهکاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت
شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت که
سجین است فرمود که سجین کدام است گفت کوههای از آتش که بر ما میافروزند تا روز قیامت
فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را برگردانید به دنیا تا ترک دنیا
بکنیم و بندگی کنیم گفتند که دروغ میگوئید فرمود که وای بر تو چرا اینها با تو سخن نمیگویند و غیر تو
سخن نگفت گفت یا روح الله لجامهای آتش بر دهان ایشان است و در دست ملائکه غلاظ و شداد
لجامها ایشان و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا گرفت
من بیک مو آویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت عیسی علیه السلام
رو بحواریین کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن
خیر بسیار دارد و موجب عافیت دنیا و آخرت است و منقولست از حضرت صادق علیه السلام که
چون حضرت داود علیه السلام ترک اولی را از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز
میگریست و سر از سجده بر نمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش مجروح شد و خون از چشمهایش بیرون آمد
بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی اگر گرسنه ای سیرت گردانم و اگر تشنه ای آبت دهم
و اگر عریانی ترا بپوشانم و اگر ترسانی ترا ایمن گردانم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که تو

خداوند عالم عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد خدا باو وحی فرمود که ای داود توبه کن پس برخاست و رفت
بجانب صحرا و زبور میخواند و هر گاه آنحضرت زبور میخواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی و درنده
نمیماند مگر آنکه با او در وقت گریه نوحه میکردند و گریه و فغان میکردند تا آنکه بکوهی رسید و بر آن کوه غاری بود که
در آنجا پیغمبری بود عابد که او را حزقیل میگفتند چون صدای کوهها و حیوانات را شنید دانست که حضرت
داود است داود گفت که ای حزقیل رخصت میدهی که بسوی بالا بیایم گفت نه تو گناهکاری داود
گریست پس بحزقیل وحی آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن که هر کس را بخود
واگذارم البته بخطاها مبتلا شود پس حزقیل دست داود را گرفت و به نزد خود برد داود گفت ای
حزقیل هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانیده گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیده در این حالی که داری از
عبادت خدا گفت نه گفت هرگز میل بدنیا و شهوات و لذات آن بخاطرت خطور نموده گفت بلی گاه
گاه این حال بدل من میرسد گفت پس چه علاج میکنی گفت داخل میشوم بدرون این شکاف کوه و
از آنچه در آنجا است عبرت میگیرم داود با او داخل نقب شدند دید که تختی از آهن گذاشته اند بر روی
آن تخت استخوانهای پوسیده است پس دید لوحی از آهن نزد آن تخت که نوشته است داود لوح را
خواند نوشته بود که منم اروای بن شلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم و
هزار دختر باکره را بردم و آخر کار من این شد که خاک فرشم شد و سنگ بالشم و کرمها و مارها
همسایگان و مصاحبان من شدند پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد **مقصد دویم** در بیان
دجال و آنکه یکی از نشانهای ظهور آن خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
خروج خواهد کرد و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است اول در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد

و حضرت نزد او فرستند و او با حضرت بحث کند و حضرت او را تکلیف اسلام کند و قبول نکرده و گوید
تو پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و بهتر گفت و دعواهای بزرگ کرد حضرت با او فرمود که
دور شو که اجل خود نزدیک آوردی و آرزوی خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای تو مقدر شده
نخواهی رفت پس حضرت با صحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر آنکه قوم خود را
از فتنه دجال حذر فرموده است و خدا او را تا حال تأخیر فرموده و در میان شما ظاهر گردانید پس اگر دعوی
خدایی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید که خداوند شما اعور و یک چشم نیست. و او بیرون
خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که میان دو گوش آن الاغ او یک میل باشد یعنی ثلث فرسخ و با او
و در رخی و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان و بادیه‌نشینان خواهند بود
و گرد عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و مدینه و دو سنگستان مدینه که داخل
نتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمه از نزال بن سبره روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علی
در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید از من سؤال نمایید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة
صوحان برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین کی دجال خروج می‌کند حضرت فرمود که خروج او را
علامتی و صفتی چند است که از پی یکدیگر ظاهر می‌گردد و علامتش آن است که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را
خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی بسازند و دین را به دنیا فروشند
و کارها را به سفیهان فرمایند و مشورت با زنان کنند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای نفس بروند و خون
مردم را سهل شمارند و حلم را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان
فاجر و بدکردار باشند و وزیران ایشان ظالم باشند و رؤسای ایشان خائن باشند و قاریان قرآن ایشان فاسق باشند

و گواهی حق در میان ایشان فاش شود و زنا و بهتان و گناه و طغیان را علانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند
و مسجدها را به طلا زینت دهند و منارها بلند بسازند و بدان را گرامی دارند و صفها پر باشد
و دلهای ایشان مختلف باشد و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای
حرص دنیا و صداهای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را بشنوند و بزرگ هر قومی پست‌ترین ایشان باشند
و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان و دروغگو را تصدیق نمایند و خائن را امین گردانند
و کنیزان خواننده و سازها برای خود نگاه دارند و گذشتگان را لعن کنند و زنان بر زین سوار شوند
بمردان شبیه باشند و مردان در زی زنان درآیند و گواهان گواهی نشنیده گواهی دهند و گواهی
بغرض دهند و علوم غیر علم دین را یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلها
مانند گرگ پوشند و دلهای ایشان از مردار گندیده‌تر باشد و از صبر تلخ‌تر باشد در این هنگام قیامت
بسیار نزدیک باشد پس برخاست اصبغ بن نباته و گفت یا امیرالمؤمنین دجال کیست گفت که صاید
بن الصید است او شقی است و شقی کسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است که تکذیب او
کند از شهری خروج کند که او را اصفهان گویند از دهی که مشهور به یهودیه باشد چشم
راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشنده و میان چشمش مانند پاره
خون باشد و در میان دو چشمش نوشته باشد کافر حقا که همه کس تواند خواند بر روی دریاها رود
و در پیش رویش کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی سفید باشد که مردم گویند طعام است و در سالی
خروج کند که قحط عظیم در میان مردم باشد و بر خر سفیدی سوار باشد که هر گامش یک میل باشد و زمین
از زیر پایش پیچیده شود و به هر آبی که بگذرد آن آب فرو رود و به آواز بلند فریاد کند که همه کس بشنوند

گروه دوستان من زود من آید بشنوم آن خداوندی که شما را خلق کرده‌ام و اعضاء شما را درست کرده‌ام و شما را
بآنها راه نموده‌ام منم پروردگار بزرگوار شما و دروغ میگوید این دشمن خدا او یک چشم است و طعام میخورد
و چیست و راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است و اگر مستبعد است از آن مثل فرزندان جان
کلاهها پیش خواهند بود خدا او را در شام خواهد کشت بر گردنگاهی که او را عقبه افیق میگویند بعد از ساعت
از روز جمعه بر دست آنکسی که عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد و بعد از آن امر عظیم خواهد بود گفتند چه چیز
خواهد بود یا امیر المؤمنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت
انگشتری سلیمان و عصای موسی را انگشتر را بر پیشانی مؤمن میگذارد نقش میکند که هذا مؤمن
حقا و عصا بر پیشانی کافر می‌نهد نقش میکند که هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید وای
بر تو ای کافر و کافر میگوید که خوشا حال تو ای مؤمن کاشکی من امروز مثل تو بودم و بسعادت عظیم فائز
میشدم پس دابه سر خود را بلند میکند که هر کس او را می‌بیند باذن الهی این بعد از آنکه
آفتاب از مغرب طلوع نماید و در آن هنگام توبه نفع نمی‌بخشد و هیچ عملی قبول نمیشود و کسی که پیش از آن ایمان
نیاورده باشد ایمان او فایده نمی‌بخشد پس آنحضرت فرمود که از احوال بعد از این مپرسید که حضرت
پیغمبر فرموده که بغیر اهل بیت خود بدیگری نگویم تا آن میگوید که من از صعصعه پرسیدم که آنکه او را عقب
او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت او دوازدهم از فرزندان حضرت امام حسین است و او امام دوازدهم و او
آفتاب است که از مغرب طالع میگردد و در میان رکن و حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از جور
پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را برپای خواهد کرد که هیچکس بر کسی ظلم نکند و بعد از احادیث معتبره
ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است و بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر

صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود **مقصد سیم** در بیان مجملی از معاد
و ذکر بعضی از احوال آن که این حدیث اشاره بدان دارد بدانکه معاد عبارت است از آنکه حق تعالی
خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین است و جمیع ملل بر آن اتفاق دارند و آیات
آیات صریحه قرآنی و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت بنحوی بتواتر رسیده که جای شک نیست
و شبهه در آن راه ندارد و انکار کردن آن و تأویل کردن که روح را اعاده میدهد و اما این بدن را بکرده
موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و یقین داند که آخر زلزال در دنیا
آسمان و زمین را خراب خواهد کرد و آسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها ریگ خواهد شد
و حق تعالی منتهای هر را از اجزای خود شان چنانچه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده متفرق
شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد و بقدرت کامله خود حیات خواهد داد و ارواح خلایق را بابدان
بنهاد از نشر خواهد بخشید و محشور خواهد گردانید زیرا که این امور ممکنست و آیات متکثره و احادیث
متواتره او بر وقوع خبر داده بنحوی که اصلا قابل تأویل نیست و ایضا بباید دانست که خصوص قیامت
از صراط و میزان و سخن‌ها و نامه‌های اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن حق تعالی
بمقتضای وعده و وعید خود بهشتیان را در بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور و بهشت عین
و غلمان و غیر اینها از آنچه ادراک آن میسر نمیشود و دوزخیان را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل است بر آتش
و مار و عقرب و زقوم و جحیم و امثال اینها از موذیات و مولمات گرفتار خواهد شد و جمیع اینها
از آیات و احادیث متحقق و ثابت گردیده و قابل تأویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات
و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و امثال اینها حق است و انکوپس

در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آن را برزخ گویند موجود است و در آن ... بهشتی
تعلق گیرد و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال میکنند و ضغطه و فشار قبر که اکثر مؤمنان را میباشد
در همین بدن است و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی در میان هوا طیران میکنند و در بهشت
دنیا میباشند و از نعمتهای آن متنعم میباشند و گاهی در وادی السلام که صحرای نجف اشرف است جمع
میشوند و بر قبر خود و زیارت کنندگان خود اطلاع دارند و روح کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند
و در وادی برهوت و غیر آن ایشان را عذاب میکنند تا هنگامی که محشور شوند و شبهه‌های
ملاحده را در این باب گوش نباید کرد و بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر و ضلالت است
و راه تأویل را در هر باب نمیباید بست که روی این مسائل را الجام بر بسته اند چنانکه منقولست
از حبه عرنی به سند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بصحرای نجف
رفتم که آن را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جمعی سخن میگویند من هم
ایستادم القدر که مانده شدم پس نشستم القدر که دلگیر شدم پس برخاستم و ایستادم القدر
که بتنگ آمدم باز نشستم القدر که دلتنگ شدم پس برخاستم و ردای خود را جمع کردم
و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار کشیده باشی ساعتی راحت فرما فرمود
که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که
با ایشان گفتگو توان کرد حضرت فرمود که بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان یا ارواح ایشان فرمود که روحهای
ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه‌های زمین مگر آنکه روحش را میگویند که ملحق شو بوادی

السلام و این وادی بقعه‌ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود
که برادر من در بغداد است میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد
در پستی که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند
راوی گفت وادی السلام کجاست فرمود که پشت کوفه گویا می‌بینم ایشان را که در آن صحرا حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و به سند معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش
میباشند فرمود که نه مؤمن ازان عزیزتر و کریمتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند ولکن
روح ایشان در بدنها مثل بدنهای دنیا میباشد و از ابو بصیر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود
که ارواح بصفت بدنهای خود در درخت بهشت‌اند با یکدیگر سخن میگویند و آشنایی میکنند پس روحی
که تازه بر ایشان وارد شده میگویند که بگذارید او را که از هولهای عظیم رها شده پس از او
احوال یاران و آشنایان را سؤال میکنند هر کرا میگوید که در دنیا مانده امید وار میشوند که بیاید
چون بمیرد نزد ما آید و هر کرا میگوید که مرد میدانند که حالش بد بوده که نزد ایشان نیامده میگویند
که هوی هوی یعنی بزیر رفت بجهنم واصل شد و به سند معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردم از ارواح مؤمنان فرمود که در حجره‌های بهشت‌اند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند
خداوندا قیامت را برای ما برپا کن و آنچه وعده فرموده بما کرامت فرما و مؤمنانی که بعد از ما مانده اند
بما ملحق ساز و به سند معتبر از یونس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
پرسیدم که میگویند که فرات از بهشت بیرون می‌آید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی است

که در مغرب خلق کرده است و آب فرات از آنجا بیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای
خود بآنجا میروند و از میوه های آن میخورند و تنعم میکنند در آنجا و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را
میشناسند و چون صبح میشود در میان زمین و آسمان پرواز میکنند و می آیند و میروند و از قبرهای خود
خبر میگیرند و خدا را آتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب میکنند و از زقوم آنجا میخورند
و از حمیم آن می آشامند در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت که در یمن است میبرند
و در آنجا حرارت سوزان آتش بایشان میرسد و با دشنام ایشان را بالش میزنند و در این حال هستند
تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه سؤال کردند از کیفیت نفخ صور فرمود که امّا نفخهٔ اولی
پس خدا امر میفرماید اسرافیل که بزمین می آید و صور را با خود دارد و صور دو شعبه و دو طرف دارد و دو سر
هر طرفی از طرف دیگر مثل ما بین زمین و آسمان است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزمین آمد با صور میگویند
که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند پس فرود می آید اسرافیل در حظیرة
القدس پس رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا رخصت فرموده است در هلاک اهل
زمین پس میدمد یک مرتبه در صور پس صدا از طرفی که بجانب اهل زمین است بیرون می آید پس هیچ صاحب روحی
در زمین نیست که نمیرد و صدا از طرفی که بجانب آسمان است بیرون میرود پس هیچ صاحب جانی
که در آسمانها نیست بمیرند پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و در این حال میمانند آنقدر
که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را
که روان شوند و ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکنند بزمین دیگر که بر روی آن گناه نشده

باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و حائلی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول کرده بود
و عرش را بر روی آب قرار میدهد چنانچه اول کرده بوده و بی حائلی بقدرت خود او را نگاه
میدارد و در این هنگام ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمانها و زمین که از کیست امروز ملک
و پادشاهی پس هیچکس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یگانهٔ
قهار است منم که همه خلایق را فانی کردم و بعدم بردم و میرانیدم منم خداوندی که بجز من خداوندی
نیست و شریک و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و اراده
خود همه را میرانیدم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود
نفخی میکند که صدایی از صور بیرون می آید که اهل آسمانها زنده میشوند و میکائیل میدمد و اهل زمین
زنده میشوند و حاملان عرش را زنده میدارند و ملائکه بهشت و دوزخ را حاضر میگردانند و خلایق را برای
حساب محشور میشوند این را فرمود و حضرت مشغول گریه شد و دیگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
منقول است که چون روز قیامت میشود خداوند عالمیان بملک موت میفرماید که ای ملک موت بعزت
و جلال خودم سوگند که مزهٔ مرگ را بتو بچشانم چنانچه به بندگان من چشانیدی و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را فرماید که آسمان چهل روز باران
ببارد پس بندها را بهم پیوند دهد و گوشت برویاند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
بسند معتبر که فرمود در تفسیر این آیه که هٰذَا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ که چون روز قیامت
میشود مردم را برای حساب محشور میگردانند بگذرانند بر اهوال قیامت تا بموقف حساب برسند و از تزاحم
از کثرت و ازدحام و شدت و مشقت عظیم میکشند پس اول ندایی که بجمیع خلایق

بشنوند و میطلبند محمد بن عبدالله پیغمبر عربی قرشی را و چون می آید او را بجانب راست عرش
میدارند پس حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم را می طلبند و در دست
چپ ایشان میدارند بعد از ان هر پیغمبری را با امتش میطلبند و در جانب چپ عرش باز میدارند
پس اول مرتبه قلم را در صورت شخص می آورند و در برابر عرش بمقام حسنات میدارند
پس میفرماید حق تعالی که ای قلم آنچه گفتیم ترا الهام کردیم و بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی
قلم گوید که بلی خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم پس فرماید که برای تو گواهی کیست
گوید پروردگارا تو میدانی و گواهی بر راز مخفی تو بر دیگری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس
لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان به نزد عرش و او را برسد حق تعالی که آیا قلم در لوح ثبت
کرد آنچه ما با و الهام کردیم و وحی کردیم گوید که بلی پروردگار من آنچه او در من نقش کرد من به اسرافیل
رسانیدم پس اسرافیل آید بصورت آدمیان و با ایشان بایستد و از او سؤال نماید که لوح
بتو رسانید آنچه قلم بر او رسانیده بود از وحی من گوید بلی خداوندا و من بجبرئیل رسانیدم
پس جبرئیل را طلبند بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد و خداوند عالمیان از او پرسد که اسرافیل
تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید که بلی ای پروردگار من و آنچه بمن رسید بجمیع پیغمبرانت رسانیدم
و آنچه از فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالات تو به پیغمبری کردم و تمام کتابها
و وحیها و حکمتهای ترا به یکیک از ایشان خواندم و آخر کسی که بر او وحی رسالت و حکمت و علم و کتب
و کلام ترا خواندم محمد بن عبدالله بود حبیب تو پس اول کسی از فرزندان آدم را که بسؤال طلبند
محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله باشد و خدا او را از روز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر

برادر او را بسؤال نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید آنچه من وحی بتو کرده بودم و بسوی تو فرستاده
بودم از کتاب و حکمت و علم خود حضرت فرماید که بلی خداوندا جمیع بمن رسانید فرماید
که همه را بامت خود رسانیدی پس حضرت فرماید که همه را بایشان رسانیدم و در راه دین تو جهاد
کردم و زحمت کشیدم پس خطاب رسد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا
تو گواهی که من تبلیغ رسالت ترا کردم و ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی تو در همه کافیست
پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت آنحضرت بدهند پس امت آنحضرت را
طلبند و سؤال کنند که آیا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بشما خواند
پس همه گواهی دهند آنگاه به آنحضرت سؤال رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان
که ماند کسی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هر چه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر
سازد و حجت من شد بعد از تو حضرت فرماید که بلی علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم
که برادر من و وزیر من و وصی و بهترین امت من بود و در حیات خود او را بر ایشان نصب کردم و مردم را
باطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی بن ابی طالب را
بطلبند و خدا او فرماید که آیا محمد ترا وصی خود گردانید و خلیفه خود کرد و در حیات خود ترا نصب کرد و تو
بعد از او در میان امت با مر امامت قیام نمودی علی گوید که خداوندا محمد مرا وصی و خلیفه خود گردانید
و در حیات خود مرا نصب کرد پس چون آنحضرت بجوار رحمت خود بردی امت او انکار امامت من
کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را که بر من از ایشان مقدم نموده
مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من صبر کشیدم و در راه تو جهاد کردم

برگشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بسوی حق بخواند
و براه حق هدایت نماید گوید که بلی خداوندا امام حسن را که فرزند من و فرزند دختر پیغمبرت بود
نصب کردم و حسین را امامی طلبند و اهل عالم را جمع نموده حجت بر ایشان تمام شود
بعد از آن حق تعالی میفرماید که امروز نفع میکند راستگویان را راستی ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که چون حق سبحانه و تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع کند نوح را طلب و از او پرسد که آیا تبلیغ
رسالت کردی گوید که بلی گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید که محمد بن عبد الله گواه منست
پس نوح آید بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت بر بلندی با حضرت امیر المؤمنین ع
ایستاده باشند و گوید که یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبیده حضرت فرماید
که ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای نوح گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس آن روز
جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو گردم علی در کجا است که ایشان گواهی
میدهند فرمود که رتبه علی از این عظیم تر است که تکلیف این شهادت بر او بکنند و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که فرمود که حساب نفس خود بکنید پیش از آنکه شما را حساب بکنند بدرستی که
در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال حبس خواهند کرد چنانچه حق تعالی میفرماید که در روزی
که مقدار آن پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که چون این آیه نازل شد
که وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ از رسول صلی الله علیه و آله تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد
که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را از برای حشر جمع نماید بفرماید که جهنم را حاضر گردانند و او را بکشند هزار
مهار و بر هر مهاری صد هزار ملک از ملائکه غلاظ و شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر گناهکاران

و حرکت کند پس چنان صیحه و زفیری کند که اگر خدا حفظ نکند همگی از شدت آن صدا هلاک شوند پس
گردنی بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد و در آن حال هیچ بنده از بندگان خدا از ملک مقرب و پیغمبر مرسل
نباشد مگر آنکه فریاد بر آورد که نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس پس جان مرا از عذاب آزاد
کن و تو یا محمد فریاد بر آوری که امتی امتی یعنی که امت مرا نجات ده و امت مرا از عذاب آزاد
کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و در آن سه قنطره باشد یکی صله رحم
و امانت دوم نماز سیم عدالت خدا در مظالم بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از صراط
بگذرند پس صله رحم و امانت نگاهدارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای آدمیان خیانتها کرده
باشند در آنجا بمانند و اگر از آنجا نجات یابند نماز ایشان را نگاهدارد و هر که در نماز تقصیر کرده باشد
و از آنجا بگذرد در مقام مظالم عباد بدارندش چنانچه میفرماید که إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی پروردگار
تو در کمینگاه صراط است و ایشان را در آنجا باز میدارد و سؤال میکند و مردمان بر صراط میروند و بعضی بدستها
و بعضی بقدمها ایشان معلق و بعضی یک قدم می لغزد و یکی بند میشود و ملائکه بر دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند
حلیم ببخش و بیامرز ایشان را و از گناه ایشان در گذر و بفضل خود با ایشان سلوک کن و ایشان را بسلامت بگذران
و مردم میریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط بگوید که الحمد
لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مأیوس شده بودم بفضل و احسان خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده
و جزا دهنده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از موی
باریکتر و از شمشیر تیزتر است پس بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند اسب تند رو و بعضی پیاده
که در راه میروند و بعضی دست و پا میزنند مانند طفلی که خود را از زمین کشد و بعضی آویخته باشند که پاره ای از ایشان را

...ش کرده پاره را کرده و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون بنده را بمقام
حساب بدارند خداوند عالم فرماید که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل او را فرا گیرد و فرماید
که نعمتها را باو بخشیدم نیک و بد اعمالش را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشند فرماید که به بهشتش برید
و اگر خیرش زیاده باشد خدا تفضلها و نعمتها و چندانها بسنجید و فرماید و اگر بدیش زیاده باشد اگر از
اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد او محل رحمت و مغفرت الهیست اگر خواهد بتفضل میفرماید و می‌بخشد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در تفسیر این آیه کریمه که ترجمه‌اش اینست که آن گروه
را خدا بدل میکند سیئات ایشانرا بحسنات و خدا آمرزنده و مهربانست فرمود که روز قیامت مؤمن
گناهکار را بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر گناهان او
مطلع نشود پس چون بگناهان خود اقرار کند حق تعالی کاتبان اعمالش را فرماید که بعضی گناهان او را حسنه کنند
و بر مردم ظاهر گردانند پس چون مردم نامه اعمال میبینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس خدا امر فرماید
که او را به بهشت ببرند و همین است تأویل این آیه و مخصوص گناهکاران شیعیان ماست و از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را نزد حساب بدارند که هر دو از
اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوندا مرا چرا بازداشتی
بعزت تو قسم که میدانی که مرا ولایت و حکومتی نداده بودی که عدل و جور کرده باشم و مالی
نداده بودی که حقی در آن لازم و واجب شده باشد که عطا یا منع کرده باشم و روزی مرا بقدر کفاف
میدادی حق تعالی میفرماید راست میگوید بنده من بگذارید که به بهشت رود و توانگر را آنقدر نگاه میدارند که از
آنقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب میشوند پس او را به بهشت برند پس فقیر گوید باو که

چرا اینقدر ماندی گوید که درازی حساب بسیاری مال اینقدر مرا نگاه داشت پس فرمود و در هر گناهی که پیش آمد
که مستحق عذاب بودم و خدا می‌بخشید دیگر از جرم دیگر میپرسیدند و همچنین تا خدا از رحمت خود
فرا گرفت و بتوبه کاران ملحق گردانید و از من پرسید که تو کیستی گوید منم آن فقیری که در مقام
حساب ایستاده بودم گوید که نعیم بهشت ترا تغییر کرده است که من ترا نشناختم و از حضرت صادق
منقولست که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت از عمل کسی بپرسد او انکار نماید
پس حق را شفاعت انکار کنند که این عمل را نکرده‌ام پس ملائکه که کاتبان عملند گواهی میدهند ایشان گوید
خداوندا اینها ملائکه تواند و برای تو گواهی میدهند و قسم خورند که این کار را نکرده‌ام چنانچه میفرماید
که يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ یعنی روزی که خدا همه ایشانرا
مبعوث گرداند پس قسم خورند برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخورند حضرت فرمود که
اینها جماعتی اند که حق امیرالمؤمنین را غصب کرده‌اند پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد
و اعضا و جوارح ایشانرا گویا کند پس گوشش گواهی دهد بآنچه از چیزهای حرام شنیده است و چشم
گواهی دهد بآنچه بحرام دیده است و دستها گواهی دهند بآنچه گرفته است و پاها گواهی دهند بآنچه
بحرام سعی کرده‌اند و فرج گواهی دهد بآنچه بحرام مرتکب شده است پس خدا زبانش را گویا کند
و باعضای خود گوید که چرا بر ما گواهی دادید اعضا گویند که گویا کرد ما را خدائی که همه چیز را گویا کرده است
و شما را اول مرتبه خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که چون روز قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع اهل اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان
برهنه و پیاده محشور سازد آنقدر بدارند که عرق از ایشان ریزد و از نفسهای ایشان تنگ شود و چندین

چنین نمایند پس منادی از جانب رب العزة از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس بار دیگر ندا
کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله آنگاه آن حضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان
شود تا بیاید بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعیست در حوالی شام و صنعاء یمن باشد و بر سر آن حوض
بایستد پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیاید و در پهلوی آن حضرت بایستد و مردم را بعضی
آب دهند و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند پس حضرت رسول ص ببیند که جمعی از دوستان اهل بیت را
بر دور میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگریه درآید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی اند پس حق تعالی
ملکی را بفرستد و گوید بمحمد چرا گریه میکنی و ما که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب را
از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم میبرند پس ندا رسد که یا محمد ایشان را از برای تو بخشیدم و از گناهان
ایشان درگذشتم و ایشان را بتو و بآن جمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت آنها داشتند ملحق ساختم و ایشان را
در زمره شما داخل گردانیدم رخصت حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که در آن وقت چه بسیار مرد و زنی که گریان شوند پس جمع دوستان و شیعیان ما را
ببخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند از حوض
کوثر فرمود که آن حوضیست که خدا بمن اکرام فرموده و مرا بآن زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته
و آن حوض از ما بین ایله و صنعاست و در کنار آن ظرفها بعدد ستارهای آسمان هست و دو جوی عظیم
از پای عرش در او میریزد و آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر است و سنگ ریزه اش از زمرد
و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبوتر و گیاهش از زعفران است و خدا با من شرط کرده است
که وارد آن حوض نشوند مگر آنها که دلهای ایشان از رنگ و نفاق پاک باشد و جنبهای ایشان صحیح

وانصار و متابعت وصی من علی بن ابی طالب کرده باشند و دور خواهم کرد غیر شیعیان او را از حوض کوثر
چنانکه شتر صاحب جرب را از میان شتران دور میکنند و هر که از آن بخورد هرگز تشنه نشود و در خبر آمده
منقول از رسول صلی الله علیه و آله که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را از حوض سیراب نگرداند و هر که ایمان بشفاعت
من نداشته باشد خدا او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من از برای اصحاب گناهان
کبیره است از امت من نیکوکاران پس ایشان را اعتراضی نیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که مردم را در عرصات قیامت گاه چنان تنگ شود که عرق بدهان ایشان رسد پس گویند
بیایید نزد حضرت آدم برویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گوید من هم گناهکارم بروید بنزد نوح
همچنین نزد هر پیغمبری که آیند ایشان را بنزد دیگری میفرستند تا نزد عیسی آیند گوید بنزد پیغمبر آخر
الزمان بروید چون بخدمت آن حضرت آیند فرماید که با من بیایید و بیاورد ایشان را بدر بهشت و در درگاه
رحمت بسجده درآید پس ندا رسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست اینست تفسیر آن
آیه که فرموده است که وَعَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و بسند معتبر منقولست که
شخصی بخدمت حضرت باقر صلوات الله علیه عرض کرد که شما در شفاعت بسیار نیکو میگویید و مردم را
مغرور میکنید فرمود که گمان تو اینست که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته و از شفاعت محمد محتاج
نباشی والله که اگر فزعهای روز قیامت را ببینی محتاج شفاعت خواهی شد و شفاعت از برای جماعت
که مستحق آتش شده باشند و همچنین از اولین و آخرین نیست مگر آنکه بشفاعت آن حضرت محتاج اند
در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول ص برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود
شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که یک مؤمنی

شفاعت کند عدد ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکارش میگوید خداوندا
حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید از تفسیر این آیه
که یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ اِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْدًا که ترجمه‌اش اینست که روزی که محشور گردانیم
پرهیزکاران را بسوی خداوند بخشنده ایشان مانند گروهی که وارد شده شوند که سواره باشند بر خداوند
با سواران باشند حضرت فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سواران ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری الهی
کرده اند پس خدا ایشان را دوست داشته و مخصوص خود گردانیده و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را
متقیان نام کرده یا علی بحق آن خدایی که حبه را شکافته و گیاه را از زمین آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از
قبرها بیرون خواهند آمد و رویهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامه‌های سفید پوشیده باشند
از شیر سفیدتر و نعلینهای طلا در پای ایشان باشند و بندهای نعلها از مروارید درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان
آورند ناقه‌های بهشتی را که جهازهای آنها از طلا باشد و مروارید و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای ایشان
از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارهای آنها از زبرجد باشد و ایشان را بر آنها سوار کرده در صحرای محشر روان گردانند
با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشد از پیش رو و جانب راست و چپ ایشان را در نهایت عزت و کرامت
بیاورند تا درگاه بهشت بزرگ و در آن درگاه درختی باشد که هر برگ آن صد هزار کس را سایه و از جانب راست
درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه و از آن شربتی به ایشان بدهند که خداوند دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک کند
و از بدنهای ایشان موهای بدن را بریزد چنانچه خدا میفرماید که وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا از آن

پاک کننده

پاک کننده را از این چشمه می‌آشامند که ظاهر و باطن ایشان را از دنیا مصفا میگرداند پس می‌آیند بر سر چشمه دیگر
از دست چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و آن چشمه زندگانیست که چون از آن غسل کردند هرگز نمیرند
پس ایشان را بنزدیک عرش می‌آورند و حال آنکه از جمیع دردها و بلاها و گرما و سرما ایمن شده‌اند پس
پس حق تعالی بملائکه میفرماید که دوستان مرا بسوی بهشت ببرید و ایشان را با سایر خلایق باز مدارید که من
همیشه از ایشان خشنود بوده‌ام و رحمت من برای ایشان لازم گردیده پس ملائکه ایشان را به بهشت آورند
پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند آوازی از آن بلند شود که جمیع حوریانی که خدا برای ایشان
خلق کرده بشنوند انگاه حوریان شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان خدا آمدند پس چون
در را بگشایند و داخل بهشت شوند زنان ایشان از میان حوریان از قصرها مشرف شوند و گویند مرحبا مشتاق
چه بسیار مشتاق شما بوده‌ایم و دوستان ما نیز مثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعت‌اند فرمود که شیعیان تواند و تو امام و پیشوای ایشانی
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت
منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند ملائکه
استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت
صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویند بگذارید که بی‌حساب به بهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که
کجایند اهل فضل پس گروهی برخیزند ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه فضل که شما را این
کرامت رسانید گویند که بر ما جفا میکردند و بدی میکردند و ما حلم میکردیم و بدی نسبت بما میکردند و بر ایشان
عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بی‌حساب به بهشت روند دیگر منادی ندا کند که کجایند

همسایگان خدا، پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز خدا شما را
بجوار رحمت خود نشست داد، گویند که ما برای خدا با برادران مؤمنان دوستی میکردیم و خالصا
لوجه الله بایشان عطاها میکردیم و مدد و اعانت ایشان میکردیم، ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بجوار
رحمت و قرب من درآیند بیحساب، پس حضرت فرمود که ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان
خدایند، مردم میترسند از اهوال قیامت و ایشان نمیترسند و مردم را حساب میکنند و ایشان را حساب
نمیکنند، و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را
پهن کند که شیطان هم طمع کند در آن رحمت، و باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود که یا علی تو اول کسی که داخل بهشت می‌شود و در دست تو خواهد بود علم لوای حمد و آن هفتاد
شقه است که هر شقه از آن از آفتاب و ماه بزرگتر است، و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمود
که اول مرتبه یا علی ترا می‌طلبند در روز قیامت و بتو میدهند علم مرا که لوای حمد است و دو صف
ایستند اهل محشر در زیر سایه‌اش که ... آدم و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله
راه است و سرنیزه‌اش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفید است و دسته‌اش از دُر سبز است و سه
زبانه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بر آن سه سطر نوشته است بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین لا اله الا الله محمد
رسول الله و طول هر سطری هزار ساله راه است و عرضش هزار ساله است، پس تو یا علی علم را برمیداری
و در میان میشوی و حضرت امام حسن از دست راست و امام حسین علیه السلام از دست چپ تو خواهند بود تا می‌آیی
نزد من و ابراهیم در سایه عرش الهی، پس حله سبزی از حله‌های بهشت در تو می‌پوشانند پس منادی

از جانب رب العزة ندا میکند که نیکو پدریست از برای تو پدرت ابراهیم و نیکو برادریست برای تو علی بن ابی طالب
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
میفرمودند که هرگاه از برای من چیزی از خدا طلب نمایید وسیله را برای من طلب نمایید، پس از حضرت سؤال
کردند از وسیله که چه چیز است، فرمود که آن درجه منست در بهشت و آن هزار پایه دارد و از هر پایه تا پایه هزار
ساله راه بدویدن اسب تندرو، و پایه‌های یکی از جوهر است و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از مروارید
و طلا و یکی از نقره، پس می‌آورند آن را در روز قیامت با درجه پیغمبران نصب کنند و آن در میان درجه‌های
پیغمبران مانند ماه باشد در میان ستارگان، پس جمیع پیغمبران و شهدا و صدیقان گویند
خوشا حال آن بنده که این درجه او باشد، پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق
بشنوند که این درجه محمد است، پس می‌آیم و من جامه از نور در بر کرده‌ام و تاج ملک و پادشاهی
و اکلیل کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب پیش روی من رود و علم من که لوای حمد
در دست او باشد و بر آن علم نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون
هم الفائزون بالله، پس چون ما بر آن درجه بالا رویم و من بر پایه بالا بایستم و علی یک پایه
بعد از من، پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی اند
نزد خدا، پس ندا رسد که این حبیب من محمد است و این ولی و دوست من علی است، خوشا حال کسی که
او را دوست دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او بندد، الحاصل حضرت رسول فرمود
که هیچ مؤمنی نماند که او را دوست دارد مگر آنکه از آن راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد
گردد و نماند کسی که دشمن او باشد یا نصب کرده باشد یا انکار حق او کرده باشد مگر آنکه روی او

او پیدا شود و پیمانه‌ای از نور در او در آید پس آن عالم را دو ملک در آیند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن
جهنم پس رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد پس گویم السلام علیک ای ملک کیستی که چنین
مهیب و عجیب کیستی گوید منم مالک خازن جهنم و اینست کلیدهای جهنم جناب رب العزة برای تو فرستاده
که بگویم قبول کردم و حمد میکنم او را بر این کرامت بدهید برادرم علی بن ابی طالب پس مالک بر میگردد و علی
متوجه میگردد با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم و می‌آید و بر کنار جهنم می‌ایستد در حالتی که شررهای آن
در پرواز است و فریادها میکند و میخروشد و زبانه میکشد علی مهارش را بدست میگیرد و جهنم میگوید
که بگذر یا علی که نور تو آتش مرا خاموش کرد علی میگوید قرار بگیر ای جهنم و آنچه میگویم بشنو این را بگیر که
دشمن من است و آن را بگذار که دوست منست پس حضرت رسول فرمود که والله که جهنم در آن
روز اطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و جهنم اطاعت
و فرمان برداری او زیاده از جمیع خلق خواهد کرد در آنجا او را فرمود یا اباذر ان شر الناس
منزلة عند الله يوم القيامة عالم لا ينتفع بعلمه ومن طلب علما ليصرف
به وجوه الناس اليه لم يجد ريح الجنة يا اباذر اذا سئلت عن علم
لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته ولا تفت الناس بما لا علم لك به
تنج من عذاب الله يوم القيمة يا اباذر يطلع قوم من اهل الجنة الى قوم
من اهل النار فيقولون ما ادخلكم النار وقد دخلنا الجنة بفضل
تاديبكم وتعليمكم فيقولون انا كنا نأمر بالخير ولا نفعله
ای ابوذر بدترین مردم در روز قیامت نزد خداوند عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند و کسی که

طلب

طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای اباذر اگر از تو بپرسند از علمی که ندانی
بگو که نمیدانم تا نجات یابی از گناه آن و اگر برخلاف واقع چیزی را بیان کنی فتوی مده مردم را بچیزی که
علم آن نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند و مطلع میگردند
جماعتی از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان می‌پرسند که چه باعث این شد که شما
بجهنم رفتید و حال آنکه به برکت تأدیب و تعلیم شما داخل بهشت شدیم گویند که ما مردم را امر بخیر میکردیم
و خود نمیکردیم توضیح این فصل مبنی بر چند قاعده است **قاعدهٔ اول** در بیان فضیلت علم و ذکر شئون
و مدارج و فضل علماست بدانکه علم از اشرف سعادات و اکمل کمالات است و آیات و اخبار در فضیلت
آن بسیار است و قدری از آن در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت آن بر جمیع عبادات
بعلت و سرمایهٔ جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
منقولست که طلب علم واجب است بر همه مسلمانان بدرستی که خداوند عالمیان دوست میدارد
طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است مردم را که سؤال نکنند
از چیزهایی که بآن محتاجند فرمود که نه و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ایها الناس بدانید
که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن بآن بدرستی که طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال زیرا که
روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن شده است آن را از برای شما خداوند عادلی قسمت کرده است
و ضامن شده است و البته وفا میکند بضمان خود و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان
طلب نمایید که تا بیابید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی علوم دین را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر
رحمت بسوی او نمی نماید و اعمال او را قبول نکند و فرمود که چون خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میگرداند

در دین خود و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت خیری نیست در زندگانی مگر دو کس را عالمی که اطاعت او
کنند یا شنونده که حفظ کند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عالمی که مردم از علم او
منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویة بن عمار منقولست که بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که شخصی است که روایت بسیار میکند حدیث شما را و در میان مردم احادیث شما را پهن میکند
و دلهای شیعیان شما را محکم میسازد و عابدی است که این روایت و علم را ندارد کدام بهترند فرمود که
آن بسیار روایت کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را محکم و ثابت میسازد بهتر است از هزار عابد
و فرمود که یا عالم باش یا طلب کننده علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم چهارم مباش که
بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که هرکه در راهی رود بطلب علم خدا راهی بجانب او بسوی بهشت بگشاید و بدرستی که ملائکه بالهای
خود را بر زمین میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی و استغفار میکنند برای طلب کننده علم
هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است
بر باقی ستارگان در شب چهارده و بدرستی که عالمان وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره
نگذاشته‌اند بلکه علم میراث ایشان است پس هرکه بهره از آن گیرد بهره تمام گیرد و از حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام منقولست که دشوارتر از یتیمی یتیمان شیعه است که از امام خود دور مانده باشند
و دسترسی باو ندارند و در شرایع دین حیران باشند پس کسی از شیعیان که عالم بعلوم ما باشد آن جاهل
بشریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی است در دامن او اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را
تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی پس خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیهم

وحضرت

و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هرکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما
را از ظلمت جهل بنور علم که از ما باو رسیده است برهاند بیاید روز قیامت و تاجی بر سر او باشد
که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس
منادی از جانب حق تعالی ندا فرماید که ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هرکس
از عالم او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت
عرصات بنزهتگاه جنات برساند پس هرکه از او هدایت یافته همراه او به بهشت درآید و فرمود
حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعیان ما چون محشور
میشوند بقدر بسیاری علم و ارشاد ایشان خلایق را خلعتهای کرامت بر ایشان می‌پوشانند حتی
آنکه گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله نور پوشانند و منادی از جانب خداوند عالمیان ندا کند
که ای حامیانی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را برداشتید و رعایت و هدایت کردید در
وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند این یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه
علم از شما گرفته‌اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس بقدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت بپوشانند تا
آنکه یکی را صد هزار خلعت بدهند و همچنین ایشان خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان گرفته‌اند پس امر
کند خلعتهائی که بخشیده‌اند بایشان عوض بدهند و مضاعف کرده‌اند پس حضرت فاطمه علیها السلام
فرمود که هر تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بهزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود که فضیلت کسی که تکفل حال یتیمان شیعیان کند و امور شریعت را بر ایشان واضح گرداند بر کسی که
یتیمان کفار را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماه است بر سها که مخفی ترین ستارهاست و فرمود که

هرکه متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما در علومی که باو رسیده است او را هدایت کند در علوم ما
با او مواسات کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من اولیم بکرم کردن
از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر باو بدهید و از قصرها آنچه مناسب
آنها است از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی
وحی نمود بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی مردما را دوست من گردان و مرا دوست ایشان
کن گفت خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که یاد ایشان آور نعمتهای مرا تا دوست دارند
مرا پس اگر یکی را که از درگاه من گریخته باشد و از ساحت عزت من گم شده باشد
بسوی من گردانی بهتر است از برای تو از صد سال عبادت که روزها بروزه باشی شبها
ایستاده باشی موسی گفت که آن بنده گریخته کدام است فرمود گناهکاران و عاصیان گفت آن
بنده پرسید که گم شده کیست فرمود که آن جاهلی که شریعت را نشناسد و طریق عبادت و بندگی
و راه خشنودی مرا نداند و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بشارت دهید علماء شیعیان ما را
بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عالم از باب کسی است که شمع در
تاریکی داشته باشد که مردم از آن روشنی یابند هر که روشنی شمع او میبیند برای او دعای
خیر میکند همچنین عالمی با او شمع است که تاریکی جهل و ظلمت حیرت را برطرف میکند پس هر که
از او نوری یابد از آزاد کرده های اوست از آتش جهنم و خدا بدل میدهد او را ثواب صد هزار رکعت نماز که
در پیش کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که علماء شیعیان ما مرابطان
و نگاهبانند در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از اینکه مسلط

و اتباع او از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند بدرستی که هرکه از شیعیان ما
خود را از برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود او بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک و روم و خزر
هزار هزار مرتبه زیرا که این عالم دفع ضرر از دینهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه
فرمود که یک فقیه عالم که جاهلان شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار
عابد زیرا که عابد همتش آنست که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف است بر خلاص خود و بندگان
خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان او و اتباع او و در روز قیامت این فقیه را گویند که ای
آنکسی که کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعفای شیعیان را هدایت مینمودی بایست و شفاعت کنی
آنهائی را که از تو علمی اخذ کرده اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی و فئامی
که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و همچنین تا روز قیامت
و امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بعد از غیبت قائم ما علما میبوده‌اند که مردم را بر امام دلالت کنند
و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفاء شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب هرآینه کسی از
شیعیان نمیماند مگر آنکه مرتد میشدند ولیکن ایشان مهار دلهای ضعفای شیعه را دارند چنانچه کشتیبان
سکان کشتی را نگاه میدارد و ایشان بهترین مردمانند نزد خدا و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که کسی که
از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک از عقب او متابعت نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت
امام رضا علیه السلام از آباء کرام خویش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
که طلب علم واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمایند علم را از محلش و قبس نمایند آنرا از اهلش بدرستی
که از برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره نمودن آن

تسبیح دارد و تعلیم نمودنش کسی که نداند صدقه است و بذلش باهلش موجب قرب بخداست زیرا که
بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه بهشت و مونس است در وحشت
و مصاحب است در غربت و وحدت و همراز است در تنهایی و خلوت و راهنماست در شادی و غم
و حربه است برای دفع دشمنان و زینت است نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان
پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم پیروی ایشان نمایند و بافعال ایشان راه یابند و برای ایشان عمل کنند
و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان بمالند و در نماز بر ایشان برکت فرستند
برای ایشان طلب نمایند و استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان و حیوانات
صحرا و بدرستی که علم زندگانی دلهاست از جهالت و نور دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از
ضعف بنده را میرساند بمنازل نیکان و درجات بلند می آورد در مجالس نیکوکاران و درجات عالیه
در دنیا و آخرت و تذکر و تفکر در آن برابرست با روزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش ثواب نماز
گذاردن دارد و بعلم اطاعت و بندگی میتوان کرد و بآن صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود علم پیشوای
عمل است و عمل تابع اوست علم را الهام میفرمایند بسعادتمندان و محروم میگردانند از آن شقیان پس خوشا
حال کسی که از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد و مولف گوید که عالم در میان جهال مانند زنده است در
میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون روز قیامت میشود و خداوند
عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع نماید و ترازوی اعمال را برپا میکند می سنجند مدادهای علما را
با خونهای شهیدان پس مدادهای علما را بر خون شهیدان زیادتی میکنند **قاعده دویم**
در بیان اصناف علم و آنچه از آن نفعست بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص و نیت که بعد از این مذکور

خواهد شد ضرورست که علم را برای تحصیل کردن اختیار نماید که از برای رضای الهی در تحصیل آن است
و موجب سعادت ابدی میگردد چه ظاهرست که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم سحر یا
کهانت را برای عمل یاد گیرد موجب ضلالت اوست و اصل یاد گرفتنش حرامست و از قاعدهای
سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجات است علومیست
که از اهل بیت رسالت علیهم السلام بما رسیده است زیرا که محکمات قرآن همه در احادیث معتبره ما
و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما رسیده و بعضی که نرسیده تفکر در آنها حرامست و در سایر علوم
آنچه فهم کلام ایشان بآنها موقوفست لازم است و غیر آنها لغو و بیفایده است و موجب تضییع عمر است
یا باعث احداث شبهات در نفس که غالب آنها موجب کفر و ضلالت است و احتمال نجات بسیار
دور است و انسان عاقل خود را در چنین مهلکه‌ای می آورد که نداند نجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از آنکه
عمر را ضایع میکند و از مطالب سعادت ابدی که تحصیل میتوان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که روزی رسول صلی الله علیه و آله داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که دور گرد شخصی
بر آمده اند فرمود که این شخص کیست گفتند که علامه است فرمود که علامه چیست گفتند دانا ترین مردم است
بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و
در روزهای که در جاهلیت مشهور بوده است و اشعار عرب را خوب میداند حضرت فرمود که این
علمیست که ضرر نمیرساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد از آن فرمود که علم همین سه است
یا آیه محکمه یا فریضه واجبی که خدا بعبادت مقرر فرموده یا سنتی که ثابت
تا روز قیامت و آنچه غیر اینهاست زیادتیست و بکاری نمی آید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یافتم علم مردم را

کفت که عالم را سه علامت است اول آنکه خدای خود را بشناسد دویم آنکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و او
میدارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و میخواهد ترک نماید و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می آید منحصر در چهار چیز یافتم اول
آنکه خداوند خود را بشناسی دویم آنکه بدانی که چه نعمت بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که خدا
از تو چه چیز خواسته و طلب نموده چهارم آنکه بدانی که ترا چه چیز از دین تو بیرون می برد و بسند صحیح از
زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من پسری دارم
و میخواهد سوال کند از شما حلال و حرام و از چیزی که فایده برای او ندارد سوال نکند فرمود که آیا مردم
از چیزی سوال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد قاعده سیم در شرایط و آداب علم و عمل و
بیان بعضی از اصناف علما آنکه چون علم اشرف عبادات است باید که شرایط عبادت را بر وجه اکمل رعایت
نمایند تا ثمره کمالات و سعادات گردد و سبب نجات کردد و شرط عمده شرایط قبول عمل اخلاص است
پس باید که سعی کند که غرض از تحصیل علم تحصیل رضای حق تعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده
و نیات ردیه خالی کرداند و پیوسته رجوع بجناب اقدس الهی و توسل نماید و از او طلب توفیق نماید
تا علوم حق از جانب فیض مطلق بر او فایض کردد و خیالات شیطانی با او ممزوج نباشد و چون عمده
عمل نفس تربیت شیطانست در تضییع آن سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است
از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مشوب باغراض باطله میشود زیرا که در سایر عبادات
چون آثار در نفس نمی ماند که بحسب دنیا موجب فخر باشد و علم چنین نیست کمالیست در دنیا نیز
موجب ترجیح میکردد و ثمره آن ظاهر میشود و از اینجهت شیطان از او بسیار و پیش بسیار در این باب سعی میشد

چنانچه

چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که طلب حدیث از برای منفعت
دنیا بکند او را در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت
کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که طلب علم کند برای آنکه
با علما مباهات و مفاخرت نماید یا برای آنکه با سفیهان مباحثه و مجادله نماید یا برای
آنکه روی مردم را بجانب خود کرداند پس جای خود را در جهنم مهیا دارد و دیگر از شرایط علم
آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق ردیه پاک کرداند و ریشه حسد و کبر و ریا و بغض و
محبت دنیا و امثال اینها را از دل بر کند تا نفس او قابل فیضان حقایق کردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند
بدانه که در زمین پاشند بعضی از آن بر روی سنگ می افتد و از آن هیچ حاصل نمی آید و بعضی از آن
بر خاک می افتد اما اکثر در زیر خاک سنگ است و در ریشه اش بسنگ میرسد و خشک میشود و بعضی در
زمین شوره می افتد و زمین قابل نیست حاصل نمیدهد و بعضی در زمینی می افتد که خارها و گیاههای
بی نفع در آن رسته کرده ریشه این دانه با ریشه آنها ضم میشود و چنانچه باید حاصل نمیدهد و این است که
در مجلسی که جمعی نشسته اند حرف حکمتی که مذکور میشود در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است
هیچ اثر نمیکند و در بعضی که دل ایشان اندکی بمواعظ و نصایح عبادات نرم شده است اندک
اثری میکند و چون در زیر اش سنگ است زود خشک میشود و بر طرف میشود و اثری از آنچه شنیده اند در نفس ایشان
نمیماند و در بعضی ثمره اش ثمر میماند اما چون حسد و حب و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دارد مانع میشود
از اینکه ریشه آن محکم شود و اثار خوب از آن بظهور آید و جمعی که دل خود را از این موانع پاک و صفا کرده اند
هر که کلمه موعظه و حکمت را میشنوند در دل ایشان ریشه میکند و از ریشه اش اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و میوه ها

اما غذا از ایشان منتشر ظاهر میشود چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست بیتی که دلهای
مردمان محجوب شده است بابهای حجب فی پس حق سبحانه خداوند عالمیان خواهد که آن دلها را روشن گرداند
میگشاید آنرا بو حیاتی خود پس بکار داران ملک را خود در میکند و تشبیه بسیار کرده اند علم را بحیات
بعد از او معنوی من زیرا که چنانکه بدن بغذاهای صوری قوت می یابد و حیوة آن بی غذاها نیست همچنین روح
بعلوم و معارف قوت می یابد و حیوة روح بایشانست چنانکه حق تعالی در بسیار جای از قرآن کافران و
نادانان را بمردن وصف کرده چنانچه فرموده که اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَمَا یَشْعُرُونَ که ترجمه آن اینست
که کافران مردگانند نه زندگان و لیکن نمیدانند و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که از
راه نفس پیشتا حور الحکمتها تازه بر پستی که اعمار اکمال بود آنها که حاصل میشود چنانچه بر بسیار آنستی و کمال
هم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیوة و زندگی دلهاست و در دل وهمی که داده چاپیده
است غذای صالح معنوی باعث طغیان مرض و قوت آن داده فاسد میشود چنانچه بیمار را اماده مرض
باقیست از گوشت و مرغ چیزهایی که باعث صحیح است منع میکنند و اول علاج
آن ماده فاسد میکنند و بعد از آن غذاهای معنوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح اول امراض
نفسانیه را از ایشان زایل میکنند و بعد از آن ابواب علم و حکمت میکشند چنانچه من بعض
این امراض مستلزم علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و بسبب آن علم مرتبه شقاوت را بکمال
میرسانند و تشبیه بسیار کرده اند علم را بنور چراغ و آفتاب که در دیده اعمی هیچ اثر از آن ظاهر نمیشود و دیده را که
در جوهر نور دیده را از آن منتفع میشود پس اول علاج چشم دل می باید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی
وصف حال جماعتی از اشقیا فرموده که دیده های ایشان کور نیست و لیکن دیده های دلهاست که در سینه های ایشان است

کورست چون سخن باینجا کشید اگر مجملی از احوال قلب صلاح و فساد آن معنی نور و ظلمت آن و آفتی
و نقصان آن مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل
صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیوة بدن آدمی بروح حیوانیست
و روح حیوانی بخار لطیفست که منشأ آن خون است و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد
میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و ادراکات
و ترقیات موقوف بر بدن است و این آلتیست باین تعلق دارد و بالاخره کی که باعث
حیوة بدنست تعلق دارد و چون حیوة بدن بکار او می آید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد و چون
منبع او قلبست بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات
و اخبار بقلب واقع شده است و مراد از صلاح و فساد بدن قلب باین معنی است و چیزی که از نفس
حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین روح بجمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند
چنانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه روح ظاهری و روح بدنی
هر چند ماده آتش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود
مانند سرچشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در سرچشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میشد
چندین نهر از دل صنوبری می آید بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که از آن نهرها حیوانیت
معنویه از ایمان و یقین و معارف باعضا یک نسبت قیمت میشود و این نهرها در سرچشمه
دلهای فیض نامتناهی حق تعالی جاری میگردد اما بسوء قابلی بنده در ادراک است که خواهی نهرها گنده
و خس و خاشاک بسته اند و طول و کناه آن مواد سد به نفی کنند تا صاف می کند و جاری

گروه چنانچه از رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در دل آدمی پاره گوشتی است که هرگاه آن سالم
و صحیح باشد سایر بدن صحیحست و هرگاه آن علیل و فاسد شد سایر بدن علیل و فاسد است
و آن دل است و به سند معتبر منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه
است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه بحضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود که از جمله بلاها فاقه و فقر است و از آن بدتر
بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت مال است و از آن بهتر صحت
بدن است و از آن بهتر پرهیزکاری دل است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
دلها بر سه قسم اند یک دل سرنگون است که هیچ چیز در آن جا نمیکند و آن دل کافر است
یک دل آنست که خیر و شر هر دو در آن می آید هر یک که قوی تر است بر آن غالب میشود و یک دل
گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی است که پیوسته نورش تابانست و نورش برطرف
نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که منزلت قلب از بدن
آدمی منزلت امام است نسبت به رعیت آیا نمی بینی که جمیع جوارح دل لشکرهای قلبند و همه
از جانب او خبر کنند و مردم را خبر میدهند از احوال او و هرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند
و همچنین امام را در عالم همه اطاعت میکنند و تابع او میباشند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که دل مومن میان دو انگشت قدرت خداست به هر طرف که میخواهد میگرداند و حضرت
علی بن الحسین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او است که امور دنیای
خود را می بیند و دو چشم در دل او است که امور آخرت را بآنها می بیند پس هرگاه خدا خیر او را خواهد

درچشم

دو چشم دل او را بینا میگرداند پس امور غیب را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی
شقی باشد آن دو چشم دلش کور می باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است
روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را میگوید و شیطان در گوش دیگرش
دنیا و شر و بدی را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل او میکند و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا آنکه
آن گناه بر او غالب میشود و او را سرنگون میکند که چیزی در آن جا نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ حالی فراموش مکن که ترک یاد من
موجب قساوت و سنگینی دلست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که آب دیده خشک
نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب و قساوت قلب نمیشود مگر بسبب بسیاری گناهان ای عزیز
چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر
میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان میباشد و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اعمال جزو ایمانست
و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دل است و هر عضوی از اعضا
ایمانش آنست که فرمانهای الهی کند در آنچه متعلق بآن است از تکالیف الهی و احادیث بسیار است
که مومن بارتکاب کبیره می شود روح ایمان از او مفارقت مینماید و تصحیح این باب را بیکی از دو وجه میتوان
نمود اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود
آنست که ایمان را اطلاق میکنند بر اعتقادات حقه و ترک کبایر و فعل فرایض که ترک آنها کبیره است
مثل روزه و نماز و زکوه و حج و جهاد و امثال اینها و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات است با عمل جمیع واجبات

ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر می‌شود و یک معنی دیگر ایمان اعتقادات کامله یقینیه است
با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی عام‌تر از اسلام است
که همین محض عقاید ضروریه باشد یا عدم انکار آنها با اقرار به ظاهر او و اسلام را بر اعم از این هم
اطلاق می‌کنند که همین تکلم به کلمتین نماید گو منافق باشد و به دل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث
همان معنی اول ظاهر می‌شود چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود که اصحاب کبایر
نه مؤمن‌اند نه کافر و ملکه محل شفاعت‌اند و مسلمانند و به اسانید مستفیضه از حضرت امام رضا
و ائمه دیگر علیهم السلام منقول است که ایمان اقرار به زبان است و معرفت به دل است و عمل کردن به اعضا
و جوارح است و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمره مترتب می‌شود و اسلام به معنی گفتن کلمتین که
اعتقاد نداشته باشد در آخرت فایده نمی‌دهد و در دنیا فایده می‌دهد که خون ایشان محفوظ باشد
و نکاح ایشان جایز است و میراث از مسلمانان می‌برند و پاکند اما عذاب ایشان در آخرت
مثل کفار و بدتر و سنیان و فرقه‌های اسلام غیر شیعه دوازده امامی اهل این فرقه‌اند و ایمان
به معنی مجموع اعتقادات حق دانستن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده می‌کند که همیشه در جهنم
نباشد و مستحق مغفرت الهی و شفاعت و اعمالش صحیح شده و عبادتش باطل نباشد و آنچه
در اخبار و آیات دلالت بر این می‌کند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره می‌شود و مؤمن در جهنم معذب می‌شود
به این معنی است و بعضی احادیث که وارد شده که به ارتکاب کبیره از ایمان به در می‌رود محمول بر معنی
اول است و بعضی که دلالت بر این می‌کند که به ارتکاب جمیع گناهان از ایمان به در می‌رود محمول بر معنی
دوم است آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر انبیا و اوصیا کم می‌شود

و آنها محمول بر معنی سوم است و تحقیقش آن است که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات
و ترک جمیع منهیات و ازاله جمیع صفات ذمیمه و نقایص اجزای ایمانند اما اجزای شیء مختلف
می‌باشند بعضی از اجزا به انتفای آنها منتفی می‌شود و بعضی چنین است مثل اعضای آدمی که پاره‌ای از
جوارح و اعضا چنین است که به زوال آن شخص زایل می‌شود و همچنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه و بعضی چنین است که
به زوال آن عمده انتفاعات از او برطرف می‌شود و بعضی چنین است که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت
آن انتفاع بسیاری فوت نمی‌شود و همچنین اجزای ایمان مثلاً اعتقادات حق نسبت به ایمان از باب آن
اعضاست که به زوال آنها شخص فانی می‌شود و همچنین ایمان به زوال آنها مطلقاً برطرف می‌شود و فعل
واجبات و ترک کبایر از باب آن است که شخص را دستش ببرند یا ببرند زنده است و انسان است اما
انسان ناقص است و حالش بسبب این عضو زایل است اما به محض این زایل نمی‌شود و همچنین اگر چشمش را
بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی که جمیع واجبات را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را
بجا آورد از باب شخصی است که دست و پا و گوش و چشم و بینیش را بریده باشند و بریده شده
چنین به زودی در حکم مرده است و اعمال از باب حواس آن شخص است آنچه حیات او چندان کار آنش
نمی‌آید چنین ایمان هم ثمره چندان ندارد و چنانچه حواس چنین کسی رو در طرف می‌شود و اصل ایمان
آن شخص هم به اندک چیزی زایل می‌گردد زیرا که هر یک از اعمال حصاری‌اند برای دفع شیاطین
و بلاهایی که موجب زوال ایمان است چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف و ترسان است
مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه نماید پس هرگاه آنها را ضایع کرد بر او جری شد و بر او مسلط می‌شود و او را
بر گناهان عظیم می‌اندازد زیرا که کسی که این لشکرها و اعوان از عبادات و طاعات الهی که لازمه عبادات

از خود دور کرده شیطان رو دو او را بهلاک می اندازد و این قصه از باب آنست که کسی دزدی را از
برادرش کشیده بخانه در آورد و بگوید که چیزهای سهل را ببر و چیزهای نفیس را برای ما بگذار و خود غافل
بخوابد دزد اول آنچه نفیس است می برد اینست که ارباب معاصی زود زود بکفر میرسند که اگر گناهان کلان را
میخورند و بنادانی کافر میشوند و بجهنم میروند و این مستحبات و صفات حسنه از باب زینتهای صورت
آدمی و غذاهای مقوی است که باعث قوت روح ایمان میشود همچنانچه روح بدنی اگر قوت
می یابد روح ایمانی از نماز شب مثلا قوت می یابد و خطاها را میتوان کرد، وجه دوم اینکه گوییم
ایمان اهل اعتقادات و اعتقاد و ایمان در تزاید است بیشتر اعمال و طاعات کامل میگردد و تا بمرتبه یقین
میرسد و یقین نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازم می آید گواهی چند
از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد و طفلی بیاید و بگوید که ماری بسوی تو آمد
در این خانه می آید یک خوفی در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتقاد نمیکند پس اگر بعد از او دیگری بیاید
و همین حرف را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا حدی که میگریزد و از جاهای بلند خود را می
اندازد از ترس آن مار همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هرچند ایمانش کاملتر میشود و کوشش میکند در امری
که موجب ثواب است و حذرش از امری که موجب عقاب است زیاده میکند و پس اعمال آثار و شواهد
ایمانند چنانچه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
ایمان بآراستن ظاهر و آرزوها درست نمیشود و ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق
آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند پس معلوم شد که در باب قلب مذکور شد هیچ کمالی
از علم و ایمان بسیار کمالات که در نفس حاصل میشود منبعش در قلب است و در اعضا و جوارح جاری

میشود و آثارش از آنها ظاهر میگردد پس چنانکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و ثواب
روزه و عبادات و حسن آنها و بدی گناهان و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه
بیشتر میشود و یقینش کاملتر میشود و شعبه‌های که از آن بر اعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و هرچه
در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف میشود چشمه زاینده تر و گوارنده تر میشود پس عمل ثابت کمال علم
ایمان میکرده و کمال ایمان موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صلوات الله علیه منقولست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح میکردند پس نظر کردند بسوی جوانی که
از اعاده شب مانند ... گشته دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگ رویش زرد
شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال
صبح کرده و چه حال داری گفت صبح کرده ام یا رسول الله بیقین حضرت فرمودند که بر
هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی است حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت
یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و
روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده
و یقین بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق
همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشان هستم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم میباشند در بهشت
و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنایی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا می بینم اهل جهنم را
که در میان جهنم معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوشم می آید
پس حضرت با اصحاب فرمود که این بنده است که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس

فرمود که بر حالی که داری ثابت باش اجل که شد رسول الله دعا کرد که خدا شهادت را روزی من
گرداند حضرت دعا فرمود و چند روزی که شد حضرت را با جعفر بجهاد فرستاد و بعد از نفر او شهید شد
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که علم مقرونست با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که
عمل میکند عالمست و علم او را بعمل میخواند اگر اجابت او کرد و بجانب او آمد علم میماند و اگر عمل ننماید علم از او
میرود و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که ای طلب کننده علم بدرستی
که علم را فضایل بسیار است پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری از حسد است و گوش
آن فهمیدنست و زبانش راستگویی است و حافظش تفحص کردنست و دلش نیکی نیت است
و عقلش دانستن اشیاء است و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن علماست و همتش
سلامتی مردم است از شر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر و قرارگاهش نجات است
و قاید و کشاننده اش عافیت است و مرکبش وفا بعهد است و سلاحش نرمی
سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با ایشانست و لشکرش صحبت
داشتن با علماست و مالش ادب است و ذخیره اش اجتناب از گناهانست و توشه اش نیکی است
و مأوی و محل آرامش صلح و مصالحه با خلق است و راهنمایش هدایت است و رفیقش دوستی نیکانست

قاعده چهارم در بیان اصناف طلبه و صفات عالمی که متابعت او میتوان نمود از حضرت صادق ع
منقولست که هر گاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود و دین خود را با او
مگذارید بدرستی که هر که چیزی را دوست میدارد آن چیز را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب او است
گاه است که دین شما را از برای خود ضایع کند بدرستی که خدا وحی فرمود بحضرت داود

که در میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریفته دنیا شده باشد که ترا از راه محبت من بیرون میکند بدرستی که
ایشان راهزنان بندگان منند که رو بمن دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم آنست که شیرینی
لذت مناجات خود را از دل ایشان بر میدارم و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نمود که دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالح شدند جمیع امت صالح شدند و اگر ایشان فاسد شدند جمیع امت
فاسد میشوند پرسیدند صحابه که کیستند یا رسول الله فرمود که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بکسی که براستی فقیه بوده است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود که کسی است
که مردم را از رحمت الهی ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و به معصیت خدا مردم را رخصت
ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طالبان
علم بر سه قسمند پس بشناسید ایشان را بعلامات و صفات ایشان یک صنف آنست که علم را طلب
میکنند از برای بحث و جدل کردن و یک صنف طلب علم مینمایند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن
مردم و یک صنف طلب میکنند برای دانستن و عمل کردن پس اما صنف اول موذی مردم است و مجادله
میکند و متعرض گفتگو میشود در مجلسهای ذکر علم و حلم را بسیار یاد میکند و خشوع را از خود ظاهر مینماید و
خالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و اما گروهی که از برای تکبر
و مکر طلب میکنند صاحب مکر و فریب و حیله است و چون مثل خود از علما بیند استطاله و گردنکشی
و زیادتی میکند و چون اغنیا بیند پست شده و تواضع میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین خود را برای
ایشان ضایع میکند پس خدا اثر او را بکوبد و آثار او را از میان علما برطرف میکند و اما صنف دیگر
که اندوه و حزن پیشه ایشانست و شبها بعبادت بر پاست و تحت الحنک میبندد و در شبهای تار بر میخیزد

شب بعبادت می ایستد و عبادت بسیار میکند و پیوسته ترسان است که مبادا اعمالش مقبول نباشد
و از عقوبات الهی خائف است و پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار خود کرده متوجه اصلاح
احوال خود است و اهل زمانه خود را شناخته و از معتمدترین برادران و دوستانش در حذر است که مبادا
دینش را ضایع کنند پس خدا ارکان او را محکم گردانیده و از خوفهای قیامت او را امان میدهد

فایده پنجم

در مذمت علم بی عمل از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که کسی که بی بصیرت و علم عمل میکند مانند
کسی است که بی راه میرود و هرچند بیشتر میرود از راه دورتر میشود و از آن حضرت ایضا منقولست که حق تعالی
قبول نمیفرماید عملی را مگر با معرفت و قبول نمیفرماید معرفتی را مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را
راهنمایی میکند بعمل و کسی که عمل نکند او را معرفت نخواهد بود و با علم از او مسلوب میشود و بدرستی که
ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و بیکدیگر مربوطند و ایضا از آن حضرت منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح او خواهد بود و بمضمون این حدیث که
عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادات که موجب نجاتست و اگر نه ارسال پیغمبران
بیفایده خواهد بود و هر عبادتی را شرایط بسیار است که بفوت هر یک از آنها اصل عبادت باطل است
پس بدون علم ظاهر است که خدا را بنحوی که فرموده است عبادت نمیتوان نمود و هر گاه راههای
دنیا بدون قاعده و راهنمایی نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطرترین راههاست و در آن
گامی چندین چاه و چندین کمینگاه است و در هر کمینگاهی چندین هزار از شیاطین جن و انس در
کمین اند چون بدون دلیل و راهنما میتوان پیش رفت و دلیل و راهنمای این راه شرع و اهالی آنست از انبیا و ائمه
علیهم السلام و علمایی که از علوم ایشان بهره ور شده باشند طریق نجات و هلاک دانند

فایده ششم

در مذمت فتوی دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد بدانکه چنانچه از آیات و اخبار ظاهر میشود
بدترین گناهان بر خدا و رسول بستن است بانکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار
نداشته باشد بیان کند بدون آنکه نسبت دهد بکسی که او اهلیت آن امر داشته پس اگر کسی خود
اهلیت آن امر و فهم نداشته باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او روایت کند که
از او چنین شنیده ام جایز است و بغیر این دو صورت هرچند موافق واقع گفته شده خطا گفته باشد و گناه کرده است
و حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالمتر از کسی که افترا بر خدا ببندد و بدروغ و میفرماید که آنها که افترا بر
خدا میبندند روهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و آنها که بغیر ما انزل الله میگویند
در یکجا کافر فرموده و در یکجا ظالم و در یکجا فاسق گفته و بسند صحیح از عبدالرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمود که ترا حذر مینمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است هر که
هلاک شده است زنهار که فتوی ندهی مردم را برأی خود و زنهار که عبادت نکنی بچیزی که ندانی رضای خدا را
در آن باشد یعنی که حقیقتش را ندانی و بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که فتوی دهد مردم را
بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و وبال ملحق شود گناه
آنکس که بفتوای او عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه را دانند بگویند و آنچه را ندانند توقف
نمایند و ساکت شوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل بقیاس نماید خود را و دیگران را هلاک
میکند و هر کس که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است و دیگران را هلاک
کرده است یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ حُقُوقَ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ تَقُومَ بِهَا
الْعِبَادُ وَإِنَّ نِعَمَ اللهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصِيَهَا الْعِبَادُ وَلَكِنْ أَمْسُوا تَائِبِينَ

وَاَصْبِحُوا تَائِبِينَ ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان و آنچه از بندگی بر ایشان لازم است از آن عظیم‌تر است که
بندگان تمام آن توانند نمود و بندگی او را چنانچه سزاوار اوست بجا توانند آورد و بدرستی که نعمتهای خدای
از آن بیشتر است که بندگان احصای آنها توانند نمود پس هر چند بندگی و احصای نعمت و شکر آن امری عاجز است پس
هر صبح و شام توبه کنید تا خداوند عالمیان از تقصیر شما بگذرد و بدانکه این فقرات شریفه مشتمل است بر چند
خصلت از مکارم خصال **خصلت اول** عدم اقرار بعبادت و اعتراف بعجز است بدانکه بدترین
صفات ذمیمه عجبست و عمل خوب را بسیار دانستن و خود را مقصر ندانستن و آن حبط عمل میشود و بسا که اگر
کسی در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره مجملی در اول کتاب به بعضی از آنها شد تفکر کند در عیوب خود
و بسیاری عجز و نقص خود را بدیده بصیرت نظر نماید و عظمت معبود خود را قدری بداند میداند که عبادت
موقوف هیچ مقدم نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود نمود که اکرم الاکرمین است نمی‌تواند کرد و چنانچه منقولست
که حضرت امام موسی علیه السلام بیکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام در عبادت و بیرون
بردن نفس خود را از تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در درگاه حق صاحب تقصیر دان بدرستی
که خدا را عبادت نمی‌توان کرد بنحوی که او سزاوار عبادتست و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بجابر فرمود
که ای جابر خدا ترا هرگز از نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصری و ناقصی و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد و قربانی او مقبول نشد زیرا که
علامت قبول قربانی ایشان آن بود که آتشی می‌آمد و از آن میخورد چون دید که قربانیش مقبول نشد با نفس خود
خطاب کرد که تقصیر از جانب تست و نقص بودن عمل از تقصیر و گناه تست پس خدا وحی بسوی او فرستاد که
مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که

هر عبادتی که از برای خدا کنی در اعمال و عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستی که بندگان احدی
عملی نمیکنند در میان خود و خدا مگر مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده باشد و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که خدا میداند که گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود هرگز نمیگذاشت که مؤمنی
بگناه مبتلا شود و از آن حضرت منقولست که گاه هست که آدمی گناهی میکند و از آن بعد پشیمان میشود
و بعد از آن عمل خیری میکند مسرور و خوشحال میشود و از آن حالت پشیمانی باز میماند پس اگر بر آن حال اول
میماند برای او بهتر بود از حالی که او بر آن هست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که عالمی بنزد عابدی آمد و
گفت نماز تو چون است گفت کسی از نماز من میپرسد و حال آنکه من سالهاست که عبادت میکنم پرسید
که گریه تو چون است گفت الحمد لله میگریم که آب از روی من جاری میشود آن عالم گفت که اگر خنده کرده بودی
و حال ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادت شده است بدرستی که عبادت کسی که
بعبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که دو کس داخل مسجد
شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد
اعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر گناه خود بود
نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم
فرمود که شیطان لعین بنزد حضرت موسی آمد و کلاهی رنگهای مختلف بر سر داشت چون نزدیک رسید کلاه
از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد موسی گفت کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه ترا
از همه کس دور گرداند گفت آمده‌ام که سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این
کلاه چیست که بر سر داری گفت باین میربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو که کدام گناه است که چون

ادم مرتکب آن می‌شود تا بر او مسلط و غالب می‌شود که گناه شما که از خود راضی باشید و عملهای خیر خود را بسیار دانید
و گناهان خود را در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق فرمود که خداوند عالمیان به داود خطاب نمود
که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را و بشارت ده گناهکاران را که توبه ایشان را
قبول می‌نمایم و گناه ایشان را عفو می‌نمایم و بترسان صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده را
که من او را به مقام حساب در آورم هلاک می‌شود **خصلت چهارم** شکر نعمت و شکر
از اعظم صفات حمیده است و ضد شکر کفران است و از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی
موجب مزید آن نعمت و کفرانش موجب زوالش است چنانچه حق تعالی می‌فرماید که اگر شکر نعمت کنید
نعمت را زیاد می‌گردانم و اگر کفران نعمت کنید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
هر که را چهار چیز داده‌اند از چهار چیز محروم نگردانیده‌اند کسی را که دعا داده‌اند او را از اجابت محروم نگردانیده‌اند و
کسی را که راه استغفار داده‌اند توبه او را قبول کرده‌اند و کسی را که شکر داده‌اند او را از زیادتی نعمت محروم
نگردانیده‌اند و کسی را که صبر کرامت کرده‌اند او را از اجر و ثواب محروم نگردانیده‌اند و در حدیث دیگر فرمود که
سه چیز است که با آنها هیچ ضرر نمی‌رساند دعا کردن در هنگام شدائد و الحاح و استغفار نزد گناه و شکر
در وقت نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام خورنده شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه
دار است که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است
که به بلا مبتلا شده باشد و صبر کند و مالداری که شکر کند ثوابش مثل محرومی است که قانع باشد و بدانکه
شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است **اول** آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در ذات
و صفات نسبت باو ندهد و انکار وجود او ننماید و در مقابل این معنی کفر است چنانچه حق تعالی

در بسیاری از آیات کافر را بکفران نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده‌اند
و شریک از برای او قرار داده‌اند **دوم** آنکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از
جانب دیگران نداند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که خدا باو نعمتی کرامت فرماید
و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده است پس شکر آن نعمت را ادا کرده است
سوم آنکه اظهار آن نعمت بکند و ثنای منعم بزبان آورد چنانچه باسانید معتبره از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد و خواه بزرگ و بنده بگوید
الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است **چهارم** آنکه آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای
منعم در آنست و حقی که خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل آنکه نعمت بینایی شکرش
آنست که چیزها که خدا نگاه کردن بآنها را بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید و از آن چیزها که خدا
نهی فرموده یا مکروه است خود را باز دارد و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا
و جوارح و قوی و شکر مال آنست که آن را در مصرفی صرف کند که منعم با آن راضی شد و حقوقی که خدا
در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم آنست که بذل کند بطالبانش و عمل بآن بکند و تو بدید
عمل نگرداند و هر یک از اینها هر چند که صرف می‌کنند حق تعالی در وقت عوض را زیاده کرامت می‌فرماید
و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای بسیار از نعمتهای حق تعالی بعمل می‌آید خواه در اصول دین و خواه در فروع
دین مثلا نعمت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و بعثت آن حضرت اعظم نعمتهای الهیست بر بندگان که
آن حضرت را وسیله سعادات ابدی و واسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده و همچنین اوصیای
آن حضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار به بزرگواری ایشان بکنند و اطاعت ایشان را در اوامر و نواهی

کُنند پس انکار ایشان نعمت را و کفران نعمت ایشان است و بعد از اقرار در هر گناهی که کفران نعمت عظیم
کرده است و اگر گناه والبته بعضوی از اعضا میشود پس کفران نعمت آن عضو کرده است و عقل و نفس
و مشاعر و قوی و عضلات و رباطات و بسیار ادوات که در تحریک آن عضو دخل دارند هر یک نعمتی
از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشان صرف کرده و هر یک از آن نعمتها را کفران کرده و از جمیع آنچه
که خورده که باعث آن قوت شده که بسبب آن این فعل از او صادر شده و با آن امور غیر متناهی
از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه و جن و بسیار از بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته اند همه
نعمتهای الهی است و کفران همه کرده است و آن علمی که خدا باو کرامت فرموده بتوسط این عمل از آن کفران
کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمائی کفران نعمتهای غیر متناهی از خدا لازم می آید چنانچه حضرت
صادق علیه السلام فرموده که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهان است و تمام شکر آن است
که گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و هرگاه از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است و از آن بیکجا جمعی
اشتغال نتوان بود و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر او هست از امور یکه سبب
از برای حصول این لقمه که این صدر پسند که میتوان خورد و بعد از خوردن چه نعمتها دارد و برو از اسباب
که این لقمه تا جزو بدن آن شود از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه
و جاذبه و مراتبی که در هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهائی که باخلاط اربعه تقسیم میکنند و هر یک را
از راه عروق و شرایین بمحل خود میرسانند و جزو آن عضو میکنند اعتراف میکند که در نعمتهای الهی کران
محالست که ادا کند تفکر نمائی پس دانی که هر نعمتی که خدا بهر فردی از افراد خلق داده بتوسط آن نعمت زیرا که
آدمی مدنی بالطبع است و هر را احتیاج است پس نعمتی که خدا بر این جماعه داده

اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و بسیار نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت بایشان نبود
کی توانستند که تو با جماعتی که تو بایشان محتاجی منتفع شوند و بعضی که پدران جولاه کرده اند
همه در وجود آن جولاه دخل است پس اینها نیز بر تو نعمت است و از این راه که ملاحظه کنی هر نعمتی که بر احدی از خلق
از زمان آدم تا زمان تو شده است همه در وجود و بقای تو مدخلیت دارند و کسی که کفران این
نعمت در حالت الهی تفکر نماید الوان کلمات حق تعالی تفضل الهی در عقل او شکسته میشود و از این
راه می یابی آن بهره میبرد و این تفکر است که ممدوح است و ائمه علیهم السلام که تفکر در نعمای
الهی کرده اند و این تفکر خواه در نیت دارد زیرا که موجب زیادتی معرفت منعم و معرفت
عجز و ناتوانی و احتیاج خود میگردد و محرک بر عبادات و صارف از محرمات میشود و از موجبات
رضای الهی و عدم کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقول است
که سلمان روزی ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده نان نزد او حاضر گردانید ابوذر نانها را
برداشت که گرداند و نظر میکرد سلمان گفت ای ابوذر از برای چه ملاحظه این نانها میکنی
گفت میخواهم ملاحظه کنم که خوب پخته اند سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرات داری که
نعمت الهی را سبک میشماری و الله که در این عمل کرده است آبی که در زیر عرش است
و ملائکه عمل کرده اند تا آن آب را بباد داده اند و باد آن را بر ابر ریخته و ابر در آن کار کرده تا آنرا بر زمین ریخته
و رعد و ملائکه در آن عمل کرده تا هر قطره را بجای خود رسانیده اند و زمین و آهن و چوب
و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک بکار رفته و در آن عمل کرده و آنچه در آن عمل کرده از
احصا نمیتوان نمود پس چگونه توانی شکر آن بجا آوری ابوذر گفت ای سلمان توبه کردم و استغفار

مستم و عذر را نیز میخواهم و فرمود که مرتبه دیگر سلمان ابوذر را ضیافت طلبید و پاره‌ای از نان خشک جهت
ایشان بخود برآورد و در چشمه آب فرو برده و تر کرد و نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چه نیکو است این
نان اگر نمکی می بود سلمان رفت و جامه خود را گرو کرد و نمکی گرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بر آن
نان می پاشید و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندی را که ما را این قناعت روزی کرده سلمان
گفت که اگر قناعت میداشتی جامه من گرو نمیرفت و بدانکه چون کمال هر صفت کمالی در حکمت میشود که آدمی
عاجز است از ادراک کمال کند همچنین در مراتب شکر هر چند آدمی شکر میکند چون تفکر مینماید در نعمتهای
که خدا از توفیق شکر به او داده و در سایر ادوات و آلات و آنچه موقوف علیه این شکر است همه از جانب
و توفیق شکر هم از او است میداند که در هر شکری چندین نعمت است شکر دیگر بر او لازم میشود و آخر از تمامی
کردن عهده شکر او بیرون نمی آید چنانچه منقول است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که حق
تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه شکر من است موسی گفت
خداوندا چگونه ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تست و حال آنکه هر شکری که ترا کنم آن شکر هم نعمتی است
نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است
و از شکر عاجزی **خصلت سیم** توبه است بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظیم است که حق تعالی برین
امت کرامت فرموده به برکت حضرت رسول و اهل بیت او صلوات الله علیهم زیرا که آسان کردن توبه
زیرا که در امم سابقه توبه های دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر کشند و یکدیگر را بکشند
تا توبه ایشان مقبول شود و در این امت در پشیمانی گناهان توبه ایشان نعمتهای عظیم در توبه
چنانچه از حضرت صادق صلوات الله منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده اراده حسنه

مکند

میکند اگر آن حسنه را نکند بمحض آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامه اعمال او می نویسد و اگر بجا آورد
خدا ده حسنه در نامه اعمال او می نویسد و چون اراده گناهی میکند اگر بجا نیاورد بر او چیزی نمی
نویسند و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب
حسنات است بملک دست چپ که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن و در نوشتن گناه
صبر کن که شاید که از پی آن حسنه کند که آن را محو کند زیرا که خدا میفرماید که بدرستی که حسنات گناهان و سیئات را
برطرف میکند یا شاید که استغفار بکند که گناهش آمرزیده شود پس اگر گفت که استغفر الله
الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الکریم الغفور الرحیم
ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او چیزی نمی نویسند و اگر هفت ساعت
گذشت و استغفار نکرد ملک دست راست بملک دست چپ میگوید بنویس این شقی محروم را و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد که آن گناه را
دیگر نکند خدا او را دوست میدارد در دنیا و آخرت را او کرم مینماید راوی گفت که چگونه بر او کرم
مینماید فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچه را از او نوشته اند از گناهان و وحی میفرماید باعضا و
و جوارحش که گناهان او را کتمان کنند و وحی میفرماید به بقعه های زمین که آن گناهان که بر روی شما کرده است
کتمان نمایند پس چون بمقام حساب می آید هیچ چیز بر او بگناهی گواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر
فرمود که شادی و فرح و خشنودی خدا از توبه بنده اش زیاده تر است از فرح شخصی که در شب تاری
راحله و توشه اش را گم کرده باشد بعد از آن بیابد حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست میدارد
بنده را که فریب خورده و گناه کند و هرچه که گناه کند توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است و لکن خدا

ان گناه کننده و توبه کننده را از دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا وحی
فرمود بحضرت داود که برو بنزد بنده ام دانیال و بگو که مرا معصیت کردی و ترا آمرزیدم و باز معصیت کردی
و ترا آمرزیدم دیگر معصیت کردی و ترا آمرزیدم اگر مرتبه چهارم معصیت بکنی ترا نمی آمرزم چون داود آمد
و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد
دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار داود پیغمبر تو رسالت تو بسوی من آورد و بعزت
و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقول است بسند معتبر که فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال توبه او مقبول است
پس فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیکماه توبه او مقبول است پس فرمود
که یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک هفته خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که
هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک روز توبه اش قبول میفرماید پس فرمود که
یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه امور آخرت را معاینه ببیند توبه اش قبول است و منقول است که
هر دردی را دوائی است و دوای درد گناهان استغفار و توبه است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گاه
که مؤمن گناهی میکند و بعد از چهل سال بخاطرش می آورد و توبه میکند و آمرزیده میشود و گاه گناهی که میکند بعبادت
فراموش میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا هفتصد گناه او را می آمرزد و خیری
نیست در بنده که هفتصد گناه بکند و فرمود که حضرت عیسی بجماعتی گذشت که میگریستند پرسید که
این جماعت برای چه میگریند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچکس نزد خدا محبوبتر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشند و حضرت

امیرالمؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که عجب دارم از کسی که ناامید میشود از رحمت خدا و محو کننده گناهان
با او هست پرسیدند که کدام است محو کننده گناهان فرمود که استغفار و فرمود خود را
معطر و خوشبو کنید به استغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند و منقول است که روزی معاذ بن جبل
گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد حضرت فرمود که ای معاذ سبب گریه
تو چیست گفت یا رسول الله در بیرون در جوانی پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه
میکند مانند زنی که فرزندش مرده و میخواهد که بخدمت تو بیاید حضرت فرمود که بیاورش چون آمد
سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چون گریه نکنم که گناهان
کرده ام که اگر خدا بعضی از آنها را مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من این است که مرا مؤاخذه خواهد
کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود که بخدا شرک آورده گفت پناه میبرم بخدا از آنکه بخدا شرک آورده باشم
فرمود که کسی را بناحق کشته گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهان ترا می بخشد اگر چه مانند کوهها باشد
در عظمت گفت گناهان من از کوهها عظیم تر است فرمود که خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمینهای
هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از آنها نیز بزرگ
تر است فرمود که خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد گفت
از اینها بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو
پس آن جوان بر رو در افتاد و گفت منزه است پروردگار من و هیچ چیز از پروردگار من اعظم نیست و او از همه چیز
بزرگوارتر است حضرت فرمود که مگر می آمرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت که نه والله و ساکت شد
حضرت فرمود ای جوان یکی از گناهان خود را بگوئی گفت هفت سال بود که قبرها را می شکافتم و کفن مرده ها را

میبه زنیدم پس چشمی از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم
و کفنش را برداشتم و او را عریان بر کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را
در نظر من زینت میداد و میگفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین وسوسه
میکرد تا برگشتم و با او وطی کردم و او را در آن حال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی از پس سر خود شنیدم که
میگفت ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان
در میان مردگان گذاشتی و از قبرم بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم
پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را
بشنوم هرگز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که میترسم که بآتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو
بجهنم حضرت مکرر این را میفرمودند تا آن جوان رفت پس بمدینه آمد و توشه گرفت و یکی از کوههای
مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول شد بعبادت و دو دستش را در گردن غل کرد و فریاد میکرد
که پروردگارا اینک بنده تو است با غل بخدمت تو ایستاده و دو دستش را در گردن خود غل کرده پروردگارا
تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شدم بخدمت پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم
مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت و پادشاهیت
که مرا از امید خود ناامید مگردان ای خداوند من و دعای مرا باطل مگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس مکنی
تا چهل شبانه روز این را میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز
تمام شد دست بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب گردانیده
و گناه مرا آمرزیده به پیغمبر وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده‌ام و میخواهی مرا

عقاب بکنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت
مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که آنان جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا یا ظلم
بر خود میکنند بمرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را یاد می‌آورند پس
استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند و کی می‌آمرزد گناهان را
بغیر از خداوند عالمیان میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمده است تائب پشیمان او را راندی و دور
کردی پس بکجا رود و بکه رو آورد و از که سؤال کند غیر از من که گناهش را بیامرزد و بعد از آن در آیه
فرمود که بعد از گناهان مصر نشدند بر کرده‌های خود و میدانند بدی اعمال خود را ایشان جزای ایشان آمرزش پروردگار
ایشان است و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها حال کوچی که خالدند در آن بهشت و چه کرامت
ایشان بلطف میشود و بسیار نیکو است مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد
حضرت بیرون آمدند و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را میپرسیدند معاذ گفت که یا رسول الله
شنیدم که در فلان موضع است حضرت با آن صحابه متوجه آن کوه شدند و در آن کوه بالا رفتند
دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دو دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده
و مژه‌های چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و در الصورت نیکو
خلق کردی کاش میدانستم که از بس چه اراده داری آیا مرا در آتش جهنم خواهی سوزانید یا در جوار
خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید الهی احسان بسیار کرده و نعمت بسیار بر من داری
در اینجا که میدانستم که آخر امر من چه خواهد بود آیا مرا بعزت به بهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی
گناه من از آسمان و زمین و عرش و کرسی عظیم بزرگتر است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت

مرا رسوا خواهی کرد از این سخنان گریست و بسیار گریست و خاک بر سر میکرد و حیوانات درنده که آن
دور او حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت
به نزدیک او رفتند و دستهای او را از گردنش گشودند و خاک را از روی مبارک او پاک کردند
و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که تو آزاد کرده خدایی از آتش دوزخ پس به صحابه گفتند که چنین تدارک
گناهان کنید چنانچه بهلول کرد و این آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند و باید دانست که توبه را
شرایط و موجبات بسیار است اول باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد آنست که تفکر نماید در عظمت خداوندی
که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه
های دنیا و آخرت که در اخبار وارد شده است و شمه از آنها بعد از این مذکور خواهد شد و تفکر نماید که
چه منفعتها و فواید عظیم بسبب گناهان از او فوت شده است این تفکرات باعث آن میشود که او را
ندامت و تأسف حاصل شود از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات و این ندامت او را باعث میشود
بر سه چیز که توبه مرکب از اینهاست **اول** از آنها تعلق بحال دارد که بحال ترک آن گناهانی که مرتکب آنها بوده است
بکند **دویم** متعلق است بآینده که عزم جزم کند که بعد از این عود به آن گناهان نکند و اگر عزم نکند **سیم** متعلق است
بگذشته که پشیمان شود از گذشتهها و تدارک گذشتهها بکند اگر تدارک داشته باشد و
بدانکه گناهانی که از آدمی واقع میشود بر چند قسم است **اول** آنکه گناهی باشد که مستلزم حکمی دیگر بغیر از
عقوبت اخروی نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبه از این گناه همین ندامت و عزم بر ترک کافیست
برای برطرف شدن عقاب اخروی **دویم** آنست که مستلزم حکم دیگر است و آن حکم دیگر
یا حق خداست یا حق خلق اگر حق خداست یا حق مالیست مثل آنکه گناهی کرده است که میباید بنده آزاد کند

پس اگر قادر بر آن شده باشد بعمل بیاورد و همین است دفع عقاب او نمیشود و چنین است کفاره را
ادا کند یا آنکه حق غیر مالیست مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است پس باید قضا بجا آورد و اگر
کاری کرده است که حدی خدا برای آن مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش
حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه کند میان خود و خدا و اظهار آن نکند و میخواهد
نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالی است
که بصاحب مال او را رد نماید و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را گمراه کرده است میباید او را ارشاد
نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست که میباید که بمستحق قصاص اعلام کند که من چنین
کاری کرده ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص شده ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص
کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد باینکه او نسبت داده است
میباید تمکین خود بکند از برای حد و اگر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد آنست که گفتن آن
باعث آزار او است و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور
خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد آنست که اینها و هیچ چیز از حقوق شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها
متحقق میشود و ترک اینها عقاب خواهد داشت و ظاهر بعضی احادیث آنست که اینها شرط قبول توبه
و توبه کامل آنست که تدارک مافات مهمات را بکند و آنچه از اثرات گناهان در نفس او حاصل شده اینها را
ازاله نماید چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیث گذشته اشاره باین فرمودند که اول یک سال
تجدید فرمودند که در توبه کامل شرطست که یکسال بعد از آن ریاضت و مجاهدت ترک مافات کند و بعد از آن
توبه از آن نقص ترکیه است و همچنین تکرار و اول مرتبه اجزای توبه است که بعنایت الهی موافق است شده

که بعد از آنکه معاینهٔ امور آخرت شد دیگر توبه مقبول نیست و از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقولست
که شخصی در حضور آن حضرت گفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار
درجهٔ علیین است و آن اسمیست که بر شش معنی اطلاق میکنند و شش جزو دارد **اول** پشیمانی
بگذشته **دویم** عزم آنکه عود نکنی هرگز **سیم** آنکه حقوق مخلوقین را ادا نمایی که چون خدا را
ملاقات نمایی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمهٔ تو نباشد **چهارم** آنکه هر واجبی که از تو فوت شده
بجا آوری **پنجم** آنکه گوشتی که بحرام در بدن تو روییده آنرا آب کنی بحزن و مشقت تا آنکه پوست تو
باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان گوشت و استخوان تو بروید **ششم** آنکه بدن خود را الم طاعت
بچشانی چنانچه لذت معصیت را چشانیده یا اباذر انک فی ممر اللیل والنهار
فی آجال منقوصة واعمال محفوظة والموت یأتی بغتة ومن یزرع
خیرا یوشک ان یحصد ندامة ولکل زارع ما زرع ای ابوذر تو در گذر
شب و روزی و شب و روز بر تو میگذرند و از اجل و عمر تو کم میکنند و خدا و ملائکه عملهای ترا
حفظ مینمایند و ثبت میکنند و مرگ بیخبر ناگاه میرسد و هر تخم خوبی که میکاری در دنیا بزودی
در آخرت حاصل میکنی سعادت را و میکند و هر زراعت کننده مثل آنچه زراعت میکند میچیند
یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه ولا یدرک حریص ما لم یقدر له ومن
اعطی خیرا فالله اعطاه ومن وقی شرا فالله وقاه ای ابوذر هر کسی که
سستی ورزد در طلب روزی دیگری بهره او را نمیبرد و کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق
زیاده از آنچه خدا مقدر کرده است باو نمیرسد و هر که خیری باو میرسد خدا باو عطا نموده است و باید که از

جانب خدا داند و کسی که شری از او دور میشود خدا از او دور گردانیده و او را حفظ کرده باید که خدا را
شکر کند بدانکه بمقتضای آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از هر چه چیز است که صاحب
حیات از آن منتفع میشود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر اینها مقدر است از
جانب حق سبحانه و تعالی از برای هر کس یک قدری از رزق بحکمت و مصلحت و علاجیست که ایام روزی
مقدر است باید و حق اینست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال روزی مقدر ساخته که اگر متوجه حرام نشوند
بایشان میرسد و بقدر آنچه از حرام متصرف میشوند از روزی حلال ایشان کم میکند و بایشان نمیرسد چنانچه
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود
که بدرستی که روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد تا روزی مقدر خود را تمام صرف نکند پس
از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید و اجمال کنید در طلب روزی یعنی بسیار سعی مکنید
و اگر چیزی از روزی دیر بشما برسد شما را باعث نشود که آنرا از حرام طلب کنید و معصیت خدا را
وسیلهٔ تحصیل روزی گردانید بدرستی که خدا روزی حلال را قسمت کرده است و حرام را قسمت نکرده است
پس کسی که تقوی ورزد و گناه را ترک نماید و در تنگی روزی صبر کند روزی او از حلال باو میرسد
و کسی که پردهٔ پرهیزکاری را بدرد و از غیر حلال معاش خود را اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و روز
قیامت حساب او را مطالبه میکند و اکثر احادیث در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا کردن
برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند که چون روزی مقدر است سعی و دعا فایده ندارد زیرا که
بعضی از روزی چنان مقدر شده است که بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده که بی سعی حاصل نشود
و بعضی مقدر شده است که بدعا حاصل شود پس آنچه مناسب است که موافق فرمودهٔ خدا سعی بکنند و مبالغه

در سعی کند و سعی را مانع عبادت و بندگی خدا نکند و مدار سعی بر توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی او بدون
مشیت الهی چیزی حاصل نمی‌شود و زیاده از حرص و سعی کردن و ترک عبادات الهی نمودن چیزی بر قدر
نمی‌افزاید و دعا نیز بکند و بداند که دعا دخیل است و از جملهٔ اسباب مقدر روزی است و اگرچه ترک
تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره بمضمون وارد است و ایضا باید که روزی را
که از جانب خداوند داند و جمیع خیرات و نعم را از او داند و باعث این نشود که اگر کسی را خدا
واسطه کند و احسانی با او کند شکر احسان او نکند بلکه باید که هر که از خلق با او نیکی و احسانی کند حق نعمت
او را بشناسد و شکر او بکند اما اعتماد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای خوشنودی او مخالفت
پروردگار خود نکند و بداند که خداوند او را واسطه کرده است که این روزی را به او رسانیده است و اگر خدا
نمی‌خواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچه از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که
حق تعالی در روز قیامت به بنده از بندگان خود می‌فرماید که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید نه بلکه ترا شکر کردم فرماید
که چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده‌ترین شما برای خدا کسی است
که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از درستی یقین مرد مسلمان است که
راضی نکند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده و بدرستی که روزی را
حرص حریص نمی‌کشد و ناخواهش و کراهت کسی دور نمی‌کند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه
از مرگ می‌گریزد هرآینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را در می‌یابد و بسند معتبر از حسین بن علوان
منقول است که گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا حاضر بودند و در بعضی از سفرها و نفقهٔ من تمام شده
بود بعضی از اصحاب بمن گفت که از برای دفع این شدت که امکان داری و امید که داری من گفتم

بفلان شخص گفت پس البته حاجت تو بر آورده نمی‌شود و به امید خود نرسی گفتم چه سبب دارد گفت چون
گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که در بعضی کتب آسمانی خوانده‌ام که خداوند
عالمیان می‌فرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری و رفعت خودم سوگند می‌خورم که قطع می‌کنم امل و امید
هر کس که از غیر من امید داشته باشد بیأس و ناامیدی و او را می‌پوشانم جامهٔ مذلت و خواری را
نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور می‌گردانم و از فضل خود او را محروم می‌گردانم آیا در سختیها
و شدتها امید از غیر من می‌دارد و حال آنکه شدتها و بلاها بدست من است و امید از غیر من دارد و
بفکر خود در دیگری را می‌کوبد و حال آنکه کلید همهٔ درها بدست من است و درها همه بسته است و درگاه
من برای دعا کنندگان باز است کی امید بمن کرده در بلاها و رو بمن آورد که او را محروم کردم و که از
برای مطلبی عظیم بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم آرزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده‌ام
که در روز احتیاج بایشان برسانم بحفظ من راضی نشدند و پر کرده‌ام آسمانها را از جمعی که هرگز از تسبیح
ملال و سستی بهم نرسانیده‌اند و امر کرده‌ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نبندند
پس اعتماد و قبول من نکردند آیا نمی‌دانند که کسی که بلایی از بلاها بر او نازل شود که کسی بغیر از من دفع
آن نمی‌تواند کرد مگر باذن من چرا این بنده از من غافل است عطا کرده‌ام او را بجود و رحمت خود چیزی را
که از من نطلبیده بود چون از او گرفتم از من نطلبید که باو رد کنم و از دیگران سؤال می‌کند آیا گمانش
است که من نطلبیده و بی‌سؤال عطا کرده‌ام بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد آیا من بخیلم که بنده مرا بخیل
می‌داند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل آرزوهای خلایق
و امیدگاه بندگان پس کی امیدها را از من قطع می‌تواند کرد آیا از من نمی‌ترسند آنها که از غیر من

امیدوارند و طلب نمایند اگر اهل اسمانها و اهل زمین همه آرزو نخواهند و حاجت طلب نکنند و هر یک از
ایشان آنچه طلبیده‌اند بهم از ملک و پادشاهی من مثل یک عضو مورچه کم نمیشود و چگونه
کم شود ملکی که من پادشاه آن ملک باشم پس وای احوال کسی که معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد
يَا أَبَا ذَرٍّ الْمُتَّقُونَ سَادَةٌ وَالْفُقَهَاءُ قَادَةٌ وَمُجَالَسَتُهُمْ زِيَادَةٌ إِنَّ الْمُؤْمِنَ
لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ تَحْتَ صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى
ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذُبَابٌ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً جَعَلَ الذُّنُوبَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُمَثَّلَةً وَالْإِثْمَ عَلَيْهِ
ثَقِيلاً وَبِيلاً وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً أَنْسَاهُ ذُنُوبَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَنْظُرْ إِلَى
صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ نَفْسَ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ
ارْتِكَاضاً مِنَ الْخَطِيئَةِ مِنَ الْعُصْفُورِ حِينَ يُقْذَفُ بِهِ فِي شَرَكِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ
مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ فِعْلَهُ فَذَاكَ الَّذِي أَصَابَ حَظَّهُ وَمَنْ خَالَفَ قَوْلُهُ فِعْلَهُ
فَإِنَّمَا يُوَبِّخُ نَفْسَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ رِزْقَهُ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ ای
ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوارانند و فقها و علما قاید و راهنمای مردمانند و همنشینی علما کردن
موجب زیادتی علم و کمالات بدرستی که مومن گناه خود را چنان عظیم می‌بیند و از آن در حذر است که گویا در
زیر سنگی است که میترسد بر سرش فرود آید و بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی بر بینی
او نشست و گذشت ای ابوذر بدرستی که حق تعالی هرگاه خیر و سعادت بنده را خواهد گناهان او را پیش
در نظرش و در چشم او ممثل گرداند که منظور نظر او باشد و گناه را بر او گران و دشوار میگرداند و اگر بدبختی بنده را خواهد

و او شقی باشد گناه را از نظر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی و خورد بودن گناه و لیکن نظر کن
به بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کرده‌ای ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناه بیش است
از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش موافق بوده باشد پس او بهره
خود را از سعادت یافته است و اگر چنین نباشد که قولش نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش
و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی که از او
صادر میشود بدانکه تقوی از مرتبه رفیعه درجات مقربان و محلی از احوال متقیان انشاءالله بعد از این مذکور خواهد
شد و مجالست و همنشینی علمای ربانی که شرایط علم و عمل گرد آورده باشند و با آثار آنچه دانسته‌اند متصف
شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانچه از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقول است
که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبله بهتر است از سخن گفتن با جاهل بر روی فرشها و تکیه‌گاههای
دیبا و مصاحبت کردن و بسند معتبر منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حواریان بحضرت عیسی
گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد دیدن او و علم او شما را
بیفزاید سخن گفتن او و بدین عمل او شما را بآخرت راغب گرداند و منقولست که لقمان به پسر خود گفت
که بدیده بصیرت نظر کن و از روی خبر مجلسها برای خود اختیار کن پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را
یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی
آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی
ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان بنشینی علم تو نفع نمیدهد و اگر جاهل باشی
جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و ترا هم برسد گناهان چند

صغیره باشد عظیم است و موجب شادی شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت و
قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را اصل بسیار میشمرد و تکرار ارتکاب مکروهات
موجب دخول در محرمات و گناهان صغیره میشود و گناهان صغیره که مصر شده و از آنها توبه نکرده چون کبیره
می شوند زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرأت بر گناهان کبیره نیز میگردد و ارتکاب کبایر آدمی را
بکفر و شرک میرساند نعوذ بالله منه پس باید گناه را خوار نشمارد و ملاحظه عظمت پروردگاری کند که
معصیت عظیم سهل مشمارید چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که صغیره و خورد مشمارید
چیزی که در روز قیامت نفع دهد و صغیر مشمارید چیزی که در روز قیامت ضرر کند و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که گناهان صغیره راه میگشایند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم از خدا نترسد
و اگر خدا مردم را بهشت و دوزخ نمی ترسانید واجب بود بر مردم که اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای
تفضلهایی که با ایشان فرموده و احسانها که نسبت با ایشان کرده و نعمتهایی که بی استحقاق بایشان داده
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدیها را هر چند خورد نماید در نظر شما و اعمال
خوب را بسیار مدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستی که کبیره باقی نماند با استغفار و صغیره
نیست با اصرار و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود
آنست که کسی بگوید کاشکی مرا مواخذه نمیکردند مگر به همین گناه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که هیچ بنده نیست مگر آنکه از خدا بر او پوششی هست تا هنگامی که عمل گناه کبیره بعمل آورد پس چون چنین کرد پرده او
دریده میشود پس ملائکه حافظ اعمال او میگویند که خداوندا این بنده تو این پرده های ستر تو که بر او بود گشوده شد خدا
بایشان وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمیگذارد مگر آنکه مرتکب میشود و خود را

بافعال قبیحه در نظر مردم می پسندد پس ملائکه گویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند
و ما را شرم می آید از کارهای او پس خدا وحی میفرماید که بالهای خود را از او بردارید پس بعد از آن
اظهار عداوت با اهل بیت مینماید و درین هنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه
میگویند خداوندا این بنده تو چنین پرده دریده و رسوا مانده میفرماید که اگر مرا چیزی در او بایستی نمیگفتم
که شما بالهای خود را از او بردارید و ایضا منقولست که آنحضرت فرمود که بسا گناه که کردن آن آسانتر است از
طلب توبه کردن چه بسیار شهوت یک ساعت که باعث اندوه دور و دراز میشود و مرگ دنیا را
رسوا کرده است و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که اگر خدا خیر بنده را میخواهد و او گناهی میکند او را ببلایی مبتلا میگرداند که
استغفار را بیاد او آورد و توبه کند و کسی که خدا خیر او را نمیخواهد چون گناهی کند استغفار را
از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت میدارد چنانچه میفرماید که ما استدراج و ارامش میکنیم ایشان را
از جهتی که نمیدانند یعنی در هنگام معاصی بایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که خدا دوست میدارد بنده را که در گناهان عظیم بدرگاه او آورد و از او طلب آمرزش نماید و دشمن
میدارد بنده را که گناه اندکی کرده باشد و آنرا حقیر شمارد و خفیف داند و ایضا فرمود که بپرهیزید از
گناهان حقیر شمرده شده که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که کدام گناهانست فرمود که این
که کسی گناه کند و گوید خوشا حال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بصحرای خشکی رسیدند بعضی را فرمود که هیزم جمع نمایید صحابه گفتند یا رسول الله در این
زمین هیزم نیست فرمود که هر چه میسر آید بیاورید پس آوردند تا بسیار جمع شد حضرت رسول

فرمود که گناهان این نحو جمع میشود پس فرمود که زنهار که سهل مشمارید گناهان را که هر گناهی را طلب کننده
هست و جمیع گناهان نوشته است و در نامهٔ اعمال ثبت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که آدمی که گناهی میکند در دل او نشان سیاهی پیدا میشود تا دلش را تمام فرا میگیرد و دیگر بعد از آن
هرگز رستگار نمیشود و حضرت باقر علیه السلام فرمود که گاه هست که بنده از خدا سؤالی مینماید و نزدیک
میشود که حاجتش برآورده شود پس گناهی میکند و خدا وحی میفرماید بملک که حاجت او را برمیاور که او
متعرض غضب من شد و مستوجب حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سال
دیگر کمتر نمی آید ولیکن خدا هر جا میخواهد میفرستد بدرستی که هرگاه جماعتی معصیتها کنند آن قدری که از
باران که برای ایشان مقدر شده است حق تعالی از ایشان برمیگیرد و در صحراها و دریاها و کوهها میبرد
و گاه هست که جعل را خدا عذاب میفرماید در سوراخش بسبب بنی آدم برای گناهان آن جماعت
که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا او را اراده داده است که بمحلهٔ دیگر جای بگیرد و بعد از آن حضرت فرمود
که عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گاه هست که شخصی گناهی میکند
و بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و بدرستی که عمل بد در صاحبش تندتر اثر میکند از
رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که گناهی را اراده کند و بعمل نیاورد که بسا است که کسی گناهی
میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که ترا نیامرزم هرگز و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت فرموده که گاه باشد که بنده را از برای گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس میدارند
نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حق تعالی قضای حتم
نموده که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از او سلب ننماید تا گناهی از او صادر نشود که مستحق غضب الهی

و زوال نعمت گردد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ دردی از دردهای دلها دردناکتر از گناهان
نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و از برای عبرت احوال گذشتگان کافی است و مرگ از برای موعظه
بس است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تعدی بر مردمان است
و گناهی که موروث ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب است ظلم است و
گناهی که موجب رسوایی و دریدن پرده‌ها است شراب خوردن است و گناهی که باعث منع روزی است
زنا است و گناهی که باعث زود فنا شدن است قطع رحم است و گناهی که دعا را رد میکند و
هوا را تاریک میگرداند عقوق پدر و مادر است یا اباذر دع ما لست منه في شيء ولا
تنطق فيما لا يعنيك واخزن لسانك كما تخزن ورقك يا اباذر ان الله جل ثناؤه
ليدخل قوما الجنة فيعطيهم حتى يملوا وفوقهم قوم في الدرجات العلى فاذا نظروا
اليهم عرفوهم فيقولون ربنا اخواننا كنا معهم في الدنيا فلم فضلتهم
علينا فيقال هيهات انهم كانوا يجوعون حين تشبعون ويظمئون حين تروون
ويقومون حين تنامون ويشخصون حين تخفضون ای ابوذر که کارها را که اراده نمایی
تو عاید میگردد بسر کم در امری که از آن منتفع نشوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه زر خود را ضبط مینمایی
ای ابوذر حق تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و آن قدر از نعمت بایشان کرامت خواهد فرمود که دلگیر
شوند که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل گردد و بالاتر از ایشان جماعتی باشند در درجات عالیهٔ بهشت
چون ایشان نظر بجماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را از حال خود بهتر یابند گویند پروردگارا ایشان
برادران ما بودند و در دنیا با ایشان میبودیم چه سبب ایشان را بر ما زیادتی داده‌ای در جواب ایشان آید که هیهات

هیهات مرتبه شما کجا و مرتبه ایشان کجا ایشان گرسنه میبودند در هنگامی که شما سیر بوده اید و تشنه میبودند
در وقتی که شما سیراب بوده اید و بی غبار و ژولیده میبودند در اوقاتی که شما در خواب بوده اید و پیاده میشدند
و از خانه بیرون میرفتند از برای خدا در راههای خدا در هنگامی که شما در خانه عیش میکرده اید اگر
از راه سخن گفتن سعادت تحصیل نتوانید و ممکن است یک کلمه سعادت ابدی برای این کس حاصل شود و یا خیر دنیا
معاینه مرتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بر وجه مستحکم شود کافر میشود و بر او خلود جهنم واجب میشود
و ممکن است که در مجلسی حرف شری گوید که باعث قتل جمعی بسیار از مسلمانان شود و ممکن است که کلمه خیری گوید که
باعث خلاص جمعی بسیار از مسلمانان از کشتن شود پس در مفاسد سخن گفتن بسیار است و غالب اوقات آدمی
بی فکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و آخرت بسیار بر سخن گفتن مرتب میشود و لهذا فضیلت خاموشی بسیار واقع شده است
اما مراد از خاموشی سخنیست که خیریت آن از آن نه پس اگر زبانش عمده واداری کار ملاوات آن جاری
باشد بعضی بهتر از خاموشی است و موجب سعادت ابدیست و اگر سخنانی که گوید باید که اول فکر نماید
رعایت فواید و مفاسد آن کند و بعد از آن که داند که فایده اخروی یا صلاح دنیوی در آن است بگوید والا ساکت باشد
که سلامتی و نجات در آنست چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود
وصیت میکرد که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس سکوت بودن از طلاست
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است و حضرت امام محمد باقر
فرمود که این شیعیان ما طلب کننده علم این کلمه خیر است اهم کلید هر خیر پس زبان خود را مهر زنید چنانچه بر
طلا و نقره مهر می زنید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی میفرمود که بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا
بدرستی که آنجماعتی که بسیار سخن میگویند دلهای ایشان قساوت قلب دارند و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین

فرمود که زبان فرزند آدم هر روز مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح آدمی و میپرسد که بر چه حال صبح
کرده اید میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و ما را بلای مبتلا نگردانی و او را
بخدا سوگند میدهند و مبالغه میکنند که ما را به بلای مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو
معاقب میشویم و روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله
مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را
نگاه دار باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن و فرمود که مردم را
برو در آتش می افکنند بغیر از درو کردهای زبانهای ایشان و در حدیث دیگر فرمود که کسی که کلام خود را
از عملش حساب نکند گناهان او بسیار و عذابش مهیا است و حضرت صادق علیه السلام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که خدا زبان را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را
آنچنان عذاب نکند پس زبان میگوید خداوندا مرا عذابی کردی که هیچ یک از سایر اعضا را عذاب نکردی
خطاب میرسد که یک کلمه از تو صادر شد و بمشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن
ریخته شد و مالها بسبب آن بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم سوگند که ترا عذابی کنم که
هیچیک از جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ چیز سزاوارتر نیست
بحبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیاده تنهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید
و زیادتی سخنش را امساک کند و نگاهدارد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند از
سخن گفتن و خاموشی که کدام بهتر است حضرت فرمود که هر یک را آفتها است پس اگر هر دو از
آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشیست زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان را

بگو سخن از روی علم و سخن بهشت نمی‌توان شد بخاموشی و سخن جز صحبت الهی نمی‌توان شد بسکوت و از
آتش دوزخ خلاصی نمی‌توان یافت بسکوت جمع اینها سخن گفتن میشود هر کس بارها قباحت را به
بگیرم و فضل خاموشی از سخن بسیار یکی و فضل سخن از خاموشی بسیار نمی‌توان کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که جمیع خوبیها را در سه خصلت جمع شده اند در نظر کردن و سخن گفتن و ساکت بودن پس هر نظری که در آن
عبرت گرفتن نباشد لغو است و هر خاموشی که در آن فکری نباشد غفلت است و هر سخنی
که در آن ذکر خدا نباشد لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او عبرت باشد و خاموشی او
همه فکری در امری باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناه خود بگرید و مردم از شر او ایمن
باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خواب راحت بدن است و سخن گفتن راحت روح است و
خاموشی راحت عقل است یا اباذر جعل الله جل ثناؤه قرة عيني في الصلوة
وحبّب الي الصلوة كما حبّب الي الجائع الطعام والي الظمآن الماء وان الجائع
اذا اكل شبع وان الظمآن اذا شرب روى وانا لا اشبع من الصلوة
يا اباذر ان الله عز وجل بعث عيسى بن مريم بالرهبانية وبعثت بالحنيفية
السمحة وحبّب الي النساء والطيب وجعل في الصلوة قرة عيني يا اباذر
ايما رجل تطوع في كل يوم وليلة اثنتي عشرة ركعة سوى المكتوبة كان له
حقا واجبا بيت في الجنة يا اباذر انك ما دمت في الصلوة فانك تقرع
باب الملك الجبار ومن يكثر قرع باب الملك يفتح له يا اباذر ما من مؤمن
يقوم مصليا الا تناثر عليه البر ما بينه وبين العرش ووكل به ملك

ینادی

ينادي يا ابن آدم لو تعلم ما لك في الصلوة ومن تناجي ما انفتلت ای ابوذر
الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز قرار داده و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گرسنه دوست دارد
طعام و تشنه را نوا باب آب گوارا و بدرستی که گرسنه چون طعام میخورد سیر میشود و
سیرش از آن طرف میشود و تشنه چون آب میخورد سیراب میگردد و من هرگز از
نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان آنم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را برهبانیت مبعوث گردانید
بود در شریعت او آن بود ترک معاشرت خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث گردانید
بدین حنیفه و مایل از اعوجاج و انحراف بجانب استقامت و در نهایت آسانی که تکلیفهای
شاق در آن نیست و در امحبت زنان و بوی خوش داده اند ولیکن فرح و شادی و روشنی چشم
من نماز است ای ابوذر هر که در هر شبانه روزی دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بگذارد
بر خدا لازم و واجب است که خانه در بهشت از برای او قرار دهد ای ابوذر مادام که در نمازی در کاه فضل
و فضل و رحمت خداوند پادشاه جبار را میکوبی و هر که بسیار در درگاه پادشاه را میکوبد البته
برای او میگشایند ای ابوذر هیچ مؤمنی بنماز نمی ایستد مگر آنکه براو فرو میریزد رحمت از میان او
تا عرش و ملکی را بر او موکل میگرداند که او را ندا میکند که ای فرزند آدم اگر میدانی که ترا در نماز چه
ثوابها و رحمتها است و با چه خداوندی مناجات میکنی هرگز از نماز فارغ نمیشوی و ترک نماز نمینمایی
توضیح این مضامین مدهشه در ضمن چند لمعه مذکور میگردد **لمعه اول در بیان فضیلت صلوات** بدانکه چنانچه
از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمانی از اعمال بدنی هیچ عملی بفضیلت نماز نیست و نماز
از جمیع اعمال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان میگویند دلالت بر این معنی دارد

وکسی این را استبعاد نکند که چون می‌شود که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد حال آنکه عمر علیه اللعنة بعضی شوم
خود انکار این معنی کرده و نهی کرده مردم را از گفتن حی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادت را
ما بعقل ناقص خود نمی‌توانیم دانست و حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای صلاح ما اوفق و بحساب
اقرب پس اجر و ثمره آن افضل است و بسیار می‌شود که مشقت چندان در فاضل و مفضول نبود و عمل مزیتی
داده است که اگر کسی کوه بسیار صعبی بالا رود و پاهای خود را به بندد و خود را اگر فرو ریزاند و از نماز دشوار
تر است و هیچ فضیلت و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود مثل آنکه طبیبی کاه باشد که برای
سهل المؤنه که به نفس تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید که دوایی که بصد تومان در مدت
دو سال تحصیل او کرده باشد معالجه نتوان نمود و تغذیه و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل میشود
از صد معجون حاصل نشود هر چند صنعتهای جواهر در آن بکار رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق
و طبیب ارواح و نفوس عقول و خلایق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین
تاثیری داده است و از برای هر یک مرتبه از فضل بیان فرموده که هیچ یک از دیگری متصور نیست پس کسی گمان
نکند که چون نماز بهترین اعمال است پس کار دیگر نباید کرد از باب این است که کسی گوید که چون گوشت
تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد بلکه هر فعلی را یک مدخلی در کمال ایمان است که دیگری را
نیست و همه در کارند اما نماز فایده‌اش زیاده از سایر اعمال است و بیشتر موجب قرب است
و معراج مؤمن است آن حدیث مشهور که بهترین اعمال آن است که دشوارتر باشد ممکن است که مراد
از آن این باشد که در هر نوعی از اعمال دشوارترش بهتر از آسانتر است مثل آنکه نمازی که در محل آن مشقتش
بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسان تر میسر شود و روزه که در تابستان گرم دارند چون دشوارتر است

افضل شد

افضل باشد از روزه زمستان که آسانتر است نه از اعمال دیگر و بسند صحیح از معاویة بن وهب منقول است
که از حضرت صادق صلوات الله علیه سوال کردم که کدام عمل است که بهتر باعث قرب بنده میشود
در نزد خدا جل و علا و محبوبتر است فرمود که عملی را بعد از معرفت اصول دین بهتر از نماز نمیدانم نمی‌بینی
که بنده صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة مادام که زنده باشم و در
حدیث دیگر فرمود که محبوبترین عملها نزد حق تعالی نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبران است پس چه بسیار
نیکو است که کسی غسل بکند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را نبیند پس خدا
او را ببیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود بدرستی که بنده هر گاه که سجده میکند و سجده را طول میدهد
شیطان فریاد میکند که وا ویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده
کردند و من ابا کردم و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که نماز قرب هر پرهیزگار است و حضرت صادق
علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت فرمود که مثل نماز مثل ستون است از برای خیمه و
خیمه است اگر عمود آن خیمه برپاست نفع میکند آن طنابها و میخها و پرده و خیمه و چون عمود شکست اینها هیچ نفع نمی‌دهد
همچنین در ایمان اگر نماز درست است اعمال دیگر نفع میدهد و اگر نماز درست نیست اعمال دیگر هیچ فایده نمی‌بخشد و حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که ای فرزند شفاعت ما نمی‌رسد
بکسی که نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مرد پیری را در
روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را بدستش دهند چون نظر کند نیابد بغیر از بدی چیزی دیگر از حسنه
را بسیار دشوار آید پس گوید که خداوندا امر مرا به جهنم خواهی کرد که خطاب رسد که ای شیخ من
شرم میکنم که ترا عذاب کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی ببرید بنده مرا به بهشت و امام محمد باقر علیه السلام

فرمود که هرکه از شیعیان ما نماز می ایستد احاطه میکنند او را از ملائکه بعدد اهل جماعتی که در مذهب مخالف آنند
و در عقب او نماز میگذارند و برای او دعا میکنند تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که در روز قیامت که بنده را بعمل حساب میدارند اول چیزی که از او سؤال مینمایند نماز است
پس اگر تمام بجا آورده است نجات می یابد والا او را در آتش فرو می برند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که اگر نماز گذارنده بداند که از جلال و عظمت الهی چه مقدار او را احاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجده
بردارد **لمعه دیگر در بیان حکمت** و سنت بعثت در بیان آنکه حق تعالی هر پیغمبری را
از پیغمبران اولوا العزم را که مبعوث گردانیده شریعتی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت اهل زمان و احوال
اهل آن عصر و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوا العزم بعد از او مبعوث میشد و نسبت بحکمت و مصلحت اهل
آن زمان حکمی چند بود مخالف حکم امت پیغمبر سابق آن شریعت آن احکام را تبدیل میداد و حکمی چند
مخالف آنها برای ایشان مقرر میشد و این دلیل نیست بر آنکه ارباب جهل گفته اند که خدا از اول چیزی
داند و بعد از آن رایش متغیر شود و بر خلاف آن علم بهم رساند چنانچه ملاعین یهود باین سبب منکر نسخ
شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال است و تبدیل مصلحت ایشان است چنانچه طبیب در اول بیماری
مصلحت بیمار را در دوای و غذای میداند و در وسط بیماری غذای دیگر و دوای دیگر صلاح میداند و در آخر
بیماری غذا و دوای دیگر و گاه باشد که در اول بیماری تبرید کند و در آخر تسخین کند چنانچه مثلا قوم حضرت
موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود
مثل آنکه بول اگر بجای از بدن ایشان میرسید می بایست آن موضع را قراض کنند تا پاک شود و در قصاص
برایشان مقرر فرموده بودند که اگر کسی کسی را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی

چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود که ایشان ابواب عفو و صفح را رعایت
کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و در کشتن
نفس دیه و عفو برای ایشان مقرر ساخت و امت حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون وسط بودند احکام
ایشان را وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر ساخت در میان قصاص کردن و دیت گرفتن
و عفو نمودن و همچنین در سایر احکام و ما مقداری از ابواب مصلحت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است
از احاطه کردن بجمیع آن و تحقیق خصوصیات شریعت پس هر شرعی آنچه صاحب آن شرع قرار داده
و جزو داده بجا میباید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادت نمیباید کرد که آن موجب ضلالت
و گمراهیست و گول شیطان را نمی باید خورد که این عبادت مرا خوش میآید و خوش عمل کردن آن مرا بخدا
نزدیک میکند زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که ما مردم که عقلهای معیوب ناقص مخلوط با شهوات
داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا با نهایت نمیتوانند رسید چنانچه گذشت بعضی از حکمتها که
کم عبادت و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل میشود و حال آنکه هرچه عبادت بطریقه خود میکند دور
میشود و از خدا دور تر میگردد و آنکه عبادت عبارت از آنست که یک امری را که خدا حرام
کرده کسی حرام کند یا امری که خدا حرام کرده باشد حلال کنند یا امری که خدا مکروه کند
که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گرداند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را مستحب قرار دهند
که خدا مستحب قرار نداده باشد اگرچه باعتبار یک خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است که نماز
هر وقت مستحب است اگر کسی بعنوان نماز کند که چون هر وقت سنت است و این یک وقتی از اوقات است
پس من در این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بجا آورد بعنوان

انکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلب نموده است بدعت میشود و حرام است چنانچه عمر علیه اللعنه
در خصوص چاشت شش رکعت نماز مقرر ساخت که در این وقت میباید کرد بعنوان سنت و باین جهة
بدعت و حرام شد و ائمه صلوات الله علیهم از آن نهی فرموده‌اند و همچنین اگر کسی نماز سنتی را دو رکعت
بیک سلام بکند چون باین هیئت در نماز سنت از پیغمبر نرسیده بدعت و حرام است و اگر کسی
در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است و همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله را هر وقت گفتن سنت است
و بسیار ثوابها دارد اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار و یا نهصد مرتبه سنت است در خصوص این
عدد از خصوص این وقت از جانب شرع مقرر و اند یا خود قرار داده این خصوصیت را عبادت داند
این عیب است و بدعت در دین و بسیار قبیح است و بسیار شبیه است بسنیان شده‌اند بوده است که
شیعه نبوده‌اند ائمه خود عمل می‌نموده‌اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند
بعقلهای ناقص خود بقیاسها در دین میکردند و آن عمل نموده و ائمه صلوات الله علیهم ایشان را از این
منع فرموده چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی
صلوات الله علیهم روایت کرده‌اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است
و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی علیه السلام پرسید که چگونه خدا را
بیگانگی می‌پرستم فرمود که ای یونس مبتدع در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود
در دین نظر کند هلاک میشود و هر که اهل بیت پیغمبر را ودود نموده ایشان را ترک کند گمراه میشود و هر که کتاب خدا
و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که قولی از مردم برای خود
پسندد و خدا را عبادت کرده است بچیزی که پسندیده و دین خدا را مقرر ساخته است برای خود و بنیاد آنی و هر که

چنین کند

چنین کند نامه ای خود مضاعف کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود ایراد داده
و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هر کس عملی بکند البته سنتی را
سُنتهای خدا ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که فرمود که هر گاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را اظهار کند و بیان کند که آن بدعت است
و اگر نه او ملعونست بلعنت الهی و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده است
در خرابی دین و فرمود که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او قبول
نیست فرمود که زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمیرود و از آن توبه
علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شخصی بود در زمان
سابق که طلب دنیا از حلال کرد و بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد و او را میسر نشد پس شیطان نزد
او آمد و او را وسوسه کرد و گفت میخواهی ترا بچیزی دلالت کنم که اگر او را بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی
کثیر تابع تو شوند گفت ای شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن بخوان پس چنین کرد و
خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهمرسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد که چه کار بود که
کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من مقبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه کرده‌ام برنگردانم نزد
هر یک که می‌آمد و میگفت که این دین بدعت بود و باطل بود و برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی
دین تو حق بود الحال شک بهمرسانیده در دین و هیچ برنگشتند چون دید که ایشان برنگشتند رفت و زنجیری
در گردن خود کرد و در میخ آهنی بست و سوگند یاد کرد که آن را نگشاید تا خدا تعالی توبه او را
قبول کند پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود که بگو به آن صاحب بدعت که بعزت و جلال خودم

سوگند که اگر آنقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم جدا شود دعای ترا مستجاب نکنم و توبه ترا قبول نکنم تا زنده
کنی ایشان را که بر دین تو مرده‌اند و از آن برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی به آن کافر میشود فرمود که آنکه بدعتی در دین
پیدا کند و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست دارد و هر که مخالفت او کند از او بیزاری جوید و بسند
معتبر دیگر از ابی الربیع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ادنی چیزی
که بنده را از ایمان بدر میبرد کدام است فرمود که آنکه رایی بر خلاف حق قائل شود و بر آن باشد و بسند
صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که
آدمی به آن کافر میشود حضرت سنگ ریزه از زمین برداشتند و فرمودند که آنست که این سنگ را
بگوید که هسته خرماست یعنی هر امر خلاف حقی را که اقرار دهد حتی این امر سهل و بیزاری جوید از کسی که
مخالفت او نماید در این امر و دشمنی با مخالفان خود از این باطل کند پس او ناصبی است و با ما دشمنی
کرده است و به خدا مشرک شده است و کافر شده است بنادانی و بسند دیگر روایت کرده است
که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت
فرمود که سنت آن طریقیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری کرده و بیان فرموده و بدعت آن
چیزیست که بعد از آنحضرت پیدا کرده‌اند و جماعتی که پیغمبر فرموده است که با ایشان باید بود
اهل حقند اگرچه اندک باشند و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطلند اگرچه بسیار باشند
و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که خدا هیچ امری را
که امت به آن محتاج باشند نگذاشته مگر آنکه در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده

و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و بر آن دلیلی مقرر گردانیده و از برای کسی که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر
ساخته است و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که بهترین
اعمال نزد حق تعالی آنست که در آن عمل بسنت پیغمبر عمل کنند و اگرچه اندک باشد و بسند معتبر از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که گفتار
بکار نمی‌آید مگر با کردار نیک باشد و گفتن و کردن بیفایده است تا با نیت درست باشد
و گفتن و کردن و نیت همه بی فایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و منقولست که چون شیطان
از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل عتاب شد گفت خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا
عبادتی کنم که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت
تو نیست از آن راهی که من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت باید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما
باد بمتابعت سنت پس که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند و
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر بر شما چیزی امری مشتبه شود
توقف کنید و با ما عرض کنید تا برای شما شرح نمائیم و بیان کنیم در این باب و این احادیث
در این کتاب بسیار است احصا نمیتوان نمود و بعضی احادیث که در این مطلب داخل است در ابواب سابق ذکر
کرده‌ایم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نمیماند که هر عملی هرچند دشوار و مشکل باشد
چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بعد از تحصیل کمالات
و کسی که رجوع باخبار اهل بیت علیهم السلام تواند نمود و معانی کلام ایشان تواند فهمید باید که خود را

خالص کرده‌اند و رجوع بکلام ایشان کنند البته بمقصدهای خود برسند وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ
سُبُلَنَا خدا او را براه حق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع
کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین علیهم السلام اند و علوم ایشان از ایشان اخذ کرده‌اند و تابع دنیای باطل
نباشند چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه بحضرت صاحب الامر
نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود چکنیم حضرت در جواب بخط مبارک نوشتند که در حادثه‌های که برای شما
وارد شود و چیزهای که مشتبه شود بر شما رجوع کنید براویان حدیث ما که ایشان حجت منند
بر شما و من حجت خدایم بر ایشان و در احادیث معتبره وارد شده است که در امری که در میان شما نزاع
بشود نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد
و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید باو در احکام حکم پس بدرستیکه من او را بر شما حاکم کرده‌ام
پس اگر او حکمی کند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده‌اید و سبک شمرده‌اید و حکم ما را
رد کرده‌اید و هر که ما را رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخداست و باید ترسید که
خدا ترا در روز قیامت در متابعت هر کس معذور نمیدارد و ما دامی که او عالم بعلوم اهل بیت
و از کلام ایشان خبر نیابد و بدانی که در دین داری که کلام ایشان را برای دنیا تأویل نمیکند چنانچه از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هرگاه
مردی را ببینید که نیکو مینماید علامات و طریقه و هیئات او بهیأت اهل خیر میماند و در سخن گفتن
ملاحظه بسیار میکند و بحسب ظاهر سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود ظاهر مینماید پس زود فریب
او را مخورید که بسیار است که کسی را طلب دنیا عاجز میشود و از مرتکب شدن محرمات برای پستی همت و بی جرأتی نفس

و ترسی که در دل او هست پس از دام و تحصیل دنیای حرام میگرداند و پوشیده مردم را بگفتار خود
میفریبد پس اگر مال حرامی او را میسر شود فرو رود او را میکشد و اگر ببینید که از مال حرام هم که بسیار پرهیز
عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف است
و چه بسیار است که کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد ابا میکند اما اگر بحرام اگر اشتهای نفس میرسد
مرتکب میشود و اگر ببینید که از اینها عفت میورزد باز زود فریب او را مخورید تا ملاحظه عقل و هوش
کنید زیرا که بسیار است که ترک اینها همه میکنند اما عقل متینی ندارند و آنچه را بنادانی فاسد میکنند
زیاده از آنچه هست که بعقل خود اصلاح مینمایند و اگر عقلش را هم متین ببینید باز زود فریب او را مخورید
تا آنکه ملاحظه کنید در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع هواها است یا تابع عقل و ببینید
که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و زهد او در ترک
ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیانکار دنیا و آخرت اند
و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بهتر است از لذت اموال
و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکنند برای ریاست و بزرگی و حسبا بعد
از آن حضرت آیه خواندند که مضمونش اینست که چون باو میگویند که بترس از خدای او را عزت
و حمیت و جاهلیت باینکه مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده‌اند و بجهت لجاج و عناد
بیشتر مشغول میشود پس بس است او را جهنم برای مکافات او و بد جایی است آتش جهنم برای او پس او
از روی جهل و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از او صادر میگردد و مانند خبط شتر کوری که از
راه اول باطلی که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبه زیانکاری و حسرت میرساند پس روزگار او

تمرده

بسبب بدی کردار او منع لطف خود از او نموده است و او را در طغیان او میگذارد پس او حلال
میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکند چیزهایی را که خدا حلال کرده است و پروا
نمیکند هر چه قدر از دین او که فوت شود هر گاه سالم باشد برای او ریاست دنیایی که بتقوی
ترس الهی برای تحصیل آن مردم ظاهر میکنند پس این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است
و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا گردانیده است
ولیکن مرد تمام مرد و بهترین مرد آن کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند
و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اگر خوار و ضعیف باشد بعزت
ابدی آخرت و عزتی که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا
بوی میرسد برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبی میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال از او
و بداند که خوشحالی و سرور بسیاری که برای متابعت هوا و خواهشهای نفس او میرسد
زود او را میکشاند بعذابی که انقطاع از آن ندارد و چنین کسی مردم است پس باو متمسک
شوید و پیروی طریقه او بکنید و ببرکت او بخدا توسل جویید که دعای او در درگاه خدا رد نمیشود
و حاجات او بر آورده است و بسند معتبر منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که
شش گروهند که پس دین و دنیا مردم را آنها ... زبان او نفاق و ورزند و آنکه دل که عبادت بسیار
میکند آن خانه که دارد و مردم را بسبب فسق و فجور از راه حق میگردانند دوم بسبب جهل از
راه عبادتی که میکند مردم را از حق زینت میدهد پس بپرهیزید از علمای چنین و از جاهلان متعبد که ایشان
موجب فتنه و ضلالت هر گمراهی اند بدرستی که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم

که فرمود که هلاک امت من بر دست هر منافق زبان دان است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که با ابو حمزه ثمالی فرمود که زنهار زنهار بپرهیز از ریاست و متبوع بودن و سرکرده بودن و زنهار که از پی
مردم گفت فدای تو گردم ریاست را که میدانم اما در دنبال آنچه میدانم آنست که از پی مردم قدم
و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیدی بلکه پیروی مردم آنست
که شخصی را امام را پیش خود نصب کنی و هر چه گوید تصدیقش کنی پس هر کس بدرستی که
متابعت کننده پس نجات حاصل نمیشود و بهر عملی آدمی مستحق ثواب میگردد و بهشتی قرب
است نمی آید و بیک بهشت از آنکه خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم ...
و پیروی طریقه ایشان باعث نجات است هر چند لمعه بعد از این بعضی از بدعتها که مخالف شرع است
و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام را بیان کنم و از احادیث ایشان ای تو واضح
میسازم و حجت خدا را بر تو تمام میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی شاید خدا
بفضل خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خیر شده ام و اگر عمل نکنی گناه تو را بر من نخواهند
نوشت چنانچه حق تعالی میفرماید که قُل یا اَیُّها النّاسُ قَد جاءَکُمُ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَنِ
اهتَدی فَاِنَّما یَهتَدی لِنَفسِهِ وَمَن ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیها وَما اَنا عَلَیکُم
بِوَکیلٍ بگو ای محمد این گروه مردم بدرستی که حق از جانب خدا بسوی شما آمده و در شما ظاهر
پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت آن نماید پس نفع این هدایت که
هدایت برای خود یافته است بنفس او عاید میگردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه
شده است بنفس خود و ضرر آن بجانب نفس او میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از شما ... نمایم

باید که من شما را بخیر راه حق دارم **لمعهٔ پنجم** در بیان آنکه رهبانیت در این امت پسندیده نیست و رهبانیت
در اجتناب نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره در
امت حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها جای میکرده اند
و رختهای خشن و کهنه می پوشیده اند و سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری گردیده و
رهبانیت مذموم است و نکاح کردن و زن گرفتن و داشتن سنت موکده است چنانچه ابن
بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در امت
من رهبانیت نیست و در بدر گردیدن و سیاحت و عبادت خاموشی در امت من نیست و در
حدیث دیگر فرموده که رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و خصی کردن امت من روزه داشتن است
و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که زن عثمان بن مظعون
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عثمان شوهرم روزها روزه میدارد
و شبها همه شب عبادت میکند حضرت نعلین خود را برداشتند و غضبناک بخانه عثمان بن مظعون آمدند
دیدند که او نماز میکند چون از نماز فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمان خدا مرا برهبانیت نفرستاده
و بر دین مستقیم اسلام فرستاده است من روزه دارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که
خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جمله سنتهای من نکاح
زنانست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول
بخانه ام سلمه درآمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مگر زن حولا اینجا آمده است ام سلمه گفت بلی
شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن حولا آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم از من دوری میکند

حضرت فرمود که دیگر بوی خوش کن زن گفت که از این زیاده کن شاید بتو رغبت کند گفت هیچ بوی
خوشی نمانده که خود را خوشبوی کرده ام فایده نکرد حضرت فرمود که اگر میدانست که در نزدیکی تو چقدر
ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب دارد فرمود که چون رو بسوی تو میکند
دو ملک او را احاطه میکنند و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و چون
مشغول جماع میشود گناهان او میریزد چنانچه برگ از درختان میریزد و چون غسل میکند از جمیع
گناهان بیرون می آید و بسند معتبر دیگر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است
که سه زن بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند یکی از ایشان گفت که شوهرم گوشت
نمیخورد و دیگری گفت شوهرم بوی خوش نمیکند و دیگری گفت شوهرم از زنان دوری میکند
رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدند و ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشیدند تا آنکه بر منبر
رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من
گوشت نمیخورند و بوی خوش نمیکنند و بنزد زنان خود نمی آیند بدرستی که من گوشت
میخورم و بوی خوش میکنم و بنزد زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند
از امت من نیست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان
و فرمود که گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده گردد مگر آنکه محبت بزنان بیشتر میشود و بسند صحیح
از ابراهیم بن عبد الحمید منقولست که سکین النخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد
و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذه کرد و عریضه بخدمت حضرت علیه السلام
نوشت که معلوم کند که این کار او خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک بوی خوش پس میدانی

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعام لذیذه
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوشت و عسل تناول میفرمود و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبرانست خود را خوشبوی کردن و مویهای زیادتی بدن
ازاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
دو رکعت نماز که کدخدا بکند برابر است با هفتاد رکعت نماز که عزب بکند و فرمود که هر که زن میکند
نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که بدترین مردهای
شما عزبانند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شخصی نزد پدرم آمد پدرم از او پرسید که
آیا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها از من باشد و من یک شب
بی زن بخوابم و فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت عزبی که شبها
بعبادت بایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفت درهم باو داد که باین زر زنی بخواه و فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زن بهم رسانید که باعث زیادتی روزی شما است و علی
بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده در تفسیر این آیه که یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا
تُحَرِّمُوا طَیِّبَاتِ ما اَحَلَّ اللهُ لَکُمْ ای گروه مومنان حرام مگردانید بر خود چیزهای
پاکیزه که خدا برای شما حلال کرده است که این آیه در باب حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و
بلال و عثمان بن مظعون نازل شده که حضرت امیر المومنین قسم خورده بود که شبها هرگز
خواب نکند و بلال قسم خورده بود که همیشه روز روزه باشد و عثمان قسم خورده بود
که هرگز وطی نکند پس زن عثمان نزد عایشه آمد که از نهایت حسن و جمال بود و عایشه باو گفت که چرا

زینت نکرده گفت از برای که زینت کنم مدتی است که شوهرم نزدیک من نیامده است و رهبانیت
اختیار کرده و جامهای پشمینه پوشیده است و ترک دنیا کرده بود پس چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله داخل خانه شد عایشه حقیقت حال عثمان را عرض کرد حضرت چون این را شنید بمسجد
آمدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند و بر منبر بر آمدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی
از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده‌اند بدرستی که من شب خواب میکنم و
جماع میکنم و روز روزه افطار میکنم و همه روز روزه نمیدارم پس هر که بعد از این که سنت من کند از قوم
من کراهت داشته باشد از من نیست پس آن جماعت برخواستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خورده‌ایم خدا
فرستاد که شما را مواخذه نمیکند خدا در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در آن کفاره نیست
ولیکن مواخذه میکند بآنچه بعمد و قصد سوگند خورید که در آن کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمود و
ابن بابویه روایت کرده است که پسری از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و مغموم شد حتی
آنکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در آنجا عبادت کند پس این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسید او را طلبید و فرمود که خدا بر ما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است

لمعه چهارم در بیان اعتزال از خلق است بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه
خلق در این امت ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت برادران مومن و ملاقات ایشان و عیادت
بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازه مرده‌های ایشان و قضای حوائج ایشان وارد
شده است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره بر جاهل تحصیل مسائل
ضروریه واجب است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است

و هیچیک از انبیاء عزلت حاصل نکردند چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که شخصی بخدمت
حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع دارد و انیس است اعتقاد خود را
درست کرده است و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی آید و با برادران خود آشنایی نمیکند حضرت فرمود
که این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد میگیرد و در حدیث دیگر بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که بر شما باد
بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی ایشان دادن و بجنازه ایشان حاضر شدن
بدرستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم تا آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی
بیکدیگر محتاجند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام امور مسلمانان نداشته باشد
مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت او نکند مسلمان نیست
و از آن حضرت پرسیدند که محبوبترین مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجبست که هر یک از آنها را
که ترک نماید از دوستی خدا و طاعت او بیرون رود و خدا را در او بهره و نصیبی نیست اول فرمود که کمتر
حقی که او بر تو واجب است آنست که از برای برادر مؤمن بخواهی آنچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه از برای خود
نخواهی و حق دوم آنست که از آزردگی و خشم او احتراز نمایی و پیروی خشنودی او کنی و اطاعت امر او
بکنی حق سوم آنکه او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم آنست که دیده او
و راهنمای او و آینه او باشی حق پنجم آنست که تو سیر نباشی و حال آنکه او گرسنه باشد و سیراب باشی
و او تشنه باشد و تو پوشیده باشی و او عریان باشد حق ششم آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد
خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا کند و رختخواب برای او بگستراند حق هفتم آنست که

که قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی
و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را برآوری پس اگر اینها همه را بکنی
ولایت و دوستی اما را بریسمان تو و او استوار خواهد بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر
مؤمن خود کند از برای خدا خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند که خوشا
حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو و بسند معتبر از خیثمه روایت کرده است که بخدمت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود که ای خیثمه هر کس از شیعیان ما را
که ببینی سلام من بایشان برسان و ایشانرا از جانب من وصیت کن بپرهیزکاری خداوند
عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیاء شیعیان بفقراء ایشان و اعانت نمایند اقویاء ایشان ضعفا را
و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه مردگان ایشان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند بدرستی که ملاقات
ایشان باعث احیاء امر تشیع میشود و خدا رحم کند بنده را که مذهب ما را زنده دارد و حضرت
صادق علیه السلام فرمود باصحاب خود که با یکدیگر برادران باشید و نیکوکاران باشید و با یکدیگر از
برای خدا دوستی کنید و مهربانی نمایید و بر یکدیگر رحم کنید و یکدیگر را ملاقات نمایید و امر دین ما را
مذاکره کنید و احیاء مذهب حق کنید و در حدیث دیگر فرموده که سعی کردن در حاجت برادر
مؤمن نزد من بهتر است از آنکه هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم
و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یک از این امور احادیث متواتره وارد شده و سبب آنکه اشاره به
بعضی از آنها در این رساله در موضعش مذکور خواهد شد و ظاهر است که عزلت موجب محرومی
از این فضائل است و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدان

خلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب اذیت ایشان گردد و ضرر دینی هم نرسد
و اگر نه معاشرت با نیکان و اولیا بلکه با اهل دنیا شیوه پیغمبر است و از افضل عبادات است مگر آنکه
عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و آن معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز میسر شود
زیرا که مفسده معاشرت خلق میل به دنیا و تخلق به اخلاق ایشان و تضییع عمر به معاشرت اهل باطل و
مصاحبت ناشایست است و بسیار است که کسی معتزل از خلق است و شیطان از منزلت جمیع عوام
او را متوجه جاه و محبت دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان دور است اما محبت قلبی با ایشان
معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان مجالس اهل
دنیا باشد و از اطوار ایشان مکدر باشد و این معاشرت باعث آگاهی و تنبه او و نفرت از دنیا گردد
و در ضمن معاشرت چون غرض او هدایت و ارشاد ایشان باشد غیر آن از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند
چنانکه پسندیده معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خوشا حال بنده گمنام خوابیده که
مردم را شناخته است و به بدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان به دل مصاحبت نکند
پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن بشناسد پس آنچه مطلوب است از عزلت این است که
دل منعزل باشد از اطوار ناشایسته خلق و در امور عادیه مشابه نشود و پیوسته توکل به خداوند
خود داشته باشد و از نوایب ایشان منتفع گردد و از مفاسد ایشان محترز باشد و اگر به تنهایی از خلق چاره
کار او نمیکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب زیرا که گوشه گیر چون میان مردم می آید
گمان او این است که اکثر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است اما اگر میان مردم جاه و در مجلسی کی
او را حرمت ندارند تمام باعث جمیع اهل مجلس را باطل بینند و تهدید به قتل میکند ایشان را

و ما حاجات ایشان راضی نمی شود و شیطان بنای برای مردم توجه میکند که این عالم جلال و روحانیت
و باعث نقص ایشان مرتبت و آن بیچاره که در میان مردم است چون بسیار در مهالک افتاده است
نفس خود را شناخته است و آن عجب را ندارد و اگر این خفت که در سینه نقش علام
شده است و تکبرش کم است و از این قسم امانی الفقدر از جا در می آید و همچنین در نفس او
گوشه گیر محض است چون کسی را می بیند که عبادت خود را با او بفروشد گمانش این است که
عبادتش خالص شده است و از خیالهای محض نفس خود خبر ندارد و از آن غرضها غافل است که
شیطان بر گوش ایشان میخواند که در شبهای تار که مردم میدیدند که تو ماهی گوشه آمده و ترک خلق
کرده البته عبادت نیکی و خوشحالی در آفاق کردی و تو را در همه عالم به نیکی یاد میکنند و شب و صبح
خاک پای تو را به تبرک بر خواهند داشت و آن بیچاره که در میان مردم است چون بسیار از نفس خود آزار
دیده است و با نفس خود را شناخته است و چون در میان ایشان است مردم بسیار او را مدح نمیکنند
بلکه مذمتش میکنند و مرائی و ریاکارش میگویند از این جهت از ریا فارغ است و همچنین در باب
توکل و عدم توکل معاشرت مردم این فایده دارد که به معاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بسیاری از
بدیهای ایشان ظاهر میگردد و بسیاری از ایشان حاصل میشود و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تامل کند
و به عین بصیرت نظر کند میداند که کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و بعد از تحصیل بفضل الهی از ضمن
معاشرت خلق نفس او به کمالات متصف میتواند شد مگر بنده ای که معاشرت نیکان و اهل اطوار
ایشان و شنیدن پندهای ایشان چه پسندیده و درست رای در راه نفس قطع نظر از آنکه بنده را
با دنیا کار نیست و خداوند خود را مطیع میشناسد و آنچه موده است عمل کند و به تصرف خود کار را بشناسد

و بعضی از تحقیق این مقام ان شاء الله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد **لمعهٔ پنجم** در بیان طلب مال
از حلال بدان که علما اتفاق کرده‌اند بر آنکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب مال از وجه
حلال کردن خوبست بلکه واجب و لازم است اما آن طلب باید مانع عمل و پیشه‌های معتبر کردن و جهاد
و طلب کردن خوب نیست بلکه میباید عمل بقدر الغرض … الهی بکنند چنانچه فرموده‌اند قدری
از سعی بکنند و بدانند که با وجود سعی معطی خداست و از او طلب باید و بسبب این سعی از یاد خدا غافل نشود
چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را که مردانی که غافل نکرده است ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا
و از اقامت صلوه و دادن زکوة و بعد از تحصیل آنچه بهم رسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد
بر خوردن آن صبر باید کرد و در این صورت ترک لذتها کردن و جامه‌های درشت و کهنه پوشیدن
خوبست که موجب صبر … شد و اگر خدا وسعت و فراخی روزی دهد بعد از ادای حقوق واجبهٔ الهی
توسعه بر خود و عیال و خویشان و اعانت … و مساکین باید کرد و در همه باب … رعایت باید کرد که
از قدر بیشتر ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه
دارد هم تعلقش بآن بیشتر نباشد و … خود را محتاج آن نداند و آنچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ
نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بخویشان و جامه‌های نفیس بپوشد و بپوشاند اما بقدری که بحد
اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که آن طعام لذیذی تواند خرید و فقیری را محتاج داند و خود
بقلیلی قناعت کند و … را با او دهد ایثار کرده است و ایثار در همه مقربانست و حاصل آنست که
اصل ترک لذتها را … بکمال رسانیدن خوب نیست که در مجلسی وارد شوند و بطعام لذیذی
ایشان را دعوت نمایند نخورند که ما ریاضت میکشیم و اینها را نمیخوریم این مذموم است اما اگر برای فقر

و چیزی با اعانت بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین در هر کسب و خانه و غیر اینها از احتیاج پیش
چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام آمد دید که آن حضرت جامه در نهایت سفیدی را که … پوشیده است مانند
پرده که در زیر پوست تخم مرغ است سفیان گفت که این جامه نیست که تو پوشیده و جامه این لباس
… پوشش حضرت فرمود که بشنو از من و آنچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت از برای تو خوبست
اگر بر سنت … بمیری و … بدعتها نکنی بدانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان تنگی
بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود و آن بود که آن تنگی را شنیده سلوک میکردند اما وقتی
که دنیا رو کند و فراخی در روزی بهم رسد سزاوارتر مردم بصرف کردن نعمتها از برای نیکوکاران
نه فجار و بدان او مؤمنانند نه منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چه چیز را منکر شدی
ای ثوری والله که … آنچه می بینی از روزی که خود را آشنا شدم صبح
و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی باشد که نداده باشم و بعد از … فرمود که …
باشم چون سفیان رفت جمعی از صوفیه از آنها که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و …
میخواندند چون شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت آمده گفتند
که سفیان جواب را در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید
ایشان گفتند حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگوئید کتاب خدا سزاوارتر است بعمل کردن
گفتند که خدا جمعی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که یُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ
كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ که

ترجمه‌اش آنست که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر نفس خود و ایثار بیشتر میکنند و باشد بایشان احتیاج
هرچند که ایشان را نهایت احتیاج و فقر است بآن چیزی که ایثار میکنند و هر که نگاه داشته شود از
بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را
و در جای دیگر میفرماید که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
و ترجمه‌اش آنست که میخورانند طعام را بدوستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج بآن مسکین فقیر
و یتیم بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده اند و کشته که ما در حجت بتو بهمین اکتفا میکنیم آنحضرت فرمود
که ای گروه آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه قرآن که هر که گمراه و هلاک شده است از این
امت بسبب جهالت شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که شما ازین جهة
گمراه شده اید و همچنین است احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله که ناسخ و منسوخ و محکم و
متشابه دارد و شما نمیدانید پس آنچه گفتید خدا جمعی را با ایثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود
و ایشان را نهی نکرده بودند و بکرده خود ثواب داشتند و در آخر خدا ایشان را نهی از آن فرمود برای ترحم بر ایشان
و رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند و در میان ایشان اطفال خورد و اشخاص بی‌شمار
تصدق نمایند شد و اگر گرسنگی نمیخواهند بمانند حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پنج نفر یا پنج
درهم یا پنج درهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهترین آنها آنست که صرف پدر و مادر شود و دویم را
صرف عیال و اطفال خود بکند و سیوم را صرف خویشان فقیر خود بکند و چهارم را صرف همسایگان فقیر
خود کند و پنجم را صرف در راه خدا بکند و این پنجم ثوابش از همه کمتر است و یکی از انصار فوت
شد و در مرض موتش پنج غلام یا شش غلام که داشته است آزاد کرده بود بغیر ایشان چیزی را

ملک نبود

ملک نبود حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنند
که اطفال صغیر خود را محتاج گدائی کرده است پدرم فرمود که حضرت رسول فرمود که در نفقه ابتدا
بعیال خود کن بعد از آن به که نزدیکتر باشد و آنچه خدا در قرآن برخلاف آیات فرموده است که
نسخ کرده است که وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ
قَوَامًا که ترجمه‌اش این است که جمعی که چون نفقه میدهند مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند
که در بیجا و زیاده از حد اعتدال صرف کنند و تنگ نمیگیرند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی
میدارند پس می بینید که خدا در این آیه بخلاف آنچه شما مردم را امر میفرمائید مدح فرموده است و آنچه
شما میگوئید اسراف شمرده است و در بسیار جای از قرآن فرموده است که خدا اسراف کنندگان را
دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است و میانه روی امر
فرموده است پس باید که هیچ آنچه بهم رسد بدهد و بعد از آن دعا کند که خدا او را روزی دهد و خدا دعایش را
مستجاب نکند موافق این حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من هستند که دعای
ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر خود نفرین کند و شخصی که مال کسی بقرض بدهد و بر او گواه
نگیرد و مالش را ببرد و بر او نفرین کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و خدا طلاق او بدست او گذاشته
و شخصی که در خانه خود نشسته دعا کند که خدا او را روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خدا
علیه السلام میفرماید که ای بنده من آیا راه طلب روزی و حرکت کردن در زمین با اعضا و جوارح صحیح
بتو دادم است که برای متابعت فرموده من طلب روزی نمی کردی که اگر مصلحت بنده میدانستم در روزی
تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی که خدا

او را مال بسیار روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا روزی ده حق تعالی در جواب او
بفرماید که من روزی فراخ به تو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و حال آنکه ترا از اسراف نهی کرده ام
و شخصی که نفرین بر خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید این سبب که روزی
نزد آنحضرت یک اوقیه طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید و پیش از شب همه را تصدق فرمودند چون
صبح شد هیچ چیز نزد آن حضرت حاضر نبود و سائلی آمد و سؤال کرد چون حضرت چیزی نداشتند
که به او دهند ملامت کرد حضرت را حضرت از این حال آزرده و مغموم شدند که چیزی با سائل
نتوانستند داد و چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم و تأدیب فرمود که
وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا اگر ترجمه ظاهرش این است که دست خود را در گردن مبند که هیچ صرف نتوانی کرد و گشاده مکن دست
خود را تمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمائی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج
یعنی که مردمان ترا به سؤال بسیار نمایند و ترا معذور ندارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق
نتوانی کرد پس احادیث حضرت پیغمبر را اگر شنیدی قرآن تصدیق آنها میکند و این قرآن
که عالم العلوم [illegible] تصدیق قرآن نمی‌نمایند و آنکه [illegible] و اعتقاد دارند در وقت مرگ گفت
نخست مال وصیت بکنم و خمس هم بسیار است و سلمان [illegible] بود که فضل ایشان را
میدانید [illegible] پس [illegible] وظیفه تقرر یافت و [illegible] قوت یکسال خود را پیشه داشت و زیادتی را در راه
خدا میداد و گفتند که تو این چنین میکنی که [illegible] امروز نه فردا این جواب گفت که چنانچه احتمال
[illegible] است ای جاهلان که نمیدانند که آدمی اگر قوت خود را داشته نفس او مطمئنه است

و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم رسید [illegible] ابوذر پس [illegible]
و شر ایشان نا امید و تشنه و معاش [illegible] دیگر و در [illegible] کردم و [illegible] کوشش میخواهند معهذا
[illegible] همیشه [illegible] را نمی‌گشت و اگر میدید که حاجتمند او در یک آب میبود [illegible] که صدقه
انفاق میکشت که آنحضرت را کافی باشد و از رای خود [illegible] ایشان [illegible] است و این [illegible]
گناه بزرگ است و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شأن [illegible] فرموده و آنچه فرموده باید که
چنین گویند که همه را بدهند و فقیر باشند و ما ادعای کرده که من [illegible] نشنیدم که این از خود
روایت میکرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روزی فرمود که از هیچ چیز آنقدر تعجب نمیکنم
که از حال مؤمن تعجب دارم که اگر در دار دنیا [illegible] برای خیر او است پس حضرت
صادق علیه السلام بعد از چند حجت دیگر فرمودند که پس [illegible] که به نهی اشیا کرده اند و در دام
آن میخوانند پس به نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت که کتاب خدا
تصدیق آنها میکند و الاحادیث را رد میکنند بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمیتوانند کرد و ناسخ
و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن را نمیدانند ای گروه بنظر در حال حضرت سلیمان نمیکنند که
پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا به او کرامت فرمود و حق [illegible] عمل
بحق میکرد و خدا و هیچیک از مسلمانان عیب بر این امر نکردند و پیش از او داود [illegible]
و سلطنت داشت و یوسف پادشاهی مصر [illegible] داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را
مذمت نکرده و ذو القرنین بنده بود که خدا او را دوست میداشت و اسباب برای او میسر گردانیده
و پادشاهی مشرق را به او داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد و هیچکس او را این پادشاهی عیب نکرد

پس ای گروه عمل نمایید بآداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است و آنچه شما را از آن نهی کرده اجتناب نمایید و آنچه
بر شما مشتبه است که علم آنرا نداشته باشید علم آنرا باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمایید
اگر ما چنین کردید نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را و از حلال و حرام
الهی را یاد گیرید که شما را این علم بخدا نزدیک میکند و از جهل دور میگرداند و جهالت را باهلش واگذارید
که اهلش بسیارست و اهل علم کم اند و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علمی دانایی است و در حدیث
دیگر از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت کرده است که چه نیکو یاوریست بر پرهیزکاری خدا توانگری
غنا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خیری نیست در کسی که نخواهد مال از حلال جمع نماید که رو(ی)
خود را از مذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشان را اعانت کند و فرمود که چه نیکو
یاوریست دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محمد بن المنکدر روزی گفت بیرون رفتم
در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آن حضرت مرد پیر سنگینی بود و تکیه
بر دو غلام سیاه کرده بود و در خاطر گذرانیدم که سبحان الله مردی پیری از پیران قریش در این ساعت در این
حال با مشقت دنیا میجوید میروم که او را موعظه کنم پس نزدیک رفتم و سلام کردم جواب فرمود
و عرق از آن حضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریش در چنین وقتی و چنین حالی بطلب دنیا بیرون
آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اگر اجل در این حال رسیده خواهد بود
که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و از دیگران مستغنی میکنم
من از وقتی باید که از مرگ بترسم که در معصیت الهی باشم گفتم راست فرمودی من خواستم ترا
موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع

بیل کار میکرد و زمینها آباد میکرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هسته خرما را بدهان مبارک
و تر میکرد و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین هزار بنده از کد یمین خود آزاد نمود
و در حدیث معتبر از اسباط بن سالم منقولست که گفت حضرت صادق علیه السلام مرا از احوال عمر
بن مسلم سؤال فرمود گفتم صالح است و لیکن ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمود
که کار شیطانست مگر ندانسته اند که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله تجارت فرمود قافله از شام
آمده بود متاع ایشانرا خرید و آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا نمود و بر خویشان قسمت نمود
خدا میفرماید که مردانی که غافل نمیکند ایشانرا تجارت و سودا از یاد خدا و اقامت صلوات و دادن
زکوة و علمای اهل سنت که قصه خوانانند میگویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند دروغ میگویند
تجارت میکردند اما نماز را ترک نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است از کسی که بنماز حاضر شود
و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض
کرد که شخصی است میگوید که در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود
میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از آن سه نفرست که دعای ایشان مستجاب نیست
و بسند معتبر از علی بن حسن مرویست که حضرت صادق علیه السلام از احوال شخصی سؤال فرمود
که در چه کار مشغولست گفتند که در خانه مشغول عبادتست فرمود که قوتش از کجاست گفتند که
برادران مؤمن میرسانند فرمود که آنها که او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر است از او که در خانه
عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای آنکه محتاج بسؤال مردم نشود
و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان کند در روز قیامت که مبعوث شود روی او ماه شب چهارده باشد

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است
و منقول است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که برادر من در طلب روزی حیران است
فرمود که چون در کار را گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجا آوردهٔ

لمعهٔ ششم

در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره و پوشیدن جامه‌های نفیس و امثال آنهاست بکلینی بسند معتبر
از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل است و نیکوئی و جمال
و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده‌اش ظاهر باشد و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید پس اظهار نعمت باید کرد و خود را
بآن بیاراید ملائکه میگویند که دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که حضرت علی بن الحسین علیه السلام دو جامه می پوشیدند در تابستان که قیمت آنها پانصد درهم
بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
رفتم و جامهٔ خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من از
خز است چه میفرمائید فرمودند که قصوری ندارد گفتم اگر تارش ابریشم باشد چون است فرمود که قصوری ندارد
فرمود که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد جبهٔ خزی پوشیده بودند آنگاه فرمود که عبدالله
عباس را چون حضرت امیرالمؤمنین بسوی خوارج فرستاد که بر ایشان حجت تمام کند عبدالله
بهترین جامه‌های خود را پوشیده و بهترین بوهای خوش خود را خوشبو گردانید و بهترین اسبان
سوار شده و رفت و برابر ایشان ایستاد ایشان گفتند ای ابن عباس تو بهترین ما بودی حالا که جامهٔ
جباران پوشیده و بر اسب ایشان سوار شده عبدالله بایشان این آیه را خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ

زینة

زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ که ای محمد بگو کی حرام گردانیده است
زینت خدا را که برای بندگان خود بیرون آورده است و کی منع فرموده است چیزهای پاکیزه و حلال از روزی
را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل است و نیکوئی و زینت را دوست میدارد
اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام دید
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که جامه‌های نفیس قیمتی پوشیده‌اند گفت والله یا ابن رسول الله
که پیغمبر مثل این جامه‌ها نپوشیده و علی بن ابی طالب و هیچیک از پدرانت چنین لباس نپوشیده‌اند
حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بوده که زمان مسلمانان تنگی بود و لهذا برخود تنگ میگرفتند
و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند
پس آن آیه را خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ پس ما سزاوارتریم از دیگران بنعمتها بعد
از آن فرمود که ای ثوری این جامه که می بینی از برای مردم پوشیده‌ام بعد از آن دست
سفیان را گرفتند و بسوی خود کشیدند و جامه که در بالا پوشیده بودند دور کردند و بآن
نمودند و جامه زیر را که ملاصق بدن ایشان بود جامهٔ بسیار کهنه بود فرمودند که این جامهٔ کهنه را برای خود
پوشیده‌ام و آن جامهٔ نفیس را برای زینت مردم پس دست سفیان را کشیدند و جامه
که سفیان در بالای جامه‌ها پوشیده بود دور کردند جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ بسیار نرمی بود
فرمود که این جامهٔ بالا را تو برای ریای مردم پوشیده و جامهٔ نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی من در طواف بودم ناگاه دیدم که
کسی جامهٔ مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامه‌ها را

میپوشی در چنین مکانی با آن نسبتی که بعلی بن ابی طالب داری گفتم این جامه قوهی است یعنی جامه کتانی
که از مصر می آورده اند و بیک دینار خریده ام و حضرت امیرالمؤمنین ع در زمانی که می بودند چنین جامه
در آن زمان میپوشیدند که در زمان ایشان آن کرد و اگر در این زمان مثل آن جامها بپوشم میگویند که مرائی است
مثل عباد و منقولست از عبدالله بن القداح که حضرت صادق صلوات الله علیه تکیه بر پدرم
فرموده بودند و در آن حال عباد بن کثیر رسید و حضرت دو جامه نیکو از جامهای مرو پوشیده
بودند عباد گفت تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این جامهای فاخر چیست
که پوشیده اگر از این پست تر جامها بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد
کی حرام کرده است زینتهای که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه
را خدا چون نعمتی به بنده کرامت میفرماید دوست میدارد که آن نعمت از آن شخص ببیند و هیچ ضرری
ندارد و این زینت وای بر تو ای عباد پس من پاره تن محرم مرا آزار مکن و ازار پاکیزگی و عباد دو عبای
کهنه پوشیده بود و منقولست از حماد بن عثمان که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی آن
حضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابی طالب جامهای درشت می پوشیدند و پیراهن
چهار درهم میخریدند و می بینم که شما جامهای نیکو میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در زمانی
بود که آن جامه بد نمی نمود اگر در این زمان کسی آن جامه می پوشید بآن جامه مشهور می شد پس بهترین
لباس هر زمانی لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
ظهور خواهد کرد جامه را بروش امیرالمؤمنین خواهد پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد فرمود
و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام

از من پرسید که چه میگوئی در پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین شنیده ام که پیش
میپوشیده اند و شنیدم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جامه نو را از لب دوم می برده اند
و می پوشیده اند فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما السلام
جبه خزی پانصد درهم میخریدند و میپوشیدند و ردای خز به پنجاه دینار میخریدند و در زمستان بآنها
میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از آن
این آیه را میخواندند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که سه چیز است که خدا مومن را بآنها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامه که
میپوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر
فرمود که خدا زینت و اظهار زینت دوست میدارد و از بد حالی و اظهار فقر کراهت دارد و
دوست میدارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند کسی پرسید که چگونه نعمت را اظهار کند
فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بخود بزند و خانه خود را نیکو گچ کند و ساحت خانه را
جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب روشن کند فقر را برطرف میکند و روزی
را زیاده میکند و کلینی و غیر آن بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع بن
زیاد شکایت نمود بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حال برادرش عاصم بن زیاد را
که عبا پوشیده و جامهای نرم و طعام را ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش
بسبب این پریشان و مغموم و محزون اند حضرت او را طلبیدند چون حاضر شد رو ترش کردند و فرمودند
که ای دشمن نفس خود شیطان چنین ترا حیران کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم بر زن و فرزندان

خود کردی تو چنین گمان میکنی که خدا چرا طیبات را بر تو حلال کرده و کراهت دارد که تو از آنها بهره برداری
و منتفع شوی تو نزد خدا از آن پست‌تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که
وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ که ترجمه‌اش این است که
زمین را خلق فرموده و مقرر گردانیده از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوه‌ها است و درختان خرما که شکوفه
شان در میان غلافها حاصل میشود و ایضا فرموده است که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ و فرموده است که يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ پس
اول میوه‌ها و خوشه‌ها را بر خلق منت نهاده و در ثانی بدریاها و مروارید و جواهری که از دریاها بیرون می‌آید
منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن
نزد خدا محبوب‌تر است از بیان کردن بقول و حال آنکه امر فرموده است که وَأَمَّا بِنِعْمَةِ
رَبِّكَ فَحَدِّثْ حدیث کن نعمتهای پروردگارت و بیان کن آنها را پس عاصم گفت
یا امیر المؤمنین چرا در خورشها اکتفا میکنی بر طعامهای ناگوار و در پوشش بر جامه‌های کهنه
حضرت فرمود که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده بر امامان حق که خود را بضعفای فقیران
مردم بسنجند و در پوشش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را بمثل حال او
ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامه‌های نرم پوشید و کلینی
بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق علیه السلام گفت که اگر خلافت با
شما میبود با شما برفاهیت تعیش میخواهیم کرد حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی اگر میبود
مدار ما سیاست و تدبیر در شب یا عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز بجهاد خواهد

و پوشش ما

و پوشش ما جامه‌های درشت و خورش ما طعامهای غلیظ خواهد بود پس خلافت ظالمان را از ما غصب
کرده‌اند و کلامشان این است که بر ما ستم کرده‌اند و ما را بر خاستند ای عزیز بدانکه احادیث
درین ابواب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فضل سواری اسبان نفیس و نگاه داشتن غلامان
و زینت واقع شده است و احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و جامه‌های کهنه پوشیدن و درشتی
پهلو نشستن واقع شده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر الاغ سوار میشدند و جامه‌های زبون
می‌پوشیدند و اگر بصیرتی داری این اخباری که نقل شد و معارضات و گفتگوها که در رسائل ائمه
علیهم السلام و صوفیه از آنها ناشی شده است حق را می‌یابی و میدانی که اصل آنها را کامل دانی پس معتقد
باید بود که خوب است بهمچنین معتقد زینتها و رفاهیتها بود که خوب است لکن اگر خدا توسعه به
تو دهد بر خود و مؤمنان خوب است و اگر فقیر باشد باید بفقر بسازد و زیاده نخواهد و اگر کهنه پوشی را
دوست داشته باشد هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد و همه را از جانب خدا
داند و اگر خواهد نفس را اصلاح کند گاهی پای آن جامه‌های زبون بپوشد خوب است اما در صورتی که
آن رخت زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلا در زمانی که در شال پوشی اعتبار باشد علاج
به ترک شال پوشی است و در صدر اسلام که کثرت و عصبیت بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند
تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آخرین
وصیت ابوذر فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان
و تابستان پشم خواهند پوشید و این سبب خود را افضل از دیگران دانند پس لعنت میکنند ملائکه
آسمانها و ملائکه زمین و عقل نیز حکم میکند که بنده میباید فرمان بردار باشد و اگر خود را در میان اهل ایشان شهرت دهد

پوشیده و اگر شال و غیر آن پسندیده پوشد در هر دو حال از آفات ایمن شده و پیامبر چی می پوشیدن
در مرض که آن از قبیله شمرده که در احادیث بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی لمعه هفتم
در بیان فضیلت ... کردن و خوشبوی کردن است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که شستن سر دفع کثافت و چرک میکند و درد چشم را دور میگرداند و شستن جامه غم و
حزن را برطرف میکند و پاکیزگیست برای نماز و فرمود که خود را از بوی گند بشوئید از بوهایی که
مردم به آنها متأذی می شوند و در تعاهد اصلاح و پاکیزه کردن خود بکوشید و باحوال خود بپردازید
بدرستی که خدا دشمن میدارد از بنده کاهلی آن قاذوره و کثیف بو برا که در پهلوی او کسی بنشیند
متأذی شود از او و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سزاوار این است که آدمی هر روز بوی خوش را
استعمال کند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار کند و این را البته ترک نکند و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بوی خوش باعث قوت
دلست و فرمود که هر چه در بوی خوش صرف میشود اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در بوی خوش زیاده از طعام پول صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع آن
فضل روغنهای خوشبوی بر خود مالیدن بسیار است و در رساله های دیگر ما مذکور است لمعه هشتم
در مدح مطعومات بسند معتبر از حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم روایت کرده اند که سید و بهتر
طعامهای دنیا و آخرت گوشتست و بسند معتبر از عبدالاعلی منقولست که بحضرت صادق علیه السلام
عرض نمودم که روایت بما رسیده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی دشمن میدارد خانه
پر گوشت را حضرت فرمود که دروغ میگویند حضرت مذمت گوشت نفرموده مذمت خانه کرده که

دران خانه گوشت مردم را بغیبت خورند و پدرم گوشت را دوست میداشت و بسیار رغبت داشت و فرمود
و روزی که فوت شد در آستین ام ولد او سی درهم بود که برای گوشت خریدن داده بود
و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که گوشت خوردن گوشت میرویاند و کسی که چهل روز
گوشت را ترک کند بدخلق میشود و هر که بدخلق میشود اذان در گوشش بگویند و در حدیث دیگر فرمود که
اذان در گوش راستش بگویید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که را چهل روز گوشت میسر نشود که بخورد قرض کند و بخورد که خدا
قرض او را ادا مینماید و منقولست که پیغمبری از پیغمبران بخدا از ضعف شکایت کرد وحی آمد که
گوشت با شیر بخور و بدانست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نامه که باهل مصر نوشته اند
از هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان فرستاده بود ذکر فضایل بسیار برای متقیان و
پرهیزکاران و استدلال امور بسیار از آنجمله بسبب تقوی در دنیا با ایشان نعمتها کرامت مینموده
و در آخرت ایشان را حساب نمیکند و فرموده اند که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند
خیر دنیا و آخرت را شریک بودند با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نشدند خدا
برای متقیان حلال گردانیده است آنچه ایشان را کافی شد و غنی گردانید ایشان را از دیگران چنانچه
فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام کرده است زینت و آرایش را که خدا بیرون آورده است
برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بگو این هست در روزیهای طیب برای
آنجماعتیست که ایمان آورده اند در زندگانی و کفار و فجار به تبعیت شریک ایشانند و جمیع اینها خالص است برای

دوستان در روز قیامت و مخصوص شیعیان است و در آن اشیا عزیز ایشان انسان کرک میشود چنانچه بتفصیل مذکور
و بیان می نمایم آیات خود را برای کسانی که عالم اند و فهمیده اند و شیفته بعد از ذکر این از حضرت وعده
که شیعیان پاک شده در دنیا بهترین پیگی و خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیای
در دنیای ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای که خوردند اگر ایشان میخوردند و آشامیدند بهترین آشامیدنیهای
که خوردند اگر ایشان می آشامیدند و پوشیدند پوشیدنیهای که اگر ایشان میپوشیدند
و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنان را و سوار شدند بهترین
مرکوبات و اسپها را و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند و در روز قیامت ایشان همسایگان
رحمت الهی خواهند بود و آنچه از خدا طلب نمایند ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشان را
رد نخواهد نمود و لذتهای ایشان را در آنجا کم نخواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین امری مشتاق
باشید و از طلب بندگان تقوی و پرهیزکاری از حسنات حذر است و موجب سعادتهاست
و بدانکه در مدح شربتها و انواع میوه‌ها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات و مشروبات و نعمتها
احادیث بسیار وارد شده است اما کم خوردن بسیار ممدوح است و احادیث بسیار در مذمت بسیار خوردن
که آدمی بسیار کسل میشود و از عبادت باز میماند آنچه بیش از طعام خوردن وارد شده است و حریص باینها بودن
و متوجه طلب اینها بودن و عمر شریف خود را پیوسته صرف تحصیل اینها نمودن بد است اما بالکلیه ترک
اینها هم نمودن خوب نیست زیرا که بدن آلت و مطیه نفس است در جمیع اعمال و در تحصیل کمال
و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود و کم در عبادات هم بدین بسیار رو می آورد که بسیار ضعیف میشود
مثل آنکه شخصی در پیری اسپی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را براند و در بعضی منزل هم توقف برای

قوت او کند و چیزهای مقوی باو بخوراند او را بمنزل می رساند و اگر در یک روز از اسپی فرسخ
یا چهل فرسخ براند در همان روز از کار می افتد و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این دین متین و محکم است پس برکنید و قطع
مسافت آن نمایید برفق و مدارا و هموار و بسیار بار عبادت را بر مردم سنگین نکنید که عبادت
خدا را کراهه طبع بندگان خدا کنند پس از بابت کسی باشد که مرکوب خود را بقدر براند که بازمانده سفر را
قطع کرده باشد و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که عبادت خدا را
مکروه بنفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که در ایام جوانی بر من گذشت در اوایل سن
من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که
ای فرزند خدا بنده را که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند و از که عملی را ازو راضی میشود و در این
و این سبب حدیث بسیار است و ایضا باید عقل را ضعیف کند به ترک حیوانی و مثل آن
زیرا که مدار تمیز امور دین عقلست و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را میخورد چنانچه در احادیث
ترک گوشت شعار یهود بود و ظاهر آنکه شیطان هم ایشان ترک گوشت حیوانی را که مخالف سنت
از برای همین رای بعضی از مبتدعه صوفیه مقرر ساخته است که چون چهل روز در سوراخی نشستند عقل
قوی را ضعیف کردند اوهام خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود و از راه وهم چیزها در خیال ایشان بهم میرسد
از باب کسی که بمرض سرسام مبتلا شده و باعتبار ضعف عقل گمان میکنند که کمالیست و آنچه بر ایشان
کشف است چون پیوسته در آن سوراخ باریک همین معنی در نظر ایشان است بتدریج بار و با قوت واهمی
و ضعف عقل حالی ایشان میشود و بیرون که آمدند اگر میگویند که دوش شیخ در پوشش تعلیم نقش میکنند

و بدون بینه و برهان و اینها همه از ضعف عقل است و همچنین حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص کند خدا چشمه‌های حکمت را از دلش بر زبان جاری گرداند
و در حدیثی دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که ایمان را از برای خدا خالص گرداند چهل روز
یا چنین فرموده که هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را به دردها و دواهای دنیا بینا گرداند
و حکمت را در دل او جا دهد و زبان او را به حکمت گویا گرداند بعد از آن حضرت این آیه خواندند که ترجمه‌اش این است
که آنها که گوساله را خدای خود گرفتند زود باشد که برسد به ایشان غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در
زندگانی دنیا و چنین جزا می‌دهیم جماعتی را که افترا بر خدا می‌بندند پس صاحب بدعتی را که می‌بینی البته ذلیل و
خوار است و هر کس که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت می‌بندد البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت
از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده‌اند در برابر اهل حق و نفهمیده‌اند که این هیچ دخلی به مطلب ایشان ندارد
زیرا که چنانکه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل آن است که از شوائب ریا عمل را پاک گرداند و سعی کند که اجزاء و
شروط اعمال و افعال و اقوال او همه موافق رضای الهی شده و نیت او در آن عملها مشوب به غرضهای فاسده نباشد
بلکه عملهای مباح را هم به نیت عبادت کند مثل اکل اگر چه به تخلیه و نیت خالص کند برای
این بوده که در وقت عبادت پاکیزه باشد و عبادت را با حضور قلب کند و همچنین تمام اعمال عبادت می‌شود
اگر در نیت صادق باشد و اگر به عیادت بیمار رود و برای این رود که خدا فرموده است که بیمار را عیادت کنید و طلب روزی
بکنم برای فرموده خدا امر دوم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی می‌شود که کار را اگر خدا
فرموده باشد از برای خدا بکند و اگر نه اگر کسی عبثی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است لیکن
باید دانست که کدام کار را خدا می‌خواهد و آن کار را از برای خدا کرد و در فصلهای پیش این معنی را واضح

پس لفظ چهل روز که در این حدیث واقع است همین آیه معلوم است که اگر کسی چهل روز در روش کشتی
کند اهل این حدیث نخواهد بود و حضرت در آخر حدیث دوم که مذمت بدعت فرموده‌اند اشعار
بر این معنی نموده‌اند و بعد از آن معنی که اخلاص را بی تو بیان کردیم معلوم شد که چهل روز بر آن حال بودن بسیار
دشوار است و ظاهر است که کسی که به این حالت فائز شود که از روی علم و دانایی عملش را از برای خدا خالص
گردانیده و بدعت در اعمالش نباشد چشمه‌های حکمت بر زبانش جاری می‌شود از جانب شیطان
که عالم را گمراه کند و اگر نه در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده‌اند و ایشان زیاده از اهل صوفیه بوده‌اند
چون طریقه حق مستقیم بوده‌اند و راه قرب به عبادت و مناجات و بندگی خدا داشته‌اند
سلطان العلماء و المحققین قدوة الاصفیاء و الکاملین شیخ صفی الدین و سید الافاضل ابن طاووس
و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعید رحمه شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان
از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و بندگی به قانون شریعت مقدسه پیش گرفته داشته‌اند بعد از
اکمال در علوم دین متوجه ریاضت و هدایت خلق بوده‌اند و علوم حق را درس می‌گفته‌اند و بعضی از
ایشان نقل کرده‌اند لهذا مولانا جامی در نفحات هیچیک را از ایشان ذکر نکرده است و در اهل صوفیه
ذکر نکرده‌اند با آنکه از اکثر ایشان مشهورتر بوده‌اند و از آثار و اولاد و امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده و تا
قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم
سعیها کرده‌اند و حیات خود را در راه دین بذل کرده‌اند و آن جماعتی که از صوفیه باطل برخلاف ایشان در
خرابی دین سعیها کرده‌اند و شنیدی که سفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه معاندت
کردند و بعد از عصر ائمه پیوسته با علمای دین اثنی عشری معارضه می‌نمودند و ملامت می‌کرده‌اند اکنون هم می‌کنند اگر خدا

جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد و آله الطاهرین **لمعهٔ نهم** در بیان غنا است
بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله
در نقل اجماع کرده‌اند بر حرمتش و مشهور در مذهب شیعه معلوم بوده است اهل غنا و در میان
سنیان خلافست بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای
ایشان حلال دانسته‌اند و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و در بعضی احادیث است
که از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است در تفسیر آیه که حق تعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند زور و قول زور یعنی گفتار باطل فرموده
که مراد غنا است و بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که غنا از جمله گناهانیست که خدا بر آنها
وعدهٔ آتش فرموده است و بعد از آن این آیه را خواندند که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ
لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
مُهِينٌ ترجمه‌اش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا که گمراه
بسازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکنند براه خدا و دین حق برای ایشانست عذابی خوار
کننده و در احادیث دیگر وارد شده است که گناه کبیره است که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد
پس معلوم شد که غنا از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
فرموده که غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ
لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خانه که در آن غنا میکنند
ایمن نیست از فجایع و از نزول بلاها در دنیا و دعا در آن خانه مستجاب نمیشود و ملک داخل آن خانه نمیگردد و

و بسند صحیح روایت کرده‌اند از ریان بن الصلت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که هشام بن ابراهیم
از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده‌اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید آن
زندیق از من پرسید من گفتم که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از غنا حضرت فرمود
که اگر حق و باطل تمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخص گفت در طرف باطل فرمود که درست
حکم کردی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسی است
که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن مجلس نمیکند و غنا داخل است در این آیه که وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ و بسند معتبر از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق
بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که
ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود مینوازند و بسیار می‌نشینم از برای استماع
آواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آن شخص گفت که بسیار نمیخورم برای این نمروم همین ساعت
که گوش میدهم حضرت گفت تو نشنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل
از همه اینها سؤال خواهند کرد گفت که والله که گویا هرگز این آیه را از عربی نشنیده بودم و نه از عجمی
بعد از این دیگر این عمل نخواهم نمود کرده‌ام از آن استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل کن
و نماز بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن میمردی و خدا را شکر کن و
از خدا طلب که توبه‌ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا آن را ناخوش دارد
که خدا امر نمیکند مگر آنچه را که مصلحت میخواهد و نهی فرموده است و قبیح را با اهلش بگذار که هر فعلی را اهلیست که آن فعل
مناسب ایشانست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست در تفسیر این آیه که فَاجْتَنِبُوا

الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ یعنی اجتناب نمایید از رجس و پلیدی که آن بت است
و اجتناب کنید از قول زور و گفته باطل فرمود که مراد از قول زور غنا است و در حدیث دیگر فرمود
که غنا آشیانه نفاق است و در حدیث دیگر وارد است که از آن حضرت پرسیدند از غنا فرمود مروید
در خانه‌ای چند که خدا از اهل آنها اعراض نموده و روی رحمت از ایشان گردانیده است و در حدیث
دیگر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانچه آب گیاه را و در حدیث دیگر فرمود که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بخوانید قرآن را به لحن عرب و صوت ایشان و احتراز کنید از
لحنهای اهل فسق و فجور و صاحبان گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جمعی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز
خود را بقرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت و قرآن ایشان از گلوی ایشان بالاتر نخواهد رفت و
دلهای ایشان برگشته و سرنگون است و دلهای جمعی که کار ایشان خوش ایشان آید نیز سرنگون است
و علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیان
چیزها می‌فرمود چیزهایی را که در آخرالزمان بهم خواهد رسید و از علامات قیامت است از آنجمله فرمود که
تغنی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از مزد
کنیزان غنا کننده فرمود که مزد ایشان و قیمت ایشان حرام است و تعلیم ایشان کفر است و گوش کردن
خواندن ایشان نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که زن غنا کننده ملعون است و هر کس کسب او را
بخورد ملعون است و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام
پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمودند که اهل حجاز جایز میدانند و آن باطل است و لهو است نشنیده‌ای که خدا
میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغو میگذرند کریمانه و بزرگانه میگذرند و گوش نمیدهند و از حضرت امام

رضا علیه السلام بسند معتبر منقول است که هر که نفس خود را منزه گرداند از غنا و نشنود آن را پس درختی که
در بهشت درختی است که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدایی
خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد و کسی که غنا شنیده باشد آن را نخواهد شنید و علی بن ابراهیم
بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که سؤالی
میخواهم بکنم و حیا مانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی است که خدا بادها را
امر میفرماید که میوزند و آن درخت را بتحریک چند مترنم میسازند که خلایق مثل آن نغمها هرگز خوبی
نشنیده باشند بعد از آن فرمود که آن عوض ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا در دنیا بترس خدا
کرده باشد و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که غنا میراث
نفاق است و باعث فقر میشود و بسند دیگر از حضرت امام ابوالحسن صلوات الله علیه منقول است که
بسیار گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانی است و بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه
سؤال نمودند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است آنکه کسی
بکسی که غنا کند گوید که احسنت خوب خواندی و احادیث دیگر در حرمت غنا وارد است و از
برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر از آنچه مذکور شد هم کافی است و اما آنکه اکثر علمای لغوی غنا را تفسیر کرده‌اند
بترجیع آوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده‌اند بگردانیدن و حرکت دادن آواز در گلو و
طرب را گفته‌اند که حالتیست که آدمی را از او خوشحالی یا اندوه حاصل میشود و بعضی از علما و لغویین
بمحض ترجیع اکتفا کرده‌اند و طرب را در آن اخذ نکرده‌اند و در فارسی غنا را سرود میخوانند
و جمع خوانندگان را در فارسی سرودگو میگویند و در میان عرب الحال هم شنیده‌ام که کسی که میخواهد چیزی

که میگویند تغنّوا یعنی غنا کنید پس ظاهر شد از آنچه گذشت که هر خواندنی که در او تحریر آواز شده باشد یکی را
بطرب نیاورد و حرام است مگر آنچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم نیاورد بمذهب جمعی کثیر
حرام است و حسن فرق میان این ظاهر نیست زیرا که سطری که گفته اند مراد آن است که آن نوع از آواز از شأنش
این باشد که بطرب آورد و اگر گاه باشد که کسی بهرسد که از هیچ آوازی بطرب نیاید چنانچه اگر عسل را
تعریف کنند که چه شیرین است که آدمی از آن محظوظ میشود و مطلقه اگر بندرت کسی را عسل بد آید خلل در آن
تعریف ندارد و یمکن قسمی از آواز است که اصل جوهر آواز خوشی دارد و پس اگر قرآن را به آن
بخوانند و تحزینی در صوت بکنند که در صورت فرقی بهرسد اما تحریر آواز و تحریر در آن نشده اظهر آن
غناست و آنکه در بعضی از احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانند را این معنی محمول است و همچنین احادیثی
که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام بحزن تلاوت میفرموده اند و در بعضی احادیث که وارد شده است که
ترجیع آواز کنید بقرآن آن احادیث معارض متعاوت نمیتواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علمای
شیعه ندیدم که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد و بعد اکثر علما حدی خواندن را برای
شتر استثنا کرده اند و حدی در پیشش شعری است بعضی از علما آن را نیز حرام دانسته و همچنین
خلافست در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان بمجالس ایشان داخل نشوند و جمعی از
علما این احلال را دانسته اند و ابن ادریس و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند و لیکن حلیتش
حدیث معتبر دارد و شیخ طوسی بر زنان اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث دارد
و شیخ علی ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین صلوات الله علیه را جایز داشته اند
بتحریر خواندن و احتیاط در این است که از اینها اجتناب نماید بمقتضای عموم احادیث بسیار که گذشت

لمعه دهم در بیان ذکر است بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع است
یکی یاد خداست در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب آن شود و خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک آن کند
دوم یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت که نعمت او را از یاد خدا فراموش نکند و شکر
آن نعمت را بجا آورد **اول** یاد خداست در هنگام بلا و محنت که در آن حال بجزع و فزع
نیاید و بر آن بلا صبر کند **دویم** ذکر الهیست بدل که تفکر در صفات کمالیه الهی و در آلاء و نعمای او کند
و تفکر در دین حق و معانی قرآن و در احادیث رسول و ائمه علیهم السلام و تفکر در امور آخرت و مکارم
اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا فرموده است اینها همه ذکر الهیست **سیم** ذکر زبانست
و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حق و آیات و اخبار و دین که نقش آنها و ذکر آنچه سابقا مذکور شد
و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و دعا خواندن و اسماء الهی که از شارع منقول شده است
مداومت نمودن اما باید که دل با او باشد که لسان تنها شارع است و بعنوان عبث نباشد و اول گاه
باشد از آنچه بر زبان جاری میکرد و در بیان فضایل احادیث متواتر وارد شده است چنانچه بسند معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که اطاعت خدا کند یاد خدا بسیار کرده است
هر چند نماز و روزه و تلاوتش اندک باشد و هر که معصیت خدا کند خدا را فراموش کرده است
هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فرمود که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن مردم را از نفس خود که از برای مردم
از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که از برای نفس خود از مردم می پسندی و با برادران مؤمن مواسات
نمودن در مال او را در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر حال کردن نه سبحان الله

والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر گفتن پس هر گاه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده
بجا آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد نهی از آن ترک نمایی و در حدیث دیگر فرمود که در توریة
نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود
و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل زیارت
برادران مؤمن از برای خدا بدرستی که دو مؤمن با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند و بعد از آن
فضایل ما و اهل بیت ما را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری الم که باو میرسد
نعره میزند که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت از اهوال او بهم می آیند و بر او لعنت میکنند و هیچ ملک مقربی
نمیماند مگر آنکه او را لعنت میکند پس بر زمین می افتد و امانده و رانده شده و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت و آن نیکو و جمیل است
و بهتر از آن صبر بزرگ چیزی است که خدا حرام گردانیده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام
مصیبت و بهتر از آن ذکر خدا است در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از آن گردد و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند آن مجلس در قیامت
حسرت ایشان خواهد شد پس فرمود که یاد ما از جمله ذکر خدا است و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطانست
و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود که کسی
که صد آیه از قرآن بخواند پس حق حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در این صوفیه شایع گردیده
که هر دو بدعت است و بهترین عبادات میدانند و جاهلان او قات عمر خود در آنها ضایع میکنند و
مردم را گمراه میگردانند اول ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیز است اول آنکه این نحو عبادت از شارع

مستقی نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر بر خلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه
و تعالی فرموده است که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد آنان را
که از حد اعتدال بیرون میروند و جای دیگر میفرماید که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا
وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ
که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در نفس از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن
در اول روز و آخر روز و مباش از جمله غافلان و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند که جمعی
صدا را بلند کرده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ نموده و فرمود که بدرستی که نمیخوانید کر کسی را یا غایب شود
یا دور باشد و بسند صحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت موسی ع از خداوند
خود سؤال نمود که ای پروردگار من آیا نزدیکی بمن که بروش نزدیکان با تو راز گویم یا دوری که چون ترا
خوانم بلند خوانم خطاب رسید که من همنشین آنکسی ام که مرا یاد میکند یعنی قریب و در کافی بسند معتبر
منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی خدا را
بسیار یاد میکنند و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که حق تعالی می فرماید که هر که مرا در پنهانی
یاد کند من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقول است که هر که خدا را در پنهانی یاد کند
پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی که منافقان خدا را آشکارا یاد میکردند و در پنهان یاد نمیکردند و حق تعالی
در وصف ایشان فرمود که ریا میکنند مردم را و یاد نمیکنند خدا را مگر کمی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ذکری که
آدمی در خاطر خود میکند ثواب آنرا بغیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس از این آیات و احادیث معلوم شد

که بهترین نحو فریاد کردن و خدا را یاد کردن در شرع پسندیده است و در تعریف غنا و اینکه کدام قسم آواز
که از شارع وارد نشده است خوب است پرهیزش و بعضی عبادات بعمل آوردن غنا چیست **دوم**
اگر تحریم غنا میکنند و دیگران تصنیفها بسیار کرده اند و در میان آن اشعار عاشقانه بعضی از تغنی و ترانه
میخوانند و این اجماع علمای ما حرام است چنانچه دانستی در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن
آن میکنند از سنت بد است زدن نغمه و اصول و خدا کفار را در قرآن مذمت فرموده است
در رقص کردن که شعار جاهلیت است و عمل هر کس حکم بقباحت آن میکنند **سیم** اگر این اعمال را
در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که فرمود که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگوئید باو که خدا دهانت را بشکند مسجد را
برای قرآن خواندن ساخته اند و انصاف نهی کرده از آواز بلند کردن در مسجد و اگر ایشان این اعمال را در
روز جمعه واقع میسازند و شعر خواندن در شب جمعه مطلقا مکروه است و در روز جمعه نیز مکروه است چنانچه
در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در روز جمعه یک بیت شعری بخواند نصیب
بهره او از ثواب آن روز همان بیت خواهد بود و چون بیان نکوهی این اعمال عیب در شرع است جواب میگویند
که ما را از این قرب با خدا حاصل میشود و فریادها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و این از نظر
عوام کالانعام از کمالات خود میدانند و در باب پیش معلوم شد که این چیزها نیست که با وجود
اینهم و راه قرب میخواهند در راه مسافت شرع و این حرکاتی که از ایشان صادر میشود و دعاش هم
میکنند بر چه قیمت یک قسم است که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجازی بسیار حاصل صداهای
خوش اگر شنیدند آن معنی طغیان میکنند و باعث اضطراب ایشان میشود و این خصوصیتی ندارد بمجلس ایشان

ساز و چنگ هم آن شور و وجد و رقص پیدا میشود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که از آباء طاهرین خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که شیطان در زمان انبیا می آمد از زمان آدم
تا هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شد و با ایشان سخن میگفت و سوالها از ایشان میکرد
و با حضرت یحیی زیاده از همه ایشان انس داشت روزی حضرت یحیی باو فرمود که ای ابو مره مرا بتو حاجتی است
گفت قدر تو از آن عظیم‌تر است که حاجت ترا رد توانم نمود آنچه خواهی سوال نما که آنچه فرمائی مخالفت
نخواهم کرد حضرت فرمود که میخواهم که دامها و تله‌های خود را که بنی آدم را بآنها صید مینمائی بمن بنمائی
ابلیس قبول کرد و روز دیگر وعده کرد چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشسته و منتظر
او بود ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند روی میمون و بدنش مانند بدن خوک و طول
چشمهایش بطول رویش و دهنش دراز و چهار دست دارد دو دست در سینه و دو دست در دوش او
رسته و پی پاشنه‌هایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبائی پوشیده و کمربندی بر روی
آن بسته و بر آن کمربند رشته‌های الوان مختلف آویخته بعضی سرخ و بعضی سبز و بهر رنگ رشته
در آن میان است و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن قلابها آویخته چون حضرت
او را باین هیات مشاهده نمود پرسید که این کمربند چیست که در میان بسته گفت این گبری و مجوسیت است
که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که این رشته‌های الوان چیست گفت این اصناف
زنانست که مردم را با الوان مختلف و رنگ آمیزیهای خود میربایند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری
گفت این مجمع لذتهاست که هر لذتها در آنجاست از طنبور و بربط و طبل و صنجها و غیر اینها و چون جمعی بشراب
خوردن مشغول شوند و لذتی نمی یابند از آن من این را در میان ایشان بحرکت می آورم و مشغول خوانندگی میشوند

پیشه ما ذوقی که راست آنست که انبیا کامل بوده‌اند و معالجه میکنند و اولیا کامل بوده‌اند و بعضی ریاضتی
انجام میکنند و یک قسم دیگر آنست که به آتش اختیاری شاید است و از ذوق حاصل میشود پس بسبب آنکه
که ره را ادامه ای این متقرر کرده‌اند که اگر ذوق یا شوق در او می‌بیند تلف کند یا منع کنند چنانچه عباد
در مقام ذکرش با قاضی الحاجات این طریقه را دارند وگاه است که شوری و شوقی از آنکه از اول شب
صباح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشان را رد نمیکند زیرا که چون با بندگی درست رفته‌اند
شیطان دست ندارد و از ائمه صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده‌اند و اما این جماعت میگویند که
گریه کار پیره زنان است و کامل آنست و خود را اگر منع میکنند و خود را بدست شوق و حالات
میدهند و بیهوش میشوند و حرکات ناشایسته از ایشان ظاهر میشود و اهل علم حشر اگر گریه میکنند و اگر اول خود را
گریه دهند با چنانستی نمیشود چنانچه کلینی از ابو بصیر بسند معتبر از جابر روایت کرده است که بخدمت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن یاد کرده شود کسی
ایشان خواهد بیهوش میشوند و چنین مینمایند که اگر کسی دست و پای ایشان را ببرد خبر نمیشود حضرت
فرمود که سبحان الله این از شیطان است خدا ایشان را به این امر نفرموده است چیزی که ایشان مامور شده‌اند
و بکار ایشان می‌آید نرمی و رقت و گریه و ترس است ای برادر شما هر برای به عیب بودن این
اطوار این بس است که یکی از شیعه سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده است که حضرت
رسالت پناه و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای شیعه
ایشان هرگز مسطری داشته‌اند و برای ایشان مرید گرفته است یا حلقه ذکری منعقد ساخته‌اند یا اصحاب خود را
این امر نفرموده‌اند و اگر این عبادت چنین اهتمام در شأن آن بود هر آینه ایشان اصحاب خود را امر مینمودند

میشوند پس چون صدای آن شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می‌آیند و یکی رقص میکند و دیگری گریبان
صدا بلند میکند و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز موجب سرور و روشنی چشم
تو میگردد گفت زنان که ایشان تغنی و داستانها میخوانند و چون بعضی از لعنتهای صالحان میشنوم
جمع میشوند بر دور زنان مردم و از ایشان حال خوشی میشود حضرت فرمود که این خوشی که درآن است
گفت من خود را از تعریفهای صالحان حظ میکنم فرمود که این عذاب چیست که برای تو بخود بست گفت
من العامی صالحان را میکرانم بسوی خود فرمود که هرگز کسی حقیقت ظفر یافته گفت نه ولیکن ازوی
حقیقت می‌بینم که مرا خوش می‌آید فرمود که کدام است گفت آنکه یک شب چیزی بخوری در
هنگام افطار و این موجب سبکی من میشود در عبادت پس بجزی حضرت یحیی فرمود که
با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات کنم شیطان گفت من عهد کردم که هیچ مسلمانی را
دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس از آن رفت و دیگر بخدمت حضرت یحیی نیامد و یک قسم دیگر
است که از غلبه سکر و نشئه و حالتی حالت بسیار بد نمی‌ام که اکثر در این حالات بیکار پیشه‌شان
در هنگام اضطراب شور خود را بطرف دیگری می‌اندازند و اندامها را درهم میکشند
یک قسم دیگر مرضی است که باعث ضعف حیوانی و ضبط نفس بسیار در عضوهای ایشان که
موجب ضعف قلب و دماغ و تولید مواد سوداویه است حاصل میشود که باندک صدای خوشی
در حوش یا ذوق فرحی یا ذوق حزنی بیهوش میشوند و پی‌یابانه حرکات از ایشان صادر میشود
و آن مرضی است که ... حاصل میشود از ... و غلبه ...
دواهای مقوی علاج میباید کرد و در زنان ... که باعتبار ... ضعف میشود ...

میرسانند

می به عتبات شریف مشرف شده و عبادت بسیار بکنی پس گران نمی بینی که اگر بیچاره فاضل عادل بگویند که متواتر است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که هر که در شب جمعه نماز جعفر بکند از گناهانش آمرزیده میشود
و فضایل بی منتهای دارد ده هزار کس یک کس آن را غیبت نمیکند و اگر بشنود بکنند که چه طعنها
کشند که یا رب من از رب سنی در عقیده ایشان داخل میشوند به غیبت تمام و صباح بر می خیزند تو
خود انصاف ده اندیشه بکنی که کدام را و تو چنین راغب بخیرات بودی چرا در یک امر خیر دیگر این اهتمام
نداری از انصاف مگذر هر گاه اهل رسالت صلوات الله علیهم قریب بهزار حدیث در دعاها و اعمال جمیع
روز جمعه وارد شده باشد چنانچه ابن طاوس علیه الرحمه کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و آن
دعاها و اعمال چندین هزار ثواب و بندگی تعلیم تو کرده باشند و هیچ یک را عمل نکنی و شب و روز را تمام در
چیزی صرف نمایی که تمام علمای عصر گویند که حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا [illegible] بوده است
در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و چه حجت امید ثواب خواهی داشت و در [illegible] که بعد از
تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب نیست چند به عنت [illegible] که مبادا از [illegible] خالص تعلق
و نعوذ بالله پشیمان شوی [illegible] زیرا که با آنکه برکت اهل بیت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قریب بهزار
بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد [illegible] هر یک [illegible] اوراد فتحیه که جمیع سنی
جمع کرده اند میخوانی که بسیاری معنی ندارد و بسیاری عربیت و اعراب آن [illegible] غلط است و از آن جمله
به اهل سنی مناجات و ذکر خدا را [illegible] برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین
[illegible] آن [illegible] که [illegible] ایشان باشند و [illegible] شیعیان باشند [illegible] که [illegible]
ایشان کنی و [illegible] و اگر [illegible] سهولت که

کرشیخی که حضرت صادق علیه السلام آمده و کفش های اختراع کرده ام حضرت فرموده که اختراع خود را
بگذار و هر چه میگویم بخوان **دوم** ذکر خفی است و ذکر [illegible] ثابت و [illegible] شده خوب است و سر این
عبارت چنانکه [illegible] بتفصیلی که گذشت اما آن ذکر خاصی که ایشان اختراع
کرده اند بهیات مخصوص است و چنین [illegible] بی سند معتبر از شرع رسیده باشد بعنوان عبادت
کردن بدعت است چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه این هیئت وارد
نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز [illegible] و ایشان نقل میکنند که این را معروف
کرخی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است و این سخن به چند وجه باطل است **اول** آنکه معروف
کرخی معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا رسیده باشد و آنکه میگویند که دربان حضرت بوده است
البته غلط [illegible] زیرا که جمیع [illegible] و علماء رجال اصحاب آن حضرت را از شیعه و سنی در
کتب رجال ضبط کرده اند و [illegible] که بخدمت آن حضرت تردد داشته اند و روایت
کرده اند نام او ذکر کرده اند اگر این مرد دربان آن حضرت می بود البته نقل میکردند **دوم**
آنکه پیر طریقت او [illegible] داود طائی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده
است و [illegible] **سوم** آنکه [illegible] که اعتقاد ایشان [illegible] مشهور
[illegible] که اگر [illegible] اعتقادات و اعمال [illegible]
[illegible] سید محمد نوربخشی [illegible] از کتب صوفیه که دعوی کرد که [illegible] صاحب الامر [illegible]
ایشان [illegible] ایران [illegible] شده است و [illegible] بتعصبات و [illegible] معروف [illegible]
آنکه [illegible] انواع [illegible] دارد [illegible] ایران [illegible]

اخذ کرده اند و اگر مشغول شد کسی از اینها مشغول خواهد بود **چهارم** اگر جمعی جماعتی با که بهتر عبادت اینند
و بگویند پیش از نماز از قرب حاصل میشود ائمه علیهم السلام چرا این نکرده اند و همین معروف
کرده بگفته اند و بگوییم کسی دیگر از اصحاب نگفته اند و اگر بگویند دیگران قائل نبوده اند هرگاه در میان صد هزار کس از
اصحاب ائمه صلوات الله علیهم همین یک معروف قائل بوده در کار اصحاب قائل نبوده اند پس شما چرا این
تعلیم نمایند **پنجم** اگر هرگاه جمعی چیزی را معروف قائل بوده و مسلمان خود چیزی بوده و فاعل نبوده
پس از ایشان بهتر خواهد بود پس لیست که بنا بر این چند حدیث بلکه هزار حدیث که در شأن ایشان
وارد شده است و حدیث در شأن معروف وارد شده که کسی او را از خواص آنحضرت می‌شمرد
ششم اگر بشنوی که این وارد شده باشد یک حدیث مجهول خواهد بود و شرط این را این است که علما
چه تواتر باشد از ائمه ترک کرده اند و در کتب علمی شده که مجهول چند روایت کرده باشند و ما در این
باب همین اکتفا میکنیم که بطول سخن موجب ملال است و اگر کسی چون از غرضهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی
و محبت جاه و اعتبار دنیای فانی مصفا کرده و بدیده انصاف نظر نماید آنچه در این رساله بوجه اختصار بیان شده
برای او بس است و کافیست و اگر بر تعصب و لجاج و عناد در میان آمده باشد از این هم فایده نبیند بجهت اظهار
که این مطلب واضح تر از حقیقت مذهب تشیع نتوان کرد و اگر مسلمانان چندی به تعصب از دین
حقیقت آن گوید و ادراک لیسن بجهنم میروند صد هزار مسلمانان ارباب مذاهب باطله شنیده که بجهنم
بروند تکبر و عناد اگر شیطان ترا وسوسه کند که اکثر عالم این را نمیروند فما ذا بعد الحق الا الضلال
نه حقیقت است آنچه حضرت رسالت صلوات الله علیه میفرماید که حق بگیرند از راه اهل بیت
کم اهل حق پیشتر اهل باطل بسیار بوده اند و اهل حق اندکی بوده اند و حق تعالی در اکثر قرآن

قلیل را مدح فرموده و اکثر را مذمت فرموده است و حق تعالی شاهد است وکفی بالله شهیدا
که این ذره حقیر را هیچ کاری با کسان از طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه
اعتبارات فانی شراکتی در میان و ایشان نیست و در نوشتن این امور چون این معانی
بود رضای جناب سبحانی غرض نیست و چون غرض دنیوی منظور توانه بود در مخالفت کردن
عوام از فضل کرم لایزال حق امید دارم که این موعظه واقعه و نصایح شافیه بسیاری از
کسان حوالت را هدایت فرماید و ایشان جمیع مؤمنان درجات سعادات کاملات
کرامت انه علی کل شیء قدیر یا اباذر طوبی لاصحاب الالویة یوم
القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد بالا
سحار وغیر الاسحار یا اباذر الصلوة عماد الدین واللسان اکبر و
الصدقة تمحو الخطیئة واللسان اکبر ای ابوذر خوشا حال صاحب لواها علما
در روز قیامت که آن علمها را بر خواهند داشت و بر دوش بهشتی خواهند گرفت پیش بهشتی که ایشان
جماعتی اند که سبقت میگیرند در دنیا بر ایشان بمسجدها در سحرها و غیر سحرها ای ابوذر نماز ستون
دین است و زبان بزرگتر است یعنی آنچه از زبان صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر از نمازست
و این اشاره است به آنچه حق تعالی فرموده است که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر ولذکر الله اکبر که بیشتر بعضی مفسرین مراد این است که نماز نهی و منع مینماید
از گناهان و بیاد داشتن خدا بزرگتر از نماز است و تصدق که آن محو مینماید گناهان را و زبان بزرگتر است
یعنی آنچه بزبان صادر میشود از امور خیرات و مبرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است و ثواب اش

بهتر است چنانکه مساجد را حق تعالی خانهٔ خود خوانده است و چون خداوند عالمیان را مکانی نیست جاها را
که محل قرب و رحمت خود مقرر فرموده است اسناد بخانه خود فرموده چنانچه اگر کسی از مخلوقی توقع
احسانی دارد بخانهٔ او میرود پس در مساجد رحمت و فیض الهی زیاده از جاهای دیگر است و شاید
و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در وقوع ساختن آنها در مساجد بیشتر است چنانچه
در زکوة واجب بعلانیه دادن آن بهتر است زیرا که در حق واجب و دین لازم را ادا نمودن ریا نمی
باشد و در نماز سنت و تصدق سنت گویا اکثر احادیث آنست که مخفی کردن بهتر است
چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است و ممکن است که خصوص نماز شب را
در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بر آن نمیشود و ممکن است کسی که از ریا ایمن باشد تمام
نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و اگر از این ایمن نباشد در خانه کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسید که کدام
از بقعه‌های زمین محبوب‌تر است نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوب‌ترین اهل
مساجد بسوی خدا آن کسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقولست که در توریة
نوشته است که حق تعالی میفرماید که بدرستی که خانه‌های من در زمین مسجدها است پس خوشا
حال بنده که در خانهٔ خود طهارت بکند و در خانهٔ من زیارت کند بدرستی که زیارت کرده شده
البته لازم است که گرامی دارد زیارت کنندهٔ خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی
شب بسوی مسجدها می‌آیند که در روز قیامت ایشان را نوری ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که رفتنها و بدر آمدن در مسجدها بدرستی که اینها خانه‌های حق تعالی است

در زمین و کسی که با طهارت در مسجدی در آید خدای او را از گناهان پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان
خود نویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها و جاهای مختلف نماز کنید
که هر بقعه در روز قیامت برای نمازگزارنده شهادت میدهد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
که هر که والی مسجدی از مساجد خانهٔ او باشد در بهشت برای او خانه بنا کنند و فرمود که چون حق تعالی عذابی را
می‌بیند که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان است ندا میکند که ای گروهی که
معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جماعتی از مؤمنان بودند که بجلال من یکدیگر را دوست میداشتند
زمین من و مسجدهای من بنماز خود معمور میگردانند و در سحرها استغفار میکنند از ترس من
هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه چیز
در روز قیامت شکایت خواهند نمود مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند و
عالمی را که در میان جاهلان باشد و حرمت او را ندارند و مصحفی که غبار بر آن نشسته و از آن تلاوت نکنند
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که نشستن در مسجد عبادت است مادام که غیبت مسلمانی نکنند و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که همسایهٔ مسجد را نماز مقبول نیست تا برای نماز در مسجد
حاضر نشود در صورتی که شغلی نداشته باشد و صحیح باشد و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای فضیل نمی‌آید بمسجد از هر قبیله مگر بهترین ایشان و از هر اهل خانه مگر نجیب ایشان
ای فضیل برنمیگردد کسی که بمسجد برود مگر از سه چیز یا دعایی که بکند و خدا بسبب آن او را داخل بهشت گرداند
و دعایی بکند و بسبب آن بلایی از بلاهای دنیا دفع شود از او یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که
هر که برود بسوی مسجدی از مساجد دنیا پای خود را بر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین هفتم

وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نماز در بیت المقدس برابر هزار نماز است و نماز
در مسجد جامع بزرگ شهر برابر صد نماز است و نماز در مسجد قبیله و محله برابر بیست و پنج نماز است
و نماز در مسجد بازار برابر دوازده نماز است و نماز در خانه یک نماز محسوب است و از حضرت صادق
منقولست که نماز در مسجد الحرام بصد هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که هر که مسجدی بنا کند خانه برای او بنا کند خدا و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت فرمود که هر که مسجدی را جاروب کند حق تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن برای او
بنویسد و کسی که از خاک روبه بقدر آنچه در چشم می‌پاشند بیرون برد خدا او را بهره عظیم از رحمت
خود بدهد و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسجدی را در روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر آنچه در
چشم خاک رود بیرون برد حق تعالی گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مسجدهای
خود را اجتناب فرمایید از دیوانگان و خرید و فروش و از بلند شدن آوازها در آن و از شمشیر کشیدن و فرو
زدن تیرها کم شود و احکام جاری کردن و حد زدن و قصه خواندن و فرمود که هر که آب دهان را
رای حرمت مسجد فرو برد و به مسجد نیندازد موجب دفع دردهای او گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغ برافروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار نمایند
تا روشنی آن چراغ در مسجد باشد و ما که احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد
شده است درین کتاب بایراد چند حدیث اکتفا مینماییم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که نیکی به پدر و مادر و پنهان تصدق نمودن فقر را برطرف میکند و عمر را زیاد میکند و
هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که دوست تر میدارم اینکه هفتاد ... از آنکه

واگر اهل یک خانه از مسلمانان را اگر بسبب ایشان سیر گردانم و عورات ایشان را بپوشانم و روی ایشان را
از سؤال خلق نگاه دارم او را بیشتر دوست میدارم که هفتاد حج بکنم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دوا
کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمایید بلاها را از خود بدعا و روزی را بجانب خود فرود آورید
بتصدق و بدرستی که تصدق از کام هفتصد شیطان جدا میشود که هر یک از آن شیطانها منع میکنند
بر شیطان گران تر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و اول بدست خدا در می‌آید یعنی قبول میفرماید
پیش از آنکه بدست سائل در آید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زمین قیامت همه آتش است
بغیر از سایه مؤمن که تصدق او بر او سایه می‌افکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
مستحب است که بیمار بدست خود بسائل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که بامداد تصدق نمایید که بلا از آن در نمیگذرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت
در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بتو مرگ سلام کرد و مرگ از برای تو طلبید فرمود
که من نیز همان را بر او رد کردم و امروز ماری پشت او را خواهد گزید و خواهد مرد آن یهودی هیزم
کش بود پس رفت بصحرا و پشته هیزم جمع کرد و بر پشت بست و برگشت چون بنزدیک حضرت آمد حضرت
فرمود که آن پشته هیزم را بر زمین گذار چون بر زمین گذاشت ماری در میان آن ظاهر شد که چوبی را
بدندان داشت حضرت پرسید که ای یهودی امروز چه کار کردی گفت بغیر از این کاری نکردم که دو گرده نان
داشتم یکی را بسائلی دادم و یکی را خود خوردم حضرت فرمود که بسبب آن تصدق خدا آن مار را از او دفع کرد
که چوب را بدندان گرفت پس فرمود که صدقه دفع میتة بد میکند و بلاها را از آدمی حضرت

حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که خدا از او دفع نماید
نحوست روزش را باید که صباح افتتاح نماید ابتدا از روز را به صدقه و هر که خواهد که نحوست شب از او
زایل گرداند باید که در اول شب افتتاح نماید به صدقه و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تصدق آتش غضب خداوند عالمیان را فرو می نشاند و در حدیث
دیگر بعمار یاسر فرمود که ای عمار تصدق پنهان بهتر از تصدق آشکار است و همچنین عبادت پنهان
بهتر از عبادت آشکار است و منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه چون [illegible] میکرد شده
پاره از شب میگذشت انبانی پر از نان و گوشت و زر بر دوش خود میگرفت و بخانه های
فقرای مدینه میبرد و بر ایشان قسمت مینمودند و کسی آنحضرت را نمی شناخت و چون آنحضرت از دنیا
رحلت فرمود آن خیرات ایشان منقطع شد دانستند که از آنحضرت بوده است و به سند معتبر منقولست
از معلی بن خنیس که شبی تاری که بارانی شده بود حضرت صادق علیه السلام از خانه بیرون آمدند و متوجه
ظله بنی ساعده شدند و من از عقب آنحضرت روانه شدم در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد و
فرمود که بسم الله خداوندا بر ما برگردان این را پس نزدیک آمدم و سلام کردم و فرمود که تویی معلی
گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست خود تفحص نمای آنچه یابی بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیار
پراکنده شده است آنچه می یافتم بآنحضرت میدادم ناگاه انبانی یافتم که از آنحضرت است که من نمی توانم
برداشت گفتم فدای تو گردم بده که من بر سر گیرم فرمود که من سزاوارترم به برداشتن آن ولیکن با من
بیا پس چون ببنی ساعده رسیدیم دیدم جماعتی خوابیده اند و حضرت آهسته در زیر بالین هر یک
یک گرده و دو گرده نان میگذاشتند تا بهمه رسانیدند و برگشتیم پس عرض کردم که فدای تو گردم

اینها حق را میشناسند و شیعه اند فرمود که اگر شیعه می بودند با ایشان مواسات میکردم در مال
که مال خود را بسیار ایشان میدادم و خود میچشیدم نمک ایشان را و بدرستیکه خدا هیچ چیز را خلق نکرده است
مگر آنکه خزینه داری و حافظی از برای آن مقرر فرموده است مگر تصدق که خدا خود او را حفظ نماید و پدرم
هرگاه تصدق میفرمود چیزی را در کف سائل میگذاشت پس پس میگرفت و میبوسید و می بویید
و باز در دست او میگذاشت بدرستیکه تصدق شب فرو می نشاند غضب پروردگار را
و تصدق روز عمر و مال را زیاد میکند بدرستیکه حضرت عیسی بر کنار دریا میگذشت یک
گرده نان از قوت خود در آب انداخت بعضی از حواریان گفتند یا روح الله چرا چنین کردی این از
قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوری از جانوران آب بخورند و ثواب آن نزد خدا عظیم است و در حدیث
دیگر فرمود که تصدق بعشر امثالش [illegible] برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال
نمودم که کدام صدقه بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که با تو دشمنی کند و حضرت فرمود که تصدق را
ده برابر ثواب میدهند و قرض را هیجده برابر و صله برادران مومن را بیست برابر و صله رحم
را و حاجت خویشان را بیست و چهار برابر و بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیه انبان نان بر دوش میگرفتند در شب بخانه های فقرا میبردند
و در هنگام عطا فرمودن رو را می پوشیدند که آنحضرت را نشناسند و در بعضی روایات
است که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جمعی بسیار بودند که معاش ایشان از تصدق شبهای حضرت
علی بن الحسین میگذشت و نمیدانستند چون حضرت بدار بقا رحلت فرمودند آنها قطع شد دانستند که
آنحضرت می آورده اند و بسیار بود که در رفتن می ایستادند و انتظار می بردند و چون حضرت [illegible]

بشارت می دادند که صاحب این آمده و در کتب شیعه و سنی روایت کرده اند که چون آن حضرت را
غسل میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینه‌ها بود مانند پینه که بر زانوی شتر میباشد از بسیاری
بارهای گران که بر دوش خود بخانهای فقرا میبردند و از برای فقرا و یتیمان بر پشت آب میکشیدند
و منقولست که آن حضرت روزی که روزه میداشتند میفرمودند که گوسفندی را میکشتند و پاره
پاره میکردند و می پختند پس چون شام میشد بر سر دیگها میشدند و از روی آن بو می
کشیدند پس میفرمودند که کاسه‌ها بیاورید و از برای فقرا و یتیمان قسمت میفرمودند و خود
بنان و خرما افطار میفرمودند یا اباذر الدرجة في الجنة فوق الدرجة كما بين
السماء والارض وان العبد ليرفع بصره فيلمع له نور يكاد يخطف
بصره فيفزع لذلك فيقول ما هذا فيقال هذا نور اخيك فيقول اخي
فلان كنا نعمل جميعا في الدنيا وقد فضل علي هكذا فيقال له انه
كان افضل منك عملا ثم يجعل في قلبه الرضا حتى يرضى ای ابوذر بدرستیکه
درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمانست از زمین و بدرستیکه بنده نظر بجانب بالا میکند
نوری از برای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را ربوده کور کند پس
ترسان میشود و میگوید که این چیست میگویند که این نور فلان برادر مومن تست میگوید که ما و او در دنیا
با یکدیگر عبادت میکردیم چرا او را اینقدر زیادتی داده اند میگویند که او از تو عملش بهتر بود پس
در دل او خشنودی میکنند که برتبه خود راضی باشد و الم نداشته باشد یا اباذر الدنيا
سجن المؤمن وجنة الكافر وما اصبح فيها مؤمن الا حزينا و

کیف

وكيف لا يحزن وقد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد جهنم ولم يعده
انه صادر عنها وليلقين امراضا ومصيبات واموراً تغيظه وليظلمن
فلا ينتصر يبتغي ثوابا من الله تعالى فما يزال فيها حزينا حتى يفارقها فاذا
فارقها افضى الى الراحة والكرامة يا اباذر ما عبد الله على مثل
طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مومن است و بهشت کافر است و هیچ مومنی
صبح نمیکند در دنیا مگر محزون و مغموم است و چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعده فرموده است
که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و
در دنیا ملاقات میکند با بیماریها و مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می آورد
و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت و یاری او نمیکند و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس
مومن در این جهت همیشه در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا برفت
برسد براحت و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد
مثل درازی و بسیاری اندوه باآنکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مومن خلق نکرده است
و در خور مراتب ایمان بلاها و اندوه‌های ایشان بیشتر است و برای دانستن حقیقت این مقال نظر در
احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله کافیست و بتجربه
معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هوا را ملایم نمیگرداند مانند بلاها و مصیبتها
موجب قرب در جناب اقدس ایزدی میگردد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرماید و چون خدا

بنده را دوست دارد او را به عظیم بلا مبتلا میگرداند پس اگر راضی شد او را نزد خدا رضا و خشنودی
خواهد بود و اگر سخط آید برای او سخط الهی خواهد بود و عبدالله بن بکیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید که
آیا مؤمن مبتلا میشود به خوره و پیسی و مثل این مرضها فرمود که بلا مقدر کرده اند جهت او اگرچه از برای مؤمن
و در حدیث دیگر فرمود که خدا ایمان مؤمن را اگرچه پست به اینکه قولش را قبول نکنند و سخنش را
تصدیق ننمایند و از دشمن انتقام نتواند کشید و خشم خود را فرو نتواند خورد و دیگر نصیحت خود
زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن از چهار خصلت خالی نیست همسایه
همسایه که او را آزار کند و شیطان که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که پیروی او نماید و مؤمنی که حسد
او را برد و این آخر از همه دشوارتر است زیرا که افترا بر او می بندد و مردم قبول میکنند و میپندارند معتبر است از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم از
مؤمن خود هر آینه نمیگذاشتم که عورت خود را بپوشد و بنده که ایمانش کامل شد او را مبتلا
میگردانم به ضعف قوت و کمی روزی پس اگر بسیار بی تشکی شد باز مبتلا میکنم و اگر صبر نمود با او
مباهات مینمایم با ملائکه خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در کتاب حضرت امیرالمؤمنین
نوشته است که مبتلاترین مردم بلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای ایشان پس هرکس
بعد که بعد از ایشان بهتر باشند مبتلاتر است و مبتلا میشود مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هرکه
ایمانش درست است و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب
مؤمن قرار نداده است و عقوبت کافر در دنیا مقرر نفرموده است و هرکه ایمانش سست و عملش
ضعیف است بلایش کمتر و بلا زودتر است بمؤمن بسوی او از باران بر زمینهای پست و حضرت

صادق علیه السلام فرمود که اگر مؤمن در قله کوهی باشد که البته حق تعالی کسی را بسوی او برمی انگیزاند که او را
آزار کند تا او را ثواب بدهند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که حق تعالی دو ملک بسوی زمین میفرستاد در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی به دیگری گفت که بچه
مطلب بسوی زمین آمدی گفت حق سبحانه و تعالی مرا فرستاده است به دریای ایل که یک جباری از جباران
ماهی آرزو کرده است ماهی را برانم و بدام اهل صیاد در آورم که برای او جبار شکار کنند تا آن کافر
در دنیا به منتهای آرزوهای خود برسد پس او از دیگری پرسید که تو از برای چه کار فرستاده اند گفت مرا
بکاری عجیب تر فرستاده اند است یک بنده مؤمنی که روزها روزه میدارد و شبها عبادت میکند
و دعای او و صدای او در آسمانها معروف است و دیگی برای افطار خود بار کرده است میروم که
دیگ او را سرنگون کنم تا آن مؤمن بسبب ایمانش بنهایت مرتبه ابتلاء و امتحان برسد و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی دوستان خود را در دنیا نشانه تیر بلای دشمنان گردانیده است
و از سماعه منقول است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی آمد و از پریشانی حال خود شکایت
نمود حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از آن شخص پرسید
که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبو است و اهلش به بدترین حالی گرفتارند
فرمود که تو در زندانی میخواهی که در وسعت در حالت خوشی باشی که دنیا زندان مؤمن است و در حدیث
دیگر فرمود که خدا را از بندگان خالص هست که هیچ تحفه از آسمان بزمین نمیفرستد مگر آنکه از ایشان بگرداند
و هیچ بلای نمیفرستد مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خدا بنده را که دوست میدارد
او را در بلا فرو میبرد فرو بردنی و ما و شما شیعیان صبح و شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام

فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست دارد غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بر او فرو میریزد بلا را ریختنی
پس چون دعا میکند حق تعالی می فرماید که لبیک ای بنده من قادرم که آنچه مطلبی زود بتو
بفرستم اما اگر برای تو ذخیره کنم بهتر است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن چهل شب
نمیگذرد مگر آنکه او را امری عارض شود که باعث اندوه او شود و بسبب آن متذکر و آگاه شود و در حدیث
دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بطعامی دعوت نمود چون بخانه او در آمدند مشاهده فرمودند
که مرغی بر بالای دیواری تخم کرده و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست
حضرت از این حال تعجب نمودند آن شخص گفت که از این تخم تعجب مینمائید بحق آن خدائی که ترا
براستی بخلق فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است چون حضرت این را شنیدند برخاستند
و از طعام او تناول نفرمودند و گفتند که هر که نقصی باو نرسد خدا را در او حاجتی نیست و در او خیری نیست
و بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد که همه دنیا بجز او است زیرا که نسبت
بنعمت و منازلی که حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده که اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او
زندان است و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا شده نسبت بآن عذابها که در آخرت برای او مقرر
و مهیا شده بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن صلوات الله علیه با جمعی از
خویشان و اصحاب با جامههای فاخر بر اسبان سوار شده بودند و در راهی میرفتند در عرض راه یهودی
خارکشی برخوردند و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است
پس چرا تو با این رفاهیت سواری و من با این محنت گرفتارم حضرت فرمود که اگر جای من در
آخرت مشاهده کنی میدانی که این برای من زندانست و اگر جای خود را ببینی میدانی که این حال که داری

بهشت

بهشت است و اما آنچه جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده که وعده نموده اند که وارد جهنم شده است
اشاره است بآنکه حق تعالی میفرماید که وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا
مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا که ترجمه اش بقول
اکثر مفسرین آنست که نیست از شما احدی مگر که وارد جهنم میشود و این ورود مردمان بجهنم بر پروردگار تو
حتم و لازم است حکم کرده شده است بر آن یعنی وعده است که البته واقع خواهد شد پس نجات
میدهیم پرهیزکاران را از او و میگذاریم ستمکاران را در آتش در حالتی که بزانو در آمدگان باشند از شدت
و هول آن بدانکه خلافست که ورود در اینجا بمعنی دخولست یا آنکه بر جهنم حاضر شوند یا بر روی آن گذرند
بعضی را اعتقاد آنست که ورود بمعنی دخولست و هر کس از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهد شد و لیکن بر
مؤمنان برد و سلام خواهد گردید و بایشان ضرر نخواهد رسید چنانچه جابر بن عبدالله روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ورود بمعنی دخولست و هیچ نیکوکار و فاجری نماند مگر آنکه در دوزخ
در آید و لیکن دوزخ بر مؤمنان برد و سلام باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود و بعد از آن مؤمنان را
بیرون آورند و کافران را در آن بگذارند و بعضی گفته اند که مراد از ورود آنست که بر کنار جهنم داخل شوند و حاضر
باشند و در معصومین منقولست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت فرمود که نشنیدی
از عرب که میگوید که وارد آب بنی فلان شدیم یعنی بکنار آن رسیدیم نه که داخل آن شدیم و بعضی گفته اند
که مراد از ورود گذشتن بر صراط است که بر روی جهنم است و آنچه حضرت فرموده اند که وعده بیرون
آمدن از آنکه وعده است بنا بر آنست که در این اعتقاد از وعده نجات فرموده است و هر مؤمنی مجرم نشود اگر چه
که عقاب ابدی است و اکثر معتزلان متفق بر این قول کرده اند متفق اند بر آنکه شرک و کفر وَاللهُ يَعْلَمُ يَا اَبَاذَرٍّ

من اوتی من العلم ما لا یبکیه ان یکون اوتی ما لا یعمل به علم ما لا ینفعه
لان الله عز وجل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی
علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد
ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا یا اباذر
من استطاع ان یبکی فلیبک ومن لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتباک
ان القلب القاسی بعید من الله ولکن لا تشعرون ای ابوذر هر کرا علمی رسیده
که باعث خوف و گریه او نشود سزاوار است که علمی باو داده شده که از آن منتفع نگردد زیرا که خدای
عز وجل وصف کرده علما را باینکه فرموده است که آنها که علم بایشان داده بودند و متصف بعلم گردیده بودند
پیش از نزول قرآن یعنی آنان که دانستند کتابهای پیغمبران سابق را و عالم بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب او
و غیر ایشان مثل سلمان و ابوذر چون خوانده میشود قرآن بر ایشان می‌افتند بر زنخهای خود بسجده برای
تعظیم امر الهی یا بجهت شکر بر انجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله
علیه وآله و انزال قرآن و سجده بر زنخ یا سجده ایشان بوده پیش از نزول قرآن یا مراد سجده برای است
و بعنوان تعبیر شده برای این است که ابتدا از زنخ از اعضای رو بر زمین نزدیک میگردد و میگویند
منزه است پروردگار ما از آنکه شریکان و نسبت بدو دهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است
بدرستی که وعده پروردگار ما واقع است و تخلف ندارد و می‌افتند بر زنخهای خود در سجده و میگریند
در حالت سجود و زیاده میگرداند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی و تضرع ایشان را ای ابوذر کسی که قادر بر گریه
باشد باید که از خوف الهی بگرید و کسی که قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود گرداند و خود را بگریه

بگریه

گریانده بدرستی که دل سخت بسیار دور است از خدا ولیکن نمیدانید اگر از جمله صفات
حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و گریه است و آن بکثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و اهوال
قیامت و احتراز نمودن از اموری که در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب است حاصل
میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدانکه آیات
چنانچه احادیث در این باب گذشت و اقرب راههای قرب بسوی خداوند عالمیان او تضرع
و استغاثه و مناجات و گریه موجب حصول حاجات و علامات اعظم است چنانچه بسند معتبر
از امام علی نقی علیه الصلوة والسلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام مناجات از
حق تعالی سؤال کرد که الهی چیست جزای کسی که چشمانش از ترس تو گریان شده وحی رسید که ای
موسی روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف و فزع روز قیامت او را ایمن میگردانم
و بسند معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که چشمانش پر از اشک شود از خوف الهی
خدا بازاء هر قطره که از چشم او میریزد قصری در بهشت با او کرامت فرماید که مرصع باشد بمروارید و جواهر
و در آن قصر از نعمتهای الهی بوده باشد از آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد
و حضرت صادق علیه السلام گفت که اسباب است که مسلمانی می بیند زیاده از یک قطره اشکی
از ترس دوری باشد از بسیاری گناهان پس گریه کنند از ترس الهی و از روی پشیمانی از گناهان
تا آنکه زیر گریه میشود بهشت از برای صاحب آن چشم و در حدیث دیگر فرمود که بسا کسی که مبعوث شده او
در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که در دنیا بسیار بر گناهان خود گریه
کرده باشد و در روز قیامت در بهشت شادی و خنده او بسیار باشد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ

نیست مگر آنکه او را کیلی و وزنی هست مگر قطرات اشک که قطرهٔ از آن دریاهای آتش را فرو نشاند و چون
چشم کسی آب شود بر روی او غبار مذلت و خواری ننشیند و چون بر روی جاری گردد خدا
آن رو را بر آتش جهنم حرام گرداند و اگر بنده در میان امتی گریه کند خدا آن امت را به برکت آن
گریه رحم نماید و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره محبوب‌تر نیست نزد
حق تعالی از قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی از دیده بیرون آید و غرض از آن غیر
خدا نباشد و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر دیده گریانست در
روز قیامت مگر چشمی که پوشیده شده باشد از چیزهایی که خدا حرام کرده است
و دیده که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیده که گریسته شود در دل شب از ترس الهی
و به سند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که میخواهم گریه کنم و گریه نمی‌آید
و بسیار است که بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که مفارقت حاصل میشود و گریه می‌آید آیا جایز است
این فرمود که بلی ایشان را یاد کن و چون گریه در آمدی خدا را یاد کن و در حدیث دیگر فرمود که اگر گریه
نیاید خود را به گریه دار پس بیرون آید مثل سر مگس پس به بسیار خوبست و در حدیث دیگر فرمود
که اگر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی به خدا داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه
سزاوار است بکن و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را به گریه دار اگرچه
به قدر سر مگسی باشد به درستی که پدرم میگفت اقرب احوال بنده به خدای عز و جل وقتیست که در
سجده باشد و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوب‌تر
نیست از دو قطره قطرهٔ خونی که در راه خدا ریخته شود و قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری

گردد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هفت کس اند که در سایهٔ عرش الهی
خواهند بود در روزی که سایهٔ غیر از آن نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت نشو و نما کند
و شخصی که به دست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد
کند و آب دیده‌اش از خوف الهی جاری گردد و شخصی که برادر مؤمن خود را ببیند و بگوید که
ترا برای خدا دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز بسوی
مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمال او را به نزد خود بخواند او گوید که من از پروردگار
عالمیان می‌ترسم یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع علی عبد خوفین
ولا اجمع له امنین فاذا امنی فی الدنیا اخفته یوم القیمة فاذا خافنی
فی الدنیا امنته یوم القیمة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل
سبعین نبیا لاحتقره و خشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا اباذر
ان العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول اما انی کنت
مشفقا فیغفر له یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها و
یعمل المحقرات حتی یاتی الله و هو علیه غضبان و ان الرجل لیعمل السیئة
فیفرق منها فیاتی الله عز و جل آمنا یوم القیمة یا اباذر ان العبد
لیذنب فیدخل به الجنة فقلت و کیف ذلک بابی انت و امی
یا رسول الله قال یکون ذلک الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا
الی الله عز و جل حتی یدخل الجنة یا اباذر الکیس من دان نفسه و عمل

لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مَنْ اَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَزَّ وَجَلَّ الْاَمَانِیَّ ای ابوذر
خداوند عالمیان میفرماید که جمع نمیکنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر
در دنیا ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسان است در دنیا
او را در روز قیامت ایمن گردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید او از حشر گرد
و ترسان شد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستی که بنده در عرض
عرض میکنند او را گناهانش را در روز قیامت پس او میگوید پیوسته ترسان بودم از این گناهان
پس بسبب این خدا او را می‌آمرزد ای ابوذر بدرستی که بنده چند گناه میکند و اعتنا در آن نمیکند گمان
میکند و حقیر و سهل میشمارد و اگر چون روز قیامت نزد خدا می‌آید او را خشمناک است و بدرستی که
شخصی گناهی میکند و از آن میترسد و در خدا است پس در قیامت این نزد خدا می‌آید و باک
ندارد ای ابوذر بدرستی که گاه بنده گناه میکند و بسبب آن داخل بهشت میشود ابوذر گفت چگونه
چنین میشود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله گفت که آن گناه پیوسته در برابر چشمهای او است
و از آن توبه میکند و از عذاب آن بخدا میگریزد تا پیش پروردگار بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر
زیرک آن کسیست که نفس خود را بتعب دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز آن کسیست که
متابعت نفس و خواهشهای آن کند و بر خدا آرزوها کند و بمتابعت هوا آرزوی بهشت و درجات عالیه
داشته باشد از این کلمات مقدسه که از شجره طیبه رسالت صادر گردیده چند ثمره عظیم
حاصل میشود   خوف و رجا است بدانکه مومن را از اتصاف باین دو صفت چاره نیست
و میباید که در دل مومن خوف و رجا هر دو باشد و هر دو بر وجه کمال و هر یک مساوی دیگری باشد

و نا امید بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن
و امانی پس شیطان بدانکه رجا امید داشتن است برحمت الهی و طلب آن و آثار صدق رجا در اعمال
ظاهر میشود پس کسیکه دعوی رجا کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذبست در این دعوی بلکه این غرور است
و این بعینه صفات ذمیمه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت و تخم کند و تخم نپاشد و گوید من امیدوارم
که از زراعت بر آید این عین سفاهت است نه رجا و اگر آنچه در زراعت ضرور است بعمل آورد
و تخم بپاشد و آب بدهد و بهر دو بر پیرامن زراعت خود بر دوره و گوید که امید دارم که حق تعالی کرامت فرماید
امید او بجاست و در دعوی خود صادقست همچنین در عملهای معنوی کسیکه اعمال صالحه را با شرایط
بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست همچنین در خوف اگر خوف
او را باعث یأس از خدا شود و ترک عمل کند از ناامیدی از رحمت الهی است در دوری شرکست و اگر
خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف صادقست
زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسان باشد البته از آن گریزانست و از شر او اول مثل از آن نیست
که شخصی از شیری ترسان باشد و پیش روی او آید کنند و گوید من از آن می‌ترسم پس کسی که
بر است گوید که من از عذاب الهی میترسم و او مرتکب امری چند شود که موجب عذاب است و آدمی
بسا باشد که بطبیعت نفس خود باشد و اگر رجا و امید از خوف غالب آید و ترسید که موجب سستی در عمل گردد
بفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف خود را اشتداد گرداند و اگر خوف او غالب شود
و ترسید که باعث ترک عمل شود آیات و اخبار و تفکر در فضل بی منتهای الهی خود را امیدوار گرداند
و کسی که توهم کند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد و زیرا که محل خوف و رجا یک چیز

نیست که بزیادتی هر یک دیگری کم گردد بلکه محل رجا جانب او است و از محض فضل و رحمت او
هیچکس را خوف نیست پس نشاید و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهش گناهان و بدیهای
او است پس آدمی از خود میترسد و از خداوند امید میدارد چه اگر در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید
امیدش زیاده میگردد چنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله در دعاها در بسیار جایی اشاره
باین معنی فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان میشوم و چون عفو و کرم
امیدوار میشوم و در این مضامین آیات و احادیث بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از
حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا
چنان بترس که اگر ثواب جن و انس آورده باشی ترا عذاب خواهند کرد و او را چنان امید دار که
اگر گناه جن و انس آورده باشی ترا رحم خواهد کرد و بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت که هیچ مؤمنی
نیست مگر در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک را که با دیگری بسنجند بر آن
زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای اسحق
چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس اگر گمان میکنی که او
ترا نمی بیند کافر میشوی و اگر میدانی که در همه حال ترا می بیند و اعمال ترا میداند و در حضور او معصیت او
میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل تر میدانی و در حدیث دیگر فرموده که هر که از خدا بترسد همه
چیز او را می ترسانند و هر که از خدا نترسد او را از همه چیز بترسانند و در حدیث دیگر فرموده که هر که
خدا را شناخت از او خائف میباشد و هر که از خدا بترسد نفس او بدنیا رغبت نمیکند و شخصی بحضرت
حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند امید

رحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند در هواهای نفس خود مشغول اند
و گمان میکنند که امید دارند هر که امید چیزی میدارد از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد
از آن گریزان میباشد و در حدیث دیگر فرمود که مومن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان
گذشته که نمیداند چه کرده با او و مهالک که پیش خواهد آمد پس او هیچ روزی صبح نمیکند مگر خائف
و ترسان و او را اصلاح نمی آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث دیگر فرموده که مومن عامل نمیگردد
تا ترسان و امیدوار نباشد و ترسان و امیدوار نمیباشد تا کاری نکند برای آنچه از آن میترسد
و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حق تعالی میگوید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستی که اگر سعی
کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و بکنه
عبادت من نمیرسند و خواهند بود و بسستی نخواهد بود و آنچه را طلب مینمایند از کرامتها و نعمتهای
من و بلندی درجات بهشت و درجه عالیه او نخواهد بود ولیکن باید اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امید و اعتماد بفضل
من داشته باشند و گمان نیکو بمن داشته باشند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خشنودی
من بایشان میرسد و آمرزش من بر عفو و آمرزش ایشان میپوشانند بدرستی که منم خداوند بخشنده
بسیار و در حدیث دیگر فرموده که در کتاب علی علیه السلام نوشته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر منبر فرمود که بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمؤمنی خیر دنیا و آخرت نرسیده مگر بحسن ظن
و گمان نیکی که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق و مجانبت مردم و ترک
غیبت مومنان و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مومنی را بعد از توبه و استغفار

گر بسبب گمانی که به پروردگار خود داشته باشد و در امید خدا تقصیر نماید و به بدخلقی با مردم و عیب‌جویی مردمان
کردن بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که هیچ بنده گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا با او
گمان او با او عمل می‌نماید زیرا که حق تعالی کریم است و به دست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها
و حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بنده مؤمن او گمان نیک داشته باشد بخلاف ظن او با او عمل نماید و
امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان نیکو بدارید و بسوی ثوابهای او و بطاعات و عبادات رغبت
نمایید و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حسن ظن بخدا آنست که امید بغیر خدا نداری
و نترسی مگر از گناه خود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که را گناهی یا شهوتی
رو دهد و از آن اجتناب نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را حرام گرداند و از فزع اکبر روز قیامت
او را ایمن گرداند و آنچه در قرآن وعده فرموده است با و کرامت فرماید چنانچه فرموده است که وَلِمَنْ
خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ و کسی که از مقام حساب ایستادن نزد خداوند خود بترسد
او را دو بهشت است که حق تعالی با و کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود
که در حکمت آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم چگونه بکلام او سخن میکنی و حال آنکه
هشیار نشده از مستی گناهان و مهیا ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت و عظمت
پروردگار خود را فراموش کرده اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را می‌شناختی
همیشه از او ترسان بودی و وعده‌های او را امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهایی
خود را در آن مکان و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از خدا امید دار امیدی که ترا بر معاصی جرأت
ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او ناامید نکند و در حدیث دیگر فرمود که خائف کسی است که خوف

الهی را

الهی او را بی‌نیاز نکرده باشد که سخن گوید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آخر بنده را که حق تعالی امر فرماید که به آتش جهنم برند بنده باشد که چون او را بجهنم برند نگاهی به عقب کند
پس حق تعالی فرماید که برش گردانید از او سوال نمایید که چرا به عقب نظر کردی گوید خداوندا این گمان را به تو نداشتم
که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان به من داشتی گوید پروردگارا گمان من این بود که گناهان مرا بیامرزی و مرا
در بهشت خود ساکن گردانی پس خداوند تعالی فرماید که ای ملائکه من بعزت و جلال و نعمتها و
بزرگواری و رفعت شأن خود سوگند میخورم که این بنده یک ساعت از عمر خود گمان نیک به من نداشته است
و اگر یک ساعت گمان نیک به من داشت او را به آتش نمیترسانیدم به دروغی که میگوید او را به بهشت ببرید
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر بنده که ظن نیکو به پروردگار خود داشته باشد خدا با او بگمان
او عمل میکند چنانچه حق تعالی میفرماید که ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ که ترجمه‌اش این است که این گمان بد است که به پروردگار خود داشتید شما را
هلاک کرد پس صبح کردید از جمله زیانکاران **ثمره دوم** در بیان بعضی از قصص خائفان که تذکر
احوال ایشان موجب تنبیه مؤمنان است **قصه اول** کلینی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت
کرده است که شخصی با اهل خود در کشتی سوار شدند کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند
بغیر از زن آن مرد که بر تخته بند شد و بجزیره از جزایر افتاد و در آن جزیره مرد راهزنی فاسقی بود از هیچ فسقی نمی
گذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس یک حرف با آن زن
سخن نگفت و بر او جست و بهیئت مجامعت برآمد و چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که
آن زن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود

تیر پس گفت که مثل این کار کرده گفت نه بعزت خدا سوگند که هرگز تا بحال نکرده ام گفت تو هرگز چنین کاری
نکرده چنین از خدا می ترسی و حال آنکه تا بحال چنین نیست و ترا الحیرا این کار را داشته ام پس من اولام
به ترسیدن سزاوارترم بخانه ی بود پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن
نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود
در اثنای راه براهبی خورد با او رفیق شد چون پاره ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب آن
جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری بفرستد که ما را سایه کند جوان گفت
مرا نزد خدا حسنه ای نیست و کار خیری نکرده ام که جرأت آن کنم از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت
من دعا میکنم تو آمین بگو چنین کرد بعد از ساعتی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن میرفتند چون
بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت و آن ابر
با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند راهب بجوان گفت که اکنون تو از من بهتر بودی که دعای
تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو که چه کار کرده که مستحق این کرامت شدی جوان قصه خود را
نقل کرد راهب گفت که چون از خوف خدا ترک معصیت کردی خدا گناهان گذشته ترا
آمرزیده است سعی نما که بعد از این نیز نیکو باشی **قصه دویم** کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی
داشت و آن قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر زن صالحه داشت
که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه شخصی را میخواست که بکاری بفرستد بقاضی گفت که مرد ثقه
معتمدی را طلب کن که بآن کار بفرستیم قاضی گفت که کسی معتمدتر از برادر خود گمان ندارم پس او را

طلبید و تکلیف این امر با او نمود او ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمیتوانم گذاشت قاضی بسیار
اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد گفت ای برادر من هیچ چیز از این قدر تعلق و اهتمام ندارم
مثل زن خود و خاطر من بسیار با او متعلق است پس تو خلیفه من باش در امر او و بامور او برس و
کارهای او را بپرداز تا من برگردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن شوهر راضی نبود
پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر بنزد آن زن می آمد و از حوایج او سؤال مینمود و بکارهای
او اقدام مینمود و محبت آن زن بر او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد و آن زن امتناع و ابا کرد قاضی
سوگند یاد کرد که اگر قبول نکنی من به پادشاه میگویم که این زن زنا کرده است گفت آنچه میخواهی بکن
من این کار را قبول نمیکنم قاضی بنزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است و نزد من
ثابت شده است پادشاه گفت که او را سنگسار کن پس آمد بنزد زن و گفت پادشاه مرا امر
کرده است که ترا سنگسار کنم اگر قبول میکنی میگذارم والا ترا سنگسار میکنم گفت من اطاعت تو نمی
کنم آنچه میخواهی بکن قاضی مردم را طلب کرد و زن را بصحرا برد و گودی کند و او را سنگسار کرد و
وقتی که گمان کرد که او مرده است برگشت و در آن گودال آن زن مانده بود چون شب شد حرکت کرد و از
گودال بیرون آمد و بر روی خود راه میرفت و خود را می کشید تا بدیری رسید که در آنجا دیرانی بود و بر در آن
خوابید چون صبح شد دیرانی در را گشود آن زن را دید از قصه او سؤال نمود زن قصه خود را بآن دیرانی گفت
بر او رحم کرد و او را بدیر خود برد و آن دیرانی پسر خوردی داشت و غیر از آن فرزندی نداشت و مال جمعی داشت
پس دیرانی آن زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند خود را باو داد که تربیت کند و آن دیرانی غلامی
داشت که او را خدمت میکرد آن غلام عاشق آن زن شد و با او مراوده کرد و گفت اگر بمعاشرت من راضی نشوی

جمعه در کشتی بود گفتم گفت آنچه خواهی کن این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس آن غلام بیامد و زر
ویرانی را بگشت و بنزد ویرانی آمد و گفت این زن تا کار را آوردی و فرزند خود را باو دادی بحال خود رها
بود و اوی بحال فرزندت را کشته است ویرانی نزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی صدای که من
بتو چه بکنم اکرم زن قصه خود را بگفت ویرانی گفت که اگر نفس من راضی نمیشود که تو در این کشتی
بیرون رود و بیست درهم برای خرجی باو داد و در شب او را بیرون کرد و گفت این زر را توشه کن و خدا
کار پس زنیت آن زن در آن شب راه رفت تا صبح بجای رسید و مردی را بردار کشیده اند
و هنوز زنده و بیست [illegible] بسبب آن سؤال نمود گفتند بیست درهم قرض دارد و در اینجا قاعده چنان است
که هر که بیست درهم قرض دارد او را بردار میکشند تا آنکه ادا کند او را فرود می آورند پس زن آن بیست درهم
داد و آن مرد را خلاص کرد آن مرد گفت که ای زن هیچکس [illegible] مثل تو کسی نعمت [illegible] مرا از مرگ
دادی هر جا که میروی در خدمت تو می آیم پس همراه بیامد بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود
و جمعی بوده که میخواستند بآن کشتیها سوار شوند مرد بآن زن گفت تو در اینجا توقف نمای تا من بروم
برای اهل کشتیها بزرگ کار کنم و طعامی بکرم و بنزد تو آورم پس آن مرد نزد اهل آن کشتیها آمد و گفت درین
کشتی شما چه متاع است گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر بسیار چیزها است و این کشتی دیگر
خالیست که ما خود سوار میشویم گفت متاع شما چند میشود گفت بسیار میشود و چنین نام ام گفت
من یک چیزی دارم که بهتر از مجموع اینها در کشتی شما است گفتند چه چیز داری گفت کنیزکی دارم که هرگز چنین جمال ندیده
گفتند ما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر بیاورد و شما زر بخزانه
کران کنیز بدانند و زر بمن بدهند من بروم و او را از آنطرف گسیل کنند ایشان قبول کردند کسی فرستادند خبر آورد که چنین

کرنی

جمیل کنیزی هرگز ندیده ام پس آن زن را به [illegible] هزار درهم فروخت و زر گرفت و چون او رفت و با شید آ
ایشان نزد آن زن آمدند و گفتند برخیز و بیا بکشتی گفت چرا گفتند آقای تو ترا بما فروخته
گفت آن آقای من نبود گفتند اگر می آیی ترا بزور میبریم زن ناچار برخواست و با ایشان بکنار
رفت چون نزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگران ایمن نبودند آن زن را بر روی کشتی
متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر در آمدند و کشتیها روان کردند چون بمیان دریا رسیدند
خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان را با جماعت همه غرق شدند و کشتی آن زن با متاعها بکنار
[illegible] الجزیره برد و از کشتی بیرون آمد و کشتی را بست و بر کرد آن جزیره آمد دید که مکان خوشیست
و آنجا درختان میوه دار و دارد خود گفت درین جزیره می باشم و از آن آب و میوه ها میخورم و عبادت
الهی میکنم تا مرگ در رسد پس حق تعالی وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که در آن زمان بود که
برو بنزد پادشاه و بگو که در فلان جزیره بنده ای از بندگان من هست [illegible] اهل مملکت تو همه بنزد او
بروید و گناهان نزد او اقرار کنید و از او سؤال کنید که از گناهان شما درگذرد تا من گناهان شما را
بیامرزم چون پیغمبر این پیغام بپادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند
در آنجا همان زن را دیدند پس پادشاه بنزد او رفت و گفت این قاضی نزد من آمد و گفت زن برادرم
زنا کرده است من حکم کردم که او را سنگسار کنند و گواهی [illegible] بود [illegible] اکنون سبب این
خوفی کرده باشم میخواهم که برای من استغفار نمایی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش
او را نشناخت گفت من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او را بمن سپردم
برفتن من پیغام فرستادم او را به برادر خود [illegible] چون برگشتم و از احوال او سؤال کردم برادرم گفت او زنا

کرده است و او را سنگسار کردیم پس ترسیدم که دعا در حق آن شخص کرده باشم از خدا طلب کردم تا بنماید
زن گفت خدا ترا بیامرزد بنشین و او در پهلوی او نشست و نشانید پس قاضی پیش آمد و گفت
که برادرم زنی داشت و عاشق او شدم و او را تکلیف زنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه رفتم
و او را متهم به زنا ساختم و دروغ او را سنگسار کردم او را ای شخص استغفار کن که گفت خدا ترا
بیامرزد پس رو بشوهر کرد و گفت بشنو پس برای آمده و قضا خود را نقل کرد و گفت دیشب آن
زن را دیدم و پرسیدم که در نزد او در چه باشد و گفت شده باشد بشفیع من گفت خدا
ترا بیامرزد بنشین پس غلام آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت خدا ترا بیامرزد و چون ... پس
برابر یکی می کرده بود پس آن غلام بشوهر خود رو کرد و گفت من آن غلام و آنچه شنیدی چه قصه
من بود و مرا دو کرشمه احتیاجی نیست میخواهم که آن کشتی آن را متعرف شوی و مرا از این جزیره بگذاری
که عبادت خدا کنم می بینی که از دست مردان چه کشیده ام پس شوهر او اکنون با کشتی آن
شده و پادشاه و اهل مملکت گشتند **قصه سیم** ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع
روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردم را می شکافت و کفن مردگان را
میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید که پس از آن کفن او را بدزدد او را طلبید و
گفت من تو را چون همسایه ام در همسایگی بهتر یکی بوده ام از برای من کفش حاجتی بتو دارم گفت که ای
که حاجت تو برآورده است پس دو کفن بیاورد و گفت هر کدام را که میخواهی بهتر است
بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند و در شکافتن کفن مرا ... پس آن
نباش از گرفتن کفن ابا کرد و مبالغه کرد و او کفن بهتر برداشت و چون آن شخص مرد و او را کفن و دفن کردند

نباش

نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه داند که من کفنش را برداشته ام یا نه برداشته ام پس آمد
و قبرش را شکافت ناگاه صدایی شنید که کسی بانگ بر او میزند که مکن پس او ترسید و کفن را
که برداشته بود برگشت و بفرزندان خود گفت من چگونه پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی
گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجت مرا برآورید گفتند بگو که آنچه فرمایید آنچنان خواهیم کرد گفت
میخواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید و چون سوخته شوم استخوانم را بکوبید و در هنگامی که
باد شدید آید نصف آن خاکستر را بباد دهید بجانب صحرا و نصف دیگر را بجانب دریا بکشید چنین
خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در آن حال حق تعالی بصحرا امر فرمود که آنچه در تست
جمع کن و بدریا امر فرمود که ترا چه باعث شد که چنین وصیتی کنی گفت بعزت تو که از ترس تو
چنین کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی میگردانم و خوف
ترا بایمنی مبدل میسازم و گناهان ترا می آمرزم **قصه چهارم** ابن بابویه نقل کرده است که
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی
ناگاه شخصی آمد و جامها را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی پشت خود و گاهی شکم خود
و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی بدتر است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو نظر میفرمود پس او جامهای خود را پوشید حضرت او را
طلبیده و فرمودند که ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگران ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد
گفت ترس الهی مرا باعث شد و به نفس خود این گرمی را چشاندم که دانستم که عذاب الهی از این شدیدتر
است و تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیده آنچه شرط ترسیدن است و بدرستی

که آنچه در تست تو نیز جمع کن
بعد از آن او را زنده کرد خداونده
با او خطاب فرمود که

که پروردگارا تو مباهات کردی به ملائکه سموات پس حجاب خود را فرمود که نزد این مرد روید تا برای
شما دعا کند چون نزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را به هدایت و تقوی را
توشه ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان **قصه پنجم** ابن بابویه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که در زمان پیش سه نفر راهی میرفتند در میان راه ایشان را
باران گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را گرفت و راه
ایشان را مسدود کرد یکی از ایشان گفت که شما را از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد پس بیایید
هر یک از ما عملی در درگاه خدا عرض کنیم که خداوند که راست میگوییم پس یکی از ایشان گفت
خداوندا اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کار کرده بود که قدری از برنج در عوض
بگیرد و مزد خود را نگرفته ناپیدا شد پس من آن برنج را برای او زراعت کردم و حاصل آن را
گاوها خریدم و چون مزدور آمد از من طلب کرد گفتم این گاوها را بستان گفت من از
تو اندکی برنج طلب داشتم گفتم این گاوها همه از حاصل تو بهم رسیده است و همه مال تست و همه را
بتصرف او دادم اگر میدانی این کار را از ترس تو کرده‌ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی آن
سنگ از در دور شد دیگری گفت خداوندا اگر میدانی من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب
شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیال خود می‌آوردم شبی دیر آمدم و پدر و مادرم بخواب رفته بودند
و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادرم نمیخوردند بایشان نمیدادم پس
نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که بفرزندان دهم و نرفتم که مبادا ایشان بیدار شوند و
خواهند و من حاضر نباشم پس تا صبح با آن حال انتظار کشیدم خداوندا اگر میدانی که از ترس

تو کردم این بلا را از ما دفع کن پس سنگ ثلثان او دور شد شخص سوم گفت من دختر عموئی داشتم
و او را بسیار دوست میداشتم و خواستم او را ببینم گفت تا صد دینار نیاوری تن نمیدهم
پس صد دینار بهم رسانیدم و چون راضی شد و در میان پای او نشستم گفت از خدا بترس و
مهر خدا را بناحق مشکن پس برخاستم و از صد دینار گذشتم اگر میدانی که از ترس تو کردم این بلا را
از ما دفع کن پس آن سنگ دور گردید و بیرون آمدند **قصه ششم** کلینی بسند معتبر از حضرت
علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با جمعی از
صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت حضرت آمد گفت یا امیرالمؤمنین با پسری عملی قبیح کرده‌ام
مرا پاک گردان و حد الهی بر من جاری گردان حضرت فرمود که برو بخانه بلکه جنونی ترا طاری شده
که چنین سخن میگوئی با آنکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد و در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مثل تو سه حکم مقرر فرموده است هر یک را میخواهی اختیار
کن گفت آن سه حکم کدام است فرمود که یا یک ضربت شمشیر که بر گردنت زنند یا ترا از کوهی
دست و پا بسته میندازند یا ترا با آتش میسوزانند گفت یا امیرالمؤمنین کدام دشوارتر است فرمود
که با آتش سوزاندن گفت من آنرا اختیار میکنم که دشوارتر است یا امیرالمؤمنین حضرت
فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنم پس برخاست و دو رکعت نماز گذارد و چون فارغ شد
گفت خداوندا گناهی کردم که میدانی از عقاب تو ترسیدم و بنزد وصی و پسرعم حضرت
آمدم و از او سوال نمودم که مرا پاک کند پس مرا مخیر گردانید در میان سه صنف از عذاب خداوندا
من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا از تو سوال مینمایم که این را کفاره گناه من گردانی

و مرا ابلیس امرت نمود زانی پس گریان خود بیرون رفت در میان کوهی که از برای او کنده بودند
و ابلیس بر او درش با او وعده بود و نبش پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب
همگی گریان شدند و حضرت فرمود که بخدای جوان که ملائکه آسمانها و ملائکه زمین را بگریه در آوردی
و خدا توبه ترا قبول فرمود برخیز دیگر چنین کاری مکن **قصه هفتم** بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که زنی زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی
اسرائیل را مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را
ببیند فریفته این شود آن زن چون این سخن را شنید گفت والله بخانه نروم تا او را از راه نبرم پس
همان شب قصد خانه او کرد و در را کوفت و گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو امشب
بروز آورم عابد ابا نمود آن زن گفت که بعضی از جوانان بنی اسرائیل مرا قصد زنا دارند و از ایشان
گریخته ام و اگر در نگشایی ایشان برسند و فضیحت بمن برسانند عابد چون این سخن شنود در را
گشود پس چون آن زن بخانه در آمد جامهای خود را افکند و عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق
بی اختیار شد و دست باو رسانید و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگی بار واداشت
که آتش در زیر آن ملتهب رفت و دست خود را در زیر دیگ که آتش زن گفت چکار میکنی
گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطایی که از او صادر شده پس بیرون شتافت
و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون آمدند دستش تمام سوخته بود **قصه هشتم**
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که عابدی در بنی اسرائیل شبی زنی مهمان او شد
پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند او را دور می انداخت یک انگشت از انگشتان خود را بآتش

میداشت تا آن حال از نفس بیرون میرفت و پیوسته در این کار بود تا صبح چون صبح شد
بآن زن گفت بیرون رو که تو بد مهمانی بودی برای ما **قصه نهم** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که زهد یحیی علیه السلام در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد نظر بعباد و رهبانان
و احبار کرد پیراهنها از موی پوشیده و کلاهها از پشم بر سر نهاده و زنجیرها در گردن کرده و
بستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود بنزد مادرش آمد و گفت ای مادر
از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا
کنم با عباد و رهبانان مادرش گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت نمایم چون
حضرت زکریا آمد این سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز ترا باعث شده است که
این اراده نمایی و تو هنوز طفلی خوردی یحیی گفت آنچه میگوید خیال کن پس مادر کلاه پشم
پیراهن موی از برای او بافت پوشید و رفت به بیت المقدس با عباد مشغول عبادت
گردید تا آنکه پیراهن موی بدن شریفش را خورد پس روزی نظر کرد به بدن خود دید که نحیف شده
گریست پس خطاب الهی رسید که ای یحیی آیا گریه میکنی از آنکه بدنت کاهیده شده است
بعزت و جلال خودم سوگند که اگر مطلع بجهنم گردی پیراهن آهن خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت
یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانهایش پیدا شد چون این
خبر بمادرش رسید با زکریا بنزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل گرد او در آمدند و او را خبر دادند که
روی تو چنین مجروح شده و کاهیده گفت من خبر نشده ام زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی
من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من شد گفت ای پدر تو مرا این امر کردی گفتی که در میان

بهشت و دوزخ عقبه‌ایست که نمی‌گذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریسته‌اند از خوف الهی گفت
ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر امر فرموده اند پس مادر او گفت
که ای فرزند رخصت میدهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که
دندانهایت را بپوشاند و استخوانهایت را جذب ننماید گفت تو خود مختاری پس آن دو پاره
نمد برای او ساخت و بر رویش گذاشت و بستانهایش را فرو گرفت و از اشک چنان تر شده بود
که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی
آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این آب دیده اوست و تو از همه رحم کنندگان
رحیم تری پس هرگاه که زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه کند بجانب راست و چپ نظر
میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمیبرد پس روزی یحیی حاضر نبود و شروع بموعظه کرد
یحیی سر خود را در عبایی پیچیده آمد و در میان مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید و فرمود که حبیب من
جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی است که آنرا سکران میگویند و در پایین کوه
وادی است که آنرا غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی چاهی است
که صد ساله راه عمق آنست و در آن چاه تابوتها از آتش است چون یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد
برآورد که واغفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران برخاست و در وادی شد و بیچاره‌وار متوجه بیابان شد
چون زکریا از مجلس برخاست و نزد مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب کن که میترسم که او را نبینی
مگر بعد از مرگ او پس مادرش بطلب یحیی بیرون رفت تا بجوانی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند
که ای مادر یحیی کجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم شنیده و رو بصحرا رفته است

تا بجوانی رسید از او سؤال نمود که آیا جوانی را باین صفت ندیدی گفت مگر یحیی را میخواهی
گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب دیده خود فرو رفته بود و سر بسوی آسمان بلند کرده
میگفت خداوندا بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد
تو ببینم پس چون مادرش بنزد او آمد و نظرش بروی او افتاد و سر او را در میان پستانهای خود
گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادرش او را التماس نمود
که ای فرزند التماس دارم که پیراهن موئین را بکنی و پیراهن پشمین بپوشی که آن نرم تر است یحیی
قبول فرمود و پیراهن پشمین پوشید و مادرش برای او عدس پخت و آن حضرت تناول فرمود
و خواب او را ربود و از وقت نماز غافل شد پس در خواب باو ندا رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه
من میخواهی و همسایه بهتر از من طلبیدی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست و گفت
خداوندا از لغزش من بگذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه نطلبم بغیر از سایه بیت المقدس پس
و بمادرش گفت ای مادر پیراهن موئین مرا بده مادر پیراهن را باو داد و در راه او بگریست که مانع رفتن او شود
حضرت زکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود
پس یحیی برخاست و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید و در بیت المقدس رفت و با احبار
و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد این است از عروة بن الزبیر روایت کرده که گفت
روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله جمعی از صحابه نشسته بودیم پس ذکر کردیم عبادات و اعمال
اهل بدر و اهل بیعت رضوان را ابو الدرداء گفت که ای قوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه
صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود گفتند کیست آن شخص گفت آن علی

ابن ابی طالب پس چون این را گفت همگی روی از وی گردانیدند پس شخصی از انصار با وی گفت که حقیقتی
که هیچ کس این سخن را تو سوال نکرد او گفت من آنچه دیده بودم گفتم شاید به درجه رسیده اند از آن
بگویید من شبی در گورستان بنی النجار به خدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت
درختان خرما پنهان شده بود و با واز حزین و نغمه دردناک می فرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من
برداشتی و در برابر آن نعمت فرستادی و چه بسیار رسواییها که از من صادر شده و کرم کردی و رسوا نکردی
الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد پس من از غیر
آمرزش تو امید ندارم و بغیر خشنودی تو آرزو ندارم پس از پی آن صدا رفتم دانستم که حضرت امیر المؤمنین
است پس در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز کردند و چون فارغ شدند
مشغول دعا و گریه و تضرع شدند و از جمله آنچه می فرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر می کنم
گناهان بر من آسان می شود و چون عذاب عظیم ترا یاد می آورم جرم و خطاهای من عظیم می شود آه اگر
بخوانم در نامه های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس گوئی
بگیرید او را وای پس چه بسیار گرفتاری و اسیری که خویشان او را نجات نتوانند داد و قبیله او بفریاد او
نتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم نکنند پس فرمود که آه از آتشی که جگرها را بریان کند آه از آتشی
که جمیع احشا را فرو ریزد آه از دریاهای افروخته از آتش جهنم پس بسیار گریستند تا آنکه صدا و حرکت از آن
حضرت نشنیدم با خود گفتم البته خواب بر آن حضرت غالب شده از بسیار بیداری به نزدیک رفتم که برای
نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چون آنحضرت را حرکت دادم حرکت نفرمود و مانند چوب خشک جسد مبارکش
بی حس افتاده بود گفتم اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ و دویدم بجانب خانه آنحضرت و خبر بحضرت فاطمه

رسانیدم فرمود که قصه چون بود گفتم فرمود که والله ای ابودردا این غشی است که در غالب اوقات او را
از خشیت الهی رو می دهد پس آب آوردند و بر روی آنحضرت زدند و بهوش باز آمدند و نظر
بسوی من فرمودند من گریستم فرمود که چرا می گریی گفتم از آنچه می بینم که با خود میکنی فرمود که اگر مرا
ببینی در وقتی که بخوانند در هنگامی که گناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه
غلاظ و زبانیه تند خو مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان از من
حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آن روز بیشتر بر من رحم خواهی کرد که نزد
خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابودردا گفت والله که چنین عبادتی از
هیچیک از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ندیدم **ثمره سیم** در مدح مخالفت نفس و خواهشهای
آن و مذمت متابعت هواهای نفسانیه بدانکه نفس اماره بسیار ضررش زیاده از شیطانست
چنانچه حق تعالی میفرماید که حضرت یوسف علیه السلام فرمود که بدرستی که نفس امر کننده است به بدی
مگر آنکه خدا رحم فرماید و در جای دیگر میفرماید که هر که از خداوند عالمیان و از ایستادن در محکمه او
بترسد و نهی کند نفس را از خواهشها پس بدرستی که بهشت مأوای اوست و در جای
دیگر میفرماید که در قیامت که آن شیطان خواهد گفت مرا بر شما سلطنتی نبود مگر آنکه شما را
خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت کنید و مراد آنکه مجاهده
با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر و دشوارتر است از آن
از برای آنکه با نفس خود مجاهده کردن جهاد اکبر است و مجاهده با نفس آنست که بعقل مستقیم
نفس و ارادات آن که مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانت الهی و تذکر آیات

واحادیث و مواعظ و اشعار حق کرده‌اند و تابع شرع ساخته‌اند پس چوبی که او را بتعلیم و تدبیر راهوار گردانند
و تحمل بارها و تکلیف بر آن آسان گردد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند مرحبا بجماعتی که جهاد
کوچک را بجا آوردند و جهاد بزرگ بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگ
کدام است فرمودند که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها جهاد کسی است که جهاد نفس کند که در میان
دو پهلوی اوست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که حذر نمائید از هواها و خواهشهای
خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستی که هیچ چیز دشمن‌تر نیست از برای مردان از متابعت هواهای
خودشان و درو کردهای زبانهای ایشان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو و رفعت
مکان خود سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش خود را بر خواهش من مگر آنکه
امور او را متفرق میسازم و دنیا را بر او مشتبه میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میگردانم و نمیرسانم
باو مگر آنچه از برای او مقدر گردانیده‌ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بنده
اختیار نمیکند خواهش مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را بحفظ او موکل میگردانم و آسمانها و زمینها را
متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجری را بسوی او میفرستم و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که نفس را با خواهشهای خود مگذارید بدرستی که خواهش او هلاک اوست و نفس را با هوا
گذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و درمان
دردهای نفس است یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ يُرْفَعُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الْأَمَانَةُ

وَالْخُشُوعُ حَتّٰى لَا يَكَادُ يُرٰى خَاشِعًا ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته میشود
امانت و خشوع است تا آنکه از هیچیک ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نتوان دید بدانکه
امانت عبارتست عفت ورزیدن از اموال و عرضهای مردم است و خیانت در برابر آنست
و امانت اشرف صفات کمالست و خیانت موجب نقص و زوال چنانچه بسند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر آنکه
مردم را امر فرموده که براستی در سخن و ادا کردن امانت نیکوکار و بدکار و بسند معتبر از آن
حضرت منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بآن
کرده‌اند و اگر ترک کنند وحشت بهم میرسانند و لیکن نظر کنید براستی گوئی و ادا کردن امانت مردم
بایشان و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که بر شما باد با ادا کردن امانت مردم
بدرستی که اگر کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم را بآن کشته باشد و آن شمشیر را پیش من گذارد
البته باو رد مینمایم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر امین کنند شخصی را بر امانتی و او بصاحبش رد
ننماید هر آنکه عقده‌ای از عقده‌های ایشان را کرده حق گشوده است پس سزاوار نیست برای امانت بدستی
که امامی که میسپارند ابلیس هر شیطان از او بیکار دارد از اعوان خود که او را اگر او کشنده ودیعه
ننمایند او را هلاک کننده مگر کسی که خدا او را نگاه دارد و در حدیث دیگر فرموده که هر که حق مؤمنی را
حبس نماید خدا در روز قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد تا آنکه نهرها از عرق او جاری شود
و منادی از جانب خدا ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش
کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ظلم کند بر مزدوری مزدش را

نه صد ثواب علمای او را ضبط نماید و بوی بهشت را براو حرام گرداند الا که توبش از پیش سازد
شنیده میشود و کسی که از همسایه خویش یک شبر زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا
آن زمین را تا هفتم طبقه زمین طوق کند در گردن او تا روز قیامت و با آن خیانت بمقام حساب در آید
و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش ندهد و مرگ او را دریابد بر غیر ملت من
مرده است و خدا را که ملاقات کند او را خشمناک باشد و فرمود که هر که خیانتی را بخرد و داند که از مال
خیانت است گناه او مثل گناه آن کسی است که آن خیانت را کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را
حبس کند و بصاحب ندهد خدا برکت روزی را براو حرام گرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد
و صاحبش طلبد و او تاخیر کند نه صد هر روز بر او گناه عشاری نوشته میشود و به سند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که چیزی از مال برادر مومنش را بظلم متصرف شود
و بپس ندهد پاره از آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و به سند صحیح از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مال مومنی را
بغصب متصرف شود پیوسته حق تعالی از او روی رحمت خویش گرداینده اعمال او را و از حسنات او
و او را بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند و مالی را که گرفته است بصاحبش رد نماید و
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که ظلمی بر کسی کند البته خدا او را یا در بدنش یا در مالش یا در
اولادش و ظلمی که در میان بنده و خدا است حق تعالی درهم نیابد تا توبه کند خدا او را می آمرزد و در حدیث
دیگر فرمود که ظلم بر سه قسمست ظلمی که خدا می آمرزد و ظلمی که خدا از او نمی گذرد و ظلمی که خدا از او نمی آمرزد
شریک از برای او قرار دادن است اما ظلمی که می آمرزد ظلمیست که آدمی بنفس خود کند میان خود و خدا

و اما ظلمی که نمیگذارد آن حق الناس است که مردم از یکدیگر می طلبند یا اباذر والذی
نفس محمّد بیده لو انّ الدّنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او
ذباب ما سقی الکافر منها شربة من ماء یا اباذر الدّنیا ملعونة
ملعون ما فیها الّا ما ابتغی به وجه الله وما من شیء ابغض الی الله
تعالی من الدّنیا خلقها ثمّ اعرض عنها فلم ینظر الیها حتّی تقوم السّاعة
وما من شیء احبّ الی الله عزّ وجلّ من الایمان به وترک ما امر ان
یترک یا اباذر انّ الله تبارک وتعالی اوحی الی اخی عیسی علیه السّلام
یا عیسی لا تحبّ الدّنیا فانّی لست احبّها واحبّ الاخرة فانّما هی دار
المعاد یا اباذر انّ جبرئیل اتانی بخزائن الدّنیا علی بغلة شهباء
فقال لی یا محمّد هذه خزائن الدّنیا ولا ینقصک من حظّک عند ربّک
فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا شبعت شکرت ربّی واذا جعت
سألته یا اباذر اذا اراد الله عزّ وجلّ بعبد خیرا فقّهه فی الدّین و
زهّده فی الدّنیا وبصّره بعیوب نفسه یا اباذر ما زهد عبد فی الدّنیا
داءها ودواءها واخرجه منها سالما الی دار السّلام یا اباذر اذا رأیت
اخاک قد زهد فی الدّنیا فاستمع منه فانّه یلقی الیک الحکمة فقلت
یا رسول الله من ازهد فی النّاس قال من لم ینس المقابر والبلی وترک
فضل زینة الدّنیا وآثر ما یبقی علی ما یفنی ولم یعدّ غدا من ایّامه وعدّ

نفسه فی الموتی ای ابوذر بحق خداوندی که جان محمد بید قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا
برابر بودی با پر پشه یا پر مگسی کافر از دنیا یک شربت آب نمیدادی ای ابوذر دنیا ملعونست و آنچه
در دنیاست ملعونست مگر چیزی که مطلب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیزی را خدا دشمن
نمیدارد مانند دنیا حق تعالی دنیا را خلق فرموده و از آن اعراض نموده و نظر لطف بسوی او نفرموده
و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیز نزد خدا پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان بخدا
و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است بترک آنها ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود به برادرم
عیسی علیه السلام که ای عیسی دوست مدار دنیا را بدرستی که من آنرا دوست نمیدارم و دوست
دار آخرت را که بازگشت همه بآنجاست ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد و خزینهای دنیا را برای
من آورده و بر استری اشهب بار بود پس گفت ای محمد اینها خزینهای دنیاست بتو میدهد و هم
و از بهره تو نزد خدا و نعیم آخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن خزاین دنیا پس گفتم ای
حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی بخزاین نیست هرگاه که سیر میشوم پروردگار خود را شکر
میکنم و چون گرسنه میشوم از او سؤال مینمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد
او را اهل دین و فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا بر طرف میکند و او را بصیر میکند و او را
بعیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده زهد و ترک دنیا مضایقه نکرد مگر آنکه حق تعالی
علوم و حکمتها را در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا میگرداند
او را بعیبها و دردهای دنیا و دواهای آن و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد بخانه سلامتی
که بهشت باشد در بهشت داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را بینی که ترک دنیا کرده است

و رغبت بدنیا ندارد پس او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا میکند پس گفتم
که کیست یا رسول الله که زاهد در دنیا باشد فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک
شدن در قبر و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت
را به نعمتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد و در توضیح این فصل بابی
ایراد مینماییم و هر یک در جای خود انشاء الله گفته خواهد شد

باب اول

در مذمت دنیا اگرچه عیبها و بدیهای دنیا از آن ظاهرتر است که محتاج به بیان باشد اما چون شیطان
در نظر عالمیان آنرا زینت داده است و غفلت عقل و شعور را از ملاحظه قبایح او صرف نموده است
ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از معدن حکمت و جلال وارد شده است موجب بیداری بسیاری میشود از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آنرا
زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرامست بر دلهای شما که حلاوت ایمان را بیابد تا ترک دنیا
کنید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ خلقی بعد از دین منفعت نیست مانند ترک دنیا
و زهد در آن و فرمود که علامت رغبت در ثواب آخرت ترک زینتهای دنیاست بدرستی که زهد در
دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای او مقرر فرموده است پس کسی غبن دارد که بهره آخرت را برای دنیا ترک نماید
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله محزون از خانه بیرون آمد ملکی
بر آن حضرت نازل شد و کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را از برای آن حضرت آورد و گفت ای محمد
این کلید گنجهای دنیاست پروردگارت میفرماید که بگشا خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار از آنها بی آنکه از مرتبه تو چیزی
نزد ما کم شود حضرت فرمود که دنیا خانه کسیست که او را آخرت خانه نباشد و از برای دنیا جمع میکند کسی

که عمل او شده باشد ملک گفت که بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی
شنیدم که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را بمن میدادند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله گذشتند بر بزغاله مرده گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب
فرمود که این بزغاله چند می ارزد گفتند اگر زنده میبود یک درهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن
پروردگاری که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که هرگاه حق تعالی خیر بنده خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و بینا بعیب خود
او را عالم میگرداند و عیبهای دنیا را او می شناساند و کسی را که خدا اینها کرامت فرماید خیر دنیا
و آخرت باو داده است و فرمود که هیچکس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا و این
ضد آنست که طلب میکنند ایشان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست صبر کننده جوان
کریمی که این چند روز اندک از دنیا بگذرد و بدرستی که مزه ایمان حرام است بر دلهای شما
شما تا زاهد در دنیا نگردید و فرمود که هرگاه مؤمن دور از محبت دنیا خالی گردد بلند مرتبه و رفیع قدر شود
و لذت و چاشنی محبت الهی را می یابد و نزد اهل دنیا چنانست که گویا دیوانه شده است و عقلش
مخلوط شده است ولیکن چنین نیست بلکه بشیرینی محبت الهی دل او مخلوط شده است و بغیر خدا
مشغول نمیشود و فرمود که دل از محبت دنیا و کدورتهای دنیا صاف و خالص شود زمین بر او تنگ
میشود تا میل بآسمان میکند و ببال رغبت پرواز میکند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
طلب دنیا ضرر بآخرت میرساند و طلب آخرت ضرر بدنیا میرساند پس بدنیا ضرر برسانید
که آن سزاوارتر است بضرر رسانیدن است و اینست معنی قول که جابر جعفی گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام

بمن فرمود که ای جابر والله که من محزونم و دل مشغولم جابر گفت فدای تو شوم مشغولی دل
و اندوه تو از چه چیز است فرمود که ای جابر کسی که صافی و خالص دین خدا در دل او درآمد مشغول
میگرداند دل او را از غیر خدا ای جابر چه چیز است دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا مگر است طعامی که
بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمائی ای جابر بدرستی که مؤمنان مطمئن نمی
باشند و دل نمی نهند بماندن در دنیا و در هیچ وقت از رفتن ایمن نمیشوند ای جابر آخرت خانه
دائمیست و دنیا خانه فنا و نیستی است ولیکن اهل دنیا در غفلتند و مؤمنان پیش از این
دانایان و اهل فکر و عبرت بودند دنیا ایشان را از یاد خدا غافل نکرد و چیزهایی که از امور دنیا
و زینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه از علم غافل نشده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند
بدان ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مؤنت و خرج ایشان از اهل دنیا آسانتر است
اعانت و یاری ایشان نسبت بتو بیشتر است اگر تو بیاد خدا باشی ترا یاری میکنند و اگر
خدا را فراموش کنی ترا آگاه میکنند و بیاد می آورند بیان کنندگانند بامر خدا
عمل کنندگانند بفرمان خدا بسبب محبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند و از دنیا وحشت کرده اند بسبب طاعت
و بندگی آقای خود و مولای خود نظر بخدا و دوستی او کرده اند و دیده اند که چیزی که سزاوار است
بنظر داشتن و دل در بستن همان عظیم الشان است پس دنیا را منزلی دان که فرود آمده
و بار کنی یا مالی که در خواب یافتی و چون بیدار شوی چیزی از آن در دست تو نباشد این مثل را از برای
این بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از سایه است از درخت که لحظه در آن قرار
گیری و بر طرف شود ای جابر پس حفظ کن آنچه خدا امر فرموده است ترا از رعایت آن از دین و حکمت

او سؤال کن از آنچه تو نزد او داری از روزی بطلب توفیق بر تکالیفی که او از تو طلبیده و مسئولیت که
ابوذر کشفهای طالب شده علم را فقه دان و مال از حلال خود مشغول بساز و بدرستی که روزی از پیشینیان
معارف یقین شما مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه بماند و روز منزل کند برود و دنیا و آخرت
بمنزله دو منزلست که از یکی بدیگری نقل مکان کنی و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی
بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مبند و میل مکن بظالمان و دوستدار
دنیا را مباش و بدرستی که هر کس دنیا را پدر و مادر خود اختیار کند ای موسی اگر ترا بخود واگذارم که اصلاح نفس خود
کنی بر تو غالب شود محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر
و ترک کن از دنیا آنچه را احتیاج بآن نداری و دیده خود را بپوشان بسوی هر که فریفته دنیا شده است و او را
بخود واگذاشته‌ام و بدان بدرستی که سرچشمه ابتدای فتنه محبت دنیاست و اراده مکن حال کسی را که
مال بسیار دارد و کرایت دارد مال بسیار گناه بسیار است بسبب حقوق واجبی که خدا بر مالدار
دارد و آرزو مکن حال کسی را که مردمان از او راضی اند تا ندانی که خدا از او راضی است و آرزو مکن حال کسی را
که مردم اطاعت او میکنند تا ندانی بدرستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت نمودن او را بر خلاف
حق باعث هلاک او و متابعان اوست و در حدیث دیگر فرموده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا و خود را بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیت او
حلال نیست و امید بغیر او نمیتوان داشت و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل او و بدرستی که کسی که از
نواهی خدا پرهیز کند عزیز و با قوت و سیر و سیراب میشود و عقلش از عقول اهل دنیا بدر رفته بدنش
اهل دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینه آخرت است و در می نشاند نور دلش محبت آنچه را که چشمش

می بیند

می بیند از زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او بحسن و قبیح نیست و از شبهه‌های دنیا احتراز میکند و از
خالص حلال هم خورد را مختصر میکند بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش را قوت دهد و بعبادت
تواند کرد و جامه که عورت خود را بآن بپوشاند از درشت‌ترین که بیابد اگرچه کهنه و درشت باشد
و در آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد و لکن اعتماد او و امید او بر خالق اشیاست و جد و سعی
در عبادت میکند که بدنهای او ظاهر گردیده است و دیده او در پیش فرورفته است پس خدا
بعوض آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود به بدل او کرامت
نموده عقل او را شدید و محکم گردانیده است و آنچه در آخرت رای او مقرر فرموده زیاده از آنست
که در دنیا بعوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از حق کور و کر و گنگ میکند و گردن را
ذلیل میگرداند و ترک کن در بقیه عمر و تاخیر عمل منما و اکنون پس فردا بدرستی که هلاک شدند
آنان که پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها و تاخیر عمل بفردا تا آنکه مرگ ناگاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند
پس بر جنازها ایشان را برداشتند و بقبرهای تاریک و تنگ نقلشان فرمودند و فرزندان و اهالی
ایشان ایشان را ترک نموده بحال خود واگذاشتند پس بدل بسوی خدا از خلق منقطع شو با دل ترک دنیا کرده و پروردگار
خود را بپسند و بپیوسته عزمی است که در آن سستی و شکی نباشد خدا مدد او ترا اعانت
بر طاعت خود و توفیق دهد او ترا بر چیزی که موجب خشنودی اوست و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که عیسی بن مریم بحواریین گفت که ای بنی اسرائیل اندوه مخورید بر آنچه از دنیای شما
فوت میشود چنانچه اهل دنیا اندوه نمیخورند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که حکیم در وصف دنیا که اولش مشقت و تعب است و آخرش فنا و نیستی و در حلالش حساب است

و در همه [illegible] عقابست هر که غنی میشود در آن مفتونست و هر که محتاج میشود محزونست و هر که از برای آن
سعی میکند تنگیش می آید و هر که ترکش میکند روی باو می آورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و بینا شود
او را بعیوب خود بینا میگرداند و کسی که برغبت بسوی او نظر نماید کورش میکند و در خطبه دیگر فرمود
که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از ان اعراض نمائید بجد اینکه بعد از اندک زمانی ساکنان خود را
که در محل اقامت در ان افکنده اند بیرون میکند و آنکه بنعمتهای آن مغرور گردیده اند بفجایع و مصیبتها
مبتلا میگرداند آنچه از دنیا پشت کرده و رفت برنمیگردد و آنچه آینده است نمیتوان دانست که چه
مقدار است که انتظار آن توان کشید و سرور و شادی آن آمیخته است باندوه و حزن و جلادت و قوت آن مبدلست
بسستی و ضعف پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می آید از متاعهای آن که
اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد پس بصیرت در دنیا پیدا کند و
آنچه از دنیا در پیش است عنقریب از ان اثری نمانده است و آنچه از آخرت در پیش است بزودی میرسد و زوال
ندارد و بر عمر اعتماد کمی که هر که بعد در می آید بزودی بسر می آید و آنچه آینده است بزودی حاضر میشود و در حکمت
و در خطبه دیگر فرمود که شما را خداوند نیافریده است در دنیا بیهوده [illegible] و آینده است مردم را
محجوب [illegible] که [illegible] حاصل [illegible] و [illegible] خود را [illegible] بینا [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و [illegible] خود [illegible] که [illegible] نعمت [illegible] اتفاق دارد [illegible]
[illegible] و [illegible] ضرورت [illegible] بزودی [illegible] میکند [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] آنکه بعد از ان [illegible] عبرت [illegible]
و [illegible] کسی [illegible] بسوی او محبت چه بسیار کسی که بر ان اعتماد کرده و دل بر او بسته و آورده

و چه بسیار کسی که او مسلط شده و از بر زمین [illegible] پس صاحب شکست گردید [illegible] کجا رفت [illegible]
حکومت را اهل حق [illegible] پادشاهش ذلیل است و عیشش تلخ است و شیرینیش تلخ
و نعمتش سم است [illegible] در عوض فوت است صحیحش در عرصه بلاست پادشاهش
رو بطرف میشود و عزیزش مغلوب میگردد و کسی که از ان بسیار جمع کرده منکوب میشود
و کسی که از ان غنیمت می برد محزون میشود آیا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که پیش از شما
بوده اند که عمرشان از عمر شما درازتر بوده و آثارشان بیشتر باقی مانده و املهای ایشان درازتر
بوده و لشکر و تهیه ایشان وافر بوده است دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی و او را اختیار نمودند
چه اختیار کردنی پس جدا شدند از وی بی توشه ای که ایشان را بمنزل رساند و مرکوبی که ایشان را
بجایی رساند هیچ شنیده اید که دنیا جان فدای ایشان کرده باشد یا ایشان را اعانتی کرده یا
با ایشان مصاحبتی نیکو کرده باشد بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهای گران او بست کرد ایشان را
[illegible] و متزلزل ساخت ایشان را بمصیبتها و [illegible] ایشان را بذلت [illegible]
و انداخت ایشان را پامال حوادث گردانید و یاری نمود مرگ را بر ایشان در پستی که دیده خوار میکند
[illegible] را که منقاد او بودند و اختیار میکردند و امید اقامت در ان داشتند که چون [illegible]
از ان مفارقت [illegible] توشه داد ایشان را بغیر از گرسنگی و تشنگی [illegible] ایشان اگر
بتنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد [illegible] آیا چنین دنیائی را اختیار میکنید و خود
می نهید [illegible] و بر آن حرص می ورزید پس [illegible] این خانه برای کسی که او را
متهم [illegible] پس بدانید و خود هم میدانید که [illegible] ترک خواهید کرد

واز آن بنگاه دیگر بخواهند برد و پند بگیرید در بین دنیا از احوال جمعی که بنکشند که کی تو تشش انبار بر ایشان را
بفرما بر بنند و زر برخشت و خاک پنهان کنند و بسیاری از شهوات نا مشروع بسیار پسند شده بیش از آن
بسیار چند نه که بقیه ایه بیکدیگر برسند و دفع ضرری از یکدیگر نمی‌توانند کرد و در یکجا مجتمع اند و هر یک شب و روز
و همسایه یکدیگر نیز دار یکدیگر دورند نزدیکانند که بزیارت یکدیگر نمی‌روند و مجاورانند که نزدیک یکدیگر نمی
آیند علمان و بردبارانند که کینه‌ها شان برطرف شده است و جاهلانند که حسد ایشان مرده است
از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را مهمل کرده‌اند و زیر زمین
وار و وسعتها بتنگی رفته‌اند و از روشنایی بسوی ظلمت قرار گرفته‌اند و بار زمین نخواهک شتوی که
مفارقت کرده‌اند برهنه و عریان و اعمال خود را بر خواهند کرد بسوی حیات دایمی و خانه باقی چنانچه
حق تعالی میفرماید که چنانچه ابتدا کردیم در اول خلق ایشان را بر خواهیم گردانید وعده‌ایست بر ما لازم و البته چنین
خواهیم کرد و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سفری
مراجعت میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه علیها السلام میرفتند و مدتی می‌ماندند و بعد از آن
بخانه زنان خود تشریف می‌بردند پس در بعضی از سفرهای آن حضرت حضرت فاطمه دو دست برنجن
و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند و پرده بر در خانه آویختند چون حضرت مراجعت فرمودند بخانه
فاطمه داخل شدند صحابه بر در خانه توقف نمودند و آن حال را مشاهده نمودند غضبناک بیرون رفتند و
بمسجد در آمدند و بر منبر نشستند حضرت فاطمه گمان بردند که برای این زینتها حضرت رسول چنین بغضب
آمدند پس گردن بند و دست برنجنها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را بنزد حضرت
فرستادند و بآن شخص که اینها را برد گفتند که بگو دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه

خدا بده چون بنزد آن حضرت آوردند سه مرتبه فرمودند کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد
و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی برابر بال پشه می‌بود خدا در دنیا کافری را شربتی از آب نمیداد پس
بر خواستند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و روایت کرده‌اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع
در بعضی از باغها بیل در دست داشتند و اصلاح آن باغ می‌فرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن و جمال
و گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمایی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم
بگنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمودند که نام تو چیست گفت نام من
دنیاست حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من هیچ نصیبی نیست و باز مشغول
بیل شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غافل‌ترین مردم در دنیا کسی است که از تغیر احوال
دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی فرمود بدنیا
که تعب ده کسی را که ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب درازی
حزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب راحت دل و بدن است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبت
دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت سالم
باشد بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا و پیروی خواهشها و شهوت شکم و شهوت
فرج **باب دویم** در بیان تمثیلی چند که میتوان این را در مذمت دنیا برای تنبیه
غفلت زدگان ساخت که حضرت امامان فرموده‌اند **تمثیل اول** در بیان آنکه هر چند آدمی بدنیا بیشتر مشغول
میگردد خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که مثل کسی که حریص است بر جمیع دنیا از باب مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود

بیشتر می تند راه بیرونش بسته تر میشود و خلاصیش مشکل تر می گردد تا بحدی که در میان غم بمیرد
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله موعظه‌های لقمان پسرش را فرمود این بود که ای فرزند
مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو اما نه آنچه جمع کردند باقی ماند و نه کسانی که برای ایشان
جمع میکردند و بدرستی که تو بنده مزدوری که بکاری چند ترا امر کرده اند و مزدی آنها را برای تو وعده
کرده اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این دنیا مانند گوسفندی که در زراعت سبزی
بیفتد و بخورد تا فربه شود و او را بکشند و هلاکش در فربهی آن باشد ولیکن دنیا را بمنزله پلی دان که بر نهری
بسته باشند که از آن پل بگذری و آن را بگذاری و هرگز بسوی آن برنگردی و دنیا را خراب بگذار و تعمیر
آن مکن بدرستی که ترا امر بآبادانی آن نکرده اند و بدانکه فردا چون در حق تعالی می ایستی از چهار چیز
از تو سوال خواهند کرد از جوانیت که در چه امر کهنه کردی و از عمرت که در چه امر افنا کردی و از
مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیه جواب خود را بکن و محزون مباش
آنچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی که اندک دنیا بقا ندارد و بسیارش بلای بسیار دارد پس
تهیه امر خود را بکن و سعی کن در بندگی و پرده غفلت را از رو بکش و خود را بمعرض نفحات [illegible]
خود را و در دل خود توبه را تازه کن و تدارک غفلت در عمل خود در دست بکن پیش از آنکه اجل رو بتو آورد و
قضای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد **تمثیل دویم** در بیان آنکه هرچه تحصیل دنیا
بیشتر می‌شود حرص بر آن زیاده میشود بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریاست
که هرچه آدمی بیشتر بخورد تشنه تر میشود تا هنگامی که او را بکشد **سیم** در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده
و باطنش کشنده است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در کتاب حضرت

ادریس

ادریس صلوات الله علیه نوشته است که مثل دنیا مثل مار گزنده است که پوستش
نرمی و ملایمت دارد و نیشش زهری است از زهر کشنده عاقل از زهرش حذر مینماید و طفل نادان
بنرمی خط و خالش میل میکند و با آن بازی میکند **چهارم** در بیان فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواری است که در روز بسیار
گرمی بدرختی برسد و در سایه آن درخت قیلوله کند و بعد از آن درخت را بگذارد و برود **پنجم** در بیان بیوفایی
دنیا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام ممثل شد
در صورت زن ازرقی حضرت از او پرسید که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که همه را طلاق گفتند
گفت نه همه را کشتم حضرت عیسی علیه السلام فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی مانده‌ات چرا عبرت
نمیگیرند از حال شوهرهای گذشته‌ات **ششم** در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریای عمیق است
که بسیار مردم در آن غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزکاری باشد
و آنچه در این کشتی بار کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان آن توکل باشد که بر خدا
آن کشتی را بیرد و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم و لنگرش صبر باشد **هفتم**
در بیان پستی دنیا و آنکه بلندی در این پستی ضرر میرساند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که
دنیا شبیه بخانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سر بلندی بکنی و تکبر نمایی سر بطاق می خورد
و می‌شکند و اگر سر بزیر می‌افکنی و تواضع و شکستگی میکنی سلامت بدر میروی **هشتم** در بیان
عاقبت دنیا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی

تناول مینماید و در هنگام خوردن لذیذ است و چون بمعده رسید متعفن میشود و بدبو میشود و هر چند
طعام چرب‌تر و شیرین‌تر است مدفوعش بدبوتر است و کثیف‌تر و آزارنده‌تر و هر چند مفیدتر خوردنش آسانتر
و درد و الم ترک کردنش بیشتر مترتب میشود و همچنین لذتهای دنیا هر چند بیشتر و بهتر است تصرف میشود در
هنگام مردن که وقت دفع آنست بدبوئی ظهورش بیشتر ظاهر میشود و یا مانند خانه که در آن متاع
هر چند متاع آن بیشتر و نفیس‌تر است حسرت صاحبش بیشتر است همچنین اهل دنیا که زنهار(؟) ...
هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدیدتر و صعب‌تر است **نهم** در بیان
آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمیشوند و محبت مال دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات آخرت است از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در میان آب راه
رود چنانچه هر که در آب راه میرود البته قدمش تر میشود همچنین هر که داخل دنیا میشود البته آلوده
میشود و دروغ میگوید کسی که دعوی میکند که من داخل دنیا میشوم و از آلایش آن سالم میمانم و منقولست
که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بحق و راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار که بسوی طعام نظر میکند
از مرض و الم بسیار لذت نمییابد همچنین بیمار محبت دنیا لذت شیرینی عبادت و بندگی را نمییابد
بحق و راستی بشما میگویم که اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن برطرف نمیشود و دلها
حق میکرده **دهم** در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح مطالب بسیار از دنیا و در این مقام
قصه بلوهر و یوذاسف را که مشتمل است بر حکم شریفه انبیا علیهم السلام و مواعظ لطیفه حکما ایراد مینمایم
و چون بر نوادر بی‌نظیر محتوی و مشتمل است بسبب طول قصه طراوت کتاب را از برکات آن محروم
نمیگردانیم ابن بابویه علیه الرحمه و الرضوان در کتاب کمال الدین و تمام النعمه بسند خود از محمد بن زکریا روایت

کرده است

کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان با لشکر و اعوان بسیار و مملکت وسیع و مهابت عظیم و او در
نفوس رعیت او قرار یافته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می‌یافت و با این حال حرص عظیم
داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت
و محبوب‌ترین و خیرخواه‌ترین مردم از نزد او کسی بود که او را از اعمال شنیعش ستایش می‌نمود و
قبایح او را در نظر او زینت میداد و دشمن‌ترین و بدخواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک آنها امر مینمود
و او در حداثت سن و ابتدای جوانی بمنصب فرمانروایی فایز گردیده بود و صاحب رای
اصیل و زبان بلیغ و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان بغایت عارف بود و چون
مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی مطیع او گردیده بودند و هر سرکش و نافرمانی او را
خاضع و مطیع بودند و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جباری
و پیوستگی شهوت و خودبینی و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش
مر جمیع اینها بر او استیلا کرده بود پس تکبر و تطاول مینمود و مردم را حقیر میشمرد
و بسبب مدح و ستایش مردم اعتمادش بر تمامی عقل و رای خود زیاده میشد و او را همتی
و مقصودی بغیر از دنیا نبود و میسر شده بود او را هر چه اراده میکرد از دنیا ولیکن فرزند
پسر نداشت و او را جمیع فرزندان او دختر بودند و پیش از پادشاهی او دین در مملکت او شیوع
تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمنی دین و اهل دین را در نظر او زینت داد
و دست ضرر بر ایشان گماشت و از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور گردانید
و بت‌پرستان را مقرب خود گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را

شغل و تشریف بر دیگران داد و بتهای ایشان را سجده کرد پس چون مردم این حال را از پادشاه دیدند
مبالغه نمودند بعبادت بتان و استخفاف اهل این دین چون پادشاه پسندید از عمل آن شخص
از اهل علم و دیگران مردی را قرب عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه آن بود که او مستعجب جوید
بر بعضی امور خود و با او چنان نماید جواب گفته شد که ای پادشاه او بلباس خواهش دنیا ترک کرده و از
اهل دنیا عزلت اختیار کرده و بعبادت پیوسته است پس این سخن بر پادشاه بسیار گران آمد
و او را طلب نمود چون حاضر شد و نظرش بر او افتاد او را در زی عباد و زهاد دید او را منع کرد
و دشنام داد و گفت تو از بندگان من و از اعیان و اشراف اهل مملکت منی تو خود را رسوا
کردی اهل و مال خود را ضایع کردی و تابع اهل بطالت و زیان کاری شدی و خود را در میان
مردم مسخره و مثل ساختی حال آنکه من ترا برای کارهای عظیم خود مهیا گردانیده بودم و منتظر بودم که از تو
استعانت جویم بر امور که مرا پیش آید عابد گفت که ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست
و لیکن عقل ترا بر تو حقی است پس گوش بسخن من کن ای پادشاه بی آنکه خشم آری بعد از آن امر کن بآنچه خواهی بعد
فهم آنچه میگویم و تفکر نمودن در آن درستی که ترک تامل و تدبر دشمن عقل است و حایل میشود
میان آدمی و فهم اشیا پادشاه گفت آنچه خواهی بگوی عابد گفت میپرسم از تو ای پادشاه
که آیا عتاب تو با من برای گناهی است که بر نفس خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو تقصیر و
جرمی دارم پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود نزد من بزرگترین گناهان است و من چنین نیستم
که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را بگذارم بلکه هلاک کردن خویش نزد من
مثل این است که دیگری از رعیت مرا هلاک کرده باشد و چون اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنیم بر تو

از برای

از برای تو مواخذه میکنم ترا برای تو زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت که ای پادشاه
چه ظنی که بتو دارم گمان دارم که مرا مواخذه نمایی بی حجتی که بر من تمام کنی و حجت جاری
نمیشود مگر نزد قاضی و حاکمی و کسی از مردم بر تو قاضی نیست و لکن قاضیان نزد تو هستند و تو حکم
ایشان را جاری می سازی و من بعضی از آن قاضیان را راضیم و از بعضی ترسانم پادشاه گفت
کدامند آن قاضیان که میگویی عابد گفت آن قاضی که من بحکم او راضیم عقل تست و اما قاضی که از او
ترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو و مرا خبر ده از خود و از آنکه
که در چه وقت این رای بر تو راسخ شده و که گمراه گردانید ترا عابد گفت اما خبر من پس در کودکی از شخصی
سخنی شنیدم و در دل من جا کرد آن سخن مانند دانه که بکارند و پیوسته نشو و نما کرد تا درختی
شد چنانچه می بینی و آن قصه چنان بود که از شخصی شنیدم که میگفت که نادان امری را که اصلی ندارد و بکار نمی آید
چیزی میداند و بان اعتقاد دارد و امری را که بکار می آید نا چیز و باطل می انگارد و تا آدمی امر باطل
نا چیز را ترک ننماید آن امر ثابت و اصیل نمی بیند و کسی که نیکو نمی بیند ادراک نماید حقیقت آن
امر حق ثابت را ترک آن چیز باطل را نکرده نمیشود و آن امر اصیل و باقی او نیست و آن امر چیز
باطل و فانی است پس چون این کلام حق را شنیدم در نفس من مستقر گردید زیرا که چون تامل کردم
حیات دنیا را مرگ یافتم و توانگری دنیا را فقر و درویشی دیدم و شادی دنیا را اندوه دانستم
و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف دانستم و عزت دنیا را خواری دیدم و چگونه
حیات آن مرگ نباشد و حال آنکه زندگی آن برای مردن است و آدمی در آن زمانی که یقین بمردن دارد و دل
اعتماد است بر زندگی و پیوسته در معرض رحلت است و چگونه توانگری دنیا فقر نباشد و درویشی و حال آنکه

آنچه از دنیا برای آدمی حاصل شود برای صلاح آن بچیزی دیگر محتاج میشود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج
بهم میرساند که برای آن چیز اول ناچار است از آنها مثل آنکه آدمی برای سواری بچارپای محتاج میشود پس
چون تحصیل آن نمود محتاج میشود بعلف آن و بمهتر و طویله و یراق ضروری آن چارپا و پس هر یک از آنها
بچندین چیز دیگر محتاج می شود و پس کی بنهایت میرسد حاجت کسی که بر این حال شده و چگونه پیش آمدهای
دنیا اندوه نباشد و حال آنکه دنیا چشم هر کس را که بحصول مطلوب روشن گردانید در کمین است
که چندین برابر آن خوشحالی اندوه و غم باو رساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزندی خوشحال شود
آنچه اندیشه در مرگ آن فرزند و بیماری او و پراکندگی احوال او و حسرت بر آن خوشحالی است که او را بسبب
وجود او اگر بمالی خوشحال گردد او هم تلف آن مال اندوه بر او آدمی باید داد و از پروردن
آن مال بهم رسانیده است پس هر گاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین مردم بترک دنیا کیست که
شناختش باشد دنیا را بر این حال و چگونه تندرستی دنیا عاری نباشد و حال آنکه تندرستی دنیا از اخلاط
اربعه است و صحیح ترین اخلاط و دخیل ترین آنها در حیوة خون است و در هنگامی که از حد گذشت
و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است سزاوارتر است آدمی از آن بمرگ ناگهان و ورم گلو و طاعون و مرگ فجأه
و ورمهای سینه و چگونه قوت دنیا ضعیف نباشد و حال آنکه اسباب قوت آنها موجب هلاک
هلاک میشوند و چگونه عزت دنیا خواری نباشد و حال آنکه هر گز کسی در دنیا عزتی ندیده است که بعد از آن
خواری و ذلتی نباشد و ایام عزت کوتاه است و ایام خواری دراز پس سزاوارترین مردم بترک
دنیا کسی است که اسباب دنیا برای او گشوده باشند و مهیا کرده باشند و حاجتهای خود را از دنیا تمام
باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسناک است که آفتی بمال او برسد و از او

گردانید یا ناگاه بلای بخویشان و دوستان او برسد و ایشان را برباید و همیشه در جمعیت او در خوره غارت
بر دیا مصیبتی در سپید و دنیاهای او را از بیخ بر کند یا مرگ او را در رسد و او را از پا در آورد و از معارف
هر چیزی که بان بخل می ورزید دوری به بال او گذارد و پس دنیاست بگمان بسوی تو ای پادشاه دنیا پس را
که آنچه عطا کرده باز میگیرد و بال آزار کردن آدمی میگذارد و هر که جامه پوشانید از او میکند و او را
عریان میگرداند و هر کرا بلند گردانید پست میکند و بجزع و بیتابی می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترک
میکند و بشقاوت و محنت میرساند که او گشته است کسی که اطاعت کند و مغرور آن شد و غدار
و بازی دهنده است هر کس را که ایمن شد از آن و اعتماد بر آن داشته باشد بدرستی که دنیا مرکبیست
پر کشش و رکوب صاحبش خائن و بیوفا و راه است لغزنده و منزلیست در غایت گرو لیکن
گرامی دارنده است گرامی نیست که کسی را که عاقبت خوار کرده است او را و محبوبیست که
هرگز محبت کسی را نداشته است طالبیست گرفته شده است که لازم هیچکس نگشته است آن و فا کنند
و او عهد و مکر میکند با او و راست میگوینده و او دروغ میگوید و وفا میکنند با او و در وعده و او خلف
وعده میکند کجیست با کسی که با او راستی ورزد بازی کننده است با کسی که مطلبش خاطر است در اثنای آنکه
طعام و غذا میدهد کسی را از ناگاه او را طعمه دیگری میکند و در هنگامی که او را خدمت میکنند ناگاه او را خادم دیگران
میگرداند و در اثنای آنکه میخنداند او را ناگاه بر او می خندد و در زمانی که او را بر دیگران شماتت میفرماید ناگاه
باو شماتت میکند و در اثنای آنکه او را بر دیگران میگریاند ناگاه دیگران را بر او میگریانند گاه در پیش تعظیم
وگاهی سئوال و در عین عزت ذلیل میگرداند و در هنگامی که او را اکرام دارد بذلت و اهانت میرساند
و در اثنای بزرگی حقیر میسازد و در اثنای رفعت بپستی می اندازد و بعد از اندک فرمانبرداری نافرمانی میکند

و بعد از پرورش بحزن و اندوه می افکند و بعد از پیری بگرسنگی مبتلا میگرداند و در اثناء زندگی میسر اید پیش از افتادن
بخانه که حال او این شده که دارا او را بدین حال بوده باشد تاج پدری بر سر شخصی میگذارد و صبحگاه و در روی
او را بر خاک مذلت میمالد شبانگاه صبح و تنش را دست بیح طلا زینت میدهد و شام تیغش را
در بند میکشد بعد از بخت پادشاهیش می نشانند و پس زمانش می کشانند شب در تنش مجلس آرایش
می گسترانند و در روز در خاک خاریش می نشانند در اول در آلات لهو و لعب مهیا میکند و در اخر
نوحه گران انبوه در آتش میدارد شب او را خیال میدارد که اهلش را تقریب بیچونید و روز او را چه خبر
کند بدید میگرداند پس آدمی در دنیا پیوسته در بیم سطوتها و قهرهای اوست و از ظلمها و دشمنیهای
اینکات آن غدار و بر خوردار میکرده بعض از بلاهای آن دنیا و در امور خوش آینده و جاه و دستار
جمعیت اسباب دنیا پس نوعی مرگ در می رسد و دست بمانده و همه خشک میشود و که شبی
میگذرد و حل شده بی حل میشود و هلاک میشود انچه حلال میشود و دنیا جمعی را که هلاک کرده دیگرانرا
بعوض ایشان میکرده و هر کس اهل هر کس را امی میشود و از رفتن کسی پروا ندارد و گروهی را از عقب
گروهی دیگر بر پا میدهد و دو انده جمعی را بجمعی میخوراند و در اول را بجای فاضل و عاجز را در مکان دور
اند میشانند عاقل می نشانند و گروهی را از تنگی عیش بفراخی نعمت میکشانند و از پیاده روی از رکب
می نشانند و از شدت نعمت و از تعب راحت میرسانند و چون ایشانرا عرق این نعمتها و مسرات
گرداند ناگاه بشغب میارند و احوال ایشانرا از اوباش بعیب را رانش میکنند و وقت ایشانرا عجز
مبدل میگردانند و ایشانرا بعنایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا میگرداند و اما انچه گفتی ای شاهزاده
در ضایع گردانیدن من اهل خود را و ترک ایشان خطا گفتی من ضایع نگردانیده ام اهل خود را و ترک

ایشان

ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان و از هر چه بریده ام برای ایشان بریده ام لکن من ترک بریده بودم
چون عقل ادراک بچشم بودم گویا دیده بودم اسیر و جاودانه بسته بودند اهل و عزیزان انکه بکشایم
و دوست دشمن در انداختم پس چون راه بچاره ایشان دیدم من دوستی دیدم و من صحیح و نیز
کرده نیز کردم میان دوست و دشمن و اشنا و بیگانه و دانستم که اسامی که اهل و دوست و برادر و
اشنا می شمردم جانوران درنده بودند که همگی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان در ایذای
و ضرر من مصروف بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود و در ضرر رسانیدن بحسب اختلاف
قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت و بعضی مانند گرگ بودند در غارت کردن
و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه در حیله و دزدی پس همگی مقصود از همه یک
لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستی که تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری
فرمان بران از اهل و لشکر و موالی و حواشی اطاعت کنندگان اگر نیک نظر نمایی در حال خود میدانی
که تنها و بیکس و یکه ای و دوست نداری از جمیع اهل این زمین زیرا که میدانی که جمعی که
فرمان بردار تو میشوند از جمیع طوایف شن تو اند و آن جمعی که رعیت تو اند و از تو اند حشوی
چند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان برتر است پس زیاده است از عداوت جانوران درنده
و خشم ایشان بدتر از طوایف اگر که مطیع تو میشوند بیشتر است پس اگر نیکو نظر نمایی و تامل کنی
در حال جمعی که یاران خویش تو اند می یابی که ایشان جماعه که کار برای کسند برای مزد و ایشان در تمام
این اند که کار کنند و مزد را بیشتر بگیرند و چون نظر نمایی بمخصوصان خویش بسیار نزدیک اند گروهی
می یابی که جمیع سعی و خدمت و کار و کسب خود را برای ایشان بر خود گذاشته و بسبب ایشان محرم

غلامی کرده و کر انچه کسب کند قدری مقرر با تقوای خود و باین حال انچنانکه ایشان امنی ازو نشسته و هر چند
جمیع مال خود را بایشان قسمت نمایی و اگر مقرری بیشتر از ایشان بگیری البته بتو خشم خواهند
پس معلوم شد ترا ای پادشاه که بیکسی شهامی و حالی و بی اسبابی و امامس بدرستی که صاحب اهل
و مال و برادران و دوستانم را که مرا می خورند برای خوردن را نخواهند من ایشانم و ایشان دوست
منند و هر که دوستی میان من و ایشان بطرف نشود و ایشان از صلح و خیرخواه منند و من صلح و
خیرخواه ایشانم و نفاق در میان من و ایشان نیست ایشان مرا راست میگویند و من ایشان را راست میگویم
و دروغ در میان ما نیست و یاری یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست و در بلاها یکدیگر را فرو نمیگذاریم
طلب نمیکنیم چیزی خوبی را که اگر من ایشان طلب نمایم خوف آن دارم که من ایشان غلبه کنم و چیز
ایشان از ایشان بگیرم و در ایشان متصرف شوم مگر آن چیزیم رسید پس اگر از دیگری کم شود
و آن غیر سعادت افزونیست و باین سبب در میان ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای
من کار میکنند و من برای ایشان کار میکنم بسبب اخوت و برادری که هرگز بر طرف شدن نخواهد و این
یاری هرگز از میان ما زایل نمیگردد و اگر من گمراه شوم دست مرا میگیرند و اگر نابینا شوم دیده ام را نور میبخشند
و اگر دشمنی قصد من کند حصار من میشوند و اگر تیری بسوی من آید سپر من میشوند و یاری میدهند کار من میکنند
اگر از دشمنی بترسیم من و ایشان در یک خانه و یک مسکن هستیم و خواهش از دنیا از دل بدر کرده ام و درجها
و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا گذاشته ایم پس در کثرت مال کسی نزاع نمیکنیم
و بر یکدیگر ظلم نمیکنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان ما برخاسته است پس
اینچنین اند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که دوست میدارم ایشان را

وا دیگران قطع کرده ام و با ایشان پیوند کرده ام و ترک کرده ام جماعتی را که دیده و جا دور رسیده ام بایشان نظر
میکردم چون ایشان را شناختم و سلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیایی
که خبر دادم ترا که او چیز نیست اینست عجب و لیف دنیا و عجایبش اینست که شنیدی چون دنیا را
اوصاف شناختم ترک او کردم و شناختم اهل اصیل حقی را که او خوبست و او را اختیار کردم
اگر خواهی ای پادشاه که تعریف کنم برای تو آنچه را اختیار کرده ام از اوصاف آخرت که آن اقربست
پس مهیا شو شنیدن آن شو تا بشنوی غیر آنچه شنیده باشی پس آنچنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید
و گفت دروغ میگویی چیزی نیافته و غیر تعب و رنج و مشقت بهره نبرده پس بیرون رو و در مملکت من
نباشی که تو خود را تباه کردی و دیگران را تباه میگردانی و متولد شد در این ایام از آن پادشاه بعد از آنکه ناامید
شده بود مر او را فرزندی پسری که ندیده بودند اهل روزگار مثل آن در حسن و جمال و چندان از حصول فرزند
شاد شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد که بتانی که در ایام عبادت
آنها مشغول بود آن فرزند را او بخشیده اند پس جمیع خزانه خود را بر بتخانهها قسمت نمود و امر کرد
مردم را بعیش و شادی یکسال و آن پسر را یوذاسف نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای حفظ
طالع مولود او بعد از تأمل و ملاحظه عرض کردند که از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت
برتبه رسد که هیچکس این مرتبه نرسیده باشد و هرگز در زمین هند و همگی منجمان این سخن اتفاق کردند الا
یکی از منجمان که گفت گمان من آنست که این شرف و بزرگی که در طالع این پسر است نیست مگر بزرگی
شرف آخرت و گمان من آنست که پیشوای اهل زهد و عبادت بوده باشد و در مراتب اخروی درجات عالیه داشته باشد
زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده میکنم شرافتهای دنیا نماند پس پادشاه از این سخن [illegible]

کرده که زن زیرک بود که شوهر وی او را بحصول این فرزند بشارت داده بود مبدل کرده و سخنی که این سخن از او صادر شده
نزد پادشاه از جمیع سخنان معتمدتر و راست گوتر و امانتدارتر بود پس امر کرد که شهری را برای آن
پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از ارکان و خدمتکاران امین و معتمد نمود و پیکار و سفارش نمود
با ایشان که در میان خود سخن مرگ و آفت و اندوه و مرض و فنا و زوال یاد نکنند تا آنکه زبان
ایشان به ترک این سخنان معتاد شود و این معانی از خاطر ایشان محو گردد که چون این پسر بحد تمیز رسید از این
سخنان نزد او یاد نکنند که مبادا در دل او تأثیر کند و با امور دین و عبادت رغبت کرده و مبادا که توهم
در اجتناب از این قسم سخنان بخدمتکاران نمود تأکید میکرد که هر یک را بدیگری جاسوس مقرر کرد و در این باب احکام
خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده گردید از ترس آنکه مبادا پسر او را بجانب ایشان رغبت گردانند
و آن پادشاه را وزیری بود که متکفل امور او گردیده بود و جمیع مهمات سلطنت را متحمل گردیده بود و با او
خیانت نکرده و با دروغ عرض نمینمود و به غیر خواهی او هیچ چیز را اختیار نکرده و در هیچ امری از امور او
سستی و کاهلی نمیورزید و آنچه کاری از کارهای او را ضایع و معطل نگذاشته است و این حال مرد لطیف الطبع
و خوش زبان بود و بخیر و خوبی معروف بود و همگی عیب از او خشنود بودند و او را دوست میداشتند
ولیکن امرا و مقربان درگاه پادشاه او را حسد میبردند و از او شوق می‌طلبیدند و قرب و منزلت او نزد
پادشاه بر طبع او گران بود روزی از روزها پادشاه بقوم شکار بیرون رفت و آن وزیر در خدمت او
بود پس آن وزیر در میان راه بمردی رسید که زمین گیر شده و در پای درختی افتاده بود و حرکت نمیتوانست از جای خود
حال او سؤال نمود گفت چه نوع از درندگان مرا ضرر رسانیده‌اند و بدین حال افکنده‌اند پس وزیر را بر او رقت
کرد آن مرد گفت ای وزیر مرا با خود داری و محافظت نمائی بدرستی که از من نفع عظیم خواهی یافت

وزیر گفت

وزیر گفت من ترا محافظت مینمایم هرچند امید نفع از تو نباشد ولیکن بگو که چه منفعت از تو متصور است
که مرا از عهده میتوانی برآمد ای کاری میکنی عملی داری آن مرد گفت که من جراحی سخنی میکنم که اگر از راه سخن
فسادی برسد چنان مرتب نمایم پس وزیر سخن او را اعتبار ننمود امر فرمود که او را بخانه برده معالجه
او نمودند تا آنکه بعد از زمانی امرای پادشاه شروع در حیله کردند برای دفع وزیر و تدبیرها اندیشیدند
تا آنکه رای همه بر این قرار گرفت که در تنهائی یکی از ایشان به پادشاه گفت که این وزیر طمع دارد که
ملک بعد از تو پادشاه شود و پیوسته تدبیر این میکند مردم و تهیهٔ این مطلب را پیشت میکند و
اگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد به وزیر بگو که این اراده مصمم کرده‌ام که ترک پادشاهی
کنم و با اهل عبادت بپیوندم پس هرگاه این سخن را به او بگوئی ارشاد وی و سرور او بر این اراده حقیقت
سخن من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را دانسته بودند در هنگام
ذکر فنای دنیا و ترک آن میدانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت بسیار به ایشان دارد
پس چنین گمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می‌یابند پس پادشاه گفت که اگر من او را در این چنین حالی
مشاهده کنم دیگر با او سخنی نگویم و جزم کنم به راستی سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه آمد پادشاه گفت
که تو دیده و دانستی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک و پادشاهی در این وقت فکر کردم ایامی که گذشته خود را
هیچ نفعی از آن خود نمی‌بینم و میدانم که آینده نیز مثل گذشته خواهد بود و عنقریب همگی را ضایع خواهم کرد و از دست
من بیرون خواهد رفت اکنون اراده دارم که از برای تحصیل آخرت سعی تمام نمایم مثل آن سعی که برای تحصیل دنیا
میکردم و میخواهم که با اهل عبادت محشور شوم و پادشاهی را واگذارم ای وزیر رای تو در این چیست
پس وزیر از استماع این سخن رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه باقیست و زوال ندارد اگرچه دشوار

بدست آید پس اگر او بدست بطلب کردن و هرچه خدمت است بجای آری بدست آید پس اگر او بدست نکرد
گران ای پادشاه نکو رای دیده و آمده ام که حق سبحانه تعالی رای تو شرف دنیا و آخرت جمع
کند پس این سخن بسیار گران آمد بر پادشاه و کینه او را در دل گرفت اما اظهار نکرد و لیکن وزیر آثار
گرانی طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمگین و محزون بازگشت و دانست
که سبب آن واقعه چه بود و که این مکر را برای او ساخته بود و فکر اینکه این کار بکجا رسید پس تمام
شب از دلگیری و تفکر خوابش نبرد پس چاوشش آمد سخن آن مرد که کفش من شکافت سخن را می
بندم او را طلب نمود و گفت تو یک روزی می گفتی که من خبر نیک و بد می دانم آن مرد کفشگر گفت که اگر کدام
چیزی محتاج شده وزیر گفت می خبر بیدهم تو را که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از
پادشاهی و در زمان سلطنت وزارت او نیز وی و در این مدت از من دلگیری هم نرسیده بود زیرا که
میدانست که من خیرخواه و مشفق اویم و در همه امور خیر او را احتیاط میکنم و لیکن دیروز او را از
بسیار منحرف دیدم و گمان دارم که بعد از این من بدبختی آید آن مرد کفشگر گفت که از برای این بلا
تو هیچ سببی و علتی گمان میکنی گفت نه الا اینکه دیشب مرا طلبید و آنچه گذشته بود وزیر نقل
کرد آن مرد کفشگر گفت که اکنون خبر این سخن را دانستم و این خبر را سببی میکنم که فردا بی اصل
نشود ان شاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است بر تو که میخواهی که پادشاه را دست از
دست سلطنت بر داری و تو وارث آن باشی بعد از آن متصرف شوی چاره اینست که چون
صبح شود جامه و دستار های خود را بینداز و کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی
سر خود را بتراشی و در این حال در خانه پادشاه روی بدرستی که پادشاه تو را خواهد طلبید و از علت

این عمل

این عمل سؤال خواهد نمود از تو پس جواب بگو که همان خیر است که دیروز مرا بآن میخواندی و مرا آزاد
که کسی که رای را برای دست و مصاحب خود برگزیند و خود موافق با او نشاید و در شفقت
آن امر بجا نکند و گمان من اینست که آنچه مرا دعوت فرمودی دیروز محض خیر و صلاح است و بهتر است
از این حال که دارم ای پادشاه جهان شده ام هر وقت اراده فرمائی دیگر که متوجه آن کار شوم
پس وزیر نیز آن عمل نمود و بسبب آن از دل پادشاه رفت آنچه گمان برده بود
او پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعده کشتن نمود ایشان را
و همگی گریختند و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش بدو شخص افتاد از
امر بحضار ایشان فرمود چون حاضر شدند دو عابد بودند با ایشان گفت چرا از بلاد من بیرون نرفته اید
ایشان گفتند که رسولان تو امر ترا ابلاغ ننموده اند اینک عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت چرا پیاده
میروید ایشان گفتند ما مردم ضعیفیم و چهارپا و توشه نداریم و بدین سبب دیر از ملک تو بیرون رفته ایم
پادشاه گفت که کسی که از مرگ بترسد اینقدر شتاب میکند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب
ایشان گفتند از مرگ نمی ترسیم بلکه بمرور روشنی چشم ما در مرگ است پادشاه گفت چگونه از مرگ
نمی ترسید و حال آنکه خود میگویید که رسولان تو آمدند و وعده کشتن بما دادند و ما اینک در عزم بیرون
رفتنیم همین است گریختن از مرگ ایشان گفتند که گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگ است گمان مکن
ما از تو میترسیم و لیکن از آن میگریزیم که مبادا خود را بکشتن بدهیم و در قتل خود اعانت
کردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود که آن دو عابد را بآتش بسوزانند و امر کرد که هر قسم عابدان
داخل در مملکت خود و فرمود که هرجا ایشان را بیابند بآتش بسوزانند پس بتهای بت پرستان

همگی همت خود را مصروف گردانیدند بطلب عبادت‌ورزی و جمعی کثیر از ایشان شش سو خشنود و پسندید این
شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را آتش بسوزانند و تا امروز باقی مانده است این
سنت در میان ایشان در جمیع ممالک هند تقلیلی از عبادت‌ورزی و اهل دین ماندند که خود پسندیده
گرا از آن بلا بپروردند و غایب و مخفی شدند که شاید تقلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت
نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو و نما کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن و
جمال و عقل و علم و کمال ولیکن هیچ چیز از آداب او تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان
بآن محتاج می‌باشند از آداب ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی اندکی نشنید و فنا چه بود
و حق تعالی آن پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبه کرامت فرموده بود که عقلها در آن حیران مردم
از آن تعجب می‌نمودند و پدر او نمی‌دانست که از این حالت و مرتبه آن پسر خوشحال باشد یا آزرده
زیرا که می‌ترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول آن امری شود که آن منجم در شان او خبر داده
بود پس چون آن پسر دریافت که او را از آن شهر محبوس گردانیده‌اند و از بیرون شدن او منع
می‌نمایند و از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع می‌نمایند و پاسبانان بحراست و حفظ او قیام نموده‌اند شکی در
خاطر او بهم رسید و در سبب آن حیران ماند و بیباک شد و در خاطر خود گفت که این جماعت صلاح مرا بهتر دانسته‌اند
و چون سن و تجربه ایشان زیاده شد و عقلش افزون‌تر شد با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در
عقل و دانایی نیست و مرا از امور پوشیده ایشان بیرون نمی‌دارند پس اراده کرد که چون پدرش نزد
او آید این امر را از او سؤال نماید باز اندیشه کرد که این امر البته از جانب پدر است و مرا این
مطلع نخواهد گردانید پس باید که از کسی معلوم کنم که بهیچ تکلف این امر را از او دانسته باشم و در صدد او

مردی بود که از پدید خدمتکاران مهربان‌تر بود و نسبت با وی پسر پادشاه با او انس زیاده از
دیگران داشت و امید داشت که این خبر از او معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی او بیشتر
زیاده کرد و در پیش او رشوه‌ها بنهایت هواری و ملایمت با او آغاز سخن کشش کرد و گفت تو از برای
پدری و مخصوص‌ترین مردم منی و بعد از آن سخن را آگاه از روی تطمیع و گاه از روی تهدید تکلیف تا آنکه
گفت گمان من این است که پادشاهی بعد از پدر من تعلق خواهد داشت در آن حال تو نزد من یکی از دو حال
داشته باشی یا منزلت و قرب تو از همه نزد من بیشتر خواهد بود یا بدحال‌ترین مردم خواهی بود نزد من آن مرد
گفت که من هیچ سبب خوف این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو گفت اگر از آنچه
از تو سؤال کنم و حیف از من کنی و از دیگران معلوم من شود به بدترین عقابها که بر آن قادر باشم از تو
انتقام کشم آن مرد چون آثار صدق از فحاوی کلام پسر پادشاه استنباط نمود دانست که بعهد
خود وفا خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از گفته منجمان و سبب منع کردن پدر او را از بیرون شدن و از
مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود پسر پادشاه او را شکر نمود و تحسین فرمود و این سر را اخفا کرد تا روزی
که پدر نزد او آمد گفت ای پدر اگرچه من کودکم اما هیچ شبهه ندارم در حکم خود را و میدانم که پوشیده در من
حال نخواهم ماند و تو نیز در این حال باقی نخواهی ماند و زود باشد که روزگار تو را از حال خود بگرداند پس
اگر مراد تو این است که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کردن
مرا از بیرون رفتن و منع شدن از دیدن مردم برای آنکه مشتاق نشوم پس من بغیر این حالت که
دارم پس اکنون نفس من بیقرار است از شوق آن چیزی که میان من و آن حائل شده بحدی که
هیچ خیال دیگر بغیر از آن ندارم و دل من بهیچ چیز غیر آن آرام نمیگیرد و نظر من از هیچ چیز دیگر

منقطع نمیشود و هیچ امر دیگر الفت نمیگیرد ای پدر مرا از این زنان خلاصی ده و بگو که در بیرون شهر مسکن
بنا کنند و آنچه لازم است این اثر از آن نیایم و رضای تو را هرچه فرمائی بجا آرم چون پادشاه این
سخنان از پسر استماع نموده است که او از حقیقت حال آگاه گشته و حبس و منع او موجب
زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی میگردد پادشاه گفت ای پسر من مطلب از منع کردن تو
این بود که از این تو رنجیده و چیزی که نکرده طبع تو باشد منظور تو نیاید و نه چیزی که خوش
طبع تو باشد و نشنوی که چیزی که باعث سرور و خوشحالی تو گردد هرگاه خواهش تو در عزلت
من هیچ چیز بر رضای تو خوشتر ندانم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند و به
زینت و دور گردانند از راه او هر امری ناخوش و قبیحی را و در تمام راه برای او اسباب
طرب و لعب را از رقص و نغمات مهیا میکردند پس چنین کردند و او سوار شد و بعد از آن
پسر سواری شد روزی موکلان از او غافل شدند بر راهی عبور نمود و کسی را که دیده از
دید که یکی از ایشان ورم کرده بود بدنش و رنگش زرد شده بود و آب از چشمش رفته بود و منقش
پس قبیح و بیچ کرده بود و دیگری نابینا گردیده بود و دست او را کسی گرفته راه میبرد و چون پسر پادشاه
ایشان را دید بر خود لرزید و از حال ایشان سؤال نمود گفتند که این صاحب ورم درد اندرونی دارد
که این حالت در او ظاهر گردیده است و آن دیگر آفتی به دیدهای او رسیده است و نورش رفته
شده است پرسید که آیا که فقها و علما در میان مردم بسیار شده گفتند بلی گفت آیا کسی
که از این علماها این شده گفتند نه پس پسر از دیدن ایشان محزون و کرمال گردید باز آمد و بزرگی حزن
و پادشاهی پیش او نماند پس بسیار ملول شده بود و چند روز در این حال واله بود بعد از چند روز دیگر

که سوار شده در اثنای راه مرد پیری را مشاهده نمود که از پیری منحنی شده بود و حالش متغیر گردیده
مویهایش سفید شده و رنگش سیاه شده بود و پوستش به بدنش در هم کشیده شده بود و گامها
کوتاه میکند از ضعف پس از این امر بسیار متعجب شد و از حال او پرسید گفتند که این حالت
پیری است گفت در چند وقت آدمی به این مرتبه میرسد گفتند در صد سال پرسید که بعد از این
دیگر چه حال است گفتند مرگ گفت پس آدمی را اجل عرضه خواهد برای او مردنیست گفتند
بلکه در اندک وقتی بر این حال میشود که می بینی پس پسر پادشاه گفت ماه سی روز است و سال
دوازده ماه است و انقضای عمر صد سالیست پس زود تمام میکند روز ماه را و چه زود با قرب میآید
ماه سال او چه سرعت ها میگردانند سال عمر را پس نگاه باز گردید و این سخن را مکرر
میگفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زنده پاک عقل و شیفتی بود که فکر امری که
میافتاد از آن غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس به این سبب حزن و اندوه بر او غالب شد
و دل بزرگ دنیا و خواهش دنیا کنده شد و اما اینحال به خود مدارا می کرد و حال خود را از او مخفی میداشت
ولیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد پس
روزی خلوت کرد با امیری که راز خود را از او پنهان نبود و از او پرسید که آیا کسی را میشناسی
که حال او غیر حال ما باشد و طریقه دیگر غیر طریقه ما داشته باشد آن مرد گفت بلی جماعتی بودند که
ایشان را عباد می گفتند که ترک دنیا کرده بودند و طلب آخرت میکردند و ایشان را اینجا علما بوده که
دیگران آشنای آنها نبودند ولیکن مردم با ایشان عداوت ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را پادشاه خشم
و پادشاه همگی ایشان را از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد اگر

از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون عنایت الهی در رسد از کنج
ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و همیشه دوستان خدای در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند
و سنت و طرایف ایشان همین بوده است پس پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای این خبر
و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزی را گم کرده باشد که در این خبر چاره نداشته باشد
و در تجسس این شد و آوازه عقل و علم و فهم و ادراک و تفکر و تدبیر و زهد و ترک دنیای آن پسر در اطراف
عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت   در زمین سراندیب
و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا پس به راه نشست و بکتاب بولابط آمد و قصد در خانه پسر پادشاه
کرد و لباس اهل عبادت از خود انداخت و در زی تجار در آمد و آمد و شد میکرد به در خانه پسر پادشاه
تا آنکه شناخت جماعتی را که دوستان این پسر پادشاه بودند و نزد او تردد میکردند پس آن حکیم
ظاهر شد که این مرد که صاحب پسر پادشاه بود و او بنسبت تواضع زیاده از دیگران میشناختش
او منجه و در خلوت با او گفت که من مردی ام از سوداگران سراندیب و چند روز است که در این ولایت آمده ام
و متاعی دارم بسیار گران بها و قیمت بسیار نفیس و صاحبت در محل اعتمادی میخواستم که این را به او
اظهار کنم تا برای اظهار بعضی پسندیده ام و متاع من بهتر است از گوگرد احمر و کبریت و کور را
بینا میکند و کر را شنوا میکند و دوای هر درد است و از ضعف آدمی را بقوت می آورد و
دیوانگی حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوارتر ندیدم به این متاع از این جوان که پسر پادشاه است
اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن اگر متاع من بکار او آید مرا نزد او ببر تا بنمایم که اگر
متاع مرا او بپسندد حرمتش را خواهد دانست آن مرد گفت که تو سخنی میگوئی که هرگز از کسی این نوع سخن

نشنیده ام و تو مرد عاقل می نمائی لیکن شکل سخن حقیقت چیزی را نمی نماید نقل میکنند تو متاع خود را بمن نمای
اگر قابل عرض باشد بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مردی ام طبیب و در دیده تو
ضعفی مشاهده میکنم میترسم که اگر متاع من نظر نمائی دیده تو تاب دیدن متاع من نداشته و ضایع شود
و لیکن پسر پادشاه دیده اش صحیحست و جوانست و بر دیده او این خوف ندارم نظر کند به متاع
من اگر او را خوش آمد در قیمت او مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد نقصانی و عیبی او را نخواهد بود و این متاع
عظیمیست که گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم گردانی و این خبر را باو برسانی پس آن مرد
نزد پسر پادشاه رفت و خبر او را عرض کرد و پسر پادشاه در دلش افتاد که آن مرد طالب کردار
او بوده حاصل میشود و گفت چون شب شود البته آن مرد را بر او نزد من آور و در پنهانی او را بیار
که چنین امر عظیمی را سهل نمیتوان شمرد پس آن مرد امر کرد به او که مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه
او به او خود را پسندیدی را که کیمیاست بود در آن پسندی که داشته بود و گفت که متاعهای من
در این سبد است پس او را بردند بخدمت پسر پادشاه و چون داخل شد سلام کرد و پسر پادشاه به او
تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و آن مرد بیرون رفت و حکیم بخلوت در خدمت پسر پادشاه
نشست و گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از علما و بزرگان اهل عبادت تحیت نمودی
پادشاه گفت برای آن تعظیم کردم که امید داری عظیم از تو دارم حکیم گفت اگر تو این کار به من
پس به سببی که پادشاهی بود در بعضی از آفاق زمین که به نیکوئی معروف بود روزی با لشکر خود
راهی میرفت در عرض راه دو کس را دید جامه های کهنه پوشیده بودند از فقر و درویشی ایشان ظاهر
بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و ایشان را تحیت نمود و با ایشان مصافحه کرد و چون از

این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و نزد برادر پادشاه آمدند چون بسیار جوان و دانا بود

حدیث پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروز پادشاه خود را خفیف و خوار کرد و اهل مملکت را رسوا کرد

و خود را در کف انداخت برای دو مرد سهل تقیید پست پراوار است که او را ملامت نمایی تا این عمل که

دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه گفته وزرا عمل کرده پادشاه را ملامت نمود پادشاه در جواب

سخنی نگفت که معلوم شد او را که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر بخانه خود بازگشت تا چند روز بر این مجمع

پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ بگفتند تا ندای مرگ در در خانهٔ او در دهد برادر

و طریقه آن پادشاه چنین بود که هر کرا اراده کشتن او بودی چنین میکردند پس از آن نوحه و شیون

در خانهٔ برادر پادشاه بلند شد و او جامهٔ مرگ در پوشید و به در خانهٔ پادشاه آمد و میگریست و موی خویش

خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب کرد چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و واویلاه و مصیبت

برآورد و جنبه کرد و ریش خود را بمشت گرفت پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد و فرع سیمای

از منادی که منادی کرده است در خانهٔ تو نام مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تست و همچنین صدای گناه

نزد من خاری که بر تو ... تو کشتی این حال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی

که منادی پروردگار خود را دیدم و من امانتم از شما کمتر آن که نزد پروردگار خود دارم بر دیگری نداشتم

و در این سر تا را گمنام اند و مردم را دانه و نمود باشد که خطای ایشان را بنا نهند هر کرده پس امر

کرد که چهار تابوت از چوب ساختند و امر نمود که دو از آن تابوت را با طلا زینت کردند و دو را بقیر

اندوده پس دو تابوت قیراندوده را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساختند و دو تابوت طلا را

از مردار و خون و فضله و استخوان پر کردند و سرها را محکم بست پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان

کردند ایشان را از این عمل ملامت کرده اند تا تابوتها را بر ایشان عرض نموده فرمود که انها را قیمت کنند ایشان گفتند

که بحسب ظاهر حال در یافت این دو تابوت طلا قیمت دارند بر بالای شرافت و خوبی آن

دو تابوت قیر قیمت ندارند بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت این حکم شما برای این ظاهر پستی است

از علمی که شما دارید و اشیا را از آن علم میدانید پس امر نمود که تابوتهای قیر را گشودند بسبب جواهر

بسیار که در آن تابوت بود خانه روشن شد مثل این دو تابوت مثل این دو کس است که شما

جوهر خوار شمردید بلباس ایشان را و ظاهر ایشان را سهل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت

و راستی و نیکویی و بسیار صفات کمال که آن کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت

و مروارید و بسیار جواهر پس امر نمود که تابوتهای طلا را گشودند اهل مجلس از گند و عفونت

آنچه در اندرون انها بود و از جواهر ندیدند و از گند و تعفن انها متاذی شدند پس پادشاه گفت که مثل

این دو تابوت مثل قومی است که زینت یافته اند بظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است

از انواع مردار جهل و کوری و دروغ و ظلم و بسیار قبایح شرارت که بسی بدتر و شنیع تر از مردار

است از این مردارها پس همه وزرا و اشراف گفتند که منظور را فهمیدیم و خطای خود را

فهمیدیم و دانستیم ای پادشاه بعد از آن بلوهر گفت که این مثل توای پادشاه در این حکایت و

اکرامی که مرا نمودی پس پادشاه تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت بگو

مثل دیگر برای من این حکم بلوهر گفت که دهقانی را می آورد و تخم نیکویی برای کشتن پس چون کف از آن

بر گرفت و پاشید بعضی از انها بر کنار راه می افتد و بعد از اندک زمانی مرغان آمده برمی چینند و بعضی

از آن بسنگی می افتد که اندک خاکی بر آن نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می آید و چون ریشه اش

بسنگ رسید خشک میشود و باطل میگردد و بعضی از آن بمیان خار می افتد که چون می روید و خوشه میکند
و نزدیک برسیدن میرسد باد وزان خارها را بر آن می پیچد و او را ضایع و باطل میکند و آنچه از آن تخم بر زمین
افتاده نیکوست هر چند دانه که کاشته شد سالم بماند و برومند میگردد ای پیر پادشاه و دهقان مثل
حامل حکمت است و تخم مثل انواع سخنان حکمت است و اما آنچه افتاد در کنار راه و مرغان ربودند مثل
آن سخن است که بگوش خورد و در دل اثر نکند و اما آنچه بر سنگ افتاد و سنگ بمنزله آتش
خشک کرد مثل آن سخن است که از آن شنوند و خوش آید او را و اول بود و در یابد و بفهمد آن را
اما ضبط نکند و مالک آن نشود و اما آنچه روئید و خار آن را باطل گردانید مثل سخن است که شنوند
آن را و در یابند و ضبط نمایند و چون هنگام آن شود که آن عمل نمایند خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را
منع کرد از عمل نمودن آن حکمت و آن حکمت را باطل گردانید و اما آنچه سالم ماند و بار آید مثل سخن حکمت است
که عقل آن را در یابد و حافظه آن را ضبط نماید و عزم نکو آن را بجارحه بعمل آورد و این وقتی میشود که بر سهوات
و خواهشهای نفسانی و صفات ذمیمه را از دل بکنده باشد و مصفا گردانیده باشد نفس خود را از پلیدیها
گفت ای حکیم من امید دارم که آن تخم حکمتی که در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد
و نفع دهد و واقف نه انداخته شد پس مثل برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما بلوهر گفت
که شنیده ام که مردی از فیل مستی در فرار بود و از آن سرگشته فیل از پی آن می شتافت تا آنکه
نزدیک به او رسید آن مرد مضطر شده خود را در چاهی انداخت و دو شاخ در کنار آن چاه روییده
بود و در آن چنگ زد و پاهای او بر چیزی چند واقع شد که در میان آن چاه بیرون آورده بودند و چون آن
دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغول کندن ریشه های آن دو شاخ اند یکی سفید و یکی سیاه

و چون نظر بزیر پای خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خود بیرون کرده اند و چون نظر بقعر چاه انداخت
دید که اژدهایی دهان گشاده که چون در چاه افتد او را فرو برد و چون سر بالا کرد دید که در سر
آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل و لذت و شیرینی آن
عسل او را غافل گردانید از آن بلاها که نیندانست که چه وقت او را خواهد گزید و از آنکه آن اژدها که نیندانست حال او
چون خواهد بود و موشی که در کام او را افتد و اما آن چاه دنیاست که پر از آفتها و بلاها و مصیبتهاست و آن
دو شاخ عمر آدمی است و آن دو موش شب و روزند که عمر آدمی را بروزی از بیخ میکنند و تمامی
میکنند و آن چهار افعی اخلاط چهارگونه اند که بمنزله زهرهای کشنده اند و از سودا و صفرا و بلغم و خون
که بدن آدمی را در هر وقت بهیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرگ است که منتظر آن
و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که آن قطره آن شده بود دار همه چیزها او را غافل گردانیده
لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و آشامیدن و پوشیدن
و دیدن و شنیدن و لمس کردن بود پس گفت که این مثل بسیار عجیب است پس التماس
بعد از آن دنیا و مکر مثل بفرما برای دنیا و اهل آن که فریب او را خورده اند و سهل و حقیر میشمارند در دنیا چیزی که خدا را
که بایشان نفع می بخشد بلوهر گفت که مثل کرده اند که مردی را سه رفیق بود که آن مرد یکی از ایشان را
برگزیده بود بر جمیع مردم و برای خاطر او در تکلیف سختیها و شدتهای بسیار میشد و برای آن
خود را بمهلکه ها می افکند و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دوم در منزلت نزد او از اول پست
بود او را دوست میداشت او را و گرامی و ملاطفت میفرمود او را و خدمت و اطاعت او مینمود و هرگز
از او غافل نبود و رفیق سوم را حقیر میشمرد و بر خاطرش گران بود و آن رفیق از محبت و مال او بهره نداشت

کرانکی که ناگاه آن مرد را واقعه روداد که محتاج اعانت آن رفیقان شد و میران غضب پادشاه دررسید
که او را بحضور پادشاه برند آن مرد پناه برد برفیق اول و گفت که میدانی که من ترا چگونه برگزیده
بودم و همگی اوقات خود را صرف تو مینمودم امروز روزیست که مرا بتو احتیاج افتاده است
چه مدد از تو بمن میتواند رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا مصاحبان دیگر است که کرفتار ایشانم
و امروز ایشان بمن اولی ترند بمن از تو ولیکن از تو نزد من دو جامه هست که شاید آنرا بشفیع بیرون
شد شاید آن دو جامه را بتو دهم پس آن مرد پناه برد برفیق دوم و گفت تو معلوم است که مرا
با ملاطفت من نسبت تو پیوسته مسرت و شادی ترا طلب مینمودم و امروز روز احتیاج
من است بتو نزد تو چه نفع است برای من آن رفیق گفت که القدر بکار خود کرفتارم که بتو نمیتوانم
پرداخت خود فکری از برای خود کن و به آنکه آشنایی میان من و تو بریده شد و الحال طریق من غیر
طریق تست شاید که من کامی چند با تو رفاقت کنم که نفعی از آن بتو عاید نگردد و بعد از آن بکردم
و مشغول امری چند شوم که با نها اهتمام بیش از تو دارم پس پناه برد برفیق سوم که با او جفا میکرد
و او را حقیر میشمرد و با او التفات نداشت در ایام وسعت و راحت و گفت که من بسی از تو شرمنده
و منفعلم و لیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است اما دریابم که چه نفع بمن میرسانی
گفت همراهی و محافظت تو مینمایم و از تو غافل نمیشوم پس بشارت باد ترا و چشم روشن باد
که من مصاحبی ام که ترا وا نمیگذارم و دلگیر مباش از تقصیری که در باب احسان و ملاطفت کرده بدرستی
که آنچه از تو بمن عاید شده است برای تو ضبط نموده ام بلکه بهمین اعمال تجارت از برای تو کرده ام و تضعیف
بسیار بهم رسانیده ام اکنون چند برابر آنچه بمن داده از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که

دارم که آنچه نزد من هست از تو باعث رضامندی پادشاه گردد و از تو در بند باعث خلاصی تو شود
از این مرد عظیم که در پیش او هست پس آن مرد احوال رفیقان را مشاهده نمود گفت ندانم
برکدام یک از این دو مرد حسرت خورم بر تقصیری که در باب رفیق نیک کرده ام یا برنج و
مشقتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت که رفیق اول مال است و رفیق دوم
فرزندان و رفیق سوم عمل صالح بوذاسف گفت این نصیحت حق و ظاهر است پس مثلی دیگر بیان فرمای
در دنیا و اهل دنیا که فریب آنرا خورده اند و دل به او بسته اند بلوهر گفت که یک شهری بود که عادت
مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و در یک سال
پادشاه خود میکردند و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان میبرد که همیشه
پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی
بیرون میکردند و به بلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی او
در آن مدت موجب وبال او شده و مصیبت او میگردید پس اهل آن شهر در یکسال مرد غریبی
بر خود پادشاه کردند تا آن مرد غریب هوشیاری که داشت دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است
در میان ایشان انس نگرفت و طلب نمود مردی را که از شهر خود بود و از احوال اهل آن
شهر خبر داشت و در باب معامله خود با اهل آن شهر مصلحت کرد آن مرد گفت بعد از یکسال
این جماعت ترا از این شهر بیرون خواهند کرد و بغلامی خواهند برد صلاح تو در آنست که آنچه ممکن است
و استطاعت داری از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی به مکانی که ترا بعد
از سال بدانجا خواهند فرستاد که چون بدانجا روی اسباب عیش تو مهیا باشد و همیشه در

در الفت و نعمت باشی پس آن پادشاه بهبود شد و آن شخص عمل نمود و چون آن پادشاه در آن شهر اول
کرده از احوال خود مستفسر شد بعیش و نعمت روزگار بگذرانید پس بلوهر گفت که ای
پسر پادشاه من امیدوارم که تو آن مرد باشی که غربیان و بیگانگان را پس نگیری و پادشاهی چندروزه
فریب نخورده و من آن کس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا رهنمایی
میکنم و احوال دنیا و اهل آن را بتو می شناسانم و ترا بدولت و سعادت میکنم یوذاسف گفت
راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همان پادشاه غریبم و توئی که پیوسته من طلب او بوده‌ام
پس وصف کن برای من احوال آخرت را که بکار خود بکوشم و بسوزم که آنچه در باب دنیا گفتی محض
صدق و درستی است و من بیزار از احوال دنیا از هیچ چشم که دیده‌ام که دانسته‌ام زوال و فنای آنرا
و ترک آن در خاطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بیقدر گردیده است بلوهر گفت که ای
پادشاهزاده ترک دنیا کلید درهای سعادت آخرت است پس هر که طلب آخرت نماید و در شکن
که ترک دنیا نموده است پایه بزرگی وحشت های آن شاید میکند بدانکه زهد و دوری در دنیا چون آنکه
حق تعالی چنین عقلی توکل است اثر آن و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن برای این
به نهایت نمیرسد و من نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری از خود دفع نمیتواند کرد و گرمی آنرا
میگدازد و برودت آنرا منجمد میسازد و باد و هوای سموم او را زهر میسازد و اخرش میکند
و آفتاب میسوزاندش و هوا بتحلیلش میبرد و جانوران درنده او را میدرند و موشها او را
سوراخ میکنند و بر دیده میشود و بعضی بر هم میشکند و قطع نظر از عوارض خارجی نگاه به منفعت
مرگ از انواع بیماریها و دردها و الم‌ها و مرضها و در کار این علامات مشتملات پیوسته از آنها نیست

وبلاهی

وبلاهای خود را احتمال میدانند و ایضا به هفت آفت قرین است که از آنها خلاصی ندارد و هیچ بدنی
یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ و اما آنچه از احوال نمودی از آخرت
پس بدرستی که امیدوارم که آنچه از پی این خواهد بسیار آیات در آخرت یوذاسف گفت که آنان
می بینم که از جماعتی که پدرم ایشان را ایشان سوخت و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بوده
و طریقه ترا داشته‌اند گفت بلی یوذاسف گفت شنیده‌ام که جمیع مردم اتفاق کرده بودند
بر عداوت و مذمت ایشان بلوهر گفت چنین بود یوذاسف گفت که آیا سبب این چه بود
ای حکیم بلوهر گفت اما آنچه گفتی در بدگویی ایشان مردم نسبت بایشان چه توانند گفت در جاهایی که
راست گویند و دروغ نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و نماز
بسیار کنند و خواب کم کنند و روزه گیرند و افطار کم کنند و بانواع بلاها مبتلا شوند
و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند و دل از اهل دنیا بسته باشند و طمع در دل
و اهل مردم بریده باشند یوذاسف گفت که چگونه از اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شده
و حال آنکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت مثل ایشان مثل سگی چند است
مختلف در نگ و رنگ که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن مردار و بر روی یکدیگر گرفته‌اند
و بر یکدیگر زنند و در هنگام مردی بنزد ایشان رسید احتمال دست از نزاع برمیدارند و متفق
میشوند و بر آن مرد حمله می‌آورند و بر روی او می جهند و دفع او میکنند با آنکه آن مرد را با مردار ایشان
کاری نیست و با ایشان نزاعی در آن چیزی ندارد ولیکن چون آن مرد را بیگانه و غریب دیده‌اند از خود
آزار و وحشت میکنند و با یکدیگر انس و الفت میگیرند و با یکدیگر اتفاق میکنند بر حمله بر آن

خود اختلاف و نزاع داشته پس بلوهر گفت که این مردار مثل متاع دنیاست و آن سگهای شکار
مثل انواع اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکنند و خون یکدیگر را میریزند و مالهای خود را
برای تحصیل عمارات آن صرف مینمایند و آن شخص که سگان بر او حمله می آورند و او را هیچ با ایشان
کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا بکنار رفته است و با
ایشان در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان گذاشته است و این حال اهل دنیا با او دشمنی
میکنند برای نگاهی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن از اهل دنیا که همت
ایشان جمیع مصروف بر جمع دنیا و بسیاری مال و مفاخرت کردن و عمارات
آن عمده حسن و آن وقتی که کسی را دیدند که دنیا را در پشت انداخته است و از دنیا دوری
کرده است با او منازعه و خشم و غضب میدارند از حماقتی که با ایشان در سر دنیا منازعه میکند پس
چه عجب باشد اهل دنیا را در منازعه این جماعت یوذاسف گفت ای حکیم در مطلب من آگاهی از
آن گونه سخن کم بلوهر گفت که چون طبیب مداوا میکند که بدن را اخلاط فاسده ضایع کرده است
و خواهد که تقویت بدن کند و آنرا فربه گرداند اول مبادرت نمی نماید به غذاهای که موجب قوت
و مولد گوشت و دولت است زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای مقوی
باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن می شود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه اول او را امساک
و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط فاسده دواهایی که ای او تدبیر میکنند و چون اخلاط فاسده را از آن
اول کرد اینها تجویز غذاهای مقوی میکند و از استحکام مزه طعام را می یابد و فربه میشود و قوت میگیرد
و متحمل بارهای گران میتواند شد مثل آگاهی یوذاسف گفت ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی اکل و شرب خود

بلوهر گفت

بلوهر گفت که چنان نقل کرده اند که پادشاهی بود با مملکت وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای
زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال شد با پادشاهی دیگر و با جمع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال
و زنان و فرزندان متوجه ملک آن پادشاه شد و بعد از انعقاد معرکه قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت
و بسیاری از لشکرش کشته شدند و پادشاه با بقیه لشکر منهزم شد با زنان و فرزندان و شب گریخت
تا چون شب درآمد در نیستانی که در کنار رودی بود با عیال خود پنهان شد و اسبان خود را رها کرد که مبادا
دوار اسبان بر مکان ایشان مطلع گردد و شب نهایت خوف در آن نیستان بسر برده و از خوف
صدای سم اسبان که بگوش ایشان می رسید موجب زیادتی خوف ایشان می گردید و چون صبح شد
در آنجا محصور ماند که بیرون نمیتوانست آمد زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود و از ترس دشمن که آن صبح ا
بیرون نمیتوانست رفت او و عیالش در آن جای تنگ ماندند با نهایت مشقت و محنت سرما و ترس
گرسنگی طعام و بی توشگی و فرزندان خورد او از سرما و گرسنگی می گریستند و فریاد میکردند
و روز دیگر بر این حال ماندند با آنکه یکی از فرزندان او از شدت هلاک شد او را در آب انداختند و گرد
بر آن حال گذرانیدند پس آن پادشاه با زن خود گفت که ما در شرف بر هلاک شده ایم اگر بعضی از ما بمیرد
و بعضی بماند بهتر است از آنکه همه بمیریم مرا انجا طاقت رسید که یکی از این طفلان را بکشیم و او را قوت خود و باقی
اطفال خود کنیم تا غذای ما را از این هلاکت نجات بخشد و اگر این امر را تا بفردا اندازیم همگی طفلان لاغر و ضعیف میشوند
که از گوشت ایشان بهره نتوان برد و ما از ضعف شویم که اگر فرجی روی دهد از غایت ضعف طاقت حرکت
نداریم پس آن زن با پادشاه راضی شد و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان خود قسمت کردند گوشت او را
خوردند بلوهر گفت که ای پسر پادشاه مثل آن در حال ما مرد مضطر است که از ناچاری بقدر ضرورت خورد

از بیت گرسنه که بطعام و اوانی رسیده اند که از آنها بنهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت
خوردن و آشامیدن من در دنیا همین نحو است یوذاسف گفت که ای حکیم کو که این امری
که تو مرا بسوی آن میخوانی آیا ظاهر است که مردم از او بعقل خود یافته اند و بر جهه چه شمار کرده اند از برای
خود یا حق سبحانه تعالی مردم را بآن خوانده است و اجابت او کرده است بلوهر گفت که این امری
که من ترا باین دعوت مینمایم از آن بلندتر است و لطیف تر که از اهل زمین کسی تواند شد یا ایشان بعقل خود
به آن توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا این است که مردم را باعمال دنیا و زینتهای عیش و رفاهیت
و وسعت و نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای آن بخوانند بلکه آنچه من بسوی او است یگانه
اطوار دنیا و دعوتیست آسمانی از جانب حق تعالی ظاهر و هویداست و مهم ایست براه راست که
اعمال اهل دنیا را در هم می شکند و مخالف طریقه ایشان است و در هر شی رد می اعمال ایشان را ظاهر
میکرداند و ایشان را از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت پروردگار خود میکشاند و کسی
ادراک این امر نموده و خدا او را هدایت نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است
و لیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکرداند زیرا حق تعالی حق را ظاهر و هویدا گردانده
بعد از پنهانی و خفای این حق را رفعت بخشیده و بلند گردانده و نداهب باطله اهل جهل و فساد را پست کنند
و بر جا که مدرس شده بود یوذاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند
که بفطرت مستقیم و فکر درست پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند و آن را طلب میکنند و بعضی هستند
که بعد از بعثت پیغمبران میشنوند دعوت ایشان را مانند سیمانه توای پادشاه اگر کسی بعقل
و فراست خود بر رود بمقصود حاصل کرده بود یوذاسف گفت که آیا هیچ کسی هست غیر از گروه شما که مردم را بترک دنیا

خوانند بلوهر گفت که در این بلاد گمان ندارم اما در غیر این بلاد جمعی هستند که زبان ایشان حق است و اعمال
ایشان با اعمال اهل حق شبیه نمی ماند و باین سبب راه های ایشان مختلف شده است یوذاسف گفت
که بچه سبب حق تعالی شما را بحق سزاوارتر گردانیده است از ایشان و حال آنکه امر غریب آسمانی از یک
محل بجمیع شما و ایشان رسیده است بلوهر گفت که جمیع راههای حق از جانب خداست
و حق تعالی جمیع بندگان را بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و شرایط آن عمل نموده اند
و دیگران از این راه حق انحراف نموده اند الهی هدایت نموده اند ظلم نکنند و خطا نکنند و وقیعه از راه حق
شرع و دین را فرو نکشند و جمعی دیگر قبول کرده اند از آنچه باید برپا ندارند و شرایط آن عمل نمی نمایند
و با اهلش نپیوندند و ایشان را اعانت حق و عمل نمودن شرایع ملت غرض و اهتمامی نیست
پس این ملت و تواب شریعت را ضایع میکنند و بر طبعهای ایشان گران است و رقت در میان
این دو گروه بسیار است زیرا که کسی که این را ضایع کند مثل کسی نیست که از آن محافظت نماید
و کسی که امور ملت را فاسد گردانده مثل کسی نیست که آنها را باصلاح آورد و کسی که برشته تباهی نماید
در راه حق مثل کسی نیست که رجوع کند و بسبب انکار حق بنماید و از آنجهت است که ما به حق سزاوارتر
از آن جماعت باز بلوهر بر سر این سخن آمده گفت بر زبان آن جماعت جاری نمیشود امری
امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر آنکه واگرفته اند آنها را از اهل حق چنانچه
ما از ایشان اخذ کرده ایم و لیکن فرق در میان ما و ایشان نیست که ایشان بر خلاف در این احادیث گراه
و طالب دنیا گردیده اند و دل بر خیانت ایشان بسته اند و تفصیل این حال و حقیقت این مقال آنست
که پیوسته سنت الهی چنین جاری بوده که پیغمبران سوی خلق مبعوث گشته در هر قرنی از قرنهای گذشته

زمانهای مختلف که خلایق را بحق دعوت مینمودند و چون ایشان رواج می‌گرفت و اهل حق بسیار
می‌گردیدند همه بر یک امر مستقیم بودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان
ظاهر بود و هیچ گونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود و چون آن پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را
تمام بخلق می‌رسانید و حجت الهی را بر ایشان تمام میکرد و معالم دین و احکام شریعت را برای ایشان
برپا میداشت و ظاهر میگردانید و اجل آن پیغمبر مسمی می‌شد حق تعالی او را بجوار رحمت خویش میبرد
و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت او طریقه میگذاشتند و دین او را تغییر میدادند و بعد از مدتی مردم
تابع شهوتهای نفسانی گردیده بدعتها در آن دین احداث میکردند و اهل جهالت بر اهل علم غالب
می‌شدند و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف ستم و ضرر اهل جهل خود را پنهان میکرد
و علم خود را اظهار نمیگردانید و چنان بود که نامش را نمیشنیدند و قبول ما و ایشان بیش نمیبود و تعلیمی
از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشان را سبک میشمردند و باین سبب روز بروز
علم پنهان می‌شد و جهل ظاهر میگردید و هر چند زمان پیغمبر میگذشت و بعد عهد از آن پیغمبر زیاده می‌شد
جهالت زیاده می‌شد تا حدی که مردم پیغمبر جهل را ای میدانستند و جهال غالب تر میشدند و علما کمتر
و مخفی تر می‌شدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت آن پیغمبر را تغییر میدادند و از جاده شریعت منحرف
میگردیدند و با این حال دعوی کتاب و دین میداشتند و از کتابهای الهی می‌نمودند اما تبدیل و تأویلات
موافق غرضهای خود معانی آنرا تحریف میکردند و اصل دین را دعوی میکردند و حقیقت آنرا ترک مینمودند
و احکام شریعت را ضایع میکردند و باین سبب پیوسته اختلاف در میان اهل هر دین بهم رسیده است
پس ما صفتی و عباداتی که پیغمبران آورده اند در اصل آنها با آن جماعت موافقت داریم ولیکن در

کیفیت

کیفیت و احکام و سیرت آن با ایشان مخالفیم و در هر امری که مخالفت ما نموده اند ما را بر ایشان حجتهای
واضح هست و بر بطلان طریقه ایشان گواهان عادل داریم از کتابهای که خدا فرستاده است
و در دست ایشان است پس هر یک از ایشان که بحکمتی متکلم می‌شود آن حجت است بر ایشان
و آنچه از آثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند گواه است بر بطلان ایشان زیرا که آن صفات همه
موافق سیرت و صفت و طریقه ما است و مخالف اعمال و طریقه ایشان است پس از کتاب الهی
نمانده است مگر لفظی از او و از خدا نمانده است مگر اسمی را و حقیقت دین نمانده است که از او برپا بوده است
پس اگر بگوید که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث میشوند و در بعضی زمانها مبعوث
نمیشوند و چرا در هر عصری پیغمبری نیست جواب گفت که مثل ایشان مثل پادشاهی است که زمین مواتی داشته
باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید و مرد کارگردانی
ساعی امین خیرخواه را بآن زمین فرستد و او را امر نماید که آن زمین را آبادان کند
و اصناف درختان بکارد و انواع زرعها بعمل آورد و درخت مخصوص چند و تخم
معین چند باو دهد و مبالغه نماید که بغیر آنچه پادشاه فرموده دیگر چیزی در آن زمین بعمل نیاورد
و بفرماید که در آن زمین نهری جاری نماید و حصاری بر گرد آن زمین برآورد و از فساد و
خرابی مفسدان آنرا محافظت نماید پس آن مرد بیاید و آن زمین را بالکلیه آبادان گرداند و
موافق فرموده پادشاه درختان و زراعات بکارد و نهری بسوی آن جاری گرداند
و درختان و زرعها بروید و بیکدیگر متصل گردد و بعد از اندک زمانی آن مرد را مرگ
در رسد و کسی را خلیفه و جانشین خود نماید و وفات کند پس جمعی بعد از او بهم رسند

واطاعت آن بجا میکنند و در هوا پی آن کبوتر میشنوند و فرمانش را کار کنند و نگه کنند درشان و در اینجا
آن زمین پس چون ظاهر شود پادشاه از نافرمانی آن جماعت و خرابی آن زمین سوال و تفحص نماید
که اجبای آن زمین کنند و اصلاح آن باید نمایند اول را کرده اند و در سوال است و پیشوا در حق
تعالی و پیغمبران و انبیا اگر چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای اصلاح
ایشان میفرستد یوسف گفت که آیا آنچه انبیا و رسل از جانب حق تعالی می آورند مخصوص
جمعی است یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت که هرگاه انبیا و رسل از جانب حق تعالی
مبعوث گردیدند جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمره ایشان
میگردد و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و هرگز خالی نمیشناسد و زمین از فرمان برداری
که در جمیع امور اطاعت حق تعالی را ما را اوصیا و پیغمبران ایشان و برای این است که مرغی
بود در ساحل دریا که او را قدم می نامیدند و تخم بسیار میکند است و بسی حریص و راغب بود بر جوجه
برآوردن و بسیاری از بعضی از زمانها از امر خود بعیش بودن در آن غیر بس چاره خود را
در آن دید که جلای وطن نموده بزمین دیگر سفر کند تا آن زمان منقضی شود و از خوف اینکه نسل او
منقطع شود تخمهای خود را متفرق گردانید بر آشیانهای مرغان دیگر پس آن مرغان
تخم او را در زیر بال گرفتند و جوجه‌های آن مرغ با جوجه‌های مرغان دیگر بر آمدند و چون آن
جوجه‌ها با جوجه‌های قدم الفت گرفتند و در سال دیگر آن سال‌ها سپری شد و چون ایام آن قدم
از وطن خود منقضی شد بجا و ای خود مراجعت نمود و شب بزمین خود در آمد و در آشیانهای مرغان
عبور مینمود و آواز خود را گوش هر جوجه‌ای از خود او و جوجه‌های دیگر میرسید پس هر جوجه‌ای که آن قدم آواز او را

شنیده

شنیده از پی او رفتند و جوجه‌های مرغان که هم که الفت گرفته بودند بجوجه‌های او از پی ایشان رفتند
و آنچه از مرغان جوجه او نبوده با جوجه او الفت داشتند از پی او را او رفتند و چون قدم محبت
فرزندان بسیار داشت جوجه‌های خود را و جوجه‌های دیگر را که از پی جوجه‌اش آمده بودند همه را
خود گردانید و با خود الفت داد همچنین پیغمبران دعوت الهی را به همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل
اجابت ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و تربیت حکمت را دیده‌اند پس از مرغ که آواز او همه مرغان
دیگر را شامل شد مثل پیغمبر است که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل آن تخمها که متفرق گردانید بر آشیانها
مثل حکمت است و آن جوجه‌ها که از تخمهای آن مرغ حاصل شد مثل علما و اهل حکمت است که بعد از
غیبت پیغمبر پیر گشته و بهم رسیدند و مثل سایر جوجه‌ها که جوجه‌های آن مرغ الفت گرفتند
مثل جماعتی است که اجابت دعوت علما و حکما در ایام پیشینیان قبل از بعثت پیغمبران بر آن کم
حق تعالی پیغمبران از جمیع خلق بفضل برگزیده است و از برای ایشان از حجتها و براهین و معجزات گرامی
چند مقرر فرموده است که دیگران نداده است تا اگر رسالات ایشان در میان مردم ظاهر گردد و حجت‌های
ایشان بر خلق تمام شود و لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمیعی میکرده‌اند با ایشان که پیش از اجابت علما و دانایان
اهل دین میکردند و این برای آنست که حق تعالی دعوت پیغمبران از نور و روشنی و وضوح و با شرف
دیگر داده است که در دعوت دیگران نبود یوسف گفت که ای حکیم گفتی که آنچه پیغمبران می آورند کلام
الهیست آیا کلام خدا و ملائکه شبیه است بکلام مردم بلوهر گفت که نمی بینی که چون مردم میخواهند
که بعضی از حیوانات و مرغان بفهمانند که نزدیک آیند یا دور شوند یا رو کنند یا پیش گیرند
حیوانات و مرغان سخن ایشان نمی فهمند صدای چند برای ایشان اختراع کرده‌اند از صفیر و اصوات که

آن روست که مطلب خود را بایشان نفهمانند و اگر بلغت خود سخن گویند ایشان نخواهند فهمید چنین سخنان
چون عاجز بودند از دریافتن کلام جناب مقدس ایزدی و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال لطف
مرتبه آن سخن نمیدانستند سخنان ایشان کلام خود را با ایشان فرستاده و بسخنان که درمیان ایشان
شایع است حکمت را بایشان فهمانیده است مانند آن آوازها که مردم برای فهمانیدن
حیوانات در میان وضع کرده اند و بامثال این مصطلحات که در میان ایشان جاری است حکمتی را
برای ایشان واضح و لایح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است پس این کلمات و اصوات
برای حکمت و علوم و حقایق بمنزلت و سکینت و حکم و حقایق برای کلمات و اصوات جانست
و روح است ولیکن اکثر مردم بغور و کنه بکمال حکمت نتوانستند رسید و عقل ایشان احاطه نتوانسته نمود
و باین سبب تفاوت و تفضیل میان علما در علم پیدا شده و هر عالمی علم را از عالم دیگر اخذ نموده است
تا آنکه منتهی میشود بعلم الهی که از او بخلق رسیده است و بعضی از علما را آن قدر از علم و دانش
کرامت نموده است که او را از جمیع مخلوقات ممیز کرده و تفاوت مراتب ایشان بقدر دانش علم است
و نسبت مردم بعلوم و حقایق که از آنها منتفع میشوند اکثر آنها رسیده اند بنسبت
ایشانست با آفتاب که از روشنایی و حرارت آن منتفع میشوند در تقویت ابدان
و تمشیت امور معاش خود و دیده ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است مثل دیگر این حکمتها و علوم
مانند چشمه ایست که آبش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد که مردم از آب آن چشمه
منتفع میشوند و حیات می یابند و اصل و منبع آن را نمی یابند مثل دیگر مانند ستاره ای
روشن است که مردم از نور آنها راه می یابند و نمیدانند که از کجا برمی آید و در کجا پنهان میشود

و بدرستی که حکمت علم حق تعالی است که بزرگوارتر و رفیع تر است از جمیع آنچه ما از آن وصف کردیم
و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست و موجب نجات و رستگاری از
جمیع شرور و بدیهاست باب حیاتیست که هرکه از آن داخل شده هرگز نمیرد و شفای جمیع دردها
که هرکه خورد از آن مداوا کند هرگز خسته نگردد و راه راستیست که هرکه باین راه برود گمراه نشود و ریسمان محکمیست
از جانب خدا و نجحه که هرکه بگیرد گمراه نشود و هرکه در دست دارد از آن هرگز کور نگردد و هرکه چنگ زند در آن
رستگار گردد و هدایت یابد و بپیوندد با حق تعالی و هرگز گسسته نبود پیغمبر گفت چون حکمت و
علم که از ابواب جدا افضل و اشرف و بلندتر و قوت و منفعت و کمال وضوح وصف کردی
جمیع مردم از آن منتفع نمیگردند حکیم گفت که مثل حکمت مثل آفتابست که جمیع مردم از
سفید و سیاه و خرد و بزرگ و کوچک و بزرگ طالع میگردد پس هرکه خواهد از آن منتفع میشود و نفع خود را
از آن منع نمیتواند دور و نزدیک هرکه باشد او را از روشنی خود محروم نمیگرداند پس اگر کسی
نخواهد که از آفتاب منتفع شود او را از آفتاب حجتی نخواهد بود زیرا که آفتاب منع فیض خود از کسی
نکرده است و همچنین است حکمت در میان مردم که همه کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی
نکرده است ولیکن انتفاع مردم از آن متفاوت است چنانچه مردم در انتفاع نور آفتاب بر چند قسم اند
بعضی بینا اند و دیده روشن دارند و از ضوء آفتاب بر وجه کمال نفع می یابند و اشیا را بینا
می بینند و بعضی کورند و حس نور نمیکنند بحدی که اگر چه آفتاب بتابد از آنها بهره نمیبرند
و بعضی ضعیف البصرند که ایشان را کور میتوان شمرد و نه بینا همچنین سخن حق و کلام حکمت آفتابیست که در دلها می تابد
بعضی که صاحب بصیرت اند و در دل ایشان روشنائی را می یابند و بآن عمل مینمایند و از اهل علم و حکمت و دانش

نیکو نکرده‌اند و بعضی که دیده دل ایشان کور است بسبب انکار چون سخن حق را قبول نمیکنند و آن عمل نمی‌نمایند
مانند آن کور چشم ظاهر که از آفتاب بهره نمی‌برد و بعضی که دلهای ایشان از قبضهای نفسانی بیمار گردیده
و دیده دل ایشان ضعیف گشته گردیده است از نور خورشید علم و حکمت بهرهٔ ضعیفی می‌برند و علم ایشان
پست و عمل ایشان اندک است و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکنند و بدانکه اگر مردم در
پنهانی خورشید علوم و معارف کورانند که از آن هیچ بهره نمی‌یابند بوذاسف گفت که از کسی
مستمع شنیده که اول که سخن حق را بشنود اجابت نماید و انکار کند و بعد از مدتی قبول نماید و اجابت کند
بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم نسبت بحکمت این چنین است بوذاسف گفت که آیا پدرم هرگز از
سخنان حکمت چیزی شنیده است بلوهر گفت که گمان ندارم که شنیده باشد شنیدنی در رستی که او را دل
او جا کرده باشد و خیرخواه مهربانی در این باب او را سخنی گفته باشد بوذاسف گفت که چرا حکما
در این مدت مدید پدرم را بر این حال گذاشته بودند و امثال این سخنان حق را با او نگفته‌اند بلوهر گفت
زیرا که ایشان محل سخن خود را میدانند و بسیار باشد که ترک کنند گفتن سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر
شنود و طبعش ملایم‌تر باشد و بیشتر قبول کند برای اینکه او را قابل آن سخن ندانند و بسیار است که
دانایی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید و در میان ایشان انس و مودت و مهربانی باشد و
او را هیچ جدایی نباشد الا در دین و حکمت و آن حکیم دائم غم خورد برای او و برای حال آنکس باشد
و بسبب اینکه او را قابل حکمت نداند با او نگوید چنانچه نقل کرده‌اند که پادشاهی بود در نهایت عقل
و فطنت و مهربان بود برعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و بامور ایشان میرسید و آن
پادشاه وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح و در صلاح امور رعیت اعانت او مینمود

و محل

و محل اعتماد و مشورهٔ او بود و وزیر در کمال عقل و دین داری و ورع و پرهیزکاری بود و ترک دنیا داده بود
و بخدمت صلحا و علما و حکما بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی
ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را بجان و دل قبول کرده بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود
و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نداشت و وزیر نیز پادشاه را در مشغول سلوک مینمود و فضل او را دید
و اسرار حکمت و معارف چیزی با او اظهار نمینمود و بر این حال بسیار با یکدیگر بودند و وزیر هرگاه که
بخدمت پادشاه می‌آمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم اصنام مینمود و غیر آن از امور باطل و لوازم کفر را
ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه و وزیر از غایت اشفاق و مهربانی
که با پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت پادشاه دلگیر و غمگین بود و با آنکه روزی با برادران
و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود ایشان گفتند که
در حذر باش که مبادا آثاری در او کند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اگر یابی که قابل هدایت است
سخن تو در او تأثیر خواهد کرد در امر دین با او سخنی بگو و از کلمات حکمت او را آگاه ساز و اگر نه با او سخنی
مگوی که موجب ضرر او بتو و اهل دین تو بسیار گردد زیرا که پادشاهان مغرور بنا نهاده شده‌اند و از قهر ایشان
ایمن نباید بود و بعد از آن پیوسته وزیر در این اندیشه بود و به پادشاه اظهار خیرخواهی و
اخلاص مینمود و منتظر وقت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید و پادشاه
با آن کفر و ضلالت در نهایت همواری و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری
و اصلاح امور و تفقد احوال ایشان بود و بعد از مدتی که حال پادشاه و وزیر بر این منوال گذشت
شبی از شبها بعد از آنکه مردم تمکین بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر گفت که بیا سوار شویم

در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم و لیت و شاه و نام آثار بار انهائی که در این ایام
بر ایشان باز رسیده است وزیر گفت می بسیار نیکست و هر دو سوار شدند و در نواحی آن شهر میگشتند
در اثنای سیر بمحله رسیدند و نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف آن محله می تافت
بوزیر گفت که از این روشنائی بباید رفت که چراغ ایشان معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمده
و روان شدند تا رسیدند بنقبی که از انجا روشنی می تافت چون نظر کردند مرد و زنی پیش
قبا نمد که جامه های بسیار کهنه پوشیده از جامه های که در مزبله انداخته اند و متکای از فضله و سرگین
برای خود ساخته بران تکیه زده است و در پیش او ابریق سفالینی که شکسته و طنبوری در کنار گرفته
مینوازد و زنی در زشتی خلقت و بدی هیأت و کهنگی لباس شبیه بشوهرش در برابر ایستاده
و هرگاه که شراب مطلبد آن زن ساقی او می شود و هرگاه که طنبور مینوازد آن زن رقص می کند و چون
او را تحیت میکند زن ثنا میگوید بنوعی که پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را
تعریف میکند و سیده النسا میخواند و او را از جمیع زنان افضل میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال
می ستایند و در نهایت سرور و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی بدین حیرت
بر پای ایستاده بودند و در حال ایشان نگاه میکردند و از لذت و شادی ایشان از حال کثیف بتعجب مینمودند
بعد از ان گشته پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما و تو در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی
کرده باشیم که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب این کار را باشند
پس وزیر چون این سخن را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد و گفت ای پادشاه میترسم
که این ملک و این پادشاهی تو و این حشمت و سروری که ما لذتهای دنیا داریم در نظر اصحاب عقل که

پادشاهی

پادشاهی ای را بدینسان مثل نماید این شخص باشد و خانهای که سعی در بنا و استحکام آن
داریم در نظر اهل حقیقی که ساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند همان مکانیکه این غار
در نظر ما مینماید و بهنمای ما نزد آن کسانی که پاکیزه در نظر بحسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان
خانه که این دو تن قبایی زشت در نظر ما مینماید و نعمتهای ما نزد ایشان از لذت و شادی ما
بلعب کودکان دنیا مانند تعجب باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه گفت
که آیا میشناسی جمعی را که این صفت که بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت که
کیستند ایشان وزیر گفت که ایشان جمعی اند که دین الهی گزیده اند و ملک پادشاهی آخرت
لذات ابرار ادراک کرده اند و پیوسته طالب سعادتهای آخرت اند پادشاه گفت که ملک آخرت
کدام است وزیر گفت آن نعیم و لذتیست که شدت ابدا بعد از آن نیستی و دوام اکر هست که بعد
از ان فقر و احتیاج نیست و شادی است که هرگز در عقب آن اندوهی نیست و صحتیست که بیماری
از پی آن نیست و خشنودی است که هرگز اندوه و خشم از ان زائل نمیکند و ایمنی است که بترس
مبدل نمیشود و زندگیست که مرگ بعد از ان نیست و پادشاهی است که بی زوال است
آخرت خانه ایست بی نهایت و راه زندگی و حیاتی بی نهایت تغیر احوال ایشان نیست خدا
از ایشان کسانی را که آخرت برداشته است در ایشان بسی تعب و عذابی جاری و گرسنگی و تشنگی و
مرگ را ای پادشاه اینست صفت ملک آخرت که بیان کردم پادشاه گفت که ایا برای اهل
شدن آن خانه و فایز شدن بان سعادت فرزانه راهی و وسیله و سببی هست وزیر گفت بلی حیله میدانی ابرار گفت
این خانه مهیاست برای هر که از در ارش طلب نماید و هر که از در کاوش هدایة الله ان ظلم میابد

پادشاه گفت که تو چرا پیش از این چنین خانه را نمی‌نمودی و اوصاف را برای من بیان نمیکردی
وزیر گفت که از خجالت و هیبت پادشاهی توجه نمیکردم پادشاه گفت که اگر این امری که
تو وصف کردی البته واقع باشد بر او است که ما را ضایع نکنیم و خود را از آن محروم نکنیم و سعی
تحصیل آن تمام نماییم که باید چه کنیم تا در آن شخص تمام نماییم و با نظر او هم وزیر گفت که حضرت میفرمایی که
کرو وصف او هست را برای تو بیان کنم بیقین تو زیاده کرده پادشاه گفت بلکه ترا از آن نیکم که
ش [illegible] کار باشی و مکاری که من مرد کم مشغول کردم و در پست از این سخن بیزاری بدین شیکی
این امر عجیب و غریب است که از این نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد بعد از این سخنان
وزیر با پادشاه راه نجات پیش گرفته بسعادت بازی نیاز کرده بوزنه گفت که من اراده پیشه
راه نجات هیچ امری دیگر مشغول نخواهم شد از این پست آدم و با خود چنین اندیشه کرده ام که در دنبال
تو بگیرم هر وقت که اراده رفتن نمایی بوزنه گفت که کجا ترا طاقت آن است که با من پا پیاده [illegible]
بتوانی کرد و [illegible] مصاحبت من حال اگر مرا خانه و [illegible] و چهار پای بار بردار
نیست و مالک طلا و نقره نیستم و آلوده به چاشت و شامی که خود بینداریم و پیرانان که کهنه پوشیده ام
جامه ندارم و در شهر قرار نمیکنم مگر اندک زمانی و از شهر بشهر سیر میکنم و هرگز از منزلی که روزی
با خود منزلی دیگری برم بوزنه گفت که امیدوارم که اگر کسی که با تو آشنایی و صبر بر این احوال داده است همین
برکات زمانه بوزنه گفت که اگر ابتدا صحبت [illegible] رحمت بیکسی و پیرانان [illegible] نشوی [illegible]
تو اگر می خواهی بود که ارادهٔ آن مرد شهر را خوش نمود پست بوزنه گفت که آن قصه را
بیان نما که چون بوده است بوزنه گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از زنان [illegible]

عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال بود پیش از آن اراده نمود که آن دختر را بعقد او در آورد
و آن جوان این معنی کراهیت داشت و عدم رضای خود را به پدر اظهار نمود و پنهانی از شهر رفت
و منسوب به پیشه دیگر شد و در عوض آنکه آن جوان نخ مرد فقیری شد و در آن جامه درختی [illegible] پیاده است
و در جامهٔ کهنه در بر داشت آن دختر او را خوش آمده و از او سؤال نمود که تو کیستی گفت من آن مرد
پریشانم که در شهر خود پیشه [illegible] آن جوان مرد و پدر او طلب نموده و چون من آمدم دختر او را برای خود خواستگاری
کرد آن مرد گفت تو از قوت آن غنی شده و اگر آن دختر دختر او [illegible] نمی‌توانی خواستگاری جوان
گفت دختر او مرا بسیار خوش آمده است و دختر صاحب حسب و مال و جمال است همچو پیشه که
من تحویل نمایند من از آن گریخته ام برای آنکه او را نمیخواستم و دختر ترا پسندیده ام دختر خود را بعقد من
در آور که انشاء الله این خبر و نیکی شاه [illegible] خواهی شنود مخالف رضای تو نخواهم بود مرد پیر گفت
چگونه دختر خود را بتو دهم و حال آنکه راضی نمیشوم که دختر ما را از پیش ما بیرون بری و کاری کنم که اهل تو هم
راضی باشند که این دختر را ببرند ایشان [illegible] آن گفت که من از شما [illegible] دختر شما را بیرون
نمیبرم مرد پیر گفت که زن و زیور خود را [illegible] و جامه در خور [illegible] تو پیش [illegible] بخانه ما در آ آن جوان چنین
کرد و چند کهنه از جامه‌های ایشان گرفته پوشیده و با ایشان نشست پس آن مرد پیر از احوال او
سؤال نمود و با او صحبت میداشت عمل و دانش او را اختبار نماید تا اگر بر او ظاهر شود که عقلش کامل است
و آن کار را از روی تجارت و چیزی نکرده است پس [illegible] گفت که چون تو [illegible] مرا خوشنود نمودی
و بسیار [illegible] صحبت [illegible] دوستی ما [illegible] پسندیده [illegible] آمد
و دیگر در پشت خانه آن مرد پیر خانها و [illegible] نهایت وسعت و غایت زیبای کرده است

که در مدت عمر خود مثل این خانه ندیده بود و او را بر سر خوانها برد که آنچه آدمی را بدان احتیاج می شد
در آنجا مهیا باشد پس کلید تمام خوان خود را بان جوان داد و کفت جمیع این خوانها و مساکن و
اموال و اسباب تعلق بتو دارد و همه را بتو سپردم آنچه خواهی بکن که نیکو خواهی است
تو و آن جوان بسبب ترک تمام خواهشها رسیده بود بوذاسف کفت که امید دارم که من نیز
مثل آن جوان باشم و طایفه شما را اشتباه نیابم و آن مرد پر عقل آن جوان را از نمونه بر او اعتماد
نمود و چنین می دانم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب عقل من چه
بر تو ظاهر کشته است بلوهر کفت که اگر این اراده است من می بودم امتحان عقل تو مقتضی این که اکتفا
بکردم و لیکن بر کردن من لازم کرده است متابعت سنت و طریقه که پیشوایان و اربابان دین
طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعلام توقف کنیم تا آنکه به رسیده و اراده ات
کنون سنتها را بطالبان حیل تجارت استعلام نمود و من رسیدم که اگر مخالفت
سنتهای ایشان نکنم و اعدای ایشان در رد حق کرده باشم و من اشتباه را پیش تو میدارم و اکنون به
هر خانه تو می آیم پس تو خود تفکر نما و از سخنانی که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر
نما و بسیار بر کس و هر چه را رد و تصدیق کن و به فکر در این ردی زیاد میشوی اکنون بعد از تامل و تانی تفکر
بسیار حقیقت آن امر بر تو ظاهر کردد و در حذر باش که مبادا هواهای نفسانی و شبهات شیاطین
ترا از راه حق بگرداند و باطل میل دهد و در سینه ای که ترا از آن شبهه ها آگاه و تنفر شود و بعد از تامل
من مطالعه کن و هرگاه که عازم بر دین حق شوی مرا اعلام بخش و در شب پیش اکتفا نموده بوذاسف را
وداع نمود و بیرون رفت و شب دیگر نزد او آمده و بر او سلام کرد و او را دعا کرد و نشست

و از جمله دعاهای او این بود که سوال میکنم از خداوندی که اول است و قبل از همه اشیا بوده است
و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است و بعد از همه چیز خواهد بود و هیچ چیز بعد از او باقی نمی ماند
و باقی است که هرگز فنا بر او راه نمی یابد و عظیم و بزرگ و دانا است که عقل او انتها ندارد و یکتا و
یکانه است که احدی در خداوندی او شریک نیست و قاهر است که او را انتها نیست و او توانا
آفریننده است که در آفرینش کسی با او شریک نبوده است و قادر و توانا است که ضدی و
معارضی ندارد و کریم و بخشنده است حلیم است که هر کس با او احتیاج است و مانندی و شبیهی ندارد
و پادشاه است که در پادشاهی معارضی ندارد که ترا پادشاه عادل کرداند و پیشوای ما و
دین اهل دین بسازد و بکرداند ترا هدایت مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری
و ضلالت کمراهی و ترک و زهد دنیا را اکرامت فرماید و ترا دوست دارد و خصال ذمیمه دور
ارباب بطالت و جهل کرداند و اگر برساند و ترا بآنچه وعده فرموده است بزبان پیغمبران ایشان
از درجه عالیه بهشت و منازل و قصور و رضا و خشنودی هر چیستی که امید ما از خداوند خود ظاهر و هویدا است
و خوف و ترس او در دل کنون و مخفی است و دیده های ما بسوی کرامت او باز است و کردنهای
ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیل است و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت او است پس چون
از استماع سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بسیار زیاده کردید و از کمال حکمت
و دانایی آن حکیم تعجب کرده پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال کذشته است کفت
دوازده سال بوذاسف از این سخن متعجب شد و کفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد
و من ترا در پس کهولت و شصت سالگی می بینم حکیم کفت که از ولادت من نزدیک شصت سال

گذشته است ولکن تو از عمر صد سال نمودی عمر زندگانیست و زندگی می باشد
مگر در این حق عمل خیرات و ترک دنیا داران زمان که این حالات موصوف کرده ام
حال دوازده سال است پیش از این به سبب جهالت و قلت عمل از آن مردگان بودم و ایام
را از عمر خود حساب نمیکنم پس درویش گفت ای حکیم کسی را که میخورد و می آشامد
و حرکت میکند مرده می نامی حکیم گفت که برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان شریک است
در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیوة و قلت تمیز پس چون در صفات با مردگان
شریکست در نام هم می باید موافق ایشان باشد بوذاسف گفت که هرگاه تو این حیات ظاهر را
حیوة نمیدانی و این قسم زندگانی حیوان پرورستی را که بطرف شدن این حیات را
مرگ نمیدانی و از آن کراهت نداشته باشی زیرا که حیات معنوی که داری بلوهر گفت که اگر شتابی
هستی می نمودم و از زوال این کراهت داشتم خود را بخشم هلاک می کنم که بزودی توانم
با وجود آنکه میدانم که به زودی چه مقدار مرا بسبب این خشم دارد و در مقام اقرار واقع است پس اینجا
با آنکه این مرگ را مرگ نمیدانم و این زندگی را حیات نمی شمارم و از مرگ کراهت ندارم و چگونه راضی
در خواهد بود باشد کسی که مرگ لذتها و بهرهای خود از زندگی کرده باشد و چگونه گریزان
مرگ کسی که نفس خود را پرورش داده باشد ای پادشاه مگر نمی بینی که اهل دنیا کامل
کرده اند چیزهایی را که مردم زندگی دنیا را برای آنها میخواهند از اهل و مال ترک کرده اند و از مشقت
عبادت چندان متحمل شده اند که چون مرگ را از آن نمی یابند و فارغ میگردند پس کسی که از لذتهای
زندگانی متمتع نگردد و زندگانی بچه کار او می آید و کسی که از آن رحمت شده مگر از مرگ چرا از مرگ

گریزان باشد بوذاسف گفت که راست میگویی ای حکیم اما میسر می شود که ترا از دام مرگ نجات
بلوهر گفت که اگر امشب مرگ دریابم خوشحال ترم از آنکه فردا میسر شود بدرستی که کسی که
نیک و بد را فهمیده و جزای هر یک را از حق تعالی دانسته است البته ترک میکند عملی را که مستوجب عقاب
بعمل می آورد عمل نیک را به امید ثواب و کسی که یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعده های او تصدیق
کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امیدواریها که بعد از مرگ از فضل پروردگار
خود دارد و دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد پس اگر مبادا بشهوتهای دنیا فریفته گردد و مرتکب
معصیت حق تعالی شود پس مرگ را دوست میخواهد که از شر فتنه دنیا ایمن گردد و به نعیم عقبی
فائز شود بوذاسف گفت که چنین کسی که تو میگویی که نگاهش دارد که پیش از اجل خود را هلاک کند
برای نجات و رسیدن به سعادت ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار
و اهتمام ایشان در عبادت دنیای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت که در آبادانی
کوشیده و سعی تمام در خدمت آن باغ مینمود که ناگاه روزی گنجشکی را دید که بر روی درختی
از درختهای بستان او نشسته و میوه او را میخورد او را از آن خشم آمد و تله نصب کرد و آن گنجشک را شکار
کرد و چون قصد کشتن او نمود حق تعالی بقدرت کامله خود آن گنجشک را بسخن در آورد و بزبان فصیح
بباغبان گفت که همت بر کشتن من گماشته و در من آنقدر گوشت نیست که ترا از گرسنگی
سیر گرداند یا از ضعف قوت بخشد بیا تا ترا امری تعلیم نمایم بهتر که از برای تو بهتر باشد از
کشتن من گفت آن چه چیز است گنجشک گفت مرا رها کن تا سه کلمه تعلیم نمایم و نصیحت کنم
که اگر آنها را حفظ نمایی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو آن مرد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبر ده

از این سخن گنجشک گفت آنچه تو میگویم حفظ نمای و عمل کن و اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود و باور مکن
چیزی را که محال باشد و از عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید و تحصیل آن نتوانی
آن مرد چون این سخن را شنید گنجشک را رها کرد و پس پرواز نمود و بر شاخ درختی نشست و با آن مرد گفت
که اگر بدانی که از رها کردن من چه چیز از دست تو بدر رفته است هر آینه خواهی دانست که از من بسیار
عظیم گرانمایه محروم گشته اند مرد گفت که آن چه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا میکشتی از حوصله
من مرواریدی بیرون می آوردی بقدر تخم قازی و بسبب آن در تمام عمر بی نیاز میشدی و
بمرتبه عظیم هم میرسانیدی آن مرد چون این سخن را شنید از رها کردن گنجشک ندامت بسیار
بسیار خورد و تملق کرد و بسیار اظهار نمود و گفت از گذشته سخن مگو که گذشته گذشت
بیا که تا من ترا بخانه برم و ترا گرامی دارم و جای نیکو برای تو تعیین نمایم گنجشک گفت ای جاهل من دانستم
که چون بمن ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و از این سخن که من فدای خود تو گفتم هیچ منتفع نشدی
من گفتم که بر گذشته تأسف مخور و امری که شدنی نیست تصدیق مکن و آنچه را یابی نتوانی آن را
طلب مکن و احال تو اندوه میخوری بر امری که گذشته است و از دست تو بدر رفته است
طلب میکنی بازگشتن مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود و تصدیق میکنی که در حوصله من
مرواریدی باشد بقدر تخم قاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم قاز نیست گوید حکیم که همچنین
این گروه گمراه تعبه بدست خود ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظت
آن تعبه مینمایند از ترس آنکه مبادا دزدی و آن را بدزدند و گمان میکنند که آن حافظ و نگهدار
ایشان است و اموال و مکاسب خود را صرف صنم میکنند و گمان میکنند که بتان ارزاق ایشان میدهند

پس طالب شنیدن اینها از بتان چیزی چند را که از ایشان حاصل نمیگردد و بنابرین پسندیده در معانی که عقل
حکم به بطلانش میکند تصدیق مینمایند پس آنچه را صانع لازم بود از صفات و کمالات
بایشان لازم می آید بوذاسف گفت که راست میگویی ای حکیم بدرستی که من همیشه حال ایشان را
بعقل خود میدانستم و هرگز میل بعبادت ایشان نکردم و امید چیزی از ایشان نداشتم پس خبر ده مرا از آن
چیزی که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود آن را پسندیده ای که چه چیز است بلوهر گفت که دینی که
من ترا بآن میخوانم بر دو چیز است یکی شناختن حق جل و علا و دیگری عمل نمودن بامری چند که
موجب خشنودی اوست بوذاسف گفت که حق تعالی را چگونه باید شناخت حکیم گفت که
ترا دعوت مینمایم که بشناسی خداوند خود را باینکه یکتاست و شریک ندارد و همیشه پروردگاری خود
پروردگار بوده و آنچه غیر اوست همگی تربیت کرده او اند و آفریده کار است و آنچه غیر اوست
مصنوع و ساخته شده اوست و اگر او تدبیر کننده امور است و جمیع اشیا غیر او تدبیر کرده
شده او اند و او هست و آنچه غیر اوست فانیست و او عزیز و غیر او خوار و ذلیل است و اگر او جواب
ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد و نمی آشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمیشود و عاجز نمیگردد
و آنچه خواهد میکند و آسمانها و زمین و صحرا و هوا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت و فرمان اویند
و اگر اشیا را از کتم عدم بیرون آورده است خلق نموده است و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود
و فنا و زوال بر او راه ندارد و محل حوادث نیست و احوال مختلفه را بر او هم نرسد و آنکه شخص نیست
و در او حادث نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکانی
نیست تشبیه نیست و جمیع مکانها پیدا نیست و مکانی بر دیگر از مکانی نزدیکتر نیست و او است که

که هیچ چیز را دخل نیست تواناست که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید که بدانی که بندگان
رحیم و عادلست و برای اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا گردانیده است و برای عاصیان عقابها
مقرر فرموده است و باید که عمل نمایی بامور که موجب رضا و خشنودی او گردد و اجتناب
نمایی از چیزهایی که باعث خشم و غضب او میشود بوداسف گفت که کدام عملست که موجب رضای او
گناه او پنهان شده است بلوهر گفت که رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و معصیت او نکنی
کنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان بتو برسانند و از مردم باز داری آنچه را نمیخواهی که
ایشان از تو باز دارند و عدالت بودن خلق موجب خشنودی اوست و متابعت آثار انبیا
و رسل نمودن از طریقه و سنت ایشان در همه حال رضای پروردگارست بوداسف گفت که
ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا سخنی بگو و مرا از احوال او خبر گردان بلوهر گفت که
چون دیدم دنیا را که دایم بتغیر و زوال و تقلب احوال است و دیدم که اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه
تیرهای مصایب و نوایب و بلاها میباشند و هیچکس در گرد مرگ و فنا نمیبینند و دیدم صحت دنیا را که از عقب آن
بیماری است و جوانیش بپیری فنا و توانگریش بفقر و درویشی بدل میگردد و در عیش نامه
و عزتش بذلت و راحتش بشدت منقلب میگردد و آسایشش بخوف و حیاتش بموت منتهی
میشود و دیدم که عمرش بسیار کوتاهست و مرگ در کمین است و قدراندازان تقدیرات بازوی
قضا بسوی هر کس در کمان پیوسته‌اند و بنا در نهایت ضعف و سستی و ناتوانی‌اند و از هیچ بلایی
امتناع و امتناع ندارند و دفع هیچ چیز از خود نمیتوانند نمود ارشاد باین احوال یقین دانستم که بنای
شرط و زوال است و کسی بگردد و فانی میشود و با آنچه از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیده‌ام و از ظاهر هر

دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و آشکار و نهانش را شناختم و از گذشته‌اش حال آینده
اش را تشخیص کردم پس چون دنیا را شناختم از آن حذر کردم و چون عیبهای آن را یافتم
از آن گریختم ای بوداسف می‌بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و در عیش
و رفاهیت که مردم بر احوال او رشک میبرند در شادی جوانی و طراوت بدن و شادمانی
و رشک و نیز عالیان است و در بنای سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت نعمت
ملک و نعمت که ناگاه دنیا از او برمیگردد در هنگامی که در عین سرور و بهجت و زینت و آرایش
و از همه احوال خوشش وقت برگشتن اوست پس زایل میکند عزتش را بذلت و شادیش را باندوه
و نعمتش را به بدحالی و توانگریش را به درویشی و فراخی نعمتش را بتنگی و شدت و جوانیش را
به پیری و نعمتش به سستی و حیاتش را بمرگ پس او را می‌افکند در سوراخ تنگ پر وحشت تاریک
و بیکس و غریب و او را از دوستان جدا میکرده و ایشان او را مفارقت مینمایند و برادران او او را
ترک مینمایند و از ایشان حمایتی نمی‌یابد و فریب خورده بود از دوستی دوستان و در آن حال دفع مفارقت
از او نمینمایند و عزت و ملک و پادشاهی اهل و مال او را بغارت میبرند و آنکسی که بعد از او بر
ملک می‌نشیند چنان از خاطرها او را فراموش میکند که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز بیادش نیامده و جاری
نگردیده و هرگز جایی و منزلی در دنیا نبوده و هرگز مالک نبوده او در هیچ کشور پس ای بوداسف شاهزاده دنیا را
خانه خود مدان و مسکن خود قرار مده و قرارگاه و مساکن آن را ترک کن اف و تف بر روی او باد و بوداسف
گفت که اف بر دنیا و بر کسی که فریب او بخورد و بعد از این ماجرا احوال آن وقت نمود و گفت ای
ای حکیم دیگر سخنی بگو که سخن تو شفای دردهای سینه منست بلوهر گفت که به درستی که عمر کوتاهست و روز

بروزی آن از اطلاع پیدا نکنند و رحلت از دنیا بروزی و سرعت است میدهد و عمر هر چند دراز باشد
او بزرگ میرسد و هرکه در دنیا رحل اقامت انداخته البته پیش از وقت رحلت مینماید پس آنچه
جمع کرده است پراکنده میشود و آنچه برای دنیا سعی کرده ضایع می‌شود و بناها که محکم ساخته خراب
میگردد و همیشه از بناها و بنیادش از جای برطرف میشود و چنانچه خشش کم شود و بیشش کم آید
عزتش به پستی مبدل می‌گردد و نعمتها وبال او میشود و کسبهای دنیا باعث زیان کاری او
میگردد و پادشاهی او میراث دیگران میرسد و وارثانش بخواری مبتلا میشوند و زنهاش را
دیگران متصرف میشوند و بناها و پیمانهاش شکسته میشود و آثارش منهدم پس میگردد و وارثانش را
قیمت میکنند و بساطش را برچینند و در سرایش را اشاره میشوند و ملکش خراب میشود و تاج
سلطنتش را دیگری بر سر می‌نهند و بر سریرش دیگری تکیه میکنند و از خانه‌های خود بیرونش میکنند
برهنه و خوار و بی معاون و یار تا در گودال قبرش افکنند در تنهائی غربت و در تنگی و وحشت
و بیچارگی و ذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته که هرگز از آن وحشت
بدر نمی‌آید و از آن غربت نمی‌آساید پس ای برادر پادشاه کم دو عاقل و دانا را سزاوار است که در
سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل در اندیشه باشد که تادیب میکند عامه خلق را
و اصلاح می‌آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشان را به اموری که صلاح ایشان در آنست و نهی
میفرماید ایشان را از چیزهایی که باعث فساد ایشانست و عقاب میکند کسی را که مخالفت و عصیان او
ورزد و نوازش میکند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار است که عاقل نفس خود را تادیب کند
در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای و بدارد او را بر اموری که او را نفع می‌بخشد هر چند از آنها

کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد و منع نماید او را از ارتکاب کردن آن اموری که او را ضرر بخشد
و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که چون از او خیری صادر شود
خوشحال و مسرور میگرداند و چون از او شری صادر شود ملول و محزون کرده و نفس خود را ملامت
نماید و از جمله چیزهایی که لازم است بر صاحب عقل آنست که نظر نماید و تفکر کند در اموری که از او
صادر میشود و بعد از تفکر آنچه را موافق حق و ثواب داند بعمل آورد و آنچه را خطا داند ترک نماید و خود را
از آن منع فرماید و باید که خود را از علم و رأی و دانش خود را حقیر شمارد تا بر او عجب و خودبینی مستولی
نگردد به درستی که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده است اهل جهل و خودبینی را
و بعقل هر چیز را ادراک میتوان نمود و موش الهی بحجب ملاک میشوند مردم و محکمترین چیزها نزد صاحبان
عقول آن چیزیست که عقل ایشان ادراک آن نموده باشد و تجربه‌های ایشان آن را پسندیده باشد و بصیرتهای
ایشان آن را دریافته باشد در هنگامی که ترک هوا و خواهشها پیشانی کرده باشد و عقل با هوای
نفس ممزوج نباشد و صاحب عقل سزاوار است که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل
آورد حقیر شمارد و ترک کند هرگاه مذمت داشته باشد بر زیاده بران مگر آنچه از اعمال خیر که شیر مقدور
گرده میباید که غنیمت شمارد و دوامش یکی از خوبیهای محکم بسیاری دامهای شیطان است که می‌بیند
و ادراک نمی‌نماید او را مگر کسی که نیکو درک های او را بر نماید و از مکر او سلامت یابد مگر کسی که حق تعالی او را
نگاه دارد و از جمله دامهای و حربه‌های کشنده شیطان و حربه است که کشنده تر از حربه‌های دیگر
است یکی انکار عقل است که در دل عاقل منسوب نماید که او عمل و بصیرتی ندارد از عقل و دانائی
نفعی ترک نماید میکند و مرتبش از آن سو آنست که مجلس علم و طلب علم را از خاطر او بیرون کنند و دانش

وکمال از نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او مشغول شدن بغیر را از لهو و لعب و پس گراهی
این راه و نسبت او را خوب و مناسبت او نمود و راه و طریق به و دیگر از زینت او راهی مشکل است
و اگر این بسته قول و مستوی او نمود و فریب او را نخورد و عقل خود را بر شیطان غالب کرده باشد
بجهة دیگر قصد او میکند اینکه چون آدمی اراده علمی از اعمال خود نموده تحصیل کمالی از کمالات کرده عقلش
بر احاطه نمود و قادر بر تحصیل است را و عرض میشود بسیاری از اعمال و کمالات که فوق طاقت
و ادراک او است او را بسبب عدم ادراک آنها عملی و شک کرده و پس از او و مستوی میکند که از عقل تو
ضعیف و طاقت ادراک این امور ندارد و دریافت تو جهاد دینی است پس عرش خود را بجهة بیهوده
و ثمره بر علم تو ترتیب نمیشود و دامن مسئله او را بر میدارد و از تحصیل کمال چند که در خور حوصله طاقت است
و دین و رهبر و صلاح بسیاری از مردان این میدان را بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم
گردانیده است پس ای عزیز نحیف بر حذر باش از شیطان و ترک مکن طلب علم را اگر شنیدی انی
و در انچه دانسته و بیست شیطان را مجوز که عمل نماید نهایی پرستی که تو در خانه سرکشی کی که شیطان اللعین
حیله های گوناگون با اهل این جماعه مستولی کرده است و بانواع مکرهای ایشان را گمراه گردانیده و بعضی را
پرده ها بر گوش ها و عقلها و دلهای ایشان او بجهه است که ادراک حق نکنند و در ضلالت خود ماندند
و به هر چه جاهلند طالب علم آن نیستند مانند حیوانات و بت پرستی که عاده عیش را اند جهد او ذکر انعامی
محقق است بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود میکنند بحدی که خود اهل مردم را از خود جاهل
گردانیده اند و گمراهی جاهل خود را از کمال بیکه بهی تر مردم میشمارند که این مردم را از ایشان بیشتر کرده اند
و زینت میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق ایشان را بر میگردانند پس

شیطان

شیطانی لشکرهای او در استحکام تمام میورزند و در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان و اشتیاق ایشان را
علان شبستی در این کار بیشتر است و عدد لشکر شیطان انقدر است که حق تعالی کسی را حصر نمی تواند نمود جز
بتوفیق و عون الهی هیچکس را در متابعت دین حق دفع گمراهی ایشان نمیتوان نمود از خدا سوال میکنیم
که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بدرستی که او بر حق
ترک معاصی و فعل طاعات از جانب حق تعالی است و بدون توفیق او امری میسر نمیگردد و بدانکه ای پسر گفت
ای حکیم حق تعالی شانه را برای من چگونه وصف کن که انچنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می بینم
لقمان گفت که خدای عز و جل زینت داده و بمعین موصوف نگرده و عقلها کنه وصف او نرسیده
و وهمها بجهة پرواز از بیان ستایش و مدح او است قاصر نتوانند نمود و نه کمال احاطه عقلها بی او
بستوانند کرد مگر چیزی را تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبرانش از انچه از صفات کمالیه خود
و غیر آن گردیده است و همه عالم خلایق ادراک عظمت پروردگاری او نتوانسته نمود
جناب مقدس او از آن رفیع و منیع تر و بزرگوار تر و لطیف تر و اکرم تر است که عقلها و وهمها
از پیشگاه جلال و کبریاء او معروف آشنائی توانند کرد و بعد پس حق توسط پیغمبران علوم
بر مردمان ظاهر گردانیده است انچه خواسته و صلاح ایشان را در آن دانسته است و از صفات
و صفات مقدس خود بیان فرموده است انچه اراده فرموده و عقلهای خلایق طاقت ادراک آن
نداشته است و ایشان را بر شناخت خود و دریافت پروردگاری خود راهنمائی فرموده است
و بجای اشیا از کتم عدم و بعد دوم گردانیدن انچه ایجاد فرموده بود پس لقمان گفت که چه عجب
است بر تو پروردگار تو بود که گفت که هر گاه دیدی از مصنوع ساخته شده را دیدی آیا کسی را

کار از پی حسرت است و عقل تو حکم میکند که کسی از پی حسرت هیچکس آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست
ولایت میکند رضا بعمی کرده است زیرا که ساخته و آفریده است و چه حجت از این قوی تر و ظاهرتر
میتواند بود یوذاسف گفت که بفرما ای حکیم که آیا بقضا و قدر الهی است آنچه بمردم میرسد از کارها
و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات یا نه بلوهر گفت که آنها همه بقضا و قدر الهی است یوذاسف
گفت که بفرما که کارهای بد و گناهان مردم همه بقضا و قدرت یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از
اعمال سیئه ایشان بری است زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید
در جزای عاصیان وعده نموده یوذاسف گفت که بفرما که کیست عادلترین مردم و کیست ظالم
مردم و کیست سعادتمندترین مردم بلوهر گفت که عادلترین مردم کسی است که داد مردم را انصاف
از نفس خود بیشتر دهد و جابرتر و ظالمترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عدل داند و عدل
اهل عدل را ظلم و جور شمارد و بزرگترین مردم کسی است که تهیه و استعداد اوقات خود را درست
کند و بی خردترین مردم کسی است که عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسی است که
ختم اعمال او بچیزی باشد که موجب غضب و خشم پروردگار گردد پس حکیم گفت که کسی که با مردم
بنحوی معامله نماید که خواهد با او از آنکه اگر با او آن نحو معامله نمایند و خواهد و او را باعث هلاک
خود او گردد و او خداوند خود را بخشم آورده و مخالفت رضای او نموده است و کسی که با مردم چنان معامله
نماید که اگر با او آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و تحصیل رضای الهی
نموده و از غضب او اجتناب نموده است بعد از آن گفت که زنهار که از حرص و بخل را اختیار
هرچند او را در بر آن بینی و کار زشت و بد را نیک مدان هرچند در نکال شده و کسی یوذاسف گفت بفرما که

[illegible]

کدام

که کدام یک از مردم سزاوارترین بسعادت و کدام یک از ایشان سزاوارترند به بدبختی و شقاوت بلوهر گفت
سزاوارترین مردم بسعادت کسی است که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب نماید و سزاوار
ترین مردم بشقاوت کسی است که معصیتهای الهی را بجا آورد و طاعتهای الهی را ترک کند و شهوتهای
نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند یوذاسف گفت که کدام یک از مردم بخدا فرمان بردارتر
بلوهر گفت که آنکس که بیشتر متابعت فرموده الهی کند و در حق راسخ باشد و از گناهان و اعمال
قبیحه از همه کس دورتر باشد یوذاسف گفت که بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر
گفت که حسنات صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است و سیئات و بدی نیت
و بدی کردار و گفتار است یوذاسف گفت که نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت که اعتدال
و میانه روی در قصد و همت است یوذاسف گفت که چیست بدی گفتار گفت دروغ گفتن
یوذاسف گفت چیست بدی کردار گفت معصیت پروردگار نمودن یوذاسف گفت که بفرما
که چگونه حاصل میشود میانه روی در قصد و همت گفت باینکه پیوسته بیندیشی که زوال و فنای دنیا
باشد و همت کاری بزرگ امور که موجب غضب الهی و وبال اخروی میگردد یوذاسف گفت
که سخاوت کدام است گفت که سخاوت و جوانمردی صرف کردن مال است در راه رضای الهی
یوذاسف گفت که چه چیز است موجب گرامی بودن گفت که تقوی و پرهیزکاری از آنچه الهی
نهی فرموده است یوذاسف گفت که کدام است بخل گفت که منع کردن حقوق از اهلش و گرفتن مال
از غیر محلش پرسید که حرص کدام است گفت که میل کردن است بسوی دنیا و نظر بسوی چیزهای که
باعث فساد و هلاکت شود و عقاب الهی از آن مترتب میشود پرسید که راستی کدام است گفت که

است که خود را از پسندیده‌ها بخود دروغ نگوید پرسید که حماقت کدام است گفت آنست
که دل به دنیای فانی بندی و او را که دایم و باقیست ترک نمائی پرسید که دروغ چیست
گفت آنکه با خود دروغ گوید و آدمی خود را بان فریب دهد و پیوسته بهوا و شهوت نفس خود مشغوف
و مشغول باشد و امور دین خود را تاخیر اندازد و بطول امل پرسید که کدام یک از مردم کاملتر
در صلاح و شایستگی گفت آنکس که عقلش کاملتر است و نظر در عواقب امور بیشتر کند و از پشیمانی
خود را پیش شناسد و خود را از ایشان شمرد و فطنت نشمارد پرسید که از عافیت که گفتی از آن
را نشناسد گفت چیست آن دشمنان که گفتی ایشان ضرر باید کرد و کمینشند گفت عاقبت او است
آن دشمنان که حرص و غضب و حسد و محبت شهوت و ریا و لجاجت و از طول امل است پرسید که
کدام یک از ایشان که گفتی قوی‌تر است و احتراز از آن دشوارتر است گفت در حرص خشنودی
سبب باشد و موجب شدت غضب میگردد و در غضب چون غالب است دیگر اندک و کم موجب
عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد موروث فساد نیست و به کمال نخواهد خود میگردد و محبت
و عث لجاجت عظیم و گناهان شنیع میشود و کینه سبب طول عداوت و سلب حلم و شفقت
و شدت قهر و سطوت بسیار باشد و ریا از همه مکرها بدتر است و بسیار محض بسیار باشد و از همه دورتر
بدتر است و لجاج زود آدمی را از صورت عاجز میکند و محبت را قطع مینماید پرسید که
کدام یک از مکرهای شیطان در هلاک کردن مردم تمامتر و اثرش بیشتر است گفت آنکه سبب
شهوات نفسانی در مردم بسته و مختفی گرداند نیک و بد را و ثواب و عقاب را و عواقب امور را
پرسید که حق تعالی چه قوت‌ها در آدمی کرامت فرموده است که بآن تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه

و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاک کننده گفت از قوت عقل و حلم و عمل کردن بدان و صبر
کردن نفس بر ترک خواهشهای خود و امید داشتن ثوابهایی که در شرع وارد شده است و بسیار
یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ و پیوسته در حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا و باقی آخرت
از او چیزی فوت نشود و عبرت گرفتن از مصیبتهای بد که با امور گذشته شده و ما تن ترتیب کرده
و خود را بر ادب و پیش اهل عقل داشتن و نفس را از عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک
و خلقهای حسن عادت فرمودن و طول امل را از خود دور کردن و صبر بر شدائد نمودن و قدر
کفاف از روزی قانع شدن و بقضاهای الهی راضی شدن و تفکر در شدت عقوبات آخرت
نمودن و تسلی دادن خود بر چیزهایی که در دنیا از آدمی فوت میشود و ترک ارتکاب اموری که
بتمام پسندیده و پیدا شدن بامور(ی) که از کشت آنها بهتر است از امور آخرت و رای عقاید را
بر او ضلالت حسد بسیار نمودن و سعی داشتن که بر کار خیر و شر و ثواب و عقاب است و
داشتن حقوق الهی و خلق و نیکو خواهی مردم و نفس را از متابعت هوا و ترک شدن
شهوتها نگاه داشتن و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فکر در آن بیشتر شود تفکر
و تدبر نموده بعد در باشد اینهاست قوتها و لشکرهایی که بآنها بر این دشمنان غالب میتوان شد
بود است گفت که کدام یک از اخلاق پسندیده بهتر و نایاب‌تر است بود گفت که تواضع
و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید که کدام عبادت بهتر است گفت که اطاعت خدا
و محبت او و ادای شکر پرسید که کدام خصلت افضل است گفت محبت صالحان پرسید که
کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام نفیست

گردنکش شود پرسید گفت گناهای پرسید که کدام یکی از فضیلتها افضل است گفت که رضی
شدن بآنچه کافی باشد از روزی پرسید که کدام یک از آداب بهتر است گفت ادبی که از
دین شرع ظاهر شود پرسید که کیست که جفاکارتر است گفت پادشاه ظالم و والی که در آن رحم نباشد
پرسید که چه چیز است که بنهایت نرسد گفت که چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمیشود
پرسید که کدام چیز است که عاقبتش از همه چیز بدتر است گفت متابعت رضای مردم
نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است پرسید که کدام چیز است که زود تر از حالی بحالی
میگردد و ثبات ندارد گفت دولت پادشاهانی که کارهای شان برای دنیا باشد پرسید که
کدام یک از گناهان سزاوارتر است گفت عصیان الهی با شکستن عهد الهی کردن پرسید که چه
چیز است که زود رشته قطع میگردد گفت که محبت عاشق پرسید که کدام چیز خانه زن تحقیق گفت
زبان دروغگو پرسید که چه چیز است که مثل پیشانی گفت بدی را که کنند و که مردم را ابطال
خود فریب دهد پرسید که چه چیز بهتر است از اموال دنیا گفت خوابهای شیرین پرسید که کدام
کس از مردم پسندیده تر است گفت آنکس که کارش با پروردگار خود نیکوتر باشد و در کسی که محبت الهی
بیشتر کند و عقلش از یاد خدا و او در کار وی عشق گرفته شد پرسید که چه چیز در دنیا میرود
روشنی چشم و خوشحالی میکرد گفت فرزند صاحب ادب و دوستی کار موافق که یار باشد بحصول آخرت
پرسید که کدام درد است که علاجش مشکل تر است گفت فرزند مرده که علاجی از آن بدلا حاصل
نمیشود پرسید که در کدام آسایش احب تر است گفت آدمی بودن آدمی بیهوده خود در دنیا تحت
حمایت و درمان و دشمنان صالح بودن بود گفت که ای حکیم خاطر خود را هم از این که جوانم

ازتو

از تو سؤال میکنم از چیزی که اهتمام من بآن از همه چیز بیشتر است بعد از آنکه حق تعالی مرا بکار چنین
گردانید و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم و روزی مرا از امور دین چیزی چند را که از آنها
ناامید بودم خبر گفت که بپرس آنچه خواهی بپرس گفت که مرا خبر ده از حال کسی که در سلطنت
پادشاهی رسیده باشد و دین او سستی شده و بدذات و دنیا پرسته پرورش یافته باشد
و بآنها معتاد شده باشد و در لغت و راحت نشو و نما کرده باشد و پستی گیری و مدتی عمر خود
جدا از آن شناخته باشد و کلیه خود را از لذات و شهوات نفس رها شده باشد تا که پرستیده
جهت او معروف باشد بر آنکه هر لذتی را بنهایت رساند و بمقتضای مراتب بیشتر بتحصیل تمام
خواهشهای نفس از همه چیز ترجیح داده و رشد و صلاح خود را در غیر آنها ندانند و چند آنکه عمرش
زیاده شود حرصش این امور زیاده گردد و بدنیا فریفته تر گردد و دوان در باطل و نفسش راسخ تر گردد
و اهل دین باطل خود را دوست تر دارد و امر آخرت را نداند و غافل باشد از آن و فراموشش کرده
از آن سبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد در روز بروز زیاده و آتش زیاده گردد
و نسبت بجماعتی که مخالفت این مذهب در دین حق ثابت اند و از ترس او حق را اظهار نمیکنند
و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند آیا چنین شخص با این اوصاف امید
است که بعد از عمر آن از باطل بازگشت نماید و از اعمال قبیحه بگذرد و بدلیل که بجانب
امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت حقیت آن واضح است و فایده و بهره او در آن بسیار است یعنی عظیم
نماید آنچه را او امید دارد از دین حق و برسد بمرتبه که گناهان که کرده است آمرزیده شود و بهره و ثوابهای اخروی
داشته باشد خبر گفت که دانستم که صاحب این اوصاف کیست و دانستم که از سؤال از برای چه کردی

یوذاسف گفت که این را دریافت و دانستم از تو نصیحت. با آن درجه فهم که خدا بتو کرامت فرموده
و آن رتبه علم که ترا به آن مخصوص گردانیده. بلوهر گفت که صاحب این اوصاف پادشاه است که پدر
است و باعث تو بر این سؤال محبتی است که داری و اهتمامی است که در امر او بعمل
می آوری بسبب شفقت پدری و رعایت حق او در تربیت پس اگر مبادا معذب شود و در آخرت
بعذابهایی که حق تعالی مثل او را وعده فرموده است و میخواهی مشارب شوی در این اهتمام و ادا
کنی حقی را که حق تعالی برای پدر بر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او و کمال ... که در نظر داری که بیست
سعی کنی و اهتمام بجای آوری در هدایت پدر خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای
نامتناهی و رسانیدن او به ثواب و راحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سماوات برای
مطیعان مقرر فرموده است. یوذاسف گفت که بکنه آنچه اراده کردی و آنچه در نظر بود رسیدی و فرمودی
پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم چاره فرما که می ترسیم که او در امری رسیده و تجربه در این کرده باشد
شود در هنگامی که پشیمانی او را داده به هیچ ثمره نبخشد و در آن هیچ نفعی او را نرسد
پس در این امر و اصاحب تعجیل کردن و این عقده را از نظر من بگشا که بسیار تنگم در این امر چاره اندیش
نمیدانم. بلوهر گفت که اعتقاد در این باب آن است که هیچ مخلوق را از رحمت پروردگار خود ناامید
نمیدانم و هیچ کس را ناامید از لطف و احسان او نمیگردانیم و امید هست که پس دارم تا زنده است
هرچند سرکش و طاغی و گمراه شده باشد زیرا که حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است برحمت و مهربانی
و شفقت و ما این بجا او را شناخته‌ایم و باین اوصاف ایمان آورده‌ایم و امر فرموده است جمیع علمای ما
را باستغفار و توبه و این سبب امید واری عظیم در حصول مقصود تو داریم اگر مشیت الهی با آن تعلق

کرده باشد و مثال آن ای یوذاسف که نقل کرده‌اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صاحب علم
و دانش او در آفاق منتشر گردیده بود و بسیار حلیم و عادل و مهربان بود در رعیت خود و پیوسته
در اصلاح ایشان می کوشید و مدتی در میان ایشان به نهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهانبانی
کرد پس چون اجل او در رسید و به دار بقا رحلت نمود رعیت او بسیار جزع کردند و او را
فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را
بر خود پادشاه نکردند و انتظار ولادت آن پسر بردند و نظام پادشاهی و سیاست امور مملکت را بجای
می داشتند پس به موافق قول منجمان پسری متولد شد و اهل مملکت شادی و سروری که ایشان را از
تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال لهو و لعب بسیار و انواع تنعمات تعیش کردند و فسق و
معاصی روزگار گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان و حق شناسان که در میان ایشان
بودند به آن گروه گفتند که این فرزند عطیه بود که حق تعالی شما را کرامت فرموده بود و بر او این
کرده برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر کنید که سعی این نعمت شما برای شکر او و کفران
نعمت کردید و مخالفت او نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید و خدا را بخشم آوردید
اگر اعتقاد شما این است که غیر خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس شکر او کنید و آن کرده و جواب
گفتند که ما این عطیه را از خدا میدانیم و او بر ما باین نعمت منت گذاشته. علما گفتند که پس اگر
میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس چرا او را بخشم می آورید و شیطان را راضی
میکنید. گفتند که ای دانایان آنچه اراده کرده‌اید بفرمایید تا نصیحت شما را قبول کنیم و فرمودند ... علم
علما گفتند که میخواهیم ترک باید مراعات شیطان را و از خوردن مسکرات و مشغول گردیدن به لهو

ولهو ولعب و بطاعات و عبادات و طلب خوشنودی پروردگار خود کم پسندید و چندانکه شکر
شیطان را اطاعت کردید شکر خداوند خود بجا آورید حق تعالی گناهان شما را بیامرزد و نعمت
در جواب ایشان گفته شد که بیماری ما تاب تحمل جمیع آنچه شما فرمودید ندارد علما گفتند که ای جماعت
و ضلالت چگونه اطاعت کردید کسی را که اصلح [?] رشما نداشت و معصیت کنید کسی را که اگر جوع [?]
ولازم رشما داده و چون بود که قوت داشتید رفض کارهای که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید از اعمالی
که نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفته شد که ای شنوایان علم و حکمت شهوتهای نفس عظیم
قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب شده و چون این دواعی نفس قویست کارهای بد بر ما
آسان شده است و تحمل مشقتهای آن می توانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف است و این سبب
مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز از ترک اعمال
ناشایست خود برگردیم و بطاعت روآوریم و بار بر ما گران مکنید علما گفتند که ای گروه
بخوردان شاد و فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالت شبیه شده اید لهذا بخشی و شقاوت شما
اساس یافته سعادت و فیروزی شما گران [?] عجیب گفتند که ای اهل شنوایی و ای حکیمان بهما [?]
شما از پرسش پروردگار خود پناه می بریم و از شدت و عنف شما بدرگاه عفو الهی می گریزیم پس شما
پرسش میکنید ما را از ضعف و سستی و عیب میگوئید و از جبلت و پستی زیرا که پروردگار
کریم و مهربان و امرزنده است پس اگر اطاعت او نماییم از گناه ما عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادات
ما را مضاعف میگرداند پس سعی میکنیم در عبادات و هر کس او بقدر آنچه از ما تکلیف او کرده ایم
و پیروی خواهشهای خود نموده ایم اگر حق تعالی ما را در وادی بی حقیقی بسپارد بر ما رحم نمود و خلعت مغفرت

برما پوشانید چنانچه مطالب ما را بلباس هستی پوشانید و از ظلمات عدم بساحت وجود کشید
پس چون این گفته شد علما اقرار بصدق ایشان نمودند و گفته ایشان را صحیح شمردند پس ایشان
کمال تمام روزه داشته و نماز و عبادت کردند و دعا بدرگاه خدا صرف کردند و چون کمال منقبت شد
کاهنان گفته شد که آنچه این گروه درباره این مولود گفتند دلالت بر این میکند که این شاه مدتی
و بدکردار باشد و مدتی صالح و نیکوکردار باشد و در زمانی جبار و متکبر گردد و بعد از آن تواضع پیشگی شیوه
او گردد منجمان نیز با ایشان درین قول موافقت نمودند از ایشان پرسیدند که این حال از کجا دانستید
چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفته شد که چون این رعیت بسبب این مولود در اول مشغول لهو و لعب
و باطل شدند و در آخر بعبادت و بندگی روآوردند دانستیم که این مولود نیز حالش چنین خواهد بود منجمان
گفته شد که چون در مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق باهل بطالت و لهو دارد
و مشتری تعلق باهل علم و عبادت دانستیم که این حالت در او خواهد بود پس آن طفل در غایت قوت
و تنومندی و قدرت نشو و نما کرد و چون به نشاط [?] پادشاهی رفت اغاز بر بطالت و لهو و لعب
ظلم و جور رغبت و تعدی تطاول نمود و محبوب ترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافقت
نماید و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود
بجوانی و صحت و توانایی و ظفر بمطالب و لذت بردن از شهوات و خودبینی و سرور و شادی
بنابر آنچه میپسندید و آنچه میخواست و از بوداشت [?] ازینها و شنیدنیها و دیدنیها و اگر بسی سی
و سالگی رسید پس جمع کرد از اسپان و پسران شمار بسیار که از اولاد پادشاهان بر در او جمع شده بودند
و پرده گیان هم خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسپان ابلق و مرکبهای تکلف و لباسهای فاخره گران

و خدمتکاران خاص حرم را همگی حاضر نموده و فرمود که خود را بانواع لباسها و الوان زینتها بیارایند و امر
فرمود که مجلسی در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا کنند که زمینش از صحیفه‌های طلا باشد و اصناف
جواهر در آن بکار برند و طول آن مجلس صد و بیست ذرع و عرض آن شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و
دیوارهای آنرا بطلا زینت دهند و بالوان جواهر مرصع گردانند و امر فرمود که آنچه در خزاین او بود از
نفایس اموال و جواهر و اسباب پادشاهی بیرون آورند در مجلس او ترتیب کنند و فرمان داد که جمیع لشکریان
و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و پیادگان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و شهریان
اهل مملکت او همگی بنهایت زینت و زیور حاضر شوند و فرمود که تمامی عساکر در اطراف لشکرش
بعضی سوار شوند و از برای هر صنفی از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامهٔ خلق مکانی
مقرر فرمود که صفها بکشند و در جاهای خود قرار گیرند و غرض او این بود که بنظر فرزند رساند عظمت و
پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت اعوان و وسعت مملکت و کثرت جنود و سپاه که خود را
بنظر در آورد تا بر عیش و طرب او بیفزاید پس چون مجلس را مرتب ساختند بمجلس در آمد و بر تخت
خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد و همگی او را سجده کردند و او را از مشاهده آن اسباب
و این کثرت مطیعان و فرمانبرداران سرور عظیم حاصل گردید پس بعضی از غلامان خود گفت که
مملکت و رعیت خود را چنین مشاهده نمودم و شاد شدم اکنون میخواهم که منظر خویش را
بنظر در آورم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس آئینه طلب نمود و در اثنای آنکه در آن می‌نگریست و
صورت خود مینمود نظرش بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده بود مانند
زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهده آن حال بسیار خائف و متغیر گردید

و ترسان

رنگ آن گردیده و آثار اندوه بر جبینش ظاهر شده و شادیش باندوه مبدل گردید و با خود اندیشه کرد
که این نشانه ایست که جوانی بآخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این
موی سفید رسول و نامه ایست که خبر زوال پادشاهی را بمن آورده و پیش رو و پیک کوچ خبر
مردن و پوسیدن است که گوشش هیچ پرده نمیبندد و هیچ دربانی مانع آن نتواند شد و هیچ نگهبانی
دفع آن نتواند نمود تا آنکه بمن رسیده و خبر مرگ و زوال پادشاهی را بمن رسانیده
و زود شادی و سرور مرا باندوه مبدل خواهد کرد و شادی عیش مرا زایل خواهد گردانید و بنای قوت
توانایی مرا در هم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکرهای فراوان دفع آن نمی‌توانند کشید
اینست رباینده جوانی و قوت و زایل کننده توانگری و عزت اینست پراکنده کننده جمعیت
عزیزان و قسمت کننده میراث میان دوستان و دشمنان اینست باطل کننده عیشها و تکدر سازندهٔ
لذتها و خراب کننده عمارتها و شوریده کننده جمعیتها اینست پست کننده صاحبان رفعت و خوار کنندهٔ
اصحاب عزت و شوکت اینک در رسید و بار خود را فرود آورده در خانه من و دام خود را برای
صید من گسترده در کاشانه من پس آن پادشاه که در مجلسها بر دوش کشیده بروی تختش رسانیده
بودند بپای برهنه و مضطرب از تخت خود فرود آمد و لشکری خود را جمع نمود و معتمدان خود را
خواند و گفت ای گروه من چگونه پادشاهی بودم شما را و با شما چگونه سلوک کردم در ایام دولت
من بر چه حال بوده‌اید ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه بزرگوار پسندیده اطوار حق نعمت
بسیار داری و از شکر احسانهای تو عاجزیم و اینک جانهای خود را در راه تو و فرمانبرداری تو
گذاشته‌ایم و آنچه میخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم پادشاه گفت که دشمنی که از او نهایت بیم و خوف دارم

برای من رانده و هیچیک از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردیده و با آنکه شما معتمد آن بوده
و شما امید بودم از شر ایشان گفتند که ای پادشاه آن دشمن در کجا است او را میتوان دید
پادشاه گفت خود دیده نمیشود اما اثر و علامتش را میتوان دید ایشان گفتند که ما برای
دفع دشمنان تو مهیا گردیده و خوبیهای ترا فراموش نکرده‌ایم و در میان ما جماعت عقل و تدبیر
بسیار بود دشمنان خود را با ما بنما تا دفع شر او را بکنیم از تو پادشاه گفت که من فرض عظیم
از شما خود را بوده‌ام و بخاطر شما اعتماد کرده بودم و شما را بمنزلهٔ سپری دانستم برای دفع دشمنان
خود و مالهای گران بشما بخشیده‌ام که محافظت من نماید و بر همه کس شما را برگزیدم شما را بخود
اختصاص تمام داده‌ام که مرا از شر دشمنان حفظ نمایند و مراتب و جاهات تمامه برای اعانت دیانت
شما برای این شهرهای محکم بنا کردم و قلعه‌های استوار کرده‌ام و اسلحه که برای دفع اعادی کار آید
بشما عطا کردم و غم تحصیل مال و روزی را از شما برداشتم که شما را اندیشه نبود از محافظت من و کمال
من امید که وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید و با آنکه شما بر گرد من باشید ضرر بجان وجود
راه نخواهد یافت و اکنون وجود جمعیت شما چنین سستی بر من ظاهر شده است اگر این از سستی و ضعف
که قدرت بر دفع آن ندارید پس من در انجام کار و فکر روزگار خود خطا کرده‌ام که شما را با این
ضعف یاور خود گردانیده‌ام و اگر شما قادر بر دفع او بوده‌اید پس شما خود دشمن من بوده‌اید آن گروه گفتند که
ای پادشاه چیزی که طاقت دفع آن داشته باشیم و سلاح و حربه و اسپان و قوت و تعبیه خود
بسبب آن بخواهیم کرد است که ضرر آن بتو رسید تا ما حیات داریم و اما چیزی که بدیده در
نیاید ما با آن علم نداریم و قوت ما دفع آن نمیکند پادشاه گفت که آیا من شما را اگر فرشته‌ام برای

اینکه دفع دشمنان از من بکنید گفتند بلی پادشاه گفت پس از چه قسم دشمنان از محافظت من عاجزید
از دشمنی که ضرر بمن میرساند یا از دشمنی که ضرر بمن نمیتواند رسانید گفتند از دشمنی که ضرر میرساند
پادشاه گفت آیا از هر دشمن ضرر میرساند نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر میرساند گفتند
هر دشمنی که ضرر میرساند پادشاه گفت اینک رسول مرگ در سینهٔ خرابی و پوسیدگی آن
و زوال ملک و پادشاهی بمن میرسد و میگوید که من میخواهم که آنچه تو آباد کرده ویران
گردانم و آنچه بنا کرده خراب کنم و آنچه جمع کرده پراکنده کنم و آنچه اصلاح آورده [illegible]
کنم و آنچه آورده شکست کنم و گردهای تو بر هم زنم و تدبیرهای ترا باطل کنم و این رسول هم
آورده بسیار از جانب مرگ که جمعی دشمنان از تو شاد خواهم کرد و از [illegible] تو
و [illegible] کینه‌های سینهٔ ایشان را زنده خواهم کرد و روزی باشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت
مبدل کنم و ترا بعد از عزت خوار گردانم و فرزندان ترا یتیم کنم و متفرق بسازم و جمعیت ترا نصیب دیگری
نشانم و برادران و اهل و خویشان ترا و پیوندهای من ترا از هم جدا باشم و دشمنان ترا در جای
تو بنشانم آن گروه گفتند که ای پادشاه ما ترا از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین
محافظت میتوانیم کرد اما از مرگ و کهنگی و زوال ما را چاره نباشد پادشاه گفت که آیا چاره از
برای دفع دشمن هست گفتند چاره نیست پادشاه گفت که دشمن دارم از این دشمن خود و آیا
دفع آنها میتوانند کرد گفتند که خدا [illegible] گفت در [illegible] و الکشته ای پادشاه [illegible]
خداوند عظیم الشان [illegible] درمانده [illegible] ایشان از [illegible] میشود و هیچکس [illegible]
قادر نیست [illegible] پادشاه گفت آیا قادر هست

در رفع اموری که به قضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست که در هیچ
قضا افکنده و مغلوب آن نگردد و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مقهور آن نشود پادشاه
گفت که هرگاه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور به قضا و قدر است پس هیچ
نفع شما بمن نمیتواند رسید ایشان گفتند که ما قدرت بر رفع قضا و قدر نداریم و توفیق داده
از بجا آوردن امور حق بر بوده آنچه میگوئی حق است اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه گفت اراده
آن دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان با من دائمی باشد و وفا و عهد
پیمان ایشان باشد و از اری ایشان من همیشه باقی شده و مرگ بر من و ایشان را قطع نکند و بعد
ازین پس منقطع نگردد صحبت من با ایشان باقی شده و بعد از مرگ تنها نگذارند و در زندگی
یاری من هرگز ننمایند و از من رفع ننمایند ضرر چیزی اگر شما از رفع آن عاجزید کدام کس گفتند
ای پادشاه کیستند این جماعت که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان گروهی هستند
که ایشان را برای اصلاح شما قابل پیدا کرده ام گفتند که حال خود را از ما بازمگیر و با ما ایشان را درود
نکو و ملاطفت کنند که ما متوجه آن اخلاق ترا پسندیده و کمال مهربانی ترا اعظم شما دل
ندیده ایم گفت صحبت شما هم قاتل است و اطاعت شما موجب کری و کوری و موافقت شما
موجب زوال میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت زیرا که مصاحبت شما با من موجب ...
ملک و اموال و اسباب و بی نیاز است و موافقت شما با من در جمع اموال و اسباب عیش و تنعمات
و اطاعت شما مرا در امور یست که موجب غفلت از امور آخرت است و شما را از فکر آخرت
دور افکنده دنیا را در نظر من زینت داده اید اگر چه خواهش میسوزید مرگ را یاد من می آورید و اگر

بیش مشفق و مهربان میبودید زوال و پستی و فنا و کهنگی را در خاطر من جلوه میدادید و امر حق را برای من
تحصیل می نمودید و مرا از فانی مشغول می ساختید به آن چیزی که آنچه شما نفع من میدید
رای من ضرر است و آنچه که گمان دوستی میکنید محض دشمنیست و جمیع اموری که شما برای من
تحصیل کرده اید همه را الحال دانسته ام و مرا الحال به آن احتیاجی نیست و بکار من نمی آید گفتند ای
پادشاه پسندیده و اطلاع بگو که ازین سخن آگاه شده ایم و عزم داریم که آنچه تو فرمائی اطاعت کنیم
اصلا بر تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالب است و لیکن جا گذاشتن ما در این سخن که موجب
فنا و هلکت و باطل شدن بنای ما و شماتت دشمنان ما میگردد و بر ما بسیار کار دشوار است و ما
دور چاره کار خود را اندیشه داریم بسبب تغیر رای که در تو پیدا کرده و این امری که تازه در آن
عازم شده پادشاه گفت که آنچه شما از الحاظ میرسید بگوئید و این بشنید از قدر من ... که صحبت
دارید بیان فرمائید و از من هم ترسی ندارید که من تا امروز مغلوب حبیب و لقب بودم
و امروز بر هر دو غالبم و امروز هر دو بر من مسلط بودید اکنون بر ایشان مسلط گردیده ام و تا امروز پادشاه
شما بودم و لیکن بنده بودم امروز از بندگی آزاد شده ام و شما را نیز از فرمان برداری خود آزاد کردم
گفتند کیست که در فرمان و نهی پادشاه بنده او بود گفت من از آن بنده خواهشهای
نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بندگی و فرمانبرداری شهوتهای
خود میکردم امروز این بندگیها و اطاعت را از خود برده ام و به پشت سر خود افکنده ام و از او گذشته ام
ای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم دارم که بقدر ضرورت قناعت کنم و در خلوت مشغول
تحصیل آخرت خود گردم و دنیای فریبنده را ترک نمایم و این بارهای گران را ازین پس خود افکنده ام

مرگ شوم و تهیه سفر آخرت را بکنم که اینک پیک مرگ در رسیده و میگویند و نموده اند که از تو خشنودم
و با تو باشم تا مرگ خود در رسید گفتند ای پادشاه این پیک که از جانب مرگ آمده کدام است
گفت آنرا نمی بینم و او مقدمه مرگ است گفت اما رسول مرگ این موی سفید است که در میان موی سیاه
ظاهر گردیده و بانگ زوال و فنا در جمیع اعضا و جوارح در داده و همه اجابت او نموده اند و اما
مقدمه مرگ این ضعف و سستی و شکستگی است که این موی سفید نشانه آنست گفتند ای پادشاه
چرا باطل میکنی مملکت خود را و مهمل و سرگردان میگذاری رعیت خود را و از وبال و گناه این نمی ترسی که
این گروه را ضایع و معطل بگذاری مگر نمیدانی که بهترین ثوابها صلاح امور خلق است و بزرگترین
و عبادتها متابعت اوست و چگونه نمی ترسی که گناه کار باشی و حال آنکه تو ضایع
گردانیده ای جماعه خلق کثیر را و از آنچه ثوابیست که در صلاح نفس خود از خدا توقع داری آیا
نمیدانی که بهترین عبادتها عبادتیست که دشوارتر است و دشوارترین عملها سیاست رعیت است
و درستی کردن پادشاه و عدالت در میان رعیت سلوک کرده و پیوسته متوجه بر خواست
خود اصلاح امور ایشان نموده و بقدر آنچه امور ایشان بصلاح پیوسته و درستی گردیده ثواب
ای پادشاه صلاح این گروه در دست تست و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که [illegible] شونده
و از فساد ایشان گناه تو عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود بتنهائی تحصیل مینمائی
که نمیدانی ای پادشاه که علما و دانشمندان گفته اند که هر شخصی را نفس و ضایع کند [illegible] فساد
نفس خود کرده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد ازین زیادتر
و مرتبه شده که تو ترک سیاست جمیع این رعیت را که تو شبانی ایشانی و میروی از

بیان

بیان کرده ای که تو باعث انتظام امور ایشانی زنهار که از خود منفک نگردانی لباس سلطنت را که بسبب
دنیا و آخرت تست پادشاه گفت که فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید اکنون
پادشاهی را در میان شما بر انتشار میکنم برای آنکه عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا
مزد طلب نمایم در صلاح شما و دانستن شما بخیرات و خوبیها اعوام و ایام آنکه امر مهمه
کنند ولیکن وزرا که بعضی از امور را متکفل شوند و ایشان نزد من مطلب خیر را و معاونان
من باشند گمان ندارم که بتنهائی چنین مطلبی را در میان شما براه توانم برد و حال آنکه
شما امید بدنیا و رغبت کرده اید بشهوتها و لذتهای آن و با این حال شما اگر من در میان شما باشم
از حال خود این منتم که باطل کردم دنیای که اکنون امید دارم که ترک نمایم و با ایشان واگذارم
و دنیا را اگر کردم تا هنگامی که ناگاه مرگ در رسید و مرا از تخت پادشاهی بزیر بیاورند
و بعد از جامه های حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامه خاک در من پوشانند و بعوض جواهر
گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشانند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ جای گردانند
و بپوشانند بمن بعد از خلع و لباس کرامت جامه خواری و مذلت پس عالم در آنجا تنها و بیکس و
هیچیک از شما با من نباشید و مرا از یادها افکنید و محل خرابی و ویرانی شما چند از بیرون
بجانوران زمین از مور و غیر آن واگذارید که گوشت و پوست مرا بخورند و من بر تمام کرم و مردار گندیده
شود و عزت از من بمانند که خواری این فرد که در پوست تن شما نیست من این حال کسی باشد
که روز بمن افسوس کند و مرا بکردار بد خود واگذارد و بعد از آن حال بغیر حسرت و ندامت ثمره برای من
و از آن مرتبت نشود و شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان را دفع مینمایید و اکنون

اعتراف مینماید که نفعی از شما بمن نرسید و قادر بر دفع ضرری از من نشدید و چاره برای من
ننمودید پس ای گروه من امروز چاره کار خود میکنیم چون شما بمن مکر کردید و واقعه‌ای روی
برای من گشته دیده و خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه چگونه کرد ایشان گفتیم
که پیشه بوده‌ایم چنانچه بوده است که پیشوری انگبینی که ترا از حال بحال بگشت و حال ما را نیز
مبتدل ساخته و در عجب بیخبری و خوبی گردانیده پس تو ما را قبول فرما و خیرخواهی ما را که نصیحت
گفت که اشما بر سر قول خود هستید من در میان شما میباشم و هرگاه که بر خلاف این وعده عمل نمائید
از میان شما بیرون میروم پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکریان او همگی پیرو او عمل نمودند
و بعبادت و بندگی حق تعالی مشغول گردیدند پس حق سبحانه تعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت
فرمود و دشمنان ایشان را مخذول گردانید و مملکت آن پادشاه زیاده شد بیست و دو سال دیگر پس از آن
در میان ایشان پادشاهی کرد و در رحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او شصت و چهار سال
بود که نصف آن را بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و نیکی و داد بود پس گفت که سبب این
از مثل اسیر پرور کردیم از این مثل دیگر چیزی که موجب زیادتی و خوشحالی من گردد و شکر آنرا
زیاده بجا آورم بگو پس گفت که نقل کرده‌اند که پادشاهی بود از پادشاهان عاشق و در میان عیش او
شدت و تنگی و تفرقه و پراکندگی بود و دشمنان ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان
آن پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و نیک‌نهادی و خوش‌خلقی و خداترسی و آن پسر عبرت را
بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان رغبت میگردانید و از سیر بودن ایشان را پناه و گرد خود آورد و جمیع اموال
و پناه بردن او و دفع دشمنان در دفع شدند و چون پدرش از دنیا رفت او بر سریر سلطنت نشست

دیگر طاقت صبر نماند و بیتاب شد گفت میدانم که باعث جرأت تو در این اعمال و مجلس من
زیادتی قرب و منزلتی است که نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و گرامی میدارم و از تو
میگذرانم چیزی چند اگر از دیگران بکند نمیگذرانم و گمان دارم که در این اعمال غرض و مطلبی داری پس
آن مرد بر رو در افتاد و پای پادشاه را بوسه داد و گفت ای پادشاه سخنی در دهن دارم
و عقل و دراکی متوجه من گردان که بگویم سخنی دارم بدرستی که مثل سخن حکمت
مثل تیر است که اگر بر زمین نرم اندازی بنشیند و جا میکند و اگر بسوی سنگ سخت اندازند بر
نمیکند و جا نمیگیرد و بر میگردد و همچنین کلمه حق مشتبه باران است که اگر بر زمین نرم بکند که قابل زراعت
باشد بسیار از آن گیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع می شود و بدرستی که در مردم هوا و
خواهشها مختلف میشود و پیوسته در دل آدمی عقل نورانی و خواهشهای نفسانی معارضه
و مجادله هست پس اگر خواهش نفس بر عقل غالب گردد حق را قبول نمیکند و از جاده حق
و سفاهت میکند و تعدی و اگر عقل بر شهوات نفسانی غالب شد آدمی حق را می بیند و از او لغزش
و خطایی حاصل نمیشود و من از ابتدای طفولیت تا حال دوست دار دانش و علم
بوده‌ام و بتحصیل علوم راغب بوده‌ام و بر همه چیز آن را اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند الا
اکثر از آن را فرا گرفته بودم تا آنکه روزی در ساق قبرستان میگردیدم این کلمه نوشته دیدم
که بر دیوار نقش بود بر قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهده این کلمه بر
حال و حدا کردم آن را من و آن از آن خاک مذلت و خواری پس پشیمان شدم پس آنرا
برداشتم و در بر گرفتم و بخانه خود بردم و در پا و جوی بر آن نوشتم و گلاب بر آن پاشیدم

و در روی زمین نشستم و گریستم و با خود گفتم که اگر این کلاه پدر پادشاه است این اکرام در آن اثر می‌کند
و بچه حال بر زمین می‌کرده و اگر از پدر ایشان است بر همین حال میماند و اکرام بیشتر نمی
نیز بیابد پس چند روز با او چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و رعایت او اهتمام کردم هیچ
تغییر در آن نشد و هیچ حال از احوال آن تغییر نکرد دیدم که گرامی داشتن در آن اثری نمی‌کند
طلب کردم یکی از علمای خود را که از سایر علمای زمین کم قدرتر بود و فرمودم که خاری پیش او
پیش او بر سر نشاندم دیدم که این حالت در آن اثری نکرد دانستم که اکرام نمودن و اهانت و دون
نسبت بحال او یکسان است پس چون این حالت را در وی مشاهده میکردم در بعضی
و اعمال و اقوال این کلاه را سؤال نمودم ایشان از علمی جواب آن عاجز شدند چون
دانستم که پادشاه بشیمانی اهل علم و سعدی در علم مثبت بر تو آمده که سؤال کنم
از جان خود ترسیدم و جرأت سؤال نمی‌نمودم مگر خود سؤال فرمودی اکنون التماس دارم
مرا خبر دهی که این کلاه پدر پادشاه است یا کلاه آن رعیتی که چون بر آن رسیدم شدم در تفکر در
حال این کلاه اندیشه کردم که دیده پادشاه را هیچ خبر نمی‌کند و بر من ایشان ترتیب بود که اگر
تمام بر سرم است بر آسمان با تصرف در آورده بر او نقل می‌کردند و به تسخیر اعلای آسمان مکان نه
و بدیدن این کلاه را که ملاحظه نمودم از زمین بلند نمی‌کرده‌ام خاک پسته شده بر همین نظر کردم مدتها این کلاه که
اگر در پای پادشاهان باشد هیچ خبر نمی‌شود چون ملاحظه کردم از گشته خاک پسته شد پس اگر بگوئی
که این بر یکی است حجت بر تو تمام میکنم که این را از تربیت شاهان برداشته‌ام و اگر
بر یکی بردم و کلاههای پادشاهان و یکسان را نیز بر می آیم در نزد تو حاضر میکردانم اگر فضل تو

در کلاههای پادشاهان سخنان بسیار از من گفته تو قایل میشوم و اگر بگوئی این کلاه پدر پادشاه است
پس باید گمان پادشاه که این کلاه پدر از شوکت پادشاهی و رعیت و عجب
مثل آنچه تو داری بر حال خود واگذاشته است اکنون بر حال رسیده و نمی‌پسندم
ای پادشاه روزی را که تو نیز بر این حال افتاده باشی و پایمال دست و دوش گشته باشی و با خاک
یکسان شده باشی و کرم بدنت را خورده باشد و جمعیت پادشاهی و عزت بخواری مبدل
شده باشد و ترا از خانه جا دهند که از چهار زرع و پادشاهیت را میراث ببرند و یاد تو از
میان مردم برود و علمای تو تمام بر هم خورده باشد و فاسد شود و هر که گرامی داشته باشی
خوار کرده و هر که خوار داشته باشی گرامی کرده و دشمنان تو شاد گردند و دوستان گریه و غمگین
و خاک بر سر برزنند و بخاک گرفتار شوی که اگر ترا آواز دهند نشنوی و اگر گرامی دارند نبینی
و اگر ترا خوار دارند بخشم نیایی و فرزندانت یتیم گردند و زنانت بیکس شوند و گاه باشد که
شوهران دیگر کنند پس پادشاه از استماع این سخنان بسیار بگریست و اشک از چشم او بریخت
و فریاد و واویلاه بر آورد و بسیار گریست چون آن مرد این سخنان به پادشاه تاثیر کرد و بعد از آن
از سخنان بسیار گفت پس پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهد و آنچه بر سر من آمده از
از بزرگان خدای ایشان را به بلای بد گرفتار گرداند بجان خود سوگند میخورم که مطلب تو انجام دهم و بخیر خود
بنا کردم پس ترک شهوات و معاصی نمود و بطاعات و عبادات اشتغال کرد و آوازه نیکی
و صلاح او در آفاق منتشر شد و اهل فضل و علم از اطراف روی باو آوردند و عاقبت او بخیر و صلاح
و بر این حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود پس بلوهر گفت که دیگر از آن مثل ... بلوهر گفت که نقل کرده‌اند

که در ازمنهٔ گذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که او را فرزندی حاصل شود و به هر گونه علاجی که امکان
می‌بود برای این مطلب خود را معالجه می‌نمود فایده نمی‌بخشید تا که از او عمر کمی از زنان او حامله
گردید و پسری از او متولد شد پس چون نشو و نما کرد و در راه افتاد روزی گامی برداشت و گفت روز
معاد و بازگشت خود خواهیم کشید پس گام دیگر برداشت و گفت پیر خواهم شد و گام سوم برداشت و گفت
بعد از این خواهم مرد پس کمال خود را گذاشته به اطوار اطفال مشغول بازی و لهو و لعب شد پادشاه از شنیدن
این حال بسیار متعجب شد و منجمان و عقلا را طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند را ملاحظه نمایند
در اطوار او تأمل کنند و احوال او را برای من نقل کنند و آن گروه آن قدر در استعلام او
اندیشه کردند که مانده شدند و از احوال او خبری استنباط نتوانستند نمود پس چون پادشاه دانست
که ایشان نیز از امر او حیرانند او را به [illegible] واگذاشت و او مشغول شده و یکی از منجمان گفت که این
طفل مبتلای [illegible] خواهد شد پس پادشاه نگهبانان آن فرزند گماشت که از او جدا نشوند
تا که آن پسر به سن شباب رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرده به بازار در آمد ناگاه
نظرش بر جنازه افتاد و پرسید که این چه چیز است گفتند او مرده است پرسید که چه چیز
باعث مرگ او شده است گفتند که پیر شده و ایام عمرش به پایان رسیده مرد پرسید که
پیر صحیح و زنده بود و می‌خورد و می‌نوشید و ملاحظهٔ احوال او می‌نمود پس پرسید که این چه چیز است
گفتند مردی که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده است
پرسید که این مرد اول طفل بوده و به حالی رسیده گفتند بلی پس از آن در گذشت ناگاه مردی
بیماری رسید از حال او پرسید گفتند مرد بیمار شده است گفت او صحیح بوده

وبعد از آن

و بعد از آن حال رسیده است گفتند بلی گفت و الله که اگر شما راست می‌گویید آنچه می‌گویید همه مردم عالم [illegible]
ناگاه پرستاران و پاسبانان که از پی او افتاده بودند و تفحص کرده او را در خانه نیافتند
به بازار آمدند و او را گرفته به خانه بردند چون به خانه در آمد پرسش خواهید پس نظرش به چوب بهای سقف خانه
افتاد و پرسید که اول این بها چگونه بوده است گفتند اول نهالی بوده از زمین روییده و بعد از آن
بزرگ شده و درختی شده و بعد از آن آن را بریده‌اند و دیوارهای این خانه را بنا کرده‌اند و این چوب را
بر روی آنها انداخته‌اند و این سخن بود که پادشاه و [illegible] و وکلا که ملاحظه نمایند که
پسر من کور شده و سخن او است گفتند می‌بینیم که می‌گوید از سبب سخن بود [illegible] چون
این سخنان را به پادشاه نقل کردند علما و منجمان را بار دیگر طلبید و از حال او سوال نمود و ایشان
حیران ماندند مگر همان منجم اول گفت که او مبتلا و رهنمای اهل هر خانه بوده و پادشاه را
سخن او خوش نیامد پس بعضی از دانایان گفتند که ای پادشاه اگر زنی را تزویج او
در آوری این حالت سودا از او زایل می‌شود و عاقل می‌گردد و به کار خود بینا می‌شود پادشاه سخن ایشان را
پسندیده و تفحص نمود در اطراف زمین زنی خوش‌جمال که از او بهتر نتواند بود و برای او
بهم رسانیدند و بعقد او در آورد و برای زفاف او مجلس آراست و [illegible] که خوانندگان
و بازیگران بسیار جمع کرده و هر یک به کار خود مشغول گردیدند چون نغمه‌ها و ترانه‌های او به شنید پس
پرسید که این صدا او چیست گفتند که اینها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و بازی و طرب‌اند
که برای خوشی تو ایشان را جمع کرده‌اند که خاطر تو شاد گردد پس ساکت شد و جواب نگفت
و چون شب شد پادشاه زن آن پسر را طلب نمود و گفت من فرزندی بغیر این پسر ندارم و بسیار

او را عزیز میدارم میخواهم که چون ترا بنزد او برند بشیوه مهربانی و ملاطفت و با فسون شیرین
زبانی و حسن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل گردانی پس چون زن را بنزد او بردند و خلوت
شد زن بنزدیک او رفت و شروع در مهربانی و ملاطفت نمود و پرده حیا از روی برداشت و
دست در گردنش در آورد و پسر گفت که شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار است
خدا بر تو مبارک گرداند این مواصلت را صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم
پس ایشان مشغول طعام خوردن شدند و زن مشغول شراب خوردن گردید و آن قدر صبر کرد
آن جوان که مستی آن زن را بود و بخواب رفت پس زن را پنهان غافل کرد
و از خانه بیرون رفت و بشهر در آمد و بکوچها میگردید تا اگر بسپرد هم پس خود را باهل آن شهر
برخورد جامهای خود را انداخت و بعضی از جامهای آن پسر را پوشید که کسی او را نشناسد
و آن پسر را برداشت و با یکدیگر از آن شهر بیرون رفتند تمام آن شب راه رفتند چون نزدیک
صبح شد ترسیدند که از عقب ایشان بیایند و ایشان را بیابند در گوشه پنهان شدند و چون نزدیک
صبح شد خدمتکاران پسر پادشاه بنزد دختر آمدند و او را در خواب یافتند و پسر را نیافتند
عروس احوال او را پرسیدند گفت الحال نزد من بود و من تا حال بخواب بودم نمیدانم بکجا رفته است
چه اگر او را طلب کردند نیافتند پس چون شب در آمد پسر پادشاه با دختر خواجه از کمین خویش
بیرون آمده رو براه آوردند و پیوسته چنین میکردند که روزها مخفی میشدند و شبها طی مسافت مینمودند
تا اگر از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و مملکت پادشاه دیگر داخل شدند و آن پادشاه را دختری
بود در نهایت حسن و جمال و از بسیاری محبتی که آن دختر داشت عهد کرده بود که او را بشوهر ندهد مگر

بکسی که دختر بپسندد و اراده نماید و بدین سبب قصری بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده
بود که بر شارع عام مشرف بود و آن دختر پیوسته در آنجا نشسته بود و بر مردمی که
از آن شارع عبور مینمودند نظر میکرد و اگر کسی را بپسندد پدر خود را اعلام نماید که او را بعقد او
در آورد ناگاه نظرش بر پادشاه زاده افتاد که با آن جامهای کهنه با رفیق خود میگذرد و چون نور جمال
صوری و معنوی از جبین آن پسر ساطع بود محبت او در دل آن دختر جا گرفت و از دایه پرسید
که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام اگر او را بکسی تزویج خواهی کرد باید بآن جوان
بدهد و الا به دیگری راضی نخواهم شد در آن حال دختر نزد او آمد با او گفتند که دختر شخصی را
پسندیده است برای شوهری خود و میگوید به دیگری راضی نخواهم شد و چون پدر استماع این
سخن نمود گردید و او نیز نظر کرد و آن پسر را مشاهده نمود و بر عقل تمام بحیثیت پادشاه وقت
و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه نیز بسیار خوشحال شد و بقصر دختر آمد و گفت آن
جوان را بمن بنمایید چون او را بایشان نمودند و او را در مشاهده نمود از قصر فرود آمده و تغییر لباس نمود و نزد
پسر آمده و با او سخن گفت و از احوال او سؤال نمود که تو کیستی و از کجا آمده گفت ترا با من چکار است
و چه سوال از من میکنی من مردی ام از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو غریب مینمائی و در رنگ و رنگ
مردم این شهر نمیمانی گفت من غریبم پادشاه هر چند سعی نمود که او احوال خود را
بیان فرماید ابا نمود و بیان حال خود نکرد پس پادشاه جمعی را موکل او گردانید که از احوال او با خبر باشند
بنحوی که او نداند و مطلع باشند که او کجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بعد از آن برای خود بازگشت و گفت
جوان را دیدیم در نهایت عقل و فراست و گویا پسر پادشاه است و چنان میدانم که او را

میل و خواهشی نباشد بانچه شما او را برای آن می خواهید پس کسی بطلب او فرستاده که او را
حاضر گردانند غلامان پادشاه نزد او آمدند و گفتند که پادشاه ترا میطلبد پیر گفت مرا
با پادشاه چکار است و برای چه مرا میخواهد که مرا با آن حاجتی نیست و او را نیز شاید بمن
کوشش بسیار نکرده او را بالکراه بمجلس پادشاه حاضر ساختند و پادشاه او را اکرام داشت و در پهلوی خود
کرسی برای او نهاده بنشستند و او بر کرسی نشستند پادشاه گفت که دختر را پیش پیر
آمدند و پیر گفت که ای جوان ترا برای کار چیزی طلب کرده ام و دختری دارم و ترا برای شوهری
خود پسندیده و میخواهم او را بعقد تو در آورم از تو توقع چیزی پیدا مکن که ما ترا اعلی میگردانیم و
شرافت و بزرگی و رفعت بتو ارزانی میداریم پیر گفت که مرا بانچه میگوئی احتیاجی نیست ای
پادشاه اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو آن جوان گفت نقل کرده اند که پادشاهی
بود و پسری داشت آن پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی آن مصاحبان طعامی مهیا کردند
و پسر پادشاه را بضیافت طلب کردند چون بمجلس ایشان در آمد شراب خوردن مشغول شدند تا اکثر ملکی
مست شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شده و هوای اهل خانه
خود بر سرش افتاد و بیرون آمد که بخانه خود باز گردد و هیچیک از آن مصاحبان را بیدار نکرد و مستانه راه
میرفت در عرض راه گذارش بقبری افتاد و در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش آمد
که آن قبر خانه اوست پس در قبر داخل شد که مرده ببشامش رسید از غایت مستی چنین
گمان کرد که بوی های خوش است که در خانه از برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیده
که در آن قبر بنظرش آمد گمان کرد که فرشهای در کاشانه است که در منزل برای او گسترده اند

دید که مرده تازه در آن قبر گذاشته اند و متعفن گردیده چنانچه لشکر برآمده که معشوق اوست
و دست در گردن او در آورده و تمام شب او را می بوسید و با او بازی می کرد چون صبح شد
و بهوش باز آمد بنظرش مرده گندیده افتاد که دست خود را در گردن او انداخته جامه های خود را
بانواع کثافات از چرک و دم آلوده یافت و از گندش بی تاب شد و از آن حال وحشت عظیم بهم رسانید
و بیرون آمد و بانهایت بدحالی متوجه شد و از شرمندگی و انفعال آن حال خویش جرأت را
از مردم پنهان میکرد تا بخانه خود رسید و خوش شد که کسی او را بر آن حال مشاهده نکرد پس جامه های
خود را افکنده و خود را پاکیزه گردانید و جامه های نو پوشید و بوهای خوش بخود استعمال خوشبوی
کرد خدا عمر دهد ترا ای پادشاه گمان میکنی که کسی چنین حالی را که گذشته شد دیگر باختیار خود
چنین حالی میرود و چنین حالی را اختیار مینماید پادشاه گفت نه حال بر مثل مثل
آن پادشاهزاده است پس پادشاه بجانب زن و دختر التفات نمود و گفت که گفتم که این جوان
بانچه شما میخواهید رغبت نمینماید مادر دختر گفت که اوصاف و کمالات دختر را چنانچه باید
او بیان نکرده و باین سبب رغبت ننمود اگر رخصت میفرمایی من بروم و با او سخن گویم پادشاه
با آن پیر گفت که زن من میخواهد که برابر تو آید و با تو سخن گوید اما امروز بحضور کسی نیامده و با یه
سخن نگفته پیر گفت که اگر خواهد بیاید پس آن زن آمد و بنشست و گفت این معدا با ملکن که
حق تعالی خود داران و نعمت بی پایان بی تو فرستاده در چنین نعمتی مرا واجب است که رد کنی قبول
کن که دختر خود را بعقد تو در آورم بدرستی که اگر بهمنی که روز دیگار چه بود از حسن و جمال در پیش
و رعنایی و کمال و کرامت تو نموده قدر نعمت این را خواهی دانست و اگر او را اختیار نمایی بخود

عالمیان خواهی شد پس رو بروی پادشاه کرد و گفت میخواهی این حال شنیدی ای ملک کریم پادشاه
گفت شد پادشاه گفت ای ماهی جوان گفت که جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق کردند که بخزانه پادشاه
روند بدزدی پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند در
میان آنها اسپ بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بر آن زده بودند با یکدیگر گفتند در میان متاعهای این خزانه
ازاین اسپ بهتر چیزی از طلا شده و مهری از طلا بر آن زده اند و آنچه درین اسپ است البته از بیا
استعمال خزانه است و بهتر خواهد بود پس آن اسپ طلا را برگرفتند و بردند به پنهانی
و همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند پس چون در اسپ را گشودند چند افعی که
در آن اسپ بود در ساعت حمله کردند و همگی را کشتند خدا ترا عمر دهد ای پادشاه کامران
واری که کسی احوال ایشان عبرت شنیده باشد و حال آن اسپ را دانند دیگر پسران اسپ برود
پادشاه گفت نیز گفت حال من همین حال است پس دختر به پدر گفت که از حضور تو
که بیرون ام و با او سخن گویم زیرا که اگرچه که حق تعالی چه مرتبه از حسن و کمال و نیکوئی و دلبری بمن بخشیده
بس عطا فرموده البته ... جز قبول جواب گوئی ... پادشاه گفت ای
که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید تا امروز برابر کسی نیامده و با بیگانه
سخن نگفته ای جوان گفت اگر خواهد بیاید پس آن دختر ماهتاب حسن و جمال و غنج و
دلال از پرده بیرون خرامید و به پسر گفت ای پسر اگر کسی مثل من ... در نیکوئی و خوشبوئی و
بهجت و نضارت و حسن و طراوت و من ترا پسندیده ام و محبت ترا بجان خریده ام تو نیز
خطا مکن و چون منی را بفراق خود مبتلا مکن آن پسر روی بپادشاه کرد و گفت میخواهی ای پادشاه تو مثلی

کرشه

که پادشاه حال من شد چادرم پادشاه گفت ای جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و
پسری داشت پس این پادشاه را با پادشاه دیگر محاربه روی داد و در حرب کشته گشت آن پسر از آن
پادشاه دیگر شد پس فرمود که آن پسر را در خانه حبس کنند و حکم فرمود که هر که را او نکند در بستگی
بر او بنهند و آن پسر بدان حال مدتی در حبس ماند پس روزی آن پسر به پدر خود گفت که رخصت ده مرا
که بروم بجانب مادر خود شاید بحیله او توانم خلاص گردم پادشاه گفت برو و آنچه خواهی از اموال
و امتعه و اسباب همراه خود بردار پس تمامی خود را بر پشت گرده اسباب و امتعه بسیار و خواسته
و نوازنده و چشمها را با خود برداشت و متوجه مملکت پادشاه شد و چون نزدیک شهر آن
پادشاه رسید پادشاه از قدوم او با خبر شد و مردم شهر را امر فرمود که او را استقبال نمایند
و به پسر درون شهر منزل مناسبی به او تعیین فرمود و چون پسر پادشاه در آن منزل فرود آمد
متاعهای خود را گشود و غلامان خود را فرمود که بمردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله
با ایشان ... نمایند و متاعها را بقیمت ارزان بایشان بفروختند و چون همگی مردم شهر بمعامله
مشغول شدند پسر پادشاه ایشان را غافل کرده به تنهائی بشهر درآمد و زندان را که برادر خود در آنجا نبود
بزندان ... آمد و سنگ ریزه برداشت و در زندان افکند که معلوم نماید که برادرش حیوة
دارد یا نه چون سنگ ریزه بر او خورد فریاد برآورد و گفت کشتی مرا پس ... ایشان بپسر ... جمیع
و پرسیدند که چرا فریاد کردی ترا چه پیش آمد که چنین جزع نمودی ما ترا در مدت غذا
... عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران زدند جزع نکردی و بفریاد نیامدی
اکنون از سنگ ریزه چرا بفریاد آمدی گفت آنها بیگانه بودند و در این ... آشنا مرا خسته ...

پیشش نهاده بود پس پادشاه از پیش من برگشت و با مردم شهر گفت که فردا تمام بیایید که طعامی
برای شما مهیا نمایم که مثل آن نخورده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم شهر بسوی او شتافتند
برای سودا کس فرمود که طعامهای بسیار برای ایشان کشیدند و سازنده‌ها و نوازنده‌ها و لعبت‌بازان
و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر یک پیشه مردم را مشغول خود گردانند و چون
که مردم همگی مشغول خوردن و نوشیدن و سرود و عیش و تماشا گردیدند پشت در گذشته علیحده بود
محفل شهر را آمد و بزندان در آمد و داخل شد و زنجیرها و بندهای مرا برید و گفت غم مخور که ترا آزاد کنم
و به احتیاجات ترا هم سامان دهم و او را گرفته از شهر بیرون آورد و بر جهتهای در هم که داشت
و چون اندکی صلاح آمد و قدرت حرکت به هم رسانید او را بر سر راه آورد و گفت برو از این راه که به دریا رسی
و کشتی مهیا کرده‌ام برای تو در آن کشتی بنشین و به جانب وطن خود روانه شو چون از او جدا شدم پس قدری
راه آمدم به طالع نحس خود راه گم کردم و به جایی افتادم که در آن چاه اژدهای عظیم بود و در آن چاه درختی
بود چون نظر به آن درخت افکندم دیدم که بر سر درخت دوازده غول هر یک از آنها دو ساق درخت دوازده
شتر برهنه عیبه کرده‌اند و می‌خواهند که من بالای درخت روم تا از آن چاه و اژدها نجات یابم
بسی بسیار کردم و انواع حیله از پای آن درخت بالا رفتم و در آن شاخهای درخت
درخت رسانید و بصد افسون از آن غولان خلاصی یافته خود را به راه رسانید و به دریا رسیدم و در کشتی نشستم
و به اینجا رسیدم خدا عزت آزاد کند ای پادشاه کمال انای که چنین کسی از بلای بسیار رهایی یافته و چنین حالی
و خوار از چنین مملکه بگذرد پادشاه گفت ای جوان گفت که حال من شرح این حال چون است
که حالش را شنیدی پس پادشاه و زن و دختر همگی از قول این جوان بیهوش شدند و درین حال آن

شکر کردند حق تعالی ایشان را در آن شکوه او گردانید و در عیش به غایت و نعمت
مجتمع گردیدند و ملکش آبادان و معمور گردید و امور پادشاهیش منتظم شد و فراوانی نعمتهای بی
پایان باعث طغیان و غفلت پادشاه او گردید بحدی که بندگی خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را
کفران مینمود و هر که با او غنا می‌ورزید بسیار رغبت بقتلش مینمود و درین حال پادشاهی او
بطول انجامید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاده می‌شد تا آنکه همگی فراموش کردند آن
دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند و آنچه او امر مینمود از باطل و ظلم همگی اطاعت
او مینمودند و در ضلالت و گمراهی بسیار رغبت میکردند و بر این حال بودند تا آنکه فرزندان ایشان
بر آن حالت بطالت نشو و نما کردند و عبادات الهی از میان ایشان به یکباره برطرف شد
و نام مقدس الهی بر زبان جاری نمی‌شد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر آن
پادشاه دارند و آن پادشاه در جوانی پیش خدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت
الهی نحوی بکند که هیچیک از پادشاهان گذشته نکرده باشند و فرمانبرداری خدای چنان کند
که فوق طاقت هم کسی نباشد پس چون به پادشاهی رسید و غرور سلطنت آن نیت را فراموش
نمود و مستی پادشاهی چنان او را بیهوش کرد که چشم نگشود بجانب حق اصلا نظر نکند
و در میان امرا او مرد صالحی بود که قرب منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود و پیوسته
به پادشاه ... دلتنگ شد از گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در آن پادشاه
میدید میخواست که پادشاه بیدار شود و پیمانی را که با خداوند خود کرده بود او را بیاد دهد و نصیحت کند
ولیکن از شدت و صولت و غفلت او خود میترسید و جرات نمیکرد از اهل دین و صلاح در مملکت آن

این پادشاه کسی نمانده بود نظیر او و یک شخص دیگر که در اطراف مملکت این پادشاه مخفی بود
و کسی نام و نشانش را نمی‌دانست پس روزی آن مرد متعرّب جرأت کرده کله‌ای پوسیده
برداشت و در جامه پیچیده به مجلس پادشاه درآمد و چون جانب راست این پادشاه درآمده
چون بر جانب راست پادشاه نشست و آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و
پاره‌ای نیز داد اگر [illegible] این کله از استخوان او تمام اهل مجلس را کثیف کرد و پادشاه
از این عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیّر شدند و علاوه این شمشیر کشیده منتظر این
پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره‌پاره و پادشاه با آن شدت غضب و خشمی که
او را بود از جا برداشته بود و ضبط خود نموده از قتل او تفکر نموده با دشاهان از زمان شیوه ایشان
بود که با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری می‌نمودند و بسیار بسیار
تأمل می‌نمودند برای تألیف قلوب رعیت و آبادی مملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان
موجب تزلزل بنیان سلطنت می‌گردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهان
می‌شود و بدین سبب پادشاه ساکت مانده از مجلس خود برخاست و آن مرد روز دیگر
در مجلس پادشاه همان عمل کرد و پادشاه با او در این باب هیچ سخن نگفت چون آن مرد دید
که پادشاه از سبب آن کار هیچ نمی‌پرسد در روز چهارم همان کله را برگرفت و ترازوی
و قدری از خاک چون به مجلس درآمد و به کله آن کرد که هر روز می‌کرد و ترازو را برگرفت و یک
کفه را هم نگه داشت و در کفه دیگر خاک ریخت از قدری که برابر او هم شد پس از خاک
در چشم آن کله ریخت یک کف خاک در وقت و همان کله ریخت در آن حال [illegible]

دیگر

پسری که رفیق پسر پادشاه شده بود و نیز دو پسر پادشاه آمده پدر را گوشش که بشاه گفت که [illegible]
تو این دختر را قبول نمودی التماس دارم که برای من هم استکاری کنی شاید که نکاح من آورند
پسر پادشاه پادشاه گفت که رفیق من می‌گوید که اگر پادشاه مصلحت بداند این پدر حسب این پسر
الکنده و دختر خود را بعقد من آورد پس گفت که شرح این رفیق من این است که مردی رفیق من شده
بود پس همگی کشتی نشستند و کشتی را روانه کردند چون پاره‌ای راه رفتند کشتی شکست نزدیک جزیره
که در آنجا غولان بسیار بودند و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند و او را در یا به آن جزیره افکندند و
این غولان در آنجا متصرف شده بودند و نظر می‌کردند پس غول ماده نزدیک آن مرد آمده و او را دیده عاشق
او شده و خود را به نکاح او درآورده و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح شد این مرد را گشت و
قیمت کرد اعضای او را در میان یاران مصاحبان خود و بعد از زمانی مثل این واقعه روی داد شخصی دیگر را
که این جزیره افتاد و در خراب شد غولان عاشق او شده و او را به همان شب تا صبح او را تکلیف مباشرت
می‌نمود و چون آن مرد از واقعه آن مرد پیشتر توجه داشت صبح از ترس خواب نکرد و چون نزدیک صبح
و آن غول تهیه قتل او در نظر است این مرد گریخته بود و خود را به ساحل دریا رسانید اتفاقاً کشتی در
کنار این جزیره حاضر شده بود پس فریاد نمود و اهل آن کشتی او را دیدند و آن مرد استغاثه نمود ایشان بر او رحم
کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را از آنجا نجات دادند و چون صبح شد غولان کاغذ(?) این
غول را دیدند و پرسیدند که چه شد آن مردی که شب او بر روز آوردی گفت این کلیش غولان
کذب او نمودند و گفتند البته او را تنها خورده و حصه ما نداده ما برادر عوض او می‌کشیم اگر او را
حاضر نسازی نزد ما پس آن غول ناچار بر روی آب سفر کرد تا نجات این مرد آمده و خبر او شنید و گفت

این نیز تو بودی که شب گفت درین سفر بلای عظیم روی داد حق تعالی بفضل خود ما را از آن نجات بخشید و قصه
غولان را نقل کرد آن غول گفت که اکنون شخصی از ایشان خلاص شده و خاطر جمع کرده گفت
گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و آمده ام که ترا ببرم آن مرد شروع در عجز و استغاثه
کرد آن غول را سوگند داد که از کشتن من بگذر که من بعوض خود ترا کیمیا دلالت میکنم که بدان رس شد
آن غول بر او رحم کرده التماس او را قبول نمود و با یکدیگر بجانب پادشاه رفتند غول گفت که
ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من و این مرد حکم کن من این را خریدم و او را بسیار دوست
میدارم و این کراهت دارد و از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من
و این مرد محاکمه کن چون آن پادشاه آن زن را در نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار
پسندید او را و فریفته او شد و آن مرد را بخلوت طلبید و گفت اگر این زن را نمیخواهی من
واگذار که من بسیار عاشق شده ام گفت هر گاه پادشاه را میل صحبت او است من
از او بیزارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد و چنین کسی مناسب پادشاهان است
و امثال ما مردم فقیر قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد و شب با او عیش کرد
و چون سحر پادشاه بخواب رفت غول او را بکشت و پاره پاره کرده و گوشت او را بخورد
بر روی بنیان آن خورد و قیمت نمود ای پادشاه ایکاش این همه که کسی اگر چنین حالی را دیده
و به این موضع برگردد و خود را گرفتار آن غولان کرده اند پادشاه گفت چون آن مرد این
سخنان را از پیر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمیشوم و این خطر را نمیخواهم و کار نمی
آید پس هر دو را پادشاه مرخص نمودند و بیرون آمدند و پیوسته عبادت حق تعالی می کردند

و در اطراف زمین سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت میگرفتند تا اگر حق تعالی با تو
ایشان گروه بسیار را براه دین هدایت نمودند و در جهان آن پیر بسیار بلند شد و آوازه
علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در آفاق عالم منتشر شد پس بیکبار بخود افتاد که
او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشید رسول زود بر خود فرستاده چون حال او را دید گفت
که فرزند تو پیر لاست میپرسید که حق تعالی ترا از من هدایت نمود و ما بتوفیق الهی
گروه بسیار را براه حق در آورده ایم و بسبب کمالی که الهی راهنمای کرده ایم بر او دیدیت که تو
در جهالت و ضلالت باقی و از این سعادات محروم کردی پس قبول نموده و آن پیر
خود بخدمت او شتافت در دین او در آمده و طریقه او را پیش گرفته و بعبادت الهی روی
آورد … چون پیر سخن را اینجا رسانید بود پسر وداع نموده بمنزل خود مراجعت کرد
چند روز دیگر بخدمت او تردد مینمود تا آنکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح
بر روی او گشاده شده و راه حق بر من پیش روایت شد پس او را بالکلیه وداع نمود
و از آنجا بیرون رفت و بود پسر شهادت نگرید و عکس … پس حق تعالی ملکی از ملائکه را بسوی
او فرستاد و در خلوت بر او ظاهر شد و نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلام
از جانب حضرت ایزدی بدرستی که تو تنهایی در میان جمیع حیوانات گرفتار شده
که همگی بفسق و ظلم و جهالت و ضلالت گرفتار شده اند و ایم بسوی تو تحیت و سلام از جانب حق
جل و علا که پروردگار و خداوند جمیع خلایق است فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت
دهم که راه … به تعلیم تمام امری چند اگر تو بنهایت آنرا رسی دنیا و آخرت بشارت

را قبول کن و شوره مرا احشمه رها نمای و اگر همرهی من مروی البته پس و نبار از خود بکش و شهوتهای
دنیا را از خود دور کن و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت فانی را که ثبات و دوام
ندارد و شادی که هرگز منقضی نمیشود و راحتی که هرگز متغیر نمیگردد و در بهشت کو باش در او با
وافعال و عدالت را پیشه خود کن و به درستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشان را بسوی بهشت
دعوت نمایی یوذاسف چون از ملک این بشارت را شنید بسجده درافتاد و حق تعالی را شکر کرده
گفت آنچه را پروردگارم فرماید اطاعت میکنم و از فرموده او تجاوز نمینمایم پس آنچه صلاح من میدانی
مرا بآن امر فرما که ترا حمد میکنم و پروردگار خود را که ترا برای صلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که او
بمن رحم و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان این نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم
که تو برای آن نازل گردیده ملک گفت که بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد و ترا بیرون خواهم برد مهیا
باش از برای بیرون رفتن پس یوذاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد و همگی همتش
بر آن مصروف بود و هیچکس را از این معنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون رفتنش آمد
آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم در خواب بودند و گفت برخیز
که دیگر تأخیر جایز نیست یوذاسف برخاست و افشای آن سر را با احدی نکرده بود بغیر از وزیر خود
و چون خواست که سوار شود چون بیاروپی که حاکم بعضی بلاد ایشان بود نزد او آمده و او را سجده
کرد و گفت از کجا می‌آیی ای پسر پادشاه که ما را در این ایام شدت و تنگی رو خواهد داد و بدبختی
تو مصلح احوال رعیت و دانا و کامل بوده‌ای رعیت و ملک و بلاد خود را میگذاری و ما را در محنت
می‌اندازی نزد ما باش که از آن روز که تو متولد شده‌ای تا حال ما با آسایش و فراوانی نعمت گذرانیده‌ایم
و ما

و بلای تنگی و آفتی بما نرسیده بود یوذاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت تو در بلاد خویش
باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک نما و با ایشان مدارا کن و مرا بآنجا که فرستاده‌اند
بسپار و برو که پدری که فرموده‌اند عمل میکنم بود اگر تو مرا در این امر همراهی نمایی
از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت این را گفت و سوار شد و آنقدر راه که مأمور شده بود که برود
رفت و بعد از آن از مرکب فرود آمد و پیاده براه افتاد و وزیر اسب او را میکشید و از بسیار گریستن با
وفا میگرد و میگفت که به چه روی پدر و مادرت را ببینم و چه جواب ایشان گویم و با چه عذاب مرا
بکشند و چه خواری مرا رسانند و تو چگونه طاقت سختی و مشقت را خواهی داشت
که هرگز عادت با آن نکرده و چگونه بر وحشت و تنهایی صبر خواهی کرد که هرگز تنها نبوده و بدن تو
چون تاب گرسنگی و تشنگی و روی خاک و کلوخ خوابیدن خواهد داشت پس یوذاسف او را
ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را باو بخشید و وزیر پای یوذاسف را میبوسید و پیش
را میبوسید و میگفت ای سید و آقای من مرا وامگذار و با خود ببر هر جا که میروی که مرا
بعد از تو جای کرامتی نزد این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری بصحرا بیرون خواهم رفت
و هرگز بخانه نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد پس دیگر یوذاسف او را دلداری داده تسلی
نمود و گفت غم مخور که انشاء الله جزعی بتو نخواهد رسید و بغیر خوبی نخواهی دید من
کسی نزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا گرامی دارد و بتو
احسان نماید پس یوذاسف جامه‌های پادشاهی را از بر خود کند و بوزیر بخشید و گفت جامه‌های
مرا بپوش و بده و او یاقوت گرانبهایی که بر او بسته بود نزد برزد و بوزیر گفت که این یاقوت را

ودر کب لباس مرا برادر و نیز پادشاه رود چون بر بیبی او را از روی تعظیم سجده کن
و این قوت را باو بده و سلام مرا باو و همگی امرا و اشراف بیان و بگو با ایشان که من این
حال سایه فانی و اوقات باقی نظر کردم و در میان انها متردد شدم در باقی رغبت کردم
و فانی را ترک کردم و چون اصل و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز
میان دو بیگانه کردم و دشمنان و بیگانگان ترک کردم و با اصل و حسب خود پیوستم و در آنجا دیدم
چون این قوت را می بینید حافظش جمع میکرد و خوشحال میشود و چون جامهای مرا در بر تو می بیند
یاد می آورد مرا و محبت مرا بسبب بتوان معنی او را نفع میشود از آنکه اسیبی و مکروهی
رسانند پس و در پسوی شهر برگشت و یوسف روبراه آورد تا بصحرای گشاده رسید
و درخت عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون نزدیک آمد چشمه دید در نهایت صفا و بزرگی
و درختی مشاهده نمود در غایت نیکوئی و رعنائی که هرگز بان خوبی درخت ندیده بود و آن درخت
شاخهای بسیار داشت و چون میوه آن درخت را چشید از جمیع میوه های عالم بهتر
یافت و دید که مرغان چند و عصا بران درخت جمع آمده اند از مشاهده احوال ایشان
شاد شده و در زیر آن درخت ایستاده و با خود تعبیر این حال می کرد پس شیخ گردد درخت را
به بشارت نبوت که او رسیده بود و چشمه آب را به علم و حکمت و آن مرغان را بمردمی که از او
جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند و بدو هدایت یابند یوسف در این اندیشه بود که
ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند و از عقب ایشان آن اشخاص
پس او را ابد کرده بسوی آسمان حق تعالی از علوم و معارف القدر بر او افاضه نمود که احوال

نشاء اولی که عالم ارواح است و نشاء وسطی که عالم ابدان است و نشاء اخری که قیامت است
همگی را بر او ظاهر کردیده و احوال امور آینده را بر او آشکار ساخت پس او را بزمین فرود آوردند و همگی آن
چهار ملک را حق تعالی فرمود که پیوسته با او باشند و مدتی در بین ملا ماند و مردم را بحق آگاه
کرد و بعد از آن گشت و بزمین بولایتی که مملکت پدرش بود آمد چون پدرش خبر قدوم او را شنید
با اشراف امرا و اعیان مملکت به استقبال او بیرون آمد و او را گرامی داشتند و توقیر و تعظیم
نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل آن بلد جمیع بخدمت او آمدند و بر او سلام
کردند و نزد او نشستند پس سخنان بسیار با ایشان گفت و موعظه فرمود پس گفت که همگی
و گوشهای خود را باز دارید و دلهای خود را از غرضهای ناپسند فارغ سازید
برای استماع سخنان حکمت ربانی که نوربخش جانهاست و قوت یابید بعلمی که دلیل
راههای نجات است برای نجات عقلهای خود از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید
سخنی را که چه اگر کنند حق با طل است و ضلالت و هدایت و بدانید که آنچه من شما را بان دعوت
میکنم دین حقیقت که حق تعالی بر انبیا و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته
و خدا ما را در این زمان از این امت امتیاز داده و مخصوص گردانید بسبب رحمت و شفقت و مهربانی
که بر من بسیار است دین زمان دارد و بر تابعان این نظامی از آتش جهنم حاصل شود و در رستگاری
هر کسی و بنا نهادن پیدا و پستی خود بهشت جاوید بیکرد و کرامات و عمل صالح پس جهد نمایید
که در این دو امر تا در پایید راحت دائمی جاوید ابدی را و هر که از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زکاتی
و دنیا نباید از شاهی زمین یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمانش از برای

تحصیل ملکوت سموات و بهشت های باقی آخرت و امید خلاصی از عذاب الهی و ظلمت جهالت
از ضلالت و گمراهی رسیدن راحت و آسایش آخرت باشد زیرا که ملک زمین و اشیاء
آن امور فانیست و لذتهای آن بزودی منقطع گردد پس هرکه فریب دنیا و لذات آن را
خورد بزودی هلاک شود و رسوا میگردد در هنگامی که نزد خدا آیند و روز جزا ابتدا شود پستی
که او را بر انبیا همکر حق و عدالت و مدامیکه مرگ قرین بهای شماست و پیوسته در کمین
شکار جانهای شماست که از بدنها برآید و بدنها را پژمرده در کوهها دراندازد و بلیه که چنانچه
مرغ قادر برنده کالی و نجات از شر ایشان نیست از امروز تا فردا اگر بقوت پناهی در ذل
و در پناه چنین قادر خواه آمدی و نجات سرمدی هست که زمانی اعمال صالحه و نیات حسنه
پس آمد کنید و لشکر نمایید ای درشاه و ای گروه افکار شرف در آنچه شنیده اید
و تعقل درست فهمیده و از دریا عبور کنید که کشتی حاضر و مهیاست و مسافر که شتر در راه
قطع کنید و دام که راه نما و توشه و مرکب دارید و در ظلمت آباد و چراغ دارید غنیمت شمارید
و منزل را طی کنید و بعبادت اهل دین و عبادت برای خود گنجها نهید و زینت و شرکت انسان
شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و حکومت ایشان نمایند و کار ایشان باشید
و شاد گردانید ایشان را اگر از ای جنگ خود تا شمار العلم بوده و سرای برور بپاینده بعض
و واجبات الهی را محافظت نمایید و با آداب و شرایط بجای آورید و از اهوا و آرزوهای دنیا
اعتبار کنید و پرهیز از شراب خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از آنها
نهی فرموده است که آنها هلاک کننده و جان بدند و پرهیز از حمیت و تعصب و غضب و عداوت

وانچه

و آنچه از اصحاب شنیده که نیست شما واقع شود نیست هیچ کس واقع میسازید و دلهای خود را
از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و فتنهای خود را خالص و درست بسازید تا چون شما را
اجل دریابد راه درست یابید پس از آنجا سفر کرده و شهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت
فرمود تا آنکه بشهر کشمیر رسید پس شهر کشمیر را آباد کرده و تمام مردم آن ولایت را هدایت
نموده در آنجا ماند تا آنکه اجلش در رسید و روح پاکش از این خاک مفارقت نموده بعالم انوار
پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود طلبید که او را بابد بنکشید و پیوسته
در خدمت و ملازمتش بوده بود و در علم و عمل کامل گردیده بود و وصیت کرد با او گفت
پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده است و باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمایید
و از حق بباطل میل نکنید و چنگ بزنید بعبادت و بندگی الهی پس امر فرمود که برای او قبری
از عمارتی بسازد و پهلو خود را جانب مشرق بپیماید و سر را جانب مغرب دراز کرد و بعالم بقا
رحلت فرمود ای عزیزان این قصه شریفه که در حکم طریقه و امثال در آنها مشتمل است گنجهاست از
گنجهای حکمت ربانی اگر در مواعظ و حکمتهای او بنگری تامل و تدبر نمایی و بدیده بصیرت نظر کنی از آن
برای محبت قطع دنیا و رفع علایق آن و دوری از شهوات اکثر صفت و حکمتی که حکیمان الهی
مردم بیان فرموده اند از قسم حکمتها و همچنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات
و دوزخ و مثوبات و زهد دنیا و رغبت آخرت گردیده است زیرا که پس هیولی و صورت
و مانند آن که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد چنانچه حق تعالی القا از الحکمت وصف
فرموده و از حکمتهای که اکثر اهل بود و معنی حکمت ظاهر میشود که حقیقت و حکم کیست آنکه حق تعالی

جمیع مومنان را افضل مراد از شهوت و دیده بینا و گوش شنوا و زبان ناطق به معارف گویا
کرامت فرماید تا از آن معارف و حکمتها منتفع گردند

پنجم

در بیان سعی دنیا است بدانکه اگر مردم عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار آنند و بسیار از
کلام حق را در دنیا مذمت کنند و خود را از آن می‌پسندند پس بیان معنی دنیایی که مذمت آن از شرع
وارد شده است باید نمود تا حق از باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چه معنی فهمیده‌اند و بعضی
خطا است اول حواله دنیا و رتبه دوم آن در این نشان است و چیزی است که زندگانی ایشان
به او بسته اگر این دنیا باشد ملکه اراده در برکت گردان و طلب آخرت نمودن و
مذموم است و کفران نعمت الهی است بلکه آنچه مذموم است آنست که آدمی این زندگانی را برای امور
باطل خواهد مانند اعتقاد بسیار را این زندگی داشته باشد و از رده‌های دور و دراز کند و مرگ را
فراموش کند و بسبب آن اعمال صالحه را تا به غیر انداز و عبادات را تعطیل کند و باز روی آنکه
توبه خواهم کرد بکارهای دور و دراز مشغول شود و اموال بسیار جمع نماید و مساکن و مطعومات و اسباب
بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتقادی و تسویلات شیطانی در عمر ناقص خود دارد و از این
بسیار از اموری که بکار آخرت می‌آید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل
این امور نماید برای استمتاع دنیا و از مرگ کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که با اولاد
و اموال و اسباب خود بهم رسانیده و زندگانی دنیا را برای آن خواهد که از اینها متمتع شود یا
از خدا اگر در راه خدا برای محبت زندگی اهمال نماید و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و عبادات
کند برای آنکه مبادا اعضا و جوارح و قوتهای او ضعیف شود و از این جهت زندگانی را برای امور دنیا

دنیا است و بد است و موجب شقاوت است اما اصل این زندگانی و شأن آن تحصیل سعادات است
و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این زندگانی بهم رسید
و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوب است چنانچه
حضرت سید العابدین میفرماید که خداوندا عمر مرا دراز کن مادام که عمر من صرف طاعت شود
هرگاه که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او نمایم زود قبض روح من کن
پیش از آنکه مستحق عذاب و عقاب و غضب تو گردم و در دعاها طلب درازی عمر
بسیار است و منقول است که حضرت امیر المومنین صلوات الله شنیدند که مذمت
دنیا شخصی میکند فرمود که ای مذمت کننده دنیا که فریفته آن گردیده و ماری از او خورده اما در پیش را
میخوری و بعد از آن مذمتش میکنی دنیا که میتواند جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر آن جرم آن
نمیتوانی کرد کی ترا غافل گردانیده از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داده و ترا آنچه فریب داده حال
آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان را تو نمود و بجایگاه مادران تو در زیر خاک را
عبرت ننمود و چه بسیار بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی و بدست خود بیمارداری
ایشان کردی که برای ایشان شفاعت طلب مینمودی و طبیبان بر ایشان حاضر میکردی و اشفاق
و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نبخشید و چندانکه حیله کردی بمطلب خود نرسیده و چندانکه
سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رها نتوانستی کرد پس دنیا چون تو از پس و از بهر تو
حال آنکه حال آنها را مثلی برای حال تو گردانیده که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از مرگ آن
چاره نتوان بر حال او بر حال خود بگری و از مردن او مردن خود را یاد آوری به درستی که دنیا نیکو خانه است

برای کسی که پندهای او را باور کند و خانه عافیت است برای کسی که در احوال او تدبر نماید و نعمتها
و توانگریست برای کسی که توشه آخرت خود را از آن بگیرد و محل پند و آگاهی است برای کسی که
از او پند گیرد دنیا محل سجود دوستان خداست و وحیهای الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکه
حق تعالی در این خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا در این سرا خدا را پرستیده اند
و بمرتبه محبت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا در دنیا بوده اگر تجارت کرده اند و با اعمال خود
رحمت خدا را خریده اند و بهشت را سود و سوداهای خود برده اند پس کی مذمت دنیا
میتواند کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جدایی خود خبر میدهد و بآواز بلند ندای نیستی و فنای
خود را در میان مردم میزند و بدیهای خود و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و ببلاهای
و مشقتهای خود بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و بلذتها و خوشیهای خود کسی را
عیشها و راحتهای آخرت را بمردم میشناساند و ایشان را باشتیاق آنها تحریک میکند پس
گاهی عافیت میدارد و بامداد بمصیبت و محنت می اندازد و گاه امیدوار میگرداند و گاه می ترساند
و گاهی تخویف مینماید و گاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای او را نشنیده اند از موعظه های
آن آگاه نگردیده اند در روز حسرت و ندامت از او مذمت خواهند کرد و گروهی که از آن پندها
گرفته اند و از آن توشه برداشته اند در روز قیامت از او مدح خواهند کرد زیرا که آنچه دنیا یاد
ایشان آورد و متنبه کرد و آگاه شدند و آنچه از فنا و نیستی و بدیهای خود با ایشان گفت باور
کردند و تصدیق آن نمودند و از موعظه های آن پند گرفتند و فایده ها بردند **در ذم دنیا و درهم**
و اسباب و اموال آن و اینها بر چنین است که هر قسمی از آن بیان شد چنانچه بیایند بجای از آن

مرکوز

مرکوز شده بلکه آنچه آدمی را از خدا غافل گرداند و سبب تحصیل آن ارتکاب محرمات گردد و محبت
بسیار بآن داشته شد که بآن سبب در راه خدا آنرا صرف نماید و حقوق الهی را
از آن ادا نکند آن مذموم است و بد است اما برای کسی که آنرا وسیله تحصیل آخرت گرداند از بهترین
چیزهاست چنانچه حق تعالی بسیار جاها آنرا در قرآن ستایش فرموده که مالهای خود را در راه خدا
صرف نمایند و بهشت را از آن بخرند پس اینها مایه است برای تحصیل سعادات و وصل آنها
بد نیست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب آن ترک آخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که فرمود نیکو یاوریست توانگری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار
از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که نیکو یاوریست دنیا
بر تحصیل آخرت و بسند صحیح منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و عرض
نمود که ما طلب دنیا مینمائیم و دوست میداریم که دنیا روی بما آورد حضرت فرمود که برای
چه میخواهی آنرا گفت که میخواهم که صرف خود و عیال خود نمایم و با خویشان خود احسان کنم و تصدق
کنم در راه خدا و بوسیله آن حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب آخرت است
و در احادیث معتبر وارد شده است که دنیا دو دنیاست دنیایی هست که آدمی را بآخرت میرساند
و دنیایی هست که ملعونست و در این باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم **سیم**
ممتنع شدن از لذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانه ها و اسبان نفیس آراستن و جامه های
فاخر پوشیدن است و تحقیق این در لمعات گذشت پس آگاه باش که آنچه دنیا اینهاست که
عوام بتفصیل تصور دنیا نام میکنند در دنیا و آخرت مشتبه میشود زیرا که پادشاهی سلیمان علیه السلام

بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرتست و عبادت کاملان و نماز تراویح پیشینیان از اعمال صالحان
بدعت و عبادت مرائیان آخرت مینماید و عین دنیاست پس باید که اول دنیا و آخرت را
معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا رو بگردانی و به آخرت رو کنی و اگر ندانی راه
روی گاه باشد که از آخرت رو به دنیا آوری و ندانی پس اگر چنانچه از آیات و اخبار معلوم میشود
دنیا عبارتست مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا محجوب و از تحصیل آخرت باز دارد و دنیا
و آخرت در برابر یکدیگرند پس هر چه که باعث قرب بخدا شود و موجب ثواب آخرت گردد آن
آخرتست اگر چه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چه بر خلاف این باشد دنیاست
پس بسا باشد تاجری که تجارت کند و غرض او تحصیل نفقه واجب یا اعانت محتاجین یا تحصیل
ثوابهای اخروی باشد و آن تجارت او عین آخرت باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند
و بسیار باشد که شخصی همیشه عبادت کند که عبادات او بدعت باشد یا غرض او از آن
عبادات تحصیل مال و جاه باشد پس این عبادات او عین دنیاست و گاه باشد که عابدی
بظاهر ترک دنیا کرده باشد و جامههای کهنه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و قصد او اظهار شأن
نباشد و بسیاری از زهد و تزویر او شده برای تسخیر دلهای مردم و رسیدن بحد پیشکشی باشد
برای جذب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بعیش خود باشد که موجب وزر و وبال
او گردد و بمردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالات
است بسا باشد که عالمی آن را وسیله دنیای خود سازد و از جمیع اشغال بدتر باشد و بسا باشد
که هیچ مال نداشته باشد و محبت مال او زیاده از کسی باشد که مال بسیار داشته باشد

و تعلق

و تعلق بآنها نداشته باشد پس معلوم شد که آنچه از شریعت مقدسه رسیده پس منع نمیتوان
دنیاست پس آنچه از شرع ظاهر میشود که خدا خواسته و طلبیده و موجب خشنودی او میگردد
اگر بشرایط اخلاص بجا آوری نه از دنیاست خواه نماز باشد و خواه تجارت باشد و خواه مجامعت
باشد و خواه معاشرت مردم باشد و دنیا آن چیزیست که غیر اینها باشد و آن چند قسمست
دنیای حرامی میباشد که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبت الهی میگردد و آن آنست
که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت و خواه در جمع
اموال و ارتکاب مناصب و غیر آن و دنیای مکروهی میباشد که مرتکب آن مستحق عقاب نمیشود که
خدا از آنها نهی کراهت نموده و عوام گردانیده و تحصیل زیادتیهای اموال و مساکن و اسباب
از ممر حلال که آدمی را از کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل آخرت نگردد از این باب و دنیای
مباح مرتکب لذتهای مباح شدنست و غیر آن از چیزهایی که نه خدا بآن امر نموده و نه نهی کرده
بلکه حلال گردانیده و اینها غالب اوقات مانع از تحصیل کمالات و سعادات اخرویست و قسم دوم
بسا میشود و گاه باشد که کسی اینها را به نیتهای صحیح خود وسیله عبادتی و سعادتی کرده و قصد
قربت بعبادت شود و اگر مباحات را بقصد قربت نتوان کرد گاه باشد که کسی از ترک مباحات
بلکه مستحبات را بنادانی پیش خود عبادتی قرار دهد و از ترک دنیا نام کند و بسبب آن
معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
زهد و ترک دنیا آن نیست که مال خود را ضایع کنی و نه آنکه حلالی را بر خود حرام گردانی بلکه زهد
ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا و از حضرت

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که زهد در دنیا آنست که طول امل را از خود دور گردانی
و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات الهی پرهیز نمایی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
رسیده در معنی زهد فرمود که آنست که محرمات الهی را ترک نمایی و از حضرت امیرالمؤمنین ع
منقولست که فرمود که مردم سه قسم اند زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس اندوه و شادی
دنیا از دل او بدر رفته پس بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمیشود و بر چیزی از دنیا که
از او فوت شود تأسف نمیخورد و محزون نمیشود و اما صابر پس آرزوی دنیا در دل او هست چون
بر سرش شد نفس خود را لجام میکند و منع مینماید از آن برای عاقبت امری که از دنیا میداند
و باین سبب از او دشمن میدارد و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از
حلال یا حرام و پروا نمیکند که در تحصیل دنیا عرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش
بر طرف شود پس این جماعت در گرداب دنیا در افتاده دست و پا میزنند و مضطرب
میکنند پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علوم اول کند و معلوم کند که خدا کدام اعمال را
طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم را تتبع نماید تا از
ایشان معلوم کند و بعد از آن طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات و مستحبات را بعمل آورد و
محرمات و مکروهات را ترک کند و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب تکلیف چه
فرموده آنرا بعمل آورد و مباحات خود را بمقتضای خبر صحیح چنانچه در باب نیت پیش گذشت
بعبادت بر گرداند و چون در ارتکاب امور شهوات نفسانی و وسوسه‌های شیطانی حرص و آلایش
معارض او میشود باید که توسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در نوامیس شریعت نبوی

و تحمل مشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرع است
و در هر باب معارضه و مجادله با نفس و شیطان کند تا براه حق هدایت یابد و بر ترک دنیا کرده
باشد و اگرنه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیا اند و بسبب جهالت دنیای خود را سوق مینمایند
و تفصیل این مطلب موقوف است بر بیان تفاصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام
و آن در کتاب مذکور میشود ان شاء الله کتابی جدا در این باب نوشته شود و غرض از ذکر مجمل این
بود که اکثر عوام این را فریب میخورند که گمان میکنند که کسی که در وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می‌بینند
بی آنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرع است و پسندیده حق است تابع او میشوند
و بسبب آن گمراه میشوند که شاید کسی که خدا هدایت او را خواسته باشد بآن کلمات
بدر آید اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان جا کرده باینها هدایت نمی‌یابند و باعث زیادتی
رسوخ ایشان در باطل میگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا اباذر ان الله
تبارک و تعالی لم یوح الیّ ان اجمع المال و لکن اوحی الیّ ان سبّح
بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین
یا اباذر انی البس الغلیظ و اجلس علی الارض و العق اصابعی و ارکب الحمار
بغیر سرج و اردف خلفی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یا اباذر
حب المال و الشرف اذهب لدین الرجل من ذئبین ضاریین فی
زرب الغنم فاغارا فیها حتی اصبحا فماذا ابقیا منها ای ابوذر حق تعالی بسوی من
وحی نفرستاده که من مال جمع نمایم و لکن بسوی من وحی فرستاده که تسبیح کن پروردگار

خود را و او را منزه دان و به پاکی یاد کن از هر چه که در ذات و صفات و افعال او [illegible]
و تسبیح را با حمد پروردگار خود بجا آور که او را از جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده بدان
و دل و اعضا و جوارح شکر نمایی با آنکه چون توفیق تسبیح یافتی آن را از جانب خدا بدان
و او را برین نعمت شکر کن و از جمله نماز گذارندگان باش و از جمله سجده کنندگان باش در
نماز و غیر نماز و عبادت پروردگار خود بکن در هر حالتی تا وقتی که در رسد ترا مرگ که یقینست
رسیدن مرگ بهر زنده از مخلوقات یعنی تا زنده ترک بندگی مکن ای ابوذر من جامه های کهنه
میپوشم و بر روی خاک می نشینم و انگشتان خود را می لیسم در هنگام طعام خوردن و بر الاغ
بی زین و پالان سوار می شوم و دیگری را با خود ردیف میکنم پس هر که بسنت من رغبت نماید و از آن
کراهت داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف بزرگی دنیا دین آدمی را
چنان تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ گرسنه که در رمه گوسفندی شب
در آیند و همه را غارت کنند و گرگان از گوسفندان چه چیز خواهند گذاشت همچنین این
دو گرگ درنده یکی محبت مال است و یکی محبت جاه دین شب را غفلت و جهالت دین آدمی را
بغارت می برند و چون پرده های غفلت را از دیده بر میکنند بعد از مرگ و صبح آگاهی طلوع میکند
و بمقتضای الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا از خواب غفلت بیدار می شوند معلوم میشود که چه ضررها
بدین ایشان رسانیده اند این شرح نه مثل است برای خصلت

محبت مال و جمع کردن آن

درهم و دینار از روی حرص و از بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان
و وقف میشود و چون دل با آنکه محبوب شمرده شده از محبت [illegible] غافل می شود که محبت

الهی را از دل بیرون میکند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین پول شده و همین است یعنی مال
پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این خصلت این میشود که بعد
توسل بجناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا تفکر نماید و ملاحظه نماید که آنچه جمع میکند بکار او
نمی آید و آنچه را در راه خدا صرف نموده تا ابد الآباد بکار خواهد آمد و در عظمت رتبه علم و عبادت و کمالات
و آثاری که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب میشود فکر کند که تا بر او معلوم شود که این امر سهل زایل را
که بزودی از آدمی جدا می شود مانع تحصیل این قسم کمالات ابدی که همیشه با او خواهد بود نتوان
شود و تامل نماید در عقوبتهایی که خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده و در آنکه مال حلال را هم حساب
می باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا که یک را ده و هفتصد و هفتصد هزار عوض میدهد
در روزی که دست آدمی از جمیع چیزها و وسیله ها کوتاه شده است و بداند که حق تعالی ضامن
رزق است و اعتماد بر او بست نه بر مال و عبرت گیرد از احوال جمعی که مالهای بسیار جمع
و هیچ بکار ایشان نیامد و وبال آن برای ایشان ماند و جمعی متوجه تحصیل آخرت شدند و روزگار
ایشان بهتر از همه گذشت چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که یقین داند که حساب
حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث ذکر فرموده که در میان بنی اسرائیل در زمانی قحط عظیم بهم رسید
بحدی که قبرهای مرده ها را شکافتند و گوشتهای ایشان را خوردند و در یکی از آن قبرها لوحی یافتند
که بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد کرد بدانید که آنچه را پیش فرستاده
بودیم یافتیم و آنچه را صرف کرده بودیم در وجه طاعت سود بردیم و آنچه از عقب خود گذاشتیم زیان کردیم
و با بعضی ندارد از عهده عباس مشغول است که اول درهم و دیناری را که بر روی زمین سکه زدند

شیطان آنها را به آسمان انداخت پس برداشت و بر دیده گذاشت و بر سینه خود گذاشت و از شادی
فریادی زد و آنها را در بر گرفت و گفت شماها باعث روشنی چشم منید و میوه دل منید و نمی
آدم که شما را دوست میدارند دیگر پروا ندارم از اینکه بت پرستند و مرا از ایشان همین کافیست که
شما را دوست دارند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که جمع نمیشود مال مگر به پنج خصلت
زشت به بخل بسیار و امل دور و دراز و حرصی که بر آدمی غالب باشد و قطع کردن رحم و اختیار
کردن دنیا بر آخرت و منقولست بسند معتبر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بصحابه فرمود
که کدام یک از شما مال وارث را از مال خود دوستتر میدارید گفتند یا رسول الله هیچ یک از ما
چنین نیستیم فرمود که بلکه همه این حال دارید بعد از آن فرمود که فرزند آدم میگوید که مال من مال من و آیا
از مال تو غیر این از تو هست که طعامی بخوری و فانی گردانی و جامه را بپوشی و کهنه کنی یا مالی را
تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینهاست مال وارث است و در حدیث دیگر فرمود
که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر است از بیرون کردن حق از اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرد
جمعی را که پیش از شما بودند و شما را نیز هلاک خواهد کرد و فرمود که محبت این دو یک را بر محبت خدا
ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که سه
چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان است و آن شمشیر شیطان است
دوم شراب خوردن است و آن تیر شیطان است سیم محبت دینار و درهم است و آن تیر
شیطان است پس کسی که زنان را دوست دارد با طول زندگانی خود منتفع نمیشود و کسی که زر
را دوست دارد بنده دنیاست و فرمود که حضرت عیسی علیه السلام میفرمود که دینار درد دین است و عالم

طبیب دردهای ایشان است پس چون ببیند که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید و بر عالمی که
محبت درهم و دینار داشته باشد اعتماد مکنید و بدانید که هرگاه او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران
نخواهد بود **دویم** محبت جاه و اعتبارات باطل دنیاست و این مرض شنیع
بخواص زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس محکم میشود و بسیار کسی هست
که گمان کند که این معنی را از نفس خود زائل کرده و بعد از مجاهده بسیار ظاهر میشود که در نفس او
این معنی کامل است و این نیز از امهات صفات ذمیمه است و اخلاص را از اعمال باطل میکند و
آدمی را مردم پرست میکند و بمهالک عظیمه می اندازد و مرتکب مناصب باطل میکند و دین حق را
و خدا را در نظر سهل میکند و محبت اعتبارات دنیا را در نفس قوی میکند و بتدریج آدمی را کور و بی تمیز
و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس الهی آنست که در بطلان آن تفکر نماید و بفکر
صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او نمیشوند و در دنیا و آخرت کار او را پروردگار اوست
بداند که اعتبارات دنیا فانیست و بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال آنها که دنیا و دولت
ایشان را بر سیاره و بزودی بر خاک مذلت می اندازد و بعد از مردن این اعتبارات وبال ایشان
خواهد بود و اعتبارات واقعی که از علم و عمل بهم رسیده هرگز زوال ندارد و پیوسته موجب
و در احادیث اهل بیت علیهم السلام که در این باب وارد شده است تفکر نماید و از پندهای
ایشان مستفیض گردد چنانچه منقولست که از حضرت امام زین العابدین پرسیدند که کدام عمل نزد
حق تعالی افضل است فرمود که هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بهتر
از دشمنی دنیا نیست و دنیا دوستی که دنبال شعبهای بسیار دارد و گناهان را نیز شعبهای بسیار است

پس اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنگامی که شیطان را امر نمودند بسجده حضرت آدم
و تکبر کرد و از جمله کافران شد و دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد با آنکه حق تعالی با ایشان فرمود
که از هر چه خواهید از میوه‌های بهشت بخورید و نزدیک این شجره منهیه مروید که از جمله ستمکاران خواهید
بود اگر از آن تناول نمایید پس با آنکه احتیاج بمیوه آن نداشتند از حرص خوردند و این معنی در میان
فرزندان ایشان بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر آن چیزهایی که فرزندان آدم مرتکب
آنها می شوند چیزی چند است که بآنها احتیاج ندارند و دیگر حسد بود که از فرزندان آدم قابیل
صادر شد برادر خود را کشت از روی حسد و رشک پس از اینها شعبه‌ها بهم رسید از
محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت و محبت سخن گفتن
باطل و محبت رفعت و شوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب پس اینها هفت خصلت
بودند و همگی جمع شده‌اند در محبت دنیا پس چون پیغمبران و علما این را دانستند گفتند که محبت
دنیا سر همه گناهان است و زیاده بر این معلوم نیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که طلب نماید ریاست و سرکرده بودن را هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود
که زینهار بپرهیزید از جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را بخود می بندند و الله که
صدای کفش در پشت سر کسی بلند نمیشود یا باطل مگر آنکه خود هلاک میشود و دیگران را هلاک
میکند و بسند صحیح منقولست که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شخصی را نام بردند فرمود
که او ریاست را دوست میدارد بعد از آن فرمودند که دو گرگ درنده که در گله گوسفندی بی شبان
که شبان گوسفندان حاضر نباشد ضررشان کمتر است از آن مقداری که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان

میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که گمان مکنید که هر که
پیروی و ریاست مردم کند ملعونست و هر که طلب آن نماید ملعونست و هر که در خاطر خود
اراده آن داشته باشد و محبت آن در دلش باشد ملعونست و بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که گمان می کنید که من نیکان و بدان و شرار امتی شما را نمیشناسم
والله که بدترین شما کسیست که دوست دارد که مردم از پی او راه روند و سرکرده ایشان باشد
بدرستی که چنین کسی یا دروغگو است یا بی عقلست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که اول چیزی که خدا را بآن معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا
و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار طلب ریاست
مکن که هیچکس آن را طلب نکرد مگر آنکه هلاک شد او گفت فدای تو گردم پس ما همه هلاک شده‌ایم
زیرا که هیچیک از ما نیست مگر آنکه میخواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او
اخذ نمایند حضرت فرمود که آن مراد نیست که فهمیده‌ای آنچه مراد است آنست که شخصی را بغیر از امام
بحق از برای خود پیشوا داری و آنچه از پیش خود گوید تصدیقش نمایی و مردم را بمتابعت
او بخوانی سیم تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد خدا و خلق و رفع تکبر از خود نمودن و این
از بهترین صفات کمال است زیرا که ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرگواری
مخصوص خداوند عالمیان است و چه آدمی شکستگی میکند خدا او را بلندتر میکند و قابل کمالات
میشود چنانچه خاک بسبب پستی و شکستگی که دارد معدن صد هزار از الوان معادن و نباتات و میوه‌ها

و گلها و شقایق گردیده و از آن نیسان بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف و حقایق
و سجود ملائکه سماوات گردیده و اشرف مخلوقات و رسیدن ایشان بهم رسیده و مقبول ازل
ابد شده پس آدمی می باید که در جمیع امور از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن
و برخاستن و با مردم معاشرت کردن و بندگی پروردگار خود کردن در مقام تواضع و
شکستگی باشد و در امری رفعت طلب باشد و تفوق در آن امر الطلبد و نظر اصل و
نسب و حسب خود بکند و ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بوده و در مدتی غذایش خون
حیض بوده و بعد از آن تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات است از خون و بلغم
و صفرا و سودا و بول و غایط که هر یک از اینها که از وجه اش جدا میشود خود از اینها نفرت میکند و آخر
کارش این است که جیفه گندیده میشود که هیچ چیز از آن متعفن تر نیست و تمام بدنش
کرک و ریم و کرم میشود و اینها کثافتهای بدن اوست و کثافت روح بسبب اخلاق
ذمیمه و جهل و نادانی بصد هزار مرتبه از اینها بدتر است پس چنین کسی را کمال این است که همیشه
در عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چندانکه آدمی کامل تر میشود و علم او بیشتر
در زبونی و بیچارگی او بیشتر میشود و در تواضع و فروتنی او بیشتر میشود چنانچه از اطوار
انبیا و اوصیا علیهم السلام معلوم است و چون شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی
کار خداوند است چندانکه بنده در کار خود بیشتر می افزاید خداوند کار خود را افزونتر میکند و او را
بلندتر میکند و اگر خود خواهد که خود را بلند کند چون کار او نیست چندانکه سعی میکند پست تر میشود
چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی دو ملک موکل گردانیده که

هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند گردانند و هر که تکبر کند او را پست کنند و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود وحی نمود که ای داود چنانچه نزدیکترین مردم بخدا متواضع
کنندگانند همچنین دورترین مردم متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود که حق سبحانه
و تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی میدانی که چرا از میان مردم برگزیدم
و کلیم خود گردانیدم موسی عرض نمود که چرا پس حق تعالی وحی فرمود که در میان بندگان نظر کردم هیچ
کسی را که مذلت و شکستگی او از تو زیاده باشد از تو نیافتم ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوی خود
را بر زمین خاک میگذاری و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از جمله
تواضع است که در مجلس پست تر از مکان خود راضی شوی و هر که برخوری بر او سلام
کنی و ترک جدل کنی هر چند حق با تو باشد و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند به پرهیزکاری خدا
و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که تواضع آنست که از برای مردم آن کنی
آنچه میخواهی که از برای تو آن کنند و در حدیث دیگر منقول است که از آن حضرت پرسیدند که
کدام است اندازه تواضع که بنده هر گاه باین متصف گردد او را متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات
بسیار است و از جمله آنها آن است که آدمی قدر خود را بشناسد و خود را بلند مرتبه تر از مرتبه خود قرار
ندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که کسی با او بکند چیزی را مگر آنکه خواهد که مردم با او بکنند
و اگر بدی از مردم ببیند تدارک آن بنیکی و احسان بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و بدیهای
مردم را عفو کند که خدا نیکوکاران را دوست میدارد و در حدیث معتبر منقول است که حضرت صادق
علیه السلام نظر فرمود بشخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و خود برداشته بجانب خانه میبرد چون

این شخص حضرت را به شرم کرد حضرت فرمود که برای عیال خود خریده و از برای ایشان برداشته که
بخانه برسانی والله که اگر من از زبان اهل مدینه نمی‌ترسیدم دوست نمیداشتم که خود چیزی بخرم
و از برای ایشان برم و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیه گذشتند بر جماعتی که مبتلا بجذام بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند و ایشان مشغول
چاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نبودم
اجابت شما می‌نمودم چون حضرت بخانه شریف آوردند فرمودند که طعامی مهیا سازند برای ایشان
و ایشان را طلبیدند و با ایشان طعام خوردند و منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
حضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادات است
و بسندهای بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد
مگر اینکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که حسبی نیست
هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که چون حضرت نوح بکشتی نشستند و آنچه در کار بود در آنجا جا دادند کشتی مامور شد که بهر جا که
خدا فرماید برود پس بنزد خانه کعبه رفت و هفت شوط طواف کرد و از اطراف پناه بود و دیگر
روان شد پس حق تعالی فرمود بکوهها که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر یکی از شما قرار خواهم داد
پس همه سربلندی و گردن فرازی کردند و هر یک را امکان این بود که کشتی بر روی آن خواهد نشست
و جودی که کوهی در نجف اشرف است و در شامات تواضع و شکستگی کرد و گفت من قابل نیستم که
تو میدانم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بر آن آمد و سینه خود را بر جودی که آن است

پس آن

پس آن وقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود بزبان سریانی که یا مادی اتقن یعنی ای
پروردگار مرا اصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در وقتیکه
که حضرت جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یاران ایشان را طلب نمود
چون نزد او آمدند دیدند که بر خاک نشسته و جامه‌های کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون
او را بر این حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت که
شکر و سپاس میکنم خداوندی را که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و دیده او را روشن
گردانیده میخواهید شما را بشارتی دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت که در این ساعت یکی از
جاسوسان من از جانب ولایت شما آمده و خبر آورد که حق تعالی پیغمبر شما را بر دشمنانش یاری داد
و دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان جمعی از ایشان [illegible] اند و بسیاری اسیر گشتند و ملاقات
ایشان در وادی واقع شده بوده است که آنرا بدر می‌نامند و درخت اراک بسیار در آنجا
هست و گویا این ضعیف الحال در نظرم هست که آقائی داشتم از بنی ضمره و گوسفندان او را
در آن وادی میچرانیدم پس جعفر گفت که ای پادشاه چرا بر خاک نشسته و این جامه‌های کهنه
پوشیده گفت ای جعفر جهت آنکه حق تعالی بر حضرت عیسی وحی فرستاده است که بدرستی
که از جمله حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا بایشان نعمتی تازه کرامت فرماید ایشان تواضع
و شکستگی بدرگاه او بکنند پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده من
این فروتنی و شکستگی را از برای خدا اظهار مینمایم پس این خبر بحضرت رسول رسید بصحاب خود
فرمود که بدرستی که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کنید

خدا ایشان را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی
پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی
عزت است پس از یکدیگر عفو نمائید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت
امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که شان و منزلت آنکس نزد خدا عظیم است که حق
برادران مومن خود را بهتر شناسد و دوست ایشان را بهتر دارد و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند
برای برادران خود او نزد حق تعالی از جمله صدیقان است و از شیعه خاص امیرالمومنین علی است
و بدرستی که پدری با پسری از مومنان بخانه حضرت امیرالمومنین وارد شدند پس حضرت
برخواستند و ایشان را گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشان را جا دادند و نزد ایشان نشستند
و طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر کردند چون ایشان تناول کردند قنبر طشت و ابریق چوبی آورد و
و دستمالی که دست را خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را گرفتند که آب بر
دست مهمان بریزند او بر خاک افتاد و گفت یا امیرالمومنین من چگونه راضی شوم که خدا ببیند که تو
آب بر دست من میریزی حضرت فرمود که بنشین و دست بشو که میخواهم که خدا ببیند که
برادر مومن تو خدمت میکند ترا و حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل
دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آن مرد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق
عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان خاطر دست بشوی چنانچه اگر قنبر دست ترا می‌شست میشستی
بودی پس چون حضرت فارغ شدند ابریق را بمحمد بن حنفیه دادند و فرمودند که ای فرزند اگر
این پسر بی پدرش همراه نمی‌بود آب بدست او میریختم و لیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را حرمت

مساوی گردانند چون با یکدیگر باشند پس چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که پسر آب بر دست
پسر بریزد پس محمد بن حنفیه آب بر دست پسر ریخت پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
که هرکه متابعت امیرالمومنین کند در این باب شیعه او است حقا و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که جامه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کهنه شده بود شخصی دوازده
درهم بخدمت آن حضرت آورده هدیه آن حضرت فرمودند که یا علی این درهم را بگیر و برای من
جامه بخر که بپوشم آن حضرت بیازار رفتند و آن دوازده درهم پیراهنی خریدند و بنزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند حضرت فرمود که یا علی جامه ای غیر این است که مرا خوشتر
می‌آید گمان داری که صاحبش پس گیرد حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که نمیدانم شاید
که راضی شود و بیازار رفتند و گفتند که حضرت رسول این جامه را نپسندیده و جامه
از این کم قیمت‌تر میخواهند اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده آن مرد راضی شد و زر را
داد حضرت زر را بخدمت حضرت رسول آوردند و با جناب رسول پس بسوی بازار
آن حضرت متوجه بازار شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه میکند حضرت
رسول صلعم از او پرسیدند که سبب گریه چیست گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب من چهار
درهم بمن داد که برای او چیزی بخرم و گم کردم و اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت
چهار درهم را باو دادند و فرمودند که بخانه خود برگرد و ببازار تشریف بردند و پیراهنی بچهار درهم
خریده و پوشیدند و حمد الهی فرمودند چون از بازار بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که میگوید که
هرکه بمن جامه بپوشاند حق تعالی از جامه‌های بهشت او را بپوشاند حضرت آن پیراهن را کنده

و لباسهای او نه دینار از برگشتند و پیراهنی دیگر بهای چهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند
و بجانب منزل روان شدند و در عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته است از او پرسیدند که چرا
بخانه نرفته گفت یا رسول الله دیر کرده ام و میترسم که مرا بزنند حضرت فرمودند که پیش پیش
من راه خانه را بمن نما تا بیایم و ترا شفاعت کنم و حضرت رفتند تا بدر خانه ایستادند و
فرمودند السلام علیکم ای اهل خانه ایشان جواب نگفتند بار دیگر فرمودند باز جواب نگفتند در
بار سیم گفتند السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمودند که چرا در مرتبه اول و
دویم جواب من نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو را
زیاده کرد پس حضرت فرمودند که این کنیزک دیر بخانه آمده است او را آزار مکنید ایشان
گفتند یا رسول الله از برای تو او را آزاد کردیم حضرت فرمودند که الحمد لله که من هیچ از ده
درهمی ندیدم که برکتش زیاده از این دوازده درهم باشد خدای تعالی بان دو عورت را
پوشانید و یک بنده آزاد کردانید و بسند معتبر منقولست از محمد بن مسلم که روزی بخدمت
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه رفتم حضرت طعام تناول میفرمودند مرا تکلیف کردند بعد از
آن فرمودند که کم کار داری که حضرت رسول الله از روزی که مبعوث شدند تا روزی که
از دنیا رفتند هرگز نان چیزی تناول فرموده اند و الله که هرگز چشمی ندید آن حضرت را که
در حال طعام خوردن تکیه فرموده بعد از آن فرمودند که کاه داری که آن حضرت نان گندم سه روز پی در پی
سیر تناول فرموده باشند و الله که سه روز متوالی نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث
برسالت شدند تا وقتی که رحلت نمودند من نمیگویم که حضرت را این مقدور نبود بلکه

کاه بود که یک کس صد شتر عطا میفرمودند اگر میخواستند سیر بخورند و طعامهای لذیذ تناول فرمایند
میتوانستند و بدرستی که جبرئیل کلید گنجهای زمین را برای آن حضرت آورد سه مرتبه و مخیر
گردانید آن حضرت را و قبول نکردند و گفت که اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی
کم نخواهد کرد و در هر مرتبه آن حضرت تواضع و شکستگی نزد خدا اختیار کرد و فرمود و هرگاه از آن
حضرت چیزی سوال کردند که نفرمایند نه بلکه اگر عطا میفرمود و اگر نبود میفرمود که چون بهم رسد
خواهم فرستاد و هرگاه چیزی را از جانب حق تعالی عطا تو میفرمود که عطای او را امضا کند کاه
بود که بهشت را ضامن می شدند و عطا میفرمودند و حق تعالی برای او تسلیم مینمود پس محمد
بن مسلم میگوید که بعد از آن حضرت ساکت شد فرمودند که امام شما حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه بروش بندگان می نشستند و بروش بندگان می نشستند و بروش
بندگان طعام تناول میفرمودند و بمردم نان گندم و گوشت طعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود
نان زیت تناول میفرمودند و دو پیراهن کهنه سنبلانی میخریدند و بهترش را بغلام خود
می پوشانیدند و زبون ترا خود می پوشیدند و اگر آستینها از انگشتان میگذشت می بریدند
و اگر پیراهن از کعب بلندتر بود کوتاه میکردند و هرگز دو امر بر آن حضرت وارد نشد مگر آنکه آنچه بر
بدن دشوارتر بود اختیار میفرمودند و بیست سال پادشاهت مردم کردند و از برای خود آجری بر بالای
آجری و خشتی بر بالای خشتی نگذاشتند و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند و سرخ و سفیدی
از آن حضرت میراث نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهای آن حضرت زیاده مانده بود که
میخواستند برای اهل خود کنیزکی بخرند هیچکس طاقت عبادت آن حضرت نداشت و حضرت علی بن الحسین

صلوات الله علیه و آله مطالعه میفرمود کتاب احوال حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را و بر زمین
میگذاشت و میفرمود کی طاقت این عمل دارد و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه
روزی به نزد بزازی رفتند و فرمودند که دو جامه میخواهم بفروش آن مرد گفت که یا امیرالمؤمنین
آنچه شما میخواهید من دارم چون دید که آن شخص حضرت را شناخت به دکان دیگر رفتند
که پسری در آن دکان بود و حضرت را نمی شناخت و دو جامه خریدند یکی را به سه درهم که یکجا
این را صد و هشتاد و چهار دینار میشود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمودند که آنرا به سه درهم خریده‌ام
تو بردار و آنرا که بدو درهم خریده‌ام من میپوشم قنبر گفت یا امیرالمؤمنین تو سزاوارتری
باین که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که تو جوانی و جوانی را
خواهش این امور میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی دهم
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که از آنچه میپوشید بغلامان خود بپوشانید
و از آنچه میخورید بایشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند آستینش از انگشت دراز بود فرمودند
که زیادتی آنرا ببرند پس چون پدر آن پسر بدکان آمد یافت که آن حضرت آن کالا
تشریف آورده بودند و جامه خریده‌اند و دو درهم را برداشته بخدمت آن حضرت آمد و عرض
کرد که پسر من شما را نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته است حضرت فرمود که بقیمتی راضی
شدیم و خریدیم اکنون پس نمیگیریم و منقولست که روزی عمرو بن حریث در هنگام
چاشت بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد که قرص نانی آورد که بسیار سخت
آن حضرت بران بود و چون گشود از آنجا نان خشکی ریزه ریزه بیرون آورد عمرو گفت یا امیرالمؤمنین

چرا آن آرد را نبیخته و پاکیزه نکرده گفت چه میکردم مرا نهی فرمودند که هیچ طعام لذیذی برای ایشان
داخل میکردم برای همین اکنون مهر بر آن میزنند پس حضرت آن خشک را گرفتند و در
کاسه ریزه کردند و آب بر آن ریختند و نمک بر آن پاشیدند و تناول فرمودند بعد از آن
فرمودند که ای عمرو اجل برگ شده است و دست بر محاسن مبارک کشیدند و
فرمودند که این محاسن را برای خوردن پیش جهنم آشنا نکنیم و این کافیست در
حدیث دیگر فرمود که سوید بن غفله در روز عیدی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
آمده دید که نان خشکی از آرد جو نبیخته نزد حضرت گذاشته است گفت یا امیرالمؤمنین در روز
عید چنین چیزی را نزد خود گذاشته فرمود که این عید است از برای کسی که از گناه آمرزیده باشد و
حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هیزم و آب بدوش خود
بخانه می آوردند و خانه را جاروب میکردند و حضرت فاطمه آسیا میکردند و نان می پختند و بسند
دیگر روایت است که حضرت در کوفه خرما می خریده و در کنار ردا کرده بودند و بخانه میبردند اصحاب هجوم
مبادرت نمودند که از آن حضرت بگیرند و بخانه برسانند حضرت فرمود که صاحب عیال سزاوار
تر است بیار ایشان برداشتن از دیگران و در روایت دیگر فرموده است که از کمال کامل چیزی کم نمیشود
که نفع خود بعیال خود برساند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه در پنج موضع پای برهنه و نعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر و عید اضحی که بمصلی
میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگام که بعیادت بیمار یا تشییع جنازه میرفتند و میفرمودند
که اینها مواضع خداست و من میخواهم که پای برهنه باشم و منقولست که پیاده و تنها در بازارها راه میرفتند و اگر

و اگر کسی راه گم کرده بود به راهش می‌رسانید و اگر ضعیفی می‌خورد اعانتش می‌فرمودند و اگر از مردم
کسی قرآن غلط می‌خواند می‌ایستادند تا تعلیمش می‌فرمودند و این آیه را می‌خواندند که مضمونش این است
که خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای
پرهیزکاران است و منقولست که ابراهیم بن العباس گفت که ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از
حضرت امام رضا علیه السلام باشد هرگز با کسی بخلاف آداب معاشرت تکلم ننموده و هرگز سخن کسی را
قطع نفرموده که در میان سخن او سخن گوید و هرگز حاجت سائلی را رد نفرموده و هرگز در حضور کسی پا دراز
نکرده و در مجلس تکیه نفرموده و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نداده و هرگز در خنده‌های او
صدا ظاهر نشده و غلامان و چاکران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر خوان خود می‌نشانید
و خواب بسیار کم میفرمود و اکثر شبها را تا صبح بعبادت احیا میفرمود و روزه بسیار میداشت
و تصدق بسیار مینمود و اکثر تصدقات در شبهای تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت
امام رضا صلوات الله علیه در تابستانها بر روی حصیر می‌نشستند و در زمستانها بر روی پلاس
و جامه‌های کنده می‌پوشیدند و چون بمجلس مردم می‌آمدند زینت میفرمودند و روایت کرده‌اند
که حضرت امام رضا صلوات الله علیه داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که آن حضرت را نمی
شناخت بحضرت خطاب کرد که پایم را کیسه کش حضرت مباشرت نمودند و مشغول کیسه
کشیدن شدند و بعد از ساعتی مردم در آمدند و حضرت را شناختند و شخص معذرت خواست
حضرت دلداری او فرمودند و مشغول او بودند تا کیسه او را تمام کشیدند و اخبار در میان تواضع ایشان
زیاده از آنست که در این کتاب احصا توان نمود قال قلت یا رسول الله الخائفون الخاشعون

المتواضعون الذاکرون الله کثیراً هم یسبقون الناس الی الجنة
فقال لا ولکن فقراء المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس فیقول
لهم خزنة الجنة کما انتم حتی تحاسبوا فیقولون بما تحاسبونا فوالله
ما ملکنا فنجور ونعدل ولا افیض علینا فنقبض ونبسط ولکنا عبدنا
ربنا حتی دعانا فاجبنا ابوذر گفت که بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم که
یا رسول الله آیا جمعی که از خدا خایف و ترسانند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیاد
نزد خداوند خود و در مقام تواضع و شکستگی ثابتند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش
از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمود که نه ولیکن فقرای مسلمانان پیش از دیگران داخل
خواهند شد در بهشتی که ایشان در محشر بر گردن مردم خواهند گذاشت و صفهای ایشان را خواهند شکافت
و در بهشت روانه خواهند شد پس خازنان بهشت با ایشان خواهند گفت که باشید تا حساب شما را
بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه چیز ما را حساب میکنند حکومت و منصبی و پادشاهی
نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده ایم یا جور و ظلم کرده ایم و مال زیادتی بما نداده‌اند که از ما حساب کنند
که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی
خود خواند اجابت او کردیم و از دنیا بیرون آمدیم و امثال این احادیث در مدح فقر و فقرا و فضیلت ایشان
و دوست داشتن ایشان و مذمت اهانت و خواری ایشان بسیار است و احادیث بسیار
در مذمت فقر وارد شده است و همچنین در باب غنا احادیث در مدح و مذمت آن وارد شده است
و اکثر محققین جمع میان این احادیث چنین کرده اند که فقری که ممدوح است فقر الی الله است

و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنایی که ممدوح است غنای نفس است و غنایی که
مذموم است غنای به کثرت مال است که باعث حرص و طمع باشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که فقری
که مذموم است آنست که آدمی در دین بی‌کشایش باشد و تحقیق این مقام آنست که هر چیزی که حق
سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده است و میان مردم متعارف شده هر لطف و حکمت
و چون عالم عالم تکلیف و اختیار است هر چیز را دو جهت است و حق تعالی آن چیز را برای جهت خیر
مقرر فرموده و مردم وسیله جهت شر میگردانند مثل اینکه مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده
که از او وسیله قوت بر عبادات و تحصیل سعادات گردانند و جمعی بسبب ترک آن بانواع کمالات
فایز گردند پس اگر مال نبود قوت بر عبادات هم نمیرسید و ثوابی که بر تصدقات و
خیرات مترتب میشود حاصل نمیشد و اگر مال نبود ثوابی که بر ترک مال حاصل میشود حاصل نمی‌شد
ولیکن این مال اقتضاء هم ساخته است که بایستی تحصیل انواع شرور و بدیها میتوان نمود و از ان
جهت را در آن برای این مقرر فرموده است که بر ترکش مثاب شوند اما جمعی از او وسیله غیر از آن
کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که
مذمت مال و غنا واقع شده است بسبب آن جهت شر است که در آن است و مردم از آن
جهت شر میکنند و اگر اصل آن جهت را حق تعالی برای وسیله خیری مقرر فرموده است و هر جا
که مدح آن واقع شده است بسبب آن جهت خیر است که در آن است و همچنین فقر و احتیاج
وسیله‌ایست برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بثوابهای عظیم فایز گردد
و در بخدا اوردن و از خدا طلب نماید و بسبب آن او را تقرب حاصل شود و محتاج بخیرات نشود و از

برای خدا ترک نماید و باعلی درجه زهد و ورع برسد ولیکن گاه است که بر آن صبر نکند و بسبب آن
مرتکب سؤال از مخلوق میشود و او از بدترین نقایص و خستها و گاهی بسبب آن کفر و محرمات میشوند
و گاهی بسبب آن بخداوند خود بدگمان میشوند و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و بسبب آن کافر میشوند چنانچه
در حدیث وارد شده است که فقر نزدیکست که کفر باشد پس معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت
و گاه است که آدمی باختیار خود او را وسیله شقاوت میگرداند پس هر جا که مدح وارد
شده است جهت خیرش را مدح فرموده و هر جا که مذمت واقع شده جهت شرش را مذمت فرموده اند
ولیکن مخفی نیست که اکثر نفوس بسبب فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا و توانگری موجب
طغیان و فساد است لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند چنانچه حق تعالی
میفرماید که بدرستی که آدمی طغیان بهم میرساند چون خود را مستغنی بی نیاز دید یا گمان کرد که بی
نیاز است و فقیر را در این نکته بخاطر میرسد که چون محال است که آدمی بی نیاز شود بلکه هر چند غنی تر
میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا نفرمود که وقتی که مستغنی میشود بلکه فرمود که وقتی که خود را مستغنی
دانست و گمان کرد که مستغنی شده است و همچنین حق تعالی عبادات را برای این مقرر فرموده
که وسیله سعادات گردانند گاه باشد که کسی عبادتی را وسیله شقاوتی گرداند و معاصی را
برای این مقرر فرموده که ترک از او وسیله سعادات باشد اگر بعضی از ایشان صادر شود و بتوبه و بعد از آن
بمرتبه عالیه کمالات فایز گرداند اگر معصیتی نشود که مردم ترک ایشان بنمایند و از شکستگی و
انکسار و عجز و توبه کاران از کجا بهم میرسید و اگر ترک اولای از آدم و حضرت داود و سایر انبیا نمیشد
آن گریه و زاریها که موجب فوز بکمالات نامتناهی گردید از کجا حاصل میشد چنانچه وارد شده است

که اگر شما گناه نمیکردید و قادر بر گناه نبودید خدا خلق دیگر میفرمود که قادر بر گناه باشند و گناه از ایشان
صادر شود و سخن در اینجا بسیار نازک میشود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است مجملا اگر درست
تفکر نمائی می‌یابی که هر چیزی که حق تعالی در این عالم مقرر فرموده مبنی بر صلاح بندگان است و محض لطف
و رحمت و لیکن بندگان به نظر نقص فهم خود نمی‌فهمند مثلا اگر در کارخانه برای کسی بفرمایند در دیوان
خانه نفیسی برای او مقرر سازند و آب زیری در آنجا بفرمایند که برای او بسازند و انواع مخارج
او را ساکن بسازند اگر دیوان خانه را آب بگیرند و آب زیر را کسی خراب کند و برود در میان
آب زیر بنشیند از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و در این مسائل که از فروع مسائل قضا و قدر
است تفکر نتوان نمود و محل لغزش است که حق علیم و حکیم است و ظالم نیست و آنچه میکند عدالت و حکمت
زیرا که تفکر در این باب موجب لغزش بسیاری از عقول اکثر مردم است تا به احاطه نمیتوانند کرد و ائمه
علیهم السلام ما را از تفکر در این باب نهی فرموده است و چون بسیاری از اخبار بر وجه اجمال
بیان شد بعضی از اخبار را نقل کنیم به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
که فقرای مومنان در باغهای بهشت خواهند گردید و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان به چهل سال
بعد از آن فرمود که برای تو مثلی بیان کنم مثل فقیر و غنی از باب دو کشتی است که بر عشاری
بگذرد و ملاحظه کند یکی را ببیند که خالی است و هیچ چیز ندارد و میگوید که این را رها کنید که برود
و ملاحظه کند دیگری را ببیند که پر از متاع است میگوید که این را نگاه دارید که اعشارش را حساب کنیم
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که دو چیز است که فرزند آدم از آنها کراهت دارد مرگ را کراهت دارد
و مرگ راحت مومن است از فتنه‌ها و کمی مال را کراهت دارد و حال آنکه کمی مال باعث سبکی حساب است

و حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده که هلاک گردید مردمان در دو چیز است خوف درویشی
و فخر و طلب بزرگی و فخر و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است
که حقیر و مسکین مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابی طالب را و در زمان ایشان اندک پستی که
یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند از قبایل عرب
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که مصیبتها و فقر از عطاهای حق تعالی است که
مومن را بر خزاین خود ضبط میفرماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است فرمود که
فقرا امنای حق تعالی اند بر خلق میسپارد و کسی که ایشان را پنهان میدارد خدا او را مثل خود پنهان
میدارد که روز قیامت بزرگ و زنده باشد و بسیار عبادت است و کسی که ایشان را اظهار نماید کسی که قادر شده
بر قضای حاجت او و نکند پس هر کسی که او را کشته است و یکی هم که او را به شمشیر کشته
ولیکن بسیار احمق که مال او را رسانیده او را کشته است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر چند ایمان آدمی زیاده میشود تنگی معیشت بر او بیشتر میشود و فرمود که اگر این نبود که مومنان در طلب
روزی بر خدا الحاح میکردند هر آینه ایشان را از حالی که دارند به حالی تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود
و فرمود که حق تعالی دنیا را به کسی عطا نفرموده مگر برای عبرت و از کسی دور نفرموده مگر برای آزمایش و در
حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای شیعیان ما روزی بطریق مقرر فرموده است که هر چه روزی
ضروری ایشان است اگر خواهند به مشرق روند و اگر خواهند به مغرب روند زیاده از این به ایشان نمی‌آید و در
حدیث دیگر فرمود که حق تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای شیعیان ما که کسی که عذر
از جمیع او و در حدیث دیگر فرمود برادری که از برادری حاجتی طلبید و میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که

شما را فقیر گردانیدم در دنیا برای اینکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید دید که با شما چه لطفها خواهم
فرمود پس کسی که بشما در دار دنیا توشه داده است و نیکی بشما کرده است دستش بگیرید و داخل بهشت کنید پس
اگر کسی از فقرا گوید که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند و زنان خوب خواستگاری نمودند
و جامه‌های ملایم نرم پوشیدند و بر اسپان تنومند قیمتی سوار شدند امروز بمن عطا کن آنچه بایشان
عطا فرموده بودی حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید که برای تو و هر یک از ایشان مثل تو از فقرا مقرر
ساخته‌ام هفتاد برابر آنچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را آفریده‌ام تا هنگام انقضای
دنیا و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که روزی شخصی مالداری با جامه‌های پاکیزه در خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و بعد از او مرد درویشی که جامه‌های چرکین پوشیده بود و آمد و در پهلوی
آن مرد غنی نشست آن مرد جامه‌های خود را جمع کرد و از زیر ران او کشید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبد گفت نه فرمود که ترسیدی که از مال تو چیزی باو برسد
گفت نه فرمود که پس ترسیدی که جامه‌ات کثیف شود گفت نه یا رسول الله پس فرمود که
چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی هست که آن شیطان نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر
من زینت میدهد و هر نیکویی را در نظر من زشت و قبیح می‌نماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال
خود را باین مرد فقیر عطا کردم حضرت از آن مرد درویش پرسید که قبول میکنی گفت نه آن غنی از او پرسید که
چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که من مبتلا شوم بآنچه تو بآن مبتلا شده و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی وحی
فرمود که ای موسی هرگاه ببینی که فقر رو بتو آورده است بگو مرحبا بشعار صالحان و چون ببینی که توانگری
رو آورده است بگو که گناهی کرده‌ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت آن گرفتار کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول

صلی الله علیه و آله منقولست که خوشا حال کسی که بر فقر خود صبر کنند ایشانند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را
مشاهده میکنند و فرمود که ای گروه مساکین بفقر خود خوشنود و راضی باشید و چنان کنید که خدا
از دل شما رضا را بیابد تا حق تعالی شما را ثواب عظیم دهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثوابی
نخواهید داشت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود منادی
از جانب حق تعالی ندا کند که کجایند فقرا و مساکین پس گروهی بسیار از مردم برخیزند پس حق تعالی
ندا فرماید که ای بندگان من گویند لبیک ای پروردگار ما پس فرماید که من شما را در دنیا فقیر نکرده‌ام
برای اینکه مرتبهٔ شما نزد من پست بود ولیکن میخواستم که از جهت شما امروز ذخیره کرده باشم بروید و در صفهای
مردم را ملاحظه کنید هر کس شما را نیکی و احسانی کرده است آن احسان را برای من کرده است از جانب شما
بهشت را بمکافات عمل ایشان میدهم و از محمد بن حسین خزاز منقولست که حضرت صادق علیه السلام
بمن فرمود که آیا بیاد داری که مردی سوءادبی با غنا و فقرا کرده باشد که قادر بر غنی [illegible] آورده
یکی گفتم نه فرمود که بعد از هر چیزی که می‌بینی و قدرت بر نفی آن نداری یک حسنه در نامهٔ عملت
می‌نویسند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود گروهی
از مردم از صحرای محشر برخیزند و می‌آیند تا در بهشت و در را میکوبند خازنان بهشت بایشان میگویند که شما
کیستید میگویند که ما فقراییم ایشان میگویند که آیا پیش از حساب میخواهید داخل بهشت شوید میگویند که
چیزی بما نداده بودید که ما را حساب کنید در این حال از جانب رب العزه ندا رسد که راست میگویند
ایشان را داخل بهشت کنید و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که من توانگران را غنی نکرده‌ام برای اینکه نزد من گرامی بودند و فقیران را فقیر نگردانیدم برای اینکه نزد من بیقدر

ولیکن فقرا را وسیله ابتلا و امتحان اغنیا گردانیده‌ام و اگر فقرا در دنیا نبودند اغنیا مستوجب بهشت نمی‌شدند
و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که مالداران شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقرا را
محافظت نمایید و بسند صحیح منقول است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که فقر و تنگدستی
مؤمنان را بهتر زینت است از لجام نیکو بر سر اسبی که عذار اسب را زینت است و در حدیث دیگر فرمود که فقر
مرگ بزرگ است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فقر مرگ سرخ است راوی عرض کرد که فقر از دینار
و درهم فرمود که نه ولیکن مراد فقر از دین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
هر که مسلمانی را سبک شمارد و حقیر کند فقیر مسلمانی را پس بدرستی که حق تعالی را سبک شمرده است و خدا
او را در روز قیامت حقیر و سبک میدارد مگر آنکه از آن عمل توبه کند و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد
چون خدا را در روز قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بر خلاف سلامی که بر اغنیا میکند چون در قیامت
خدا را ملاقات نماید که یعنی بمقام حساب خدا از او در خشم باشد یا اباذر ان الدنیا مشغلة
للقلوب والابدان وان الله تبارك وتعالى سائلنا عما نعمنا في حلاله
فكيف بما نعمنا في حرامه يا اباذر اني قد دعوت الله جل ثناؤه ان
يجعل رزق من يحبني الكفاف وان يعطي من يبغضني كثرة المال والولد
ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول کننده دلها است و بدنها را و خداوند عالم بدرستی که حق تعالی از ما
سوال خواهد کرد از آنچه تنعم کرده‌ایم در حلال او پس چگونه از ما سوال نماید از آنچه تنعم کرده باشیم در حرام او
ای ابوذر من از خدا سوال کرده‌ام که بگرداند روزی هر کس را که مرا دوست دارد بقدر کفاف و عطا

کسی که مرا دشمن دارد بسیار مال و فرزند بدانکه این حدیث دلالت میکند بر آنکه بر حلال نیز حساب
میباشد و پیشتر احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال مومنان را حساب نمیکنند و
ممکن است که مراد از مومنان در اینجا مومنان خالص باشند و مراد در اینجا از آنکه از ما سوال میکند آنکه
مراد از حساب نکردن آن باشد که تفحص از حسنات ایشان از برای آن نمیکنند و مراد از سوال کردن
باشد که تفحص آن میفرمایند و بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار واقع شده است چنانکه منقول است
از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بشبانی که شتری چند
داشت و میچرانید از او شیر طلبید در جواب گفت که آنچه در پستانهای شتران است شیر مردم
قبیله است و آنچه در ظرفهاست پس صبوح ایشانست حضرت فرمود که خداوندا مال و فرزندش را زیاده کن
پس گذشتند بشبانی که گوسفندان خود را میچرانید که شیر طلبیدند از او و آنچه در پستانهای
گوسفندان بود دوشید و آنچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد
و گفت این قدر حاضر بود و اگر زیاده از این احتیاج است دیگر بفرستم حضرت فرمود که خداوندا بقدر کفاف
او را روزی بده و بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله برای آن کسی که سوال ترا رد کرد دعایی
فرمودی که ما همه آن را میخواهیم و برای آن کس که حاجت شما را بر آورد دعایی فرمودی که ما همه آن را
کراهت داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده باشد و از یاد
خدا غافل گرداند خداوندا محمد و آل محمد را بقدر کفاف روزی بده و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدایا روزی کن محمد و آل محمد را و هر که محمد و
آل محمد را دوست دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف و روزی ده و روزی کن کسی را که دشمن

محمد و آل محمد باشد بسیاری مال و فرزند و پسندیده دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که خداوند
عز و جل میفرماید که بنده مؤمن محزون میشود اگر تنگ میکنم بر او روزی را و حال آنکه باعث زیادتی قرب او
میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده مؤمن که روزی را بر او فراخ گردانم و حال آنکه باعث دوری
او میشود از من و در حدیث دیگر وارد شده که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که خوشحال ترین مردم و مغبوط ترین
ایشان نزد من بنده ایست مؤمن که بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود کند
و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم گمنام باشد و انگشت نما نباشد و روزی او بقدر کفاف شد و
صبر کند بر آن و زود مرگ او در رسید و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم باشد یا اباذر طوبی
للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا
و ترابها فراشا و ماءها طیبا و اتخذوا کتاب الله شعارا و دعاءه دثارا
یقرضون الدنیا قرضا یا اباذر حرث الآخرة العمل الصالح و حرث الدنیا
المال و البنون ای ابوذر خوشحال کسی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترک لذت دنیا کرده اند
و بسوی آخرت و اعمالی که موجب سعادت آخرتست رغبت نموده اند ایشان گروهی اند که زمین خدا را
بساط خود ساخته اند و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و از بوی خوشش اقناعت کرده اند
که خود را به آب او از بویهای بد پاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن خود گردانیده اند و پیوسته تلاوت
میکنند و بآن عمل مینمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا را لباس خود ساخته اند که هرگز از خود جدا نمیکنند
و دنیا را از خود بریده اند یعنی یا آنکه قرض میدهند دنیا را قرض دادنی که در آخرت عوض بگیرند ای ابوذر زراعت
آخرت عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان است و در اینجا اشاره نموده اند بآیه

که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث
الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب ترجمه اش اینست که هر که اراده نماید
که در دنیا کشت آخرت را یعنی عملی چند که موجب ثواب آخرت باشد در این نشاء تحصیل نماید و تخم ایمان
در بستان دل بکارد و به آب اعمال صالحه آنرا پرورش دهد و در عرصه قیامت حاصل آن را بردارد
زیاده کنیم برای او در کشت یعنی هم او را بعوض آن از ده تا هفتصد زیاده بر آن و آنکه او را توفیق
خیرات کرامت کنیم و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی اعمال و افعال او پیوسته غرضش
تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحت و او را از آخرت بهره
نخواهد بود و حاصلش آنست که هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود موفق میشود و در دنیا هم برکات آن
بر او و کار او عاید میگردد و در آخرت حسنات او مضاعف میشود و هر که عمل او برای دنیا باشد روزی مقدر
باو میرسد اما نه بروجهی که مدعای او باشد و نه بسبب شیطان ثواب خود را در دنیا میخورد و در آخرت او را
هیچ بهره نباشد لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت چند روزی بمدد شیطان شأنی و نفعی میرسد
در آخرت محروم اند و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالب اوقات در دنیا از اعمال ایشان
ثمره مرتب میشود تا مزد خود را در آخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان بسبب اغراض فاسده و هوی
نباشد زیرا که هیچ عملی را حق تعالی بیمزد نکرده است حتی کافران هم که رحمتها در دنیا میبینند برای امور
خیر که میکنند و چنانچه میشنویم بآن مطلب میرسند مثل آنکه میخواهند که آثار ایشان از کشف سلطنت
حاصل شود و کار اینست بآن مطلب میرسند چون از سعادات آخرت محروم اند و اما باشد که مسلمانی
از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند و حق تعالی این معنی را باو ندهد زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره

نموده و مصلحت او را در این نبوده که در دنیا این را با و بدهد زیرا که غالب این است که این معنی باعث غفلت او است
و موجب عجب او میشود و از خدا بازمیماند چنانکه در حدیث وارد شده است که ایمان بعضی کامل نمیشود
حق تعالی راه خواب و بیم را هم از او میبندد و میگشاید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که در بهشتی که مؤمن که نیکی میکند مردم شکر او نمیکنند و چنان او در میان خلق
مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی معروف او به آسمان بالا میرود و در زمین پهن نمیشود و
نیکی و چنان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف نیکی او از برای مردم است و در میان مردم
منتشر میشود و به آسمان بالا نمیرود و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کفران نعمت میکردند و شکر چنان نمی
کردند با آنکه نعمت و چنان رسولی عربی و عجمی داشت و کی معروف و نیکش خلق میداده
از آن حضرت بوده و همچنین اهل بیت را کفران نعمت میکنند و شکر نیکی احسان را از غیر ایشان میکنند
و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که اصحاب سعادت نیکیهای ایشان را کسی شکر نمیکند و ایضا منقول است که
مفضل بن عمر بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که جمعی از علمای عامه که نزد ما میآیند
میگویند که چون حق تعالی بنده را دوست داشت ملکی از آسمان ندا میکند که خدا فلان
شخص را دوست میدارد شما او را دوست دارید پس محبت او در دلهای مردم می افتد و هر بنده را
که دشمن داشت منادی از آسمان ندا میکند که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید
پس عداوت او در دلهای مردم می افتد چون آن حضرت تکیه فرموده بودند نشستند و سه مرتبه به دست اشاره
فرمودند و گفتند چنین نیست که ایشان میگویند ولیکن چون حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را

در زمین میگذارد که بعداوت و دشمنی او مشغول میشوند و بد او را میگویند پس آنها گناهکار میشوند و
ثواب با او میرسد و چون بنده را دشمن میدارد او را محبوب مردم میگرداند که تا حق او نشناسند
و او مدح کسی که شایسته آن نیست گناهکار باشند بعد از آن فرمود که کی نزد خدا محبوب تر از حضرت
یحیی بن زکریا بود و مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی نزد خدا محبوب تر از حضرت علی
ابن ابی طالب بود و از مردم آن آزارها کشید که میدانید و کی نزد خدا محبوب تر از حضرت حسین علیه السلام بود
مردم او را او کردند و او را شهید کردند و به آنکه در بین فطرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار
فرموده اند بفضیلت قرآن و دعا زیرا که فرموده اند که قرآن را شعار خود کرده اند و دعا را دثار
خود کرده اند و شعار جامه ملاصق بدن را میگویند و دثار را جامه دیگر که بالای آن میپوشند اطلاق
میکنند و جامه ملاصق اختصاصش با آدمی بیشتر است و احادیث در این باب اختلافی وارد
از بعضی احادیث افضلیت قرآن ظاهر میشود و از بعضی افضلیت دعا و بعضی چنین جمع کرده اند
که اگر معنی قرآن را داند بهتر است قرآن از دعا و بعضی عکس گفته اند و آنچه این حقیر را بخاطر میرسد
این است که بحسب احوال مختلف میشود و آدمی بسیار است طبیب نفس خود باشد و در حالی که بسیار
اوده اند او را بر آن دارد و گاه است که آدمی را حالتی بهم میرسد که قرآن در آدمی اثر بیشتر میکند و
وگاه است که دعا آدمی را بیشتر باصلاح می آورد و گاه است که از میان دعاها دعای خاص آدمی را
باعث قرب میشود مثل آنکه گاه است که آدمی در مقام خوف است اگر خوف بسیار دارد به مناجات
کرده دعاهای امیدی بخواند تا خوف او در دلش مستعد شده است باعث کمال ضعف آن
کرده و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار یأس نیاورد و همچنین در سایر جاها

و بسیار صفات نفس را در همین باب قرار داد امور بسیار است که آدمی آیه یا دعایی را مکرر خواند اگر چه بایست
و چندان اثر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاده چندان اثر میکند که فوق
آن متصور نیست و چندان از معارف بر او فایض میشود که احصا نتوان نمود و در این باب سخن بسیار است
و عرصه سخن تنگ است اگر خواهد در محل مناسب بیان میشود ان شاء الله تعالی یا اَبَاذَرٍّ اِنَّ رَبِّی
اَخْبَرَنِی فَقَالَ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی مَا اَدْرَکَ الْعَابِدُونَ دَرَکَ الْبُکَاءِ عِنْدِی
وَاِنِّی لَاَبْنِی لَهُمْ فِی الرَّفِیقِ الْاَعْلَی قَصْراً لَا یُشْرِکُهُمْ فِیهِ اَحَدٌ قَالَ
قُلْتُ یَا رَسُولَ اللهِ اَیُّ الْمُؤْمِنِینَ اَکْیَسُ قَالَ اَکْثَرُهُمْ لِلْمَوْتِ ذِکْراً وَاَحْسَنُهُمْ
لَهُ اسْتِعْدَاداً یَا اَبَاذَرٍّ اِذَا دَخَلَ النُّورُ الْقَلْبَ انْفَسَحَ الْقَلْبُ وَاسْتَوْسَعَ
قُلْتُ فَمَا عَلَامَةُ ذٰلِکَ بِاَبِی اَنْتَ وَاُمِّی یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ الْاِنَابَةُ اِلَی دَارِ
الْخُلُودِ وَالتَّجَافِی عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ ای ابوذر
بدرستی که پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که نرسیده‌اند عابدان
از هیچ عملی بآنچه از گریه می‌رسند نزد من از ثواب و بدرستی که من برای ایشان بنا میکنم قصری
در اعلای مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصری را که هیچکس در آن با ایشان
شریک نباشد ابوذر گفت که عرض کردم که یا رسول الله کدام یک از مؤمنان زیرکتر و عاقلترند
فرمود که آنان که یاد مرگ بیشتر کنند و تهیه از برای آن نیکوتر بیشتر میکنند ای ابوذر چون نور در دل آدمی
داخل شد دل گشاده شد و فراخ ابوذر گفت علامت این حالت چیست پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن گشادگی دل اول بازگشت بسوی آخرت که خانه جاوید است

و رجوع کردن بکارهایی که برای آن خانه بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانه فریب و مکر و غفلت است
و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از آنکه در رسد بدانکه احادیث در باب فضل
گریستن برای خدا سابقاً ایراد نمودیم و از عقل و شرع معلوم است که تضرع بدرگاه بی‌نیاز
موجب سعادت دنیا و آخرت است و گریه را مراتب بسیار است و هر کسی را در مرتبه خود
از آن بهره میرسد یکی میگرید که از خدا مستطلب و دیگری خلاصی جهنم مطلبش و دیگری بهشت مطلبش
و دیگری قرب مطلبش تا مرتبه محبان که از هر قطره صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را با آن برابر
نمیکنند و چنانچه در آخرت کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی در لذت ایشان شریک نیست
و احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال صالحه مهیای او بودن و دو واسطه این که چون رسد آدمی را
حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و عبادات
و صفات حسنه میباشد زیرا که چنانچه روشنیهای ظاهر را پیدا میکند که تمیز کند میان اشیا
و حقایق احوال اشخاص را بداند و راههای ظاهر را گم نکند همچنین علم و معارف موجب آن میگردد که
دل بینا شود و نفس نظر باطنی که از آن تعبیر بعقل میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را
بیابد و گم نکند و همچنین هر یک از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته راهنمایی میشوند
به منزله چراغ و مشعل بلکه خورشیدی‌اند برای نفس و این انوار در دلهای کاملان ظاهر است از علوم و معارف
و انواع کمالات و وسعت و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول علوم حق و معارف الهی است زیرا که
دلهای شقی مانند ظرفی است پر که گنجایش هیچ چیز در آن نباشد لهذا هیچ موعظه‌ای در آن
داخل نمیشود و هیچ قول حقی قبول نمیکند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف گشایش بسیار کمالات

ونقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از بابت سابق است که گنجایش امکان از علوم و معارف دارد و اگر
زیاده دارد حوصله اش از آن زیاده نمی‌برد و در اسباب عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود و
استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا اگر بدریا میشود که هرچند بهره حقایق بر او بریزند مطلقا او را
از جا بدر نبرد و آن انوار معنوی سبب انشراح می‌شود و انشراح سبب ادراک و قبول حق میگردد
که قبایح دنیا و بسیاری از امور را در نظرش نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه آخرت و کمالات
معنوی را بر او ظاهر سازد تا طالب آنها شود و بتحصیل آنها خود را مستعد و ترک گرداند یا اباذر اتق الله
ولا ترى الناس انك تخشى الله فيكرموك وقلبك فاجر يا اباذر
ليكن لك في كل شيء نية حتى في النوم والاكل يا اباذر ليعظم
جلال الله في صدرك فلا تذكره كما يذكره الجاهل عند الكلب اللهم
اخزه وعند الخنزير اللهم اخزه ای ابوذر از خدا بپرهیز و از خدا بترس
و بمردم چنین منما که از خدا میترسی برای اینکه ترا گرامی دارند و دلت مایل بفجور و معاصی باشد ای ابوذر
باید ترا در هر کاری که کنی نیتی باشد که جمیع کارها را از برای خدا کنی حتی خواب کردن و خوردن
ای ابوذر باید که در سینه تو جلال و بزرگواری خدا عظیم باشد و خدا را مثل جاهلان
یاد نکنی که چون سگ را ببینند میگویند خداوندا او را رسوا کن و چون خوک ببینند میگویند خداوندا او را رسوا کن احادیث
در مذمت ریا در اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که
حضرت عیسی علیه السلام بحواریون فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما نمی‌آید که ظاهر خود را پاکیزه کنید
که درونش ناپاک باشد و دلهای شما ناپاک شده و نیست بدست شما هیچ ثمری اگر پاکیزه کنید دلهای شما

کرده

کثیف و چرکین باشد مباشید از بابت غربال که آرد و خوب خود را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را
در میان خود نگاه میدارد و همچنین شما کلام حکمت را از دهان خود بیرون می‌آورید برای مردم و کینه و بغضها را
در سینه خود نگاه میدارید ای بنده‌های دنیا مثل شما مثل چراغیست که مردم را روشنی میدهد و خود را
میسوزاند ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما بسیار درآیید و اگرچه باید که بزانو راه روید خود را بآن مجالس
برسانید بدرستی که حق تعالی زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین مرده را به باران
درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که خوشا حال بنده گمنامی که
مردم او را نشناسند و او مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند و حق تعالی او را بشناسد
و از او خشنود باشد اینجماعت چراغهای راه هدایتند که حق تعالی ببرکت ایشان رفع میکند هر فتنه
تاریک گشته که مردم را بشبهه اندازد و برای ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان فاشی اسرار مردم نکنند و
جفاکار و ریاکننده نمی‌باشند و هرگاه کسی عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده است پستی دنیا و اهل دنیا بر او
ظاهر شده و قدر اوقات عزیز خود را دانسته در هر امری تا رضای خدا را در آن نداند و نیابد که بکار آخرت او
آید متوجه آن کار نمیشود عمر خود را بباطل ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او
تحصیل سعادات ابدیست برای آن طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف نشود و از او قوت بندگی
بهمرسد و اگر این معنی بحسب واقع منظور او باشد و محض کبر را بهانه مقرر نباشد طعام خوردن او نیز
عبادتست و آن طعام همه نور میشود و توفیقی که از آن حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود و همچنین خواب را
برای این میکند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته باشد و عمل بفرموده الهی کرده باشد و بدن و عقل او
ضعیف نشود و اگر نیت اخلاص مرد و برای این مرد که خود را از کثافات و نجاسات پاکیزه کند که در وقت عبادت

مطهر و مصفا و با حضور قلب بنماز ایستاده گردد و مجملی از تحصیل این مقام در اول این کتاب گذشت و در مقام جناب
مقدس پس بمعنی این معنی اشاره فرموده اند که باید ترا در هر کاری نیتی باشد و همچنین در ... الی قرب
باوری حتی در خواب کردن و طعام خوردن و آنچه حضرت فرموده که با عظمت الهی را ملاحظه نما یعنی چون خدا را
در مقامات بعمل و گرمی مراد آنست که در روی بی احتیاطی در هر مقام خدا را یاد کنی لیکن اگر غرض
تو یاد خدا او پس باشد و اگر نگذشته که ذکر خدا در هر حال خوبست و در احادیث وارد است
که در صغیر و کبیر امور باید که بخدا متوسل باشند و از او استعانت جویند و جمیع حاجات خود را
از خورد و بزرگ سوال نمایند از او این معنی تعظیم الهی است که خود را او قوت و قدرت خود را
دانند و در جمیع امور خود را محتاج خداوند خود دانند که کوچک و بزرگ نزد قدرت او یکسان
نسبت باو و تفصیل این معنی انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد یا اباذر إنّ لله ملائكة
قياماً من خيفته ما رفعوا رؤوسهم حتى ينفخ في الصور النفخة الآخرة
فيقولون جميعاً سبحانك وبحمدك ما عبدناك كما ينبغي لك أن تعبد
ولو كان لرجل عمل سبعين نبياً لاستقل عمله من شدة ما يرى يومئذ
ولو أنّ دلواً صُبّ من غسلين في مطلع الشمس لغلت منه جماجم
من في مغربها ولو زفرت جهنم زفرة لم يبق ملك مقرب ولا نبي
مرسل إلا خرّ جاثياً لركبتيه يقول رب نفسي نفسي حتى ينسى إبراهيم
إسحق عليهما السلام ويقول يا رب أنا خليلك إبراهيم فلا تنسني ای
ابوذر بدرستی که حق تعالی ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی سر بالا نکرده اند

که در صور بدمند و بدمیدن آخر که همگی خلق زنده میشوند پس جمیع ملائکه در آن حال میگویند که خداوندا
ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص و عیبها و از اینکه عبادت قابل درگاه تو باشد و ترا بجمیع
نعمتها شکر میکنیم و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که ترا عبادت کنند و اگر شخصی
عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت احوالی که در آن روز
مشاهده مینماید و اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم است از اهل جهنم که در دنیا در دیگهای جهنم جوشیده
است در مشرق آفتاب بریزند هر آینه از حدت و حرارت او جوشش آید مغز سر جمیع کسانی که در
مغرب آفتابند و چون جهنم در صحرای محشر نعره کشد و بصدا آید نماند احدی نه ملک مقربی و نه
پیغمبری مرسلی مگر آنکه بزانو در آیند و هر یک استغاثه کنند که پروردگارا نفس مرا رحم کن
و در آن حال چنان در اندیشه خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش
کند و بحال خود مشغول باشند و گوید که ای پروردگار من خلیل تو ام ابراهیم مرا از
رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که اقرار بآنها واجب است و از
ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است و باید اعتقاد داشت
که بهشت و دوزخ الحال موجودند چنانچه بسند معتبر منقولست که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیه سوال نمود که بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند فرمود که
بلی و بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند در شب
معراج ابو الصلت عرض نمود که جمعی میگویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت
و دوزخ را اما هنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمعی که این سخن را میگویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم

و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره از
ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود و بعد از آن حضرت استدلال بآیات و حدیث
فرموده‌اند که دلالت بر خلق آنها میکنند و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمود که والله بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا او را خلق
فرموده است و جهنم خالی نیست از ارواح کفار بدکردار از روزی که خدا آنرا خلق فرموده است و آیات
و اخباری که دلالت برین مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب
جهنم و عذاب ایشان برطرف نمیشود و همچنین مخالفان از فرقه‌هایی که غیر فرقهٔ شیعهٔ
اثنی عشریه‌اند هر یک در مذهب خود متعصب بوده‌اند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام
شده است ایشان در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ
نباشند و محبت اهل بیت داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند و چنان
تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی که حق تعالی بفضل خود
ایشان را از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان کبائر از شیعیان اثنی عشری مستحق عقاب
و رحمت میشوند و ممکن است که حق تعالی بفضل شامل ایشان را بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم برد
البته مخلد نخواهند بود و او نجات می‌یابند و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از
ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد
جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری امور دین شده و هر که صاحب این دینست از بدیهیات
او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است هر چند بحسب ظاهر اسلام کند والتفصیل

این کلام را احتمال گنجایش ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت بحضرت امام جعفر صادق
علیه السلام عرض نمودم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان که دل من بسیار قساوت
بهم رسانیده است فرمود که ای ابو محمد مستعد شو از برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است
که انتها ندارد و فکر آن زندگانی را بکن و تهیهٔ زاد راست کن بدرستیکه جبرئیل روزی
نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد رو ترش کرده و آثار اندوه از چهره‌اش ظاهر بود
پیش از آن هرگاه که می‌آمد تبسم و خندان و خوشحال می‌آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا
امروز چنین غضبناک و محزون آمده جبرئیل گفت که امروز دمهایی که بر آتش جهنم میدمیدند
از دست گذاشتند فرمود که دمهای جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود
که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون
سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است
که در دیگهای جهنم جوشیده است و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند همه
جمیع اهل دنیا از گند آن بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم
میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین
و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت
رسول و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار
شما سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب
من شوید پس بعد از آن هرگاه جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد تبسم و خندان بود پس حضرت صادق

بعظمت بهشت

علیه السلام فرمود که در آن روز که اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میبینند و اهل بهشت
و نعیم از امید اند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بالای
جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر
میگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که
عذاب در ایشان اثر بیشتر کند پس حضرت به ابوبصیر گفت که آنچه گفتم ترا بس است گفت آری بس است
مرا و کافیست و از سند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
شنیدم که فرمود اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد میکنند
از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا
مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش
تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و رویهای ایشان سیاه شده باشد
محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند
و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و کلالیب
آتش بدنهای ایشانرا بدرند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ و شدید
ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر روی ایشانرا در آتش میکشند و با
شیاطین ایشانرا در زنجیر میکشند و در غلها و بندها [illegible] را مقید میسازند اگر دعا
کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلب کنند برآورده نمیشود این است حال جمعی که
بجهنم میروند و منقولست در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که کل جبار عنید را بعذاب [illegible]

بجهنم

بجهنم میبرند و بخورد او میدهند از آبی که روان شده از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و زرداب
که آنرا از غایت بدی خیال میکند و بتکلف و بغیر تمام جرعه جرعه میخورد و از او بگلویش فرو نمیرود و از غایت
تلخی و گندگی او و از هر طرف مرگ باو میرسد و بحال مرگ نمیباشد و از روی مرگ میکند و لیکن او را
مرگ نمیباشد و نمیمیرد و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر از برای او است فرمود که آن صدید
چون نزدیک او می آورند روی او بریان میشود و پوست سرش در آن میریزد و از بس
از آتش گرم شده است در خانه از چرک و سیم روان میشود و آن قدر میگریند که از آب دیده ایشان نهرها جاری میشود
و در رویهای ایشان جای بجای زخم میرسد بعد از آن اشک منقطع میشود و خون بجای اشک میریزند بحدی
که کشتیها در آب دیده ایشان میرود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را
هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند
و از یک در دیگر مشرکان کافران داخل میشوند و از جماعتی که هرگز بخدا ایمان نیاورده اند و از یک دری امتی
داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی ایشانرا نیکی در آن در نیست و یک در دیگر باب لظی است
و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال
در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشش میزند و ایشانرا بطبقه بالای جهنم می اندازد پس هفتاد سال
دیگر فرو میروند و ابد الآباد در جهنم حال ایشان این است و یک در دیگر است که از آن در دشمنان ما و هر که با
جنگ کرده و یاری ما نکرده داخل جهنم میشود و آن در بزرگترین درها است و گرمی آتش آن از همه بیشتر است
و منقولست که ابن عباس گفت که [illegible] نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمده
پرسید که بهشت و دوزخ در کجا اند حضرت فرمودند که بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است

و به سند معتبر منقولست که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از معنی فلق فرمود که
دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار بیت است و در هر بیتی
هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را
در آن دره گذر می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا است یک جزو است از هفتاد
جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را به آب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین
نکرده بودند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و به درستی که جهنم را در روز قیامت به صحرای محشر
خواهند آورد که صراط را بر روی آن بکشند پس جهنم فریادی بر محشر زند که جمیع ملائکه مقربین
و انبیاء و مرسلین از بیم آن به سوی او استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است
در جهنم که سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر
زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی
سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه
کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که
اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ می جوشد می آید و مرتبه
دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دستها و سرها را
با پوست سر ایشان از آنجانب خود بکشد کسی را که پشت کرده بر حق و رو گردانیده از معبود مطلق
و جمع کرده است اموال دنیا را و ضبط کرده است و حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبه سیم
سقر است که حق تعالی در وصف آن فرموده که سقر آتشی است که باقی نگذارد پوست و گوشت

و عروق

و عروق و اعصاب و عظام را مگر همه را میسوزاند و باز حق تعالی آنها را باز میگرداند و آتش
بر ایشان دارد و باز میسوزاند و آتشی است سیاه کننده پوست که از ورای آن ظاهر است و سیاه است
برای ایشان و بر آن موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شراره ها
جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زرده اند که بر هوا میروند و هر که در آن افکنند او را در هم
میشکنند و میکوبند تن را و روح از ایشان مفارقت نمینماید و چون سرمه ساییده شدند باز
حق تعالی ایشان را بحالت اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای
مالک بفریاد ما برس پس چون مالک بفریاد ایشان رسد ظرفی از آتش میگیرد که مملو است از
چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و به ایشان میخوراند پس چون
نزدیک روی ایشان می آورد پوست و گوشت روی ایشان می ریزد از شدت حرارت آن
چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی که احاطه کند بایشان سراپرده
آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان رسند به آبی که مانند مس گداخته باشد
که چون نزدیک روی ایشان برند بریان کند رویهای ایشان را بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهیست
آتش از برای ایشان و هر که او را در آن اندازند هفتاد سال در آتش فرو میرود و هر چند که پوستش
بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش میرویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سرادق
از آتش است و در هر سرادقی سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است
و در هر خانه سیصد نوع از عذاب آتش است و در آنجا مارها و عقربها از آتش و کندها و زنجیرها و غلها
از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران

رنجها از علماء آتش از دو شعله طبقه هفتم جهنم است که عقل در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در
از آتش گشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود اکوه است از
مس گداخته که بر روی آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر می نامند که از آن روز که
خدا او را خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا او را رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس
نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند
از حرارت و گندیدگی و کثافت آن وادی آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا فرموده است از
عذاب خود و در آن وادی کوهی هست که جمیع اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن
و کثافت آن کوه و عذابهای که در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که
اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گندیدگی و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن
دره چاهی هست که جمیع اهل آن دره از گرمی و تعفن و غذاوت و عذاب شدید آن
چاه پناه بخدا می برند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت
آن مار و آنچه در نیشهای آن زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت
صندوق است که در آنجا جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج
کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت
من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوی خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است
که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر

صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در
آن شبی که بمعراج رفتم در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از آن خائف شدم جبرئیل گفت شنیدی
یا محمد گفتم بلی گفت که این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم اکنون بقعرش
رسیده است فرمود که بعد از آن دیگر آن حضرت را خندان ندیدم تا از دنیا مفارقت فرمود پس
حضرت رسول فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه
رسیدم بملکی از ملائکه که از او عظیم تر ملکی ندیدم با هیأتی منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه
ملائکه دیگران تحیت و دعا نسبت بمن بجا آورده بودند او بجا آورد و لیکن نخندید و خوشحالی که دیگران
داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم
گفت گنجایش دارد که از او بترسی که ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است هرگز
هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والی جهنم گردانیده است تا حال هر روز خشم و غضبش
بر دشمنان و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی خندیده
ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته بروی تو نیز خندیده و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من
بر او سلام کردم رد سلام من نمود و مرا بشارت بهشت داد پس بجبرئیل گفتم چون
جمیع اهل سموات او را اطاعت مینمایند که بفرما که آتش دوزخ را بمن بنماید جبرئیل گفت
که ای مالک بمحمد بنما آتش جهنم را پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم گشود ناگاه از آن
زبانه بآسمان بلند شد و ساطع گردید و بجوشش آمد که من ترسیدم پس گفتم ای جبرئیل
بگو که پرده را بیندازد فی الحال مالک امر نمود که ای زبانه بجای خود برگرد پس برگشت در جای دیگر

وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی می‌فرماید که بریده شده است برای کافران جامه‌ها از آتش که آتش
برای ایشان نازل شده است که آتش ایشان را فرو گیرد چنانچه جامه آدمی را فرو میگیرد و پس از آن
ایشان چنان جوشیده که بناف ایشان رسد و لب بالای ایشان تا بالای سر ایشان رسد و بعد از این حق تعالی
میفرماید که بریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است
از چشمها و امعا و پوستهای ایشان را و برای ایشان گرزهای از آهن آماده کرده‌اند که هرگاه خواهند بیرون
آیند از آتش از کثرت شدت الم برگردانند ایشان را بآن گرزها در آتش و گویند بچشید
عذاب آتش سوزان را و در حدیث وارد شده است که اگر گرزی از آن گرزها را در زمین گذارند جمیع انس و جن
جمع شوند و خواهند که آنرا بردارند نتوانند برداشت و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده‌اند و پاهای ایشان را در زنجیرها کرده
و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای از مس گداخته پوشانیده‌اند
و جبه‌ها از آتش برای ایشان بریده‌اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بغایت رسیده
و درهای جهنم بر روی ایشان بسته‌اند پس هرگز آن درها گشوده نمیشود و هرگز نسیمی بایشان داخل نمیشود
عذاب ایشان پیوسته شدید است و عذاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود
و نه عمر ایشان بسر می‌آید مالک را استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب نماید که ما را بمیراند
او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استغاثه مینمایند و آن جای هر جبار متکبر معاند
است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد

صلی الله علیه و آله داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است
که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از
شدت حرارت مغز دماغش بجوشد مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش
سخت‌تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل‌تر است و در حدیث دیگر وارد شده است که
فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه مینمایند و از خدا طلب نمودند
که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست از آتش که اهل آن
چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استغاثه مینمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش
کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس از اول پسر آدم است
که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون جبار مصری که گوساله پرستی را
دین خود کرده و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرده و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان
گمراه کرده و کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد اما شش کس از آخر ابوبکر است و عمر و
عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان
برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود که در جهنم ماریست بکلفتی گردن شتران که یکی ایشان
که بگزد کسی را چهل قرن چهل سال درد آن میماند و عقربیست هر یکی مثل استر که اثر گزیدن ایشان
این قدر از مدت میماند و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار
کوه است و بر هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره‌ای هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار

خانه‌ایست و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سیصد ذراع است و نیشهای آن مارها به
نخلهای طولانی می‌ماند بنزدیک فرزند آدم می‌آید و میکند پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت
او را از استخوانهایش میکشد پس چون میگریزد از آن در رودی از رودهای جهنم می‌افتد که چهل سال
یا چهل قرن در آن غوطه میخورد و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچکس را
خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ برای او مقرر فرموده است پس چون
اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند اهل بهشت را
که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم
بایشان مینمایند که این منزلیست که اگر معصیت الهی میکردید داخل این منازل می‌شدید پس از این
ایشان را فرح و شادی روی دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی که از چنین عذابی نجات
یافته‌اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان
در بهشت و نعمتهای که در آنجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی میکردید این
منازل را متصرف می‌شدید پس ایشان را حالی روی دهد که اگر مرگ باشد بمیرند
پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند
واینست تفسیر این آیه که حق تعالی در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که میراث میبرند بهشت را
و در آن مخلد و پاینده خواهند بود و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون اهل بهشت
داخل بهشت شوند و اهل جهنم داخل جهنم منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت
و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت آنرا گویند نه پس مرگ را

بصورت گوسفند سیاه و سفیدی در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگست
پس حق تعالی امر فرماید که او را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود
و شما را مرگ نیست ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و اینست روزی که خداوند
عالمیان فرموده که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کارها منقضی شده باشد و ایشان
رسیده باشد و ایشان امروز غافلند حضرت فرموده که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت
و جهنم را امر کند که همیشه در جاهای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت
و اندوه و امید ایشان منقطع گردد یا اباذر لو ان امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت
من سماء الدنیا فی لیلة ظلماء لاضاءت لها الارض افضل مما یضیء بالقمر
لیلة البدر ولوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض ولو ان ثوبا من ثیاب اهل
الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه وما حملته ابصارهم
ای ابوذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب
تاریکی هر آینه از نور جمال او روشن شود زمین بهتر از آنکه روشن شود از ماه شب چهارده و هر آینه بوی خوش او برسد بمشام
جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامه‌های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر آینه هر که بسوی او نظر نماید
مدهوش شود و دیده او تاب دیدن او نیاورد و به سند صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت بحضرت صادق
عرض نمودم که یابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی فرمود که ای
ابو محمد بدرستیکه بوی بهشت از هزار ساله راه میشنوند و پست‌ترین اهل بهشت را
آنقدر بدهند که اگر جمیع انس و جن بمنزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی

باشد و از او چیزی کم نشود و بعد از آن اهل بهشت چون اهل بهشت میشود پس باغ منظر آدمی
چون اهل باغ بیست تر میشود و در آن مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه‌ها
الله که خدا خواهد پس حمد و شکر الهی بجا می‌آورد و میگوید باو که جانب بالا نظر کن چون
نظر میکند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اول ندیده است پس گوید که
پروردگارا این از برای من کرامت از ما خطاب میرسد که اگر این را هم شاید که بار دیگر بطلبی
او گوید که نه همین مرا کافیست و از این بهتر پس چون آن حدیقه در آمد و سرور شادی او
عظیم شود سپاس و شکر الهی را بجا آورد پس خطاب رسد که در جنة الخلد را بروی او
بگشایید اضعاف آنچه در بهشت دوم دیده بود در آنجا مشاهده نماید و فرح و سرورش زیاده
گردد و گوید پروردگارا از برای است حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من به
بهشتهای خود و نجات بخشیدی مرا از آتش ابو بصیر گفت چون این بشارتها را شنیدم
گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان فرمود که ای ابو محمد در بهشت شهری
هست که در دو طرف آن نهرها گذران است و درختها روئیده است چون مؤمن یکی از آنها
بکند ندا او را خوش آید او را زینت میکند و حق تعالی آنجا دیگری میرویاند ابو بصیر گفت
فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که مومن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار زن ثیبه و دو زن
از حور العین کرامت میفرماید ابو بصیر گفت فدای تو گردم هشتصد دختر باکره با و بیه خواهد بود
کرمی هرگاه با هر یک از اینها معاشرت مینماید باکره اند گفت فدای تو گردم حور العین را از چه
خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد

حله ایشان

نمایان است و جگر مومن آیینه حور العین است و جگر حور العین آیینه مومن است که از غایت لطافت
و صفا چهره خود را در آن مشاهده مینماید گفت فدای تو گردم آیا حور العین را سخنی هست که
بآن تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق چنین سخنی نشنیده اند گفت سخن ایشان
چیست گفت میگویند که مائیم خالدات که پیوسته خواهیم بود و مردن برای ما نیست و مائیم تنعم
کنندگان که درویشی بما راه ندارد و بدحالی نیست ما را و مائیم که بر در سرای خلد
پیوسته خواهیم بود و هرگز از آن بیرون نرویم و مائیم که پیوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال
بغضب و خشم نمی‌آییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که ما از برای
او خلق شده ایم مائیم آنان که اگر یکتار از زلف ما را در میان آسمان و زمین بیاویزند نور آن دیدها
را خیره کند و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که بهشت را
هشت در است از یک در پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان
داخل میشوند و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل میشوند و من پیوسته بر صراط
دعا میکنم و میگویم خداوندا سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری
کرده و ولایت مرا اعتقاد داشته است در دار دنیا در آن حال ندا از میان عرش الهی
در رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم در شیعیان تو پس
هر یک از شیعیان و دوستان من و آنان که یاری من کرده اند و با دشمنان
من جهاد کرده اند بکردار یا بگفتار شفاعت میکنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان
و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند از آن جماعتی که اقرار بشهادتین

و تشنه نشوند و دل ایشان بقدر ذره ای بغض ما اهل بیت نباشد و بسند صحیح از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که در بهشت که حق سبحانه و تعالی در بهشت برای
بندگان مومن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده پس چون روز جمعه میشود حق تعالی ملکی از بنده
مومن میفرستد با حله چون آن ملک بدر بهشت آن مومن میرسد بدربانان میگوید که از مومن
رخصت بطلبید تا من نزد او بیایم پس دربانان نزد مومن می آیند و میگویند که فرستاده پروردگار
است بر در ایستاده و رخصت میطلبد پس بزنان خود میگوید که ما را چه باید کرد ایشان میگویند که
ای سید و بزرگ ما بحق آن خداوندی که بهشت را بتصرف داده کرامتی برای تو از این حضرت
پروردگار تو نزد تو پیک و رسول فرستاده پس ملک در آید و آن حله را بیاورد و مومن
کمی از کمر بند و کمی را بر دوش افکند و بملک حق تعالی روانه شود و بر هر چه گذرد از نور آن روشن
شود و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامتست پس چون در آنجا مومنان همگی مجتمع گردند حق تعالی
نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده در آیند خطاب رسد که
ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را
از شما برداشته ام پس ایشان گویند که ای پروردگار ما چه چیز بهتر از این هست که بما کرامت کرده
بهشت را بما عطا فرموده جواب فرماید که شما را عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون از برای شما هست و
کرامتها پس در هر جمعه مومن برمیگردد با هفتاد برابر آنچه داشته است و اینست معنی آنچه حق تعالی
میفرماید که نزد ما زیادتیهای رحمت و کرامت است و روز جمعه روز مزید است پس ایشان برگردند
و پرنور است و روشن بسیار و نور است پس حوران بسیار از نور روشنی آن تعجب کنند که یعنی

سبحان الله و بزرگی و گفته است که گفتش الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بگوید و حمد و ثنای
الهی که گفتش الحمد لله است و غیر آن از ثنای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستند
چون بنده مومن از وعده گاه برمیگردد و بهر چه که میگذرد آنرا از نور خود روشن میکند تا آنکه بزنان
خود برسد پس میگویند بحق آن خداوندی که بهشت را بما مباح گردانیده است ای سید ما
هرگز ترا باین حسن ندیده بودیم او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بهاء
و حسن شما بعد از آن حضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمیبرند و حایض نمیشوند و
خوبی نمیدارند راوی گفت فدای تو گردم میخواهم از چیزی سوال نمایم و شرم میکنم از آن آیا در
بهشت غنا هست حضرت فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی امر میفرماید بادها را
که از آن درخت میوزند و از آن حرکت میوزد و از آن نغمه صادر میشود که خلایق هرگز چنان نشنیده اند
پس حضرت فرمود که این جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد راوی
میگوید که گفتم فدای تو گردم دیگر زیاد کن از اوصاف بهشت فرمود که حق تعالی بهشت را بید قدرت خود
خلق فرموده است که هیچ چشمی آنرا ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده پروردگار عالم هر صبح
آنرا میگشاید و میفرماید که شمیم و بوی خود را برای اهل بهشت نیکو گردان اینست که حق تعالی میفرماید که
پس نمیداند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم و سرور
ایشان است بجزای کارهای خیری که در دنیا میکردند و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه
منقولست که طوبی درختیست در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است و هیچ مومنی در بهشت نیست
مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست که خواهش هر چه که در خاطرش در آید آن

شاخ برای او حاضر می‌سازد و اگر سوار تندروی در سایه آن درخت صد سال تازد به بیرون رفت
و اگر کلاغی از ته آن درخت پرواز کند آنقدر که پیر شود از پیری بیفتد بالای آن درخت نرسد
پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامتی و بسند دیگر از حضرت منقولست که در بهشت
درختی هست که از بالایش حله‌ها بیرون می‌آید و از پایینش اسبان ابلق با زین و لجام کرده بیرون می‌آیند
که بالها دارند و سرگین و بول ندارند پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار میشوند و آنها پرواز
میکنند به هر جایی که ایشان خواهند پس میگویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست‌ترند که پروردگارا
چه عمل این بندگان را باین کرامت رسانیده است خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها عبادت
میکردند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند و در روز چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد
میکردند و نمی‌ترسیدند و تصدق مینمودند و بخل نمی‌ورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که طوبی درختیست در بهشت در خانه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و در خانه هر شیعه
شاخی از آن درخت هست و یک برگ آن یک امت را سایه می‌افکند و در حدیث دیگر وارد شده
که حضرت رسول صلی الله علیه حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بسیار میبوسید و این امر بر طبع عایشه
گران بود روزی باین سبب اعتراضی کرد حضرت فرمود که ای عایشه شبی که مرا به معراج بردند
داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و میوه از آن درخت بمن داد و تناول
نمودم پس حق تعالی آن میوه را نطفه کرد در صلب من و چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم
و او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی را از او میشنوم
و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوریست بصورت انسی و هر گاه که مشتاق بوی بهشت میشوم

فاطمه را میبویم که از او بوی بهشت میشنوم و از عبدالله عباس منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صحیفه طلا دوخته است پس چون کوبند آن حلقه
را بر صحیفه میگوید صدا میکند که یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم در آنجا ملکی چند دیدم
که بنا میکردند گفتم با ایشان که چرا گاهی مشغول می‌باشید و گاهی دست باز میکشید گفتند که دست
برمیداریم انتظار خرجی میکشیم پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمنان در دنیا این کلمات
سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ هر گاه که این کلمات را میگویند
از برای ایشان بنا میکنیم و چون ترک میکنند ما ترک میکنیم و از جابر بن عبدالله انصاری منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته است که لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ
عَلِیٌّ اَخُو رَسُولِ اللهِ یعنی علی برادر رسول خداست و این را بر در بهشت نوشته‌اند پیش از آنکه آسمان
و زمین را بیافرینند بدو هزار سال و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که حق تعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است
و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است آنها را برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی
کنند و بزیارت یکدیگر روند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤال نمود از تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که
لٰکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مَبْنِیَّةٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ
وَعْدَ اللهِ لا یُخْلِفُ اللهُ الْمِیعادَ که ترجمه ظاهرش اینست که لیکن آنانکه پرهیز کردند از نواهی پروردگار

خود و از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفه‌ها که از بالای آن غرفه‌ها غرفه‌ها
و غرفه‌های آن رفیع است که در غایت استحکام بنا شده جاری میشود از زیر آن غرفه‌ها نهرهای بهشت
حق تعالی این منازل و درجات را به متقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند خدا وعده خود را و سؤال نمود
که برای که این غرفه‌ها را بنا کرده‌اند یا رسول الله حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی غرفه‌هایی که حق تعالی
بنا کرده است برای دوستانش از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و نقره
منقش و مزین ساخته‌اند و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی دربان است و در آن غرفه‌ها فرشهای
عالی بر روی یکدیگر گسترده‌اند که بسیار رفیع شده است از حریر و دیبا برنگهای مختلف و در میان
این فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده‌اند پس چون مؤمنی را به بهشت برند و به منازل
آورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حله‌های سطر از طلا و نقره در او پوشانند
و در زیر تاج اکلیلی بکلل یاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله رنگهای مختلف سطر از طلا و نقره
بکلل مروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی
بحرکت آید و بر خود ببالد پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکل است
بباغهای او که در آید و او را تهنیت گوید بکرامتهای الهی پس گویند او را خدمتکاران مؤمن از کنیزان
و غلامان که در اینجا بایست باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه کرده و زوجه حور العین او مهیای
ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریه که برای او در منزل
مهیا کرده‌اند از خیمه خود بیرون آید و بجانب مؤمن بخرامد و کنیزانش دور او احاطه کرده باشند و هفتاد
حله پوشیده باشد و بشکل مروارید و یاقوت و زبرجد و حله‌هایش از مشک و عنبر رنگین کرده باشند

و در سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا بکلل یاقوت و مروارید در پا کشیده و بند نعلین از یاقوت
سرخ آراسته پس چون نزدیک دوست خدا درآید و اراده نماید که از شوق او از جا برخیزد گوید که ای
دوست خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز که من از برای توام و تو از برای منی پس چون
او را با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچیک ملال حاصل نشود پس نظر کند
در روی آن حوریه افکند در گردنش طوق مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که بر آن
لوح نوشته که تو ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من برای تو بنهایت رسیده
پس حق تعالی هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت بگویند و حوریه را بتزویج او در آورند پس
چون بدر اول از درهای بهشت آن مؤمن برسند گویند بملکی که بر آن در موکل است که برو از
دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارکباد
بهشت بگوییم آن ملک گوید که باشید تا من بحاجب بگویم تا بر مؤمن عرض نماید که شما آمده‌اید
پس آن ملک بیاید نزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سرا
هزار ملک ایستاده‌اند که پروردگار عالمیان ایشان را بجهت تهنیت دوست خود فرستاده
ایشان رخصت دخول می‌طلبند حاجب گوید که بر من بسیار دشوار است که در این حال
رخصت دخول کسی را از دوست خدا بطلبم و او با زوجه خود بخلوت خانه است و میان حاجب
و مؤمن دو باغ فاصله است پس حاجب آید نزد قیم و گوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده
که جناب رب العزة ایشان را برای تهنیت فرستاده است از برای ایشان از دوست خدا رخصت
بطلب پس قیم آید نزد خدمتکاران خاص و گوید که رسولان خداوند جبار بر در سرا ایستاده‌اند و ایشان

رخصت

هزار ملک آید که حق تعالی شما را برای تهنیت فرستاده اول اذن عرض کنند چون ایشان عرض کنند
چون ایشان عرض کنند رخصت دهد که داخل شوند پس ایشان جایی بنزد غرفه‌ها غرفه را
هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس حاجبان ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهند
هر ملکی آن دری که بر آن موکل است بگشاید پس هم هر ملکی را از دری از درهای غرفه در آورد و هر یک
از ایشان رسالت پروردگار خود برسانند داشته باشد این حالت آنچه حق تعالی می فرماید که
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ
عُقْبَى الدَّارِ که ترجمه‌اش اینست که ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای منازل
ایشان و گویند که سلام الهی بر شما باد بسبب آنچه بر شهوات طاعات و ترک معاصی بلاها
و محنتها صبر کردید در دنیا پس چه نیکوست عاقبت این سرای شما و اشاره باین کرامتست آنچه
تعالی در سوره هل اتی فرموده است که وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا
و چون نظر نمایی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نگنجد و ملک بزرگ و وسیع
پادشاهی عظیم حضرت فرمود که مراد این نعیم و پادشاهی است که حق تعالی بدوست خود کرامت
میفرماید که ملائکه از جانب حق تعالی شما برسالت بنزد او می آیند و بی رخصت او داخل نمیشوند
پس فرمود که نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حق تعالی می فرماید که جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و میوه‌های ایشان نزدیکست بچشیدن که هر میوه را اگر مؤمن طلبش اول
آن شود بدهان خود آنرا ایستاده گرفت چنانچه تکیه کرده است یا آنکه حرکت کند بدهر بستی که
انواع میوه‌ها بسخن می‌آیند و به دوست خدا میگویند هر یک از ایشان ای ولی خدا اول مرا تناول نما پیش از آنکه

دیگر را

دیگر را تناول نمایی و فرمود که هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه او را باغهای بسیار است
بعضی از آن سر گرفته و بعضی در غایت بزرگی خواهد بود و نهرها و کرامت کرده هم
از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا غذایی را میل نماید
اگر بگوید آنچه خواهش کند نزد او می آورند و گاهی برادران مؤمن خود خلوت میکنند و صحبت
میدارند و گاهی بدیدن یکدیگر می روند و در باغهای خود تنعم میکنند و در بهشتها و هوای
بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح است و طلوع آفتاب و از آن هوا
نیکوتر و خوشتر آید و تر و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران میدهند و چهار زن از آدمیان و مؤمن ساعتی
با حوریه صحبت میدارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی خلوت میکنند با خود و بر کرسیها
تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت میدارند و گاه است که مؤمن بر تخت خود تکیه زده ناگاه
شعاع نورانی او را فرا میگیرد و در آن حال بخدمتکاران خود میگوید که این شعاع تابان از کجا بوده
ایشان میگویند که این نور حوریه است که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرده
و بسوی تو نظر کرده از شوق لقای تو و خواهان تو شده است و محبت تو بر او غالب گردیده
و چون تو او را دیده که بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح متبسم شده و این شعاعی که مشاهده نمودی و نوری
که تو از او گرفته از سفیدی و صفا و پاکیزگی دندانهای او بوده پس دوست خدا گوید که او را
رخصت دهید که در منزل ما فرود آید و بنزد من آید چون دوست خدا این را فرماید هزار غلام و هزار کنیز
مبادرت نمایند و این بشارت را بآن حوریه برسانند و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره
و زینت بر او آراسته و از یاقوت و زبرجد و لؤلؤ و مشک و عنبر برنگهای مختلف بر او آغشته و از لطافت

بجهت آنکه منبر اسپیشوان فرش از زر خشتها و حله ساید و ملاطش مشک و زعفران باشد و عرض که بهشت
و زرع باشد و چون نزدیک درخت خدا رسید خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید
و زبرجد بیاورند و نثار او کنند و دست در گردن یکدیگر در آورند تعالی و ایشان را اطلاع حاصل شود و بعد
از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بهشتهایی که حق تعالی در
قرآن ذکر فرموده جنت عدن است و جنة الفردوس و جنت نعیم و جنة المأوی و در میان
این بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست که مومن از جنتها و باغستانها برسید هر قدر که خود
و رواها نعیم میکند بهر روش که خواهد و هر چه که مومن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است
که گوید سبحانک اللهم همین که این را گفت خادمان مبادرت نمایند و آنچه خواهد بی آنکه طلب کند او
حاضر میسازند چنانچه حق تعالی می فرماید که دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ
فِيهَا سَلَامٌ یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهند چنانچه از این احادیث ظاهر شود
باین وجه باشد که سبحانک اللهم یعنی پاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و تحیت و درود
ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است حضرت فرمود که یعنی تحیت خدا بر ایشان سلام است
وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و آخر دعاهای ایشان اینست که گویند
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حضرت فرمود که مراد اینست که آنچه را طلب مینمایند و برای ایشان
حاصل شد و از آن لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن بعد از آنکه فارغ
شدند حمد الهی بجای می آورند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که از حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه که فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فرمود که ایشان زنان مومن عارف

و شسته اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را مومنان شیعه مینمایند و آنکه فرموده است که
حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ مراد حوران بهشت اند که در نهایت سفیدی که رخسار
ایشان را رگیست در میان خیمها از دُر و یاقوت و زبرجد نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری
هفتاد دختر باکره ریسمند ایستاده اند که دربان ایشان اند و هر روز از خدا کرامتی بایشان میرسد
و ایشان را برای شیعه علی فرموده که مومنان ایشان بشارت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد
علیه السلام منقول است که فرمود که گمان نکنید که خداوند حور را بشسته پرستی که بهشت را
هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راه است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه ساق آن از طلاست و فرمود که اهل بهشت را بول و غایط
نمیشود بلکه بعرق ایشان دفع میشود از مشک خوشبوتر و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن
و جمال و صفا و طراوت زیاده میشود چنانچه اهل دنیا را پیری و قباحت منظر زیاده میگردد و فرمود که
پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و هفتاد و دو زن و مرتبه از مرتبه عالیه بهشت
برای او منور میسازند و بسند معتبر منقول است که ملحدی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سوال
بسیار نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله سوالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت
هر میوه که از درختان بهشت میچینند همان میوه بجای آن میروید دیگر فرمود که مثل آن باشد
چراغیست که هرچه آن چراغ را افروزند از نور آن چیزی کم نمیشود اگرچه عالم را از آن چراغ پر شود
پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و میآشامند و هیچ از ایشان فضله نمی شود فرمود که
زیرا که غذای ایشان رقیق و لطیف است و از ثقل نیست بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبوی دفع میشود

رسیده که چون بهشت که حوری را هر چند وطی میکنند باز باکره می‌یابند او را و نبود که از لطافت و نظافت
پاکیزه مخلوق شده است و با او آفتی و جراحتی نرسیده و در سوراخ او چیزی داخل نشود و حیض
و کثافات از او واقع نشود پس بسته چگونه که چسبیده است و از پوست محکم تر بسته شود
نمیشود لهذا احسن است رسیده که حوری میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد و نبود که
در نهی را که در میان آب صافی به بینداری که یک نیزه عمق آن باشد بسبب لطافت سینه
و رسیده بمعتبر از عبدالله بن علی منقولست که بجدّت بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسیده دار او وصف بهشت سؤال نمود بلال گفت که از حضرت رسول شنیدم که حصار بهشت
یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و گلهای گل در میان آن مشک
خوشبوی کار کرده‌اند و کنگره‌های آن حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است رسیده که درهای
از چه چیز است بلال گفت که درها مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است و باب الصبر
در کوچکیست یک لنگه از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگه
دارد و وسعت آن پانصد ساله راه است و آن در را صدایی ناله است میگوید که خداوندا اهل من را
بر سان من و باب البلا که جمیع در دنیا به بلاها مبتلا گردیده‌اند با مصیبتها و دردها و مرضها
دیگر آنها از آن در داخل میشوند از یاقوت زرد است و یک لنگه دارد بسیار کمست کسی که از آن در
داخل میشود زیرا که بلاها را اکثر جزع و ضایع میکنند گفت دیگر بفرما که کدام در بزرگتر است پس گفت که آن
[illegible] خدا اگر کسی بنا کرده‌اند و از محارم الهی ورع داشته‌اند و به خوشنودی خدا رغبت داشته‌اند
و خدا را انس خود ساخته‌اند از آن در داخل میشوند رسیده که چون داخل بهشت میشوند بکار نیکی که نعمت

بکشتیها

بکشتیها می‌نشینند و در رود عظیم بهشت سیر میکنند و کشتی از یاقوت است و آنچه کشتی را بآن میرانند
از زبرجد است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و جامه‌های سبز بسیار سبز در بر دارند رسیده که
اسم آن چه چیز است گفت جنة المأوی رسیده که آیا در میان آن بهشت دیگر است گفت
جنة عدن در وسط آن واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ
ریزه‌اش از مروارید است رسیده که آیا دیگر بهشتی است گفت بلی جنة الفردوس است
رسیده که حصارش از چه چیز است گفت دیوارش و غرفه‌هایش همه از نور است که حق تعالی
خلق فرموده ای عزیز وسعت رحمت الهی اینست و شدت غضب الهی آنکه شنیدی این عقبها
بعد از هزار که ورت آلوده این دنیا فانی قابل آن نیست که خود را از چنین رحمتی محروم گردانی
و بچنان عذابی مستحق و مبتلا گردانی هیچکس را راه نجات بغیر عمل صالح نداده‌اند
و از شریف و وضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده‌اند اگر رحمت الهی خاطر جمعی میکنی گاه باشد
که من مؤمن قابل رحمت باشم و اگر شفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر
میگویی شیعه‌ام کدام یک از اوصاف شیعیان که بیان کرده‌اند داری شیعه بمعنی از پی رفتن است
در هر چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه بیان کرده‌ام بار زندگی و غفلت عمر خود را فانی مکنیم و حرکت
در رسیده‌ام [illegible] چاره ندارد و اگر میکنی که آن که تاب گرمی آفتاب ندارد چگونه طاقت
آن عذاب خواهد داشت و اگر حرارتی به پشت میرود نمی‌دانی به نوری بر پوشش میزند چگونه
تاب تحمل آن نیرها و عقربها خواهی داشت سزاوار است که حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت
و حیرت آگاه سازد و در راه نجات و طریق سعادت هدایت نماید بمحمد و آله الطاهرین

یا اباذر اخفض صوتک عند الجنائز وعند القتال وعند القرآن یا اباذر اذا
اتبعت جنازة فلیکن عقلک فیها التفکر والخشوع واعلم انک لاحق به
ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازه‌ها و نزد خواندن قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه
روی باید که کار تو در آن وقت تفکر و خشوع و شکستگی باشد که تفکر نمائی که دنیا فانیست و از احوال آن
جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب با تو هم چنین خواهی شد بدانکه مراد از پستی صدا آهسته سخن
گفتن است در این سه وقت چون هنگام تنبه و انکسار است و فریاد و بلند کردن صدا دلالت بر غفلت و بی‌باکی
میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن نزد خواندن قرآن و نزد گفتن اذان و نزد فرود آمدن باران
و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ
مانع نمیشود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از پاک شدن مطلق باشد چون نزد جنازه
و وقت قتال هنگام عبرت و اعتبار است پس باید در دل تفکر کنند و پناه بخدا برند
و نزد خواندن قرآن باید که ساکت شنوند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیهٔ کریمه و بعضی احادیث
آنست که در هنگامی که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن
و ظاهر است سخن گفتن و اکثر علما را اعتقاد آنست که وجوبش مخصوص کسیست که اقتدا به
پیشنماز کرده باشد و او قرائت بلند خواند و اولیست خاموش شدن و گوش دادن
و اگر واجب نباشد البته سنت است گوش دادن و خاموش شدن نزد هر کس که قرآن
خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که گوش

از کتاب خدا گوش دهد بدون آنکه بخواند حق تعالی یک ثواب برای او بنویسد و یک گناه از
نامهٔ عملش محو فرماید و یک درجه برای او در بهشت بلند گرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد
ترک فریاد و جزع و ناله کردن باشد که منافی صبر و رضا بقضاست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که دو صدا است که خدا دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگری صدای ساز
نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید و منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بتشییع جنازه میرفتند شنیدند که شخصی از جماعتی که تشییع جنازه میکنند میخندد
فرمودند که گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته‌اند و گویا حق الهی در این دنیا بر غیر ما واجب شده است
و گویا این مرده‌ها که می‌بینیم مسافری چندند که در اندک زمانی بسوی ما برمیگردند خودشان را در قبرها جا میدهیم
و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود و فراموش کرده‌ایم هر واعظی
و پند دهنده را اما که بهر بلیه و مصیبتی گرفتار شده‌ایم خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمارد و
کسبش حلال شده و طینتش شایسته شده و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را در راه خدا بدهد
و زیادتی سخنش را نگاه دارد و شر خود را از مردم دور دارد و بسنت پیغمبر عمل کند و میل ببدعت ننماید
یا اباذر اعلم ان فیکم خلقین الضحک من غیر عجب والکسل من
غیر سهو ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق بد هست خندیدن بی‌عجب در غیر هنگام تعجب
و کسل و سستی در عبادات بی آنکه سهو و فراموشی در این باشد و حضرت دو
خصلت را مذمت فرموده‌اند بسیاری خنده باعث اینست از غفلت و غرور
ناشی میشود و اگر کسی که از احوال خود مطلع باشد و از اهوالی که در پیش دارد در حد باشد

البته خنده او کم و صدای او پست میباشد چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که
خوشحالی او در روی اوست و اندوه او در دل اوست و این صفت پسندیده است که آدمی
ترش رو نباشد که مردم از او متنفر باشند بلکه مؤمن میباید که گشاده رو و متبسم باشد و خوش
طبعی و مزاح قدری از آن مطلوبست اما زیادتی در خنده و مزاح هر دو بد است و مذموم است چنانچه
به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بسیاری مزاح آب رو می برد و بسیاری
خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بها و حسن را میبرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که مزاح مکن که آبروت را میبرد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت داود به سلیمان گفت که ای فرزند
خنده بسیار مکن که خنده بسیار آدمی را در قیامت فقیر میکرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است
که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بی بیداری و خندیدن از غیر تعجب و با سیری چیزی
خوردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که عجب دارم از کسی که یقین به آتش جهنم دارد
چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که چه بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لهو و لعب در روز قیامت گریه او بسیار باشد
و چه بسیار کسی که گریه او بر گناهش بسیار باشد از خوف عذاب الهی در بهشت سرور و خنده او فراوان
باشد و فرمود که خنده رسول صلی الله علیه و آله تبسم بود که صدا از آن ظاهر نبود و روزی بجماعتی از انصار گذشتند
ایشان سخن میگفتند و دندانها از خنده ظاهر میکردند فرمود که ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته
باشد و در اعمال خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از سطوت مرگ عبرت
گیرد و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیاری خنده

ایمان را میگدازد چنانکه آب نمک را میگدازد و فرمود که از جهالتست خندیدن بی تعجب و دیگر فرمود
که دندانهای خود را بخنده نمایان مکن و حال آنکه کارهای رسوا کننده کرده و ایمن نیستی از شبیخون
مرگ یا عذاب الهی کسی که گناهان کرده است و فرمود که کسی را که دوست داری با او مزاح
مکن و با او مجادله و منازعه مکن و فرمود که قهقهه از شیطانست و به سند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که زنهار بسیار مزاح مکنید که باعث
حقد و کینه میشود و مزاح دشنام کوچک است و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بعضی
از فرزندان خود را وصیت فرمودند که بپرهیزید از مزاح که نور ایمان شما را میبرد و مروت و
انسانیت را سبک میکند و به سند صحیح از معمر بن خلاد منقولست که بخدمت حضرت امام رضا
صلوات الله علیه عرض نمود که فدای تو شوم مردی در میان جماعتی میباشد که مزاح میکنند و خنده
میکنند فرمود که باکی نیست تا فحش نباشد بعد از آن فرمود که اعرابی بود بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله می آمد و هدیه می آورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیه را میخواهم یعنی قیمتش
حضرت میخندید و وقتی که غمگین میشد میفرمود که اعرابی کجاست کاش می آمد و ما را
میخندانید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در او دعابه هست
پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و خوش طبعی و منقولست از یونس شیبانی
که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که چونست مداعبه و مطایبه شیعیان با یکدیگر
گفتم کمست فرمود که چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بسبب آن سرور و
خوشحالی داخل دل برادر مؤمن خود میکنی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیوسته بود که با

... پی تعب و گر فرمود
... پستی از شچون
... واری ها و فراح
... معد از حضرت
... سند که بهشت
... کاظم علیه السلام بعضی
... دو مروت و
... حضرت امام رضا
... ح بیکنند خنده
... حضرت
... بخواهم بعضی و ما
... می اوده مارا
... و اغا به چپت
... پس شیطانی
... شیعیان یکدیگر
... و تو مدح علیه بود
... چهار بود که کسی

به فروخت

بشرط خیار فسخ در ثلث ... از عالی تحریر ... بیت ... شاهنشاه عالم ... ارکان

... محمد حسین ... حاجی محمد ... خانم ...

واندرون ... واقعه در ... حاجی محمد ...

محدوده ... باغ ...

... ۱۲۸۹

وکالت ...

خوش طبعی مسرور بوده که او را بسیار زنده و در حدیث دیگر فرمود که خنده مومن تبسم است
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون
فارغ شوی بگوی اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا مرا دشمن مدار و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار گریست و خنده نمیکرد و حضرت
عیسی گاه میگریست و گاه میخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد خصلت دوم
کسل و سستی در عبادتست و کسل از صفات منافقانست و از ضعف ایمان و نقص ناشی میشود
و موجب محرومی از سعادات ابدی میگردد و بلکه مومن پیوسته در عبادات صاحب نشاط باشد
و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بزودی بجا آورده بتاخیر مینداز که در تاخیر او آفات بسیار است
چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمودند که پدرم میفرمود که هرگاه اراده خیری بکنی مبادرت کن
بآن که نمیدانی بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه قصد کار خیری کنی از تاخیر
مینداز بدرستی که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بنده که او بطاعتی مشغولست میفرماید
که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی قصد کنی که تنها
کرا از آن ترک کن که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بنده و او را مشغول معصیتی می
بیند میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل ترا نیامرزم هرگز امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که کسی که قصد عمل خیری نماید آن را بزودی بجا آورد که هر خیری که در آن تاخیری شد شیطان
در آن معطلی اندیشه است و در حدیث دیگر فرمود که خدای خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است
چنانچه در میزان اعمال ایشان سنگینست در قیامت و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است

چنانکه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
بپرهیز از دو خصلت از ضجر و دلتنگی و از کسل و تنبلی و اگر ضجر بکنی بر هیچ حقی صبر نمیتوانی
کرد و اگر کسل میورزی هیچ حقی را ادا نمیتوانی کرد یا اباذر رَکعَتانِ مُقتَصِدَتانِ
فی تَفَکُّرٍ خَیرٌ مِن قِیامِ لَیلَةٍ وَالقَلبُ ساهٍ یا اباذَرٍ الحَقُّ ثَقیلٌ مُرٌّ وَ
وَالباطِلُ خَفیفٌ حُلوٌ وَرُبَّ شَهوَةِ ساعَةٍ تُورِثُ حُزناً طَویلاً یا اباذَر
لا یَفقَهُ الرَّجُلُ کُلَّ الفِقهِ حَتّی یَرَی النّاسَ فی جَنبِ اللهِ تَعالی اَمثالَ
الاَباعِرِ ثُمَّ یَرجِعُ اِلی نَفسِهِ فَیَکونُ هُوَ حَقَرَ حاقِرٍ لَها یا اباذَرٍ لا تُصیبُ
حَقیقَةَ الاِیمانِ حَتّی تَرَی النّاسَ کُلَّهُم حَمقی فی دینِهِم عُقَلاءَ فی دُنیاهُم
ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبک بجا نیاوری که با حضور قلب
و تفکر باشد بهتر است از ایستادن یک شب بعبادت که دل از هوشیاری غافل شده و از آنچه گوئی
دلت خبر نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گرانست و تلخست و باطل سبک و شیرین
و بسیار است که خواهش یکساعت دنیا میراث غم طولانی میآورد ای ابوذر فقیه
نمیشود آدمی بتمام فقه چنانچه باید تا نبیند اکثر مردم را در جنب جلال و عظمت الهی نزد او
شبیه بشتران شود پس رجوع بنفس خود کند و خود را از هر کس حقیرتر شمارد ای ابوذر بحقیقت
ایمان نرسی تا مردم را همه چنان دانی که احمقانند در دین خود و عاقلند در دنیای خود در اول کتاب تحقیقش
بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب گذشت و در همه جا ظاهر است که کردن حق هر دو بر آدمی
گران و دشوار است اکثر عالم اگر کسی حق هر دو را با ایشان مرعی که داند که صلاح ایشان در آنست آزرده

وکردن باطل از معاصی و شهوات و خواه در اعمال بدعت بر طبعها گوارا و در کام معاشرین و پیشینیان
سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید چنانچه خوش آمد گفتن ارباب عزت را خوش
می آید هر چند دانند که دروغ است و کارهای بد ایشان را به نیکی ذکر کردن و ایشان را بخیر و صلاح
ستودن ملایم طبع ایشان است هر چند میدانند که این گفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفعی
نمیدهد و دفع عذابی از ایشان نمیکند و بدانکه بی اعتنایی بشأن مردم نمودن دو جهت دارد
یکی ممدوح است و دیگری مذموم و آنچه ممدوح است و از رفع کمالات است آنست که
خدا را مالک نفع و ضرر خود دانند و مردم را بی دخل دانند و در عبادات ایشان را منظور ندارند و در
امر خیری که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند و در جایی که میان رضای الهی و رضای مخلوق
مردد شود رضای خدا اختیار نماید و همین از راه شناسایی عظمت حق تعالی حاصل میشود
و چندانکه نقش عظمت او زیاده میشود این صفت کاملتر میگردد و آنچه مذموم است آنست که از راه
تکبر مردم را سهل و بیقدر دانند و حقیر شمارند و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود
و اعتقاد داشتن بخوبی خود ناشی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در این
کلام معجز نظام بهر دو معنی اشاره فرموده اند که مردم را در جنب خدا از بابت شتران دانند
که در هنگام طاعت الهی ایشان را منظور ندارند چنانچه اگر کسی در جایی نماز کند و شتری چند در آنجا
باشد البته ایشان را منظور نمیدارد پس هر که در جنب عظمت خدا عظمت مردم را
سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دوم فرموده که چون رجوع بخود کنند خود را از همه کس
حقیرتر شمارند یعنی باعث او بر عدم اعتنا بشأن مردم علم داشتن بخوبی خود نباشد پس معتبر

از حضرت

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی که خدا را
بخشم آورد از دین خدا بدر میرود و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوق در معصیت خالق و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که طلب نماید خشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود
حق تعالی چنین کند که آن جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر وارد شده
که بخشم میاور خدا را بسبب رضای احدی از خلق بچیزی که موجب دوری از خدا است
و بدرستی که میان خدا و احدی از خلق وسیلتی نیست که بسبب آن خیری برساند یا شری از او
برگرداند مگر اطاعت او و طلب خشنودی او و بدرستی که طاعت الهی موجب رسیدن است
بهر خیری که طلب نمایند و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کنند و بدرستی که خدا نگاه
میدارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد و از عذاب او کسی که معصیت او کند خود را حفظ
نمیتواند نمود و کسی را از خدا گریز و گریزگاهی نمی باشد و هر گاه امر الهی جاری او نازل میشود هر چند جمیع خلایق
کراهت داشته باشند و حضرت ایزد متعال عظم شأنه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و خواص او را
مدح فرموده است که جهاد میکنند در راه خدا و نمی ترسند از ملامت ملامت کنندگان
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که از ملامت ملامت کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع شر
دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین باشد
و خواه غیر مسکین پیوسته حق تعالی تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از آن برگردد و احادیث این
مطلب بعضی پیشتر مذکور شد و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد و آنچه حضرت فرموده اند که مردم را

باید احمق‌ترین و عاقل‌ترین در دنیا و آخرت را و غالب مردم با مراد او از پس اهل دنیا است والعلیم

یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فهو اهون لحسابک غدا
وزن نفسک قبل ان توزن وتجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی
علی الله منک خافیة ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش از آنکه او را محاسبه کنند که حساب
روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و کمال پیش از آنکه در روز حساب
ترا بسنجند و مهیا شو از برای عرض اکبر قیامت در روزی که ترا و اعمال ترا بر خدا عرض کنند که
هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست بدانکه اگر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و به سعادت
ابدی فایز گردد باید که از نفس خود ایمن نشود و نفس را در اکثر دو پیوسته در مقام عیب جویی او
باشد چنانچه دشمن عیوب دشمن خود را تفحص می نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی پنهانست و هر عیبی را
که بکاوش در مقام ازاله آن در آید چندین عیب دیگر را او ظاهر میگرداند باید که پیوسته در مقام
محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد بود که حساب اعمال او کنند پس پیش از حساب
خود را با خود درست کند و جواب هر سوال را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن از برای دفع محاسبه او فرصت
فایده نمی دهد از آن بابت مرغی که چون صیاد او را تعاقب کنند چشم خود را بهم میگذارد و در اکثر اخبار وارد است
که وارد شده که بهترین اوقات از برای تحصیل سعادت است پس در هر روز حساب بکشد از نفس خود
که در هر روز وقت را صرف چه کار کرده است اگر صرف طاعتی کرده سود نموده است و اگر صرف معصیتی کرده زیان کرده
است و اگر صرف هیچ نکرده باید اوقات خود را ضایع کرده و از شیطان فریب خورده پس در صورت اول
او را تحسین نماید و ترغیب بر زیادتی آن کند و در صورت دوم و سوم او را ملامت و آزار کند و هر قدر که

که مقصر باشد او را بآن بگیرد و توبه و انابه و تدارک آنچه فوت شده نماید و قانع مشو و اگر چه اندک گناهی
نشمرده زیرا که مداومت بهتر است از اعمال خیر پس عملی که در آن تامل کنی حق آنرا ادا کرده و شر
اکبر آن قبیح است و اگر قبول نکند با او مجادله و مجاهده کنی و بفکر آن صحیح وعده و کرامات و اخبار
وعده و وعید او را بیدار گردانی زیرا که نفس آدمی شبیه است به اسبی که چموش و سرکش باشد که در
صحرا رود که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد اگر لحظه از آن غافل شوی
وقتی خبر میشوی که خود را در تو چاه ضلالت می یابی چنانچه منقولست که حضرت امام موسی کاظم
منقولست که فرمود که از ما نیست کسی که محاسبه خود نکند هر روز پس اگر عمل خیری کرده
باشد از خدا زیادتی آنرا طلبد و اگر گناهی کرده باشد استغفار نماید و توبه کند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که فرمود شخصی که بدرستی که طبیب نفس خود کرده اند درد را از برای آن
بیان کرده اند و علامت صحت را بتو شناسانیده اند و ترا بدوا راهنمائی کرده اند
پس نظر کن که چگونه بکار خود قیام می نمائی و در حدیث دیگر فرمود که دل خود را نرم و مصاحب
نیکوکار را بر گزین و همه بدن خود را بعمل خود رام گردان که متابعت او نمائی و نفس خود را دشمن اصل
کرده او را مجاهده کن چنانچه مال خود را غارت میدانی که باید بمصاحبتش بنمائی و در حدیث دیگر فرمود که نفس
خود را حبس کن و منع نما از چیزی که بآن ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید
و سعی کن که نفس خود را آزاد گردانی چنانچه سعی مینمائی در طلب معاش پس بدرستیکه نفس تو
در گرو کردارهای تست و در حدیث دیگر فرمود که از نفس خود از برای آنچه میتوانی بگیر و جمعیت بشمار
توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از بیماری و در وقت پیش از ضعف و در جوانی پیش از پیری

وحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که صغیره و خورد مشمر چیزی را که در قیامت نفع میدهد
و صغیره و خورد مشمر چیزی که در قیامت ضرر میکند پس در آنچه شما را خدا خبر داده است
بمنزله کسی باشید که بچشم خود معاینه دیده باشید و در وصیتی که بحضرت امام حسن علیه السلام فرموده
میفرماید که ای فرزند مومن را سه ساعت میباشد در یک ساعت با پروردگار خود مناجات میکند
و در ساعتی دیگر محاسبه نفس خود میکند و در ساعت سوم مشغول لذتی میشود که حلال باشد
و او را از آن حمد میکند و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که نفس خود را محاسبه کنید
پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار
سال میدارند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که کسی که نقصهای نفس خود را
پروی کند و تفحص نماید هواها و خواهشها بر او غالب میشود و کسی که پیوسته در نقص باشد
مرگ از برای او بهتر از زندگیست و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که ای فرزند آدم
پیوسته احوال تو بخیر و نیکوئی معروفست مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی و در غم
خود باشی و همت تو در محاسبه نفس تو مصروف باشد و خوف الهی را شعار و پیراهن تن
خود کرده باشی و اندوه را لباس خود ساخته باشی ای فرزند آدم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد
و نزد پروردگار خود بحساب باز خواهند داشت و از اعمال تو سؤال خواهند کرد پس امروز
جوابی برای آن روز مهیا کن یا اباذر استحی من الله فانی والذی نفسی
بیده لاظل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحیی من الملکین
الذین معی یا اباذر اتحب ان تدخل الجنة قلت نعم فداک ابی وامی

قال فاقصر من الامل واجعل الموت نصب عینیک واستحی من الله
حق الحیاء قال قلت یا رسول الله کلنا نستحیی من الله قال لیس کذلک
الحیاء ولکن الحیاء ان لا تنسی المقابر والبلی والجوف وما وعی
والرأس وما حوی ومن اراد کرامة الآخرة فلیدع زینة الدنیا فاذا
کنت کذلک اصبت ولایة الله ای ابوذر از خدا حیا کن و شرم بدار بدرستی که
من بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست چون بیت الخلا میروم جامه خود را
بسر و روی می پیچم از شرم دو ملکی که با من اند ای ابوذر میخواهی که داخل بهشت شوی گفتم بلی
پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که پس امل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود
بدار که پیوسته بیاد مرگ باشی و از خدا حیا بدار چنانکه سزاوار حیا داشتن است گفتم یا رسول الله
ما همه از خدا شرم و حیا داریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست ولکن حیا از خدا آنست که فراموش
نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر و فراموش نکنی جوف را و آنچه در جوفست یعنی اشکم
و فرج را از حرام و شبهه نگاه داری و فراموش نکنی سر را و آنچه در سرست یعنی چشم و گوش
و زبان و اندیشه و خیال خود را از معصیت نگاه داری و بطاعت مصروف گردانی و کسی که کرامت
و بزرگی آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرگاه چنین شوی ای ابوذر
بدرجه ولایت الهی برسی و دوست خدا میگردی در این مقام حضرت سید الانام بحسن خلق
از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند اول حیاست و حیا عبارتست از انحصار نفس است از امری که قباحت
آن امر بر او ظاهر شود و از عیب ارتکاب او بیگردد و از آن عمل و این صفت یکی از افضل صفات

کمالست و مورث قرب و سعادات است و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالات است
اما آنچه کمالست آنست که بعد از آنکه بعلم تمیز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم
کند در ترک کردن عبادات و محاسن آداب شریعت و ارتکاب شنایع و معاصی و قبایح
که از شرع قباحت آنها معلوم شده باشد و مجملی از شعب حیا در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است که کسی که
متصف بصفت حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده نماید اگر تفکر نماید که حق تعالی حاضر است و بر فعل
او مطلع است و حضرت رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر فعل او مطلع میشوند و هر روز افعال
امت را بر ایشان عرض مینمایند و دو ملک که پیوسته ملازم اویند البته بر فعل او مطلع میشوند و اگر
حق تعالی پرده از او برگیرد ملائکه سموات بر فعل او مطلع میشوند و در قیامت در حضور صد هزار و چندین هزار
پیغمبر و گروه بیحد و احصای ملائکه و بسیاری از عباد رسوا خواهد شد و این معنی از روی یقین و ایمان حالی
او گردد البته مرتکب آن عمل نخواهد شد و همچنین در فعل طاعات و آنچه از حیا مذموم است آنست که
امر حقی بتعقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک آن کند و آن از جهل ناشی میشود مثل آنکه مسئله از او سؤال
شده است نپرسد و حیا بکند و در جهالت بماند یا عبادتی را ترک میکند برای آنکه در نظر جمعی از
اشقیا بد نماید است و این حیا موجب محرومی از سعادات است و حق تعالی میفرماید که إِنَّ اللَّهَ
لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ به درستی که حق تعالی حیا نمیکند از بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که حیا دو حیاست حیای عقلست و حیای حماقت و حیای عقل از علم
ناشی میشود و باعث علم میشود و حیای حماقت از جهل ناشی میشود و باعث جهالت
میگردد و حضرت صادق علیه السلام میفرماید که حیا از ایمانست و ایمان موجب دخول بهشت است

و فرمود که

و فرمود که حیا و ایمان هر دو در یک ریسمان بسته‌اند هر یک که از آدمی جدا شد دیگری از او میرود و در حدیث
دیگر فرمود که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار خصلتیست که در هر که
باشد اینها اگر از سرتاپای او گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه بدل میکند راستگوئی و حیا و حسن
خلق و شکر و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که روی تنکست علم او کمست پس حیا در طلب
علم خوب نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که از امثال حکما و داناهای پیش مانده
است که یک مثل که اگر حیا نداری آنچه خواهی بکن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح
میشود و در حدیث دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی رای است و
دیگری قوت اسلام و ایمانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی میفرمود
که کسی که در خانه خود بخلوت نشیند باید که پرده خانه را بیاویزد و به درستی که حق تعالی حیا را در میان
خلق قسمت فرموده چنانکه روزی را قسمت فرموده و از این حدیث شریف ظاهر میشود که پسندیده است
که کسی که به بیت الخلا میرود جامه بر سر بیندازد یا بنحوی که پرده بر او افکند و چون حالت خلوت
مناسب حیا اینست که روی خود را بپوشد با آنکه چون این حالتست بر عیوب ظاهره خود
از فضلات و کثافات ظاهری مطلع میشود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند
که از این کثافتهای ظاهره بدتر است و در دعاهای آداب خلوت اشاره باین معنی هست و اکثر
علما در آداب خلوت نقل کرده‌اند که سنت است سر را پوشیدن که بر برهنه نباشد
و بعضی هر دو معنی را از سنتها شمرده‌اند و معنی متضمن آن است زیرا که در تقنیع که در این حدیث
وارد شده هر دو پوشیدن سر عمل می‌آید و تقنیع بدو معنی هم وارد که بیکجانب دماغ بر اندازند

خصلت دوم عفت شکم است از مکروهات و محرمات و شبهات و عفت واجب آنست
که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از چیزهایی که نهی کراهت از آن نموده اند و از شبهاتی
که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن مال حلال در میان آن غالب باشد مثل اکثر اموال حکام که اکثر
مکاسب ایشان حرام است باشد از باب مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف
الهیست و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارها است چنانچه وارد شده است که حلال
قوت برگزیدگان است و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه برای همین انبان غذای خود مهر میزدند که شبهه داخل آن نشود و همه اکثر غذاها را از غلات
و اثمار و [illegible] و بعد بخدا اند خلیت عظیم است زیرا که قوتهای بنی آدم از روح حیوانیست
و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد پس چون غذای حلال
قوت آن اعضا و جوارح در آمد هر یک را بکاری که پسندیده است میدارد و چون از
قوت صرف عبادت میشود و لقمه حرام که در بدن در آمد و قوت آن اعضا و جوارح سرایت کرد
آن قوتها را حرام بهم میرسد و اعضا را داده اند و اعضا را کار خوب نمی آید چون برای دریچه چشم
میکند چشم را بمعاصی میدارد و [illegible] و اگر بر او دریچه گوش میکند او را بشنیدن
انواع اباطیل میدارد و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و اگر نطفه میشود فرزندی که از آن حاصل میشود
بیک معنی حرامزاده است و مایل ببدیها میشود و آن حدیث که واقع شده است که کسی که حرام
بعینه [illegible] حلال را [illegible] ممکن است که بدین معنی محمول باشد و لقمه حلال همه نور و عبادت
و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را منور میکند و این معنی بتجربه نیز معلوم است و از حضرت

صادق علیه السلام منقولست که هر که خواهد که دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهترین عبادتها نزد خدا عفت داشتن شکم و
فرج است و منقولست که شخصی بحضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است و روزه
کم میدارم ولکن امیدم این است که نخورم مگر از حلال حضرت فرمود که چه عبادت بهتر است از عفت
شکم و فرج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل جهنم میشوند
دو چیز میان تهی است شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از
امت من را چهار خصلت مسلم باشد بهشت از برای او واجب میشود از داخل شدن در دنیا بمتابعت
بودن هوای نفس و شهوت فرج و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بنجم فرمود
که ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود و اما چه بسیار قبیح است که کسی از شما
داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد نجم گفت فدایت شوم
شیعه شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ ننمایند و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که بیشتر چیزی که بر امت خود میترسم بعد از خود این کسبها و شهوتهای محرم و ربا بود
ورع و ترس حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که مالی از غیر کسب حلال حاصل کند و با آن مال بحج رود
و تلبیه گوید ندا برسد باو که لَا لَبَّیْکَ وَلَا سَعْدَیْکَ یعنی لبیک گفتن تو را اجابت
کردم و سعادت کردن تو مقبول درگاه نیست و اگر مال از حلال کسب کند و بحج برود و تلبیه بگوید
در جواب ندا لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ میگویند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
دنیا بکمال بر جمعی مشرف شد و حلال را بر ایشان جلوه داد و عرض کرد آن حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا

رسیدند پس جماعتی حلال و شبهه را با هم عرض کردند گفتند که ما از شبهه احتیاج نیست
حلال را بوجه صرف کردند و برای جمع حرام و شبهه جلوه داد و ایشان گمان کردند که ما از حرام
احتیاج نیست و در شبهه نواخی خویش کردند و خود از حرام صرف برای جماعتی جلوه داد
و از پیش رفتند و آنچه مشتبه شد رسیدند و مومن آن را نمیخورد و بقدر حاجت مثل کسی که بخوردن
میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که حرام نمو نمیکند و اگر
نمیشود و اگر نمو کند برکت نمیدارد و هرچه از عقب خود میگذارد توشه او است بسوی آتش جهنم
و در سند معتبر منقول است از ابی حمزه که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شخصی از صاحب اعمال
بنی امیه مال بسیار بدست آورده آن مال را تصدق میکند و صله رحم و احسان بخویشان میکند و حج میکند که آن
کارهای پیش را خدا بیامرزد و میگوید که خدا فرموده است که حسنات گناهان را برطرف میکند
حضرت فرمود که آنچه از مال مردم تصرف نموده گناه است و گناه گناه را برطرف نمیکند ولیکن ثواب
گناه را برطرف میکند و منقول است در تفسیر این که حق تعالی میفرماید که وَقَدِمْنَا اِلَی مَا عَمِلُوا
مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً که ترجمه ظاهرش این است که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند
از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره های پراکنده در هوا غبار
متفرق یا خاکستر بر باد داده حضرت صادق علیه السلام فرموده و الله که اعمال ایشان از جامه های قبطی
سفیدتر و نورانیتر خواهد بود پس حق تعالی میفرماید که هبا شو پس پراکنده و باطل میشود زیرا
که چون بحرامی میرسیدند از آن نمیگذشتند **خصلت پنجم** عفت فرج است از محرمات و مکروهات
و شبهات و این از لوازم عفت شهوت است و حقیقتش همان است که گذشت که احتراز

از زنای فرج واجب است و زنا از گناهان کبیره است و گذشت که در شرع معلوم شده است
عفت از آنها مستحب است و شبهه ها بر وجهیست که با عفت تا بکمال رسیده است
واحد از آنها بنا بر مشهور مستحب است و بعضی احتیاط را واجب میدانند مگر آنکه طرف
موارد بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر شبهه آن بسیار است و مثل آنکه شبهه که بری عزیزه شبهه
یا در شبهه را هم کرده باشد یا همه زن را غصب کند و در ادای قدرت مضایقه کند و زنا با
اعضا و جوارح منقسم میشود زنای فرج معلوم است و زنای چشم نگاه کردن بسوی اندام شهوت
و زنان غیر محرم است و زنای گوش شنیدن آواز است که باعث شهوت شود و زنای دست
دست بازی با نامحرم کردن است و همچنین در سایر اعضا و اینها نیز حرامی و شبهه بسیار دارد
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرموده که هیچ کسی نیست
مگر آنکه بهره از زنا میبرد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن است و زنای
دستها لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا بکند و خواه تکذیب کند یعنی خواه زنای
فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بدترین مردم در عذاب روز
قیامت مردیست که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقول است که فرمود که بپرهیزید از زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل میکند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که از برای زناکار شش خصلت است سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت
در آخرت اما آنچه در دنیاست نور روی را میبرد و فقر میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند و آنچه در
آخرت است غضب پروردگار است و دشواری حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

که چون زنا بعد از من در میان مردم بسیار شود مرگ فجأه بسیار میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
حضرت یعقوب علیه السلام بفرزندش یوسف گفت که ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پرهایش میریزد
و در حدیث دیگر فرمود که حواریان در خدمت حضرت عیسی علیه السلام جمع شدند و گفتند ای معلم خیر
ما را ارشاد کن حضرت عیسی علیه السلام فرمود که حضرت موسی کلیم خدا شما را امر میکرد که قسم
دروغ بخدا مخورید و من امر میکنم شما را که قسم راست بخورید و نه دروغ و موسی پیغمبر شما را امر
کرد زنا مکنید و من شما را امر میکنم که در خاطر خود هم زنا مکنید چه جای آنکه بجا آورید بدرستی که کسی
که در خاطر خود هم زنا میکند مانند کسی است که در خانه مزین طلاکاری آتش برافروزد و دود آن
نقشها و زینتها را باطل کند هرچند خانه نسوزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بمفضل
فرمود که ای مفضل میدانی که چرا گفته اند که هر که زنا بحرمت مردم میکند روزی زنا بحرمت او نیز
خواهند کرد و گفت فرمود که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی هم در میان ایشان بود
که بسیار بقصد زنا بنزد آن زن میرفت و در روز آخری که بنزد آن زن آمد خدا بر زبان آن زن جاری
کرد که بخانه خود که میروی مردی با زن خود خواهی دید آن مرد با خاطر مشوش از خانه آن زن زناکار بیرون
آمد در غیر وقتی که همیشه بخانه میرفت داخل خانه شد پس یافت مردی را در دوش زن خود
دید پس هر دو را بخدمت حضرت موسی آورد در آن حال جبرئیل نازل شد و گفت هر که زنا میکند روزی بحرمت او
نیز زنا میکنند پس حضرت موسی نظر بایشان کرد و فرمود که عفت ورزید از زنان مردم تا زنان
مردم از زنان شما عفت ورزند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی
بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و مرد پیر زناکار نمیشنوند

و از حضرت

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که دروغ میگوید کسی که گمان میکند که حلال زاده است و زنا را
دوست میدارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی
کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما و فرمود که ولد الزنا به علامات
مردم را از صورت ایشان را میکنند و شناساست بزنا و بغض اهل بیت دارد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مگر آنکه خانه خراب میشود و هرگز برکت ایمان نمیشود
خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن و در حدیث دیگر فرمود که در شب
معراج گذشتم بر زنی چند که ایشان را به پستانها آویخته بودند پرسیدم از جبرئیل که اینها کیستند گفت
اینها زنی چندند که زنا کرده اند و فرزندان بهم رسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته اند و مال شوهرها
میراث بایشان رسیده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که حرام و در دبر زنی که
جماع کند یا با مردی یا پسری اغلام کند خدا او را در روز قیامت محشور گرداند از مردار گندیده تر که مردم از
بوی او متأذی شوند تا بجهنم داخل شود و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش را حبط نماید
و او را در تابوتی داخل کند و بفرماید که او را بمیخهای آهن در تابوت بدوزند و در جهنم باشد که اگر رگی
از رگهای بدن او را بر چهار صد هزار کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس عذابش بیشتر باشد و کسی که با زنی
کند از یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر او صد هزار در
از جهنم بگشاید که از آن درها مارها و عقربها و شعله‌ها از آتش در قبر او داخل شوند و بسوزند تا روز قیامت
و چون محشور شود اهل قیامت آزار کشند از گند فرج او و شناختی باشد تا داخل جهنم شود و کسی که نگاه پر شهوت
و بلذتش عورت مردی یا گیسوی زنی نامحرم افکند خدا او را داخل جهنم کند با منافقانی که تتبع امور

محو مسلمانان میکرده باشد و از دنیا بیرون نرود تا رسوا نشود و در آخرت عیوبش فاش شود و کسی که قدرت
بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد بهم رساند و از خوف الهی از او ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را
بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن گرداند و داخل بهشت سازد و اگر کسی بحرام
دست به پستان زنی رساند چون بصحرای محشر درآید دستش در گردنش بسته باشند و کسی که با زنی
نامحرمی خوش طبعی کند حق تعالی به هر کلمه هزار سال او را در محشر حبس کند و اگر زنی راضی شود که مردی
بحرام او را در بر گیرد و ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوش طبعی کند حق تعالی به هر کلمه
بر آن زن گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را مجبور ساخته گناه هر دو بر مرد باشد و کسی که چشمهایش را
پر کند از دیدن زنی بحرام خدا در روز قیامت بر چشمهایش میخها بدوزد و چشمش را پر از آتش کند
تا از حساب خلایق فارغ شود پس امر نماید که او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از
فرج آن زن و مرد در دوزخ از چرک و ریم روان شود پانصد ساله راه و جمیع اهل جهنم از گند ایشان
متأذی باشند و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود
بکند و اگر چنین کند خدا ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود درآورد
بر خدا لازم است که او را به آتش بسوزاند بعد از آنکه در قبر او را عذاب کرده باشند و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که حرمت اعلام زنا و ادارت زیرا که حق تعالی
بر غلام امتی را هلاک کرد و کسی را در دنیا بزنا هلاک کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که با پسری جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او
غضب کند و او را لعنت کند و جهنم را برای او مهیا کند و بد محل بازگشتی است جهنم برای او و حضرت

صادق علیه السلام فرمود که مردی که ریش مردی ببوسد عرش الهی بلرزه می آید و مردی که
بگذارد که با او عمل شنیع بکند خدا او را بر جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ گردد پس امر نماید که
او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب کنند تا بطبقه زیرین جهنم رسد و از آنجا بدر نیاید
و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که لواط است که در پایین تر از دبر با او مباشرت
کند و مباشرت کردن در او کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله فرمود که خداوند
عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسی که
مردم را در بر با او وطی کنند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که چون قیامت قائم شود
بیاورند زنانی را که با مثل خود مساحقه کرده اند جامه ها از آتش در بر و مقنعها از آتش بر سر و در بر
جامه ها پوشیده و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را بجهنم اندازند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از
آتش بر او کند **فصل چهارم** نگاه در بیان حرمت از محرمات و مکروهات و از چشم معاصی
عظیم در نفس آدمی راه می یابد بلکه دریچه اکثر معاصی چشم است و از آنجا خیال بسیاری از معاصی در نفس
حاصل میشود و نظر کردن بزنان نامحرم و بفرج غیر زن و متعه و کنیزی که بملک یا تحلیل بر او حلال
باشد و اطفال بسیار خورد حرام است و همچنین نظر کردن بپسران ساده و در زلف با لذت
و شهوت حرام است و موجب عشق مجازی که بحقیقت کفر است میگردد زیرا که بسیار است میشود در
جمیع احوال معشوق در نظرش میباشد و از خدا دور میشود و هر نقص که در معشوق است او را
آن عیب میسازد و اطاعت میکند چنانچه بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند

از عشق حضرت فرمود که دلهائی که از یاد خدا خالیست حق تعالی محبت غیر خود را بآن دلها بچشاند
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که زنهار حذر نمائید و بپرهیزید از نظر کردن
و صحبت داشتن فرزندان پادشاهان و اهل دنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران
که در پرده ها میباشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نظر کردن تیریست از تیرهای زهر
آلوده شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر خدا حق تعالی ایمانی کرامت
فرماید که طعم و لذت ایمان را بیابد و در حدیث دیگر فرمود که بسیار نظر کردن شهوت را در دل آدمی
میکارد و از برای فتنه آدمی و گمراه شدن او همین نظر کردن کافیست و در حدیث دیگر فرمود
که از جماعتی نباشند که نظر بپشت سر زنان مردم میکنند از آنکه مردم بر نظر
بعقب سر زنان ایشان کنند و از جمله نظرهائی که باعث قساوت میشود از روی خواهش
نظر کردن بزینتهای دنیا و اهل دنیاست که باعث میل بدنیا و حرکت بجانب او شدن میگردد
چنانچه حق تعالی می فرماید که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ یعنی مکش چشمهای خود را
و نظر مکن بسوی چیزهائی که بهره مند گردانیده ایم بآنها صنفی چند از اصناف مردم را از زینت
و بهجت زندگانی دنیا تا بیازمائیم ایشان را در آن چیزها و روزی پروردگار تو که روز بروز میرسد
یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات
برای تو بهتر است از نعمتهای فانی بی اعتبار دنیا که ایشان متمتع اند و باقی تر و پاینده تر است
تکالیف دیدن و گوش و سایر آنچه بر اینها محیط است بعضی گذشت و بعضی انشاء الله در محل مناسب

بیان خواهد شد یَا أَبَاذَرٍّ یَکْفِی مِنَ الدُّعَاءِ مَعَ الْبِرِّ مَا یَکْفِی الطَّعَامَ مِنَ الْمِلْحِ یَا أَبَاذَرٍّ
مَثَلُ الَّذِی یَدْعُو بِغَیْرِ عَمَلٍ کَمَثَلِ الَّذِی یَرْمِی بِغَیْرِ وَتَرٍ ای ابوذر کافیست
از دعا با نیکی و اعمال خیر آنقدر که طعام را کافیست از نمک ای ابوذر مثل آنکسی که دعا میکند
بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند مثل کسیست که تیر اندازد از کمان بی زه توضیح و تنویر این مطالب
عالیه بوسیله این نجم حاصل می شود **نجم اول** در بیان فضیلت دعا و فواید آنست بدانکه
افضل عبادات و نزدیکترین راههای قرب بنده بجناب قاضی الحاجات طریقه دعا و تضرع
و مناجات است و کثرت دعا و مناجات باعث ثبات صفات کمالیه الهی و میگردد
و توکل و تفویض بجناب مقدس او میسر میشود و موجب قطع طمعها و علایق از خلایق میشود و همین طریقه
از جمیع ائمه صلوات الله علیهم منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول
تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه چنانچه حق تعالی می فرماید
وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی
سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب
تا دعای شما را استجابت کنم بدرستی که آن جماعت که تکبر مینمایند و سرکشی میکنند از عبادت
من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام
منقولست که مراد از عبادت در این آیه دعا است پس حق تعالی اول امر بدعا فرموده و بعد وعده
استجابت نموده و بعد از آن دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترکش وعده
دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ

دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجيبوا لي وَلْيُؤْمِنوا بي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدونَ
که ترجمه‌اش اینست که چون سؤال نمایند از تو بندگان من از صفت من از نزدیکی و دوری من یا
کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا کنند یا بلند پس بگو بایشان که من نزدیکم بایشان
بعلم و احاطه و لطف و رحمت مستجاب میگردانم دعای دعاکنندگان را در هنگامی که مرا
خواند پس باید که بندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیده‌ام با آنکه خود
اجابت میکنم در دعاها باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید که ایمان آورند
بوعده من در اجابت دعاها و ایمان خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد
و صلاح خود پی برند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که کدام
عبادت بهتر و افضل است حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حق تعالی از آنکه
از او سؤال نمایند و از رحمتهای نامتناهی که نزد او است طلب نمایند و هیچکس نزد خدا دشمن‌تر
نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعا است و از عطاها و رحمتهای الهی سؤال ننماید
و از میسر بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای میسر دعا کن و مگو که
هر چه مقدر شده است خواهد شد بدرستی که نزد خدا منزلتی هست که بآن نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت
و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند و سؤال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس طلب کن تا عطا کنند
ای میسر هر دری را که بسیار بکوبی البته بر رویت میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا
سؤال ننماید فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستی که شما را قرب بخدا حاصل نمیشود مگر بدعا و مثل
دعا بسیار حقیر و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خردی آن حاجت بدرستی که حاجت

کوچک

کوچک و بزرگ همه بدست خداست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
میفرمود که محبوبترین اعمال نزد خدای تعالی در زمین دعا است و فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
دعا بسیار میکرد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دعا حربه مؤمن است
برای دفع دشمنان و عمود دین است که آن دین بر پا است و نور آسمانها است و در حدیث
دیگر از حضرت منقولست که بصحابه فرمود که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی که شما را
نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شما را زیاده گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید
پروردگار خود را در شب و روز بدرستی که حربه مؤمن دعا است و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که بر شما باد بحربه پیغمبران که آن دعا است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا از نیزه تیزتر
کارگرتر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند که از آسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد
و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتها است و موجب فیروزی بهمه حاجتها است
و بمرتبه‌های الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر دری را اگر بسیار بکوبند البته بر روی او میگشایند و در حدیث
دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردها است و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
منقولست که هر بلایی که بر بنده مؤمن نازل گردد و خدا او را دعا الهام نماید البته آن بلا زود زایل
میشود و هر بلایی که مؤمن را نازل شود و توفیق دعا نیابد و ترک کند البته آن بلا بطول می‌انجامد پس
بر شما باد بتضرع و زاری بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوا کنید بیماران
خود را بتصدق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستی
که هیچ مرغی بدام نمی‌افتد مگر آنکه تسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که

دفع کنید امواج بلا را بدعا پیش از آنکه بلا نازل گردد بحق خداوندی که دانه را شکافته و انواع گیاه را از آن بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر می‌آید از سیلی که از بالای کوه بپایین آید و از دویدن اسبان تندرو و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان طرف نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا و تضرع و انابت و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند با نیتهای درست و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح می‌آورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده بایشان برمیگرداند و حضرت صادق ع فرموده که چه چیز است که با آنها هیچ خوفی نمیکند دعا کردن در هنگام بلا پیش از آنکه نازل شده و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی روزیهای مؤمنان را از جاهای چند مقرر فرموده که گمان نمیبرند زیرا اگر بنده هرگاه نداند که روزیش از کجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر فرموده که هر کرا چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم نمیسازند هر کرا دعا از اجابت محروم نمیسازند و هر کرا استغفار کرامت کردند توبه‌اش را قبول فرمایند و هر کرا شکر عطا کرده نعمتش را زیاده میکنند و هر کرا صبر داده‌اند از اجر و ثواب محروم نمیگردانند

نجم دویم در بیان مجملی از شرایط و آداب دعا است بدانکه چون عالم کرده و سعی کشش و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی الحاجات باید که آدمی معنی دعا را بداند و فهمیده و با حضور قلب دعا کند و لااقل ادای کی در حاجت طلبیدن از مخلوق که در حضور توانایی مثل او بنده رعایت مینمایند همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشأن که خالق و رازق و مالک جمیع امور است رعایت کنند و ظاهر است که اگر کسی

حاجتی

حاجتی بمخلوق عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند **اول** آنکه بداند که چه میگوید و اگر از روی بی‌تأملی چیزی حرفی گوید ببزرگی دولتش از آنچه میگوید خبر داشته باشد اگر نشناسش نمیکند بخشش نیز احتمال نمیکنند پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید که دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری میشود و از روی جد و جهد و اهتمام طلب نماید و بحاجت خود اهتمامی داشته باشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که حق تعالی قبول نمیفرماید دعایی را که از دل غافل صادر شود و فرموده که چون برای میت خود دعا کنید که دل شما از او غافل شده و حیران باشد و لیکن باید که جد و سعی کند از برای او در دعا و حضرت صادق علیه السلام فرموده که خدا مستجاب نمیکند دعایی را که از دل بیحضور صاحب قساوت دعا کنند و در حدیث دیگر فرموده که خدا مستجاب نمیکند دعایی را که از دل و اندیشه کار غافل کنند پس هرگاه دعا کنید دل خود را با خدا دارید پس یقین کنید که دعای شما مستجاب است **دویم** آنکه کسی را که برای دفع شدت بیچارگی و پناه میبرد البته پیوسته ملازمت او میکنند و در غیر حال شدت باو پناه میبرد و او در هنگام شدت بجایی که بروند ولی رو بحال او داشته باشند که باو پناه برد و همچنین باید که در روزگار خوشحالی و رفاهیت نعمت دعا و تضرع کند و خدا را بسبب نعمت فراموش نکند تا در حال شدت و سختیها که پناه باو برند حاجت بزودی بر آورده شود بلکه هیچ آنی نیست که بنده را صد هزار گونه احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب مقدس ایزدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که کسی که پیش از نزول بلا پیوسته دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجاب است و ملائکه میگویند که این صدا آشناست و در حدیث دیگر فرموده که میگویند که

پس ای امرور کجا بودی و در حدیث دیگر وارد شده که کسی که از نزول بلائی بترسد پیش از نزول او دعا کنند
برای دفع آن بلا خدا آن بلا را از او بگرداند و نمی‌نماید و در حدیث دیگر وارد شده که کسی که خواهد که دعای او
در شدتها مستجاب شود باید که در هنگام رفاه و نعمت دعا بسیار کند و در این باب احادیث
بسیار است **سیوم** اگر کسی که بمخلوقی حاجتی دارد و خدمات شایسته برای او بکند
که مرضی طبع او باشد و از چیزهایی که او کراهت دارد اجتناب نماید البته حاجت او
بخواهد برآورده شود پس هرگاه که در درگاه خدا بعبادت بندگی و اطاعت آلهی بسر کرده است
دعایش باجابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی در این حدیث فرموده اند که
دعای عمل صالح از اجابت تر انداختن از کمان بیشتر است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که بهترین دعاها آنست که صادر شود از سینه پاکیزه از حسد و صفات مذموم و از دل پرهیزکار
و در مناجات سبب نجات و اخلاص سبب خلاصی از عقاب حاصل میشود پس هرگاه که فزع
خوف شما بسیار شود پناه بخداوند خود برید و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت علیه السلام
عرض نمود که حق تعالی می فرماید که دعا کنید دعای شما را مستجاب گردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود
حضرت فرمودند که دعای شما برای این مستجاب نمیشود که دعا میکنید بغیر آن چیزی که حق تعالی ارشاد کرده
است در عمل نمودن و امر و ترک نمودن مناهی حق تعالی می فرماید که وفا کنید بعهد من تا من وفا کنم بعهد
پیمان شما والله که اگر شما وفا کنید از برای خدا البته وفا میکند از برای شما و از نوف بکالی منقولست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت عیسی علیه السلام که بگو بگروه بنی اسرائیل
که داخل نشوند در خانه های من مگر با دلهای طاهر و پاک و دیده های خاشع و دستهای پاکیزه

از گوشت

از گوشت حرام و شبهه و بگو بایشان که بدانید که از هیچیک از شما دعای مستجاب نمیکنم هرگاه مظلمه
کسی نزد او باشد و مال کسی بظلم نزد او باشد و در ابواب سابقه گذشت حدیثی که هر که خواهد
دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هرچه آدمی را رتبه
زیاده میشود دعایش بقبول نزدیکتر است چنانچه نزدیکتر پادشاه ظاهر هرکه در پیش مقرب‌تر است
حاجتش رواتر است ایضا چنانچه سابقا تحقیق کردیم هرچند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر میشود
فاعلیت استفاضه بیشتر میشود و مانعی که از فیض است از طرف قابلیست هرچه قابل کامل میشود
مانع کمتر میشود و دعای رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر جاری میشود **چهارم** از شرایط استجابت دعا
کمال معرفت است بخداوند که از او حاجت مسئلت میکند چنانچه مجملی اشاره کردیم که هر کسی که خدا را
بقدری از معرفت شناخته در خور معرفت از او فیض می برد و از خداوند شناخته و بر او گمان نیکو کند
پس هر قدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و صفات کمال تمامتر و کاملتر
میشناسد تاثیرات این صفات زیاده جاری میگردد و باین معنی اشاره وارد است حدیث که با سند
بسیار منقولست که من نزد گمان نیکوی بنده خودم که بمن دارد هر قدر که گمان او بمن نیکوتر است من
نیکوتر معامله میکنم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که جمعی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود
و حضرت فرمود که زیرا که شما کسی را دعا میکنید که او را نمیشناسید و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون دعا کنی گمان کن که حاجت تو در خانه است و در حدیث دیگر وارد شده که اگر کسی از شما
خواهد که هر حاجتی که از خدا خواهد سؤال نماید تا او عطا کند باید که از همه مردم مأیوس و نا امید شده و امید بخدا

داشته باشند پس چون خدا این حالت را از دل او یابد هر چه سؤال میکند عطا میفرماید و این معنی از باب سؤال از
مخلوقین هم ظاهر است که هرگاه عطف پادشاهی را بر خود میداند و بعیت ملک میخواند و کرم او را بر خود میبیند
توقع از او زیاده دارد و پادشاه نیز در خور توقع او شیاپای او را عطا میکند و در این باب سخن بسیار است
و این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد **پنجم** از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در دعا است و الحاح
مخلوقین موجب بغض ایشان میشود و بیقدری و ... کرم ایشان و نسبت به حق تعالی دوست میدارد پس به سبب لطف و
رحمت منتهای که دارد در سؤال مبالغه و الحاح نمایند چنانچه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که
والله که الحاح نمینماید بنده مؤمنی بر خدا در حاجت خود مگر آنکه حق تعالی حاجت او را بر می آورد و حضرت صادق
صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی کراهت داشت الحاح کردن مردم را با یکدیگر در سؤال و از برای خود این صفت
را دوست میدارد که از او سؤال نمایند و آنچه نزد او است طلب نمایند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حق تعالی رحم کند بنده را که طلب نماید از حق تعالی حاجتی را پس الحاح نماید در دعا خواه مستجاب شود
دعای او و خواه نشود و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بنده چون دعا میکند حق تعالی متوجه
در مقام برآوردن حاجت او است مادام که استعجال نکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی مراد
بندگان خود را میداند از مسئلهای که او را دعا میکنند و لیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کنند و ذکر
کنند نزد او **ششم** از آداب دعا مخفی گردانیدن دعا است زیرا که گریبان محض حاجت را
طلبیدن دوست دارند و دعای پنهان خالص تر و از ریا دورتر است چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا
علیه السلام منقول است که یک دعای مخفی که او را ... برابر است با هفتاد دعای علانیه ... و اگر حاجتی عظیم
داشته باشند پیش ... دعای دوستان ... در مجامع ایشان دعا که نیز خوب است و اگر منظور باشد پیش خود و حضور ایشان

دعای آن

دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است زیرا که بالتماس مؤمنان و اجتماع دعای ایشان
بسیار است و دور از احسان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود و بعضی که دانیم نوعظیمت چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجاب است و اگر چهل نفر
بهم نرسد چهار نفر هر یک ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند البته خداوند عزیز دعای ایشان را مستجاب
میگرداند و اگر چهار نفر نباشد و یک نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخواند البته خداوند عزیز جبار دعای او را
مستجاب میکند و در حدیث دیگر فرمود که چهار نفر جمع نمیشوند برای دعا مگر آنکه متفرق میشوند و دعای
ایشان مستجاب شده است و فرمود که پدرم را حاجتی رو میداد زنان و اطفال را جمع مینمود و دعا میکرد
و ایشان آمین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که دعا خواننده و آمین گوینده در دعا و ثواب آن شریکند
هفتم رعایت نمودن اوقاتی است که مظنه استجابت دعا است زیرا که حق تعالی بعضی از زمانها و مکانها را
در استجابت دخیل گردانیده است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که طلب نمایید دعا را در چهار
ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایهها یعنی زوال شمس و نزد آمدن باران و نزد ریختن اول
قطره که از خون مؤمن شهید بر زمین میشود بدرستی که درهای آسمانها در این اوقات گشاده میشود و در حدیث دیگر
فرمود که دعا در چهار محل مستجاب است در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام و حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن قرآن و نزد آمدن باران
و نزد ملاقات کردن دو صف از برای شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بهترین وقتها که
خدا را بخوانید سحرها است و منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام اراده طلب حاجتی داشتند از زوال
شمس طلب مینمودند و چون این اراده مینمودند اول تصدق میکردند چیزی و خود را خوشبو میکردند

میکرده‌اند و بمسجد پیش میرفتند و حاجت خود را طلب مینمودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حق تعالی از
بندگان مؤمن دوست میدارد هر بنده که بسیار دعا کند پس در شب جمعه دعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب
و در پسینی که این ساعتی است که درهای آسمان گشوده میشود و رحمت پهن میشود و حاجتهای عظیم روا کرده میشود
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در شب ساعتی است که هر که در آن وقت بنده در آن ساعت نماز کند
و خدا را بخواند البته دعایش مستجاب است و آن در هر شبی که باشد و آن بعد از نصف شب است تا سدس آخر
شب بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت است که حاجت بنده از خدا محجوب نمیشود بعد از نماز واجب
و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که کسی را که بسوی پروردگار خود حاجتی باشد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی از روز جمعه
ساعتی که زوال شمس میشود که در آن وقت بادهای رحمت میوزد و درهای آسمان گشوده میشود
و رحمت الهی نازل میگردد و مرغان میخوانند پس وقتی آید و یک ساعت در آخر شب پیش از طلوع صبح در پستی
که در آن دو ملک ندا میکنند از جانب حق تعالی که آیا کسی هست که در این وقت توبه کند تا توبه‌اش را
قبول کنم آیا کسی هست که سوال کند تا عطا کنم آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا گناهانش را
بیامرزیم آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند حاجتش را برآورم پس اجابت نمائید داعیان
وقت داعی خدا را و طلب نمائید روزی را در ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب که آن عمل با برکت‌تر است در روزی
از سفر کردن برای تجارت و آن ساعتی است که قسمت روزی میکنان خود میفرماید و فرمود که درهای
آسمان را برای شما بگشایند در پنج وقت نزد آمدن باران نزد جهاد فی سبیل الله نزد خواندن قرآن
نزد زوال آفتاب نزد طلوع صبح و حضرت صادق فرمود که ساعتی که در آن ساعت دعا مستجاب میشود

در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ میشود و وقتی که مردم صفها بسته باشند و ساعت آخر روز جمعه است
تا وقت غروب آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت مستجاب اول زوال است و از حضرت امام زین
العابدین صلوات الله علیه منقول است که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی است که مسلمانی که در آن ساعت از خدا چیزی طلب نماید البته
بدو عطا میفرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعت است فرمود که وقتی که نصف قرص آفتاب فرو رود پس
حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که حضرت فاطمه بغلام خود میفرمود که برو بر بلندی چون ببینی که
نصف قرص آفتاب غروب کرد مرا اعلام کن که من دعا کنم و از پسندیده‌ای معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که فرمود که بر تو باد به دعا کردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا
نزدیکتر است **فصل ششم** در شرایط و آداب دعا و تضرع و زاری و مذلت و شکستگی است چنانچه از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرگاه شما را رقت بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نمیشود
مگر وقتی که از برای خدا خالص گردد و متوجه خدا شود و آن علامت استجابت است و در حدیث دیگر فرمود که
چون تن تو بلرزه آمده و بلرزد و چشمانت گریان شود پس دعا را اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو
گردیده و استحکام اجابت و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خایف باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی
پس اول خدا را بعظمت و بزرگی یاد کن و مدح و ثنا کن چنانچه او سزاوار است و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست
و حاجت خود را طلب کن و گریه کن و خود را بگریه بدار اگرچه بقدر سر مگسی باشد که پدرم میفرمود
که نزدیکترین حالات بنده بخدا آن حالتی است که در سجده باشد و گریان باشد و در حالات که بیت
بسیار در حالت دعا موافق احادیث معتبره است که گریه از استحکام رغبت در دعا باشد که گفته‌اند

پس روی آسمان کنی چنانچه در پیش کسی میداری که چیزی به تو دهد و اگر حالت خوف پیدا شد
پشت دستها را به آسمان داری یعنی من از اعمال خود ناامید شده ام و از کثرت معاصی اعمال
روی طلب ندارم از تو و در حالت تضرع انگشت سبابه را به راست و چپ حرکت
میدهی که نمیدانیم که از اصحاب یمینیم یا از اصحاب شمال و از اینکه از نیکوکارانیم نزد تو یا از بدکاران
و در هنگام تبتل و انقطاع انگشت سبابه چپ را بلند میکنی و پست میکنی مانند کسی که بازی میخواهد چیزی
از کسی طلبیده باشد اشاره به آنست که نمیدانم که مرا البته خواهی کرد یا نه خواهی که گذشت و در هنگام
گریه بسیار شود و اسباب و علامات اجابت ظاهر شود و دستها را از جانب رو بلند میکنی
و از پیش روی خود پیش می بری که گویا حاجتم را داده اند و دست فرا گیریم که کرم ای عزیز ببین که
حق تعالی با آن مرتبه جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با گدایان خود احسانش که چگونه سلوک کرده
و ایشان را رخصت به کسی خفیه داده و آن رغبتشان خود را چه نزدیک کرده بنده و دربان
به کار را با شناسایی خود خوانده و سه کلاه باب احتیاج و پستی چه پشتیبانه با پروردگار خود
سلوک مینمایند و در این حال خداوند کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای بیگانگان
بکاران کشیده و [illegible] و [illegible] مکنات می برند و از خود را محروم میگردانید
نهم آنکه کسی را که حاجتی به درگاه بزرگی باشد اول سائلان و دربانان آن درگاه را راضی میکند
میگرداند که دخول مجلس پادشاه را برای او سهل شود و حاجتش زودتر برآورده شود و دربانان درگاه مالک
الملوک فقرا و مساکین اند باید که پیش از طلب حاجت تصدق کند تا حاجتش زودتر برآورده شود
چنانچه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که هرگاه یکی از شما بیمار شود و طلب شفا بطلبد

چیزی بدهد و اگر حاجتی به پادشاهی دارد رشوه به دربانان میدهد پس اگر حاجتی عظیم داشته باشد
باید تصدق بکند خواه کم و خواه بسیار دهم آنکه اگر کسی حاجتی از درگاه رب کردگار
کریمان حاجت دیگر از او میطلبد حاجت خود را نمیکند با آنکه اول حاجت دیگری از او مقدم میدارد
که آن کریم را خوش آید که او اهتمام شان دیگران زیاده از خود دارد و این معنی موجب
زیادتی روای حاجت اوست با آنکه حاجتی که خود دارد برای دیگران مطلبد تا کریم بداند که با وجود
احتیاج خود آن حاجت را برای دیگران مطلبد پس آن حاجت را برای او نیز برده کمال
روا کند یا آنکه در هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک میکنند و همچنین نزد خوش
آینده طبع کریمانست که امری همچون دیگری داشته و دیگران از او چیزی که احسانی در [illegible]
و از خوش نمی کنند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عرض
عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چون یکی از شما دعا کند دعا را تمام بکند و مخصوص خود نگرداند که دعا مستجاب نمیشود
و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که چهل مومن را مقدم دارد و از برای
ایشان دعا کند پس از برای خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هیچ دعائی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایب برای غایب و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که زودتر دعاها به اجابت دعای مومنست که از برای مومنی دعا
کند غایبانه پس ملکی موکل است به دعای او که میگوید آمین و از برای تو خدا دو برابر آنچه از برای
خود دعا کردی عطا میفرماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا از برای برادر مومن خود غایبانه

کردن غیبت زیادتی روزی می‌شود و بلا را دفع میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا بعدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد
از اول دنیا تا آخر دنیا مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است باو برگرداند و بدرستی که بنده را روز
قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملائکه او را کشند که بجهنم برند در آن حال مؤمنان و مؤمنات گویند
که پروردگارا این بنده برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس ایشان را شفیع او گردانند
و او بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که گفت که عبدالله بن جندب را
در عرفات دیدم که هیچکس در موقف بهتر از او بجا نیاورد و پیوسته دست بسوی آسمان بلند کرده
بود و آب دیده اش بطرف رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت و چون مردم
از موقف فارغ شدند و برگشتند با او گفتم که هرگز موقفی بهتر از موقف تو ندیده ام گفت والله که تمام
مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که میفرمود
که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند از عرش او را ندا میکنند که از برای تست صد هزار برابر
برابر آنچه از برای او دعا کرده و نخواستم که صد هزار برابر محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که نمیدانم
مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که هرگاه ملائکه میشنوند
که مؤمنی برای برادر مؤمن غایبانه دعا میکند یا او را بنیکی یاد میکند باو میگویند که نیکو برادری هستی
از برای برادر خود دعای خیر از برای او میکنی و او از تو غایبست و او را بنیکی یاد میکنی حق تعالی
بتو عطا فرمود دو برابر آنچه از برای او دعا کردی و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو بر برادرت ثنا گفتی و دعا
کردی و ثنا گفتی و ترا است فضل و زیادتی بر او و اگر بشنوند که برادر خود را به بدی یاد میکند او را

نفرین میکنند و با او میگویند که بد برادری هستی برای برادر خود باز ایست ای بدگو و نفرین او ای
آنکسی که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است و متوجه احوال خود شو و بعیوب خود نظر
کن و خدا را شکر کن که عیبهای ترا پوشیده است و آنکه خدا بنده خود را بهتر از تو میشناسد
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود و نفرین کند بر کسی که بر او ظلم
کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخصی دیگر است که گمان میکند که تو بر او ظلم کرده و ترا
نفرین میکند اگر میخواهی نفرین ترا و او را هر دو مستجاب کنم و اگر میخواهی هر دو را تأخیر میکنم تا
عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد **یازدهم** از جمله آداب دعا آنست که خدا را پیش از
طلب حاجت به بزرگواری و عظمت و جود و کرم ستایش کنند و نعمتهای او را بر خود
و دیگران یاد کنند و او را بر آن نعمتها شکر کنند چنانچه اگر کسی بنزد بزرگی میرسد که مطلبی عرض
کند از آداب نیست که ابتداء شروع بمطلب کند بلکه آداب آنست که پیش از اظهار
مطلب او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حق تعالی در سوره کریمه حمد این آداب را
تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده و خود را برحمانیت و
رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش نموده و بعد از آن عبادت را بتوسیله
امام الحاجه عرض کرده زیرا که حاجت طلبان را ابعانی در خور توانائی خود کنند بعد از آن مناسبت
و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده و ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود بودن
سوای وعده الهی موجب مزید نعمت و حسن طلبیست که تو خداوندی که همیشه احسان
کرده اگر اکنون احسان نمائی بعید نیست و نعمتهای خدا را بر دیگران یاد کردن حسن طلبیست که

کردن عبث زیادتی روزی می‌شود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا بعدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد
از اول دنیا تا آخر دنیا مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است باو برگرداند و بدرستی که بنده را روز
قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملائکه او را کشند که بجهنم برند در آن حال مؤمنان و مؤمنات گویند
که پروردگارا این بنده برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس ایشان را شفیع او گردانند
و او بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که گفت که عبدالله بن جندب
را در عرفات دیدم که هیچکس وقوفی بهتر از او بجا نیاورد و پیوسته دستها بسوی آسمان بلند کرده
بود و آب دیده‌اش بطرف رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت و چون مردم
از وقوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که هرگز بهتر از وقوف تو ندیده‌ام گفت والله که دعا نکردم
مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که میفرمود
که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد هزار برابر
برابر آنچه از برای او دعا کرده و نخواستم که صد هزار برابر محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که نمیدانم
مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که هرگاه ملائکه میشنوند
که مؤمنی برای برادر مؤمن غایبانه دعا میکند یا او را بنیکی یاد میکند میگویند که نیکو برادری هستی تو
از برای برادر خود دعای خیر از برای او میکنی و او از تو غایب است و او را بنیکی یاد میکنی حق تعالی
بتو عطا فرمود دو برابر آنچه از برای او دعا کردی و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو بر برادر مؤمن خود دعا
کردی و ثنا گفتی و تراست فضل و زیادتی بر او و اگر بشنوند که برادر خود را ببدی یاد میکند و او را

نفرین

نفرین میکند بشما میگویند که بد برادری هستی برای برادر خود بازایست از بدگویی و نفرین او ای
کسی که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است و متوجه احوال خود شو و بعیوب خود نظر
کن و خدا را شکر کن که عیبهای ترا پوشیده است و آنکه خدا بنده خود را بهتر از تو شناسا است
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود و نفرین کند بر کسی که بر او ظلم
کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخص دیگر است که ترا نفرین میکند که تو بر او ظلم کرده‌ای و ترا
نفرین میکند اگر میخواهی نفرین ترا و او را هر دو مستجاب کنم و اگر میخواهی هر دو را تا آخر میکنم تا
عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد **یازدهم** از جمله آداب دعا آنست که خدا را پیش از
طلب حاجت به بزرگواری و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود
و دیگران یاد کند و او را بر آن نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی به نزد بزرگی میرسد که مطلبی عرض
کند از آداب نیست که ابتداء شروع بمطلب کند بلکه آداب آنست که پیش از اظهار
مطلب او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حق تعالی در سوره فاتحه این آداب را
تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده و خود را برحمانیت و
رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش نموده و بعد از آن عبادت و توسل
امام الحاجه عرض کرده زیرا که حاجت طلبان را از معانی در خور توانائی خود که دهند بیایست
و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده و ایضا حمد الهی نعمتهای خود بودن
سوای وعده الهی موجب مزید نعمت و حسن طلبست که تو خداوندی که پیوسته احسان
کرده اگر اکنون احسانهای بقیه منت و نعمتهای خدا را بر دیگران یاد کردن هم حسن طلبست که

تا بشری

چون بهمه عالم احسان کرده سزاوار است که بمن نیز احسان کنی چنانچه شخصی نزد زرگری میرود و قصیده
برای او میخواند و کرمهای او را یاد میکند که با او نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین دعا
الحمد لله است و ایضا چون گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است
پیش از دعا استغفار از گناهان میکند که موجب دفع موانع شود و تمجید و ثنا او را قابل اجابت
میکند پس از آن حاصل شود که حاجتش روا گردیده شود و در بعضی احادیث اسباب
چنانچه منقول است که مفضل بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که دعای جامعی
تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هرکه نماز میکند از برای تو دعا
میکند میگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ یعنی خدا مستجاب گرداند دعای حمد کنندگان خود را
و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود سوالی حاجتی نماید از حاجتهای
دنیا و آخرت باید که ابتدا کند بثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد
بعد از آن حاجت خود را طلبد و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح
کن پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناه خود بکن بعد از آن سؤال کن
والله که هیچ بنده از گناه بدر نمی آید مگر باقرار بگناهان خود و در حدیث دیگر فرمود که
هرگاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود بگوئید بدرستی که کسی که حاجتی از
پادشاهی طلب مینماید از برای او مهیا کند از ستایش بهترین سخنها اگر بر آن قدرت دارد
که او را بآن بستاید و فرمود که بدرستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شد و دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سوال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل

کرد بر خداوند خود و دیگری آمد و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر
فرستاد حضرت فرمود که حاجت خود را طلب که خدا عطا خواهد فرمود **دوازدهم**
از آداب دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه
پادشاهی دارد و مناسب است که تحفه برای مقربان پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند
و اگر ایشان هم شفاعت نکنند چون پادشاه مطلع میشود که با ایشان تحفه داده و مقربان
او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند و ایضا کسی که
محبوب بزرگوارست نزد آن بزرگوار مدح او کردن و از برای او مطلب طلبیدن
هرچند محتاج آن طلب نباشد از محبوب آن بزرگوار را خوش می آید که محبوب او را
ستایش میکنند و از اسباب صلوات موجب قبول دعا میگردد و نکته لطیف کاملی
در این باب در بیان شفاعت کبری گذشت و تفصیل این سخن را در شرح صحیفه کامله
بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که دعا محجوب است از آسمان
و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند و در حدیث دیگر فرمود که
هرکه دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده بال می زند چون
صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه ترا حاجتی باشد اول
صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید و بعد از آن حاجت خود را طلبید پس دعای خود را
ختم کند بصلوات بر محمد و آل محمد بدرستی که خدا کریم ترست از آنکه دو طرف دعا را
قبول فرماید و میانه را رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل او البته مقبولست و رد نمیشود

و فرمود که چون نام محمد برده شود بسیار صلوات بر او بفرستید که هر که یک صلوات بر آن حضرت بفرستد حق تعالی
بر او هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند
بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که چنین حسنی اگر رغبت ننماید او جاهل و غافل است
و خدا و رسول و اهل بیت از او بیزارند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات
بر من و اهل بیت من نفاق را برطرف میکند و در روایت دیگر فرمود که صداهای خود را بلند
کنید بصلوات بر من که نفاق را زائل میکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که صد مرتبه بگوید یا رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صد حاجت او برآورده شود که سی
حاجت از حاجتهای دنیا باشد و در روایتی دیگر فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنگین تر
از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و در روایتی که شخصی را در قیامت اعمالش را در میزان
میگذارند سبک می آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلوات بر خود را در میزان او
میگذارد سنگین میشود و بر اعمال دیگرش زیادتی میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق علیه السلام بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی کاری تعلیم نمایم که خدا بسبب آن
روی ترا از آتش جهنم نگاه دارد گفت بلی فرمود که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ تا خدا روی ترا از گرمی آتش جهنم نگاهدارد و بسند معتبر از
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حق تعالی
شصت حاجت او را برآورد سی حاجت دنیا و سی حاجت آخرت و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد ذرات هوا

با ایشان قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمی‌نویسند در شب جمعه
عملی را مگر بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد پس در شب و روز جمعه بسیار صلوات بفرستید
و فرمود که سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیتش هزار مرتبه صلوات
بفرستند و در روزهای دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیچ عملی
در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد و بسند دیگر منقولست که هر که بعد از
عصر روز جمعه بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِیَاءِ الْمَرْضِیِّینَ
بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِکَ وَ بَارِکْ عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکَاتِکَ وَ السَّلَامُ
عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ حق تعالی صد هزار حسنه
در نامه عملش ثبت نماید و صد هزار گناه را محو فرماید و صد هزار حاجتش را برآورد و
صد هزار درجه برای او بلند کند و در روایت دیگر است که اگر هفت مرتبه بخواند خدا بعدد هر بنده
حسنه او را عطا فرماید و عملش در آن روز مقبول گردد و چون روز قیامت مبعوث شود
در میان دو چشمش نور ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتی است که وَ السَّلَامُ
عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی اَرْوَاحِهِمْ وَ اَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ
بَرَکَاتُهُ و به هر یک که بخواند خوبست و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که هر که قادر نباشد بر چیزی که کفاره گناهان او شود صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که
گناهانش را درهم میشکند و حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود
گردانید برای آنکه صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر از حضرت صادق ع

مشغولست که هر که این نحو بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد که صَلَوَاتُ اللهِ وَصَلَوٰةُ
مَلٰئِکَتِهِ وَاَنْبِیَائِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِیعِ خَلْقِهِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ وَبَرَکَاتُهُ از گناهان پاک میشود مانند روزی که از مادر
متولد بوده است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسند ای معتبر منقولست که چون عطسه
کند بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَصَلَّی اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ
و بسند معتبر منقولست که کسی که صدای عطسه کسی را بشنود و حمد الهی کند و صلوات
بر محمد و اهل بیت محمد بفرستد هرگز بدرد دندان و درد چشم مبتلا نشود و بسندهای
بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هر که صلوات بر من بفرستد
و بر آل من صلوات نفرستد بوی بهشت را نشنود و حال آنکه بوی بهشت از پانصد سال
راه شنیده میشود و بسند معتبر از حضرت منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی از امت من صلوات بر من
بفرستد و بعد از آن صلوات بر آل من بفرستد درهای آسمان گشوده میشود از برای او و ملائکه
هفتاد صلوات بر او میفرستند و اگر گناهکار باشد گناهانش میریزد چنانچه برگ از درختان
میریزد و حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من و سعدیک ترا اجابت کردم و وعده و ثنای تو
میفرمایم و ملائکه میفرماید که ای ملائکه من شما هفتاد صلوات بر او فرستادید و من هفتصد صلوات
بر او میفرستم و اگر بر من صلوات فرستند و بر اهل بیت من صلوات نفرستند میان
صلوات او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعالی فرماید که لَا لَبَّیْکَ وَلَا سَعْدَیْکَ

اجابت تو نکنیم و ترا امداد و اعانت نمینمایم ای ملائکه من دعای او را بالا مبرید مگر آنکه بهمراه
عترت او را ملحق گردانند پس دعای او موقوفست در حجاب تا ملحق گرداند بمن اهل بیت
مرا او طاهر احادیث معتبره است که هر وقت که نام مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات
بر او و آل اطهار او فرستادن واجبست و در احادیث معتبره وارد است که فرمود که کسی که
من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که گناهانش آمرزیده شود پس او
دور است از رحمت الهی و در حدیث دیگر فرمود که بخیل و بدترین بخیلان کسیست که من نزد او
مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر فرمود که هر که صلوات مرا او و آلش
کند راه بهشت را گم کرده است و بسند معتبر از مالک جهنی منقولست که گفت من گلی بدست
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دادم حضرت گرفت و بو کرد و بر دیده های خود گذاشت و فرمود
و بعد از آن فرمود که هر که گلی یا گل دیگر را بگیرد و ببوید و بر چشمش گذارد و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته خدا او را بیامرزد **نجم پنجم** در بیان مستجاب
نشدن بعضی از دعاها اگر چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده است که دعاهای کل را
خود را مستجاب گرداند البته خلف در وعده الهی نمیباشد پس آنکه بعضی از دعاها اثر مستجاب شدن
ظاهر نمیشود بچند وجه جواب سؤال گفته اند **اول** آنکه چون حق تعالی حکیم علیم است کارهای
او البته منوط بحکمت و مصلحت باشد پس وعده فرموده مشروط بحکمت یعنی اگر مصلحت شما
باشد مستجاب بکنم چنانچه اگر کسی گوید که هر که چیزی از من طلبد عطا میکنم و شخصی بیاید و گوید
افعی کشنده بدست من بده یا زهر قاتلی را بده البته نخواهد داد و ابا او را ... را ... و او

موجب هلاکت او گردد البته عطا نکردن چنین حالی کرم است بلکه عطا کردن
جور است و ظاهر است که اکثر آرزوهای خلایق موجب ضرر ایشان است و نمیدانند و از روی
جهالت سؤال این مینمایند و حضرت امام زین العابدین صلوات الله در دعای طلب حاجات
صحیفه کامله این معنی اشاره نموده که ای خداوندی که متبدل نمیشود حکمت او بوسیلهها اگر
کسی گوید که هرگاه چنین باشد دعا چه فایده دارد زیرا که هرچه صلاح بندگان است البته
حق تعالی بعمل می آورد جواب میگویم که ممکن است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای
او نباشد و مصلحت مشروط بدعا باشد پس امور در ترتیب بعضی آنست که بدون دعا
مصلحت در عطای آن است از آنها بدون دعا کرامت میفرماید و بعضی آنست که با دعا نیز
مصلحت در دادن آن نیست از لطف قطع میفرماید و بعضی آنست که با دعا مصلحت در عطای
آن است و بی دعا مصلحت نیست چنین امری عطایش موقوف بدعا است و چون آدمی تمیز
میان این امور بعقل خود نمیتواند کرد باید که در جمیع امور محتمله که بعقل خود خوب داند دعا کند
و اگر حاصل نشود از دعا ملول نشود و بداند که البته صلاح او در آن چیز نبوده که حق تعالی
دعایش را مستجاب نکرده اما آنکه اصل دعا کردن حق است بهترین عبادتها و موجب ثواب میشود
چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده که دعا کن و مگو که آنچه مقدر شده است خواهد شد بدرستی که
دعا عبادت است و تفصیل این کلام بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **وجه دویم**
آنست که هرچه را شرطی چند هست و مانعی چند هست که تا شرایط عمل نباشد و موانع
برطرف نشود ثمره بر آن عمل مترتب نمیشود مثل آنکه حق تعالی فرموده که نماز کنید تا شما را یاد آرم

نماز را شرایط است که اگر بدون شرایط بعمل آورد مقبول نیست پس اگر کسی نماز بی وضو کند
نماز نکرده است و مستحق آمرزش نیست و همچنین بعضی چیزها اثر مترتب دارد چنانچه فرموده
که نماز موجب قربت است و اگر کسی نماز بکند و جمیع قبایح را بجا آورد تا اثر آن قبایح که بعد از خدا
و حرمانست از غیبت اثر نماز در قرب و همچنین اگر طبیبی گوید که دوا مسهل است
یعنی اگر با شرایطی که مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد نخورند اسهال میکند
پس اگر ریوند را بدون شرطی که یکی از شرایط عمل است بخورد یا مشغول امری که منافی
عمل است بخورد و عمل نکند گفته طبیب خلاف نشده خواهد بود و همچنین دعا را شرایط است
چنانچه سابقا دانستی از تضرع و زاری و استقامت و حق شناسی و عبادات و ترک معاصی
و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانع که گذشت پس هرگاه یک
از اینها را اخلال کند دعایش مستجاب نشود و منافات با وعده الهی ندارد و چون این
معنی در ضمن احادیث که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینماییم
وجه سیم آنست که گاه است که حق تعالی دعا را مستجاب میفرماید و مصلحت در
تاخیر میداند برای آنکه در وقت ضرر باو میرسد یا میخواهد که او دعا کند و درجات او در مراتب
قرب زیاده گردد و اگر زودی حاجت او را برآورد ترک دعا میکند و باین درجات عالیه فایز نگردد
و بسا باشد که حاجت موسی را مستجاب کرده اند و بعد از چهل سال باو داده اند چنانچه منقولست
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آیا میشود که دعای کسی مستجاب شود و در رسیدن آن
باو تاخیر شود فرمود که بلی تا چهل سال و در حدیث دیگر فرموده که از روزی که موسی و هارون

و بر قومش نفرین کردند و حق تعالی فرمود که دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعون را
هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصر بخدمت حضرت امام رضا
علیه السلام عرض نمود که چند سال است که از خدا حاجتی خواسته‌ام و روا نمیشود و در دلم از این حاجت
چیزی بهم رسیده حضرت فرمود که ای احمد زنهار که شیطان را بر خود راه مده که ترا از رحمت حق
ناامید گرداند بدرستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که بدرستی که مؤمن از حق تعالی حاجتی سؤال
مینماید پس استجابت او را برای اینکه دوست میدارد شنیدن آواز و دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا
فرمود که والله که آنچه خدا تأخیر میکند از مؤمنان منع میفرماید در دنیا و آخرت بایشان میدهد بهتر است از
آنچه در دنیا بایشان میدهد بدرستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که سزاوار است که دعای
مؤمن در هنگام نعمت در فراخی مثل دعای او باشد در شدت و بلا و چنین نباشد که همین که عطا کنند
سست شود و دعا را کم کند پس مده که مؤمن را هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدرستی که دعا را نزد خدا مرتبه
عظیم تر و قدر است و در توبه و بصبر کردن بر بلاها و شکیبائی و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زنهار که پرهیز
از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستی که ما اهل بیت صله میکنیم با کسی که از ما قطع میکنند و چنان
نیکی میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده مینمائیم و بدرستی که صاحب نعمت در دنیا
اگر سؤال کند و عطا کنند دیگر چیزی غیر آن سؤال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی
بسیار باو رسید در خطر عظیم است بجهة حقوقی که از خدا بر او واجب میشود و هم است که در فتنه شود و حقوق الهی را
ادا نتواند نمود و موجب طغیان او گردد و بگو بمن که اگر چیزی من بتو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد گفتم فدای تو گردم اگر بقول تو
اعتماد نکنم بگفته که اعتماد کنم خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدائی بر خلق فرمود که پس اعتماد بقول خدا

بیشتر داشته باش بدرستی که خدا بتو وعده کرده است آیا خدا نفرموده است که چون بندگان از تو سؤال نمایند
از حال من بگو که من بایشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعا کننده را که مرا بخواند و میفرماید که ناامید مشوید
از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را بمغفرت عظیم از جانب خود و فضل پس باید که
اعتماد شما بر خدا اعتماد زیاده بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک بخداوند خود تا
گناهان شما آمرزیده شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیار است که حق تعالی دعای شخصی را
مستجاب میفرماید و تأخیر میفرماید بعد از مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که
بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید بدو ملک که موکلند با که من حاجت او را مستجاب گردانیدم ولیکن
حاجتش را ندهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم و گاه هست که بنده دعا
میکند پس حق تعالی میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث دیگر
فرمود که پیوسته مؤمن با خیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمت حق تعالی است مادام که استعجال
نکند که ناامید شود و ترک دعا کند راوی گفت که چگونه استعجال کند فرمود که استعجال آنست که گوید
اینقدر مدت دعا کردم و اجابت را نمی بینم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی
حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس میگشت که چراگاهی از برای گوسفندان خود پیدا کند ناگاه
صدای شخصی بگوشش رسید از یک طرف دید که شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است
چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که ای بنده خدا از برای که نماز میکنی گفت از برای خداوند آسمان
حضرت ابراهیم پرسید که آیا بغیر تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خوراک تو از کجاست
[illegible] گفت در تابستان میوه این درختها را جمع میکنم و در زمستان آنها را میخورم فرمود که

منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که در آنجا بود حضرت ابراهیم فرمود که مرا با خود ببری که امشب با تو
بسر برم گفت در میان راه آب عظیمی هست که نمیتوانی گذشت حضرت فرمود که تو چگونه عبور مینمایی
گفت بر روی آب راه میروم حضرت فرمود که مرا با خود ببر شاید که خدا بمن هم آنچه روزی تو کرده روزی کند
که بر روی آب راه بروم چنانکه تو راه میروی پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند تا رسیدند
به آب پس هر دو بر روی آب روان شدند و گذشتند چون بخانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم
فرمود که کدام روز عظیم‌تر است عابد گفت که روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که
بیا که دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت که دعای مرا
چه میکنی والله که سه سال است که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده است حضرت ابراهیم
فرمود که میخواهی ترا خبر دهم که برای چه دعای ترا حبس کرده‌اند گفت بلی فرمود که حق تعالی چون بنده را
دوست میدارد دعای او را حبس مینماید و زود بر نمی‌آورد تا او بسیار مناجات کند و از جناب
مقدس او سوال نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن دارد دعایش را زود مستجاب میکند
یا ناامیدی در دل او می‌افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت روزی گله گوسفندی
بر من گذشت و پسر نیکوروئی با آن گله بود و از آن پسر که گیسوی مشکبوی داشت پرسیدم که این گوسفندان
از کیست گفت از ابراهیم خلیل الرحمن پس من دعا کردم که خداوندا اگر ترا خلیلی و دوستی
در زمین هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب گردانید منم ابراهیم و دوست خداوند
رحمن پس حضرت با او معانقه نمودند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مبعوث شدند مصافحه مقرر شد

وجه چهارم آنست که حق سبحانه و تعالی بعضی از بندگان که اگر حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نشد

اضعاف مضاعف آن حاجت در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان زود
قبول نموده و حاجت ایشان را بر وجه اکمل روا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاهی فلسی طلب نماید
و آن پادشاه در عوض خواهش او عطا بکند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید که
حاجت او را روا نکرده است بلکه او را مدح میکنند که اضعاف آنچه آن سائل طلبیده بود
عطا فرموده پس در درگاه پادشاهی که این گدایان جاهل و سائلان مطالب خسیسه را
منظور نظر خود گردانیده و از حق تعالی سؤال می‌نمایند و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی‌منتهای و رحمتهای بی
حد و احصا در برابر عطا میفرماید و قدر آنها را نمیدانند و از عدم حصول آن مطالب خسیس شکایت مینمایند
و آنچه در آخرت بایشان کرامت میفرماید از درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت که در برابر آن
حاجات دنیا و ناکامیهای آن عرصه بسی فنا گردانیده چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که بدرستی که گاه هست که بنده در حاجتی خدا را میخواند و حق تعالی میفرماید که
اجابت دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق آواز او و دعای اویم پس چون روز قیامت میشود
حق تعالی میفرماید که ای بنده من مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب عظیم را
بعوض تو داده‌ام و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب را بعوض
برای تو مقرر ساخته‌ام و پس از آن بنده بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید آرزو کند
که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمیشد و آنچه در ثواب عطا میفرماید مراتب قرب و کمالات
و منتهای حاجات است که لازم رعایت ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی بندگان را از روی عنایت
لطف و مهربانی طبع احوال ایشان مراعات مینماید و مادام دانه خواهشهای طبع رکیک ایشان از روی

حکمت ایشان از این جهت که برای خود می‌کشند چنانچه طفلی که شیشه بازی یا دوشاهی خواهد نگاه کنند
اگر اول او را گوید که بیا که من ترا پرورش خود میکنم و شهباز اوج غربت خود میگردانم هیچ تا به
در تسخیر آن نمیکند بلکه اول او را به طلوع و راه آشنای نام خود میگردانند و چون مایل شد بروی او خویش
جا میدهد و به جایش کم پیشتر میشد روزی بر میگردد و اگر مهربان طفلی را خواهد که کتب علم اخلاق
و ریسته اگر صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمیکند بلکه اول او را بجوز و مویز و وعده قبای
رنگین و عصای زرین بمکتب آشنا میکند و چون لذت فهم حقایق و حکمتها را یافت سیاستهای
عظیم او را از آن شغل باز نمیتوان داشت همچنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل طبعان نیز چون
فضلی و کمالی و لذتی و بهره بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و وصل چشم و بسیار
لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت مرتبه عظمت و استغنا و جلال
ایشان را بدرگاه خود خوانده که هرچه خواهید از من طلب کنید و نمک الشش را از من بخواهید و نیز
طعام را از من طلب کنید تا که از این راه رو بدرگاه او آورند و از بسیاری دعا و توسل و مناجات
با نهایت بیگانگی بمرتبه آشنایی و قرب فایز گردند و لذت مناجات او بیابند و از خلق
رو بر تافته و در جمیع امور رو باو داشته باشند رهی کریم بی شبهای که مدام و دانه نمک و نیز
لصاحب قرب خود میرسانند و بوسیله خواهشهای نفسانی بمقرب حضرت یزدانی میگرداند
و اکثر مایل بدان اشتباه میکنند و بگریه که حاجتم بر آورده نشده است إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ
لَكَنُودٌ کم بنده ای که اصل دعا کردن را عبادت داند و در حین بندگی خدا کرده و مالک الملوک
مناجات کرده و ثوابهای او ثبت بجمل نموده و بار بسیار قرب خداوندی را که کشته و حاجت عالم

این همه از خود کردانیده و بسمع یقین و ایمان لبیک‌ها از عرش رفعت میشنود و اگر معنی مستجاب
و لذت آن را بفهمی و رازهای نهانی بگوش دل بشنوی در دلداریها و بنده نوازیهای آن
محبوب حقیقی را از هنگام تضرع و دعا ادراک نمائی حاجتها و آرزوهای خود را بلکه خود را گم
خواهی کرد اگر حضرت و اول مجلس پادشاهان عالم جزو دنیا بیابی که او چشم التفاتی از ایشان بینی
تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی و هیئت جسم خاکی را همین بس نیست که او را جناب
رب الارباب مشافهه رخصه مکالمه و عرض حاجت داده و کلمه های خوان رحمت برابر نشسته
پرده انده و متکفل امور مصالح او گردیده اند و حضرت رب العزة میفرماید که دعا کن تو و خیر خود را
بمن بگذار و او گریه نمیکند و از روی علم نقص و جهل کامل خود بر این حاجت الحاح میکند و تحکم
مینماید اگر غفلت عقیده را الکرده بود بر ایشان لیست که کسی که این احادیث متواتره را شنود
که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را بر نمیاورم که من او را دوست میدارم و مشتاق
ناله و زاری او هم درکام میرسد حاجت بر نیاوردن از شوق بکام دل میرسد و دیگری که جانش این
خواهشی بکرد چون سخن بدرازا کشید و عبادات با زیبا پیت و مطلب بسمع ایشان سخن را
مختصر کرده ختم میکنیم این مبحث را به ذکر جماعتی که دعای ایشان مستجاب است و جمعی که دعای
ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه کس اند
که دعای ایشان مستجاب است کسی که بحج بیت الحرام رود دعایش مستجاب است اگر ترک
بحوالی خانه کالنشان برسد تا در حق شان دعا کنند و کسی که بجهاد در سبیل الله رود و تخلف
خلافت کنند در اهل ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجاب است پس او را بخشم میاورید

دلت سنگ گردانید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پنج دعا است که از پروردگار عالم
محجوب نمیگردد دعای امام عادل و دعای مظلوم حق تعالی می فرماید که البته از برای تو انتقام میکشم
اگرچه بعد از مدتی باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح از برای
فرزندش و دعای مومن از برای برادر مومنش غایبانه حق تعالی می فرماید که ترا دو برابر او کرامت کردم
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها
میگذرانند تا آنکه حق تعالی بسوی آن نظر میفرماید و میگوید که بلند گردانید دعای او را که من مستجاب
میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تیزتر است و در حدیث دیگر فرمود که چهار کس اند که دعای
ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای آسمان برای ایشان گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد
دعای پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسی که بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه
دار تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که سه کس دعای ایشان از حق تعالی
محجوب نمیشود دعای پدر برای فرزند اگر با او نیکی کند و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق او کرده و نفرین مظلوم
بر ظالم و دعای مظلوم برای کسی که او را یاری کند و حق او را از ظالم بگیرد و دعای مومنی که در حق او
مومنی دعا کند که با او مواسات و احسان کرده باشد برای خشنودی اهل بیت رسول
صلوات الله علیهم و نفرین کند مومن بر کسی که محتاج او شده باشد و مضطر باشد و او قدرت
بر مواسات و احسان او داشته باشد و نکند و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که پنج
کسند که دعای ایشان مستجاب نمیشود یکی کسی که حق تعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته
و آن زن او را آزار میکند و دارد و مالی که خدا او را بهره داده او را رها نمیکند و بر او نفرین میکند و شخصی که

غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفروشد و بر او نفرین کند و چون بار دیگر بگریزد دعا کند که خدا او را
باو برگرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شده بگذرد و تند نگذرد و دعا کند که بر سرش نیاید
و شخصی که مال بکسی قرض بدهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را باو برساند و شخصی که
قدرت بر طلب روزی داشته باشد و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید که خدایا مرا روزی
بده یا اباذر ان الله یصلح بصلاح العبد ولده وولد ولده ویحفظه فی
دویرته والدور حوله ما دام فیهم ای ابوذر بدرستی که حق تعالی اصلاح میکند
بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندانش را و فرزندان فرزندانش و حفظ میکند او را در خانه
میفرماید و در اهل خانه های او و در خانه های همسایگان او مادام که در میان ایشان است که بلاها را
از ایشان دفع میفرماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیگرداند مفاد این کلمات شریفه آنست
در صلاح و نیکی عبادت و بندگی است که کسی که بنده و شایسته خدمت خدا گشت او
فرزندانش را هم بصلاح و نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی بماند و ثمره نیکی
ایشان باو عاید گردد و برکت او دفع بلاها از خویشان و دوستان و همسایگان او میفرماید
بلکه بیگانگان دفع بلاها از دیار ایشان میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که چون حق تعالی می بیند اهل شهری را که ایشان از حد تجاوز میکنند در گناهان
و معصیت و در آن شهر سه کس از مومنان صالح هستند حق تعالی ایشان را ندا میفرماید که ای
اهل معصیت من اگر در میان شما نمیبودند این مومنان که بیکدیگر برای جلال من دوستی مینمایند
و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای مرا معمور میدارند و در سحرها از ترس من

استغفار نمایند را هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میکردم و پروا نمیکردم یا اباذر انّ
رَبَّكَ عَزَّ وَجَلَّ يُبَاهِي الْمَلَائِكَةَ بِثَلَاثَةِ نَفَرٍ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ قَفْرٍ فَيُؤَذِّنُ
ثُمَّ يُقِيمُ ثُمَّ يُصَلِّي فَيَقُولُ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي يُصَلِّي
وَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ غَيْرِي فَيَنْزِلُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ وَرَاءَهُ وَ
يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ إِلَى الْغَدِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَرَجُلٍ قَامَ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّى
وَحْدَهُ فَسَجَدَ وَنَامَ وَهُوَ سَاجِدٌ فَيَقُولُ تَعَالَى انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي رُوحُهُ
عِنْدِي وَجَسَدُهُ سَاجِدٌ وَرَجُلٍ فِي زَحْفٍ يَفِرُّ أَصْحَابُهُ وَيَثْبُتُ هُوَ
يُقَاتِلُ حَتَّى يُقْتَلَ ای ابوذر بدرستی که پروردگار عزیز بزرگوار تو مباهات مینماید با ملائکه
به سه نفر اول شخصی که در بیابانی تنها اذان و اقامت بگوید و نماز بگذارد پس پروردگار تو
بملائکه فرماید که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میگذارد و هیچکس غیر از من او را نمی‌بیند و بر نماز
او مطلع نمیشود پس حق تعالی هفتاد هزار ملک را فرو میفرستد که در عقب او نماز میگذارند
و از برای او استغفار مینمایند تا فردای آن روز و دوم شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد
تنها پس بسجده رود و در سجده خوابش ببرد در آن حال حق تعالی بملائکه میفرماید که نظر کنید
بسوی بنده من که روحش نزد منست و بدنش در سجده است و سیم شخصی که در جنگ باشد
که در راه خدا جهاد کند و رفیقانش بگریزند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود
به اکثر احادیث در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر چند عبادت مخفی‌تر است اجرش بیشتر است و در حدیث

دیگر وارد شده است که عمل صالح را چون بنده از خلق پنهان میکند و مخفی میدارد خدا البته آنرا برای
مردم ظاهر میگرداند که او را در دنیا زینت بخشد با آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب
آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محبوب‌ترین اعمال نزد خدای تعالی
نماز است و آن وصیت پیغمبرانست پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را
کامل بجا آورد و پس بکناری رود که هیچکس او را نبیند پس حق تعالی بر او مطلع گردد که
گاهی در رکوع است و گاهی در سجود بدرستی که بنده هرگاه سجده کند و سجده را طول دهد
شیطان فریاد میکند که واویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند و من عصیان او
کردم و ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم و احادیث بسیار دلالت میکند بر آنکه عبادات
واجبه را مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که او متهم بترک
واجبات نشود و موجب رغبت دیگران گردد و الصاریه در آن بسیار پنهان باشد چون حج او
و لازم است و در اداء حقوق لازمه چندان فخری در پنهان نیست چنانچه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر چه را خدا فرض و واجب گردانیده علانیه کردنش بهتر است
از پنهان کردن و هر چه سنت باشد پنهان کردن آن بهتر از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را
بر دوش بگیرد و علانیه قسمت نماید هر آینه نیکو و جمیل خواهد بود و در افضل عبادات است
خصوصا نماز واجب که بجماعت واقع باشد و در مساجد و مجامع بجا آورد و در فضل پنهانی
وارد پس احادیثی که در باب اخفاء عبادت واقع شده مراد از آن عبادات پنهانی است
مراد است که از باب سمعه خود بمردم بشنوانند و اظهار بنما کنند و آنچه در حدیث وارد شده است

چون مشتمل بر اذان و اقامت است که نماز سنت عمل نشوان نمود و در اکثر نمازها سنت اذان
و اقامت به جهت آنست که چون مکلّم را اینکه در صورتی که در حین صحرا تنها مانده باشد و با وجود
تنهایی خدا را فراموش نکند و با آداب و شرایط متوجه عبادت شود حق تعالی اینست اینکه
اذان و اقامت گفته ملائک او میفرماید و ملکه را از برای او میفرستد که با او اقتدا کنند تا از
ثواب جماعت نیز محروم نباشد نه اینکه آدمی خود دانسته ترک جماعت کند و بصحرایی رود که
کسی نباشد و خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بدانکه نماز شب سنت و طریقه پیغمبران و اوصیاء
خدا است و مشتمل بر فضایل بی نهایت است و منشا کام را کشش تا قاضی الحاجات است و چون
آدمی را در روز بسبب متوجه شدن بشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم میرسد در اعمال
روز حضور قلب کم میشد و چون مردم در اعمال اکثر مطلع میشوند اخلاص در آن دشوار است
و چون آدمی در اول شب خوابید چون برخیزد در آخر شب نفس از خیالات دنیا پس خالیست
و حضور قلب آسان است و چون کسی بر آن مطلع نیست عمل باخلاص نزدیکتر است چنانچه حق تعالی
میفرماید که إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا که ترجمه اش اینست
که بدرستی که نفسی که در شب بعبادت الهی قیام مینماید یا عبادتی که در شب حادث میشود
یا ساعتها که در شب ناشی میشود به ثبات قدم در زمین ازان دشوارتر است چون که خواب مؤانست
و بعبادت برخواستن دشوار است یا آنکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر است و دل حاضر است
از آنچه بر زبان جاری می گردد و همچنین درست تر است یعنی گفتار اخلاص رسیده یا خدا آنچه میفرماید
صادق راست چنانچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه وارد شده که مراد اینست که آدمی

برخیزد از رخت خواب خود و غرضش رضای خدا باشد و غیر ان منظورش نباشد تا آنکه حق تعالی
دران یکی شب نورها و فیضها و رحمتها است که لذت انها را استعداد ان می یابند و بیان
از نبی و ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست که شرف مؤمن در نماز شب است و
و عزت مؤمن بازداشتن شر خود است از مردم و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بشب نماز
شب بدرستی که ان سنت ثابت است و آداب صالحان پیش از شماست و ما که کندند در دها
بدنهای شما و زمیوه که نماز شب روز آنچه میکند و در شب گناه و خوشبو میگرداند و سپیدی رو روزی میگرداند
و در حدیث دیگر وارد شده که مال و فرزند زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده
در آخر شب میگذارد زینت آخرت است و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق
علیه السلام آمد و شکایت کرد از احتیاج و بیچیزی و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک بود که از
گرسنگی شکایت کند حضرت فرمودند که آیا نماز شب میگذاری گفت بلی حضرت باصحاب
التفات نمودند و فرمودند که دروغ میگوید کسی که دعوی میکند که نماز شب میکنم و در روز گرسنه است
حق تعالی نماز شب را ضامن است و قوت روز گردانیده است و حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که نماز شب موجب صحت بدن است و سبب خوشنودی پروردگار میشود و تمسک باخلاق
پیغمبران است و متعرض شدن رحمت الهیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که گاه
که بنده بر میخیزد در شب و خواب بر او غالب میشود و او را بجانب راست و چپ میل میدهد و ذقنش
بسینه اش می چسبد پس حق تعالی امر میفرماید که درهای آسمان را بگشایند و بملائکه میفرماید که
نظر کنید بسوی بنده من که چه زحمت بخود میرساند در تقرب جستن من و چیزی که براو

گردانیده‌ام و از من امید کمی از هیچ چیز دارد و گناهانش را پوشانیدم و توبه‌اش را تازه گردانیدم و روزیش را
زیاده گردانیدم ای ملائکه شما را گواه میگیرم که همه را باو کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز
شب رو را نیکو میکند و آدمی را خوشبو میکند و روزی را زیاده میکند و باعث ادای قرض میشود
و غبار از دل میبرد و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که خانهایی که در آن خانها
نماز شب میکنند و تلاوت قرآن در نماز شب میکنند اهل آسمان را روشنی میدهد چنانچه
ستارهای آسمان اهل زمین را روشنی میدهد و بروایت دیگر فرمود در تفسیر آیه که حق تعالی
میفرماید که حسنات و نیکیها بدیها و گناهان را برطرف میکند که مراد آنست که نماز شب که
مومن میکند گناهان روزش را برطرف میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
خدا نماز شب روزی می فرماید از مردان و زنان خیر و خالص برای خدا و وضوی کامل بسازد
و از برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم و بدن با خشوع و چشم گریان
حق تعالی در عقب او صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد آنچه در هر صفی از ملائکه باشند خدا احصا
تواند نمود و یکطرف هر صفی در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب پس چون فارغ شود
بعد از آن ملائکه از برای او درجات بنویسند و بسند دیگر از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست
که چون بنده در میان شب تاریک برخیزد و با خداوند خود خلوت کند و با او مناجات کند
در آن وقت حق تعالی نوری در دل او ثابت گرداند و هرگاه که گوید یا رب یا رب خداوند
جلیل بزرگوار او را ندا فرماید که لبیک ای بنده من از من سوال کن تا عطا کنم و بر من توکل
کن تا امورت را کفایت نمایم پس بملائکه میفرماید که ای ملائکه نظر کنید بسوی بنده من

که

که بخلوت و تنها بدرگاه من آمده در میان شب تاریک در هنگامی که بطالان بلهو و لعب مشغولند
و غافلان در خواب‌اند گواه باشید که گناه او را آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل
مرا پیوسته بنماز شب وصیت میفرمود تا آنکه گمان کردم که نیکان امت من خواب
نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود و فرمود که یا علی سه چیز است که موجب
فرح و شادی مومنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مومن و افطار نمودن
از روزه و تهجد کردن در آخر شب و فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای
آنکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد در هنگامی که مردم در خواب
بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که ایمان بخدا
و روز قیامت دارد باید که شب را بسر نیاید مگر با نماز وتر و منقولست که شخصی بخدمت
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه عرض نمود که یا امیرالمومنین من محروم شده‌ام
از نماز شب فرمود که تو مردی که گناهانت ترا در بند کرده است و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوب‌تر است نزد من از دنیا و
آنچه در دنیاست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مادر سلیمان با حضرت
گفت که زنهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب آدمی را
در قیامت فقیر میگرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیرالمومنین ع
آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن خواندن در آن سوال نمود حضرت فرمودند که
بشارت باد ترا هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرض محض

رضای الهی باشد حق تعالی بملائکه فرماید که برای این بنده بنویسید بعدد آنچه از آب رود نیل میروید
از دانه و برگ و بعدد هر درختی و نی و شاخی و مرغی که بر روی زمین میروید و کسی که نیم شب را
نماز کند حق تعالی دو دعای او را مستجاب گرداند و در قیامت نامه اعمالش را بدست راستش دهد
و کسی که هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت بوده
و با نیت راست در پیش جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد با او کرامت فرماید
و او را از اهل بهشت و پدر و مادرش در قیامت شفاعت کرامت فرماید و هر که شش یک
شب را نماز کند چون از قبرش مبعوث شود رویش مانند شب چهارده باشد و از صراط
بگذرد با ایمان و هر که هفت یک شب را نماز کند حق تعالی او را در قبه ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت
ساکن گرداند و هر که چهار یک شب را نماز کند در قیامت از اول فایزان و رستگاران
باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند و داخل بهشت شود بی حساب و هر که سه یک شب را
نماز کند هیچ ملکی نماند که او را بر روی منزلت او نزد خدا غبطه نماید و در قیامت او را گویند که از هر
دری از درهای بهشت که میخواهی داخل شو و هر که نصف یک شب را نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را
پر از طلا کنند و به او دهند با ثواب آن برابری نکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد
بنده از فرزندان اسمعیل و هر که دو ثلث یک شب را نماز کند حق تعالی او را کرامت فرماید از ثواب حسنات بعدد
ریگ بیابان که چندین یک حسنه اش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یک شب تمام نماز کند که گاهی
تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود باشد و گاهی در ذکر خدا باشد آنقدر
از ثواب باو عطا فرماید که کمترش آن باشد که بیرون آید از گناهان مانند روزی که

از مادر متولد شده و بعدد خلق خدا حسنات در نامه عملش بنویسند و مثل آن درجات در نامه عملش
بنویسند و درجات او بلند گردانند و قبر او را حق تعالی منور گرداند و گناه و حسد را از دل او ببرد
و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از آتش جهنم از برای او بنویسند و در قیامت
با ایمنان از اهوال قیامت محشور شود و حق تعالی بملائکه فرماید که ای ملائکه من نظر نمایید به بنده من
که یک شب را بعبادت احیا کرده برای طلب خشنودی من او را در جنت الفردوس ساکن
گردانید و در آن بهشت باو بدهید صد هزار شهر و در هر شهری جمیع آنچه نفس خواهش آن
داشته باشد و به او از لذتها بدهید و بخاطر کسی خطور نکرده باشد در برای او مهیا کنید سوای
آنچه من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف و قرب جناب مقدس خود
و در این باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابهای دعا و حدیث
مذکور است باید که بآنها رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة والرضوان رسالهای که مخصوص این
باب تألیف نموده اند باید که آنها را تحصیل نمایند و اگر در این باب متوجه کیفیات و احکام
عبادات شوم رساله طول میکشد یا اباذر ما من رجل یجعل جبهته فی بقعة
من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة و ما من منزل ینزله قوم
الا واصبح ذلک المنزل یصلی علیهم او یلعنهم یا اباذر ما من صباح
و لا رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضا یا جارتی هل مر بک
ذاکر الله و عبد وضع جبهته علیک ساجدا لله فمن قائلة نعم
فاذا قالت نعم اهتزت و ابتهجت و ترى ان لها الفضل علی جارتها

ای ابوذر هیچ کس پیشانی خود را بر بقعه از بقعهای زمین بسجده نمیگذارد مگر آنکه شهادت میدهد برای
آن زمین بسجده او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا فرود آیند مگر آنکه
چون صبح میشود آن منزل بر ایشان صلوات میفرستد اگر عبادت الهی کرده باشند
یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا در روی آن کرده باشند ای ابوذر هیچ صبح و پسینی
نیست مگر آنکه بقعها و قطعهای زمین به بعضی از آنها دیگر ندا میکنند که ای همسایگان
من آیا کسی بر شما گذشت که یاد کند حق تعالی را یا بنده پیشانی خود را بر روی شما گذاشت
که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند نه و بعضی میگویند بلی پس آن قطعه زمینی که
میگوید بلی بر خود می بالد و شادی میکند و افتخار مینماید و خود را بر همسایهای خود تفضیل میدهد
بسبب آنکه عبادت الهی بر روی آن شده و آنکه غفلت آدمی را بجوی مغرور گردانیده که جمادات
از او هشیارترند و بعد عبادت و بندگی خدا را از او بیشتر میدانند و توجیه این احادیث چند وجه میتوان
نمود اول آنکه محمول بر حقیقتش باشد و جمادات را یک نحو شعور ضعیفی بوده باشد چنانچه حق تعالی
میفرماید که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق تعالی را تنزیه و تسبیح میکند بحمدش ولیکن
شما تسبیح ایشان را نمی فهمید دویم آنکه این سخن بر سبیل تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند
چنین میگفتند سیم آنکه مراد از قطعهای زمین اهل آن قطعها باشد از ملائکه و جنیان
جنی که در قطعات زمین ساکنند و عبادات میکنند و بسند معتبر منقولست که شخصی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام سوال نمود که آدمی نمازهای نافله را در یک موضع بجا آورد یا تفریق کند
و در مکانهای مختلف واقع سازد حضرت فرمود که بلکه بهتر است که در جاهای مختلف بجا آورد

زیراکه

زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باید دانست که بدترین مشغولی که جمعی
که در مجلسی جمع شوند و خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر محمد و آل اطهار او
صلوات الله علیهم نفرستند آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید
یا اباذر ان الله جل ثناؤه لما خلق الارض وخلق ما فیها من الشجر لم یکن فی
الارض شجرة یأتیها بنو آدم الا اصابوا منها منفعة فلم تزل الارض
والشجرة کذلک حتی تکلم فجرة بنی آدم بالکلمة العظیمة قولهم
اتخذ الله ولدا فلما قالوا اقشعرت الارض وذهب منفعة الاشجار
ای ابوذر چون حق تعالی زمین را خلق فرمود و خلق نمود آنچه در زمین است از درختان هیچ درختی
در زمین نبود که بنی آدم نزد آن درخت آیند مگر آنکه از آن منفعتی می یافتند و پیوسته
زمین و درخت چنین پرمنفعت بود تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمه عظیم و افترای
بزرگ و گفتند خدا فرزند دارد پس چون این را گفتند زمین بخود لرزید و نفع درختان
برطرف شد حق جل و علا میفرماید که تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض
وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا که ترجمه اش اینست که نزدیکست
که آسمانها از هم شکافته شود و در افتد و کوهها ریزه ریزه شوند بجهت آنکه خواندند برای خداوند رحمن
فرزندی و سزاوار نیست خدا را که فرزند بگیرد و هرچه در آسمان و زمین است همه مملوک و بنده اویند
و این کلمه شنیع را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند و یهود گفتند عزیر پسر خداست
و نصاری گفتند عیسی پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا

و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچ درختی را خلق نکرده
الا که میوه داشت پس چون مردم گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف از درختان
میوهاشان تلف شد و چون شرک آوردند خدا آزار داد و درختان خار برآوردند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی پیغمبری از پیغمبران بسوی قومش فرستاد و چهل سال
در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت نمود و هیچیک از ایشان ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند
که در آن عید که در کنیسه خود جمع میشدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسه ایشان رفت
و بایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید ایشان گفتند که اگر تو پیغمبر خدایی دعا کن که خدا میوه بیاورد
بهر رنگ جامهای ما و در آن روز جامهای زرد پوشیده بودند آن پیغمبر رفت و چوب
خشکی حاضر گردانید و دعا کرد و آن چوب سبز شد و میوه زرد آلو داد و ایشان همگی خوردند و هر که
خورد و نیت آن داشت که مسلمان شود در پوست آن پیغمبر هسته آن زرد آلو از لبش
شیرین بیرون آمد و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش بیرون آمد
حاصل این سخن این است که آدمی به بدی گفتار و کردار خود را از درختهای صوری و معنوی محروم
میگرداند چنانچه به بدیهای بنی آدم نفع درختان ظاهری برطرف شده و پر خار و خاشاک گردیده
همچنین درختهای معنوی از علم و کمالات که از منابع دلها و سینهای ایشان میروید پر ثمره
و کم فایده گردیده چنانچه از زور که شیطان تصوف باطل را در میان مردم آورده و بجای
تعبد پس او وی را با هر خس و خاشاکی متحد دانستند زمین دلهای ایشان خود برزند و از
برکات نتیجات علم و دانایی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم کامل شد چنانچه حق تعالی

مثل

مثل زده است سخن نیکو را بدرخت میفرماید که أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً
طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ
حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
ترجمه ظاهر لفظش اینست آیا نمی بینی که چگونه پروردگار تو مثل زده است کلمه پاکیزه را که
ایمان و معارف حق باشد بدرخت طیب و نیکویی که بیخش محکم باشد و شاخش در
آسمان باشد یعنی بجانب آسمان کشیده شده باشد که میوه خود را در هر هنگامی
باذن و مشیت و اراده پروردگارش و میزند خدا مثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند
و بیابند حق را و بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک خبیث که کلمه کفر و عقاید فاسده است
مانند درخت ناپاک خبیث است که از روی زمین بلند شده و کنده شده و از او ریشه و شاخی
و ثباتی نیست و وجه انطباق این مثل بر عقلا ظاهر است که ایمان و عقاید حق بیخش محکم
میباشد و بتشکیکات و تسویلات متزلزل نمیشود و بزودی برطرف نمیشود چنانچه ظاهر است
که این مذهب حق شیعه آن و شان قوی که در هر عصری داشته شو نشد که
که از ازل کرده اند و این مذهبهای باطل شعلهای خس و خاشاک بود که نیش کرده در اندک
روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و پر ایمان رفعت کشیده
و شوقش پروردگارش میوهای رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه
و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از آنها محرومند یا اَبَاذَرٍّ اِنَّ الْاَرْضَ لَتَبْكِي
عَلَى الْمُؤْمِنِ اِذَا مَاتَ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا ای ابوذر بدرستی که زمین میگرید بر مؤمن

بعد از فوت او چهل روز همان احتمالات مشهوره سابقه در اینجا جاریست باآنکه از اینجا مجاز شمارند
که مصیبتی را که بعظمت یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر او میگریند در این قسم اخبار را مستوجه
تاویل نشود و ظاهر که اینست متصل اوست و بسند معتبر از موسی بن جعفر علیه السلام
منقولست که چون مومنی میمیرد گریه میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که در آنها پروردگار
بندگی میکرده و درهای آسمان که اعمال او را از آنها بالا میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام
میشود که هیچ چیز آن رخنه را نمی بندد زیرا که مومن فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام
از ضرر منافقان و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصارهای شهر اهل شهر را حفظ میکنند
بدانکه فضیلت مومن زیاده از آنست که حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چنانکه در این آیه فرموده
که وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را نشناسند آنچه سزاوار
عظمت اوست پس خدا را وصف نمیکنند بقدرتی مگر آنکه او اعظم است از آنچه ایشان
وصف کرده اند و براستی که پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود بنده را که حق تعالی اطاعت او را
حجاب او را اکبر نموده و ثواب او را اکمل و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانیده و فرموده
که آنچه رسول بفرماید برای شما پس اخذ کنید و عمل نمایید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید
و دور شوید که هر که اطاعت او کند اطاعت مرا کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان مرا کرده است
و امور دین را باو تفویض کرده اند و اهل بیت او را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان کرد جمعی را که حق
تعالی هر شک و شبهه و گناهی را از ایشان برداشته و ایشان را از جمیع گناهان و بدیها مطهر گردانیده

در تعب دارد و در عبادت مداومت دارد و در راحت باشند براستی که علم خلیل دوست مومن است
و حلم و بردباری وزیر اوست و صبر سپهسالار لشکر اوست و رفق و همواری برادر اوست
و نرمی خلق پدر اوست و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که مومن
خاموشی او برای اینست که از گناه سالم باشد و سخن گفتن او برای اینست که بغنیمتهای الهی
فایز گردد و چیزی که بنزد او امانت سپارند به دوستان خود نگوید و شهادت خود را از دشمنان مخفی
نمیدارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی را برای حیا ترک
نمیکند اگر کسی او را نیکو گوید از گفته ایشان می ترسد و استغفار میکند از گناهانی که مدح کنندگان
او نمیدانند و از پس بینه هند گفته کسی که باحوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید و میترسد
از احصای آنکسی که اعمال او را ضبط و احصا نموده و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مومن
در امر دین خود قویست و بعاقبت امور خود نظر میکند و با خلق مدارا میکند و در ایمان تمام
یقین رسیده و در علم و دانش و در کسب حقایق صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت
اوست صاحب نشاط است و اعمال خیر را باستقامت و در راستی بجای می آورد و
با وفور علم صاحب حلم و بردبار است و با زیرکی صاحب رفق و همواریست و در امور حق صاحب سخاوت
و جوانمردیست و با توانگری میانه رو است و اگر فقیر است فقر را زینت خود میداند و بمشقت
طلب خود را ضایع نمیگرداند و با قدرت از انتقام عفو مینماید و طاعت خدا میکند و خیرخواه
مسلمانانست و مردانه از شهوتها میگذرد و با وجود رغبت بجامی ورع و پرهیزکاری مینماید و از هیچ
نمیرود و از جا بدر نمی آید و در مکروهات شکیبایی دارد و در نعمتها شکر مینماید غیبت نمیکند و تکبر نمینماید و با ایشان

بدی میکند و در نیکیها سستی نمی‌ورزد و کج خلق و درشت خو نیست و چشمش از آنچه بر او میسر گردد تجاوز نمی
کند و نظر کردن نداند نظر نمیکند و شکمش او را بفضیحت نمی‌اندازد که برای شکم مرتکب حرام
شود و در دنیا و آخرت رسوا شود و خشمش بر او غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و حسد مردم
نمیبرد و او را تعییر و سرزنش نمیکند و او کسی را بر بلاهای گناهی سرزنش و اسراف نمیکند و مظلوم
را یاری مینماید و بر مسکینان رحم میکند و خود را بتعب و مردم را براحت میدارد و بزینتهای
دنیا رغبت نمینماید و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند مردم هم در کاری چند اند و او پیوسته
در غم خود و کار خود است در علمش نقصی مشاهده نمیشود و در رایش سستی نمیباشد
و دینش را ضایع نمیکند هر که از او مشوره میکند او را بخیر راهنمائی میکند و مساعدت و همراهی میکند
هر کار او را یاری مطلبد و از فحش و بیخردی کناره میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال نمود از صفت مومن حضرت
فرمودند که بیست خصلت است در مومن که این خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست از اخلاق
مومنان ای علی که بنماز زود حاضر شوند و بدادن زکوة پیشی و سرعت نمایند و مساکین را طعام
دهند و بر سر یتیمان بشفقت دست بمالند و جامهای کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادات
دامن بر میان زنند یعنی مردانه عبادت کنند مومنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند
و چون وعده میکنند خلاف نمیکنند و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمیکنند و در
سخن گفتن راست گویند و در شبها راهب و متعبد اند و در روزها مانند شیر در حق مردانگی شیند
و جهاد میکنند و در روزها روزه دارند و در شبها بعبادت بر پا ایستاده اند آزار ایشان

بهمسایگان نرسد و کسی که با ایشان همنشینی میکند از ایشان متاذی نمیشود و بر روی زمین بهمواری
راه میروند و گام برداشتن ایشان بخانه مومنان است و در پی جنازه‌ها است بگروند
خدا ما را از جمله پرهیزکاران و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیعه علی چنین بودند
که شکمهای ایشان از گرسنگی بر پشت چسبیده بود و لبهای ایشان از تشنگی روزه
خشک بود و صاحب مهربانی و دانائی و بردباری بودند و بترک دنیا و عبادات معروف بودند
پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت به پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعات
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که مسلمان کسیست که مردم از دست و زبان او
سالم باشند و مومن کسیست که مردم از او ایمن باشند در مال و جان خود و حضرت صادق ع
فرمود که مومنان ملایم طبعان و نرم خویانند و همواره مانند شتر رامی که اگر مهارش را بکشند منقاد
باشد و اگر بر روی سنگ بخوابانند بخوابد و در حدیثی دیگر فرمود که سه چیز است که از علامات
مومن است علم بخدا و آنچه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و از حضرت محمد باقر علیه السلام منقولست
که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در عراق نماز صبح گذاردند و بعد از نماز فرمودند
که والله که جمعی را مشاهده نمودم که در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا که صبح و شام میکردند ژولیده
موی و گرد آلود و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده و در پیشانی ایشان جای
سجود پینه کرده مانند زانوی بز و شبها را برای خدا بروز می آوردند بسجده و نماز و گاه بر پا ایستاده
بودند و گاه در سجده بودند و تضرع مینمودند در خلاصی خود از جهنم گویا صدای آتش ایشان بود و چون نام
خدا نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند لرزیدن شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادهای [illegible]

حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بجابر جعفی فرمود که ای جابر آیا بس است کسی را
که تشیع بخود می بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست
مگر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر شیعیان ما را
نمی شناختند مگر به تواضع و شکستگی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه و تعهد
همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان او و راستی در سخن و تلاوت قرآن
و زبان بستن از غیر نیکی مردم و امینان خویشان بودن در جمیع امور جابر گفت یا بن
رسول الله من کسی را درین زمان باین صفات نمی شناسم حضرت فرمود ای جابر باین خیالها
از راه مرو همین بس است که آدمی را گوید من علی را دوست میدارم و ولایت او
دارم اگر گوید رسول خدا را دوست میدارم و عمل اکرم حضرت بهتر از حضرت امیرالمؤمنین است
و بعمل آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او نکند آن محبت هیچ بکار او نمی آید پس از
خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید بدرستی که میان خدا و احدی از خلق
خویشی نیست و محبوب ترین بندگان و گرامی ترین ایشان نزد خدا کسی است که پرهیزکاری او از
محارم الهی زیاده کند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید والله که تقرب بخدا نمیتوان جست مگر به
طاعت او و برائتی از آتش جهنم از برای شما نداریم و هیچکس را بر خدا حجتی نیست هر که
مطیع خدا است ولی ما دوست ماست و هر که معصیت الهی می کند او دشمن ما است و ولایت ما
نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که فرمود شیعه علی کم خوراکان رنگ شکمهای ایشان لاغر چسبیده و لبان ایشان

همیشه خائف و ترسان بوده اند و این گروه که می بینم همگی از غفلت شده پس بگذار فرشته و دیگر
کسی از حضرت را خبر آن نشنیده باشد بدرجه شهادت فایز گردیده اند و در حدیث دیگر فرمود که شیعه
جماعتی اند که لبهای خود را در ولایت ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر
محبت کنند و برای احیاء امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند و چون بغضب آیند ظلم نکنند
و چون کسی را دوست دارند در دوستی از حد بدر نروند و برکت باشند و برکت باشند
بر همسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که خدا را شناخت و عظمت او را دانست منع میکند دهانش را
از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام و خود را بمشقت می اندازد و بروزه و عبادت
صحابه گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان
خدااند حضرت فرمود که بدرستی که اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان یاد خدا
بود و نظر کردند پس نظر کردن ایشان عبرت گرفتن بود و سخن گفتند پس سخن ایشان حکمت بود
و چون در میان مردم راه میروند رفتار ایشان برکت است از برای مردم اگر اجلهای ایشان که بر ایشان
نوشته شده است و مقدر گردیده است نمیبود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیگرفت
از ترس عذاب الهی و شوق ثواب بهشت و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال نمودند که خوبترین بندگان خدا کیستند فرمود که
آنها اند که چون احسان کنند خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار نمایند و چون ایشان را چیزی
عطا نمایند شکر نمایند و چون ببلایی مبتلا شوند صبر کنند و چون اگر کسی بخشم آید عفو کنند و از

شکمهای ایشان از گرسنگی متغیر و رویهای ایشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرو گیرد زمین را فرش خود
میگردانند و زمین را به پیشانیهای خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار است و آب دیده
ایشان ریزان است و دعا و گریه ایشان فراوان است در هنگامی که مردم شاد باشند ایشان
محزون و اندوهناک اند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که نیست شیعه جعفر
مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام عفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریدگار
خود کار کند و امید ثواب او داشته باشد و ترسان از عقاب او باشد پس اگر جماعتی را ببینی که این صفت
دارند ایشان شیعه منند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
یا علی خوش حال کسی که ترا دوست دارد و وای بر کسی که دشمن دارد ترا و تکذیب تو نماید دوستان
تو معروف اند در آسمان هفتم و زمین هفتم و در مابین این هر دو و دوستان تو اهل دین و ورع و اهل سمت
نیکو باشند و تواضع و شکستگی و فروتنی برای خدا میکنند دیدههای ایشان خاشع است و دلهای ایشان
ترسان است برای یاد خدا و حق ولایت ترا می شناسند و زبانهای ایشان گویاست بفضل تو
گویاست و آب از دیدههای ایشان ریزان است بسبب محبت و مهربانی که نسبت بتو و امامان
فرزندان تو دارند و خدا را عبادت مینمایند بنحوی که در قرآن امر فرموده است و در پی
که از طریقه پیغمبر ایشان ظاهر گردیده و عمل مینمایند بآنچه اولوا الامر و امامان ایشان امر کرده اند
و با یکدیگر صله و احسان مینمایند و از یکدیگر دوری نمیکنند و با هم دوستی میکنند و دشمنی نمیکنند با یکدیگر
که ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند و بر دعای ایشان آمین میگویند و از برای گناهکاران ایشان
استغفار مینمایند و در مجامع ایشان حاضر میشوند و در مرگ ایشان گریه میکنند تا روز قیامت و وداع

آمده که شبی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از مسجد بیرون آمدند و بجانب صحرای
نجف روان شدند و شب ماهی بود در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب آن حضرت میروند
آنحضرت ایستادند و پرسیدند که کیستید شما گفتند شیعه توایم یا امیر المؤمنین حضرت
در رویهای ایشان نظر فرمود گفت چرا بر شما سیمای شیعیان ملاحظه نمیکنیم گفتند سیمای
شیعیان چیست یا امیر المؤمنین فرمود که رویهای ایشان زرد است از بیداری شب و
چشمهای ایشان کور و ضعیف است از بسیاری گریه و پشتهای ایشان خمیده است از بسیاری
نماز و شکمهای ایشان بپشت چسبیده از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشک از بسیاری دعا
پیوسته اثر خاشعان از ایشان هویداست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن
با ایمان متصف نمیشود تا عقلش کامل باشد و عقلش کامل نیست تا در او ده خصلت نباشد مردم
از او امید خیر داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را از خود اندک شمارد و
و اندک خیری از دیگران را بسیار شمارد و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند و شر بسیار دیگران را
اندک داند و از حاجتهای بسیار که از او طلبند دلتنگ نشود و ملال بهم نرساند از طلب علم
در تمام عمرش و مذلت را دوستتر دارد از عزت و فقر نزد او محبوبتر باشد از توانگری
و از دنیا بقدر قوت ضروری اکتفا نماید و دهم از همه دشوارتر است که هر کرا ببیند گوید این بهتر از
من و پرهیزکارتر است بدرستی که مردم بر دو قسم اند شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکارتر است
و شخصی هست که از او بدتر است و پست تر چون می بیند آن شخصی را که از او بهتر است
تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که از خوبیهای او بحق گردد و چون می بیند آن شخصی را که از او پست تر است

نیکو کرده باشد و این مرد ظاهر باشد و یکیش پیش از آن شد پس چون چنین کنند بلند مرتبه شود
و بزرگ اهل دانش میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ملاقات نمودند روزی حارثة بن النعمان انصاری را و فرمودند که بر چه حال صبح کرده
ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت حضرت فرمود که هر چیز را
حقیقتی و دلیلی است حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فسرده شده است و بدنیا
رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من بعبادت و تشنگی روزهای من
بروزه گردیده است و گویا عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند
و گویا اهل بهشت را می بینم که در بهشت بیکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذبند
حضرت فرمودند که تو بنده مومنی که خداوند دل ترا بایمان منور ساخته است بر این حال ثابت باش
خدا ترا ثابت بدارد حارثه گفت که بنفس خود از هیچ چیز آن قدر اندیشه ندارم که بر چشم
هلاک می شوم که از چشم خود حضرت برای او دعا فرمود بینائی چشمش برطرف شد و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرها بودند در عرض
راه جمعی از سواران ملاقات آنحضرت رسیدند و سلام کردند حضرت پرسیدند که کیستید شما
گفتند مومنانیم حضرت فرمودند که حقیقت و دلیل ایمان شما چیست گفتند بقضاهای الهی
راضی شده ایم و اوامر الهی را منقاد گردیده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده بر او توکل کرده ایم حضرت
فرمودند که دانایانند حکیمانند نزدیکست که از حکمت و دانائی پیغمبر باشند پس اگر راست میگوئید
بنا مکنید خانه چندی را که در آن ساکن نخواهید شد و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد

و به پرهیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت شما بسوی اوست و اخبار در این باب زیاده
از احصاست و بهترین اخبار این باب حدیث بهامی است که والد فقیر علیه الرحمه شرح وافی
بر آن نوشته اند امید که حق تعالی جمیع مومنان را توفیق اکتساب این کمالات و فوز
باین سعادات روزی گرداند یَا اَبَاذَرٍّ اِذَا کَانَ الْعَبْدُ فِی الْاَرْضِ فِیْ فَضَاءٍ
اَوْ تَیَمَّمَ ثُمَّ اَذَّنَ وَاَقَامَ وَصَلَّی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَلٰئِکَةَ فَصَفُّوا
خَلْفَهُ صَفًّا لَا یُرَی طَرَفَاهُ یَرْکَعُونَ بِرُکُوعِهِ وَیَسْجُدُونَ بِسُجُودِهِ وَیُؤَمِّنُونَ
عَلَی دُعَائِهِ یَا اَبَاذَرٍّ مَنْ اَقَامَ وَلَمْ یُؤَذِّنْ لَمْ یُصَلِّ مَعَهُ اِلَّا مَلَکَاهُ
اَلَّذَانِ مَعَهُ ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی بوده باشد و وضو سازد یا تیمم
بکند اگر آب نیافته باشد پس اذان و اقامت بگوید و نماز گذارد حق تعالی ملائکه را امر فرماید
که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف آن صف را نتوان دید برکوع او ملائکه رکوع و بسجود او سجود
کنند با سجود او و آمین گویند نزد دعای او ای ابوذر هر که اقامت گوید و اذان نگوید با او نماز نکنند
از ملائکه مگر آن دو ملکی که با او میباشند بدانکه اذان و اقامه از سنتهای موکده حضرت رسول صلی الله
علیه و آله است و احادیث در فضیلت این هر دو بیحد و حصر است و بعضی علما در نماز جماعت اذان را واجب
دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح و شام واجب میدانسته
و احتیاط در اینست که اقامه را مطلقا ترک ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد
ترک ننمایند و احتیاط اینست که شرایطی که در نماز رعایت میباید کرد از ایستادن و رو بقبله
کردن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت کنند و اذان

و اقامه مخصوص نمازهای واجب یومیه است و در غیر آنها از نمازهای واجب و سنت جماعت
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که خالص از برای خدا اذان بگوید حق تعالی
ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو کرامت فرماید و بشفاعت او چهل هزار
گناهکار داخل بهشت شوند و بدرستی که چون مؤذن میگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ نود هزار ملک براو صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند و در قیامت
در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ را چهل هزار ملک می نویسند و هر که بنماز جماعت
حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول امام را دریابد و از مسلمانی نکند خدا ثواب
مؤذنان را در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که ده سال از برای رضای خدا اذان بگوید حق تعالی بیامرزد گناهان او را
بقدر آنچه دیده او میبیند و صدای او در جانب آسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که صدای
او را بشنوند تصدیق نمایند در آنچه او میگوید و از ثواب هر کس که در آن مسجد با او
بجماعت نماز بگذارد بهره باو بدهند و بعدد هر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه باو بدهند و در
حدیث حسن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مؤذنان امینان الهی اند
بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان از حق تعالی چیزی سوال نمیکنند مگر آنکه
بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکنند مگر آنکه شفاعت ایشان را قبول مینماید
و فرمود که هر که چهل سال از برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت بعمل چهل صدیق محشور

گرداند

گرداند و هر که بیست سال اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان نور او را فرا گیرد
و هر که ده سال اذان بگوید خدا او را در قبه ابراهیم خلیل ساکن گرداند و هر که یکسال
اذان گوید حق تعالی در قیامت گناهانش را بیامرزد اگر چه بسنگینی کوه احد باشد
و هر که خالص از برای رضای خدا یک اذان بگوید از برای یکنفر حق تعالی گناهان گذشته
او را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناه حفظ نماید و در بهشت او را در درجه شهیدان جا دهند
و در روایت دیگر از آن حضرت منقولست که فرمود که مؤذن را در مابین اذان و اقامه حق تعالی
ثواب شهیدی کرامت میفرماید که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که
هر که یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان گوید بهشت او را واجب شود و بسند معتبر
منقولست که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضا صلوات الله علیه شکایت نوشت از بیماری
و آنکه او را فرزند نمیشود حضرت فرمود که صدای خود را در خانه باذان بلند کن راوی گفت که
چنین کردم بیماریم بصحت مبدل گردید و فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون غول متعرض شما شود اذان بگویید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که باذان و اقامت نماز گذارد در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند و اگر
باقامه تنها نماز کند یک صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و در بعضی احادیث آنست که طول
هر صفی از ما بین مشرق و مغرب باشد و در بعضی اخبار وارد شده است که صف کمترش ما بین مشرق
و مغرب باشد و بیشترش ما بین زمین و آسمان و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه بگوید و اذان نگوید

یک ملک از جانب راست و یک ملک از جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که اگر جماعت شما نماز کنند یک ملک در عقب او نماز کنند و
جمع میان خبرها باین نحو ممکن است که دو صف در اول کامل شده و یک صف از غیر کامل و اختلاف
اقامه محمول باشد بر اختلاف عذرها که اگر ترک اول بسبب عذر قوی شد یک صف با او
نماز کنند و اگر بعذر سهلی ترک کرده باشد دو ملک با او نماز کنند و اگر بغیر عذر ترک کرده باشد
یک ملک با او نماز کند والله تعالی یعلم یا اباذر ما من شاب یدع لله الدنیا
ولهوها واهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنین
وسبعین صدیقا یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالقاتل فی
الغازین ای ابوذر هر جوانی که ترک کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را و جوانی خود را
به پیری رساند در طاعت الهی البته حق تعالی باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را
ای ابوذر کسی که خدا را یاد کند در میان جماعت غافلان مثل کسی است که جهاد کند در میان گریختگان صدیق
کسی را گویند که تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال بسیار کرده باشد و بیان کردن این
قسم احادیث که در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود اول
آنکه مراد صدیق از امتهای دیگر باشد یعنی ثواب یک جوان صالح این امت برابر است با
هفتاد و دو صدیق از امتهای دیگر دوم آنکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و
حق تعالی بتفضل خود اضعاف آن کرامت میفرماید پس مراد آنست که حق تعالی از راه تفضل
میفرماید برابر است با ثواب استحقاقی هفتاد و دو صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت و چون آن

دو وجه ظاهرتر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه کسند
که ایشان را حق تعالی بی حساب داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راستگوی و پیری که عمر
خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که
هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که بغیر از سایه او سایه نیست امام عادل و جوانی
که در عبادت الهی نشو و نما یافته باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون آید از مسجد
تا باز برگردد و دو شخص که در طاعت الهی با یکدیگر باشند و مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت
خدا را یاد کند و آب از چشمش جاری گردد از خوف الهی و شخصی که زن صاحب حسنی او را بسوی خود
خواند و او بترسد از خدا و مرتکب آن نشود و شخصی که تصدق به پنهانی کند که دست چپش نداند که دست
راست چه چیز داده است و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که قرآن بخواند
و او جوان با ایمان باشد قرآن با گوشت و خونش مخلوط گردد و حق تعالی او را با پیغمبران نیکوکار
حاکم محشور گرداند و قرآن در قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کننده
مزد عمل خود یافت بجز عمل کننده من او را میخواهم پس حق تعالی دو حله از حلههای بهشت
در او پوشانند و تاج کرامت بر سر او گذارد و پس بقرآن خطاب فرماید که آیا راضی شدی
قرآن گوید که زیاده از این از برای او امید داشتم پس حق تعالی برات امنی بدست راستش دهد
و برات مخلد بودن در بهشت بدست چپ او دهد و او را داخل بهشت کنند پس او را گویند که یک آیه
بخوان و یک درجه بالا رو پس بقرآن فرماید که راضی شدی گوید بلی و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار باشد
و مکرر خواند تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را مضاعف باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق

منقولست که کسی در میان غافلان یاد خدا باشد مانند کسی است که در عوض گریختگان جهاد کند و کسی
که در مجلس شکر خدا کند بهشت از برای او واجب است و احادیث در این مضامین بسیار است
اَلْجَلِیسُ الصَّالِحُ خَیْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ خَیْرٌ مِنَ السُّکُوتِ خَیْرٌ مِنْ اِمْلاءِ الشَّرِّ
یَا اَبَاذَرٍّ لَا تُصَاحِبْ اِلَّا مُؤْمِنًا وَلَا یَأْکُلْ طَعَامَکَ اِلَّا تَقِیٌّ وَلَا تَأْکُلْ
طَعَامَ الْفَاسِقِینَ یَا اَبَاذَرٍّ اَطْعِمْ طَعَامَکَ مَنْ تُحِبُّهُ فِی اللّٰهِ وَکُلْ
طَعَامَ مَنْ یُحِبُّکَ فِی اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ ای ابوذر همنشینی با صاحب صالح و نیکو بهتر است
از تنهایی و خاموشی بهتر است از سخن گفتن بد و املا در لغت بمعنی آنست که شخصی سخن
گوید و دیگری بنویسد و حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر نموده برای اشعار بآنکه آنچه
از سخنان لغو و باطل میگویی بر کاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان می نویسند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود بشخصی که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان خود نامه املا میکنی ای ابوذر مصاحبت
مکن مگر با مؤمن و نباید طعام تو را بخورد الا مگر پرهیزکاری و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران
طعام خود را بکسی که از برای خدا او را دوست داری و بخور طعام کسی را که از برای خدا ترا دوست دارد
و به اکمل تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم است پس باید که آدمی
در مصاحبت بکمال اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیه ایشان در او تاثیر نماید و باخلاق حسنه
ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان در او اثر کند و مصاحبان
بد که شیاطین انس اند ضرر شان بیشتر است از شیاطین جن زیرا که آدمی از شکل و مجالس خود
بیشتر قبول میکند تا از غیر مجالس خود بلکه اکثر اغواء شیاطین جن باغواء شیاطین انس میشود

چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که حضرت عیسی گفت که مصاحب و همنشین
خود را بر خود مسلط میگردانند و قرین بد آدمی را هلاک میکند پس ببینید که با که همنشینی
میکنید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام
فرمود که ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت مکن گفتم ای پدر ایشان را
بمن بشناسان فرمود که زنهار با دروغگو مصاحبت مکن که بمنزله سراب است دور را بسوی تو
نزدیک را از برای تو دور میگرداند و با فاسق مصاحبت مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد
و دیگری را بر تو اختیار میکند و زنهار که با بخیل مصاحبت مکن که ترا در مال خود وا میگذارد
میکند در هنگامی که نهایت احتیاج داری و زنهار که با احمق مصاحب مباش که اگر
خواهد که بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با قطع کننده رحم مصاحبت مکن که حق تعالی
در سه جای قرآن او را لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
مصاحبت کنید با صاحب عقل و با ایشان همنشینی کنید که زود مردم مثل کمی از ایشان
خواهید بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین همنشین خود است و بسند
معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمان را سزاوار
است که اجتناب نماید از برادری سه طایفه فاجر بیباک و احمق و دروغگو اما
بدکار بی پروا پس زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را و میخواهد که تو مثل او باشی و ترا
اعانت نمیکند بامر دین تو و بر کاری که در عاقبت بکار تو می آید و نزدیکی او موجب جفا و
خلاف ادب است و مصاحبت او موجب قساوت دل میشود و آمد شد او نزد تو موجب عار و نازیبایی است

و اما احمق پس او هرگز ترا بخیر دلالت نمیکند و امید دفع شری از او نمیتوان داشت و هر چند سعی کند
هم از او می آید و گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند ضرر برساند پس مردن او بهتر است از زندگی
او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما دروغگو پس مصاحبت
او عیشی برای تو گوارا نمیکند سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند و از مردم بدروغ سخن بتو نقل میکند و هر
دروغی را که تمام کرد از پی آن دروغ دیگر ابتدا میکند تا بحدی که اگر راستی گوید باور نمیتوان کرد و
میان مردم نقل کذب او دشمنی می افکند و کینه در سینها می رویاند پس از خدا بپرهیزید و ملاحظه نمایید
که با که مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که متابعت کن کسی را که ترا میگریاند و خیر
خواه تست و متابعت مکن کسی را که ترا میخنداند و ترا فریب میدهد و عنقریب بسوی او بازگشت جمیعا
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبوب ترین برادران من نزد من کسیست که عیبهای مرا
بمن بگوید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که صداقت و دوستی حدی چند دارد که هر
که آنها نیست او را بهره از صداقت ندارد اول آنکه آشکار او و پنهان او با تو موافق باشد دوم آنکه زینت
ترا زینت خود داند سیم آنکه اگر حکومتی یا مالی بهم رساند با تو تغیر سلوک ننماید چهارم آنکه
از تو منع ننماید هر چه را از آن قدرت داشته باشد پنجم خصلتیست که جمیع خصلتها در آن
جمع است اینست که ترا در حوادث روزگار رد و بد وانگذارد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که سعادتمندترین مردم کیست که با کریمان مردم خلطه نماید و منقولست که حواریان از حضرت عیسی علیه السلام
پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما آورد و در علم شما بیفزاید سخن گفتن او
و شما را راغب در آخرت گرداند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که خود را محل تهمت بدارد

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

روایت است از جمله اجلال و تعظیم حق تعالی است یا اباذر ان من اجلال الله تعالی اکرام
ذی الشیبة المسلم واکرام حملة القرآن العاملین به واکرام
السلطان المقسط ای اباذر از جمله اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی گرامی داشتن مسلمانی
که ریشش سفید شده باشد و گرامی داشتن حاملان قرآن که به احکام قرآن عمل نمایند
و گرامی داشتن پادشاه عادل بنا بر این کلمات شریفه در ضمن سه ینبوع روشن میگردد

ینبوع اول در بیان اکرام پیران مسلمانان است بدانکه گرامی داشتن مسلمانان همگی لازم است
خصوصا پیران ایشان چون موی سفید اثر رحمت الهیست و حق تعالی از او حرمت میدارد و پس
حرمت داشتن آن تعظیم الهیست چنانچه در خطب و احادیث بسیار وارد شده است که رحم
کنید خوردان خود را و توقیر نمایید پیران خود را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
تجلیل و تعظیم نمایید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از حضرت امام
منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیری را بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع
اکبر روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر منقولست که سه چیز است که

بحق و حرمت ایشان جاهل نمی باشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام
ریشش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرمود که هر که مومنی را
گرامی دارد اول خدا را گرامی داشته و بعد از آن مومن را و هر که استخفاف کند به مومن
ریش سفیدی حق تعالی کسی را بر او بگمارد که پیش از مردن او استخفاف نماید
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی گرامی میدارد مرد
هشتاد ساله را و شرم میکند از پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی
خدا او را ایمن میگرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد حق حسابش را در قیامت سبک و
آسان میکند و چون بشصت رسید خدا او را توبه روزی میکند و چون بهفتاد سال رسید
اهل آسمان او را دوست میدارند و چون بهشتاد سال رسید حق تعالی امر میفرماید که
حسناتش را بنویسند و گناهانش را ننویسند و چون بنود سال رسید گناهان
گذشته و آینده اش را می آمرزد و می نویسند که او اسیر خداست در زمین و
او را شفیع میگرداند در اهل و خویشان و بسند معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام
که اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود و چون به کف خود گفت خداوندا
این چیست وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده گردان
و در حدیث دیگر فرمود که هر که یک موی سفید در ریشش بهم رسد در اسلام آن موی سفید نوری
خواهد بود برای او در قیامت **ینبوع دوم** در بیان فضیلت قرآن و حامل آن و بعضی از

فضایل آیات و سوره‌ها است و آن مشتمل است بر چند شعبه **شعبهٔ اول** در فضیلت
قرآن است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هرگاه ملتبس و مشتبه شود
بر شما فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستی که قرآن شفاعت
کننده است که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید حجت بر او تمام کند
تصدیقش مینمایند و هر که او را پیشوای خود گرداند او را به بهشت میرساند و هر که او را از پس پشت اندازد
و به آن عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند راهنمایی است که به بهترین راهها دلالت میکند و کتابی است
که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام است از ظاهری و باطنی و ظاهرش احکام
الهیست و باطنش علوم نامتناهیست ظاهرش خوش آینده است
و باطنش عمیق است از برای آن نجوم و کواکب هستند که به احکام الهی دلالت میکنند و بر آن نجوم
نجوم دیگر هستند که مردم را به آن احکام میرسانند یعنی ائمه معصومین صلوات الله علیهم که علم
قرآن نزد ایشان است عجایبش را احصا نمیتوان نمود و غرایبش هرگز کهنه نمیشود
و در آن چراغهای هدایت است از روشنی و انوار حکمت الهی ظاهر است راهنمایی است
بسوی معرفتش کسی که از آن صفات اوصاف معرفتش را بیابد پس باید که هر کس دیده
خود را در قرآن بجولان درآورد و دیده دل خود را به مطالعه انوار آن بگشاید تا از هلاک نجات یابد
و از ورطه‌های ضلالت خلاص شود بدرستی که تفکر نمودن موجب زندگانی قلب است و در
تاریکیهای جهالت نور تفکر راهنما است پس نیکو خود را خلاص کنید و در فتنه‌ها خود را
کم گذارید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هدایت است در ضلالت و بیان کننده است در کوری

جهالت

جهالت و روشنی دهنده است در تاریکیها و نور است در ظلمتها و ظاهر کننده است عثرات را
و نگاه دارنده است از مهالک و در گمراهیها راه نماینده است و بیان کننده فتنه‌ها است و رساننده است
از دنیا به آخرت و کمال دین شما در قرآن است و هیچکس از آن عدول ننمود مگر بسوی آتش حضرت
صادق علیه السلام فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است
و راستگوئیست که به وعده‌های خود وفا مینماید و مشتمل است بر اخبار و احوال شما و اخبار گذشته‌ها
و اخبار آینده‌ها و اخبار آسمان و زمین اگر کسی که علمش را میداند شما را خبر دهد به آنچه در
قرآن است از اخبار غیب و علوم الهی شما تعجب خواهید کرد و به اسانید متواتره از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم
یکی کتاب خدا که ریسمانیست از آسمان تا زمین و دیگری عترت و اهل بیت من پس ببینید
که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت ایشان چگونه خواهید داشت **شعبهٔ دوم** در بیان
فضیلت حامل قرآن است به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که دیوانها که در قیامت
حساب میکنند سه دیوان است دیوان نعمت و دیوان حسنات و دیوان گناهان که واقع شده پس
چون دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها تمام حسنات را فرو گیرد و دیوان
گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلب کنند که گناهانش را حساب کنند در این حال قرآن به بهترین
صورتها بیاید و در پیش او بایستد و گوید خداوندا منم قرآن و این بنده مؤمن است که خود را
به تعب می انداخت به تلاوت قرآن و در درازی شبها به ترتیل میخواند و حال مرا در تهجد میخواند
آب از دیده‌اش جاری میشد خداوندا او را راضی کن چنانچه مرا راضی کرد پس خداوند عزیز جبار میفرماید

که ای بنده من دوست راست اکنون پس پر کند حق تعالی آن را از رضا و خشنودی خود و بهشت خویش را
پر کند از رحمت خود پس او را گوید اینک بهشت از برای تو مباح است قرآن بخوان و بالا رو پس
هر آیه که بخواند یک درجه بالا رود و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی قرآن را خطاب فرماید که
بعزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار داشته
و بسند معتبر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که قرآن را با دیگری
بدرستی که قرآن می آید در قیامت نزد حامل خود بصورت جوان خوش رو و میگوید که
منم آن قرآنی که بسبب من خود را شبها بیدار میداشتی و در روزها بسبب من روزه
خود را تشنه میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک شده و آب
دیده ات جاری گشته امروز با توام هر جا که میروی که هر تاجری که کرده امروز از پی تجارت خود میرود
و من عوض تجارت همه تاجرانم برای تو بشارت باد ترا اگر روزی کرامت الهی بسوی تو رسید
پس تاجی می آورند و بر سرش میگذارند و امان از عذاب الهی بدستش میدهند و جاوید
بودنش را در بهشت بدست چپش میدهند و دو حله بر او می پوشانند و با او میگویند که قرآن
بخوان و بالا رو و بعدد هر آیه یک درجه بالا میرود و پدر و مادرش را دو حله می پوشانند اگر مومن باشند و میگویند
با ایشان که این برای آنست که فرزند خود تعلیم قرآن کرده اید و حضرت علی بن الحسین علیه السلام
فرمود که بر شما باد بقرآن در رسی که حق تعالی بهشت را که خشت آن طلا و نقره خلق فرمود
و بجای گل مشک خوشبو و بعوض خاک عنبر و بعوض سنگ ریزه مروارید و آن را بهتر گردانید
و درجاتش را بعدد آیات قرآن گردانیده پس کسی که قرآن خوانده باشد میگویند که بخوان و بالا رو

و همچنین در بهشت درجه پیش را او بالا رفت مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت
میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حاملان قرآن بزرگان اهل بهشتند و فرمود که خدا عذاب
نمیفرماید دلی را که قرآن را حفظ نماید و بسند معتبر از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که اهل قرآن
در اعلا درجات بهشتند بعد از پیغمبران پس ضعیف مشمارید اهل قرآن را و حق ایشان را
سهل مدانید که ایشان را از حق تعالی منزلت رفیع است **سانحه سیم** در بیان صفات قرآن
و اصناف ایشان است و اگرچه حامل را بر چند معنی اطلاق میکنند و چند قسم میباشند قسم اول
آنست که لفظ قرآن را درست یاد کرده و این اول مراتب حاملان قرآنست و در این مرتبه حاصل
بزیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرائت میباشد و بزیادتی حفظ کردن و در
خاطر داشتن سوره و آیات قرآنی دوم دانستن معانی قرآن است و در این مرتبه نیز تفاوت بسیار است
که قاریان قرآن تعلیم معانی آن نمیشوند و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه
بزیادتی و نقصان فهم معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد سیم عمل نمودن بکلام قرآن و متخلق شدن
باخلاقی است که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتی که بر مذمت آنها
دلالت دارد پس حامل حقیقی قرآن کسی است که حامل الفاظ و معانی قرآن گردیده باشد
و بصفات حسنه آن خود را آراسته باشد و به اخلاق قرآن اخلاق معنوی خداوند حالت
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که القرآن مأدبة الله یعنی قرآن خوان
نعمت ضیافت و خوان کرامت جامع میباشد و در هر جزوی که بخش نعمت در آن میباشد بر تازه

سدارد و الوان حلوا و نعمتها پس سدارد و لهذا هیچکس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد
حتی کفار از راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی و اخروی می برند حتی آنکس که مرکبش را عمل می
آورد و آنکس که کاغذش را می سازد و آن کاتبی که می نویسد و آن کارفرمایی که مزد میدهد
و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قرآن دخل میداشته باشند اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت
میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهره دنیوی می برند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی
و اخروی می برند و صاحبان هر علم از علوم بقدر استعداد بهره از قرآن است چنانچه صرفی
از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط مینمایند و نحوی از انحاء ترکیبش استشهاد
مینماید و معانی بیانی از نکات غریبه اش غافل نمیشود و اصحاب املاء از برکات آیات کریمه اش
بتلاوت کردن و نوشتن نفع می برند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سورهاش
پناه میبرند و طلب خود را می یابند و یکی را اعجاز قرآن بتاثیرات غریبه آیات و سوره است و
ارباب تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان هم بقرآن پناه می برند و از راه معانی غریبه اش جمع
صاحبان علوم مختلفه مستفیض شوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان
و اصحاب کشف و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره دارند و از
هر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن باشند از اصحاب عرفان و ارباب ایقان فوائد و حکم و معارف
استنباط می یابند پس حامل کامل قرآن مجید جمعی اند که جمیع بهرهای قرآن از روی
کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین اند
زیرا که معلوم است باحادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشان است و قرآن تمام کامل نزد ایشان است

و علوم قرآنی که در میان است همه بتعلیق بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منسوب است و ایضا
احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی بغیر ایشان نمیدانند و علم ما کان و ما یکون تا روز
قیامت و جمیع شرایع و احکام در قرآن است و علمش نزد ایشان مخزون است و قرآن را
بطن و بطن را بطنها است و علم جمیع البطون نزد ایشان است و همچنین علم تنزیل جمیع احکام
و شرایع قرآن مخصوص ایشان است از جمیع خطاها معصومند بجمیع کمالات بشری متصف اند
و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشان است چنانچه وارد شده است که ثلث
قرآن در شأن ما است و ثلث آن در مذمت دشمنان ما است و ثلث دیگر فرایض و احکام است
و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قرآن واقع است بمدح صاحب آن صفت
برمیگردد و صاحب آن صفت بروجه کمال ایشانند و مذمت هر صفتی نقص که وارد شده است
بمذمت صاحبان آن صفات برمیگردد که دشمنان ایشانند و چون شخص نیست قائم بذات کلمه
عرضی است که در محال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود
بوده و از آنجا در لوح محفوظ ظاهر گردیده و از آنجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از جانب خدا
بلاواسطه و بواسطه جبرئیل بنفس مقدس پیغمبری ظاهر گردیده و از آنجا بقلوب اوصیا و مؤمنان آمده
و در صورت کتابی ظهور نموده پس اصل قرآن از او است و لهذا در هر جا که ظهور
کرده آن محل را حرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن محل بیشتر
گردیده پس هرگاه از نقشش مرکب و لوح و کاغذی که بر آن نقشش بسته و جلدی که
در مجاورت آنها گردیده با این که پست ترین ظهورات او است آن قدر حرمت آن بخشیده باشد

که اگر کسی خلاف این نیست آنها عمل آورده کافر میشود پس قلب مومن که حامل قرآن گردیده
و پیش زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مومن پیش
از قرآن محترم است و از مضامین و اخلاق حسنه قرآن هرچند در مومن ظهور کرده موجب
احترام او زیاده گردیده و هرچند خلاف آن صفات از عقاید و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده
موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت گردیده پس این مراتب ظهورات قرآن
و صفات آن زیاده میگردد تا در مرتبه جناب رفعت مآب نبوی و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم
مرتبه ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده است
که کان خُلُقُهُ القُرآن یعنی خلق آن حضرت بود بلکه اگر بحسب تحقیق قرآن حقیقی ایشانند
که محل لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاق قرآن اند چنانچه دانستی که قرآن چیزی را میگویند که نقش قرآن
در آن شده و نقش کامل قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن بحسب معنی و لفظ در قلوب
مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام بسیار میفرمودند که منم کلام الله ناطق
و این است معنی آن حدیث که حضرت صادق علیه السلام فرمود در حدیث طولانی که قرآن به صورت
نیکویی بصحرای محشر خواهد آمد و شفاعت حاملان خود خواهد کرد و راوی گفت که آیا قرآن سخن میتواند
گو حضرت تبسم نمودند و فرمود که خدا رحم کند ضعیفان شیعیان ما را اگر آنچه از ما میشنوند تسلیم
میکنند و از عقل ایشان نیست بعد از آن فرمود که نماز شخص است و صورتی دارد و خلقی دارد و امر و نهی
میکند راوی میگوید که صورت من متغیر شد و گفتم این سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت
فرمودند که هرگاه ما را امام نشناسند حق ما را نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از آن فرمود که میخواهی

سخن قرآن را بشنوی گفتم بلی فرمود که در قرآن است که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا
بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند پس سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چند اند و ما هم
ذکر خداییم و ما بزرگتریم چون این مطلب در محل اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار ظاهر است اگر زیاده
توضیح نماییم اصوب است بدانکه هر چیزی را صورتی و معنی و جسدی و روحی است خواه اخلاق
و خواه عبادات و خواه غیر اینها و جمعی که حشویه اند بظاهر آیات و احادیث زده اند و از آن پی نبرده اند
و خود را از بسیاری از حقایق محروم گردانیده اند و جمعی بواطن و معانی چسبیده اند و از ظواهر دست
برداشته اند و بسیار این ملحد شده اند و صاحب یقین آن است که هر دو را بسمع تصدیق شنود
و هر دو را اذعان نماید مثل آنکه بهشت را صورتی است که عبارت از در و دیوار و درخت و انهار
و حور و قصور است و معنی بهشت کمالات معرفت و قرب و لذات معنویست که در بهشت
صوری هست حشویه میگویند که در بهشت بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن
معنی ندارد و ملحده میگویند که بهشت در و دیوار و درخت ندارد و همان لذتهای معنوی را این عبارات
تعبیر کرده اند و باین سبب انکار ضروری دین کرده و کافر شده اند اما صاحب یقین
میداند که هر دو حق است و در ضمن آن لذتهای صوری لذتهای معنوی حاصل میشود چنانچه در اول
کتاب اشاره به این معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین حق است
و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت
علی ابن ابیطالب است و واقع شده است که جسری است بر روی جهنم و همه حق است زیرا که صراط
آخرت نمونه صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم بوده

وار چنانچه است شعبهای بسیار دارد از محلّله و گناهان کبیره است که هرکه متوجه آنها شود
از این صراط بدر میرود و این صراط است از نهایت باریکی و دقت و نازکی که کسی تنها
دارد که شیاطین در این جهان در کمین نشسته اند و عقبهای از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد
که بسیار کسی از آن عقبها را گم کرده اند و نمونه این صراط عینه صراط آخرت است که در نهایت
باریکی و دقت و دشواری است و در روی جهنم میگذارند پس کسی که پیوسته در این صراط مستقیم بوده
در آن صراط است به بهشت میرود و هر که بسبب اعتقادات فاسده یا کبیره هلاک گشته اند از این
صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمینگاه که در پیش از این صراط لغزیده و بجهنم می افتد و همچنین
در آن عقبها و دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است در جهان حور و قصور صورت عقاید و اعمال حسنه است
و همچنین نماز در دنیا روحی و معنی است معنی این اعمال مخصوصه است و روح نماز ولایت
علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد اوست و کار روح است که جسد را باقی میدارد و نشو و نما
و کمالات آثار می بخشد پس نماز بی ولایت موجب کمالی نمیگردد و باعث قرب و بینش نمیشود
بلکه مرده است پس ولایت روح است و اعمال کامل از ایشان صادر میشود و اگر از دیگری
صادر شود به برکت ایشان شود پس گویی نماز ایشانست بدین سبب از روح نماز ندو چون
وصف نماز در ایشان کامل گردیده و محل ایشان شده گویا با نماز متحد اند پس مجازا لفظ
ایشان را بر آن می بر روح هم بر ایشان اطلاق میشود همچنین نماز را بر این اعمال و بر آن ذوات مقدسه
و بر آن ذوات باتصاف این صفت اطلاق میشود پس معلوم که در آن واقع میشود [illegible]
که این اعمال مراد است و اطلش که ولایت مراد است و منافات با یکدیگر ندارند و جمعی از

ملاحده و ابله بسبب آنکه این احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند و گاه شده اند
و میگویند نماز کنایه از شخصیت این اعمال کار نیست و جمعی از حشویه جانب تفریط افتاده انکار
این احادیث کرده اند و رد کرده اند و همچنین ایمان چون حضرت امیرالمؤمنین کامل گردیده
و آن حضرت به وجه کمال متصف است و تعالی ایمان به برکت آن حضرت است و ولایتش
رکن اعظم ایمان است و ایمان در جمیع اعضا و جوارح او سرایت کرده و پیوسته
از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود اگر ایمان بر آن حضرت اطلاق کنند در بطن
قرآن لعنه نیست و همچنین نماز مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین است پس روح
و معنی و محل حقیقی صلوة و ایمان و زکوة و غیر اینها از عبادات علی بن ابی طالب و فرزندان
او بند و روح و معنی و محل حقیقی فحشا و منکر و فسوق و کفر و عصیان ابوبکر و عمر و عثمان
و سایر دشمنان ایشان اند که بسبب ایشان کفر و معاصی ها [illegible] و در ایشان کامل بوده
و همچنین کعبه را دوست داراند برای آنکه محل فیض الهی و تبعه [illegible] دوستان خدا اند و اهانت
ائمه معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت خدا اند از کعبه اشرف است و کعبه محترم
ایشان شده اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند یا کافر شود بلکه می باید که
کعبه ظاهر را دوست دارد و بعد از آن کعبه باطن را دوست دارد و بهره مند شود چنانچه [illegible] از حضرت
امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهم السلام منقولست که این سنگها را از برای این برپا کرده اند
که مردم بیایند به طواف و به سبب این طواف خدمت ما برسند و معالم دین خود را از ما یاد
گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند و [illegible] این معنی از مقام بسط نمیتوان ادا [illegible] اگر ادراک معنی

درست نموده پس بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میگردد و معنی آنکه این نماز را معینی که هم نماز
هو رشش کسی که کامل باشد موجب قرب میشود و از معاصی نهی میفرماید و منع میکند
و هم از معصومین که روح نماز نهی نمیکنند بلکه همان معنی مجازی که دیدهاش را کامل کرده و درجات اعلا
رات قرب ایشان گردیده و بزبان ایشان متکلم است و قرا منع مینماید و از این سخن
در مقامات دیگر کلش بسوی معانی کفرآمیز میشود رجوع میکنیم بشرح اخباری که در وصف
حاملان قرآن وارد شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که قاریان قرآن سه قسمند
یکی شخصی است که قرآن خوانده است و از آن بضاعت دنیای خود کرده است و وسیله جلب فواید
اموال از پادشاهان گردانیده است و بقرآن بر مردم استطاله و طلب برتری و فخر میکند
و شخصی دیگر آنکه قرآن خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط نموده و حدود و احکامش را ضایع کرده است
و همین را درست کرده است که الطمش سعی مینماید خدا این جماعت را در میان حاملان قرآن بسیار
نکند و شخصی دیگر آنست که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر دردهای دل خود گذاشته شبهایش را
بقرآن بیدار داشته و بسبب قرآن روزها را تشنه مانده روزه داشته و بقرآن بپا ایستاده است
در مساجد و جاهای نماز و در شبها پهلو از رختخواب تهی کرده است پس بسبب قاریان
ببرکت این جماعت خداوند عزیز جبار رفع مینماید بلاها را و باین جماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر
دشمنان و باین جماعت حق تعالی باران از آسمان میفرستد والله که این جماعت در میان قاریان قرآن کمترند
از گوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بتخشع و تضرع در
پنهان و آشکار حامل قرآنست و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار بنماز و روزه حامل قرآنست بعد از آن

باواز

باواز بلند ندا فرموده که ای حامل قرآن بسبب قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند و بقرآن
طلب عزت از مردم مکن که خدا ترا ذلیل میگرداند و زینت شو بقرآن از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد و
آنرا برای مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب و بدنما گرداند بدرستی که هر که قرآن را ختم کند چنانست
که گویا پیغمبری را در میان دو پهلوی او جا داده اند بدون آنکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قرآن را خوانده باشد
سزاوار از برای او نیست که با جاهلان جهالت کند و در میان جمعی که بغضب می آیند او غضب نماید
و نه در جا بدرشتی زود بلکه باید عفو کند و بپوشاند و در گذرد و حلم کند از برای تعظیم قرآن و کسی که قرآن
باو عطا کرده باشند و گمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه باو کرامت فرموده داده است از
اموال و اسباب دنیا پس تحقیق که عظیم شمرده است چیزهای را که خدا حقیر شمرده است
و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که قرآن را بخواند و باخواندن آن پاشند و بمحبت دنیا و زینتهای آنرا بر قرآن
اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن
حجت خود را تمام کند که او را عذری نماند **پایه چهارم** در بیان آداب قرائت و آنکه خواندن سه
مشتمل بر شرایط بسیار اول ترتیل در روایتست که حق تعالی میفرماید که و رتل
القرآن ترتیلا ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن مستحب است
و قدری مستحب ترتیل واجب مشهور آنست که حروف را از مخارج ادا نماید و حفظ احکام
وقف و وصل کند که اگر دو کلمه را متصل بیکدیگر خواند و فاصله در میان بقطع نفس یا سکته طول
کشد کلمه اول را ساکن بخواند بلکه اعراب آنرا با اول کلمه لاحق وصل کند و اگر وقف کند بر کلمه بحرکت وقف

کند چنانکه منقولست که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوال نمودند از معنی ترتیل فرمودند که ترتیل حفظ
وقفهاست و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواندن و تأنی در خواندن
قرآنست بحیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود و که خوب ممتاز شود و بسیار هم از هم پاشیده نخوانند
که حروف از هم جدا شده و اتصال کلام بر طرف شود و باید رعایت صفات حروف و مدها و اقسام
وقفها که در کتب قراءت تفصیل آنها معلوم میشود و معانی اینها داخل است در آنچه حضرت فرموده اند
میتوان گفت و در حدیث دیگر از حضرت منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمودند
که حروف را خوب ظاهر گردانید و تند مخوانید بنحوی که عربان شعر را میخوانند و از هم مپاشید
حرفها را مانند ریگی که پاشیده شوند و لیکن بفزع و خوف دلها را بکوبید و بخوانید قرآن را و همت شما
و چنان نباشد که همت شما آخر سوره باشد و تند بخوانید که زود تمام شود دوم باید تدبر و تفکر کند
و متوجه معانی آن گردد و برقت و خشوع خوانده است و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود و از
احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون بآیه رحمتی رسد از خدا طلبد و چون بآیه عذابی برسد
استعاذه نماید چنانچه احادیث بسیار از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه
صلوات الله علیهم منقولست که خیری نیست در قرائتی که در آن تدبر نباشد و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که قرآن بحزن نازل شده است پس آنرا بحزن بخوانید و از حفص منقولست که حضرت
امام موسی علیه السلام از شخصی پرسید که بقای دنیا را میخواهی گفت بلی فرمود که برای چه گفت از برای
خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که از دوستان و شیعیان
ما بمیرد و قرآن را نداند در قبر او را حق تعالی تعلیم قرآن میفرماید تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت

بقدر آیات قرآنست بقاری میگویند که بخوان و بالا رو پس هر آیه که میخواند یک درجه بالا میرود
و حفص گفت که ندیدم که خوفش و امیدش کسی را زیاده از حضرت باشد و چون
قرآن میخواندند بحزن و اندوه میخواندند و بنحوی میخواندند که گویا مشافهه با کسی خطاب میکنند
و از رجاء بن ضحاک منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام در راه خراسان در شبها چون در رخت
خواب میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت
و دوزخ بود بسیار میگریستند و از خدا سوال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز
سوره قل هو الله احد میخواندند بعد از احد آهسته میگفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند
سه مرتبه میگفتند کذلک الله ربنا و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون
آهسته میگفتند یا ایها الکافرون و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میگفتند ربی الله و دینی
الاسلام و چون از سوره والتین والزیتون فارغ میشدند میخواندند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین
و چون سوره لا اقسم بیوم القیمة میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند سبحانک اللهم بلی
و چون از سوره فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین و چون سبح
اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی الاعلی
و در هر جای قرآن که یا ایها الذین آمنوا میخواندند آهسته میفرمودند که لبیک اللهم لبیک و
بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر گاه یکی از شما سبح را بخواند
بگوید سبحان ربی الاعلی و مستحبست هر سوره که در اولش لفظ سبح یا یسبح یا سبح است
و چون بخوانید که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواه در نماز باشد

و خواه در غیر نماز باشد و چون سوره و التین خوانید و آخرش گوید نحن علی ذلک من الشاهدین
و چون قولوا آمنا بالله خوانید بگوید آمنا بالله و تمام آیه را بخوانید تا مسلمون و نیز بسند معتبر دیگر منقول است
که حضرت امام رضا علیه السلام در هر سه روز یک ختم قرآن میکرد و میگفت اگر خواهم در کمتر از سه روز
ختم میتوانم کرد ولیکن هیچ آیه نمیگذرم هرگز مگر آنکه در معنی آن تفکر مینمایم و در سبب نزولش
تامل میکنم و بیاد می آورم که در چه وقت نازل گردیده لهذا در سه روز ختم میکنم و نیز بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لا اعبد ما تعبدون
میگفت اعبد ربی و بعد از اتمام سوره میگفتند که دینی الاسلام علیه احیا و علیه اموت
ان شاء الله و از حضرت علی بن الحسین منقول است که آیات قرآن خزینهای رحمت
ربانیست پس در هر خزانه را که میگشایی باید که در آن نظر نمایی و تفکر در جواهر معانی و حکمتها را
بیرون آوری و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که اگر هر که در میان مشرق و
مغرب است بمیرند بعد از آنکه قرآن مونس من باشد وحشت بهم نرسانم و چون الحمد مالک
یوم الدین را میخواندند تکرار مینمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند و الحق چگونه دهشت
بهم نرساند کسی که پیش او خداوند عالمیان باشد و چون خواهد که سخن گوید با خداوند خود سخن
گوید و مناجات کند در آنکه گوید و اگر خواهد کسی که او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا او را خطاب
فرماید و خود را مخاطب آن خطابها دانسته لبیک در جواب گوید و گاهی پیغمبران او سخن گویند
و خطابهای ایشان را چنان داند که از ایشان می شنود و ملائکه کاه است که پیغمبران با ایشان سخن
میگفته اند گویا در کرسی حاضر بوده اند و کسی که او را اهلیت مخاطبه مخاطبات ایشان میسر است زیرا که

خطابهای ایشان را به جمیع عالمیان عام است و گاهی حق تعالی برای او قصه میخواند و احوال گذشتگان را
برای او نقل میکند و ارشاد وی از این کرامت نزدیک است که قالب تهی کند و گاهی خوان
نعمتهای الوان بهشت از برای او میکشد و اگر عارف چون از نعمتهای بهشت برای این
لذت میبرد و گاه از دوزخ او میترساند و عقوبتش چنان لذت میبرد و گاه شربت محبان
نشانه شراب طهور بهشت از دست شاه بشیر میزند و گاهی اوصاف خود را برای او بیان میفرماید
دارد و او را در گلستانهای صفات کامله خود سیر میدارد گاهی در گلستانهای حمایت تکلیف
میکند که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای کافران و مسلمانان کشیده و چه نعمتهای حقوق جلی بر عاصیان
گناهکاران وارد و گاهی در گلستان رحمت میبرد که چه لطفهای خاص بمقتضیات بی
اندازه نیست به دوستان خود فرموده و گاهی بر بوستان رأفت میبرد او را که
هیچ برگ گیاهی نیست که بهره خاصی از آن رأفت او نیافته شده حتی آن برگ
ضعیفی که در ریشهای درخت صحرای دور دست بی آن منقطع است که اندیشه کرده که در این دوره
رفته و از کشته و از آب خاک به موج درمی کشد چه قدرها میرسد و زیاد و کم رسید
و گاهی در گلستان قدرتهای بی نهایی میبرد و گاهی در تماشای گنجهای علوم و معارف
نامتناهی را در پیش میگشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده اش تاب آورد بر او
عرض مینماید و همچنین در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال گاهی احوال دوستان
خود را و کمالات ایشان را برای او نقل میکند و از بنده نوازیهای خود نسبت به ایشان که آن دوستان
چنین برادران پیش گذشته را احوال ایشان را آنچه بر ما منقل میفرماید و نعمتهای که خود ایشان عطا فرموده

ایشان را بنماید شستاید و آنانی که چنانکه شایستهٔ شان و ستمها که در راه او کشیده اند منور باید و بقعه اران
چنان مبارک فرمودن خود بنماید و از پیان فرمودن و بیعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت
بکند نشستها و پیشگاه امید او وسیع میگرداند زهی پروردگار کریم که با غایت لطف و مدارا
باشد به پرستش او پرستش [illegible] این تحمیل بندگان کاهی بوعده حور و قصور و طعام و شرب
تطمیع مینماید و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسی که از روی تنبه
و آگاهی و تفکر قرآن خواند درهای گلستانهای فیض بخششهای ربانی بروی عقل او مفتوح شده
باشد و دریچهٔ پرستش را انوار ادراک معارف داده باشند در هر صفحه از صفحات قرآنی که نظر
مینماید گلستانی از حقایق و دقایق برایش مرتب ساخته اند و چراغهای از الوان انوار معارف
و هدایت برایش مهیا کرده اند و مجلسی معمور از دوستان برگزیدگان خدا برای انس و الفت
او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی برایش حاضر ساخته
و قدحهای مروارید از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده اند تا برایش خداوندان
و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و محبان و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی ارشادی بزند
وحشت چرا گیرد سیوم طهارت بودن است در هنگام تلاوت چنانچه از محمد بن الفضل
منقولست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و عرض نمود که من قرآن میخوانم و مرا
بول میگیرد بر میخیزم و بول میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود که تا وضو
نسازی مخوان این شرط بر سبیل استحباب است بلکه ظاهر احادیث معتبره آنست که جنب و حایض بیش از هفت آیات
غیر سورهای سجده مستحب است و بعضی بهفتاد آیه مکروه دانسته اند و بعضی بهفتاد [illegible]

اند گفته اند که کراهیتش مقرر است و لیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر آنکه هر قدر از قرآن که خواهند
میتوانند خواند بغیر از سورهای سجده و تلاوت سورهای سجده و جنب ایشان حرام است
استعاذه است و خلافی نیست در این وقت که شروع بقرائت کند استعاذه
مستحب است و در کیفیت آن قدر اختلافی است مشهور میان علمای شیعه کمی
از دو صورت است اول اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و این میان شیعه
مشهورتر است دوم اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ العَلِيمِ و در بعضی از روایات شیعه
از آن وَاَعُوذُ بِاللهِ اَنْ يَحْضُرُونِ وارد شده است و در بعضی از روایات
اَسْتَعِيذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ العَلِيم
وارد شده است و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی اَعُوذُ بِاللهِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللهَ هُوَ الفَتَّاحُ العَلِيمُ وارد شده است
دو وجه اول اشهر و اولیست چهارم رو بقبله بودن است چنانچه منقولست که بهترین
مجالس آنست که آدمی رو بقبله باشد و بعضی دیگر از آداب در کتب تفسیر و دعا
مذکور است و ذکر آنها در این مقام موجب تطویل میگردد پنجم در کیفیت ختم قرآنست
به سند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و عرض نمود
که من در یکشب قرآن ختم میکنم حضرت فرمود که مرا خوش نمی آید که در کمتر از یکماه ختم کنم
و به سند معتبر منقولست که ابو بصیر بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و عرض نمود که من
قرآن را در یکشب ختم کنم فرمود که نه گفت در دو شب گفت که نه تا آنکه بشش شب رسانید حضرت اشاره بخود نمود

خواند

که می بعد از آن فرمودند که جمعی پیش از شما بودند قرآن را در یکماه و کمتر ختم میکردند و بدرستی که قرآن را تند بخوانید
و چون به آیه‌ای که ذکر بهشت در آن باشد توقف کن و از خدا بهشت را سؤال کن و چون به آیه‌ای
که در آن ذکر آتش باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که
که در ماه رمضان در یک شب ختم کنم فرمودند که نه گفت در دو شب ختم کنم فرمودند که نه پرسید که
در سه شب ختم کنم اشاره فرمودند که بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیگر است که ماههای دیگر
این شباهت ندارد و در آن ماه نماز بسیار کن و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که سؤال نمود
که در چند روز قرآن را ختم کنم فرمودند که هیچ مقرر نیست باعث فرق کنند در این قرآن است که در آن
قسمت کرده‌اند و علی بن المغیره بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که پدرم از حضرت سؤال نموده
بود از ختم کردن قرآن در هر شب حضرت فرموده بودند که بلی پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم میکرد و من گاهی سی
چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم پس چون روز فطر میشود یکی ختم
از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار میدهم و یکی را از برای حضرت امیر المؤمنین ع و یکی از برای فاطمه و
دیگری را از برای امامان تا یکی یکی از برای شما و تا حال پیوسته چنین کرده‌ام چه ثواب از برای من خواهد بود
بسبب این عمل حضرت فرمود که ثواب بسبب این عمل چنین خواهد بود که در قیامت تو با ایشان باشی گفت
که الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمودند که بلی **ساده ششم** در ثواب تعلیم و تعلم
حفظ قرآن است بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
حافظه‌اش کم باشد و قرآن را بمشقت حفظ کند حق تعالی دو اجر با او کرامت میفرماید و در حدیث دیگر
فرمود که بهتر از او است که بسوی مردم اگر قرآن را یاد گرفته باشد و مشغول بکاری شده باشد و در حدیث دیگر فرمود

که هر که یاد گرفتن قرآن بر او دشوار باشد و بمشقت یاد گیرد او را دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر
منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمدم و عرض نمودم که مرا غمها رو داده که آنچه
حافظه داشتم از قرآن فراموش کرده‌ام حتی بسیاری از قرآن را فراموش کرده‌ام چون نام
قرآن را بردم حضرت را از غم خوف حاصل شد و فرمودند که بدرستی که شخصی که فراموش کرده است
سوره از قرآن را آن سوره در روز قیامت از درجه‌ای از درجات بهشت بر او مشرف میشود و میگوید السلام
علیک او در جواب میگوید و علیک السلام تو چیستی میگوید من فلان سوره‌ام که مرا ضایع کردی
و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم
بعد از آن فرمود که بر شما باد که یاد گرفتن قرآن بدرستی که جمعی قرآن را یاد میگیرند که ایشان را قاری گویند
و جمعی قرآن را یاد میگیرند که با واز خوش بخوانند تا مردم گویند که خوش آوازند و در این دو طایفه
خیری نیست و جمعی قرآن را یاد میگیرند که در شب و روز در نماز بخوانند و پروا ندارند که کسی بداند یا نداند
و احادیث بسیار در مذمت فراموش کردن قرآن واقع شده است و ظاهر بعضی فراموش کردن
لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعنی آن و معنی دوم ظاهر است که بد است و اول اگر از روی
بی اعتنایی باشد بد است و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد
و بعضی احادیث که وارد شده است که قصور ندارد بر این معنی محمول است چنانچه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که قرآن را یاد گیرد و عمدا فراموش کند چون محشور گردد بیاید پیش از گردنش بسته
و خدا بعدد هر آیه ماری بر او مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشد مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود
که بنگاه شما کرده‌ام که قرآن را یاد گرفته و باز نداده و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بدرستی

که حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که کسی از ایشان را مهلت نفرماید
بسبب بسیاری گناهان ایشان پس حق نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نماز و
اطفال که قرآن میخوانند ایشان را رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر میفرماید فائدهٔ ختم
قراءت قرآنست به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قرآن عهد نامهٔ الهیست
بسوی بندگان پس سزاوارست که هر مسلمانی در عهد نامهٔ الهی نظر نماید هر روز پنجاه آیه بخواند و از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که خانه که در او قرآن میخوانده باشند و یاد خدا در آن میشود
برکت در آن خانه بسیار میشود و ملائکه در آنجا حاضر میشوند و شیاطین از آن خانه دور میشوند و روشنی
میدهد آن خانه اهل آسمان را چنانچه کواکب روشنی میدهد اهل زمین را و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود
و یاد خدا نمیکنند در آن خانه برکت کمست و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میشوند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خانه که در آن مسلمانی قرآن خواند اهل آسمان آن خانه را
می بینند چنانکه شما ستاره میبینید و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که قرآن را ایستاده
در نماز بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامهٔ عملش بنویسد و اگر در نماز نشسته بخواند بعدد هر حرفی
پنجاه حسنه از برایش بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسند و
به سند صحیح از آن حضرت منقولست که فرمود که چه چیز مانع میشود تاجران شما را که مشغولند در بازار
اینکه چون بخانه برگردند نخوابند تا سوره از قرآن بخوانند تا حق تعالی بهر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد
و ده گناه از ایشان محو کند و به سند معتبر منقولست که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود
که هر که آیه از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی بهر حرفی صد حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز

بخواند در هر حرفی ده حسنه از برایش بنویسند و اگر گوش دهد قرآن را بهر حرفی یک حسنه از برایش
بنویسند و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند و اگر در روز
ختم کند ملائکه کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یک دعای مستجاب
از برای او هست و ختم قرآن از برای او بهترست از آنچه میان آسمان و زمین که پر از ثواب شده و راوی
گوید که عرض نمودم که اگر قرآن نخوانده باشد چگونه و فرمود که حق تعالی بخشنده و کریم است آنچه میداند
بخواند عطا او را از ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در مکه
ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر یا کمتر و ختمش در روز جمعه باشد حق تعالی از برای او ثواب بنویسد
از اول جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید
و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در شبی ده آیه بخواند او را
از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و اگر صد آیه بخواند او را
از قانتان بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران بنویسند و اگر
پانصد آیه بخواند او را از مجتهدان بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اگر هزار آیه بخواند
از برای او قنطاری بنویسند از نیکی که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط
باشد و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل میان آسمان و زمین باشد و از
حضرت علی بن الحسین منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش کند بی آنکه بخواند حق تعالی
از برای او حسنه بنویسد و گناهی از او محو نماید و درجه از برای او بلند گرداند و کسی که حرفی از
قرآن را بنظر خواند حق تعالی ده حسنه از برای او بنویسد و ده سیئه از او محو نماید و ده درجه از برای او

بلند گرداند و منقولست که نمیگویم که ... آنقدر ثواب میدهند که هر حرفی باشد ده و هزار حرف از قرآن
نشسته در نماز بخواند خداوند عالمیان پنجاه حسنه از برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو نماید
و پنجاه درجه بلند گرداند و هر که در غیر نماز ایستاده در نماز بخواند حق تعالی از برای او صد حسنه ثبت نماید
و صد سیئه از او محو نماید و صد درجه برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را ختم نماید حق تعالی او را یک دعای
مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا از برای آخرت و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود
که اگر کسی آیه از قرآن بخواند بر دارد در پیش اگر از شرق و مغرب دشمن او باشند از همه ایمن گردد
اگر بیقین اعتقاد بخواند و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله شکایت نمود که درد سینه دارم حضرت فرمودند که بخوان قرآن را طلب شفا
کن زیرا که حق تعالی می فرماید که قرآن شفای دردهاست که در سینه‌هاست و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که هر که صد آیه از قرآن از هر جای قرآن که باشد بخواند بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ
عَنِّیَ الْبَلاءَ هفت مرتبه خدا آن بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
هر چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است **ساده هشتم** در بیان فضیلت تلاوت قرآن
نگاه کردن در قرآن است از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام منقولست که هر که از مصحف تلاوت نماید
از چشم بهره‌ور میشود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند کافر باشند و در روایت
دیگر فرمود که دوست ندارم که در خانه مصحفی باشد که حق تعالی برکت آن مصحف شیاطین را از آن
خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن
نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشد و ضایع شود و مصحفی که آویخته باشد و غبار

بر آن نشسته باشد و از آن تلاوت ننمایند و از اسحق منقولست که بآن حضرت عرض نمودم که من قرآن را
در حفظ دارم از ظهر می خوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بهتر است مگر
نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادت است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مؤمن
بآنها منتفع میشود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او
بماند که تلاوت نمایند و چاهی که از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقهٔ آبی که
جاری گرداند و سنت نیکوئی که بگذارد که بعد از او مردم آن سنت عمل نمایند و در حدیث
دیگر منقولست از حضرت صلی الله علیه و آله روایت است که نهی فرمود از آنکه قرآن را بآب دهن محو نمایند یا بنویسند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نظر در روی علی بن ابی طالب کردن عبادت است
و نظر در مصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست **ساده نهم** در بیان فضایل بعضی از
آیات و سوره‌های کریمهٔ قرآنی است سورة الفاتحه به سند معتبر منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ نزدیکتر است به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی
چشم به سند معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که هر که را علتی ظاهر عارض شود در هفتاد
هفتاد مرتبه سوره حمد را بخواند علتش برطرف شود و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند من ضامنم
از برای او عافیت را و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سوره حمد را بخواند
حق تعالی بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب بر او کرامت فرماید و از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که خداوند عالمیان بمن فرمود که من
قسمت کرده‌ام فاتحة الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف آن از من است و نصف آن

از بنده من است و آنچه بنده ام از من سؤال مینماید عطا میفرمایم پس چون بنده میگوید بسم الله
الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که بنده من ابتدا کرد بنام من و بر من لازم است که کارهای
او را تمام رسانم و در جمیع احوالش برکت دهم پس چون میگوید الحمد لله رب العالمین
حق تعالی می فرماید که بنده من حمد من کرد و دانست که نعمتها همه نزد اوست همه از جانب منست و بلاها
که از او دور شده است همه بتطول و احسان منست ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم نعمتهای
دنیا و نعمتهای آخرت را چنانچه از او دفع کردم بلاهای دنیا را پس چون الرحمن الرحیم میگوید حق تعالی
میفرماید که بنده من برای من شهادت داد که من رحمن و رحیمم ای ملائکه شما را گواه میگیرم که بهره او را از رحمت خود بسیار
کردم و نصیب او را از عطاهای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک یوم الدین خداوند عالم فرماید
ای ملائکه گواه میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که من مالک روز جزایم در روز حساب حساب او را
آسان کنم و از گناهانش درگذرم و چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گوید حق جل و علا
گوید راست گفت بنده من مرا عبادت کرد پس گواه میگیرم شما را که او را بر این عبادت ثوابی کرامت
نمایم که جمیع مخالفان او آرزوی منزلت او نمایند و چون ایاک نستعین گوید حق تعالی فرماید
که بنده من از من استعانت جست و التجا بمن آورد گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را
اعانت نمایم و در جمیع شدائد بفریاد او برسم و در روز بلاها دستگیر او باشم پس چون
اهدنا الصراط المستقیم گوید تا آخر سوره حق تعالی فرماید که آنچه از من طلبید بنده ام او را کرامت
کردم و آنچه از من امید داشت باو عطا نمودم و آنچه از او میترسید او را از او ایمن گردانیدم و بسند معتبر منقولست
که سوره حمد را بر دردی هفتاد مرتبه میخوانند اگر آن درد ساکن شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع

منقولست که اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو برگردد عجب نخواهد بود
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر کرا سوره حمد شفا نبخشد هیچ چیز او را
عافیت نمیدهد و ایضا منقولست که حضرت صادق علیه السلام بعضی از اصحاب خود که شکایت از تب کرده
بودند فرمود که بند های پیراهنت را بگشا و سر در گریبانت کن و اذان و اقامت بگو و هفت مرتبه سوره
حمد را بخوان آن شخص چنان کرد و در روزی شفا یافت و در کتب دیگر منقولست که شخصی از صداع بحضرت
شکایت کرد حضرت فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند و سوره حمد و آیة الکرسی را
بخوان و بگو اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر اجل
و اکبر مما اخاف و احذر اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله
من حر النار سوره البقره و سوره آل عمران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که هر که بقره و آل عمران بخواند این دو سوره بر سر او در قیامت سایه کنند مانند دو ابر یا دو عبا
و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که چهار آیه از اول سوره البقره و آیة الکرسی تا العلی العظیم و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره البقره
بخواند هرگز در خود و در مالش ناخوشی نه بیند و شیطان نزدیک او نیاید و قرآن را فراموش ننماید و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که هر که آیة الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از
هر نماز بخواند هیچ صاحب نیشی باو ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که آیة الکرسی بخواند حق تعالی از او برگرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت که
سهلترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقولست که از حضرت رسول ص

سؤال نمود که کدام آیه عظیم‌ترین آیتست که بر تو نازل کرده‌اند فرمود که آیة الکرسی و بسند معتبر
منقولست که شخصی از حضرت صادق علیه السلام از تب شکایت کرد حضرت فرمود که آیة الکرسی را
در ظرفی بنویس و در آب حل کن و بخور و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که کسی پدرم
شنید که کسی که سوره فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله احد میخواند
فرمود که ایمان آورد و ایمن شد بعد از آن شنید که سوره انا انزلناه میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر کرد و آمرزیده
شد بعد از آن شنید که آیة الکرسی میخواند فرمود که به به نازل شد برات بیزاری این مرد از
جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کسی که چشم آزاری داشته باشد
آیة الکرسی بخواند و در خاطر خود دارد که بر طرف میشود شفا می‌یابد ان شاء الله و هر که پیش از
طلوع آفتاب یازده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و یازده مرتبه انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی مال
اش از تلف محفوظ باشد و چون کسی خواهد از خانه بیرون رود آیات آل عمران یعنی ان فی خلق
السموات والارض تا آخر سوره و آیة الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره حمد بخواند که موجب قضای
حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیات خود عبادت
کرده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی فرمود که بتو و امت تو گنجی از گنجهای
عرش خود را کرامت کردم فاتحة الکتاب و خاتمه سورة البقره یعنی آمن الرسول تا آخر سوره
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که گمان ندارم که کسی در اسلام عقلش
کامل شده باشد و شبی صبح کند مگر آنکه آیة الکرسی را بخواند و بعد از آن فرمود که بدانید که فضیلت آن

از او ترک ننمائید بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که آیة الکرسی از گنج زیر عرش من
کرامت کرده‌اند به پیغمبر دیگر چنین کرامتی نداده بودند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از آن
روز که این را از حضرت شنیده‌ام تا حال یک شب ترک نکرده‌ام از آن که سه مرتبه میخوانم در دو رکعت پیش
بعد از نماز خفتن میخوانم پیش از آنکه بخوابم و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقولست
که فرمود که یا علی بر تو باد به تلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستی که محافظت نمی‌نماید بر
بر خواندن آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که چون حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیة الکرسی و قل اللهم مالک الملک را بزمین آورند
ایشان در عرش الهی آویخته شدند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی بسوی اهل خطاها و گناهان پس حق
تعالی وحی فرمود بایشان که بروید بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که هر که از آل محمد و شیعیان
ایشان شما را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر کنم بچشم مکنون خود
یعنی الطاف خاصه خود را شامل حال او گردانم هر روز هفتاد نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را
بر آورم و او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام
منقولست که اصبغ سلمی بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانها
محزون و ترسان میشوم میخواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی من گردد حضرت فرمود که هر گاه خوف
بر تو غالب شود دست خود را بر بالای سر خود بگذار و باواز بلند این آیه را بخوان که أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ
يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

از شیخ کفعمی که چون به سفر رفتم بوادی رسیدم که میگفتند جن در آنجا بسیار است آنگاه شنیدم که
شخصی میگوید که بگیریدش پس این آیه را خواندم دیگری گفت چگونه بگیریمش و حال آنکه پناه بآیه برده
سوره النساء از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر که سوره نساء را در هر جمعه بخواند از
ضغطه قبر ایمن گردد سوره المائده به سند معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست که
هر که سوره مائده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز بشرک نشود
سوره الانعام به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سوره انعام یکدفعه نازل شد
و هفتاد هزار ملک او را مشایعت کردند تا آنکه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پس
این سوره را تعظیم نمایید و بزرگ دارید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست و اگر
مردم بدانند که در قرائتش چه فضل و ثوابست هرگز ترک تلاوتش نکنند و از عبدالله
عباس منقولست که کسی که سوره انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جمله ایمنان باشد
و بجهنم هرگز جهنم را نبیند و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که سوره انعام
یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک مشایعت آن کردند و آواز بلند کرده بودند به تسبیح و تکبیر و تهلیل نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پس هر که این سوره را بخواند آن هفتاد هزار ملک تسبیح گویند
از برای او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر علی [illegible] که
هلاک [illegible] سوره انعام را بخوان که گروهی [illegible] از آن علت سوره الاعراف
به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اعراف را در هر ماهی بخواند در روز قیامت از
جمله جماعتی باشد که [illegible] خوفی بر ایشان نیست و اندوهگین

نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او از جمله کسانی باشد که در قیامت حساب نکشند و به بهشت [illegible]
پس قرائت این سوره را ترک منمایید که گواهی میدهد در قیامت برای کسی که او را خوانده باشد
و به سند معتبر از اصبغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که
بحق آن خداوندی که محمد را براستی فرستاده و اهل بیتش را گرامی داشته است که آنچه
مردم طلب نمایند از امان از برای سوختن و غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا یا کنیز و غلام البته
در قرآن هست پس هر که خواهد سؤال نماید پس شخصی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین
چه چیز است [illegible] تعلیم نمایی که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود که این آیه را بخوان که
ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین وما قدروا الله
حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات
بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن
ایمن شود پس شخصی خواند و آتش در خانه‌های همسایگانش افتاد و او سالم ماند و بخانه
او آتش نرسید پس شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین چهارپایی دارم و چموشی
میکند و من از آن میترسم حضرت فرمود که در گوش راستش این آیه را بخوان وله
اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون پس آن شخص
چنین کرد و چهارپایش رام شد و هموار بود شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین در زمینی که من
میباشم حیوانات درنده بسیارند و بخانه من داخل میشوند و حیوانات را ضایع میکنند و نمیروند
حضرت فرمود که این دو آیه را بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه

ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم فان تولوا فقل حسبي الله
لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم تا آخر این آیه را بخواند دیگر
درنده بجایش نیاید شخصی دیگر درخواست کرد از امیرالمؤمنین در شکم من صدای آب میآید
آیا آیه هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود که می بینی آنکه درهم و دیناری خرج کنی بر شکم
خود آیه الکرسی بنویس و بشوی آن آب بخور که این قطره باشد در شکم تو و باعث شفا
میگردد بقدرت الهی شخصی دیگر درخواست کرد از امیرالمؤمنین که ای کم شده چیزی فرمود حضرت
فرمود که دو رکعت نماز بگذار و در هر رکعت سوره یس بخوان و بعد از آن بگوی یا هادي
الضالة رد علی ضالتي الی درخشش کرد که گم شده بود حق تعالی باز گردانید پس شخص
دیگر درخواست کرد از امیرالمؤمنین که مرا از ترس حرز هست فرمود که این را بخوان او كظلمات
في بحر لجي يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها
فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يراها ومن لم يجعل الله له نورا فما له
من نور چون این را خواند خلاصش گشت پس شخصی دیگر درخواست کرد از امیرالمؤمنین چیزی
برای دزدی بغره که زر و مال مرا بسیار میبرند در شب حضرت فرمود که چون میان رخت خواب روی
این دو آیه را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر سوره بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود
که کسی که شب در بیابانی تنها باشد و این آیه بخواند ان ربكم الله الذي خلق السموات
والارض تا تبارك الله رب العالمين بخواند ملائکه او را محافظت نمایند و شیاطین از او دور شوند
پس شخصی این را شنید و به صحرایی افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه بخواند

چون خوابید دو شیطان آمدند و یکی ازیشان گرفت ریشش و گفت که رپت ازاو بردار و او را
مهلت ده چون پست روشن آن مرد بیدار شد و این آیه را خواند آن شیطان که
دهانش را گرفته بود به دیگری گفت که من رفتم برو الشیم این آیه را خواند خدا امنش باد از حال که
الحال حراست و نگهبانی اش کن تا صبح شود چون صبح شد بخدمت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام آمد و گفت که در سخن تو شفا و راستی دیدم و حال شب خود را نقل کرد و بعد از
طلوع آفتاب بآن محلی که شب خوابیده بود برگشت از موی شیطان بر زمین ظاهر بود که
موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود سوره الانفال و سوره التوبه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره انفال و سوره براءة را هر ماه بخواند هرگز نفاق بر دل او نیاید و از شیعه
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد سوره یونس از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که سوره یونس را در هر دو سه ماه یکبار بخواند بیم آن نیست که از جمله جاهلان گردد و در قیامت
از جمله مقربان باشد سوره هود از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره هود را در هر جمعه
بخواند حق تعالی او را در قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی از او ظاهر نشود
و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر که از غرق بترسد این آیات را بخواند
بسم الله مجريها ومرسيها ان ربي لغفور رحيم بسم الله الملك الحق
المبين وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات
مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون سوره یوسف از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که این سوره را در هر روز یا در هر شب بخواند چون روز قیامت مبعوث شود جمال او

مانند جمال حضرت یوسف شده و در آن روز بآن غم و خوفی نرسد و از نیکان و بندگان صالح خدا باشد
سورة الرعد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بسیار سوره رعد را بخواند هرگز صاعقه
بو نرسد اگرچه ناصبی باشد و اگر مومن باشد خدای تعالی او را داخل بهشت گرداند بی حساب و شفاعت
او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مومن خویش سورة ابراهیم و سورة الحجر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره ابراهیم و سوره حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز بفقر مبتلا نشود
و هفتاد نوع از بلا از او دور شود که سهل ترین آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن او در بهشت عدن باشد
که در میان بهشتها واقع است سورة بنی اسرائیل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره بنی
اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قائم آل محمد را صلی الله علیه و آله دریابد و از اصحاب او باشد
از آن حضرت منقولست که هر که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند کفاره گناهان او شود از جمعه تا جمعه
کرده است و در روایت دیگر وارد شده است که کسی که روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب
داشته باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از صداع حضرت
فرمود که دست بر بالای سرت بگذار و این آیه را بخوان قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا
يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا سورة الكهف
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره الکهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و خدا
او را از زمره شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ تا آخر سوره بخواند در وقت خواب

از خوابگاه

از خوابگاه او تا کعبه نوری بسطح کرده که ساکنان آن پر شده از ملائکه و استغفار از برای او کنند تا صبح و در
حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که هر که این آیه را در وقت خواب بخواند
در هر وقت که خواهد بیدار شود سورة مریم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید
بر سوره مریم نمیرد تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند ببیند و در آخرت با او بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان
در دنیا داشته است سورة طه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکنید سوره طه را
که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را میخواند دوست میدارد کسی که مداومت بر قرائت آن
نماید حق تعالی در قیامت نامه اعمالش را بدست راستش دهد و او را بگناهانی که در اسلام کرده است
حساب نکند و او را در قیامت آنقدر مزد عطا فرماید که او راضی شود سورة الانبیاء از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره انبیاء را بخواند از روی محبت و خواهش در بهشتهای نعیم
با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سورة الحج از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره حج را در هر سه روز یک مرتبه بخواند در آن سال توفیق حج یابد و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود
راوی پرسید که اگر سنی باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف می یابد سورة المؤمنین از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در هر جمعه سوره مؤمنین را بخواند حق تعالی خاتمه او را
بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش منزل پیغمبران باشد سورة النور از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که حفظ نمایید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سوره نور و سوره
زنان خود را از حرام حفظ نمایید بدرستی که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید
هیچکس از اهل خانه او زنا نکند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که

از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بعد از مرگش کند از زندان و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف
چشم بحضرت امام موسی علیه السلام شکایت نمود حضرت فرمود که این سوره را سه مرتبه در
جامی بنویس پس از آن بشوی و در شیشه ضبط کن و هر گاه بدیده بکش راوی گفت که صد میل کم
کشیدم دیده ام صحیح شد بار اول شد سوره الفرقان از حضرت امام موسی علیه السلام روایتست
که ترک مکن تلاوت سوره فرقان را بدرستی که هر که در هر شب این سوره را بخواند حق تعالی او را حساب
و عذاب نکند و در بهشتش در آورد پس اعلی شد سوره الطواسین از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که طواسین را در شب جمعه بخواند از اولیاء و دوستان خدا باشد و در حفظ
و حمایت الهی باشد و در دنیا فقر و بدحالی باو نرسد و در آخرت از بهشت باو آن قدر بدهند
که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا فرمایند و حق تعالی صد زن از حور العین باو کرامت فرماید
سوره العنکبوت و سوره الروم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره
عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان بخواند والله که از اهل بهشت است
و در این حکم استثنا نمیکنم و نمیترسم که خدا در این سوگند بر من گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد حق تعالی
منزلت عظیم است سوره لقمان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کسی که سوره لقمان را
در شب بخواند حق تعالی در آن شب ملکی چند را موکل گرداند که او را از شیطان و لشکرهایش
حفظ کنند تا صبح شود و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرش حفظ نمایند تا شب سوره السجده
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در
قیامت نامه عملش را بدست راست او دهد و او را حساب نفرماید هر چند گناهکار باشد و در بهشت

از رفقاء محمد و آل محمد صلی الله علیهم بوده باشد سوره الاحزاب از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بعد از آن فرمود که در سوره احزاب بسیاری از رسوائیهای مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و درازتر از
سوره بقره بود ولیکن کم کردند و تحریف دادند سوره سبا و سوره فاطر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سوره سبا و سوره فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ
و حمایت الهی بوده باشد و اگر در روز بخواند در آن روز مکروهی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا
و آخرت آنقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و آرزویش بآن نرسیده
و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب این
آیه بخواند که إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ
أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا خانه بر سرش خراب
نشود و بسند دیگر منقولست که شخصی از اهل مدینه بخدمت صادق علیه السلام شکایت نمود
از درد سر حضرت فرمود که نزدیک بیا پس دست بر سر او گذاشت و این آیه را خواند
إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ تا آخر سوره یس از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چیزی را قلبیست
و قلب قرآن سوره یس است هر که آن را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها
محفوظ باشد و خدا او را روزی دهد و او را عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند
حق تعالی هزار ملک را باو موکل گرداند که او را از شر هر شیطان مردودی و هر آفتی حفظ نمایند
و اگر در روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار

از برای او گریند و تشییع او نمایند و بر قبرش با او بیشمار و چون در لحدش گذارند آن
ملکه در میان قبرش ساکن گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را
فراخ کنند چندانکه چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبرش و پیوسته از قبر او نوری ساطع
باشد تا طرف آسمان و چون که از قبر بیرون آید پس حق تعالی او را از قبر بیرون آورد و آن ملکها همراه
او باشند و تشییع او نمایند و با او سخن گویند و بر رویش خنده کنند و بهر چیزی
او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب مجلسی بدارند
که هیچ خلقی در پیش از او نزدیکتر نباشد مگر ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل و او با پیغمبران باشد
نزد حق تعالی در هنگامی که مردم اندوهناک باشند او اندوهناک نباشد و در حالتی
که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردگار عالم با او خطاب فرماید که ای بنده من هر کرا
خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول میکنم و هر سوال که خواهی از من بکن که سوالت را
روا میکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و او سوال کند و خدا اعطا فرماید و دیگران را حساب کنند
و او را حساب نکنند و با دیگران در مقام حسابش ندارند و مذلت و خواری برای هیچ او نرسد
و هیچ گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامه خود را بگیرد و بجانب بهشت روانه شود پس مردم
تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناه نبوده و از رفیقان پیغمبران شد و بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در عمر خود یکمرتبه سوره یس را بخواند
حق تعالی بعدد هر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در آخرت است و هر خلقی که در آسمانست بعدد
هر یک از ایشان دو هزار حسنه از برای او بنویسد و دو هزار گناه از برای او محو فرماید و بعضی

و قرض و خانه بدوشی و زود آمدن و رنج و تعب و مشقت و دردهای کمی و خوره و دیوانگی و پیسی و دردها
و ضررها نبیند و مبتلا نشود و حق تعالی سکرات و اهوال مرگ را از او تخفیف دهد و خود
قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی را و در قیامت او را شاد گرداند و چندان
ثواب با او کرامت فرماید که او راضی شود و حق تعالی خطاب فرماید بملائکه آسمانها و زمین که
من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمائید و بسند معتبر دیگر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت امام رضا علیه السلام از برص شکایت نمود حضرت فرمودند که سوره یس را با عسل بنویس
و حل کن و بخور و در حدیثی دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از برای دفع لکه های
سفید و برص که در بدن بهم رسیده سوره یس را با عسل بنویسند و بیاشامند سوره والصافات
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره الصافات را در هر روز جمعه بخواند پیوسته
از جمیع آفات و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و بهیچ بلائی در مال و فرزندانش
گرفتار نشود و از شیطان رجیم و از جبار عنیدی ایمن باشد و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد خدا او را شهید
بمیراند و شهید مبعوث گرداند و با شهیدان او را داخل بهشت گرداند و در درجه شهیدان او را
جا دهد و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام بفرزند
خود قاسم فرمود که برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره والصافات را بخوان
تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون باین آیه اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا اَمْ مَنْ خَلَقْنَا رسید قبض روحش شد
چون جماعه بر سر وی نشسته بودند بیرون آمدند یعقوب بن جعفر بحضرت عرض نمود که ما چنین میشنیدیم که برای
آسانی نزع کندن سوره یس را میخوانند و شما امر نمودید که والصافات بخوانیم حضرت فرمود

سوره صافات را بر سر هر کس که بشدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند البته حق تعالی جانش را زود بگیرد
منکر اند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که از گزیدن عقرب ترسد این
آیات را بخواند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
کسی که خواهد او را در قیامت کیل وافی ثواب کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این آیه را بخواند که
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ و در حدیث دیگر وارد شده است که از مجلس که برخیزد این آیه بخواند کفاره
گناهان اهل مجلس گردد سوره ص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره ص را
در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آن قدر باو عطا فرماید که هیچ احدی از خلق عطا کرده
باشند مگر پیغمبر مرسل یا ملکی مقرب و او را داخل بهشت گرداند و هر که او خواهد از اهل خانه اش حتی
خادمی که او را خدمت میکرده است سوره الزمر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
سوره زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال و خویشان
بحدی که هر که او را ببیند از او مهابتی در دلش بهم رسد و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند و در بهشت
از برای او هزار شهر بنا کنند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه از حوریهای حوران رخشان
و میوه ها آنچه در قرآن وصف نموده باو کرامت فرماید سوره المؤمن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که سوره مؤمن را در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد
و ایمان او را لازم او گرداند و آخرت را بهتر از دنیا گرداند برای او سوره حم سجده از حضرت صادق

علیه السلام منقولست که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی نوری او را در قیامت عطا فرماید که
آن قدر که چشم کار کند او را سرور و شادی در آن روز کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد که
دیگران از روی حال او گمان کنند سوره حم عسق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که تلاوت
سوره حمعسق را مداومت نماید چون از قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید شده باشد
و مانند آفتاب نورانی شده و چون نزد عرش آید حق تعالی فرماید ای بندهٔ من مداومت نمودی
بقراءت حمعسق و ندانستی که چه ثواب دارد اگر ثواب آن را میدانستی هرگز
از خواندن آن ملال بهم نرسانیدی و الحال جزای خود را خواهی دید ای ملائکه او را داخل بهشت کنید
و از برای او قصری سازید از یاقوت سرخ که درها و کنگره ها و درجاتش از یاقوت سبز باشد
و از لطافت اندرونش از بیرون توان دید و در آن قصر هزار باکره از حور العین و هزار کنیز
و هزار غلام از پسران گوشواره در گوش با موهای بسته در جبین نهاده عطا کرده ام
سوره الزخرف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر قراءت
سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند و چون او را بمقام حساب
در آورند این سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت گرداند سوره الدخان از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که هر که سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را
در زمرهٔ ایمنان مبعوث گرداند و او را در سایهٔ عرش خود جا دهد و حساب او را آسان کند
و نامهٔ او را بدست راستش دهد و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام عرض نمود که چگونه شب قدر را بشناسیم و بدانیم که چون ماه رمضان بیاید هر شب سوره حم

سوره غافر را بخوان خوش میسر و مسلم شود قصد تو خواهی نمود آنچه سؤال نمودی سوره جاثیه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره جاثیه را بخواند ثوابش آنست
که جهنم را نه بیند و آواز و خروشش را نشنود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد سوره احقاف
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در هر شب یا در هر جمعه سوره احقاف را بخواند
در دنیا خوفی نرسد و از فزع روز قیامت ایمن گردد از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که سوره های حامیم ریاحین بهشتند پس حمد و توفیق خواندن آنها باید خدا را حمد و شکر بسیار کنید
که توفیق تلاوت آنها بشما کرامت فرموده است بدرستی که بنده که از خواب برخیزد و
در نماز حوامیم بخواند از دهانش نسیمی خوشبوی تر از مشک و عنبر بیرون آید و بدرستی که حق تعالی
رحم کند تلاوت کننده و خواننده این سوره ها را و رحم میکند همسایگان و آشنایان و مصاحبان و
خویشان او را و در روز قیامت عرش و کرسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار مینمایند
سوره محمد صلی الله علیه و آله از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره الذین کفروا
بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند و بفقر هرگز مبتلا نشود و هرگز از پادشاه
خوفی باو نرسد و همیشه از شرک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تعالی هزار ملک بقبر او فرستد
که نماز کنند و ثواب نمازشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید آن هزار ملک او را مشایعت نمایند
تا او را بمحل امنیت از خوف های قیامت برسانند و در امان خدا و رسول باشد سوره الفتح از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حفظ نمایید اموال و زنان و بنده های خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستی
که هر که خواندن سوره انا فتحنا مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزت او را

ندا میکند که همه خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص منی پس ملحق گردانید بندگان شایسته
من او را و داخل بهشت جاوید کنید و از شراب سربمهر بهشت که بکافور ممزوج است باو
بخورانید سوره الحجرات از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره حجرات را
بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مشرف میشوند سوره ق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که مداومت
نماید بسوره ق در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او را فراخ گرداند و نامه اعمالش را بدست
راستش دهد و او را حساب آسان بکند سوره الذاریات از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که سوره الذاریات را در روز یا در شب بخواند خدا امر معیشت او را باصلاح آورد و وسعت
دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغی که نور بخشد تا روز قیامت سوره الطور از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سوره طور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او
جمع نماید سوره النجم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره نجم را در هر شب یا در
هر روز بخواند در میان مردم بخیر و خوبی نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده شود و محبوب
دلهای مردم گردد سوره اقتربت از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سوره اقتربت الساعة
را هر که بخواند چون از قبر بیرون آید بر ناقه از ناقه های بهشت سوار شود سوره الرحمن از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که ترک مکنید تلاوت سوره رحمن را و خواندن آنرا در نماز بدرستی که
این سوره در دل منافقان قرار نگیرد و حق تعالی این سوره را در روز قیامت به بهترین صورتی و در نهایت خوشبوئی
بصحرای محشر حاضر میگرداند و می آید در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی خطاب میفرماید

کرکرده اند که این آیات را در نماز میخوانده و مداومت مینموده اند تا اینکه خداوند عالم ایشانرا پس حق تعالی
رویهای ایشانرا سفید میگرداند و میفرماید که هر که را خواهید شفاعت نمایید پس ایشان شفاعت میکنند هر که را میخواهند و خطاب
مینماید پس ایشانرا میگویند که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر از حضرت
منقولست که مستحبست که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخواند و هر مرتبه که بگوید
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بگوید لَا بِشَيْءٍ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ اگر در شب
بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد
سوره الواقعه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در شب جمعه سوره واقعه بخواند
خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند و در دنیا به حالی بد و فقر و احتیاج نبیند و آفتی
و بلایی مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و این سوره مخصوص آنحضرتست
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که مشتاق بهشت باشد سوره اذا وقعت بخواند و هر که
خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را بخواند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که سوره واقعه را در هر شب پیش از آنکه بخوابد بخواند در روز قیامت روی او مانند ماه شب
چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از اسمعیل بن عبدالخالق منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته میکردند و در آن دو رکعت صد آیه میخواندند و میفرمودند که هر که
این دو رکعت را بکند و صد آیه در این دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند و اهل کوفه
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این دو رکعت سوره اذا وقعت و قل هو الله احد میخواندند سوره الحدید و سوره
المجادله از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت

نماید

نماید خدا او را عذاب نکند و در خود و اهلش حال احتیاج نبیند سوره الحشر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و
کرسی و حجب و آسمانها و زمینها و هر که در آسمانها است و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب
و ماه و ملائکه بر او صلوات بفرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید
مرده باشد سوره الممتحنه از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هر که سوره ممتحنه را در نمازهای
واجب و سنت بخواند خدا دل او را برای ایمان امتحان نماید و دیده اش را نورانی گرداند و هرگز خود و فرزندانش بجنون
و فقر مبتلا نشوند سوره الصف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مداومت
نماید بر خواندن سوره صف در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا جا دهد سوره الجمعه
و سوره المنافقین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که واجب و لازم است بر هر که از شیعیان ما باشد
که در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر سوره جمعه
و منافقین بخواند چون چنین کند چنان باشد که عمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده باشد و ثوابش نزد
خدا بهشت باشد سوره التغابن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره تغابن را در نماز واجبی
بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد و گواه عادلی باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت
او را قبول نماید و از او جدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
سوره مسبحات را در هر شب پیش از خواب بخواند نمیرد تا حضرت قائم آل محمد علیهم السلام را ادراک نماید
و اگر بمیرد او در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سوره الطلاق و سوره التحریم از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره طلاق و تحریم را در نماز واجب بخواند او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از

آتش جهنم عافیت دهد و او را داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت کردن و محافظت نمودن بر این
دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سوره الملک از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره الملک را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد
تا صبح شود و در روز قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که سوره الملک مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در تورات سوره
الملک است و هر که در شب بخواند تا روز بسیار عبادت و طاعت کرده است و در آن شب او را
از غافلان ننویسند و به درستی که من در نماز وتیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و پدرم در روز و شب او را
میخواند و هر که این سوره را بخواند چون منکر و نکیر در قبر او در آیند چون از جانب پایش در آیند پایش بایشان گوید
که شما را از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر پای می ایستاد و سوره ملک را میخواند و چون
از جانب شکمش در آیند بایشان خطاب نماید که شما را از جانب من راهی نیست به درستی که این بنده
در من جای داده بود سوره ملک را و چون از جانب زبانش در آیند بایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست
زیرا که این بنده هر شب و روز سوره ملک را تلاوت مینمود و در من جاری میساخت سوره ن والقلم را در فریضه
هر که بخواند خدا او را ایمن گرداند از اینکه هرگز فقیر و مستمند شود و چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد سوره
الحاقه را به درستی که خواندن آن در نماز فریضه و نافله از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این سوره در واقع حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و معاویه علیه الهاویه نازل شده است و هر که این سوره را بخواند ایمان او را برطرف ننماید سوره
المعارج از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیار بخوانید سوره سأل سائل را که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از
هیچ گناه او سؤال ننماید و او را در بهشت با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن گرداند سوره نوح از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که هر که

که هر که ایمان بخدا و خواندن قرآن دارد باید که خواندن سوره نوح را ترک ننماید به درستی که هر بنده که صبر نماید
از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را در مساکن نیکوکاران ساکن گرداند و سه بهشت با کرامت
او را کرامت فرماید و دویست حوریه و چهار هزار زن با او تزویج فرماید سوره الجن از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سوره جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان و دمیدن و سحر و مکر
ایشان محفوظ باشد و در بهشت با رفقاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سوره المزمل از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره مزمل را در نماز شب یا در نماز خفتن بخواند شب و روز آن
سوره همراه او باشند در قیامت و خدا او را در دنیا زندگانی نیکو روزی کند و بمرگ نیکو بمیراند
سوره المدثر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در نماز واجب سوره مدثر
بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت
او را در نیابد سوره القیامه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر سوره لا اقسم
و بآن عمل نماید خدا او را با رسول خدا محشور گرداند در بهترین صورتها و آن حضرت او را بشارت فرماید
و در رویش خندد تا از صراط و میزان او را بگذراند سوره هل اتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که سوره هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا او را هشتصد حور باکره و چهار هزار زن از حور العین
کرامت فرماید و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و بسند معتبر از علی بن عمر منقولست که بخدمت
حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم در روز پنجشنبه حضرت فرمودند که دیروز ترا ندیدم گفتم که نخواستم
که در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمودند که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد
باید که در رکعت اول نماز صبح آن روز هل اتی علی الانسان بخواند پس آنچه حق تعالی در آن سوره میفرماید که

پس خدا ایشان را نگاه داشت از شر آن روز و باستقبال ایشان فرستاده نضرت و خوشحالی
و سرور و شادی را و در حدیث رجاء بن ضحاک وارد شده است که حضرت امام رضا
علیه السلام در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول سوره هل اتی علی الانسان میخواند و در رکعت
دوم سوره هل اتیک حدیث الغاشیة سوره المرسلات و سوره النبأ و سوره النازعات
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره والمرسلات بخواند حق تعالی میان او و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آشنائی میندازد و هر که هر روز سوره عم یتسائلون بخواند از دنیا
نرود تا توفیق زیارت کعبه نیابد و هر که سوره نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث نشود
مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سوره عبس و سوره کورت از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره عبس و تولی و سوره اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد
از خیانت و در پایه کرامت و رحمت الهی شد تا زنده باشد سوره الانفطار و سوره
المطففین و سوره الانشقاق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اذا السماء
انفطرت و سوره اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجت او را
رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا در نگذارد در آخرت و پیوسته او نظر کرامت الهی
نماید و خدا نظر رحمت با بدارد تا از حساب خلائق فارغ شود و در پسند دیگر از آن حضرت منقولست
که هر که در نماز واجب سوره ویل للمطففین بسیار بخواند حق تعالی در قیامت برات ایمنی
از آتش جهنم و کرامت فرماید و او را بجانب بهشت برد سوره البروج از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سوره والسماء ذات البروج را در فرایض بخواند [illegible]

حق تعالی او را در قیامت با پیغمبران صالحان مرسلان محشور گرداند و با ایشان او را باز دارد سوره الطارق
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره والسماء والطارق را در فرایض بخواند
او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بوده باشد و از رفقای پیغمبران شد در بهشت
سوره الاعلی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره سبح اسم ربک الاعلی را
در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت او را گویند که از هر دری از درهای بهشت که میخواهی داخل شو
سوره الغاشیه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن
سوره هل اتیک حدیث الغاشیة در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد در رحمت خود
در دنیا و آخرت و در روز قیامت برات ایمنی از عذاب جهنم با او کرامت فرماید
سوره الفجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بخوانید سوره فجر را در نمازهای فریضه
و نافله که این سوره حضرت امام حسین علیه السلام است و هر که این سوره را بخواند در بهشت
در جوار آن حضرت باشد سوره البلد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره لا اقسم
بهذا البلد را در نماز واجب بخواند در دنیا از جمله صالحان معروف باشد و در آخرت معروف گردد
که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی است و در قیامت از رفقاء حضرت پیغمبران و شهیدان باشد
سوره الشمس و سوره اللیل و سوره الضحی و سوره الم نشرح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که بسیار بخواند در روزی یا در شبی سوره الشمس و سوره اللیل و سوره الم نشرح را هر چیز که نزد
او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند حتی مو و پوست و گوشت و خون و عروق
و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی فرماید که شهادت شما را قبول کردم از برای بنده خود

ای ملکها او را ببرید به بهشت و هر جا که او خواهد بشمار نیاید باو عطا کنید که او را با فضل و رحمت من
از برای بنده من سورهٔ والتین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ والتین را
در نوافل و فرایض بخواند عطا فرمایند باو از بهشت هر جا که بپسندد سورهٔ العلق از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که هر که در روز یا در شب سورهٔ اقرأ باسم ربک را بخواند و در آن روز یا
در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در
راه خدا در میان لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد سورهٔ القدر بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد
که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا کشته شده
باشد و در خون خود دست و پا زند و هر که ده بار بخواند هزار گناه از گناهان او را محو نماید و بروایت
دیگر از آن حضرت منقولست که هر که سورهٔ انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب حق تعالی
او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشته ترا آمرزید عمل از سر گیر و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که در بهشتی که حق تعالی را در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست هر بنده را
آنچه خواهد از آن عطا میفرماید پس هر که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند
حق تعالی آن هزار نفحه رحمت را و مثل آن را باو عطا فرماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چون ماه مبارک رمضان در آید در هر شب هزار مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخوان و چون شب
بیست و سیوم شود دل خود را محکم دار و گوشهای خود را بگشا از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی
دید و بسندهای معتبر از آن حضرت منقولست که اگر کسی در شب بیست و سیوم ماه رمضان صد

انا انزلناه فی لیلة القدر را هزار مرتبه بخواند چون صبح شود یقین او شدید و محکم شده باشد
باعتراف نمودن بچیزی چند که مخصوص است از غرایب فضایل ما و سبب این کرامت چیزی
که در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
جامه نوی ببرد و سورهٔ انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون برسد به تنزل الملائکة
اندکی آب بردارد و بر جامه بپاشد و بپوشد پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند
و در دعا بگوید که الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس و
اواری به عورتی و اؤدی فیه فریضتی و حمد الهی کند پیوسته در آن جامه
و نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر منقول است که چون حضرت امام رضا علیه السلام
جامه نوی می پوشیدند قدحی آب طلبیدند و ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر و ده مرتبه
سورهٔ قل هو الله احد و ده مرتبه سورهٔ قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخواندند و بعد از آن آب را بر آن جامه
میپاشیدند و میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد
مادام که تاری از آن جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که چون حق تعالی
جامه نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و آیة الکرسی و
قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند بعد از آن حمد کند خداوندی را که عورت او را بجامه پوشیده
و او را در میان مردم زینت بخشیده و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بسیار بگوید و کسی که چنین کند در آن جامه
معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری که در آن جامه باشد خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کنند
و از برای او استغفار نماید و بر او دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد شده است که هر که

قدحی بگیرد و آبی دران قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را بران قدح بخواند و آب را بر جامه
خود بپاشد و پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که از برای عوده از بلاها سبوی تازه بگیری و از آب پر کنی و سی مرتبه سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر بران سبو بخوانی پس آن سبو را می آویزی و از آن آب میخوری
و وضو میسازی و پیش از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر رویش بریزی و بسند معتبر
منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که هشت هزار درم اجهت بند
و دو می پیر تا حال شده ام دعا فرما که خدا پسری مرا کرامت فرماید حضرت فرمود که چون می خواهی که
مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف دست راست زن بگذار و هفت مرتبه
سوره انا انزلناه بخوان بعد از ان مشغول بجماع شو چون حمل ظاهر شود در شب هر وقت که از
پهلو به پهلو گردی دست بر جانب راست او فش بگذار و هفت مرتبه این سوره را بخوان
آن شخص گفت چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر خدا مرا روزی کرد و بسند معتبر منقولست از
ابی حمزه که گفت بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام
نوشتم حال خود را حضرت فرمودند مداومت بر قرائت سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه
کن من یکسال خواندم و اثری ندیدم باز دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را و عرض کردم که از خواندن
سوره نفعی بمن نرسید حضرت بمن نوشتند که از یکسال خوانده کافیست الحال سوره انا
انزلناه را بخوان من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود قرض مرا ادا کرد و چهار هزار درم برای
من و عیالم مقرر کرد و مرا وکیل کرده به بصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد و من

از بصره نوشتم بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام و بعضی ... دادم و نوشتم
و در آن نامه نوشتم که پیوسته حال خود را عرض نمودم و من چنین نوشته و عمل کردم
حالم خوب شده است میخواهم بفرمایی که آیا اکتفا کنم در خواندن سوره انا انزلناه بخواندن
در نمازهای واجب و سنت یا غیر نماز هم میباید خواند و اندازه اش را بفرمایی که چه
مقدار می باید خواند حضرت نوشتند که هیچ سوره از قرآن را ترک مکن نه کوچک
و نه بزرگ و انا انزلناه خواندن در شبانه روزی صد مرتبه کافیست و بسند معتبر از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز عصر ده مرتبه انا انزلناه
بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثوابها کرامت فرمایند و بسند معتبر
منقولست که حضرت امام محمد تقی چون ماه تازه داخل می شد در روز اول
ماه دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت
دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز آنچه میسر بود
تصدق مینمودند و سلامتی آن ماه را باین عمل میخریدند و بسند معتبر منقولست که
ابو علی بن راشد بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج
نوشته بودید که بهترین سورها در نماز واجب که بخوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است
و در سینه ام دشوار است که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم فرمود که بر تو گران نباشد
که والله فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نوشت که از آبای شما بما رسیده است

حدیثی که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نمازش نخواند چگونه نمازش مقبول میشود
و در روایت دیگر رسیده است که نمازی که در آن قل هو الله احد نخوانند نزکی و مقبول نیست
و در روایت دیگر رسیده است که هر که در نماز واجبش سوره همزه را بخواند فقر دنیا با او نشیند
پس با جاریست که همزه را بخوانند و آن دو سوره را ترک نمایند حضرت در جواب نوشتند
که ثواب این سوره ها که بشما رسیده است حق است و اگر سوره را که ثوابی در این هر دو که بشمار رسیده
باشد ترک کنید و قل هو الله و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره ثواب این دو
سوره را می یابید با ثواب آن سوره که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را هم بخوانید جایز است
و نماز شما تمام و کامل است ولیکن افضل کرده خواهید بود و سوره البینة از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که هر که سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و دین پیغمبر صلی الله علیه برای او کامل
شود و در قیامت داخل مومنان کامل بهشت شود و خدا او را حساب نماید حساب آسان سوره
اذا زلزلت به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ملال بهم مرسانید از خواندن سوره
اذا زلزلت بدرستی که هر که در نمازهای نافله این سوره را بسیار بخواند هرگز خدا او را بزلزله گرفتار
ننماید و بصاعقه و آفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند و او را باین آفتها نمیرانند و در وقت جان کندن ملک
بزرگواری از جانب پروردگارش نزد او بیاید و در بالای سرش بنشیند و بملک موت از جانب
حق تعالی گوید که روح او را مدارا کن با دوست خدا که خدا را بخواندن سوره اذا زلزلت بسیار یاد کرده
و این سوره بر زبانش بسیار گذشته پس ملک موت گوید که حق تعالی مرا امر فرموده است
که سخن او را بشنوم و اطاعت او کنم و تا مرا امر نکند قبض روحش نکنم پس ملک موت نزد

او بنشیند تا پرده از پیش دیده او برگیرند و جای خود را در بهشت ببیند و بعد از دیدن او را
امر نماید که قبض روحم بکن پس ملک موت در نهایت ملایمت و آسانی قبض روح
او بکند و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت رسانند و به سند معتبر
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهار
مرتبه اذا زلزلت بخواند چنانست که تمام قرآن را خوانده است سوره العادیات از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره والعادیات با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
محشور شود و در بهشت از رفقای آن حضرت باشد سوره القارعة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از
حرارت جهنم در آخرت امان بخشد سوره الهیکم التکاثر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
سوره الهیکم التکاثر را در نماز واجب بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله
بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند
و به سند معتبر از حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سوره
الهیکم التکاثر را در وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد سوره والعصر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله بخواند خدا
او را در روز قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث
گرداند تا او را داخل بهشت گرداند سوره الهمزة از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
سوره ویل لکل همزة را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور گرداند و روزی او را فراخ کند

داو را مرگ به شهر انده و سوره الفیل و لایلاف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که در نمازهای واجب سوره الم ترکیف و لایلاف بخواند برای او شهادت دهند در روز قیامت
هر درخت و کوه و کلوخی که او از جمله نمازگذارندگان بوده است و حق تعالی منادی بفرماید که
راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملکه او را بجانب بهشت برید که من
او را و عمل او را دوست میدارم و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که سوره لایلاف قریش را
بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر اسپی از اسپهای بهشت سوار شود تا بر مایده
نور بنشیند به آنکه مشهور میان علما آنست که هر یکی از آن دو سوره را به تنهایی در نماز واجب
نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند با هم میباید خواند و همچنین است حکم والضحی و الم نشرح سوره الماعون
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره ارایت الذی یکذب بالدین را
در نمازهای فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزه ایشان را قبول فرموده است
و او را در قیامت به اعمال دنیا حساب نکنند سوره الکوثر از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام
منقولست که هر که سوره انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بسیار بخواند خدا
در قیامت او را از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جا دهد سوره الجحد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد را در نماز فریضه بخواند خدا او را و پدر و مادرش را و فرزندان پدر و مادرش را بیامرزد
و اگر شقی باشد نامش را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی نیکبخت گرداند
و بمیراند او را شهید میراند و شهید مبعوث گرداند و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که

چهارم میفرمود که قل هو الله احد ثلث قرآنست و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن و در حدیث معتبر از آن
حضرت منقولست که هر که در وقتی که به رختخواب میرود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
بخواند حق تعالی بیزاری از شرک از برای او بنویسد و در حدیث معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفری نماز کردند با آنحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول
قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم قل هو الله احد چون فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث
قرآن و ربع قرآن را خواندم و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکن
خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و در رکعت اول نافله پیشین
و در رکعت اول نافله شام و در رکعت اول نافله شب و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن
شده باشد و سوره طولانی نتوان خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد شده است که در این
نمازها در رکعت اول قل هو الله احد میخواند مگر در نافله نماز صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون
میخواند سوره النصر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله والفتح را
در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون روز قیامت بیرون آید نامه با او باشد
گویا در آن نامه امان از صراط و از آتش جهنم بوده باشد و بر هر چه بگذرد او را بشارت به نیکی دهند
تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب خیر آنقدر حق تعالی بگشاید که بخاطرش خطور
نکرده باشد و آرزوی آن را نداشته باشد سوره تبت از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون
سوره تبت یدا ابی لهب را بخوانید لعن و نفرین کنید بر ابولهب که او از جمله تکذیب کنندگان
و کذب پیغمبر و آنچه او آورده است میبود سوره التوحید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست

تعالی

که هرکه سوره قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حق تعالی او را برکت فرستد و هرکه دو مرتبه بخواند حق تعالی
بر او و بر اهلش برکت فرستد و هرکه سه مرتبه بخواند حق تعالی او و اهلش و همسایگانش برکت دهد
و هرکه دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر برای او بنا کنند و کاتبان اعمال بیکدیگر
گویند که بیایید برویم بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هرکه صد مرتبه بخواند خدا گناهان پنجاه ساله
او را بیامرزد و بغیر از حق خون و مال مردم و کسی که چهارصد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهارصد شهید
کرامت فرماید از شهیدانی که اسب ایشان را پی کرده باشند و خون ایشان را ریخته باشند
و کسی که هزار مرتبه در یک شبانه روز بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت نبیند یا دیگری برای او نبیند
و بسند معتبر دیگر از حضرت منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان
بود از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب
اینکه قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت
خواب بخواند خدا گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که خود را حفظ نمایید از شر مردم بخواندن سوره قل هو الله احد رو
بجانب راست خود کن و بخوان بجانب چپ رو کن و بجانب راه خود رو کن و بخوان
و رو به پشت سر کن و بخوان بجانب بالای سر نظر کن و بخوان و بجانب پایین نظر کن و بخوان
و اگر خواهی نزد حاکم جابری بروی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یک مرتبه که

بخوانی یک انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشتها را همچنین نگاه دار تا از نزد او بیرون آیی
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه یک روز بر او بگذرد و پنج نماز بکند و در آن هیچ
نماز قل هو الله احد نخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا تو از نمازگزارندگان نیستی و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هرکه را یک جمعه بگذرد و قل هو الله احد را در آن نخوانده بمیرد
بر دین ابولهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که هرکه او را مرضی پیش آید یا شدتی
رو دهد و قل هو الله احد را برای دفع آن نخواند او از اهل آتش است و در حدیث دیگر فرمود
که هرکه ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله
احد را ترک نکند بدرستی که هرکه بعد از فریضه قل هو الله احد بخواند خدا باو خیر دنیا و آخرت
کرامت فرماید و گناه پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هرکه سوره قل هو الله احد را بعد از نماز صبح
یازده مرتبه بخواند در آن روز گناهی بر او لازم نشود هر چند شیطان بر خاک مالیده شود و
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که در وقت خواب رود یازده مرتبه
سوره قل هو الله احد بخواند خدا خانه او و خانه همسایگانش را حفظ نماید و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هرکه در وقت خواب قل هو الله احد بخواند
حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل گرداند که او را حراست نمایند در آن شب و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه در وقت
خواب سوره قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقولست که هر که یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان شد که ثلث قرآن و ثلث توریة
و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حق تعالی
بعوض فدک بحضرت فاطمه اطاعت تب را کرامت فرمود و فرمود که تب مطیع الحکم باشد
پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست داشته و تب بهم رساند هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را
بخواند و بحق فاطمه سؤال نماید زوال تب را از الهی سؤال کرده و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر کرا صداعی یا غیر آن عارض شود دستهای
خود را بگشاید و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست
بر روی خود بکشد آن آزار برطرف شود و سوره المعوذتین بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله تب بهم رسانید
جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آن حضرت کرد و ایضا بسند معتبر از جابر منقولست
که حضرت امیر علیه السلام امامت کردند در نماز شام معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن
فرمودند که این دو سوره از قرآنست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که در صباح
طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک ده مرتبه
و قل هو الله احد صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از او دور کرداند هر آفتی و مرضهایی که اطفال را
عارض میشود و استسقا و فساد معده و غلبه خون را تا سن پیری مادام که تعهد و مداومت این
نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در رکعت وتر معوذتین و قل هو الله احد را بخواند و
خطاب شود که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا وتر ترا قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که

بعد از نماز خود سوره حمد را یکمرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را ده مرتبه بخواند و آیة الکرسی آیه سخره
و اول سوره برائت و هر یک را یکمرتبه بخواند کفاره کند ... از جمیع گناهان ... ابن خلاد
منقولست که در خدمت امام رضا علیه السلام بودم و در راه ... از حضرت
بودم مرا فرمود که غالیه رسانیدی چون رسیدم و در شیشه کردم حضرت ...
پس فرمود که ای ... چشم حق است از برای دفع اثر چشم در کاغذی سوره حمد و قل هو
الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غالیه بگذار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فرمود که اثر چشم زدن حق است و ایمن نیستی که چشم ترا در خوبت یا در بکری ... پس اگر
از اثر چشم ترسی سه مرتبه بگو ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر کسی نز
شمار نمی کند که خوشش آینده باشد چون از منزل خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس بخواند که از چشم بد محفوظ ماند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
کسی که در خواب بترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند **ینبوع پنجم**
در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت بودن با ایشان بدانکه عدل و جور ایشانست و دیگر
آن در چند جدول جاری میگردد **جدول اول** در بیان عدل و جور ایشانست بدانکه عدل ملوک و امرا از
اعظم مصالح مردم است و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری بلادست
و فسق و جور ایشان موجب اختلال نظام امور اکثر مردم ... چنانچه از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بسند معتبر منقولست که دو صنف از امت منند که اگر ایشان صالح باشند امت من
نیز صالح اند و اگر ایشان فاسد باشند امت نیز فاسد میشوند صحابه پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله

و منقولست که فقها و امرا و نیز منقولست از آنحضرت و منقولست که دو کس اند که شفاعت من
بایشان نمیرسد صاحب سلطنتی که جور و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند و از دین بدر رود و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که امید نجات دارم از برای جمیع این امت
که حق تعالی را میشناسند مگر کسی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسی که بخواهش خود
بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه گناهان کند و پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که در قیامت آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت با امیر ظالم و قاری فاسق
و صاحب مال پس با امیر خواهد گفت که ای کسی که خدا ترا استیلا و سلطنت داد و در زیر
دستان خود عدالت نکردی پس او را میرباید مانند مرغی که دانه کنجد را برباید و بقاری میگوید
که ای کسی که خود را از نظر مردم زینت بخوبی میدادی و در حضور الهی معصیت او مینمودی پس او را
میرباید و بصاحب مال میگوید ای کسی که خدا بتو دنیای وسیع و مال بسیار داده بود و
اندکی را از آن از تو قرض طلبید و نمیدادی بخل ورزیدی پس او را میرباید و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بر حذر باشید از صاحب سلطنتی که گمان کند
که طاعتش طاعت خداست و معصیتش معصیت خداست و دروغ میگوید زیرا که طاعت
مخلوق جایز نیست در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند و
وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولو الامر است که ائمه معصومین اند و حق تعالی از برای
این امر فرموده است باطاعت رسول زیرا که او معصوم و مطهر است از گناه و امر بمعصیت نمیکند
و امر باطاعت اولو الامر فرموده است از برای آنکه ایشان معصوم و مطهرند از معصیتها و گناهان و مردم را

امر بمعصیت

امر بمعصیت نمیکنند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که در جهنم آسیائی هست که
در گردش است پرسیدند که چه چیز را خورد میکند یا امیر المؤمنین فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق
و جباران ظالم و وزیران خائن و رؤسای دروغگو و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی شش
کس را بشش خصلت عذاب مینماید عربان را بتعصب و ارباب و اصحاب مزارع را بکبر و
امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را
بنادانی و جهالت و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که من
شش کس را لعن کرده ام و هر پیغمبری اجابت کرده شده که پیش از من بوده است ایشان را لعنت
کرده اند کسی که در کتاب خدا چیزی زیاد کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسی که مخالفت
سنت من نماید و بدعت پیدا کند در دین و کسی که از عترت من چیزی را حلال گرداند از ظلم ایشان
و غصب حق ایشان که خدا حرام کرده است و کسی که بجبر تسلط بر مردم بهم رساند برای آنکه عزیز
کند جمعی را که خدا ایشان را ذلیل گردانیده و ذلیل کند جمعی را که خدا ایشان را عزیز گردانیده و کسی
که اموال مشترک مسلمانان را بتنهائی متصرف شود و این را حلال داند و کسی که حرام کرداند چیزی را
که خدا حلال گردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اول کسی
که داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلط است که عدل نکند و مالداریست که حق خدا را نمیدهد و فقیریست
که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون والیان دروغ
میگویند و حکم بناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان جور و ظلم
میکنند دولت ایشان پست میشود و چون مردم منع زکوة مینمایند چهارپایان هلاک میشوند

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که امیر نمی‌شود کسی بر ده کس یا زیاده مگر آنکه چون او را در قیامت
بیاورند دستش در گردنش غل باشد پس اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را
بگشایند و اگر بدکار و ظالم باشد غل دیگر بر او می‌افزایند و به سند دیگر از آن حضرت منقول است که هر که
سرکرده جماعتی شود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بعدد هر روزی که حاکم ایشان
بوده است هزار سال حبس نماید و به سند معتبر منقول است که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق
علیه السلام آمد حضرت از او پرسید که ای زیاد از جانب این خلفاء جور والی شده گفت بلی
یا بن رسول الله مرا مروتی هست و مال جمع نمیکنم و آنچه بهم میرسانم با برادران مؤمن خود
مواسات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم حضرت فرمودند که اگر چنین میکنی در هنگامی
که نفست ترا بظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی بیاد آور قدرت خدا را بر عقوبت
تو در روزی که آنچه بر مردم کرده از ظلم از ایشان گذشته است و گناهش برای تو باقی مانده است و به سند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خدا برای کسی که سلطنتی داده مدتی از شبها
و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکنند حق تعالی
امر میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشان را دیرتر بگرداند و بسبب آن دراز شود
روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر ایشان جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر
میفرماید که زود بگرداند پس برود روزها و شبها و ماهها و سالهای آن منقضی میشود و
به سند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا
قبول کن و هرگز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار و تمغاچی مشو و به سند معتبر منقول است که حضرت

امام رضا علیه السلام فرمود که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمت است و به سند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که سه کس اند که ایشان مقربترین خلق خواهند بود بسوی حق تعالی
در روز قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ گردد شخصی که قدرتش او را در حال غضب باعث
نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست و کسی که در میان دو کس حکم کند یا راه رود و یک جو بطرف
هیچیک میل نکند و شخصی که حق را گوید خواه بر خود و خواه از برای مردم و به سند معتبر از حضرت
منقول است که عدل شیرین‌تر و گواراتر است از آبی که تشنه بیابد و چه بسیار وسیع است
و موجب وسعت رزق میباشد عدل اگرچه اندکی شود و در حدیث دیگر فرمود که عدالت
از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر و از مشک خوشبوتر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که ای فرزند زنهار بپرهیز از ظلم کسی که یاوری
بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که صبح کند و قصد
ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا گناهان او را در آن روز بیامرزد مگر آنکه خونی را بناحق بریزد
یا مال یتیمی بحرام بخورد و به سند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
بپرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت یعنی موجب تاریکی آن روز میگردد و به سند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ احدی ظلم نمیکند مگر آنکه خدا او را بسبب
آن ظلم مبتلا میگرداند در خودش یا در مالش یا در فرزندانش و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبران خود که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد آن جبار
و بگو من ترا عامل نکرده‌ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم بلکه ترا برای آن قدرت داده‌ام

که ما را داد میرسی صدای این مظلوم را مانند بدرستی که من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را از ظلمی که
بر ایشان شده است اگرچه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میبرد از آنچه ظالم از دنیای او
فرمود که کسی که بدی بمردم میکند باید که بدی نسبت باو هم واقع خواهد شد بدرستی که نمیدرود
فرزند آدم مگر چیزی را که میکارد و هیچکس از تلخ شیرین نچیده و از شیرین تلخ ندرویده است و
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بدترین توشه برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن
بر مردم است و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت که از زمان
حجاج تا حال من والی مردم شده‌ام آیا توبه من مقبول است حضرت جواب نفرمودند باز دیگر
اعاده سؤال کرد حضرت فرمودند که توبه‌ات مقبول نیست تا هر صاحب حقی حقش را ادا
نمائی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه ظلمی کرده باشد بر کسی و او را نیابد که حلال
کند از برای او استغفار نماید تا کفاره آن ظلم بشود

فصل دهم

در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکومت
با رعایا و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند بسند معتبر از علی بن الحسین صلوات الله علیهما منقولست که
که حق رعیت بر پادشاه آنست که بداند که ایشان را برای ضعف ایشان رعیت او شده‌اند و
خدا ایشان را ضعیف گردانیده و او را قوت داده است پس واجبست بر او که در میان ایشان بعدالت
سلوک نماید و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالتی صادر شود ببخشد و مبادرت
بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید و در خانه خود را بگشاید
و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازم است

که خوف او را در قیامت ایمنی بخشد و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند او گفت مرا موعظه کن حضرت فرمودند که ای
عمر درهای خانه خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را یاری کن
و مظالم مردم را بایشان رد کن و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که هر والی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت حاجت او را بر نیاورد
و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرکست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هرکه متولی امری از امور مسلمانان شود و ایشان را ضایع گذارد خدا او را ضایع گذارد و در این باب
احادیث بسیار است و چون رساله گنجایش زیاده ندارد در این باب بهمین اکتفا مینمائیم و کسی که آداب امرا
و حکام را خواهد رجوع نماید بنامهای شریفه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعمال و امرای
اطراف نوشته‌اند خصوصا نامه طولانی که برای مالک اشتر نوشته‌اند و نامه که بسهل بن حنیف
و محمد بن ابی بکر نوشته‌اند و بدانکه حق تعالی هرکس را در این سلطنتی داده چنانچه منقولست که
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و در قیامت از سلوک او با رعیتش سؤال خواهد نمود چنانچه پادشاه را
بر رعایای خود استیلا داده و امرا و وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال
را بر جمعی از زارعان و اصحاب صوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران
و زنان و فرزندان حکم و پادشاهی فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده و علما را بر طالبان علم
و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قوی و
اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب مثوبت و دوری ایشان از عقوبت

نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم کس ساخته و در رعایت آنها نموده پس احکمش درنها
نیست که بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند
و در معاشرت با هر صنفی از ایشان صلح الهی جوری میشناسد و به کسی در خور آنچه او را استعداد داده‌اند
نعمتی با او کرامت نموده‌اند و در خور آن نعمت شکر از او طلبیده‌اند و هر نعمتی موجب مزید و فور
آن نعمت میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بنحوی که خدا فرموده با اینها معاشرت نماید
و حقوقی که حق تعالی از برای ایشان مقرر فرموده رعایت نماید و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را
زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب نعمت نماید چنانچه پادشاهان اگر در مقام استیلای خود
شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده نماید
والا بزودی زایل میگردد چنانچه گفته‌اند که ملک با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین هر کسی
که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند و حق ایشان را مرعی ندارد و بزودی استیلای
او بر ایشان برطرف میشود و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید بزودی علم را از او سلب
مینمایند و آن علمش را می‌ربایند و اگر او اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بزودی آن اعضا
به بلاها مبتلا میشوند و از او زایل میشود انتفاع از آنها و عقاب و ثواب آخرت از برای هر یک
از رعایت و عدم رعایت این حقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید
بحدیث طولانی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام در باب حقوق وارد شده است
و ترجمه کرده الله فقیر محتاج رحمة الغفران در شرح من لا یحضره آن حدیث را نموده‌اند که بر جمیع حقوق مشتملست
و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد فصل سیم در بیان اقسام اعانت مر شیطان را و غافل

سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان نموده است و حدیث که کسی قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان
نفع نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که تبسم در روی برادر
مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی محبوبتر
و بهتر نیست از داخل کردن سرور و خوشحالی بر مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی مرا بندگانی هستند که برای ایشان بهشت را مباح
میکنم و ایشان را در بهشت حاکم میگردانم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود
که کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه
جباری و او در مقام ایذاء آن مؤمن در آمد آن مؤمن گریخت به بلاد شرک رفت و بیکی از مشرکان
پناه برد آن مشرک او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مرد مشرک مرد
حق تعالی وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جایی می بود ترا در بهشت
ساکن میگردانیدم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک مرده است ولیکن ای آتش او را
بترسان و بسوزان و آزارش مکن و دو طرف روز روزی او را میبرند گفتند از کجا میرسید
که از بهشت میبرند فرمود که از هر جا خدا خواهد میبرند و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی نمود بحضرت داود علیه السلام که بدرستی که بنده از بندگان
من حسنه میکند و بسبب آن بهشت را برای او مباح میکنم داود گفت خداوندا آن حسنه
کدام است فرمود که بنده مؤمن خوشحال و مسروری داخل کرده اگر چه بیک دانه خرما باشد داود
گفت خداوندا سزاوار است کسی که ترا بشناسد که امید خود را از تو قطع نکند و پسندیدگر

از آن حضرت منقولست که هر که مؤمنی را خوشحال گرداند حضرت رسول را خوشحال کرده است
و هر که حضرت رسول را خوشحال و مسرور گرداند خدا را خوشنود و مسرور گردانیده است و همچنین
اگر مؤمنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر فرموده است که محبوب
ترین اعمال نزد خدا تعالی ادخال سرور است بر مؤمن باینکه در گرسنگی او را سیر گرداند یا کرب و غمی را
از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا کند و از سدیر صراف منقولست که در خدمت حضرت صادق
علیه السلام بودم چون حق مؤمن نزد آن حضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که میخواهی برای تو بیان
کنم رتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی قبض روح بنده مؤمن میفرماید دو ملک که
بر او موکل بوده اند باسمان میروند و میگویند پروردگارا این بنده تو نیکو بنده بود در طاعت تو پیشی مینمود
و از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح او نمودی ما را بعد از او بچه چیز امر میفرمایی خداوند عالمیان
فرماید که برگردید بدنیا و نزد قبر بنده من باشید و تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب آنها را برای
بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که میخواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن گفتم
بلی فرمود که چون حق تعالی مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون
می آید و پیش او روان میشود و پس مؤمن هولی از اهوال قیامت را که می بیند آن مثال او میگوید
که جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب حق تعالی و با او می آید
تا بمقام حساب و حق تعالی او را حساب آسان میفرماید که او را به بهشت برند و آن مثال در پیش او
میرود پس مؤمن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و پیوسته مرا
بشارت میدادی بسرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا به بهشت رسانیدی تو کیستی آن مثال گوید

که من آن سرورم که برادر مؤمن خود را خوشحال کردی در دنیا و از آن سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم
و بسند معتبر از اسمعیل منقولست که سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم
فرمود که از کجا می آیی گفتم که از حج می آیم فرمود که میدانی حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر آنکه نقل بفرمایی
فرمود که بنده چون هفت شوط طواف این خانه میکند و دو رکعت نماز طواف میگذارد و سعی
میان صفا و مروه میکند حق تعالی از برای او شش هزار حسنه مینویسد و شش هزار گناه محو
مینماید از او و شش هزار درجه از برای او بلند میکند و شش هزار حاجت از حاجتهای او
از دنیا و آخرت برمی آورد گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا
خبر دهم بچیزی که ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است از ده حج
و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجت برادر مؤمن را بر آورد حق تعالی او را ندا فرماید که بر منست ثواب تو
و راضی نمیشوم از برای تو بغیر بهشت و بسند معتبر از مفضل منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود
که بشنو آنچه میگویم و عمل نما بآن و خبر ده بآن علیه و بلند مرتبگان برادران مؤمن خود را گفتم فدای
تو گردم کیستند ایشان فرمود که آنها که رغبت مینمایند در قضای حوایج برادران مؤمن خود
بعد از آن فرمود که هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را
روا کند که یکی از آنها دخول بهشت باشد و یکی دیگر آن باشد که خویشان و آشنایان و برادران خود را اگر ناصبی
نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقولست که بمفضل فرمود که حق تعالی جمعی از
خلقش را برگزیده است از برای قضای حوایج فقرای شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت گرداند پس
اگر میتوانی خود را از آن جماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است از

از پنج حج که در هر حجی صاحبش صد هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که کسی که برادر مومنش با حاجتی نزد او بیاید او رحمتی از خدا که بجانب
او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا
موصولست و اگر او را رد کند و حاجتش را بر نیاورد و قدرت بر آن داشته باشد حق تعالی
در قبرش ماری از آتش مسلط گرداند که ابهامش را بگزد تا روز قیامت خواه خدا او را
در قیامت عذاب کند و خواه بیامرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد و حالش بدتر
خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مومنی که حاجتی از برادر مومنش را
وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجت آن داشته باشد و لیکن عاجز باشد برای آنکه در
بر قضاء حاجت برادر مومن خود ننماید حق تعالی بسبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند
و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که خدا را بندگانند در زمین که سعی میکنند
در قضاء حاجتهای مردم ایشان ایمنانند در روز قیامت و هر که برادر مومن خود را خوشحال و شاد
گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که براه رود در حاجت برادر مومنش هفتاد و پنج هزار ملک بال رحمت بر او گسترانند
و هر قدمی که بر دارد حسنه ای در نامه اعمالش بنویسند و گناهی را از او کم کنند و درجه از برای او بلند کنند
و چون از حاجت فارغ شود ثواب حج و عمره باو کرامت فرماید و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که هر که اعانت نماید و فریاد رسد برادر مومن غمگین مضطر خود را
در هنگامی که بسیار تشنه و بیچاره افتاده باشد و غم او را زایل گرداند و اعانت او نماید بر برآوردن حاجتش

حق تعالی برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت را که یک رحمت از آن معیشت دنیای او را باصلاح
آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر را ذخیره نماید که بآن دفع نماید از او غمها و اهوال روز قیامت را
و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید مومنی را حق تعالی از او دفع نماید هفتاد و سه
کرب و مشقت را که یکی در دنیا و هفتاد و دو کرب عظیم را در آخرت از کربهای قیامت در هنگام
که مردم مشغول حال خود باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که مشقتی و غمی از برادر
مومن پریشان خود بر دارد حق تعالی حاجتهای دنیا و آخرت او را بر آورد و کسی که عیب مومنی را
بپوشاند حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت
مومن است مادام که مومن در اعانت برادر مومن باشد پس منتفع شوید بموعظها و رغبت نمایید در
خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود که هر که ترک یاری برادر مومن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد
البته خدا او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
هر که از مومنی شدتی و المی از شدتهای دنیا بر دارد حق تعالی هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای
آخرت را از او دفع نماید و هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای دنیا از او دور گرداند و از حضرت
صادق علیه السلام که چهار کساند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که
از او چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد کند او قبول نماید و کسی که مضطری را بفریاد رسد
و کسی که بنده را آزاد کند و کسی که عزبی را کدخدا کند و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
که هر که رد نماید از مسلمانان ضرر آبی را یا ضرر آتشی را یا ضرر دشمنی را خدا گناهان او را بیامرزد
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی را از ملائکه در قبرش زنده کردند و گفتند بنده ... گفتند

که تا تازیانه از عذاب الهی بر تو می‌زنیم گفت طاقت ندارم ایشان کم کم کردند گفت طاقت ندارم
همچنین کم کردند تا یک تازیانه رسید و گفتند از این یک تازیانه چاره نیست پرسید که چه
سبب این تازیانه را بر من می‌زنید گفتند برای آنکه روزی بی‌وضو نماز کردی و بر ضعیفی
گذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد
و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که هر مسلمانی که مسلمانی نزد او بیاید در حاجتی و او
قادر بر قضاء آن حاجت بوده باشد و نکند خدای تعالی او را در قیامت سرزنش و تعییر شدید
کند و با او بگوید که برادر مؤمن تو آمد نزد تو در حاجتی که قضاء آن حاجت در دست تو گذاشته
بودم و قادر بر آن بودی و نکردی به سبب کمی غیرت و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند
که بسوی تو نظر نکنیم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث دیگر
فرمود که خدای تعالی سوگند بذات مقدس خود خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود
جا ندهد پرسیدند یا رسول الله که خائن کیست فرمود که کسی که از برای مؤمنی ذخیره نماید درهمی را یا منع نماید
از او چیزی از امور دنیا را راوی گفت که پناه می‌برم بخدا از غضب او و حضرت فرمود که حق تعالی
سوگند خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند کسی که رد بر خدا کند و یا سخن خدا را قبول ننماید
کسی که سخن امام حقی را رد نماید و کسی که حق مؤمنی را حبس نماید راوی گفت که از زیادتی مال خود با او بدهد
فرمود که از جان و روح خود با او بدهد و اگر جان خود را بخل کند بر برادر مؤمن خود یعنی ملاحظه عرض حق آشنا
ننماید و حاجت او را بر نیاورد شیطان در نطفه او شریک شده است و در حدیث دیگر
فرمود که هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که آن محتاج باشد آن مؤمن و او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود

یا از جانب غیر با او برساند حق تعالی در صحرای محشر بدارد او را روی سیاه و چشمان ازرق و دستها
در گردن بسته پس گویند که این خائنی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن
فرماید که او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که منع کند صاحب حاجتی
را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل گناه عشاری بر او لازم شود پرسیدند که عشار چیست
فرمود که در هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت کنند او را یاوری نیست

جدول چهارم در بیان مذمت ایذای مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن ایشان
و اهانت مؤمنان و در این باب انواع طلب به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که مسلمانی را از مؤمنی حاجتی باشد که منع از دخول او کرده حق تعالی میان بهشت و او
هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری ده هزار سال راه باشد و به سند معتبر از
حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که در میان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر
از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر صحبت می‌داشتند آن مؤمن دیگر در خانه آمد و در را کوفت غلامی آمد
بیرون پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن برگشت غلام چون نزد مولی
آمد از او پرسید که که بود که در می‌زد گفت فلان مؤمن بود و گفتم که در خانه نیست او هیچ نگفت
و پروایی نکرد از برگشتن آن مؤمن و غلام خود را ملامتی نکرد بر آن کار و هیچیک از آن سه نفر آزرده نشدند
از برگشتن آن مؤمن و مشغول صحبت خود بودند چون روز دیگر شد بامداد آن مؤمن باز به در خانه ایشان آمد
دید که ایشان از خانه بیرون آمده‌اند و بجانب مزرعه خود می‌روند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما
بیایم گفتند بلی عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن در پیش ایشان محتاج و فقیر بود

در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران خواهد آمد پس رعد و برق شدید
ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای آتش ایشان را بگیر و من جبرئیلم رسول خداوند عالمیان ناگاه
آتش از میان ابر نازل شد و آن پنج نفر را سوخت و برگشت آنحضرت بسوی ایشان و ترسان و متعجب ماند
و سبب این واقعه را پرسید پس کشف نمود حضرت یوشع ایشان قصه را نقل کرد یوشع
گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود و بسبب کاری که نسبت بتو
کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود آن مرد گفت که من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع
فرمود که اگر این عفو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد و اما در این ساعت نفعی نمیکند شاید
بعد از این نفعی بایشان برساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید بزیارت یا بحاجتی در آنجا شده باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد
که او داخل شود و برای او از خانه بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مومن را ملاقات نماید
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که نظر کند بسوی مومنی که او را بترساند
بترساند خدا او را در روزی که پناهی بغیر از سایه رحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که بترساند مومنی را بسلطنت و استیلای خود برای اینکه مکروهی باو برسد
و نرساند جای او در آتش جهنم است و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون
باشد و در حدیث دیگر فرمود که اعانت نماید هر که بر ضرر مومنی بنصف کلمه در قیامت چون آید حق تعالی
در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من و بسند معتبر منقولست که حق تعالی میفرماید که
هر که بنده مومن مرا ذلیل گرداند چنانست که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند معتبر از حضرت امام

محمد باقر علیه السلام منقولست که در جهنم کوهی است که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی است که آنرا
سقر میگویند و در سقر چاهی است که آنرا هبهب میگویند هر وقت که پرده از آنچاه بر میگیرند اهل
جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و آن جا است منازل جباران و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
منقولست که حلال نیست مسلمانی که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که دستی بر روی مومنی زند که او را ذلیل گرداند یا طپانچه بر روی او زند یا حرفی نسبت
باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه
و استغفار کند پس بپرهیز که تعجیل کنند در ایذاء احدی از شیعیان که او مومن شده و شما ندانید
و در شتاباندن و نرمی و تندی کردن او وسوسهای شیطان است و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست
از حلم و نرمی و تانی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که طپانچه بر روی مسلمانی زند
حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم جدا کند و آتش را بر او مسلط گرداند و او را غل کرده بآتش
جهنم برند و هر که تازیانه در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت
ماری کند که طولش شصت ذرع باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسی که سعی نماید در ضرر مومنی بسوی
ظالمی و بد او را بگوید و باو مکروهی نرسد حق تعالی عملش را ضبط نماید و اگر مکروهی یا آزاری باو برسد
خدا او را در طبقه هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود
و اصلاح حال ایشان ننماید و بامر الهی در میان ایشان عمل ننماید فرمود که چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی که مومنی را بکشد بناحق در وقت مردن باو میگویند که

اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوس بمیر و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که گناهکارترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را ناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که
شرار شما کسی است که ... حال کسی که بخون مسلمانان گشوده به پستی که او را کشته است که بر گردن آن
آتش جهنم است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آدمی در دین خود وسعت دارد مادام که دست بخون حرامی
نشوید و کسی که عمدا مومنی را بکشد توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شخصی را در قیامت
خواهند آورد و با قدر محجمه از خون بر او گویند و الله که من کسی را نکشته ام و شریک در خون کسی نشده ام حق تعالی
فرماید که فلان بنده مرا به بدی یاد کردی آن شخص شنید و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که سه کس اند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی کند و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که اول چیزی که حق تعالی در آن حکم خواهد فرمود در قیامت خون مسلمانان است پس اولاد دو پسر
آدم را حاضر میگردانند و میان ایشان حکم میکنند و دیگر هر که خونی کرده باشد دیگر میان مردم دیگر حکم میکنند و کشته شده
قاتل خود را می آورد و خونش بر روی او میریزد و میگوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السلام که بگو گروه بنی اسرائیل که زنهار که اجتناب نمایید از کشتن کسی بغیر حق
که هر که یک کس را در دنیا میکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل کشتن او و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که مومنی را عمدا بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده بار میکند و کشته شده از گناهان بدر آید
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که بحق خداوندی که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل
آسمانها و زمین شریک شوند در ریختن خون مومنی یا راضی باشند به آن حق تعالی همه را برو در آتش جهنم افکند و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که شخصی در قیامت نزد شخصی می آید در هنگامی که مردم در حساب ایستاده باشند و او را بخون

آلوده کند او گوید که ای بنده خدا مرا با تو چه کار بود گوید که در فلان روز یک کلمه گفتی و سعی کشتن مرا کردی

جدول پنجم

در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و
متعرض سطوت ایشان نشدن بدانکه پادشاهانی که بر این حق اند ایشان را بر رعیت حقوق
بسیار است که حفظ و حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و جان و مال و
عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ است پس ایشان را دعا باید کرد و حق ایشان را باید شناخت
خصوصا در هنگامی که بعدالت سلوک نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند
که از اجلال و تعظیم خداست تعظیم پادشاه عادل اگرچه ظاهرش این است که مراد امام و پیشوای آن
حضرت باشد چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل
واقع شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان خلاف صلاح و عدالت
باشند دعا برای اصلاح ایشان می باید کرد یا خود را اصلاح نمود که خدا ایشان را باصلاح آورد زیرا
که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و تسلط پادشاهان جور و ظالم را بر رعایا
می باید کرد و تقیه از ایشان واجب است که خود را از ضرر ایشان حفظ کند و خود را مورد قهر ایشان نسازد چنانچه
حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در حدیث حقوق فرموده اند که حق پادشاهان بر تو این است که
بدانی که خدا ترا فتنه او گردانیده است و او را امتحان نموده که او را بر تو استیلا و تسلط داده است و بدانی
که بر تو لازم است که خود را متعرض غضب و خشم او نگردانی که خود را به هلاک اندازی و شریک گناه
او باشی در آنچه نسبت به تو واقع میسازد از آزار و عقوبت و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون نمرود حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از انداختن در آتش از ملک خود بیرون کرد و اهل

ملک پادشاهی از پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته بود حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی را
بر او نظر نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید چون آمد که عشر مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت
در صندوق را بگشا که ببینم در صندوق چه چیز است حضرت ابراهیم فرمود که هر چه خواهی حساب کن
و عشرش را بگیر او گفت راضی نمیشوم تا در صندوق را نگشایی چون صندوق را گشود پرسید که این کیست فرمود
که زن من و دختر خاله من است عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را بپادشاه عرض
نمود پادشاه گفت که در صندوق را باز کنم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود چون حسن و
جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود که خداوندا دست
او را از حرم من کوتاه کن در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست بساره رساند و نتوانست
که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرد ابراهیم گفت بلی خدای من
من صاحب غیرت است و حرام را دشمن میدارد و او حایل شد میان تو و دست من گفت دعا
کن که خدا دستم را برگرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا نمود
دستش صحیح شد باز که نظر کرد بساره دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم دعا کرد دستش خشک شد
تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت
بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم فرمود که چه حاجت گفت کنیزک قبطیه خوشروی
حاذقی دارم میخواهم رخصت فرمایی که بساره دهم که خدمت او کند پس هاجر مادر اسمعیل را
بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد و پادشاه بمشایعت ابراهیم بیرون آمد و ابراهیم
پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم در این حال وحی رسید

بحضرت ابراهیم که بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ایستاد و پادشاه گفت
که خداوند من در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه
روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود که شش کساند
که اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را اول کسی که بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمان
که بر صاحب خانه تحکم کند و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسی که از لئیمان طلب فضل و
احسان نماید و کسی که خود را در میان دو کس داخل نماید در سری که در میان ایشان باشد و او را
داخل در آن سر نکرده باشند و کسی که استخفاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنتی و کسی
در جایی بنشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسی که با کسی سخن گوید که او گوش به
او را سخن نشنود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرگاه ببینی که پادشاهان با یکدیگر نزاع
و منازعه میکنند ذلیل میشود مردم پادشاه و رعیت خواه و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست من خلق
کرده ام پادشاهان را و دلهای ایشان در دست من است پس هر گروهی که اطاعت من
بکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان می کنم و هر قومی که معصیت من بکنند دلهای
پادشاهان را بر ایشان بخشم می آورم پس مشغول مشوید بدشنام ایشان و توبه کنید
بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حق تعالی خیر رعیتی میخواهد بایشان پادشاه مهربانی کرامت

و از برای او وزیر عادل مهیا و میسر گردانند و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که شیعیان خود را فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاهان
پس اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال کنید
که او را اصلاح نماید بدرستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و بدرستی که پادشاه عادل
بمنزله پدر مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و نخواهید از برای او آنچه از برای خود
دشمن میدارید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که اطاعت پادشاه نکند اطاعت
خدا نکرده است زیرا که حق تعالی می فرماید که خود را بتهلکه میندازید و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که پادشاه جابری را متعرض شود و بسبب آن بلیه مبتلا شود خدا او را بر آن بلا اجر
ندهد و صبر عطا نفرماید **جدول ششم** در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد
بر قرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح
کردن ایشانست بدانکه تقرب ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا و در روزی اعتباری
آلوده بصد هزار مذلت و محنت است و بزودی برطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت
معذب میمانند و از برای دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای
دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی از احوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین عیش یک لحظه راحت
ندارند و حسرت بر حال فقیران و بیچارهها می برند و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول آنکه ایشان
در ظلم نمودن بسیار ظاهر است که بسیار خلطه با ایشان بمدد و اعانت ایشان بعضی امور منجر میشود
دویم میل قلبی و محبت ایشان به کثرت معاشرت و دوستی بهم میرسد و حق تعالی می فرماید که

رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را مس میکند و در اخبار در نهی از سواد ایشان بسیار است
سیوم راضی بودن بافعال قبیحه ایشان و این بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی که بظلم راضی شود
در آن ظلم شریکست چهارم آنکه بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح اعمال ایشان
از نظر محو میشود و ملکه استحسان میشود و موجب میل و رغبت آنکس باعمال ایشان می شود و در روزی آنکس بآنها
مبتلا میشود پنجم آنکه در مجالس ایشان متعارف بودن خوش آمد گفتن است بلکه عرف متعارف
مجلس ایشان است که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین میکنند
و این عین نفاق و افترا بر رسول خدا است ششم آنکه اگر ظلمی در مجالس ایشان شود منع نمیتوان نمود
عرفا و کسی که خواهد مصاحب ایشان باشد مدتها بر می باید گوید و در هر محض که نهی منکر ترک میکند
که از جمله گناهان کبیره است هفتم آنکه التقای ایشان از ظلم نمیخواهد خود را از ایشان دور باشند بلکه محبت
ایشان عزت ایشان را میخواهد و این جاریست هشتم آنکه در خانهای ایشان شبهه اموال حرام میباشد
و در بسیار جاهای شبهه ایشان را میباید رفت و القمهای شبهه ایشان می باید خورد و آنها همه
موجب قساوت قلب است بلکه کثرت خلط و مصاحبت علم بحرمت آنها هم رسد و چون شبهه حرام
میشود و ناچار می باید تصرف کرد و اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و در این مضامین احادیث بسیار است چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
که مثل زار احمق مشتبه است و چون در الذت مشتبه باشد و پادشاهان از ادعای پادشاهی دور و منکور است
نشناسد سفینه را و بچه در بزرگی نمیشناسد و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
پادشاهان از جمیع مردم موقرترند و دوست ایشان از همه کس کمتر است و به سند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقولست که اگر دوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی رسید و او را بده یک آنچه
پیشتر با تو سلوک میکرد بیابی پس آن دوست بد دوستیست برای تو و بسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام منقولست که چهار خصلت است که دل را فاسد میکند و موجب قساوت قلب میشود
و نفاق را در دل میرویاند لهو و بسیار شنیدن و فحش گفتن و در خانه پادشاهان رفتن
و طلب صید کردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ملازم پادشاهان شود و معاش
میکرده و هر قدر که به پادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که صاحب ورع و پرهیزکار آنست که از محارم الهی پرهیز دو از شبهات اجتناب نماید
و الا بحرام می افتد بنادانی و کسی که منکری را به بیند و انکار آن نکند با قادر بران باشد پس دوست
داشته است که خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کنند با خدا بعلانیه دشمنی
کرده است و کسی که بقای ظالمان را خواهد پس دوست داشته که خدا را معصیت کنند و حال آنکه حق تعالی
حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست
که ظلم کننده و کسی که در ظلم اعانت او مینماید و کسی که بظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت عیسی فرموده که گروه بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل میشود
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که مدح کند پادشاه جابر را و نزد او فروتنی و شکستگی کند
از برای طمع دنیا قرین آن ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلمی قرین هامان باشد در جهنم و هر که از
جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت نزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا
بلعنت خدا و آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حاضر مباشید در

مجلسی که پادشاه جابری بظلم وعده آن کسی را بکشد یا بزند یا ظلمی باو کند اگر یاری او کنید زیرا که یاری و نصرت
مومن واجبست در آن هنگامی که حاضر باشید و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما حجت
تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی گذشتند
و دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام چون روز دیگر بخدمت آنحضرت رسیدم فرمودند که آن
چه مجلس بود که در نزد او نشسته بودی گفتم فدای تو گردم آن قاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او
می نشینم حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از آنکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا
و جمیع اهل مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المومنین علیه السلام در وقت وفات حضرت امام حسن
علیه السلام را وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای صلاحش و فاسق را مدارا کن که دین خود را
از شر او حفظ نمایی و در دل او را دشمن دار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع
آن ظلم دعایش را مستجاب نکند و او را بر آن مظلوم بودن اجر ندهد و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که اعوان ظالمان در قیامت در سراپرده از آتش خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود
و در حدیث دیگر فرمود که از جمله رکون بظلم آنست که نزد پادشاه جابری برود و دوام قدرت او را خواهد
که دست در کیسه کند تا باو عطا کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون روز
قیامت میشود منادی از جانب حق تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان و هر که لیقه در دوات ایشان
گذاشته یا سر کیسه برای ایشان بسته یا دواتی برای ایشان داده ایشان را با ظالمان محشور کنند و فرمود که
هیچ بنده نزد پادشاه مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاد نمیشود مگر آنکه حسابش

دشوار میشود و هیچ بنده ای با ایشان راه نمیکرد و مگر آنکه شیاطین او شریر میشود و در حدیث دیگر فرمود که
زنهار که احتراز نمایید از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که هر که بدرگاه ایشان و خویشی و اتباع
ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را از او
بر دارد و او را حیران گرداند و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر منقولست که فرمود که
حفظ نمایید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید
بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان و بدانید که هر مومنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب
سلطنتی یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا خدا
او را گمنام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیا باو برسد حق تعالی برکت را
از آن چیز بردارد و هر چه از آن مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب نبود و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته حق تعالی
از او در غضب و خشم باشد تا از اعانت بردارد **جدول هفتم** در بیان حقی چند است
که بر نجات بخاره حکام واجب است اول آنکه آگاه است که معاشرت با ایشان و تردد کردن
بخانههای ایشان واجب میشود بسببی چند اول تقیه چنانچه بیان تقیه گذشت پس اگر کسی از بیم
ایشان خوف ضرر بنفس و عرض و مال داشته باشد از برای دفع آن ضرر رفتن ایشان لازم است
و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم السلام بخانه بنی امیه و بنی عباس علیهم اللعنه میرفتند
ایشان بسبب تقیه تردد مینمودند و طلایت و عطایای ایشان میفرمودند دوم آنکه بقصد اینکه
که دفع ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمومنی برساند و این سبب گاهی واجب و لازم است

چنانچه احادیث گذشت در باب قضاء حوائج مومنان بلکه اگر کسی قادر
بر دفع ظلمی از مومنی باشد و رعایت آن احتساب نکند و متوجه آن نشود شریک آن ظلم خواهد
بود و معاقب خواهد گردید و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد شده است
که هر چیزی را زکوتی است و زکوة جاه و اعتبار است که از اعراض قضاء حوائج برادران مومن
کنند چنانچه مال از زکوة مال زیاد میشود بصرف کردن در راه خدا و عزت خود در راه خدا
زیاد میشود همچنانکه بترک زکوة مال تلف میشود همچنین بترک صرف اعتبار بر طرف میشود
و خدا او را ذلیل میگرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که برسانید حاجت کسی را که نمیتواند حاجت
خود را برساند بمن بدرستی که کسی که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قادر
بر رسانیدن آن حاجت نباشد حق تعالی در روز قیامت قدمهایش را بر صراط ثابت دارد
بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که اگر از کوهی بیفتم و پاره پاره شوم دوست
میدارم که متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر آنکه از برای اندوهی
از مومنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مومنی را ادا نمایم بدرستی که کمتر چیزی که بعنوان
ظالمان میکنند است که برای ایشان سراپرده ای از آتش بزنند تا حق تعالی از حساب خلایق
فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال ایشان شوی برادران مومن خود احسان کن شاید باعث
تخفیف گناه تو شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ جباری نیست
مگر آنکه با او مومنی میباشد که خدا بسبب او ضرر را از شیعیان دفع مینماید و بهره آن

در اخرت کمتر از جمیع مومنان خواهد بود و لیکن بسبب جهت آن حساب او پس منقولست از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که خدا را با پادشاهان دوستان میباشد که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان
خود مینماید سوم آنکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند نزد ایشان برود که شاید
کمی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانکه منقولست از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت لقمان بکثرت نزد قضات و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفت و ایشان را
موعظه میکرد و بر ایشان ترحم میکرد بسبب بلاهایی که ایشان مبتلا بآن گردیده اند
و دل بعمارات فانی دنیا بسته اند و عبرت از احوال ایشان میگرفت و از اطوار
ایشان خود را حفظ مینمود که بآن غالب شوند بر نفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس
میکرد و بدان ای عزیز که این خوبی که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است
گاه هست که غرض واقعی او نیست و اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل چون از
محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و منصب را این صورتها در نظر آدمی درمی آورند و
آدمی را فریب میدهد و گمان میکند که از برای خداست اما چون شکافند معلومش میشود که
غرضش محض دنیا بوده است و در این قسم امور هوای نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار
مشتبه میشود پس نباید خود را از فریب نفس و شیطان ایمن داند و خود را از معرض چنین مهالک
بدر باید آورد هدانا الله وجميع المؤمنين الى مسالك المتقين يا اباذر
لا يزال العبد يزداد من الله بعداً ما ساء خلقه ای ابوذر پیوسته
آدمی از خدا دور میشود مادام که خلقش بد است بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکه نفس و حالتی

شده باشد و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است از اعمال حسنه و همچنین خلقهای بد نزد
خدا بدتر است از عملهای بد و بسیار باشد که صاحب خلق بد عبادت بسیار کند و صاحب
خلق نیک اکثر عبادات را نکند درجه او نزد خدا تعالی رفیع تر باشد و از اخلاق اعتبار میباشد
چون حالی نفس شده و زود از آن منفک نمیشود در اعمال که بواعث آنهاست بلکه نفس
نشده باشد اعمالی هست و زود مبدل میشود و خلق فطری میباشد که حق تعالی در اصل فطرت
نفس را چنین خلق فرموده باشد و کسبی نیز میباشد و آن بکثرت ممارست اعمال حاصل
میشود مثل اینکه سخاوت در بعضی مردم فطری است که چنین خلق شده اند و بعضی میشود که در طبیعت ایشان
بخل هست اگر در مقام ازاله آن بر آید اول بر او دشوار میشود که بکره خود را بر بخشیدن دارد و بعنف خود
زور آورد و بملاحظه ثواب و عقاب و تفکر در حسن اخلاق حسنه و قبح بخل و زر دادن و بخشیدن از او
صادر میشود و بر نفس آسان تر میشود تا اینکه حالی نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت و کریه
میشود از بخل و باین مرتبه که رسید خلق میشود و همچنین کسی است که طبعش بحسب اصل خلقت بسخاوت
مایل است و خود را بخواهش شیطان بخل میدهد تا حالی ایشان میشود و همچنین بسیار از اخلاق
حسنه و آنکه کسی صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است اما آنکه کسی که بسبب زحمت خود
نیکو از او صادر میشود چون راه او دشوار تر است از این جهت ثوابش ممکن است که ثوابش زیاده باشد
و خلق حسن که در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکه نفس شده باشد
اطلاق میکنند و گاهی خصوص خلق معاشرت را خلق اطلاق میکنند و همچنین خلق سیئ را گاهی
بد خلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود در آزار است و اکثر خلق از او در آزارند و وحشت خلق از سیئ الخلق

چیز است و جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان ایمان است چنانچه بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که از مؤمنان کسی ایمانش کاملتر است که خلقش نیکوتر است
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از
حسن خلق نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ عملی نزد حق تعالی محبوب
تر نیست از اینکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو مرتبه
آدمی را میرساند بمرتبه کسی که روزها روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری
از محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خلق نیکو گناه را
میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی کردن بخلق و خلق نیکو با مردم معاشرت
نمودن خانها را معمور و آبادان میکند و عمرها را زیاد میکند و در حدیث دیگر فرمود
که خلق عطیه است از جانب خدای تعالی که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی آن سجیه است و بعضی
نیت است که آدمی به نیت و عزم خود را بر آن میدارد و راوی پرسید که کدام از ایشان بهتر است حضرت
فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر آن نمیتواند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند
بسبب اطاعت خدا و خود را بجبر بر نیکی خلق میدارد و این بهتر است و ثواب او بیشتر است و در احادیث
دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر
از علاء بن کامل منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن
که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان او نسبت بتو کم

کافی است که بنده در عبادت تقصیری دارد و خلق نیکویی دارد و خدا او را بسبب خلق نیکو بمرتبه و درجه جماعتی
میرساند که روزها روزه دارند و شبها عبادت کنند و در حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند کنیزکی از انصار آمد و کنار جامه آنحضرت را گرفت حضرت برخاستند
که شاید سخنی یا کاری داشته باشد چون چیزی نخواست او ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند
باز دست بکنار جامه حضرت در آورد باز حضرت برخاستند تا سه مرتبه چنین کرد در
مرتبه چهارم که حضرت برخاستند اندکی از کنار جامه حضرت جدا کرد و روانه شد صحابه آن کنیزک را
ملامت کردند که چرا اینقدر آزار حضرت کردی و چکار داشتی گفت در خانه ما بیماری بود و مردم
آن خانه مرا فرستاده بودند که پاره از جامه آنحضرت را برای شفا بگیرم چون دست که بردم حضرت
برخاستند پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم باز حیا کردم که بگیرم و آخر خود جدا
کردم و روانه شدم و باید دانست که از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدی خلق فاسد میکند
ایمان و اعمال خیر را چنانکه سرکه عسل را ضایع میکند و فرمود که کسی که خلقش بد است خود را بعذاب
دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود
زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی از آن بزرگتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هموار و ملایم
و با سماحت و صاحب خلق نیکوست و کافر زشت و غلیظ و بدخلق و متکبر است و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که حق تعالی اسلام را برای خود اختیار کرده است پس نیکو مصاحبت نمائید آنرا بسخاوت
و حسن خلق و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که حد و اندازه خلق نیکو چیست فرمود که آنست که پهلوی خود را
نرم کنی که کسی از پهلوی تو آزار نبیند و سخنت را ملایم کنی و چون برادران مؤمن خود را ببینی بخوشروئی و خوشحالی

و بایشان ملاقات نمائی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان بر من آمد و گفت
یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است و فرمود که شبیه ترین شما بمن کسیست که
خلقش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما بمن در قیامت کسیست که خلقش نیکوتر باشد
و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما بمن در قیامت کسیست که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که شما نمیتوانید که همه مردم را باموال خود واگیرید پس همه را
واگیرید بخوش روئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر منقولست که فرمود که خلق خود را
نیکو کنید تا خدا حساب شما را نیکو کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون
خبر فوت سعد بن معاذ انصاری بآنحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند حضرت با صحابه بجنازه او
حاضر شدند و در هنگام غسل ایستاده بودند تا او را از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را برداشتند
حضرت بی کفش و بی ردا از عقب جنازه او روان شدند و گاهی جانب راست
تابوت و گاهی جانب چپ تابوت را میگرفتند و چون بر سر قبرش رسیدند حضرت داخل قبرش
شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت را چیدند و بگل رخنه های خشت را مسدود کردند
و چون فارغ شدند و خاک بر قبرش ریختند فرمودند که میدانم که بزودی این بدن کهنه خواهد شد و پوسیده اما حق تعالی
دوست میدارد بنده که کاری کند محکم کند و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار میکردند مادر سعد
گفت ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد خاموش شو حکم مکن بر پروردگار خود
به بهشتی که سعد را در قبر فشاری رسید چون حضرت برگشتند صحابه پرسیدند یا رسول الله در جنازه سعد کاری
چند کردی که در جنازه هیچکس نکرده بودی که در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم

که در جنا

که در جنازه او صاحب تعزیه اند و بی ردا مقیمین یکدیگر میکردند و در نماز به برکت یکدیگر بفضیلت جماعت
فایز میشوند و نماز را بجماعت ادا نمودن از سنتهای موکده حضرت سید المرسلین است صلی
و بر آن مواعده بسیار مترتب میشود و بقبول اقرب است زیرا که ظاهر است که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاه
رود و حاجتش بحصول اقرب است و یک جماعت که با جمعی کثیر رود و این معلومست که در این مکان
که چه کس با یکدیگر بدرگاه ایشان روند و عمل یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند دیگران را
محروم برنگردانند و ایضا چنانچه آدمی در نمازی یکاری تنها کند و بگوش و چشم و زبان و سایر
اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر یک کاری می آید که از عضو دیگر نمی آید و از مجموع اینها مطلوب
بعمل می آید همچنین در نماز جماعت اینها کمال من جمیع الوجوه نایبست پس جمعی که در یکجا
مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد و یکی رقت دارد و یکی شکستگی دارد و یکی حضور
قلب دارد و همچنین سایر صفات چون همه با هم در عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند
معجون تام الاجزائی که خاصیت قبول و استجابت دعا و قرب و بسیار فواید عظیمه است و ایضا
تجربه و اخبار معلوم است که این گروه موجب کسب کمالات از یکدیگر میشود و دور نیست اینکه بعضی را هیچ
چنانچه تجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی در میان جمعی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را
رقت می آورد و یک نغمه دیگر است که اگر اینجا لشکر صف بسته ایستاده اند و در برابر شیطان
و لشکرهای او برابر ایستاده که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها نگذارید
که شیطان داخل میشوند و ایضا مرویست که جدا از صف تنها نایستید که گرگ گوسفند از گله جدا را
میخورد و فواید نماز جماعت بی نهایت است و هرگاه اهتمام بکمال نکنند و در میان ...

در فضیلت جماعت و تعقیب اکتفا نمائیم و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که صفوف امت من در زمین مثل صفهای ملائکه است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت
برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد حق تعالی محبوبتر باشد از عبادت چهل سال
و در روزی که حق تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته
باشد خدا اهوال قیامت را بر او آسان کند و او را به بهشت برساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشیند به تعقیب و مشغول ذکر الهی شود تا آفتاب طالع شود حق تعالی
در جنت الفردوس صد درجه او کرامت فرماید که از هر درجه تا درجه هفتاد سال راه باشد
بدویدن اسب فربه تندرو و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا آورد حق تعالی در جنت عدن پنجاه درجه او
عطا فرماید که از هر درجه تا درجه پنجاه سال راه باشد بدویدن اسب تندرو و هر که نماز عصر را با جماعت بکند
چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را بنده آزاد کرده باشد و کسی که نماز شام را بجماعت بکند
ثواب حج مبرور و یک عمره مقبول برای او نوشته شود و هر که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت
شب قدر با و عطا فرمایند و در حدیث دیگر منقولست که بصحابه فرمود که میخواهید که شما را دلالت کنم
بر عملی که کفاره گناهان شما باشد و بسبب آن حق تعالی حسنات شما را زیاده گرداند گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که وضو را کامل ساختن بر مشقتها و دشواریها و بسیار گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن
نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون آید و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید
و بنشیند و انتظار نماز دیگر برد ملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز خداوندا او را رحم
کن و بر او رحمت فرست و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که بشتابد بسوی جماعتی بجهت رضای خدا ایشان در ملکوت

با امت او باشند و در حاضر شدن بر رعایت نماید و نماز نیکو با ایشان بجا آورد حق تعالی
مثل ثواب آن جماعت با و عطا فرماید بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که بپای خود
بسوی مسجد برود برای نماز بجماعت بهر گامی که بردارد ده هزار حسنه در نامه عملش
بنویسند و ده هزار درجه برایش بلند کنند و اگر در این عمل بمیرد حق تعالی ده
هزار ملک را موکل فرماید که در قبر او را عیادت کنند و اگر در این عمل بمیرد ملائکه در قبر
مونس او باشند و از برای او استغفار کنند تا از قبرش مبعوث شود و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را وصیت فرمود که سه چیز است که باعث درجات میشود کامل
ساختن وضو در هواهای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز در شب و روز و قدم برداشتن بسوی
بجهت نمازهای جماعت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شرط نمود بر همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمیشوند
یا این عمل را ترک کنند یا امر کنم مؤذن را که اذان و اقامه گوید و حضرت امیرالمؤمنین را
بفرستم که هر که بنماز حاضر نشده باشد خانههای ایشان را بسوزاند با ایشان و در حدیث دیگر وارد شد
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اذان جماعت را بشنود و در مسجد باشد و بعد از آن از مسجد بیرون رود
او منافق است مگر آنکه اراده برگشتن داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه
مرویست که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پس او در امان خداست و هر که او را ظلم کند چنانست
که بر خدا ظلم کرده است و هر که بمال او انگشت ... چنان است که خدا را انگشت ... و بسند معتبر منقولست که جماعت
را ترک منما مگر در نماز شب است و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که کسی که انتظار

نماز گشت بعد از نماز او از جمله زایران خداست و بر خدا لازم است که زایر خود را گرامی دارد و آنچه از او طلبیده
عطا فرماید و فرمود که طلب روزی نمایید در ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن اسرع است
در روزی زیاده از سفر کردن است برای تجارت و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که حق سبحانه و تعالی می‌فرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت و بعد از عصر یک ساعت
تا مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا برآورم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز
صبح در جای نماز خود بنشیند و به یاد خدا مشغول باشد تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم
مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که ثواب حج بیت الله الحرام با او کرامت فرماید
گناهانش را بیامرزد و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی نمازهای
پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده پس بر شما باد به دعا کردن بعد از نمازها
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب
زیادتی روزیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آدمی را بعد از نماز البته یک دعا
مستجاب است و اکثر احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات مخصوص از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است مادام که انسان اخلال ننماید در آنها عمل کنند
و کسی که انسان را نیاید قرآن خواندن و هر کسی که داند خواندن ثواب تعقیب دارد و به لغتی که
داند حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نماز، یا اباذر کن بالعمل بالتقوی
اشد اهتماما منک بالعمل فانه لا یقل عمل بالتقوی وکیف یقل عمل یتقبل
یقول الله عز وجل انما یتقبل الله من المتقین یا اباذر لا یکون الرجل

مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتّى يُحاسِبَ نَفْسَهُ اَشَدَّ مِنْ مُحاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكَهُ فَيَعْلَمَ
مِنْ اَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمِنْ اَيْنَ مَشْرَبُهُ وَمِنْ اَيْنَ مَلْبَسُهُ اَمِنْ حِلٍّ ذلِكَ اَمْ
مِنْ حَرامٍ يا اَبا ذَرٍّ مَنْ لَمْ يُبالِ مِنْ اَيْنَ اكْتَسَبَ الْمالَ لَمْ يُبالِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ
اَيْنَ اَدْخَلَهُ النّارَ يا اَبا ذَرٍّ اِنَّ اَجَلَّكُمْ اِلَى اللهِ جَلَّ ثَناؤُهُ اَكْثَرُكُمْ ذِكْراً وَاَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَتْقاكُمْ وَاَنْجاكُمْ مِنْ عَذابِ اللهِ اَشَدُّكُمْ لَهُ خَوْفاً يا
اَبا ذَرٍّ اِنَّ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الشَّيْءِ الَّذِي لا يُتَّقى
مِنْهُ خَوْفاً مِنَ الدُّخُولِ فِي الشُّبْهَةِ يا اَبا ذَرٍّ مَنْ اَطاعَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ
ذَكَرَ اللهَ وَاِنْ قَلَّتْ صَلوتُهُ وَصِيامُهُ وَتِلاوَتُهُ لِلْقُرْآنِ يا اَبا ذَرٍّ
اَصْلُ الدِّينِ الْوَرَعُ وَرَأْسُهُ الطّاعَةُ يا اَبا ذَرٍّ كُنْ وَرِعاً تَكُنْ اَعْبَدَ
النّاسِ وَخَيْرُ دِينِكُمُ الْوَرَعُ يا اَبا ذَرٍّ فَضْلُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ فَضْلِ الْعِبادَةِ وَاعْلَمْ
اَنَّكُمْ لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتّى تَكُونُوا كَالْحَنايا وَصُمْتُمْ حَتّى تَكُونُوا كَالْاَوْتادِ
ما يَنْفَعُكُمْ اِلّا بِوَرَعٍ يا اَبا ذَرٍّ اَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيا هُمْ اَوْلِياءُ اللهِ
حَقّاً ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد از اهتمام تو با صل عمل و بسیاری
آن و بدرستی که اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه اندک شمرده شود عملی که مقبول درگاه الهی باشد
و عمل با تقوی مقبولست چنانچه حق تعالی می‌فرماید که خدا قبول نمی‌فرماید عمل را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای
ابوذر آدمی از متقیان نمی‌شود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و دقیق‌تر از محاسبه که شریکی با شریک
خود می‌کند تا آنکه بسبب محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوردنش از کجا بهم رسیده و آشامیدنش

از نجاست و پوشش از کجا و می‌رسد آیا از حلال هم می‌رسد یا از حرام پس سعی کند که اسبابش از حلال باشد
ای ابوذر کسی که پروا نکند که مالش از کجا کسب می‌کند و از حرام پروا نداشته باشد حق تعالی پروا
نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد که گرامی‌ترین مردم باشد پس تقوی پیشه خود
کند و از خدا پرهیز دارد ای ابوذر محبوب‌ترین شما نزد حق تعالی کسی است که خدا را بسیار یاد کند و گرامی‌ترین
شما نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که پرهیزکاری او برای خدا بیشتر باشد و کسی از شما نجاتش از
عذاب الهی بیشتر است که ترسش از خدا بیشتر باشد ای ابوذر متقیان جمعی‌اند که از خدا
می‌ترسند و احتراز می‌نمایند از ترک شبهات چیزهایی که از ارتکاب آنها مشتبه است بلازم حرمت و حلیت از
ترس آنکه مبادا از شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا می‌کند در فعل طاعات و ترک
محرمات پس چنین کسی یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هرچند نماز و روزه و تلاوت قرآنش
کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات است و سر دین طاعت خداست ای ابوذر صاحب ورع
باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال شما ورع از منهیات خداست ای ابوذر فضیلت
علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت و بدانکه اگر آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و آن
قدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر اهل ورع از
محرمات و زینت اهل زهد و ترک دنیا اختیار کرده‌اند ایشان یکی در راستی اولیا و دوستان
خدااند بدانکه تقوی سرمایه جمیع سعادات است و یک شرط عظیم از شرایط قبول طاعات است چنانکه نص قرآن
بر آن دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن است و نگاه داشتن از هر چه در
آخرت ضرر باو رساند و مراتب بسیار است مرتبه اول تقوی از شرک و کفر است که موجب

خلود در جهنم می‌شود و بدون این مرتبه هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست مرتبه دوم تقوی از جمیع محرمات و از
ترک جمیع واجبات است مرتبه سوم تقوی از فعل مکروهات و از ترک مستحبات است و این
مرتبه بتدریج کامل می‌گردد تا به مرتبه که توجه به غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبت و این دو
مرتبه که هر یک بر مراتب بسیار مشتمل‌اند در کمال و قبول عمل دخیل‌اند و هر چند آدمی در این مراتب
کاملتر می‌شود عمل مقبول‌تر و نزدیکتر می‌گردد و ثواب و آثار از قرب و محبت و معرفت و اتصاف به اخلاق
حسنه بر اعمالش مترتب می‌شود و به این مرتبه اشاره است آنچه حق تعالی فرموده است که
اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ از خدا بپرهیزید چنانچه سزاوار تقوی و پرهیزکاری است و ورع بحسب
معنی نزدیک است بتقوی که گاهی ورع را بر ترک محرمات و شبهات و گاهی بر معانی تقوی
نیز اطلاق می‌کنند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه که اتَّقُوا اللَّهَ
حَقَّ تُقَاتِهِ حضرت فرمود که حق تقوی و پرهیزکاری این است که خدا را اطاعت نمایند
و معصیت او نکنند و پیوسته بیاد خدا باشند و خدا را در هیچ حالی فراموش نکنند
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است فرمود که تقوی و پرهیزکاری
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از
عمل بسیاری که بی‌تقوی باشد راوی پرسید که چگونه می‌شود عمل بسیاری که بی‌تقوی باشد
فرمود که مثل شخصی که طعام بسیار اطعام می‌کند و همسایگانش یکی را احسان می‌کند و پیوسته مهمانان
بخانه‌اش می‌آیند اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب می‌شود این است عمل صالح بدون تقوی بسیار
و عمل اندک با تقوی این است که آنقدر که او می‌کند از اطعام و خیرات نمی‌کند اما چون دری از درهای حرام

را و گشوده شد داخل این مشوّش نشد و نیز منقولست که عمرو بن سعید بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض نمود که من بعد از سالها بشما ملاقات میکنم میخواهم مرا وصیتی بفرمائید که بآن عمل نمایم حضرت
فرمودند که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از منهیات خدا و سعی و اهتمام نمودن
در عبادات و بدانکه اهتمام در عبادات نفع نمیکند مگر با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود
که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را بورع و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بورع که نمیتوان
رسید بآنچه نزد حق تعالی است از ثوابها و درجات رفیعه مگر بورع و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بابی
الصباح فرمود که چه بسیار کم است در شیعیان کسی که متابعت جعفر نماید از اصحاب من نیست
مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد و از برای خالق خود کار کند و امید ثواب از او
داشته باشد این جماعت من اند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی
میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام کرده‌ام تا پرهیزکارترین مردم باشی
و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که صاحب ورع از مردم کیست فرمود که کسی که
بپرهیزد از چیزهایی که خدا حرام کرده است و فرمود که ما او را از شیعیان نمیشماریم مگر آنکه جمیع اوامر
ما را متابعت نماید و اراده خواهش فرموده‌های ما داشته باشد و از جمله متابعت اوامر ما
ورع و پرهیزکاریست پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و ورع
را جلوه کنید و دیگران را از خود کنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود
که صاحب ورع‌ترین مردم کسیست که حرام را ترک نماید و عابدترین مردم کسیست که گناهان را ترک نماید

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر که ما را دوست دارد باید که باعمال ما عمل نماید
و استعانت جوید بورع و پرهیزکاری که بهترین چیزی که در امر دنیا و آخرت بآن استعانت توان
جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع است از محارم الهیت و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بر شما باد بورع و ترک محرمات و شبهات و پرهیزکاری که ورع دینی است که
ما پیوسته ملازم آن میباشیم و خدا را بآن عبادت میکنیم و آن را اراده مینمائیم از شیعیان
و موالیان خود پس ما را بتعب میندازند در شفاعت خود با آنکه مرتکب محرمات شوند و بر ما
دشوار باشد شفاعت ایشان یا اباذر لم یأت یوم القیمة بثلاث فقد خسر
قلت وما الثلث فداک ابی وامی قال ورع یحجزه عما حرم الله
عز وجل علیه وحلم یرد به جهل السفیه وخلق یداری به
الناس ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با این خصلتها پس بتحقیق که او زیانکار
است ابوذر گفت که آن سه خصلت چه خصلتهاست پدر و مادرم فدای تو باد فرمود
که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهایی که حق تعالی بر او حرام کرده است و حلمی
که بآن رد کند و دفع نماید جهالت سفاهت پیشگان را و خلقی که بآن مدارا نماید با مردم
بدانکه حلم و بردباری نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از آن گذشتن و از بدیهای مردم عفو نمودن
از صفات پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و از دوستان خداست و عقل و شرع بر حسن
یکی از این صفات حکم و شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
منقولست که در خطبه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و آخرت

عفو نمایید از کسی که بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید با کسی که از شما قطع کند و احسان کنید با کسی که با شما
بدی کند و عطا کنید بکسی که شما را محروم کرده باشد و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
منقولست که چون در روز قیامت حق تعالی اولین و آخرین را در یک زمین جمع نماید
منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند که چه
بود فضل شما گویند که ما صله میکردیم با کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم بکسی که ما را محروم میکرد
و عفو مینمودیم از کسی که با ما ظلم میکرد پس ایشان گویند که راست گفتید داخل بهشت شوید
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پشیمانی بر عفو کردن بهتر و آسانتر است
از پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما منقولست که هیچ جرعه محبوب تر نزد
من نیست از جرعه خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعه خشمی
که عاقبتش صبر باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو نخورد
مگر آنکه حق تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میگرداند و حق تعالی فرموده است در مقام مدح
جماعتی که خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند از مردم خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعالی او را
زیاده بر این عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند
از ایمنی و ایمان و رضا و خشنودی [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صبر
کن بر دشمنان نعمت خدا [illegible] بدرستی که مکافاتی از برای کسی که در حق تو معصیت خدا میکند

بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست
که میفرمود خوشم می‌آید از کسی که حلمش در هنگام غضب او را دریابد و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که حق تعالی دوست میدارد حیای صاحب حلم بردبار را و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی هرگز کسی را بجهالت و تندخوئی عزیز
نکرده است و هرگز کسی را بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حلم بس است معین و یاور آدمی و اگر صاحب حلم نباشی خود را بحلم وا دار و در
حدیث دیگر فرمود که چون در میان دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشوند و بآن کسی که سفاهت
و تندی و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی خود سزاواری آنچه را گفتی و عنقریب جزای
گفتههای خود را خواهی یافت و بآن دیگری که حلم کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی زود خدا ترا
خواهد آمرزید اگر حلم خود را باتمام رسانیدی و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرده و هرزه های او را جواب گفت
آن دو ملک بالا میروند و ایشان را [illegible] میگذارند و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیتیم
که مروت ما اینست که عفو میکنیم از کسی که بر ما ظلم کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت فرمود که هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو نباشد بدان
که بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که
پسندیده [illegible] کسی انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم و بردبار
از سفیه بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکردار و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چه بسیار است که از
هر که [illegible] حق تعالی او را از حور العین تزویج نماید به هر حوری که خواهد فرو خوردن خشم و صبر کردن بر شتم در راه خدا

و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که
باشد او خصلتهای ایمان را در خود کامل گردانیده است کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا
و کسی که عفو کند و از تقصیر مردم بگذرد حق تعالی او را داخل بهشت کند بی حساب و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر
که دو قبیله عظیم اند و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خشم
و در اوقات ترس و در ایام شدت غضب حق تعالی بدن او را بر آتش دوزخ حرام گردانیده و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه خصلت است که هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا
یعنی که راه پسندیده من و بنده خالص خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها چیست فرمود که حلمی که بآن رد کند
جهالت و بیخردی جاهلان را و خلقی نیک که بآن با سایر مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از
ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید
تا حق تعالی شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو برد حق تعالی دلش را پر از ایمان کند و هر که
از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و بسند معتبر منقولست که از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام یک از خلق خدا تواناترند فرمود که هر که حلیم تر و بردبارتر است پرسیدند
که بردبارترین امت کیست فرمود که هر که غضب ننماید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوار
ترین مردم بعفو کردن کیست که قدرتش بر عقوبت بیشتر بود و دوراندیش ترین مردم کیست که خشم خود را
بیشتر فرو خورد و بسند معتبر منقولست که در تفسیر صفح جمیل که حق تعالی بآن امر فرموده است که مراد آنست
که عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را و بسند معتبر از امام علی نقی علیه السلام منقولست که حضرت
موسی علیه السلام از حق تعالی سوال نمود که الهی چه جزاست جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام

ایشان در راه رضای تو فرمود که او را اعانت نمایم در هولهای روز قیامت و بسند معتبر از
حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود وحی فرمود که چون صبح کنی
بیرون روی هر چیزی که بنظرت می آید آنرا بخور دوم را که می بینی او را بپوشان سوم را قبول کن
و چهارم را ناامید مکن پنجم را بگریز چون صبح شد بیرون آمد کوهی عظیمی را دید که از
برابرش نمایان ایستاده متفکر شد که حق تعالی فرموده است که این را بخورم و حیران ماند باز با خود
اندیشه کرد که البته حق تعالی مرا امر نکند بچیزی که بر طاقت آن نداشته باشم پس بجانب آن کوه رفت
که آنرا بخورد و هر چند نزدیکتر میرفت آن کوه کوچکتر میشد تا چون نزد آن رسید آنرا بقدر لقمه یافت
آنرا خورد و چون خورد به قدر لذت آن یافت که هرگز هیچ چیز خوشتر نبود دیگر بر راه رفت طشت
طلایی دید چون مامور شده بود که آنرا بپوشاند گودی کند و آنرا در خاک پنهان کرد و روانه شد
چون بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا
کاری نیست چون به راه دیگر رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می آید و قصد شکار آن مرغ نموده
و مرغ پناه باو آورد چون حق تعالی امر فرموده بود که آنرا قبول کند آستین خود را گشود تا مرغ داخل
آستین او شد پس باز از عقب رسید و گفت شکار مرا از دست من گرفتی من چند روز است
که از پی این شکار میروم چون حق تعالی امر فرموده بود که او را مأیوس نگرداند پاره از گوشت ران خود
بریده نزد او افکند چون پاره دیگر راه رفت گوشت مرداری گندیده کرم افتاده را دید مامور شده بود که
از آن بگریزد گریخت و برگشت و شب در خواب گفتند که آنچه مامور شده بود کردی آیا دانستی که آنها چه بود
گفت نه گفتند که آن کوه صورت غضب بود بدرستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمی بیند و از بسیاری

غضب خود را نشناسد و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و نفس سرکش شد پس آن
نفس طیب و لذیذ است که خوری و امان طلبد پس این عمل صالح است که چون بنده آرامی و رشته
و مخفی بسکردانند خدا تعالی البته از نظرها بسکردانند برای آنکه درد نیاورد و از زینت دهد با آنچه اراده‌ای
او و خیره مینمایند از ثواب آخرت و اما مرغ آن مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب نمیکند او را
ناامید مکن اما گوشت مردار کینه‌ای است از آن بگریز ای جبرئیل اگر خواهی فضیلت
حلم و کظم غیظ بدانی نظر کن به احوال پیغمبران خدا که از قومهای خود چه مشقتها کشیدند و از دشمنهای
خود چه آزارها متحمل شدند و حلم نمودند خصوصا حضرت رسول خدا که از کفار قریش و
غیر ایشان چه شماتتها دیدند و چه محنتها کشیدند و کم تر ایشان نفرین کردند و این معنی از آیات
و آن معجزات و لولا الالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمودند و از آن جماعت چه بی‌ادبیها
و گستاخیها نسبت به آن جناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده‌اند که روزی آن حضرت
برای بیرون تشریف بردند اعرابی رسید ردای آن حضرت را گرفت و کشید چنانکه اثر در گردن مبارک
آن حضرت ماند و گفت ای محمد عطایی به من ده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم کردند و به
عطای جزیل نمودند مقارن این حال حق تعالی در نعت آن جناب فرستاد که إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ
عَظِيمٍ بدرستی که تو بر خلق عظیمی و آن چنان بود که کفار قریش آن حضرت کرده بودند چون بر تیغ
کفار مظفر شدند و همه در مسجد الحرام بی سلاح و به خاطر شدند حضرت بر در کعبه ایستادند
و هر یک از ایشان منتظر عقوبت بودند که با ما چه خواهی کرد فرمود که من میگویم آنچه یوسف به برادران خود گفت
که بر شما ملامتی نیست و اگر مسلمان شوید خدا شما را می‌آمرزد و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام منقول است که آن زن یهودیه را که گوسفند را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله زهر آلوده
بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت آوردند حضرت فرمود که چرا چنین
کردی گفت با خود چنین اندیشه کردم که اگر پیغمبر است با و ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه است
مردم را از او راحت میدهم و با آن عمل حضرت از او عفو فرمودند و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله میطلبید روزی آمد
و طلب نمود حضرت فرمود که ای یهودی حاضر ندارم که به تو بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا
از تو بگیرم حضرت فرمود که پس من نیز با تو می‌نشینم تا بخواهید پس در همانجا نماز ظهر با او نشستند
تا وقت نماز عصر را نیز در آنجا ادا فرمودند و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در همانجا جمع
کردند و شب در آنجا ماندند تا صبح و نماز صبح را در آنجا ادا کردند و یهودی ملازم آن حضرت بود
و همه اصحاب او را تهدید و وعید میفرمودند حضرت به صحابه گفت چه میخواهید از او گفتند
یا رسول الله یهودی ترا این قدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا مرا مبعوث نگردانیده است
که ظلم کنم بر کسی که در امان من باشد و نه بر کسی که در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادتین
گفت و مسلمان شد و گفت نصف مال خود را میدهم که در راه خدا صرف نمایی و الله که من
این کار را برای این کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر گردد زیرا که نعت ترا در تورات خوانده‌ام که محمد بن عبد الله
مولد او مکه است و محل هجرت او مدینه است و درشت‌خو نیست و غلیظ و تند و بر روی مردم
فریاد نمیکند و فحش و دشنام نمیگوید و اینک من شهادت میدهم که خدا یکی است و تو رسول و پیغمبر اویی
و اینک مال من برای تست هر چه خواهی در آن حکم کن و آن یهودی مال بسیار داشت بعد از آن

حضرت امیرالمؤمنین فرمود که فراش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبایی و بالشش که حضرت
پوستی بود که در میانش لیف خرما پر کرده بودند شبی آن عبا را دو ته کرده بودند برای آن حضرت
که راحت‌تر باشد چون صبح شد فرمود که دیشب بسبب نرمی فراشش دیر بنماز برخاستم دیگر
یکته بیندازید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه محنتها از اصحاب رسول و از اصحاب خود کشیدند
و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل شمشیر بر رویش کشیدند
و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و چون دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت
حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با آن ملعونه همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن آزارها که بحضرت
رسانیده بود رها کرد و عبدالله بن زبیر را با آن شدت عداوت و آزارها که بآن جناب رسانیده
بود و هرزه‌ها که گفته بود بعد از آنکه اسیر شد رها کرد و در اصحاب نهروان و غیر ایشان و بعد از ضرب
زدن ابن ملجم او را امر بکشتن نفرمود و حضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود که او را یک ضربت
بیشتر نزنید و گوش و بینی او را نبرید و از طعام و شرابی که من میخورم بدو هم بدهید و چندین هزار خارجی
در میان اصحابش بودند و آن حضرت را و اهل ایمان را بکفر و ضلالت نسبت میدادند و کنایه‌ها میگفتند و عفو میفرمود
و متعرض ایشان نمیشد و نقل کرده اند که روزی در بازار خرما فروشان میگذشت کنیزکی را دید
که گریه میکند پرسید که چرا گریه میکنی گفت مولای من مرا درمی داده که یکدرم خرما بخرم و از این مرد
خریدم و چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس آورده‌ام و این مرد قبول نمیکند حضرت فرمود
که ای بنده خدا این کنیزک است و اختیاری ندارد درهمش را پس ده و خرما را بگیر آن مرد حضرت را
نشناخت برخاست و دستی در میان سینه آنحضرت زد مردم او را گفتند که امیرالمؤمنین است

آن مرد بلرزه درآمد و رنگش برزده شد و خرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیرالمؤمنین از من راضی
شو فرمود که چون حق مردم را بمردم رسانیدی از تو راضیم و در روایت دیگر منقولست که آن حضرت
غلامی را خواند چند مرتبه طلبید و او جواب نگفت چون نزد آن حضرت آمد فرمود که چرا
فرمود که چرا جواب نگفتی گفت کاهلی مرا مانع شد از جواب گفتن و از عقوبت شما ایمن بودم حضرت
فرمود که حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که خلقش از عقوبت من ایمن اند و در همان
ساعت غلام را آزاد کرد و در روایت دیگر منقولست که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بجنگ عمرو بن عبدود رفت و در وقتی که او را ظفر یافت بر سینه‌اش نشست او را نکشت بعضی حضرت را
طعن کردند که وقت را فوت کرد و حضرت رسول فرمود که سبب توقف تو چه بود
که از برای شما چون دیگر آنحضرت را ظفر یافتند و او را کشتند حضرت رسول صلی
از علت توقف پرسید آنحضرت فرمود که او مادر مرا دشنام داد و آب دهان بر روی
من انداخت ترسیدم که اگر در آن حال او را بکشم از روی غضب باشد و مرا نفس نیز با رای خدا او را
که گذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص برای خدا او را کشتم و در روایت دیگر منقولست که روزی حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام زنی را دید که مشک آبی بر دوش دارد و میرود مشک را از او گرفت
و باو رسانید تا جایی که او میخواست برسانید و از او احوال او پرسید گفت علی بن
ابی طالب شوهر مرا بعضی از سرحدها فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته و چیزی
ندارم و مضطر شده‌ام که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند و آن شب از اضطراب آرام نشد چون صبح شد
و چون صبح شد زنبیل بزرگی را پر از آرد و گوشت و خرما و انواع طعامها کرده بخانه آن ضعیفه روانه شدند

بعضی از اصحاب التماس کردند که با ما بیا همراه شما بیایم فرمود که چه حال و در من راه رفت تا بجا بود
چون بخانهٔ آن زن رسیدند در را کوفتند زنی گفت کیست فرمود که منم آن بنده ام که دیروز
مشک را برای تو برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت که خدا از تو راضی
شود و میان من و علی بن ابی طالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمود که میخواهم کسب ثواب کنم
بگذار که من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نمائی یا من اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم و تو
آن زن گفت من در نان پختن صاحب وقوفترم شما اطفال را نگاه دارید پس آن زن آرد را
خمیر کرد و حضرت گوشت را بریان کرد و گوشت و خرما و غیر آن لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند
و هر لقمه که بایشان میدادند میفرمودند که ای فرزند علی بن ابی طالب را حلال کن و چون خمیر آمد زن گفت که
ای بنده خدا آتش تنور را افروز حضرت متوجه افروختن تنور شدند در آن حال زنی داخل آمد
و حضرت را شناخت بآن زن گفت که وای بر تو امیر مؤمنان و پادشاه مسلمانان است که تو از او خدمت میکشی
پس آن زن دوید بخدمت آن حضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم حضرت فرمودند که
من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر کرده ام و در روایت دیگر وارد است که ضرار بن حمزه بنزد معاویه
علیه اللعنه آمد معاویه گفت علی را برای من وصف کن گفت مرا معاف دار از این امر معاویه گفت معاف
نمیدارم ضرار گفت والله که صاحب اخلاق نیکو بود و دوراندیش بود و در راه خدا قوی و شوکتمند بود و آنچه میفرمود حق بود
و آنچه حکم میکرد بعدل بود و همیشه نهرهای علوم از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف ملاقاتش
میجوشید و از دنیا و زینتهای آن وحشت مینمود و بشبها و تاریکیهای شب انس میگرفت والله که بسیار
آب دیده اش روان بود و تفکراتش دور و دراز بود و پیوسته در تفکر بود و دوست داشت [illegible]

و با خود مخاطبه میفرمود و با پروردگار خود مناجات میفرمود و از جامهها هرچه درشت‌تر بود او را
خوشتر می‌آمد و از خوردنیها هرچه لذتش کمتر بود و ناگوارتر بود والله که در میان ما مثل
یکی از ما بود و ما را بنزد خود جا میداد و چون نزد او میرفتیم ما را نزدیک خود مینشانید و هرگاه که
سؤال میکردیم جواب میفرمود و با آنکه با ما نیکو سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او با
سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بروی او نمیتوانستیم کرد چون تبسم میفرمود
دندانهای مبارکش مثل مروارید ظاهر میشد اهل دین را تعظیم میفرمود و مساکین و فقرا را
دوست میداشت مردم صاحب قوت در دولتش طمع نمیکردند که میل بجانب ایشان نماید
و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش ناامید نمیشدند قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را
دیدم در هنگامی که شب بود در محراب ایستاده بود و نزد پروردگار خود استغاثه میکرد
مانند کسی که مار یا عقرب او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسی که بمصیبتی عظیم رسیده باشد
و گویا در گوشش هست که میفرمود ای دنیا آمده که متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی
هیهات هیهات برو دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست و ترا سه طلاق گفته ام و مرا
بتو رجوعی نیست عمر تو کوتاه است و امر تو سهل است و آرزوهای تو بعید است آه آه از
کمی توشه و درازی سفر و وحشت تنهایی راه و عظمت اهوالی که برآنها وارد میباید شد پس اشک
چشم معاویه در این حال بر ریشش جاری شد و هر کسی از اهل مجلس خواست
معاویه گفت والله ابوالحسن چنین بود که میگوئی بگو ای ضرار که چه حال داری در فراق او گفت کسی ام
که در کنارش او را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخاست گریان از مجلس آن ملعون بدر آمد

و بسند معتبر منقولست از ابوذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بهدیه آورد که چهار هزار درهم قیمت آن بود و در خانه آنحضرت خدمت میکرد روزی حضرت
فاطمه داخل شد دید که سر حضرت امیرالمؤمنین در دامن آن کنیز است حضرت فاطمه فرمود که چیزی
واقع شد حضرت فرمود که نه والله ای دختر محمد هیچ واقع نشده است حضرت فاطمه فرمود که مرا
رخصت ده که بخانه پدرم روم فرمود که اختیار داری و ماذونی چون متوجه خانه حضرت رسول شد
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه بشکایت علی
می آید در باب علی چیزی قبول مکن در این حال حضرت فاطمه رسید حضرت رسول فرمود که آمده که شکایت علی
را بکنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که برگرد و بگو که من برضای تو راضیم هرچه بر من دشوار شد حضرت فاطمه برگشت و سه
مرتبه معاودت این سخن فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که شکایت مرا بخلیل من حبیب من
کردی من شرمنده گشتم از حضرت چون کنم خدا را گواه میگیرم ای فاطمه که این کنیزک را از برای خدا آزاد کردم
و چهارصد درهم که از عطاهای من زیاده آمده تصدق کردم بر فقرای اهل مدینه پس جامه پوشید
و نعلین در پا کرد و متوجه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد در این حال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت
سلام میرساند و میفرماید که بعلی بگو که بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیزک را از برای خشنودی فاطمه آزاد
کردی و آتش جهنم را بتو بخشیدم برای چهارصد درهم که تصدق کردی پس هرکرا خواهی برحمت من
داخل بهشت کن و هرکرا خواهی بعفو من از جهنم بیرون آور پس در این وقت حضرت امیرالمؤمنین فرمود
که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را دید که عبائی کنده از جلهای شتر در بر دارد

و در آن حال شیر میداد فرزند خود را و بدست مبارک خود آسیا میکند حضرت گریست و فرمود
که ای فرزند صبر کن بر تلخیهای مشقتهای دنیا از برای حلاوت نعمتهای آخرت حضرت فاطمه فرمود
یا رسول الله حمد میکنم بر نعمتهای او و شکر میکنم او را بر عطاهای او در این حال حق تعالی بر حضرت رسول
این آیه فرستاد که زود باشد که پروردگار تو عطا کند ترا از نعمتهای خود تا آنقدر که تو راضی شوی
و بسند معتبر منقولست که شامی در مدینه حضرت امام حسن علیه السلام را دید که سوار
میرفتند و زبان بلعن و طعن حضرت گشود چون فارغ شد حضرت امام حسن علیه السلام رو باو کرد و او را
سلام کرد و تبسم فرمود و گفت ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید که
بر تو مشتبه شده باشد اگر تو از ما عذری میخواهی ترا معذور میداریم و هرچه سوال میکنی عطا میکنیم و اگر
راه نمایی میخواهی ترا راهنمایی میکنم و اگر مرکب سواری میخواهی بتو میدهم و هر حاجتی که داری
بر می آورم و اگر جائی نداری بخانه ما بیا تا هنگامی که رفتن تو باشد مهمان ما باشی که از برای تو بهتر است
زیرا که ما خانه گشاده داریم و آنچه میخواهی از اسباب و مال بسیار است چون آن شامی این نوع سخنان
از آن حضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در زمین و خدا بهتر میداند که
رسالت و خلافت را بکه دهد و تو و پدرت دشمن ترین خلق بودید نزد من و اکنون تو محبوب ترین خلق
خدائی نزد من و بار خود را بخانه آن حضرت برد تا در مدینه بود مهمان آنحضرت بود و از دوستان
اهل بیت علیهم السلام گردید و در روایتی وارد شده است که در میان محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسن علیه السلام
منازعه بود محمد بن حنفیه بآنحضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو علی بن ابی طالب است و مادر تو فاطمه دختر
حضرت رسول است و اگر تمام عالم را طلا می بود و مادر من مالک آن میبود بفضل مادر تو نمیرسید

هرگاه نامه را میخوانی بزودی بنزد من بیا امر الهی کنی که تو اولی بفضل از من والسلام حضرت
چون نامه را خواندند بزودی بمدینه او مبادرت نمودند و دیگر بیان آنچه جنگ واقع شد از
حضرت علی بن الحسین علیه السلام ولعنة الله علی من قتله کربلا مرقوم [illegible] هیچ منزلی فرود نمی آمدیم
و از منزلی کوچ نمیکردیم مگر آنکه آنحضرت حضرت یحیی را یاد میکردند و در روزی فرمودند که بسبب خواری و بی
اعتباری دنیا نزد خدا سر حضرت یحیی را هدیه بردند نزد زن فاحشه از فاحشهای بنی اسرائیل تا
وارد شد [illegible] علم [illegible] و کرم او و که با اکثر فرزندان و برادران و دوستان [illegible] عالی [illegible]
شهید کردند و حق تعالی بلکه آسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را
در عزای آن حضرت کرده بود و بر ایشان نفرین کرد و عذاب بسیار برای ایشان [illegible] و در روایتی
سیصد و شصت زخم و در روایت دیگر هزار و نهصد جراحت و در روایت دیگر صد و هشتاد زخم
شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بر بدن مبارکش رسیده و [illegible] زخم شمشیر بود و در روایت
ایشان پس می نمود و بقوت [illegible] و زور بازوی [illegible] گروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه
بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات آمده است که هزار و نهصد و پنجاه کس از [illegible] بدست مبارک
خود کشت [illegible] از آن جماعت که مجروح گردانید و بسند معتبر دیگر منقولست که چون [illegible] شهادت
فایز گردیدند در پشت دوش مبارک آنحضرت پینه و اثرها بود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
از ایشان پرسیدند فرمودند که این اثرها و پینها از بسیاری [illegible] بردوش [illegible] و ایتام
مسکین بود که شبها بر دوش خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان می بردند و در روایت
وارد شده است که حضرت امام حسین علیه السلام در جامی رنگین نشسته بودند [illegible] حسین [illegible] آن

آن آفتاب برج امامت میدانستید که آنحضرت در انجا نشسته بود و بسند معتبر منقول است که روزی
کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین میریخت ابریق از دستش افتاد و بر سر مبارک آنحضرت را
مجروح کرد حضرت سر بالا کردند آن کنیزک گفت که حق تعالی میفرماید الکاظمین الغیظ فرمود که
خشم خود را فرو خوردم باز گفت والعافین عن الناس فرمود که خدا ترا عفو کند که من عفو کردم
باز گفت والله یحب المحسنین فرمود که برو که ترا آزاد کردم از برای خدا و در روایت دیگر منقولست که
کنیزکی از کنیزان آنحضرت کاسه را انگشت که در آن کاسه طعامی بود [illegible]
حضرت فرمود که برو که ترا آزاد کردم از برای خدا و در روایت دیگر وارد شده که شخصی آنحضرت را
دشنام داد غلامان آنحضرت قصد او کردند حضرت فرمودند که بگذارید که آنچه از عیبهای ما
پوشیده است زیاده از آنست که ایشان میدانند پس با آن شخص [illegible] فرمودند که
آیا ترا حاجتی هست آن مرد خجل شد حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا نمودند آن مرد گریان شد برگشت
و میگفت که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدایی و در روایت دیگر منقولست که شخصی آنحضرت را دشنام
داد حضرت فرمود که ای جوان عقبه بسیار دشواری در آخرت در پیش دارم اگر من از آن عقبه خواهم
گذشت از گفته تو پروا ندارم و اگر در آن عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از آنچه تو میگویی و در روایت
دیگر آمده است که شخصی با جناب [illegible] حضرت [illegible] آن ملعون گفت که ترا
میگویم حضرت گفت که من هم از تو عفو میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقولست که حضرت
علی بن الحسین علیه السلام غلام آزاد کرده بود که بر کار بعضی از مزارع آن حضرت بود روزی به آن
مزرعه وارد شدند و دیدند که خرابی و فساد بسیار در آن مزرعه کرده است یک تازیانه بر او زدند

باز آوردند و بعد از زمانی دیگر شده چون نگاه کردند بطلب آن غلام فرستادند چون غلام حاضر شد

دید که حضرت جامه از بدن مبارک دور کرده اند و تازیانه در پیش آنحضرت گذاشته است غلام گفت

که حضرت را چه سیاست میفرمایند او را بسیار ملال شد حضرت تازیانه بر گرفتند و بدست او

دادند و فرمودند که امروز از من گناهی صادر شده که هرگز از من صادر نشده بود مگر این تازیانه را او

بقصاص آن بزن غلام گفت که ای مولای من کدام است این و کدام گناه که عقوبت خواهی کرد

و مستحق هستم آنچه را نسبت میدهی ای حضرت مبالغه فرمودند او گفت پناه میبرم

از چنین جرمی و شما را حلال کردم بار دیگر فرمودند چون آن غلام راضی نشد فرمودند که اکنون که ابا میکنی پس آن

تازیانه را از برای خدا بخشیدیم و ایضا منقولست که روزی جمعی در خانه آنحضرت مهمان بودند

غلامی بریانی که در تنور بود بیرون آورده خواست که تعجیل بر سفره آورد خوان از دستش افتاد و بر طفلی

از حضرت خورد و آن پسر کشته شد و غلام متحیر و مضطرب گشت امام علیه السلام چون اضطراب غلام

دیدند گفتند تو عمدا این عمل نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم متحیر مشو و از روی بشاشت

طعام را بحضار خورانیدند و بعد از آن بطفل مشغول شدند و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت

بر جماعتی گذشتند شنیدند که غیبت آنحضرت میکنند آنحضرت ایستادند و فرمودند که اگر

راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر نه ... منقولست که حضرت صادق علیه السلام غلامی از

غلامان خود را بکاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمدند دیدند که خوابیده است

بر بالای سرش نشستند و بادش زدند که در کشتند (؟) تا بیدار شد چون بیدار شد

فرمود که ای فلان والله که ترا نیست که شب و روز هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از

برای او دارند و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام وارد شدم رنگ مبارک حضرت را

متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من منع کرده بودم کنیزان و مردم خانه را

که بر بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم که کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان من میکرد بر نردبانی بالا

میرود و آن پسر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد و من برای مردن

طفل متغیر نیستم از برای ترسی که از من بآن کنیز مستولی شد متغیرم و آنحضرت آن حال دو مرتبه

باو فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایتی وارد شده است که شخصی از

حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند

در بیرون حضرت صادق را دید که نماز میکند حضرت را نشناخت بحضرت گفت که تو همیان مرا برداشته

حضرت فرمود که چند زر در آن همیان بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار باو

دادند آنمرد چون بخانه خود برگشت همیان خود را یافت برگشت بخدمت حضرت آمد بعذرخواهی و

زر را پس آورد حضرت فرمود که چیزی که از دست ما بدر رفت دیگر بدست باز نمیگردد بعد از آن

آن مرد پرسید که این بزرگوار چه کس است گفتند جعفر صادق است گفت که چنین کاری کار مثل او است

و حضرت امام موسی کاظم در کظم غیظ و خشم و حلم مشهور آفاق گردیده و اخبار بمکارم اخلاق

او بسامع خاص و عام رسیده و هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم

و مکارم خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترفند و اینها

اگر اراده شود از عهده ذکر فضایل ایشان نمیتوانند آمد و انشاء الله اگر اجل مهلت دهد در رساله کتابی

در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمایی

کرمشوا امان تو که زنده نگه نتوانند در حلم و بردباری و شکستگی بکوش بوده‌اند و با خلق بخوبی سلوک میکرده‌اند تا شیطان
ناسی نمایی و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی و گول شیطان نخوری ما و تو که حرف خود را نگاه نتوانیم
داشت و علم را حقیقت نمیتوانیم کرد و فلان عمل نمایم پس شایسته است اعانت طلبیم از حق جل
شأنه در رعایت نفوس امت من پس ای پسر ذر یا اباذر ان سرّک ان تکون
اقوی الناس فتوکل علی الله وان سرّک ان تکون اکرم
الناس فاتق الله وان سرّک ان تکون اغنی الناس فکن بما
فی ید الله عزّ وجلّ اوثق منک بما فی یدیک یا اباذر لو انّ الناس
کلهم اخذوا بهذه الآیة لکفتهم ومن یتق الله یجعل له مخرجا
ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه انّ الله
بالغ امره یا اباذر یقول الله جلّ ثناؤه وعزتی وجلالی لا یؤثر
عبد هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه وهمومه فی
آخرته وضمنت السموات والارض رزقه وکففت علیه ضیعته
وکنت له من وراء تجارة کل تاجر ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم
باشی پس تقوی پیشه خود کن و پرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی ترین و بی‌نیازترین مردم باشی پس
اعتماد بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از آنچه در دست توست
ای ابوذر اگر همه مردم این آیه را فرا گیرند و عمل نمایند ایشان را کافیست و ترجمه لفظ آیه آنست
که هرکه بترسد از خدا و پرهیز از نافرمانیهای او و صاحب درجه تقوی شود حق تعالی مقرر فرماید برای او

راه بیرون شدنی و چاره در هر کار و در هر امر از امور دنیا و آخرت و روزی دهد او را از جائی که گمان
نداشته باشد و بخاطر خطور نکند و هرکه توکل کند بر خدا تعالی و کارهای خود را باو گذارد پس خدا کافیست
برای او و پس بتحقیق که کفایت مهمات او برستی که حق تعالی امور و ارادات خود را بر وجه کمال
بتحقیق میرساند و برای هر چیز اندازه مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعالی میفرماید
که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که اختیار نمی‌نماید بنده خواهش و فرموده مرا بر خواهشها و هواهای
نفسانی خود مگر آنکه غنای او را در نفس او میگذارم و نفس او را غنی و بی‌نیاز میگردانم از خلق
و چنان میکنم که فکر و اندیشه و هم او برای امور آخرت او باشد و آسمانها و زمین را ضامن روزی او میگردانم و معیشت
او را باو کرم می‌آورم و برای او مهیا میگردانم و تجارت هر تجارت کننده را بسوی او میکشانم یعنی
از برای او هستم بعوض آنکه تجارت تو را از آن باطل ترک کرده و رضای مرا اختیار نموده بدانکه توکل و
تفویض و رضا و تسلیم ارکان عظیم ایمانند و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق
حد و حصر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سر طاعت خدا صبر و راضی
بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهت داشته باشد و هر که راضی شود و البته آنچه خیر است برای او
میسر خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که خداشناسترین مردم کسی است که بقضای الهی بیشتر راضی
باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی نمود که بنده مؤمن خود را
هر چیز را از او منع میکنم البته خیر او در آنست پس باید که راضی شود بقضای من و صبر کند بر بلای
من و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جمله صدیقان بنویسم و منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که سزاوارترین خلق بتسلیم نمودن و راضی شدن بقضای حق تعالی کسیست که خدا را شناخته

وکسی که بقضای خدا راضی میشود قضا بر او جاری میشود و خدا اجرش را عظیم میگرداند و کسی که از قضای الهی
بخشم می آید قضای او بر او جاری میشود و اجرش بطرف میشود و روایت دیگر منقولست که
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که بچه چیز مؤمن را میتوان شناخت که او مؤمنست فرمود که
بمنقاد بودن او امر الهی و راضی بودن بهر چه او وارد شود از حق تعالی از زندگی و در حدیث دیگر فرمود که
چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگارش بخشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه
اینها از جانب خدا برای او مقرر شده است و من ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خشنودی
از حق تعالی در نیاید که چون دعا کند البته دعای او مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که حق تعالی می فرماید که ای فرزند آدم اطاعت کن در آنچه ترا بآن امر
میفرمایم و یاد مده مرا چیزی را که صلاح تو در آنست که من آنرا بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که غنا و عزت سیر میکنند و در هر جا که توکل را می یابند در آنجا قرار میگیرند و وطن
میکنند و در حدیث دیگر فرمود که خدای تعالی بحضرت داود علیه السلام وحی نمود که بنده که بمن
توکل و اعتماد نماید و رو از خلق بگرداند و من از نیت او یابم که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها
و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر در آیند البته از برای او بدر روی پیدا کنم و راه خلاصی مقرر
سازم و هر بنده که توسل بیکی از خلق شود و تکیه و اعتماد خود را بر او کند و من از دل او این را
یابم البته اسباب و وسیلهای آسمانها را از دست او قطع نمایم و راههای زمین را بر او ببندم و
پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه امری شود که خدا او را دوست میدارد
البته حق تعالی متوجه امری چند شود که او دوست میدارد و برای او مهیا گرداند و هر که طلب عصمت

و نگاهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسی که حق تعالی متوجه احوال او گردد او را نگاه دارد
و پروا نکند اگر آسمان بزمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و عالم را بگیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل
گروه ایمنان خداست از هر بلائی پس مگر نمی بینی که خدا میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ
أَمِينٍ در بهشتی که متقیان در مقامی اند صاحب ایمنی و بسند معتبر منقولست که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که امید بچیزی که گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان
داری بدرستیکه حضرت موسی علیه السلام رفت که برای اهلش آتش بیاورد و کلیم خدا شد
و بمرتبه پیغمبری فایز شد و ملکه صبا بقصد ملک بیرون آمد و بشرف اسلام مشرف شد و ساحره
فرعون بقصد عزت فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفت ای پروردگار من مرا امر میکنی اطفال
صغیر مرا بکه میگذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاهدارنده
ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو کفیلی و تو نیکو کفالت کننده و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند
باید که عبرت بگیرد کسی که در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش ضعیف شده
باشد و تفکر نماید که حق تعالی او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است که در هیچیک از این
سه حالت او را کسبی و حیله و چاره نبوده پس بدانکه البته در حال چهارم هم او را روزی
کرامت فرموده اما حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استوار در حجابی جا داده که
نه سرما و نه گرما باو ضرر میرسانید و در آنجا او را روزی داده دیگر از آنجا بیرون آورد و او را روزی بنوعی گوارا

از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب تعیش و قوت و نشو و نمای او گردد و او را در حال جهل
و قوتی نبود و بعد از آن چون از شیرش باز گرفتند میوه ها در راه او مهربان گردانید و از کسب پدر و مادر روزی
را برای او مقرر فرمود که با نهایت مهربانی و مرحمت و شفقت صرف او نمایند و او را از جود و احسان خود بهره مند گردانید
تا آنکه چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب روزی بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت و
گناهان بر پروردگار خود برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و از انفاق روزی بر خود و عیالش
تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا روزی بر او تنگ شود و یقینش سست شود بعوض دادن خدا
آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت پس چنین بنده بد بنده ایست ای فرزند و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که سه طایفه اند که نفع کسی که مراد ایشان چاره و حضرت
و بسیار مردم در قبضه من آمد کسی که با امت متوسل شد بمنزلت و در جمیع امور خود را
بر او توکل نماید و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسی که از برای برادر مؤمن بپسندد
آنچه را از برای خود بپسندد و کسی که در هنگامی که مصیبتی باو رسد جزع نکند و کسی که بقسمت خدا
راضی شده و از برای روزی غم نخورد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که
حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند که او بیمار است حضرت
بعیادت او رفتند و بربالای سرش نشستند او را پر نومید یافتند فرمودند که گمان خود را
نیکو کن بخداوند خود گفت که گمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای دختران من است و غم اینها مرا
بیمار کرده است حضرت فرمودند که امیدی که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن
گناهان از او امید داری از برای اصلاح دختران نیز از او امید دار مگر نمیدانی که حضرت رسول

صلی الله علیه وآله فرمود که چون از اصل سدرة المنتهی گذشتم و بشاخهای او و بکنار رسیدم دیدم
از بعضی کنار پستانها آویخته و شیر از آن میچکد و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی آرد
و از بعضی جامه و از بعضی میوه بجانب زمین میریزد و در خاطر خود گفتم که آیا اینها کجا میرود جبرئیل همراه
من نبود که از او سوال نمایم زیرا که از درجه و مرتبه او گذشته بودم پس حق تعالی در دل من ندا
در داد که ای محمد اینها را در مکان رفیع رویانیده ام که دختران و پسران امت ترا از اینها غذا
و روزی دهم بگو به پدرهای دختران که بر فقر و فاقه ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشان را خلق
کرده ام روزی میدهم و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که حق تعالی به حضرت
داود علیه السلام وحی فرمود که ای داود تو اراده میکنی و من اراده میکنم و نمیشود مگر آنچه من اراده
میکنم پس اگر منقاد شوی از برای آنچه من میخواهم و راضی باشی آنچه مراد تست بتو عطا کنم
و اگر راضی نشوی ترا بتعب می اندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و واقع نمیشود مگر آنچه من
اراده نموده ام و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که حق تعالی فرموده است
که هر که راضی بقضای من نیست و بتقدیرات من ایمان ندارد پس خدایی بغیر از من طلب نماید
و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که هر که بقسمت خدا راضی میشود بدنش راحت
می باشد و حضرت رسول صلی الله فرمود که دنیا را بنوبت و باندازه قسمت کرده اند پس آنچه
از برای تو مقرر کرده اند هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از برای تو مقرر شده است بقوت
دفع نمیتوانی کرد و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش راحت می باشد
و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن میباشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

منقولست که بنده در میان بلا و قضا و نعمت و بلیت است پس رضای خدا بمراد او است در قضای خدا

تسلیم و رضا واجب است و در نعمت شکر خدا واجب است و با آنکه احادیث در فضیلت این خصال

حمیده و تحریص و ترغیب بر اینها بسیار است مجملی از تحقیق معانی اینها لازم است بدانکه توکل

عبارت از آنست که آدمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور داشته

باشد و بداند که هرچه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی برسد هیچکس منع آن

نفع از او نمیتواند کرد و خدا ارحم از همه کس است از همه کس و اگر ضرری یا نفعی از کسی منع نماید

و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر مشغول شوند باو نمیتوانند رسانیدن و تفویض نزدیک

باین معنی است و باید که امید از مخلوقین مأیوس شود و رضای ایشانرا بر رضای خدا اختیار نکند

و در جمیع امور بر خود و دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد و اعلای مراتب آن است

این که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای مخلوقین را مقهور قدرت حق تعالی

داند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شرک مخفی تر است در آدمی از جای

پای مورچه و از جمله شرک است انگشتر را از انگشت به انگشت دیگر گردانیدن از برای آنکه امری یادش بماند

و مثل این از چیزهای دیگر و این معنی از این شرک است که اعتماد بر خداوند خود نکرده و بر او توکل نکرده است

و بر انگشتر گردانیدن آن اعتماد کرده است و حاصل آنست که هر دو گردانیدن از خدا و مستقل نیست

و اعتماد نمودن بغیر از او کمترین مراتب شرکست و در حدیث دیگر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل و نمودند که توکل آنست که بداند که مخلوقین ضرر و

نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مأیوس شوند پس هیچ

از برای غیر خدا کاری نکند و امید ندارد از غیر او و نترسد از غیر او و طمع از غیر او نکند اینست معنی توکل و

از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی توکل فرمودند که توکل آنست که چون با خدا باشی که خدا با تست

از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا آنست که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد و در هر باب آنچه موافق

فرموده خدا است عمل کرده باشد و دیگر آنچه واقع شود از بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در آن است

که واقع شده زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر دفع این امر بوده و حق تعالی ظالم نیست

که خواهد که بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد که چیزی باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند

و باید که او یار خدا دهد و عاجز نیست که آنچه خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان بایشان

باین صفات کمالیه الهی مقتضی اینست که به هرچه از جانب خدا باو برسد از صمیم قلب راضی باشد

و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح او در آنست چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت

امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمودند از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمودند

که توکل بر خدا چند درجه دارد و از جمله درجات توکل آنست که در جمیع امور توکل بر خدا نمائی پس آنچه

بکند از او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل و رحم را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر

بحکم و فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد

داشته باش و تسلیم عبارت از آنست که آنچه از خدا و رسول و ائمه باو رسیده از احکام و اوامر و

نواهی اگر چه بر طبعش گران باشد همه را حسن و نیکو داند و در عمل کردن بآنها مشقتها و دلیل

سرکشی نکند و از احکام الهی راضی باشد چنانچه حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرموده

در آیه که مضمونش اینست که بحق پروردگار تو ایمان نمی آورند مؤمنین تا آنچه تو آورده تا آنکه ترا

حکم کرده است در هر منازعه که میان ایشان واقع شود پس چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی و دشواری
نیابند در آنچه حکم کرده و تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردنی نیکو و دانستی که این سبب این صفات
از اصول ارکان ایمان است که اکثر اعمال و اخلاق به آن بسته است زیرا که توکل کسی که کامل شد از خلق مأیوس
میشود و بسیاری از معاصی که از راه امید به مخلوقین بهم میرسد ترک مینماید و از برای خشنودی ایشان
معصیت خدا را مرتکب نمیشود و اهانت در دین نمیکند و در جاری کردن فرمودههای الهی جرأت بهم میرساند
و از خوف ضرر ایشان یا نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و برای خوشی ایشان
احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود و در سؤال
خود را از خلق ذلیل نمیکند و رشته رشته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون خدا را معطی خود
میداند پیوسته به هر نعمتی که به او میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فواید این خصلت بسیار است
و چون به قضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خداست و محض خیر اوست از راحت
و اطمینان خاطر حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند و صابر بلکه شاکر میشود و المنه را احسان میکند و از عنایات
خدا به خود میداند و با مردم دشمن نمیشود که چرا به من عطا نکردند و محبت مردم مشغول نمیشود و بسبب عطایی سعی
که به او کردند که خدا او را خوش کند و حسد مردم نمیبرد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله
در امور دنیا نمیکند و با همه مصافات و محبت غذای بهم میرساند و عبادتش از ریا خالص میشود و از
تغیر احوال روزگار دلگیر نمیشود چنانچه منقول است که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت حال کسی که باشد
کسی که آسمانها به رضای او گردند و زمین به رضای او ساکن باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع شود
همه به رضای او شود گفتند چگونه خوش و هوای بلند میکنی گفت بار دو روز ازل دانستم که آنچه قادر خداوند

حکیم میکند همه خیر و نیک و صلاح است پس بسبب رضای خود را به رضای او موافق کردم و زمام امور خود را
به او گذاشتم و اراده خود را به اراده او سپردم دیگر آنچه میشود برضا و خواهش من میشود و فواید این خصلت
نیز بیحد است و چون احکام الهی را منقاد شدی شک و شبهه از خاطرت بیرون میرود و آنچه
از خدا و حجتهای او به تو میرسد از روی اذعان تسلیم و انقیاد و قبول میکنی و چون و چرا که از خطرهای عمده
شیطانیست از ایمان دور میکنی و این یکی عمده است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترک
این خصلت گمراه شده اند و سابقا مجملی مذکور شد و باید دانست که توکل معنیش این نیست که دست از کار
برداری و خود به بندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری و بگویی توکل کردهام زیرا
که این حکم است نه توکل بلکه دانسته که خود را به جاه اندازی و در مهلکه افکنی و بگویی توکل کردهام بلکه توکل
این است که سابقا به آن اشاره کردیم که سعی خود را بکنی چنانچه خدا فرموده است و برای که او فرموده است
و به تقدیری که او فرموده است کار او به طلب اهتمام کنی و ترک اجابات مستحبات کنی و زیاده از
قدر ضرورت بحرص و طمع جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که خدا اگر خواهد
چشم و گوش را رزق داده است با عقل و روح و سایر اعضا و قوی را اسباب رزق
پس سعی تو به اسباب ظاهر است و بدانی که اگر خدا اثر را او نفع بخواهد نیست تو را باید تو
عاجزی و ما مشتری که به دکان تو می آید بدانی که رزاق حقیقی است و در روز اول چنین مقدر
کرده است و پیش از خلق تو چنین مقرر است که امروز این مشتری به دکان تو بیاید و روزی
امروز تو از نفع سودای او به تو برسد و اگر بدکان برقشی تو نرسد با وجود رفتن به دکان اگر
خدا خواسته است آن کس به دکان تو می آمد و اگر خدا آن مرد نمی آمد هر چند سعی کنی

که آن زر را بتو داده چنانچه فرموده‌اند که در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن
و اگر ترک طلب روزی کنی آثم و گناهکاری و اگر خود را بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده
خدا کرده و مستحق عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تهلکه مکن و حفظ نفس خود بکن و چون بسفر روی
با رفیق رو و چون بیمار شوی بطبیب رجوع کن و دوا بخور و اعتماد بر خدا کن که اگر خدا حفظ نکند از حفظ تو فایده نبوده
بوده خطا بسیار است که جمعی با ده برابر آنجا قطع میکنند و با کاروان کشته میشوند و بسیار است که
با هزار تفنگ میروند و ایشان را غارت میبرند و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سر ایشان جمع آیند
و معالجه میکنند و میمیرند با آنکه این اسباب حفظ و معالجه و سلاح در شرع مقرر گردیده و مردان
کردن او و مشق کردن این نفرموده‌اند لازم که عادت بکنی سلسله‌ها را بجاست اکنون ترک حفظ
کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نماید یا نهار ایشان بصحرا اندازد و توکل کرده ملکه است از الطاف حفظ
توکل میسازند کرده چنانچه منقولست از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک کردن طلب روزی را
از حلال بدبختی که معیشت پستی بر روی تو واجب است برو بنه و توکل بر خدا کن و همچنین
در عبادت و بندگی خدا سعی کن و توکل بر خدا کن و بعد از آنکه کردی که اعضا و جوارح و مشاعر
و قوی و زور و مسکن و لباس و قوت و بسیار چیزهایی که این عمل را بآنها موقوف بوده
همه را خدا بتو بخشیده و هدایت الهی امر در کار خود دخل مدان الا قدرت خود را آلت کمتر
کن و معاصی را از خود دور کن معترف گناه و در پی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از اسرار
قضا و قدر همین قدر بدان که مسئله‌ای در پی ای تو بیان کرده‌اند و زیاده از این فکر مکن که
موجب ضلالت است زیرا که ائمه صلوات الله علیهم ما را از آن نهی کرده‌اند و گفته‌اند کسی در این مسئله

فکر کرده بسیار از قول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و کمی از ورع حصول تسلیم این است
که در مسائل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد در مقام انقیاد و تسلیم باشند و با بحجه
مجمل فرموده‌اند نحوی که فرموده‌اند ایمان داشته باشند و شیطان محرم ایشان و آئمه
درین باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعجال نوشته میشود گنجایش زیاده
از این سخن ندارد و اگر در این نوشته‌ها خطایی رو داده امید عفو بسیار از برای خود دارم گر چه هم
از کرم پروردگار کریم خود دارم و شفاعت رسول و ائمه صلوات الله علیهم که بکلام ایشان در هر باب
پناه برده‌ام امید دارم و نحمد الله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله یا ابا ذر
لو ان ابن آدم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه
الموت یا ابا ذر الا اعلمک کلمات ینفعک الله عزّ وجلّ بهنّ قلت
بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک تعرّف الی الله فی
الرخاء یعرفک فی الشدّة واذا سألت فاسأل الله عزّ وجلّ واذا استعنت
فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة فلو ان
الخلق کلّهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک ما قدروا علیه
ولو جهدوا ان یضرّوک بشیء لم یکتبه الله علیه فان استطعت ان عَلَیْکَ ما قدروا ع
تعمل لله عزّ وجلّ بالرضا والیقین فافعل وان لم تستطع فانّ فی
الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا وانّ النصر مع الصبر والفرج مع
الکرب وانّ مع العسر یسرا ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزی خود چنانچه بگریزد

از مرگ هراینه روزی او را در یابد چنانچه مرگ او را در می یابد ای ابوذر ترا تعلیم کنم کلمه چند که حق تعالی ترا
بانها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که ای ابوذر رعایت الهی را در اوامر و نواهی
او نگاهدار تا خدا ترا نگاهدارد پیش روی خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن
امر شوی خدا برای تو میسر گرداند و خود را بشناسان بخدا او را بشناسی میان خود و خدا بگشا
در حالت نعمت یعنی در آن حال خدا را عبادت کنی و دعا کنی و بسبب او نعمت پروردگار خود را
فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد یعنی از محنتها و بلاها
برهاند و دعای ترا مستجاب گرداند و هرگاه خواهی چیزی از کسی سؤال کنی از خداوند عز و جل
سؤال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جویی بخداوند خود استعانت بجو بدرستی که قلم
تقدیر الهی جاری شده است بانچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند
که ضرر رسانند بتو بچیزی که خدا بر تو ننوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بر آن ندارند
پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بچیزی که از برای تو
ننوشته نشده باشد بر آن قادر نمیشوند پس اگر عبادتی را که توانی که از برای خدا بجا
آوری با رضا و خشنودی برضاهای خدا و یقین بقضا و قدر با احوال اوست پس بکن و اگر از
خلق پروا مکن و هرچه را نتوانی کرد پس صبر کن بدرستی که در صبر کردن بر مکروهات و بلاها
خیر و نفع و ثواب بسیار است و بدرستی که نصرت و یاری حق تعالی با صبر پیشه است و فرج و راحت
بعد از کرب و الم میباشد و بدرستی که با هر دشواری و تنگی آسانی و راحتی در دنیا و آخرت
میباشد و حق تعالی همین فقره را در سوره الم نشرح برای تسلی حضرتش نازل گردانیده است و چون

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بتعلیم ربانی میدانستند که ابوذر بچه مشقتها دچار شده گرفتار خواهد شد
بسبب جور منافقان ایشان تعلیم ابوذر نموده اند که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی
که عاجز شود صبر کند و او را تسلی فرموده اند که صبر بر آن مشقتها اسباب فرج و راحت او بوده اند که بعد از آن
شده تمام احتمالهای عظیم است و آنچه فرموده اند ابوذر عمل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد
و بدانکه صبر از جمله فروع رضا بقضاست و موجب فرج و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی نهایت است
و بهترین صبرها صبر بر مشقت ترک گناهان است که بر نفس بسیار دشوار و گران است و بعد از آن
صبر بر مشقت کردن طاعات است و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه بجدای سر بدن فاسد میشود
و پنهان میگردد همچنین برطرف ضایع میشود برفتن صبر ایمان و این مضمون در احادیث بسیار واقع
شده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهشت محفوف است
بمکاره و صبر بر مکاره پس هرکه صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم محفوف است بلذتها
و شهوتها و خواهشها پس هرکه بنفس بدهد لذتها و خواهشهای او را داخل جهنم میشود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که چون مومن را داخل قبر کنند نماز از جانب راست او می ایستد
و زکوة از جانب چپ او و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود و بالای سرش
و صبر در کناری می ایستد پس چون دو ملک داخل قبرش میشوند از او سوال کنند صبر بنماز
و زکوة و نیکی میگوید که شاهد و صاحب خود را دریابید و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در احادیث
او مینمایم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پادشاهی

میسر نشود مگر بکشتن و تکبر و تجبر و توانگری میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم و بخل ورزیدن و محبت و دوستی
مردم حاصل نشود مگر به بیرون شدن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسی که آن زمان را
دریابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد بر غنی شدن بغصب و بخل و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت با
بسبب تابع حق بودن با آنکه قادر باشد بر کسب محبت بمتابعت نمودن هواهای ایشان
و صبر کند بر ذلت با آنکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل حق تعالی ثواب پنجاه صدیق
که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مردم
در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت ای فرزند صبر کن بر حق اگر چه تلخ باشد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که صبر بر سه قسم است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر
بر مصیبت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه بشکیبایی نیکو الم آن مصیبت را از خود دفع کند
حق تعالی از برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مابین آسمان و زمین باشد
و کسی که صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه
منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش و کسی که صبر کند بر ترک معصیت حق تعالی از برای او نهصد درجه
بنویسد که از هر درجه تا درجه مابین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که از مؤمنان به بلایی مبتلا شود و صبر کند حق تعالی او را مثل ثواب هزار شهید
کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی جمیع خلایق را
در یکجا در روز قیامت جمع کند منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل
صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه و بایشان گویند که بر چه

صبر کرده اید شما ایشان گویند ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر فرمودیم و بر مشقت ترک معصیت
صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که راست میگویند بگذارید ایشان را که
بیحساب به بهشت روند و بدانکه یقین اعلای درجات ایمانست و بعضی از معنی اطلاق گفته اند
اول یقین بقضا و قدر است بحدی که بر آن آثار مترتب شود و صورت انقطاع بخدا و توکل و
تفویض و رضا و تسلیم کرده چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چیزی را اندازه
حدیست راوی گفت فدای تو شوم کدام است حد توکل فرمود که اندازه و حد توکل یقین است
و حد یقین آنست که از غیر حق تعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحت یقین آدمی است
که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا
بایشان نداده است بدرستی که رزق را نمیکشاند حرص حریص و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که
نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانکه مرگ در می یابد
او را بعد از آن فرمود بدرستی که حق تعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار
داده است و اندوه و حزن را در شک و آزردگی از قضا که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که هیچیک از شما مزه ایمان را نمی یابد مگر آنکه بداند که آنچه باو رسیده از نفع و بلا
و غیر آن چون مقدر شده است البته از او در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد و باو نرسیده چون مقدر نبوده است
ممکن نیست که بیکی از دیگران برسد و ضرر رساننده و نفع رساننده خداست و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زیر دیواری شکسته خم شده نشسته بودند
و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی با آنحضرت گفت که این دیوار شکسته است و در زیر آن منشینید

حضرت فرمودند که هر کس را اجلش حفظ میکند پس چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون
آمدند دیوار فرود آمد بعد از آن حضرت صادق فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین از این باب کار
بسیار میکردند اینست مرتبه یقین و از سعید بن قیس منقولست که در جنگی نظر کردم
دیدم که شخصی دو جامه پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش راندم دیدم که حضرت
امیرالمؤمنین است گفتم یا امیرالمؤمنین در چنین معرکه با وجود دشمن تنها بیرون آمده فرمودند که بلی
ای سعید هر کس هست البته حق تعالی چند ملک را موکل کرده است که اعمالش را می نویسند
و دو ملک با او میباشند که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد یا در چاه افتد و از بسیار بلاها می
کشند و چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را به بلایی وامیگذارند و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که قنبر غلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت را دوست
میداشت و هرگاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمیداشت و از پی حضرت میرفت که
مبادا از دشمنان آنحضرت به ایشان رسد در شبی از شبها پی آن حضرت بیرون رفت حضرت ملتفت گردیدند
قنبر را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفت که آمده ام که از پیش سر شما بیایم که مبادا آسیبی بشما
برسد حضرت فرمودند که مرا از اهل آسمان حراست میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین
میخواهم که حراست نمایم فرمودند که اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر الهی نباشد
برگرد پس قنبر برگشت دوم یقین بثواب و عقاب الهی است بحدی که اثرش بکمال
در اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از بعضی روایات حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت گویا
می بینم که عرش الهی را برپا کرده اند از برای حساب و گویا اهل بهشت را در بهشت متنعم می بینم و گویا

اهل جهنم را در جهنم می بینم چنانچه سابقا گذشت سیم یقین بامور است که بآنها ایمان می آورد
و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسد و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و اثر ثواب خالص شد
از یقین میگویند چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که ایمان افضل است از اسلام
بیک درجه و یقین افضل است از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت
نشده است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر یقین را از جبرئیل
پرسیدند جبرئیل فرمود که یقین آنست که مؤمن از برای خدا چنان عمل کند که گویا او را
می بیند پس اگر او خدا را نمی بیند و آنست که یقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او در نمیگذرد
و آنچه از او در میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی
یقین فرمودند که توکل کردن بر خدا است و تسلیم کردن و شاد شدن از برای خدا است و راضی شدن
بقضای خدا است و تفویض کردن امور است بسوی خدا و از یکی از صحابه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که گفت که روزی در جنگ صفین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر اشتر سوار بودند
در اسب مرتجز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سوار بودند و ذو الفقار را بر خود آویخته
بودند و نیزه حضرت رسول از او در دست داشتند و معاویه ملعون در برابر آنحضرت بر اسپی سوار بود
اسپش علف میخورد و آهسته آهسته پیش می آمد پس شخصی از اصحاب عرض نمود که با خبر باشید و خود را
محافظت نمایید که مبادا آن ملعون ناگاه ضرری بشما رساند حضرت فرمودند که از شقاوت
و کفر آن ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین فاسقان و ملعون ترین جماعتی است که بر امام امت
خروج کرده اند و لیکن اجل کافیست برای حراست و هیچ احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که

۷-۶

که او را محافظت می‌نمایند از اینکه بچاهی افتد یا دیواری بر سرش آید تا آنکه اجل او برسد چون
وقت اجلش رسید او را وامیگذارند بهر چه که برای او مقدر شده است از بلاها و همچنین
سر شبی که رسد هنگام اجلم میشود پراکنده میشود شبی تن این است محاسن مرا از خون سرم
خضاب خواهد کرد و عهدیست که از حضرت رسول بمن رسیده است و وعده راستیست که دروغ
دروغ نمیشود و این معنی اعم از خوف شامل تر است مراتب یقین را و این معنی حمل کردن ظاهر است
واحادیثی که در معنی اول و دوم دلالت میکند بر این حمل بسیار است که مراد بیان یک فرد است
از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملی از این معنی بوضوح پیوسته در این مقام بهمین اکتفا نمودیم
يَا أَبَا ذَرٍّ اِسْتَغْنِ بِغِنَى اللهِ يُغْنِكَ اللهُ فَقُلْتُ مَا هُوَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ
غَدَاءُ يَوْمٍ وَعَشَاءُ لَيْلَةٍ فَمَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ يَا أَبَا ذَرٍّ فَهُوَ أَغْنَى النَّاسِ
ای ابوذر مستغنی شو بغنای خدا تا آنکه خدا تو را کرامت فرماید و بآنچه بهره قانع شو و خود را محتاج
مردم مکن تا خدا ترا غنی و بی نیاز گرداند ابوذر گفت که غنای الهی کدام است رسول الله فرمود که چاشت
و شام یک شب یعنی که همین که خدا این را بتو داد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان
سوال مکن تا ابوذر این را بپرس هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است
بدانکه غنا و بی نیازی بدو قسم است حاصل نمیشود و غنای بی نیازی نفس است بسیار است که کسی که
غنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است و در غنا او کل دارد و طمعش از مال و جمع مال
و از مردم مایوس است و بسیار است که کسی مالک خزائن است و بجهت حرص عجز و تذلل
بر مردم ظاهر میکند و سعی در تحصیل مال ظاهر میکند و در خوردنش و تلف نفسش از بهر محتاج ملکه

۷-۷

غالب اوقات چنین است چنانچه گذشت که دنیا از جنس آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخورند
تشنه تر میشوند و همچنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود و بسند معتبر منقولست
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر که راضی میشود از دنیا بآنچه او را کافیست پس اندک
چیزی از دنیا او را کافیست و کسی که راضی نمیشود از دنیا بآنچه او را کافیست تمام دنیا او را کافی نیست
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از خدا باندکی از معاش راضی شود خدا از او باندکی
از عمل راضی میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که قانع شود بآنچه خدا روزی او کرده است او از غنی ترین
مردم است و احادیث در این باب بسیار است و بهمین قدر اختصار نمودیم و کسی که همین قدر او را
کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنِّي
لَسْتُ كَلَامَ الْحَكِيمِ أَتَقَبَّلُ وَلَكِنْ هَمَّهُ وَهَوَاهُ فَإِنْ كَانَ هَمُّهُ وَهَوَاهُ
فِيمَا أُحِبُّ وَأَرْضَى جَعَلْتُ صَمْتَهُ حَمْدًا لِي وَوَقَارًا وَإِنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ يَا أَبَا ذَرٍّ
إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ
وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ التَّقْوَى هَهُنَا
التَّقْوَى هَهُنَا وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ ای ابوذر من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان
کلمات حکمت گوید و دلش از آنها خبر نداشته باشد و بآنها عمل ننماید و لیکن قصد او و خواهش او را قبول
میکنم پس اگر خواهش و قصد او در چیزیست که من دوست میدارم و می پسندم هر چند خاموشی
او را حمد خود میگردانم و قبول میکنم بجهت خود و وقار او میدانم هر چند سخن نگوید ای ابوذر بدرستی که حق تعالی
نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما و لیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ای ابوذر

تقوی در اینجاست و اشاره بسینهٔ خود میفرمودند و آنکه مشعر است این کلمهٔ شریفه همانست که سابقا مذکور شد
در تحقیق نیت و قرآن که اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه دل است که
دل آدمی قرارگیر است و همچنین حکمتی را یافتن کن آدمی چون بآن متصف شد دل او از اسرار شده
باید و خود بنا است و از برای چه نیست و نفعی بحال او و دیگران هیچ نمیکند و اگر آدمی بکمالات حکمیه
که تکلم بنماید متصف شده و حال او شده سخنش حکمت و مردم مستفیع میشوند بحیثیتی که هوش
حکمت و اعمال و اطوارش همه داخل مردم اند و جمیع اعضا و جوارحش بحال
بحکمت گویا و در دلش چشمهای حکمت میجوشد و بر زبان و سایر اعضا جاری میشود و فیض آن
چشمه بعالمیان میرسد و او رادش عالمی است می نماید چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است
که شما احیای مردم باشید بسوی خدا العزیز بزبانهای خود و بلکه باعمال خود که از برای خدا کنید مردم
راغب بخیرات گردانید و همچنین تقوی حقیقی است که او را شامل شود و کمال ایمان و تصدیق
به بزرگواری خدا و امور آخرت و نهایت درجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری او شده باشد
از برای خدا در آشکار و پنهان و اگر خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی
یا فعل طاعات گردد آن بخشش که در باب نه پرهیزکاری تقوی حق تعالی این نیست
داده است و زبوده است که تعظیم شعائر الهی از تقوی القلوب است چون شامل این چیزها گردد مفصل مذکور
شده است و بسط این سخن بسیار طول میکشد در این سخن اکتفا بر مجمل میکنیم یا ابا ذر
اربع لا یصیبهن الا مؤمن الصمت و هو اول العبادة و التواضع لله
سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلة

الا ان یا ابا ذر هم بالحسنة و ان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین
یا ابا ذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله
انا لنؤخذ بما تنطق به السنتنا قال یا ابا ذر و هل یکب الناس علی مناخرهم
فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فاذا تکلمت
کتب لک او علیک یا ابا ذر ان الرجل یتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم
بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا ابا ذر ویل للذی یحدث فیکذب
لیضحک به القوم ویل له ویل له یا ابا ذر من صمت نجا فعلیک بالصدق
ولا تخرجن من فیک کذبة ابدا قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی
یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوات الخمس تغسل ذلک ای ابوذر چند خصلت که
نیکو آن چند خصلت را متصف بآنها بگردد در کردن کاملی حاصل میشود از اول عبادتهای
خداست و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی از برای خدا و ذکر خدا و یاد خدا کردن در جایی
و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که از ان عمل نیاوری تا
نوشته نشوی از جملهٔ غافلان ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دو ران است یعنی
فرجش از حرام و آنچه در میان دو لحیه است یعنی زبانش از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر گفت
گفتم یا رسول الله آیا ما را مواخذه میفرمایند بآنچه گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر مگر
مردم را می اندازد بر رو در آتش جهنم مگر حاصل زبانهای ایشان بدرستی که تو همیشه
بسلامتی از شر زبان مادام که ساکتی پس هر گاه سخن گفتی اگر سخن خیر گویی از برای تو ثواب نوشته میشود

و اگر سخن مسکوتی بر او گناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستی که شخصی در مجلس تکلم مینماید بکلمه که اهل آن
مجلس را بخنداند پس بسبب آن فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر
وای بر کسی که سخن گوید دروغ گوید برای جماعتی که بخندند وای بر او از جهنم ای وای بر او ای ابوذر هر که
خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گوئی بر تو باد براستی و از دهان خود بیرون مکن دروغی را ابوذر گفت ای
ابوذر را ابوذر گفت یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار نمودن
و نمازهای پنجگانه او شسته گناه را میشوید بدانکه صدق و راستگوئی از جمله صفات جامعه است که
بر اکثر صفات و اعمال حسنه شتمال دارد زیرا که صدق در گفتار است و در کردار است و
راستی گفتار است که باعث و ملتزم است هیچ سخنی را دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد
پس یکی از لوازم صدق آنست که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند زیرا که مؤمن
دعوی میکند که من یکی خدا را میدانم و یقین بهشت و دوزخ دارم پس راستی این سخن مقتضی آنست که هرگز
معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین بزرگواری و یقین بهشت و دوزخ دارد و دیگر
از لوازم صدق آنست که مستحبی را ترک نکند و مکروهی را بعمل نیاورد زیرا که کسی که دعوی این میکند
تابع رضای الهی هستیم و از ما بعیان گرداند و ایضا بتصدیق بهشت و عقل الهی و اطلاع او بر دقایق امور
مقتضی آنست که هیچ چیز را ... عظیمان بگوش اورا بی غایت عطف ایشان توقع نفع قلیلی از ایشان
مرتکب خلاف ادب و ترک اولی نشوند پس در حضور پادشاه و اعاظم عظما ... که مرتکب هیچ گناهی
نشود و آداب او شرعا حاصل شود و نوافل و منافع هستنا اهی چشم عادت کرده پس هر که ترک اولائی یا مکروهی
نموده پس او شد منافات با این تصدیق دارد و ایضا آدمی در هر روزی اقلا ده مرتبه میگوید نعبد

کرد بعبادت نکنیم پس استعانت از تو میجوئیم و پس اگر کسی معصیت کند عبادت شیطان
بار دیگر از متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در این امر کاذب خواهد بود و همچنین لطف بدروغ
نمودن در جای عبادات در حضور مردم شرایط بجا آوردن و در خلوت ترک بجا آوردن و سایر
اعمالی که اخلاص در آن ببناید شد دروغ فعلیت زیرا که آدمی این فعل اظهار حالی از برای خود میکند که متصف
بآن نیست و اگر کسی این را ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی بر میگردد
و حال مدح صاحبان بسیار نموده است و دروغ نموده است که جلد است گویا آن است و همچنین کذب
و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر است بسیاری از اخبار و بعضی از صحابیست که از گناهان
کبیره است و از بسیاری از اخبار ظاهر میشود که دروغ را اگر چه از روی شوخی و طبع کردن هم حرام است
اما بعضی از انواع صدق هست که بد است و بعضی از انواع کذب است که خوب است که گاه واجب میشود
که آهی تقدیر راستی که باعث ضرری شود بمؤمنی یا موجب کشتن نفس محترم میشود و همچنین راستی را
مدح است که عمد ... که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا حبس یا از ضرری با جهت کفش و همچنین اگر
مالی را مؤمنی ساحا امانت سپرده است و ظالمی از او مطالبه نماید و جهت که انکار نسیم ملکه قسم هم میتواند
خورد که مالی از آن مرد نزد من نیست و در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است یا نکه قصد کند که مالی که
مرا بتو باید داد نزد من نیست و مانند این و همچنین نزد عشاری و ظالمی یا حاکمی و از او مواخذه کند و مالی از او
فوت شود جایز است که دروغ گوید و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل آنکه
به یکی نقل کنیم که آن دیگری بحرف خیر شما میگفت و تعریف شما میکرد و هر چند او مذمت کرده باشد و دشنام
داده باشد و همچنین تجویز دروغ در خلف وعده کردن با زن که توقعات زیاده از آنچه میکنند و هر چند اطلاق وعده

بمعنی مجاز است و در مزاح دروغ بعضی از آنها اصل ظاهر خواهد شد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که زبانش راست گوید عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود که
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب آن مرتبه شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله براستی
سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسی که راستگو را تصدیق نماید خداست و بعد
از آن خود نفس که میداند که راست میگوید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که زینت
سخن راستگوئیست و در حدیث دیگر که راست بگوئید که خدا با راستگویان است و از دروغ اجتناب
نمائید که دروغ از ایمان دور است بدرستی که راستگو بر کنار رستگاری نجات و کرامتست و دروغگوی
بر کنار گودال خواری و هلاکست و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که بفرزندان خود میفرمود
که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گوئید و خواه بهزل و شوخی طبع بدرستی که کسی که دروغ
کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرات بهم میرساند یا بر خداوند بزرگست و از جرات کرده است
که مخالفت او نموده است نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته بنده راست
میگوید تا خدا او را صدیق می نویسد و بنده پیوسته دروغ میگوید تا خدا او را کذاب می نویسد
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده
و شراب را کلید آن قفلها کرده است و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث دیگر فرمود که
دروغ باعث خرابی ایمان است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که دروغ بر خدا و رسول از
گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست که اول کسی که دروغگوی را
تکذیب مینماید خداست و دیگر دو ملکی که با او میباشند و دیگر خودش میداند که دروغ میگوید

و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هیچ بنده مزه ایمان را نمی یابد تا ترک نماید
دروغ را خواه بجد خواه بهزل و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی علیه السلام
فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بهاء و حسنش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که خدا تعالی
دروغگو را به فراموشی مبتلا کرده است که رسوا شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سخن بر سه قسمت است راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است اصلاح میان
مردم فرمود که آنست که سخنی شنیده است که شخصی بدی او گفته است و از او آزرده شده است تو
میگوئی که من از او شنیدم که او ترا به نیکوئی یاد میکرد و خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که
خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند
کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنگ کاری خواهد کرد با دشمنان مکری کند
که بر ایشان غالب شود و چون از برای مصلحت دین است او را گناهی نیست یا کسی که در میان دو کس خواهد
اصلاح کند بهر یک چیزی بگوید که نزاع از میان بر طرف شود و کسی که وعده با اهل خود بکند و مصلحت
نداند و نخواهد که با آن وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اصلاح کند هر چه گوید دروغگو نیست و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه عمل است که دروغ گفتن در آنها حسن و
نیکوست مکری که در جنگ کنند و وعده که با زن کنند و اصلاحی که در میان مردم کنند و سه عمل است
که راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث تشنیع مردم شود و کسی را از احوال اهلش خبر
دادن که باعث آزردگی او شود و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد و احادیث در این باب
حسنه مذکور شد و تهدیدی در این باب چندین مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی

که دروغی گوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله خبرهایی که مذموم است بلکه در غیبه حرمت
در آن می‌شود نقل دروغهاست نه قصه‌ها خصوص بسیار قصه‌های دروغ چنانچه از حضرت صلی
مشغولیت که مردم به آنها روایت دروغ نیست بلکه قصه‌های راستی که مانند شاهنامه باشد
که همه لغو و باطل است و غیر آن از قصه‌های مجوس و کفار بعضی از علما گفته‌اند که حرام است چنانچه در بعضی از کتب
معتبره از ائمه مسطور و مروی است که حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نموده‌اند از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرموده که ذکر علی بن ابی طالب عبادة ومن
علامات المنافق ان یتنفر عن ذکره ویختار استماع القصص
الکاذبة واساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرأ علیه السلام
واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا
ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون فقیل صلوات الله علیه
عن تفسیرها قال ما تدرون ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول
اذکروا علی بن ابی طالب فی مجالسکم فان ذکره ذکری
ذکر الله فالذین اشمأزت قلوبهم عن ذکره واستبشروا من
ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالاخرة ولهم عذاب
مهین یعنی ذکر علی بن ابی طالب عبادت است و از علامات منافقیت که مردم و شنیدن
از یاد کردن او دلهای متنفر میکند شنیدن قصه‌های دروغ و فسونهای مجوس را از شنیدن فضائل
آنحضرت بعد از آن امام علیه السلام خواندند این آیه را که اذا ذکر الله وحده الخ

پس آن حضرت صلوات الله علیه تفسیر این آیه فرمود که این منافقانند که پیغمبر صلی الله علیه وآله امر فرمود
که یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسهای خود پس بدرستی که یاد کردن علی بن ابی طالب یاد
کردن من است و یاد کردن خداست پس آن کسانی که متنفر می‌گردند و گرفته می‌شود دلهای ایشان از یاد کردن
علی بن ابی طالب و شاد می‌شوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان ندارند به آخرت
و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و ابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده است که
سئل عن القصاص ایحل الاستماع لهم فقال لا وقال من اصغی الی ناطق
فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان
الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پرسیدند از صادق علیه السلام از قصه خوانان
که آیا گوش دادن ایشان حلال است آن حضرت فرمود که حلال نیست و فرمود که هر که گوش دهد
ناطقی پس چنین است که او را پرستیده است پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید آن گوش
کننده خدا را پرستیده باشد و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی دروغ و باطل گوید پس آن گوش
کننده ابلیس لعین را پرستیده باشد و کلینی همین معنی از امام محمد باقر علیه السلام روایت
نموده است یا اباذر ایاک والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا
رسول الله ولم ذاک بابی انت وامی قال لان الرجل یزنی فیتوب الی الله
فیتوب الله علیه والغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب
المسلم فسوق وقتاله کفر واکل لحمه من معاصی الله وحرمة ماله
کحرمة دمه قلت یا رسول الله فان کان فیه ذلک الذی یذکر به

قَالَ اَعْلَمُ اِنَّكَ اِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَاِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا
لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ يَا اَبَا ذَرٍّ مَنْ ذَبَّ عَنْ اَخِيهِ الْمُسْلِمِ الْغِيبَةَ كَانَ حَقًّا
عَلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يُعْتِقَهُ مِنَ النَّارِ يَا اَبَا ذَرٍّ مَنِ اغْتِيبَ عِنْدَهُ اَخُوهُ
الْمُسْلِمُ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ فَنَصَرَهُ نَصَرَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَاِنْ خَذَلَهُ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ خَذَلَهُ اللّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ توضیح این معانی
در ضمن چند فصل بعمل می آید **فصل اول** در بیان مذمت غیبت و حرمت آنست بدانکه حرمت
غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست و آیه و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد
و ظاهر بعضی از احادیث آنست که از جمله گناهان کبیره است و جمعی از علما کبیره میدانند و ظاهر حدیث
شریف که حضرت فرموده که از زنا بدتر است دلالت میکند بر آنکه از کبایر است و از جمیع گناهان بدتر و عقل
بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت میشود از حسد و کینه و عداوت اگر کسی را وجهی
کمالی میشناسد خصوصیتی پیر و جوان و عالم و جاهل و وضیع و شریف ندارد و چه ظاهر است که هر کس را
دشمنی و همچشمی و همکاری میباشد و مانع از گناهان دیگر میباشد و این صفت ندارد زیرا که اگر کسی
در عدم ارتکاب گناهان قباحت عرفیست یا عدم قدرت و در این گناه قباحت بالکلیه برطرف شده است
بلکه بکنجکاوی از برای استعداد در این نمایند که کسی خوش نقل و شیرین زبان باشد و چرب و نرم
و غیبت را به وجه کمال توانند کرد و انقیاد شیطان کنند و بهر سبها برای تجویز این عمل پیدا کرده است
که اهل علم و صلاح در اهل سپاهیگری و مسخرگی و شعفای غیبت میکنند از روی نهایت محبت و دین
داری و خداپرستی و عدم قدرت بر دیگر گناهان نیست زیرا که اصلاح ... و صلاح و آلتی ندارد

و بهر که خواهش در نهایت آسانیست و این سبب‌ها شیوعش از جمیع گناهان بیشتر است اکثر تحذیر و تهدید
در این گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است چنانچه حق تعالی فرموده که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ
بَعْضًا اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَاْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللّهَ اِنَّ
اللّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ای گروه مؤمنان اجتناب نمایید و دوری کنید از بسیاری از گمانهای بد را بدرستی
که بعضی از گمانها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت مکنید بعضی از شما بعضی را
یعنی کسی که از او غیبت کنید بد می گوئید آیا دوست میدارد احدی از شما که گوشت مرده برادر
مؤمن خود را بخورد پس چون خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز
کراهت داشته باشید که در آن عذابهاست و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستی
که حق تعالی بسیار قبول کننده توبه است و بسیار مهربانست به بندگان و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد
و گوشهایش شنیده باشد پس او از اهل این آیه است که حق تعالی در مذمت ایشان فرموده است که
اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ
یعنی آنان که دوست میدارند که فاش شود و شایع شود فحشها و قبیحها در شان جمعی که ایمان آورده‌اند
مر ایشان راست عذابی دردناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
غیبت دین مرد مسلمان را تندتر و زودتر فاسد میگرداند از خوره که در اندرون آدمی بهم رسیده و فرمود
که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتست مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقولست که هر که روایت کند بر مؤمنی روایتی که خواهد از آن نقل عیب او را
ظاهر کند و مروّتش را در هم شکند که از دیده های مردم او را بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند
و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را قبول نکند یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند او را
بشیطان وا گذارد و در روایت دیگر منقولست که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود که مراد این نیست که
عورت ظاهرش را ببینی بلکه مراد اینست که سرّش را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی
و او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت
داشته باشد ننشیند در آن مجلسی که در آن مجلس امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند
و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند
و در قیامت از او گندی ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه از گند او متأذی شوند و اگر
پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود بر حالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است و فرمود که هر که
تطول و احسان کند برادر مؤمن در غیبتش که بشنود در مجلسی که غیبت او را میکنند مانع شود و رد آن
غیبت کند حق تعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت دفع میکند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر باشد
بر رد مثل گناه آن غیبت کننده را او لازم شود هفتاد مرتبه بدتر و اکثر علما باطل شدن روزه و وضو را حمل
بر این کرده اند که کمال روزه و وضویش زایل میشود نه آنکه باید قضا یا اعاده کرد و بسند صحیح دیگر
از آنحضرت منقولست که سزاوارترین مردم کیست بگناه کار بودن کسیکه سفیه و بیخرد است و غیبت
مسلمانان کند و ذلیل ترین مردم کیست که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقولست که شخصی بحضرت علی بن الحسین ع

گفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد بآنکه گمراهید و صاحب عقیده بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی
آن شخص را رعایت نکردی که سخن او را بما نقل کردی و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما
نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستی که مرگ همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد
و وعده گاه قیامت است و خدا در میان همه حکم خواهد کرد دور شو از غیبت که آن خورش
سگان جهنم است و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار تفحص گواهی میدهد که در او عیب بسیار
هست و بسند معتبر منقولست از علقمه که عرض کرد بخدمت صادق علیه السلام که یا بن رسول الله بفرما که
کیست که گواهیش را قبول میتوان کرد و کیست که گواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمود
که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد گواهیش جایز و مقبولست گفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسی را
که گناهان کند فرمود که ای علقمه اگر شهادت آنها را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد مگر شهادت
پیغمبران و اوصیای ایشان را زیرا که ایشان معصومند و بس نه سایر خلق پس هر کرا بچشم خود ندیدی
که گناهی بکند و دو گواه بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است و گواهیش
مقبولست هر چند در واقع گناهکار باشد و هر که او را غیبت کند بگناهی که نمیدانی از ولایت خدا
بیرونست و در ولایت شیطان داخل است و بحقیقت که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که غیبت مؤمنی کند بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز
جمع نکند و هر که غیبت کند مؤمنی را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی ایشان منقطع گردد و اگر غیبت کرده است
در آتش باشد همیشه و بد جایگاهیست جایگاه او و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت که آن خورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود که

ای نوف دروغ میگوید کسی که گمان میکند که از حلال متولد شده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود غیبت مکن که چون غیبت مردم میکنی
ترا غیبت میکنند و از برای برادر مؤمن خود گودی مکن که خود در آن گودی می افتی و هر کار که میکنی با مردم جزای
خود را می یابی و در حدیث دیگر منقولست که از صفات منافقان است که اگر مخالفت ایشان میکنی ترا
غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که روزه دار در عبادت است
مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که کسی که برادر مؤمن خود را در رو
مدح کند و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمانی از میان ایشان بر طرف میشود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان ایشان شده باشد پس
شیطان در نطفه او شریک بوده است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که فرمود اجتناب نمایید از غیبت مسلمانان بدرستی که غیبت برادر مسلمان را مسلمان حلال
در قرآن او را نهی فرموده است و فرموده که هر که بگوید از برادر مؤمن سخنی که آنچه مروت و قدر او را از او
شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی در جایی که چرک و ریم زناکاران در آنجا جمع میشود
تا از عهده آن شخص بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی دشمن
میدارد خانه پر گوشت را و گوشت فربه را و بعضی از اصحاب عرض کردند که یا بن رسول الله ما دوست
میداریم گوشت را و خانه‌های ما از گوشت خالی نیست حضرت فرمود که این نیست که فهمیدی
مراد از خانه پر گوشت خانه ایست که در آن خانه گوشتهای مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه
صاحب تجبر و متکبر است که در راه رفتن خیلاء و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که بپرهیزید از گمان بد بردن بمردم بدرستی که گمان بد دروغ‌ترین سخنهاست و برادران یکدیگر باشید در راه خدا
چنانچه خدا شما را امر فرموده است و لقبهای بد بر یکدیگر مگذارید و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید
و فحش بیکدیگر مگویید و غیبت یکدیگر مکنید و منازعه و دشمنی مکنید و حسد بیکدیگر مبرید بدرستی که
حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هرگاه بشنوید از برادر مؤمن خود را از سخنانی که از شنیدن آن منع شده و در حدیثی که فرمود که هیچ دروغی
نیست از اجتناب کردن از محارم الهی بهتر و دور داشتن آزار از مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث
دیگر منقولست که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی علیه السلام که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی است که داخل
بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی است که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که چهار کس اند که آزار میرسانند اهل جهنم را بر بالای آزاری که خود دارند از جهنم میخورند و میآشامند
از حمیم و ویل و ثبور و داد و فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی به بعضی میگویند که چه حالست این جماعت را که ما را آزار میکنند
بر بالای آزاری که خود داریم یکی از ایشان شخصی است که در تابوتی از آتش آویخته است و یکی شخصی که امعای ایشان
از اندرون بیرون کشیده میشود و یکی شخصی است که چرک و خون از دهانش جاری است و یکی شخصی است که گوشت خود را میخورد
پس از حال صاحب تابوت می پرسند که این بخت برگشته را چه شده است که از آزار آتش ما بر سر ما میریزد میگویند که او
مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را ادا کنند بعد از آن می پرسند
از حال کسی که امعایش را میکشند میگویند که پروا نمیکرد از بول هر جا که بدنش میرسید پس می پرسند
از حال کسی که از دهانش چرک و خون جاری است میگویند که او نظر میکرد بهر سخن بدی که از مردم میشنید
نقل میکرد و ایشان را نسبت میداد بعد از آن می پرسند از حال کسی که گوشت خود را میخورد که این

بدبخت چرا از ایشان ما پرسید با زاری که ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را به غیبت میخورد و سخن چینی میکرد
و احادیث در این باب بسیار است و مثل احادیثی که پیشتر ذکر شد معتبر بود اکتفا نمودیم **فصل چهارم**
در بیان معنی غیبت است و بعضی همین عبارت را تعریف کرده‌اند که در حق شخصی واقع شده است که اگر او
گردن مومن است در حال غیبت او بنحوی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اگر تعریف غیبت چنین کرده‌اند
که نسبت کردن نقصی است در حال غیبت انسان معین یا آنکه در حکم معین باشد امری را که او کراهت داشته باشد
که آن امر را باو نسبت دهند و آن امر در او باشد و آن امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این نسبت
بگفتن شده و خواه باشاره کردن و خواه بکنایه و خواه بصریح و خواه بنوشتن و قید کردیم بانسان معین از برای
آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید که یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد این حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید
که بقرینه سامع بداند که آن عیب کیست اگرچه نام نبرد و در حکم معین است که گوید زید و عمرو یکی از ایشان عیبی دارد
و بعضی این قسم سخن را غیبت آن هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال درآورده و نقص ایشان است و
و اگر بشنوند آزرده شوند و اینکه گفتیم که آن امر در او باشد برای این است که غیبت و بهتان غیر یکدیگرند
هرچند بهتان بدتر است و غیبت آن است که عیب کسی گفته شود که در او موجود باشد و بهتان آن است که عیبی از برای او
اثبات کنند که در او نباشد چنانکه مستفاد از حدیث حضرت صادق علیه السلام است که فرمود غیبت آن است که
که در برادر خود گوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و اما بهتان آن است که در حق برادر مؤمن
چیزی را گوئی که در او نباشد و گاه است که غیبت را بر معنی اطلاق کنند که شامل بهتان نیز باشد چنانکه
بسند معتبر از داود بن سرحان منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از غیبت فرمود
که آن است که برادر مؤمن خود بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه بدی را از او فاش کنی

که خدا بر او پوشانیده باشد و گواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و گفته‌ایم
که آن امر بحسب عرف عیب باشد برای آنکه اگر کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او به پوشش آن رغبت
نیست مثل آنکه بگوئیم که فلان شخص نماز شب میکند و او به پوشش آن مایل است اگر غیبت نیست و هر قسم عیبی که
باشد که ذکر آن سبب عار او شود غیبت است خواه در حسب و نسب او و خواه در اخلاق او و خواه
در اعمال او و خواه در نسب او مثل آنکه گویند که زنا زاده است یا جولاه زاده است و گر عیوب ظاهره که
بعد از این مذکور خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه گویند هم غیبت است
مثل آنکه در وقت کسی گو در شود بگوید که الحمد لله که ما بحب این مبتلا نیستیم و غرضش کنایه از آن شخص باشد که او
مبتلاست یا آنکه گوید خدا ما را از محبت این نجات دهد و غرضش اثبات آن عیب باشد برای او و خود را
برای مدح مطلب شریک کند و امثال این سخنان از تلبیساتی که در باب غیبت شایع است که در ضمن حمد و ثنای الهی
و اظهار شکستگی و فروتنی خود و از قبح مردم بودن و جز آن و کل عیوب مردم بودن و عیوب ایشان میکنند
و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر بدست شخصی را بکسی بنویسند داخل است در غیبت
و همچنین اگر عیب کسی را باشاره چشم و ابرو یا دست اظهار کنند یا در وقت راه رفتن بعرج او اشاره
و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و لغت و نیز غیبت است **سیم** در بیان اقسام غیبت که علما استثنا
کرده‌اند و آن چند قسم است **اول** تظلم مظلوم است که هرگاه ظالمی ظلم کرده باشد و او نزد شخصی آمد و اظهار ظلم آن
ظالم نماید که آن شخص رفع ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده‌اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن
شخص مرجوح و جایز است در صورتی که آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد و عوض حامل
بر رفع نباشد و نزد همان شخصی که توقع این نفع از او دارد بگوید و نزد دیگران نگوید **دویم** نهی از منکر است که شخصی با

از کسی میداند و صلاح آن که باین کیفیت نقل کردن شاید او ترک نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که
کار فعل آن شخص حرام است و منکر است و گمان تأثیر کند و خوف ضرری نداشته باشد و مکرر این را مذکور کرده‌ایم در اوراق
منکر پس اگر داند که آن کاری که او میکند بد است یا مکروه است یا مسئله خلافی باشد و احتمال دهد که او برای مجتهدین
عمل کند که آن فعل را حلال دانسته است او را این فعل نمیتواند کرد و بسیاری اگر داند که این کیفیت فایده نمیکند و باعث
این میشود که این فعل را اصرار کند نمی باید گفت و همچنین اگر خوف ضرری به بدن یا مال او یا عرض او یا جمعی
از مؤمنین متوجه باشد جایز نیست گفتن و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و او را
از آن نصیحت او را [illegible] جایز نیست که او را در مجلس رسوا کند و رعایت شرایط باید کرد که سعی کند که غرض او
رضای الهی باشد و ترک معصیت خدا و عداوت و نهان کینه و حسد باعث نباشد که نهی از منکر او وسیله
تدارک کینه خود کرده باشد و غرض ظاهر خود را در نظر مردم چنین صورت دهد سیم آنست که بعنوان فتوی
خواهد که از عالمی مسئله بپرسد و در آن مذمت کسی مذکور شود مثل آنکه بپرسد پدرم مال مرا برده است
آیا من میتوانم با او دعوی کنم و در این قسم هم اگر ممکن باشد بنحوی سؤال کند که نقصی که به پدر خویش مراد است یکی
میگوید که اگر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چون است مثل چنین کند و اگر بیان نخواهد کرد میباید سعی
کند که نقص آن عالم و دیگری نشنود چهارم نصیحت مستشیر است مثل اگر شخصی با کسی مشورت بکند که مال خود را
بفلان شخص دهم بقرض یا بمضاربه بدهم یا دختر خود را بفلان شخص دهم یا او ترویج نمایم در این صورت واجب است که آنچه
میداند بگوید و اگر داند که بمجمل گفتن که مصلحت او ترک کند همین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل آن عیب
که در چه امر خلل است بگوید و زیاده از آن نگوید و اگر از او سؤال ننماید و داند که بسبب بی خبری ضرر خواهد او را
منع کند از معامله با آن شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند که ضرر عظیم باو میرسد از معامله آن شخص

پنجم بیان بدعت ارباب بدعت که ضرر به دین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند
بیان بدعت ایشان کردن واجب است و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانچه
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هرگاه ببینید اهل ریب و بدعت را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را
دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرور باشد هم شود
تهمت نسبت بایشان هم بگوئید تا طمع نکنند در فاسد دین اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند
و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند حق تعالی از برای شما بسبب این نوع بدعت حسنات
بنویسند و بلند کند درجات شما را در آخرت و در حدیث صحیح دیگر از حضرت صادق ع
منقولست که مصاحبت مکنید اهل بدعت را و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل
یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین دوست
و احادیث در این باب بسیار است و بعضی ارباب بدعت که گذشت و ضرر ایشان
بر دین و ایمان اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیرا که کفار ظاهرند چون کفر ایشان را همه مردم
میدانند احتراز مینمایند اما ارباب بدعت چون بلباس اسلام بیرون آمده‌اند و تصنع دین خود را از اهل حق
مینمایند مردم فریب ایشان را میخورند پس بر علما واجب است که اظهار بطلان ایشان بکنند و از برای
بیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت متابعت ایشان نکنند و گمراه نشوند ششم بیان خطای اجتهاد مجتهدی است
که مجتهد رائی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رأی او را خطا داند جایز است که بیان خطای او بکند
و دلایل بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته

منکر را نمانده و این باعث نقص هیچیک از ایشان نیست و هر یک بسعی جمیل خود که در جاهای ایشان گذرانده‌اند مثاب و مأجورند
اما می‌باید که بقدر ضرورت از بیان خطاهای در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند
و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان را
راهها و حیله‌ها بسیار است **هفتم** بیان جرح راویان اخبار و احادیث است چنانچه علمای اخیار در کتابهای
رجال مذمت بعضی از راویان نموده‌اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر
و غیر معتبر از احادیث است چون غرض دینی متعلق است بآن بعضی علما اجازه داده‌اند **هشتم** آنکه
شخصی بوصفی مشهور که آن صفت در آن ظاهر باشد و برای تمیز و شناسائی او را بآن وصف یاد کنند مثل آنکه
اعرج یا اعمی یا اشل یا احول و بعضی مطلقا تجویز کرده‌اند ذکر این عیوب ظاهره را و بعضی گفته‌اند که در صورتی
جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن صفت باشد و احتیاط در آنست که تا ممکن باشد بعبارتی بگویند که
اگر او بشنود آزرده نباشد و موجب نقص او نباشد عرفا مثل آنکه بگویند فلان کور است زیرا که بجای این عبارت
عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر آن شخص نشود و در استثناء این فرد مجملا بعضی از اخبار معتبره
دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غیبت آنست که در حق برادر خود
چیزی بگویی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و عجله در او
پس آن غیبت نیست و بهتان آنست که چیزی بگویی که در او نیست **نهم** غیبت جماعتی که گناهان را
علانیه مرتکب شوند و اظهار نمایند مانند ارباب مناصب جور که منصب فسق است و علانیه
مرتکب آن شده‌اند پس اگر همان گناه را علانیه کنند و همه کس مطلع باشند و ایشان پروای آن
ندارند که بگویند غیبت نیست مثل آنکه بگویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر آن شخص بشنود او را خوش آید

و در غیبت او خوب است که او کراهت نداشته باشد و اگر گناهی را علانیه کند و از ذکر آن آزرده شود
مثل آنکه کسی در میان مجامع گناهی را میکند و خفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده میشود این
مشهور آنست که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند و حیله‌ها میکند که آن گناه مخفی باشد پس بیان آن
اگر متجاهر به بعضی از گناهان باشد خلاف است و در وقتیکه غرض از گناهان که علانیه میکند آن
کردن هرچند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفیش را ذکر کردن اولی و احوط است و در
استثناء این فرد مجملا احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که هر که در غیاب کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند او را غیبت کرده است
و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان
زده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه فاسق مجاهر بفسق گردد
و علانیه گناه کند او را حرمتی نیست و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که سه کس اند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بدعت خود را ظاهر کرده باشد
و امام جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که وقتی فاسق
از هر کس که غیبت او نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که با مردم معامله کند
و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او از کسانیست
که مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و برادریش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست مثل این مضمون و یک فرد دیگر نیز بعضی از علما استثنا کرده‌اند
که هرگاه دو کس مطلع بر عیب کسی شده باشند و آن را با یکدیگر مذاکره کنند در وقتی که اگر ثالثی مطلع شود اگر

گفته‌اند که غیبت جایز است و بعضی این را جایز نشمرده‌اند و احتیاط در ترک است اگر جمعی مطلع شوند بر گناهی
که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان آن‌قدر باشد که گواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود
جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند و بسیاری از این احکام جور **دهم** در حکم شنیدن غیبت است
و مشهور میان علما این است که اگر تصدیق کند یا گوش دهد و از روی رضا و خواهش او نیز در گناه
شریک غیبت‌کننده است چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که شنونده غیبت یکی از
دو غیبت‌کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما آنست که اگر تمکن داشته
باشد باید رد آن غیبت بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت
بر برخاستن نیز نداشته باشد دل کراهت داشته باشد و راضی نشد چنانچه به سند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند
خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و رفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت
و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که هر که رد کند غیبتی را از عرض برادر مؤمن خود آن عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم
و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
رد کند از عرض برادر مسلمان خود بهشت را از برای او بنویسند البته و بعضی از علما گفته‌اند که هرگاه شخصی غیبت
شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز است که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق
او نکنیم زیرا که اعمال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد
و نهی کردن او از برای سلامت است تا معلوم شود که آنچه او می‌کند فسق است یا از برای او جایز است و در مرتبت که

که در این باب تفصیلی قایل می‌توان شد و اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد
منع او می‌توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تقوی باشد و محل
صحیحی در باره او بسیار باشد اگر ممکن شود به وجه حسنی او را باز دارند که او آزرده نشود و باید که توجیهی از
قول آن شخص غایب بیان کنند یا به وجه دیگر کفش کنند و الا ساکت شوند و او حکم بفسق قایل نکنند و در این
باب نهایت احتیاط مهما امکن از طرفین لازم است والله یعلم **فصل پنجم** در کفاره
غیبت و توبه از آنست و شرایطی که در توبه‌ها گذشت در اینجا معتبر است و چون حق
الناس است باید که نزد آن کس که غیبت عرض او کرده است اگر ممکن باشد او را بحل کند و آن
معاصی را از غلط آنها نیز پیش کند در این باب برای رفتن از طلبیدن استحلال اولی است چنانچه از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که غیبت بدتر از زناست پرسیدند که چرا ای رسول الله
فرمود که زیرا که زناکار توبه می‌کند و خدا توبه‌اش را قبول می‌کند و غیبت‌کننده توبه‌اش مقبول نیست
تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود که آنست که استغفار کنی
از خدا از برای او هرگاه که او را یاد کنی و به سند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده‌ای و جمع میان این احادیث چنین
نموده‌اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن باید طلبید
و اگر نشنیده باشد اولی آنست که از او ابراء ذمه نطلبید یا آنکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او استغفار
باید کرد و احتیاط آنست که اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزردگی او شود

بر کسی گمان کند والله تعالی اعلم

واید ای او باشد و اگر در صورت محمل او را بر امر بد حمل نماید که او آزرده نشود و نشود انه احوط است

فصل ششم در مذمت بهتان و تهمت است بدانکه بدترین بهتان و گمان بد بر اهل ایمان است بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مؤمنی یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی
او را در طینه خبال بدارد تا از عهده گفته خود بیرون آید پرسیدند که طینه خبال چیست فرمود که چرکیست
از فرجهای زناکاران بیرون می آید بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
بهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه یا بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش
تا از عهده سخن خود بدر آید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که بپرهیزید از گمان بد بردن که گمان
بدترین دروغهاست و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که میان حق
و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن انگشت را گذاشتند میان چشم و گوش
بعد از آن فرمود که هر چه را بچشم خود می بینی حق است و آنچه را بگوش خود می شنوی اکثرش باطل است
بسند معتبر از آن حضرت منقولست که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان در دلش می گدازد چنانچه
نمک در آب می گدازد و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد برادر دینی خود را حرمت
ایمانی در میان ایشان زایل می گردد و بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
کارهای برادر مؤمن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محملی نیابی و گمان بد مبر بکلمه که از برادر مؤمن
تو صادر شود تا محمل خیری از برای آن یابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای کارهای برادر مؤمن خود
عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی از برای او عذری بتراش بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که تعجیل مکنید در حکم کردن به بدی شیعیان ما که اگر قدمی از ایشان بلغزد قدم دیگر ایشان

ثابت بماند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که خوشا حال کسی که مشغول سازد او را عیبهای
خودش از عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست
که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنست که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشهای او را حفظ
کند که روزی او را بآنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
فرمود ای گروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان داخل دل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را
و تتبع عیبهای ایشان مکنید و هر که خدا عیبهای او را تتبع کند او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش
باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که گناه مؤمنی را فاش کند چنانست
که خود آن گناه را کرده باشد و هر که مؤمنی را بگناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن نشود و در حدیث دیگر
منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را در دنیا
و آخرت ملامت و سرزنش کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بس است عیب از
برای آدمی که نظر کند بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از آنها غافل است و ملامت کند مردم را
بامری چند که خود ترک آنها نمی تواند کرد و آزار کند کسی را که با او همنشینی کند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که اگر از شخصی در پس است تو باشد و بر امری راضی شده در پیش چشم تو باید در حق
او بغیر سخن خیر مگوی و او را برادری که آن احوال سخن را دیگر از او نشنوی بدرستی که دل در میان
دو انگشت از انگشتان قدرت خداست به نحوی که میخواهد میگرداند یک جا چنین و یک جا چنان
و بسیار است که سه روز دیگر می آید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که نفس خود را
دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند و هر که آنچه گمان بد به مردم برد

به است خود را از مواضع تهمت دور کنی و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن پسندیده نیست چنانکه منقولست
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که ای فرزند هر که با بد صاحب مصاحبت میکند
سالم نمی‌ماند و هر که در جایهای بد داخل میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام وفات وصیت فرمود که ای فرزندان زنهار بپرهیزید از مجلسهای
تهمت و از مجالسی که گمان بد باهلش می‌برند بدرستی که همنشین بد فریب میدهد هر کسی را که با او
می‌نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بتهمت
کسیست که با اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر که خود را
در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو می‌برد و در این مضمون احادیث بسیار است

فصل هفتم در بیان مذمت حسد است که منشأ اصلی غضب است و از اکثر نفوس جنس است آنکه
حسد بدترین صفات ذمیمه است از نفسانی و اول معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود
که باعثش حسد بود و مشهور است که اظهارش از گناهان کبیره است و منافی عدالتست
و اصلش از گناهان قلب و از امراض نفس است و دوای آن بسیار بجهل این خصلت منع نیست و اکثر ملکات حسنه است
که آدمی قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا تیر آن معذبست و حسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد
و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از او زوال آن را نخواهد آن را غبطه و منافسه گویند و این غبطه است و اگر در
صفات حسنه باشد ممدوح است و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود میخواهد هر کس را که او را نعمتی
میداند و بهتر است از آنکه این نعمت را او چرا دارد و این محض سخط است که خدا با او همین کسی بطرف نعمت شود
لهذا او همیشه از حق بد خود در شکوه است و محنت دارد و همیشه صاحب حرص میخواهد که جمیع نعمتهای عالم از او شد

و این مطلب هر گاه او را میسر نیست لهذا همیشه در الم است و صاحب خلق بد همیشه خلق
در منازعه است این امر میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد و لهذا همیشه در تعب است و
جمیع اخلاق همیشه چنین اند و صاحب حسد میباید که تفکر نماید که صاحبان نعمتها از مقدار او
چیزی کم نکرده اند و خداوندی که آن نعمتها را بایشان داده است قادر است که اضعاف آن نعمتها را
باو بدهد بی آنکه از ایشان چیزی کم کند و بداند که خیر او در این نبوده که باو داده است و اگر باو بدهد
از برای او وبال بوده و فکر کند که این حسد در غیر غم خوردن بحسود او هیچ ضرر نمیرساند
و ضرر دنیا و عقبی بحاسد میرساند و با این همه اکراه هیچ نخواهد تبدیل میشود و بعضی معاصی
و مجازات میکند ما حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نگاه داشته که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این
بدتر نیست چنانچه بسندهای معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد
چنانچه آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی
بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مبر مردم بر آنچه ایشان را عطا کرده ام از فضل
و نظر خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از پی آنها مفرست بدرستی که کسی که حسد مردم
میبرد بر نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که
چنین باشد مرا از او نیستم و او از من نیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد اما غبطه نمیکند و در حدیث دیگر فرمود که لقمان
پسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامت است چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد تملق
میکند و چون مصیبتی به او رسید شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسود را راحت نمیباشد

يا أبا ذر لا يدخل الجنة قتات قلت وما القتات قال النمام يا أبا ذر
صاحب النميمة لا يستريح من عذاب الله عز وجل في الآخرة ای ابوذر
داخل بهشت نمیشود قتات ابوذر پرسید که کیست قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای
مردم را نزد یکدیگر نقل کنند که در میان ایشان عداوت بهم رسانند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین
راحت نمی‌یابد از عذاب خدا در آخرت و به سند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که
بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند
که بری اند از عیب و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهشت حرامست
بر سخن چینانی که در میان مردم نمامی میکنند و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چهار کس
که داخل بهشت نمیشوند کاهن و کسی که از کاهن خبر پرسد و منافق و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب
و سخن چین و در حدیث دیگر حضرت فرمود که حضرت موسی در حالی که با خداوند خود مناجات
مناجات میفرمود نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا این کیست که عرش تو
بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود به پدر و مادر و نمامی نمیکرد و به سند معتبر منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن به آن و فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود
و فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را حرام کرده‌ام بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و در انجیل
و بر نمام و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه کس اند که داخل بهشت نمیشوند کسی که
خون مسلمانان بریزد و شراب خوارد و سخن چین و به سند صحیح منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر و هزار نوع

از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود پس فرمود که مستحق این عذاب شد بود
فرمود که سخن چین و دروغگو بود یا أبا ذر من كان ذا وجهين ولسانين في
الدنيا فهو ذو لسانين في النار ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد
در دنیا پس او صاحب دو زبان خواهد بود در آتش جهنم و از اکثر صفات منافقان
آنست که با مردم بزبان نیکی و روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان
در مقام عداوت و مذمت ایشان کنند و این از بدترین صفات ذمیمه است و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که بد بنده‌ایست بنده‌ای که صاحب دو رو و دو زبان باشد در حضور ستایش نماید برادر خود را و در غیبت گوشت
او را خورد و اگر عطایی باو کنند حسد برد و اگر بلایی مبتلا شود او را بیکس گذارد و یاری او نکند و به سند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ملاقات کند مسلمانان را به دو رو و دو زبان چون به صحرای محشر حاضر شود
دو زبان از آتش داشته باشد و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که روز قیامت
می‌آید دو زبان یکی از پیش او و یکی از پشت سر او و هر دو زبانش شعله کشد با آتش تا بدنش افروزد
و بعد از آن گفته شود این همانست که در دنیا دو رو و دو زبان داشت و در روز قیامت به همین معروف شود
و در حدیث دیگر منقولست که حق تعالی به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که ای عیسی باید که زبانت در پنهان و آشکارا یکی باشد
و همچنین باید که دلت یکی باشد ترا میترسانم از نفس خود و من عالم به بینایی نفس تو ام
دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا أبا ذر
المجالس بالأمانة وإفشاء سر أخيك خيانة فاجتنب ذلك
واجتنب مجلس العثرة ای ابوذر مجالس باید به امانت باشد و فی گوی که در انجا

مذکور میشود که احتمال ضرری نیست باجتناب مجلس و اگر شده باشد نقل کردن آن حرف در جایی خوب نیست و افشای
سری که برادر مومن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بنقل آن نباشد نمودن خیانت است پس اجتناب بکن
از فاش نمودن راز برادران خود و اجتناب کن از مجلسی که خویشان با یکدیگر می نشینند و بمردم میگویند
یا افتخار بپدران میکنند یا بنفاق با یکدیگر می نشینند و چون جدا شوند راز یکدیگر را فاش میکنند
به اکثر آداب مجلس و مستحبات بسیار است و عمده آداب مجالس آنست که رازهای آن مجلس را فاش نکنند
که مفاسد عظیمه بر این مترتب میشود و فتنه های عظیم در میان خلق بسیار میکند و که اعتماد بر دوستی و آشناهای که
با یکدیگر محض کرده اند و شنیده اند و گاه باشد که ذکر شخص موجب قتل او شود پس متعلق بسؤال و احداث عداوتها
عظیم شود و این قسمی است از سخن چینی و سخن چینی که برادر مومن با کسی بسیار دارد اما نیست از دو آنرا
نقل کردن بدترین عداوتهاست زیرا که چنانچه تو سر برادر مومن را نگاه نداشتی او که هم سر ترا نگاه نخواهد
داشت و دوستی اهم است و دوستی که باشد که در خشم او مکس شده و در اکثر اینها سخن فاش میشود
می اگر غرض ایشان متعلق شده که در آنچه در مجلس گذشته جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صلعم
منقولست که آنچه در مجالس میکنند امانت است مگر سه مجلس که در آن خون بحرام ریخته شود
و مجلسی که در آن فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسی که در آن مالی از ناحق و حرام ببرند و از حضرت امام موسی علیه السلام
منقولست که کسی امر که در پناه پوشش الهی اند در روزی که بغیر سایه پوشش او سایه نیست شخصی که برادر
مومن خود را کدخدا کند یا او را خادمی دهد یا سری از اسرار او را بپوشاند و کسی که کتمان اسرار برادر مسلمان کند
کتمان اسرار خود لازم است و مردم را بامور مخفی خود آگاه نسازد و آنچه موجب ضرری باشد نزد برادر و دوستی که
و بر دوستی اعتماد نمی توان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقولست که هر که سر خود را

پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که ببعضی از اصحاب فرمود که مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر
بر چیزی که اگر دشمن بداند بتو ضرر نرسد زیرا که دوست گاه دشمن میشود و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که با دوست خود بهمواری دوستی کن شاید که روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود بهمواری
دشمنی کن شاید روزی دوست تو باشد يَا أَبَا ذَرٍّ تُعْرَضُ أَعْمَالُ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنَ الْجُمُعَةِ
إِلَى الْجُمُعَةِ فِي يَوْمَيْنِ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا
عَبْداً كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءُ فَيُقَالُ اتْرُكُوا عَمَلَ هٰذَيْنِ حَتَّى
يَصْطَلِحَا يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَهِجْرَانَ أَخِيكَ فَإِنَّ الْعَمَلَ لَا يُتَقَبَّلُ مَعَ الْهِجْرَانِ
يَا أَبَا ذَرٍّ أَنْهَاكَ عَنِ الْهِجْرَانِ وَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلاً فَلَا تَهْجُرْهُ ثَلٰثَةَ
أَيَّامٍ كُمَّلاً فَمَنْ مَاتَ فِيهَا مُهَاجِراً لِأَخِيهِ كَانَتِ النَّارُ أَوْلَى بِهِ
ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را برخدا از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و در روز پنجشنبه
پس می آمرزند گناه هر بنده مؤمنی مگر بنده که میان او و برادر مومنش کینه و عداوتی بوده باشد
پس میگویند که واگذارید عمل این دو مومن را تا یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای
ابوذر بپرهیز از دوری کردن مومن خود و آزردگی بدرستی که با هجران و دوری از برادر مومن عمل مقبول نمیشود
ای ابوذر ترا نهی میکنم از هجران برادر مومنت و اگر ناچار دوری کنی از او زیاده بر سه روز تمام مکن و کسی که سه روز از
برادر خود بخشم و غضب کناره کند و در آن روزها بآن حال بمیرد آتش جهنم اولاست باو و بسند معتبر
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که میخواهید که شما را خبر دهم به بدترین مردم گفتند بلی

رسول الله فرمود که بدترین مردم کسیست که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند و به سند دیگر منقولست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان زنهار که پرهیز کنید از دشمنی کردن
با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلست که مکر میکند بشما و شما را از مکر مغلوب میکند و یا جاهلست
که بزودی در برابر معارضه و منازعت میکند و در حدیث دیگر وارد است که چهار چیزاند که اندکی از آنها
بسیارست آتش که اندکی از آن بسیارست و خواب که اندکی از آن بسیارست و بیماری که اندکی از آن بسیارست
و عداوت که اندکی از آن بسیارست و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
هم و اندوه او بسیارست بدنش همیشه بیمارست و هر که خلقش بد است نفسش همیشه در عذابست
و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروتش برطرف میشود و کرامتش زایل میگردد
بعد از آن فرمود که همیشه جبرئیل مرا نهی میکرد از منازعه با مردم چنانچه مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت
پرستیدن و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که عداوت در دل مردم بکارد
حاصل را میدرود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا وصیت کرد که
زنهار که با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را ظاهر میکند و عزت را برطرف میکند و به سند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمیباشد و به سند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر بازردگی مگر آنکه یکی مستوجب
بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای
تو گردم مظلوم چرا مستحق لعنت گردد فرمود که زیرا که برادر مؤمن خود را نمی خواند بصله و چشم از گناهش نمیپوشد
او تغافل میکند از پدرم شنیدم که میفرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند و یکی بر دیگری جور

و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن کسی که بر او ظلم کرده است و بگوید که ای برادر من ظالم کرده ام
تا هجران در میان او و برادرش قطع شود بدرستی که حق تعالی حکم کننده عادلست حق مظلوم را
از ظالم خواهد گرفت و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر دو مسلمان که از
یکدیگر دوری کنند و سه روز بر این حال باشند و صلح نکنند از اسلام بدر میروند و در میان ایشان ولایت
برطرف میشود و هر یک از ایشان که پیشی گیرد در سخن گفتن با برادرش در روز قیامت زودتر
داخل بهشت شود و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که همیشه شیطان خوشحالست
که دو مسلمان از یکدیگر کناره میکنند چون با یکدیگر ملاقات کردند زانوهایش بلرزه می آید و بندهایش
از هم جدا میشود و فریاد میکند که وای بر من از این مصیبت بود که بمن رسید و به سند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی او را دوست میدارد که اصلاح میکند میان مردم در هنگامی
که فساد و نزاع در میان ایشان شده و نزدیک کرده ایشان را بیکدیگر در هنگامی که از هم دوری کنند
و در حدیث دیگر فرمود که در میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از آنکه دو دینار تصدق نمایم
يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِيَامًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ يَا أَبَا ذَرٍّ
مَنْ مَاتَ وَفِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ
إِلَّا أَنْ يَتُوبَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَيُعْجِبُنِي الْجَمَالُ حَتَّى
وَدِدْتُ أَنَّ عِلَاقَةَ سَوْطِي وَقِبَالَ نَعْلِي حَسَنٌ فَهَلْ يُرْهَبُ عَلَى ذَلِكَ
قَالَ كَيْفَ تَجِدُ قَلْبَكَ قَالَ أَجِدُهُ عَارِفًا لِلْحَقِّ مُطْمَئِنًّا إِلَيْهِ قَالَ لَيْسَ
ذَلِكَ الْكِبْرَ أَنْ يَتْرُكَ الْحَقَّ وَيَتَجَاوَزَهُ إِلَى غَيْرِهِ وَيَنْظُرَ إِلَى النَّاسِ وَلَا

ترى أن أحدا عرضه كعرضك ولا دمه كدمك يا أبا ذر أكثر من يدخل
النار المستكبرون فقال رجل وهل ينجو من الكبر أحد يا رسول الله
قال نعم من لبس الصوف وركب الحمار وحلب العنز وجالس المساكين يا
أبا ذر من حمل بضاعته فقد برئ من الكبر يعني ما يشترى من السوق
يا أبا ذر من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله عز وجل إليه يوم القيمة يا أبا ذر
من رقع ذيله وخصف نعله وعفر وجهه فقد برئ من الكبر يا أبا ذر من
كان له قميصان فليلبس أحدهما وليكس الآخر أخاه يا أبا ذر
سيكون ناس من أمتي يولدون في النعيم ويغذون به همتهم ألوان
الطعام والشراب ويمدحون بالقول أولئك شرار أمتي يا أبا ذر من
ترك لبس الجمال وهو يقدر عليه تواضعا لله عز وجل فقد كسوناه حلة
الكرامة يا أبا ذر طوبى لمن تواضع لله تعالى في غير منقصة وأذل
نفسه في غير مسكنة وأنفق مالا جمعه في غير معصية ورحم أهل الذل
والمسكنة وخالط أهل الفقه والحكمة طوبى لمن صلحت سريرته وحسنت
علانيته وعزل عن الناس شره طوبى لمن عمل بعلمه وأنفق الفضل من ماله
وأمسك الفضل من قوله يا أبا ذر البس الخشن من اللباس والصفيق
من الثياب لئلا يجد الفخر فيك مسلكا ای ابوذر هر که دوست دارد که مردم
در برابرش بایستند پس جای خود را از آتش جهنم مهیا کند و آماده که از اهل جهنم است ای ابوذر هر که

در دلش بقدر سنگینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مگر آنکه پیش از مردن توبه کند پس شخصی
گفت که یا رسول الله مرا خوش می‌آید جمال و دوست می‌دارم زینتی را حتی آنکه می‌خواهم علاقه تازیانه‌ام
و بند نعلم نیکو باشد آیا بسبب این حال بیم خوف است که تکبر داشته باشم حضرت فرمودند
که دل خود را چگونه می‌یابی گفت عارف می‌یابم بحق و اطمینان و قرار دارد بسوی حق و قبول
حق را می‌دارد و شک و تزلزل ندارد فرمودند که پس حال کبر نیست و لیکن کبر آنست
که حق را ترک کنی و از حق درگذاری بسوی غیر حق نظر کنی بمردم و چنین دانی که هیچکس عرضش مثل
عرض تو نیست و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را بهتر از همه مردم زیادتی دهی و مردم
حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل جهنم می‌شوند متکبرانند پس شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی
نجات دارد یا رسول الله فرمود که بلی کسی که پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدوشد خود
بدوشد و با مسکینان و فقرا همنشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی چیزی که از
بازار برای عیال خود می‌خرد خود بردارد بری می‌شود از تکبر ای ابوذر هر که جامه خود را بر زمین کشد از روی
خیلا و تکبر حق تعالی نظر رحمت بسوی او نکند در روز قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه‌اش از بالا
یا بکه جامه را کوتاه بدوزد و یا اگر بلند باشد بر زند و بر زمین نکشد چنانچه متکبران عرب می‌کرده‌اند
و نعلش را پینه بزند و در وقت سجده رو را بر خاک بمالد چنین کس بری می‌شود از کبر ای ابوذر هر که
دو پیراهن داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را به برادر مؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد
که جمعی در میان امت من بهم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند و تغذیه ای لذیذ نعمتها شوند
و نما کنند و پیوسته همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن طعامهای الوان

و شر بندها و مردم ایشانند اسپیختان و اشعار مدح نمایند ایشان را آن است من ابدای او در هر که غنا
جمال و زینت را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عز و جل
خدا برا و حلۀ کرامت پوشانید ای ابوذر خوشا حال کسی که تواضع و شکستگی کند از برای خدا نه از
مردم بی آنکه او در منقصه باشد و نفس و نیابی او جثان شکستگی شده باشد یا بدون آنکه در آن تواضع
شخصی در دین او بهم رسید یا بدون آنکه مدعی بر آن شکستگی برای او باشد یا بدون آنکه خیانتی کرده باشد
و بآن سبب تنزل نماید و ذلیل کرد اینفس خود را اگر از راه مسکنت و احتیاج باشد و انفاق کند و صرف
نماید مالی را که در غیر معصیت جمع کرده باشد و رحم کند بر اهل ذلت و خواری و مسکنت و مخالطه
و مصاحبت نماید با اهل فقه و دانایی و حکمت و خوشا حال کسی که صلاح و نیکی باشد پنهان او
و نیکو باشد علانیه او و دور گرداند از مردم شر و بدی و ضرر خود را و خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق
نماید زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباس کهنه بپوش و در پوشش
و جامهای کهنه در بر کن تا فخر و تکبر بتو راه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات شرح فقرات سابقه بود و توضیح
بقیه مطالب را بنور چند مصباح ایضاح مینماید **مصباح اول** در مذمت تکبر است و قدری
از این مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شده اکثر به بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا
و آخرت میگردد و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کرده
معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
در خطبۀ قاصعه فرموده که حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را
از برای خود خاص نمود و قرق خود گردانید و بر غیر خود حرام گردانید و این دو صفت را از برای خود برگزید

و لعنت خود را مقرر ساخت از برای کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعت نماید پس اول قسم
درین باب ملائکه را امتحان فرمود تا اینکه عالم بود بآنچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود که من بشری
خلق میکنم از گل پس هرگاه خلقت او را درست کنم و از روح خود در او بدمم همه از برای او بسجده بیفتید از روی
تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از ابلیس که حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود
و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل خود که اصل من از آتش و اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس آن ملعون
که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه بنای تعصب را گذاشت و
با خدا نزاع کرد در رداء تجبر که مخصوص خداست و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل را
آیا نمی بینید که خدا چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ترفع او پست گردانید و در دنیا او را
ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا میخواست که آدم را از نوری خلق
کند که روشنی او دیده ها را خیره کند و حسن او عقلها را حیران گرداند و بوی خوش آن
نفسها را تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه گردنها برای او خاضع میگردید و اطاعت
بر ملائکه آسان میشد و لیکن حق تعالی مبتلا میفرماید خلقش را ببعضی از چیزها که اصلش و علتش بر
ایشان مخفی است تا امتیاز کند ایشان را مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل کرده و خیلاء از ایشان
دور شود پس عبرت بگیرید بآنچه حق تعالی با ابلیس کرد و بسبب تکبر در هنگامی که ضایع گردانید
آن عمل طولانی و سعی بسیار او را ضایع کرد با آنکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کی سالم
میماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را بعمل آورد پس حذر نمایید از این دشمن خدا
که شما را به بلای خود مبتلا گرداند و بپرهیزید از مکرهای او و حیلههای او و از اطاعت او بر حذر

تکبر و تعزز و تجبر را در زیر پای خود در آورید و تکبر را از گردنهای خود بیفکنید و تواضع را سلاح جنگ خود
کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او بدرستی که او را از هر امتی لشکرها و اعوان
و پیادگان و سواران هست و مباشید از باب قابیل که تکبر کرد بر برادر خود بدون فضلی که خدا از
برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت به نفس خود بست و حسد برادر خود برد و حمیت در دلش آتش غضب را
برافروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید و برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار
شد و گناه کشندگان تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و در شتی تعصبهای
خدا مکنید و چند مبرید بر فضل صاحبان فضل عبرت بگیرید بآنچه رسید به متکبران امتهای پیش از
شما از غضبها و عقوبتهای الهی پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بر خاک گذاشته‌اند
و پناه بگیرید بخدا از چیزهای که موجب تکبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میگیرید بدرستی که اگر خدا رخصت
تکبر از برای احدی از خلقش میداد هر آینه از برای پیغمبران و دوستان خاص خود رخصت میفرمود و لیکن حق تعالی
تکبر را از برای ایشان ناپسندیده و تواضع و فروتنی را از برای ایشان پسندیده پهلوهای روی خود را بر زمین
میگذاشتند و نزد خدا روی خود را بر خاک میمالیدند و بال رحمت و شفقت برای مؤمنان میگسترانیدند
و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف میشمردند و خدا ایشان را امتحان ساخته بود بگرسنگی و
مبتلا گردانیده بود بمشقتها و محنت میداشت ایشان را بترس و بیم از دشمنان و در بوته
مکروهات ایشان را مصفی و خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری
مال و فرزندان مدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه آلیست و فقر و درویشی امتحان است
بدرستی که حق تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبر خود را بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند

و بتحقیق که موسی بن عمران با برادرش هارون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم پوشیده بودند
و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دائمی باشد
فرعون گفت که تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند
و خود با این حالت فقر و ذلت چرا بجای طلا در دست دارند چون طلا و جمع کردن
آن در نظرش عظیم بود و جامه پشم پوشیدن را در دیده‌اش حقیر مینمود و اگر حق تعالی میخواست در هنگامی
که پیغمبرانش را مبعوث میگردانید که از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید و باغها و بستانها بایشان
عطا فرماید و مرغان آسمان و وحشیان زمین را با ایشان جمع آورد هر آینه میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا
و امتحان برطرف میشد و استحقاق جزا نمیماند و اینها که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجرهای امتحان کشیدگان
را نمیداشتند و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران بهم نمیرسانیدند و لیکن حق تعالی پیغمبران را
با عظمتها قوی در عزمها گردانیده و حالات ایشان را چنانچه بظاهر در نظرها ضعیف مینمایند با قناعتی که دیدها و دلها
پر بود از بی نیازی ایشان و فقری که گوشها و چشمها مملو بود از محنتهای ایشان و اگر پیغمبران صاحب قوتی
می بودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتوانست کرد و عزت و غلبه میبودند که مغلوب هیچکس نمیشدند
و ملک و پادشاهی میداشتند که مردم گردنها بسوی آن دراز کنند و بطمع آن و عزت از اطراف عالم بسوی
آن وثاقها ببندند هر آینه اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دورتر بود و هر آینه
ایمان می آوردند یا از ترسی که ایشان را مقهور میشود یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل گرداند پس نیتها
برای خدا خالص نمیشد و حسنات ما بین خدا و خواهشهای نفس مشترک میبود و لیکن حق تعالی خواست
که متابعت پیغمبران او و تصدیق کتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او

و مشغول شدن نزد طاعت او امری چند باشند مخصوص او و خالص از برای او که شایبه دیگری با آن مخلوط نشود
و هر چند امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و اجر اعظم تر است نمی بینید که حق سبحانه و تعالی اولین و آخرین را
از آدم تا خاتم امتحان کرده است به سنگی چند که ضرر و نفعی ظاهر نمی رسانند و نمی بینند و نمی شنوند و آنها را خانه خود
نام کرده و محترم گردانیده و بقای آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آن خانه را در سنگستانی گذاشته
از همه جاهای زمین ناهموارتر و در دره بسیار تنگ در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از آنها مشکلست
و چشمه و چاههای کم آب شده های دور از یکدیگر که در آن وادی هیچ حیوانی نشو و نما نمی تواند کرد
پس امر کرده حق تعالی آدم و فرزندانش را که متوجه آن خانه شوند در هر جا که باشند و حج کنند پیاده از نواحی خالی و
دریاهای عمیق را و بر پاهای خود ژولیده مو و گرد آلوده بر گرد آن خانه بروند و طواف کنند در حالتی
که جامه های معتاد خود را کنده باشند و موها را گرد موها خلقت خود را قبیح کرده باشند و این امتحانیست
عظیم و محنتیست دشوار که حق تعالی از سبب رحمت و وسیله جنت خود گردانیده است و اگر میخواست
بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان بستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار میداد که
انهارش بسیار و میوه هایش نزدیک و شاخه هایش و بناهایش متصل بیکدیگر باشند
و دهاتش همه آبادان و معمور شده نیکو است کرده و لیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر میبود و اگر اساس
خانه کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ بود با نور و روشنی و ضیاء هر آینه
راه شک از دلها بسته میشد و مجاهده شیطان از دلها بیرون رفت و خلجان شکها از خاطرها برطرف میشد
و لیکن حق تعالی امتحان میفرماید بندگانش را بانواع شداید و از ایشان بندگی میطلبد بالوان محنتها و مبتلا
میسازد ایشان را به اقسام مکاره برای آنکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل و انقیاد را داخل نفس

ایشان را جا دهد و این عبادتهای صعب را درهای گشوده گردانیده است بسوی فضلش و سببها مهیا گردانیده است
برای عفوش و از این سبب است آنچه حراست فرموده است حق تعالی بندگان مومنش را به نمازها و
زکوتها و مشقت روزه ها در روزهایی که واجب گردانیده است برای آنکه اعضا و جوارح ایشان را
ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیده های ایشان را خاشع گرداند و نفوس ایشان را پست گرداند
و خیلا و تکبر را از ایشان دور دارد و به سبب آنکه روهای کریم خود را بر خاک بمالند نزد خدا از روی تواضع
و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند از روی تضرع و شکستگی و شکمها بر پشتها
بچسبد از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی با آنچه در زکوة است از صرف کردن میوه های زمین
و غیر آن بر فقرا و مساکین ملاحظه کنید بآنچه در این اعمال حق تعالی مقرر فرموده است از کندن و برانداختن
اثرهای تکبر و فخر و چون خطبه قاصعه بسیار طولانیست حاصل مضمون چند فقره را در این مقام درج کردیم
برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع گردد باید که تمام
این خطبه شریفه را مطالعه فرماید و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از
ادنای مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنای مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر در آن است
که حق را پست شمارد و از هر کسی که باشند و کبر ردای حق است یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند
در ردای او خدا زیاده کند پستی او را و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عزت ردای
خداست و تکبر جامه اوست هر که چیزی از این دو صفت را بر خود به بندد خدا او را سرنگون در جهنم اندازد و در حدیث دیگر فرمود
که کسی داخل بهشت نمیشود که در دل او به قدر سنگینی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که در جهنم وادی هست برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد به حق تعالی از بسیاری گرمی

خود و سؤال کرد از حضرت نفس کشیدن را پس چون نفس کشید آتش جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر
فرمود که حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه ریزه خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حق تعالی
از حساب ایشان فارغ شود و در روایت دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سرش لجامی
و ملکی از او در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر او هیبش میزند که پست شو خدا پستت کند
پس او پیوسته در نزد خود از همه کس عظیم تر است و در دیده مردم از همه کس حقیرتر است و اگر تواضع و
فروتنی میکند خدا او را بلند میکند و آن ملک میگوید باو که بلند شو خدا ترا بلند گرداند پس او پیوسته حقیرترین
مردم است در نفس خود و رفیع ترین خلق است در دیده مردم **مصباح چهارم** در بیان انواع تکبر است بدانکه
تکبر خود را بزرگ دانستن و اظهار کبریا و عظمت کردن بر کسی که جز او نیست است و آن انواع میدارد یک
نوع آنکه از همه بدتر است و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث متکبر را باین تفسیر کرده اند آنست
که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از انقیاد و متابعت حق و از
قبول نصیحت چنانچه حق تعالی اشاره ببعضی از ایشان فرموده است مانند تکبری که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و
منافقان میکردند از متابعت اوصیای ایشان باعتبار آنکه نخوت ایشان مانع بود از آنکه تابع شخصی شوند که
بحسب عقل ناقص و دیده های کور ایشان از ایشان حقیرتر است و از ایشان پست تر بود چنانچه در خطبه قاصعه گذشت
نوع دیگر آنست حقیر شمردن مردم است و خود را از دیگران بهتر دانستن نوع دیگر آنست که از انواع سابق
حاصل میشود و آنها منافع بسیار است برای اظهار زیادتی جامه های نفیس پوشیدن و بر اسپان نفیس
سوار شدن و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگر
آنست که از مردم توقع تواضع و بندگی نمایند و خود را نسبت بایشان ترفع کنند و طبعشان مایل شده

که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت و رفعت و خواهش داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخواستن
و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود ببندند و گردن کشی کنند در مجالس بالا نشینی طلبند و از
اعمال خیری که منافی وقار ایشان است ابا نمایند و این انواع همه حکم تکبر دارند و بدترین آنها
انواع دیگر است که بعضی را ذکر کردیم و اخبار در این مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که اعظم انواع کبر آنست که سفیه داند و خوار شمارد حق را و حقیر شمارد مردم را
پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که آنست که جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حق را
و در حدیث دیگر منقول است که شخصی از آن حضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش
می بویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام از پی خود میبرم آیا در اینها تجبر و تکبر هست حضرت فرمود
که جبار ملعون آنست که مردم را حقیر داند و حق را جاهل شمارد و راوی گفت که من حق را جاهل نمیشمارم
اما حقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسی که مردم را پست شمارد و تجبر و زیادتی بر ایشان کند او جبار است و در حدیث
دیگر فرمود که داخل بهشت نمیشود کسی که بقدر سنگینی یک حبه خردل از کبر در دلش باشد راوی گفت
که اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای آنکه شنیدم
و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد فرمود که در اینجا نفهمیدی تکبری که من گفتم مراد انکار حق است
و بسند معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بر جماعتی گذشتند که در یکجا
مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجا هست
و از روی صرع و جنون حرکات میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلای
مجنونی که سزاوار است که او را مجنون گویند آنست که در راه رفتن تجبر و تکبر کند و بسبب عجب بجانب

خود نظر کند و بر خود بالد و دست‌ها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت از خدا نماید با آنکه مشغول
معصیت خدا باشد و مردم از شر او ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند و دیوانه آنکس است که به این
مبتلاست و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که در روزی که است مس به تکبر راه رود و دستها
در راه رفتن را رکشند و علما را رسوا می‌دهند و خدمت ایشان کنند جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد
رسید و منع کمکی که مشغول خواهند شد و به سند منقولست که آن حضرت فرمود که جهنم و اهرداد که
بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده می‌شود و نمی‌شنود آن را عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیر زناکار
و کسی که جامه خود را از خیلا و تکبر بر زمین کشد و کسی که در دعا اقتصار کند کمتر اکتفا کند و کسی که بسیار برده
گذارد و صاحب حرصی که از دنیا پر نشود و به سند معتبر از آن حضرت منقولست که هرکه بنا کند بنایی از برای
ریا و سمعه حق تعالی در روز قیامت آن بنا را تا هفتم طبقه زمین طوق کند از آتش در گردن او افکند و بعد
از آن او را در جهنم اندازد صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن ریا و سمعه فرمود که آنست که زیاده
از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و نیز آن حضرت بر دیگران و نهی فرمود از آنکه کسی از روی خیلا و تکبر
راه رود و فرمود که هرکه جامه بپوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون شود
در جهنم زیرا که او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد و پیوسته خدا او را و خانه‌اش را بر زمین فرو برد و هرکه
اختیال بکند با خدا منازعه کند در جبروت خدا و فرمود که هرکه تبختر و تطاول کند بر فقیری او را
حشر نماید حق تعالی او را در روز قیامت به قدر مورچه‌های ریزه به صورت آدم تا داخل جهنم شود
مصباح سیم در علاج تکبر است بدانکه علاج تکبر به چند چیز می‌شود اول تفکر در ابتدا و اصل خود و
خست احوال در نزول منی از صدیم حقیر در حیوانات و در معرض فنا و نیستی بودن کل در دنیا و صفات

و سیم ناتوانی و جهل و نادانی خود می‌شود چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
عجب دارم از متکبران و فخر کنندگان و حال آنکه از نطفه خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده
می‌شود و در میان این دو حال نمی‌داند که با او چه می‌کنند و به سر او چه می‌آورند و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
منقولست که عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این دو
حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر می‌کند و دوم مجالست امری چند که موجب ملکه تواضع
شد پست نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرکب کاهلی سوار
شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست که کسی که از کبر بری است با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را
به دست خود بدوشد و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه گریبان خود را پینه
کند و نعلین خود را پینه زند و چیزی که از بازار بخرد خود بخانه برد از کبر ایمن می‌شود و سیم تفکر در آیات
که تکبر نتیجه خلاف مقصود می‌دهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب است و به خبر مخبر صادق و تجربه
معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل‌ترین خلقند و متواضعان عزیزترین خلق‌اند و چهارم تفکر
در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی می‌نموده‌اند و متذکر شود احادیثی را که در مذمت تکبر
وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد **مصباح چهارم** در اصلاح سریرت است یعنی
باطن خود را نیک کردن و اکتفا به نیکی ظاهر ننمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده و در میان این باطن را نداشتن و ظاهر را نیکو آراستن شعبه‌ای است از نفاق چنانچه از حضرت امام
علیه السلام منقولست که خدا به موسی وحی فرمود که ای موسی چنین مباش که خود را برای مردم زینت
دهی به نیکیها و چون خلوت باشی با خدا به بدیها و معصیتها اگر چنین کنی خدا را رسوا کنند در روز قیامت

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعالی آشکار او را اصلاح نماید و هر که
میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعالی در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از او خشنود میشود خدا برای او ظاهر گرداند خیری را که موجب سرور
و خوشحالی اوست و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهیست حق تعالی ظاهر گرداند چیزی را که موجب خواری اوست
و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهائی که خدا دوست میدارد آنها را و در پنهان
از خدا بر واگردد و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد آنها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد
و احادیث در این مضمون بسیار است و بدانکه آدمی مأمور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند
که باطن خود را از نیکی برای آن ظاهر گرداند باینکه ظاهر را نیکو کند مثل باطن نه باینکه باطن را بد کند یا خود را در معرض تهمتها
در آورد که خلق خدا او را بد گمان شوند چنانچه بملامتیه از صوفیه نسبت میدهند زیرا که گناه آشکار بدتر
از گناه پنهانست و گناه پنهان زودتر آمرزیده میشود از گناه آشکار و احادیث در این باب بسیار است و بعضی
گذشت و عقل نیز حکم میکند که بنده که معصیت او را در خلوت کند اما القدر از او در خشم نمیشود مثل آنکه بسوا
و علانیه و بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی آقا بهر کس شناساند و ایضا نهی از متهم ساختن
خود و خجل شدن در مواطن تهمت بسیار است و در این فصل تر احادیث بسیار در این باب گذشت

مصباح پنجم در بیان لباس پوشی است بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلاف دارد
و در احادیث سنیان مدح پشم پوشیدن بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت
میکند و بعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت

بر وجهی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت و غیر آن بپوشند یا از برای دفع
یا از برای اینکه از آن برمی آید قصور ندارد و اما مداومت بر این و آن را لباس مخصوص خود
گردانیدن باین سبب خود را بدیگران ترجیح دادن و آنچه را امتیاز خود ساختن بدعت و مکروهست
چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که پوشیدن جامه
پنبه بپوشید که لباس محمد است و لباس ما اهل بیت است و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جامه موی و پشم نمی پوشیدند مگر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که جامه پشم و موی را نمی پوشیدند مگر بسبب علتی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که پنج چیز است که تا مردن ترک نمیکنم بر روی زمین با بندگان چاشت خوردن و بر حمار بی پالان
سوار شدن و بز را بدست خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن
تا سنتی گردد بعد از من و از محمد بن حسین بن کثیر منقولست که دیدم که حضرت صادق علیه السلام
جبه صوفی با دو پیراهن کهنه پوشیده اند از سبب آن حال پرسیدم فرمود که دیدم می پوشید
و چون میخواهیم که نماز کنیم کهنه ترین جامه های خود را می پوشیم و از اکثر احادیث معتبر که در باب زینت
و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی را در لمعات ذکر کرده ایم ظاهر
میشود که لباس معهود متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت کند که
گاهی بر سبیل ندرت می پوشیده اند بیکی از چند وجه محمولست که در این باب در لمعات بیان کرده ایم
یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم
یرون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة

السموات والارض یا اباذر الا اخبرك باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله قال كل
اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی الله لابره ای ابوذر در آخر الزمان
جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان و گمان کنند که از این پوشیدن فضلی و زیادتی
بر دیگران هست ایشان را لعنت کنند ملائکه آسمان و زمین ای ابوذر آیا خبر دهم ترا باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله
فرمود که هر ژولیده مویی گردآلوده و جامه کهنه پوشیده باشد که مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان نکنند اگر بر خدا
قسم دهد و امری طلبد قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را روا نماید چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوحی
الهی جمیع علوم آینده و امور غیبیه مطلع بود بیان فرمود که تواضع و شکستگی و شال پوشی بوده و مبدأ نشئه
که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آنحضرت بهم خواهند رسید که این لباس را شعار خود کنند و مکر و فریب مردم را
بآن متصل می نموده که جماعتی خواهند رسید که علامت ایشان اینست که پشم پوشند ممتاز خواهند بود
این گروه ملعونند تا مردم فریب ایشان نخورند و غیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد و این یکی
از معجزات عظیمه حضرت رسالت پناه است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در مذمت ایشان متعین
ساخته اند که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیه بینه انکار نماید معصیت خدا
و رسول کرده و انکار کرده و آنچه حضرت فرموده اند ایشان را پس مثل لعن ایشان همین نیست بلکه چون آنجناب بوحی الهی
میدانسته اند که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد و سنن آنحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید
بکفر و زندقه قائل خواهند شد و در اعمال ترک عبادات الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را
از عبادات باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این صفات را … ایشان بیان فرموده که این علامت
ایشان است بشناسید ای عزیز اگر تعصب … انصاف … همین فقره که …

وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافی است قطع نظر از احادیث بسیار که در خصوص و ضمنا
در بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است و اکثر قدما و متأخرین علمای شیعه
رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتب بجهت رد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که بآنحضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه می نوشته و جواب بامر او میرسیده و … مثل محمد بن بابویه که رئیس محدثین
شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شده و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز است و مثل شیخ مفید
که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاء ما از شاگردان اویند و توقیع حضرت صاحب الامر برای
او بیرون آمده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که شیخ
و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث ما منسوب به اوست و مثل علامه حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور
آفاق است و مثل شیخ شهید شیخ علی در کتاب عمدة المقال و شیخ عالی قدر جعفر بن محمد دوریستی در
کتاب اعتقاد و ابن حمزه در کتاب … و سید مرتضی رازی در کتاب تبصرة العوام و مولانا احمد
اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم و ذکر نام این
فضلای عظیم الشان و اخباری که در این مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل است ان شاء الله کتابی علیحده
در این مطلب نوشته شود پس اگر اعتقاد و بندگی داری امروز حجت خود درست کن که چون فردا حق تعالی
از تو حجت طلبد جواب شافی داشته باشی اگر پرسد که … شنیدی بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت
صلوات الله علیهم و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم ببطلان این طایفه و طریقه ایشان در متابعت
ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی داشت آیا خواهی گفت که متابعت شیخی می کردم که چندین حدیث در لعن او
وارد شده است یا متابعت سفیان ثوری می کردم که امام جعفر صادق علیه السلام سرزنش بسیار کرده است و در پرسه معاصی

آنحضرت میشده است و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم و متابعت قرآن را اخذ نموده که
به نقیض امیر بوده و میگوید در کتابهای خود که بهمان معنی که مرتضی علی امام است من هم امامم و میگوید که هر کس
یزید را لعنت میکند گناه کار است و کتابها در بعضی از رسایل نوشته مثل کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن
و متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد که میگوید که شیطان از کبار اولیاء الله است و مولانای
روم را شفیع خواهم کرد که میگوید این عجم را حضرت امیر المؤمنین شفاعت خواهد کرد و به بهشت خواهد برد
و حضرت امیر او را گفت که تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن مجبور بودی و میگوید که چون
که بیرنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد و در هیچ صفحه از صفحات مثنوی نیست که اشعار
بجبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آن از اعتقادات فاسده نکرده باشد و جاهلی که شعرا را
و پیروانش نقل از آنها [illegible] و در فانی شنیدن عبارات سید شهید است یا پناه بخشی الدین خوانی
که هرزه های بسیار در اول و آخر این کتاب شنیدی و میگوید جمعی از اولیاء آمده بودند که در فضای [illegible] الصورت
حکم میکنند و میگوید معراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست دیدم و ابوبکر را در عرش
دیدم چون برگشتم به علی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از اینها بهترم الحال که دیدم مرتبه ترا از اینها پست تری
و او و عمر او را این ترتیبات بسیار دارند که متوجه اینها شدن موجب طول سخن میشود و اگر از
دعواهای بیهوده ایشان و نسبت میخوری و فکر نمیکنی بلکه از برای جستن اینها را بر خود بسته اند اگر خواهی او را
امتحان کنی او که دعوی این میکند که من اسرار غیبی را میدانم و همه چیز بر من منکشف میشود و شبی دو بار
بپرس مرا مسئله از مشکلات نماز یا یک مسئله مشکل از ارث یا غیر آن یک حدیث مشکل
از او بپرس اگر آنها را پرسید میگوید اینها را برای تو بیان میکنند چنانچه [illegible] صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه

شده است که علامت کذاب در ده علامت است که تا آخر رسیده و یکمرتبه ای آسمان و زمین و مشرق و مغرب
و چون حلال و حرام خدا است او را و پرسی نمیداند اگر این مرد دعوی میکند که مسئله خاص و عقد
موجود را فهمیده ام و عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا یک معنی سهلی را که پیغمبر و ائمه طاهر
نشین آن گفته اند نفهمیده و اینهایی که دقایق معانی میفهمند آنچه او فهمیده چرا نمی فهمند و با اینهمه کار معروف
باشند که کشف او را کفر شنیع میشود و کفار هم کشف میداشتند پس بعد از آن کشف اگر [illegible] واقعی
باشد و ترا از بیهوده باشند که دلالت بر خوبی ایشان میکنند و چون دیدی که این سخن بسیار دروغ است
و تنبیهی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب در لمعات و در چند موضع دیگر بیان
کردیم و در این موضع اختصار نموده ختم میکنیم این فصل را با یراد حدیثی چند که در این باب مطابق است
شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که در بصره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر حسن بصری گذشتند و او وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بجا آور ای حسن گفت یا امیر المؤمنین
دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل میساختند حضرت فرمودند که پس چرا
بعد از آنها یاری نکردی گفت والله که در روز اول غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و سلاح پوشیدم و
هیچ شک نداشتم که تخلف در یاری ام المؤمنین عایشه کفر است و در عرض راه کسی مرا ندا کرد که کجا میروی برگرد
هر که میکشد و هر که کشته میشود در جهنم میرود من ترسان برگشتم و در خانه نشستم و در روز دوم باز بعد [illegible] مهیا
شدم و روانه شدم و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت فرمودند که راست میگویی میدانی که آن منادی
که بود گفت نه فرمودند که آن برادر تو شیطان بود و تو را راست گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنمند
و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین حسن بصری خطاب فرمودند که در هر امتی

سامری می‌شناختند سامری این شخص است که سکوی حنک نمی‌دهد کرده و چند قصهٔ طولانی در مباحثهٔ حضرت
امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام با او نقل کرده است که دلالت میکند بر شقاوت او و نیز سعید
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حسن میخواهد بجانب راست رود و اگر چه او بجانب چپ
که علم یافت نمیشود مگر نزد ما اهل بیت و از کسانی که انکار صوفیه کرده اخبار و احادیث از او پیدا و وجود را
با و منسوب میسازند بصری است که مجلسی از او اکثر ذکر شده و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است در باب
لعنت عمران بعضی از روایتها مباحثات آن ملعون را ذکر کردیم و با حضرت علی بن الحسین علیه السلام
در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده و به آنحضرت طعن زده و در کتاب کافی بسند معتبر از فضل منقولست که
روزی عباد بصری بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد حضرت طعام تناول میفرمودند و بر پشت تکیه
نموده بودند عباد گفت که مگر نمیدانی که پیغمبر از این نوع طعام خوردن نهی کرده است بعد از چند مرتبه که این
مزه را گفت حضرت فرمودند که والله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده و انصاف بسند صحیح روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلام بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمودند که ای عباد ما مغرور شده که شکم و فرج
خود را از حرام نگاه داری بدرستی که حق تعالی در کتاب خود میفرماید که ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید
و قول سدید بگوئید یعنی عقائد درست قائل شوید تا خدا اعمال شما را اصلاح آورد ای عباد و بدانکه خدا
عمل را قبول نمیکند تا حق قائل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت
کرده است که گفت من و جمعی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه و حبیب فارسی
و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه رفته بودیم حول اهل مکه شدیم آب
بسیار را اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد آمده بودند بما پناه آورده که برای ایشان دعا کنیم تا برود

کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و هر چند اگر تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوانی محزون کئیب پیدا شد و چند شوط طواف کرد
بعد از آن رو بما کرد و گفت ای [illegible] گفتیم لبیک ای جوان گفت آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست
دارد گفتیم ای جوان بر ما ست دعا و بر خداست اجابت گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما می‌بود که
خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد پس چون ما دور شدیم نزد کعبه بسجده در آمد و گفت
ای سیدی و آقای من بمحبتی که مرا بر تو است سیراب کن ایشان را هنوز سخن آن حضرت
تمام نشده بود که ابری پیدا آمد و مانند دهنهای مشک آب از ابر روان شد پس از اهل مکه پرسیدم
که این جوان که بود گفتند علی بن الحسین است با آنکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام
زمان خود را نشناخته اند و مناظرات و منازعات طاوس یمانی با حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در کتب حدیث بسیار است و ابن شهر آشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق علیه السلام بکوفه
تشریف آوردند در زمان منصور دوانیقی و از آن ملعون مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت
آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند و آن جماعت پیش میرفتند
ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند و آنجماعت پیش رفتند
ابراهیم گفت بایستید که تا جعفر بیاید ببینیم که با این شیر چه میکند چون حضرت تشریف آوردند نزدیک شیر رفتند
و گوش شیر را گرفته از راه دور کردند و رو بآن جماعت کرده فرمودند که اگر مردم اطاعت حق تعالی
کنند چنانچه حق طاعت اوست هر آینه بار خود را بر این شیر بار میتوانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند
و گفتند که امیرالمؤمنین یعنی مامون ملعون فکر کرد در امر خلافتی که در دست او بود و شما اهل بیت را اولی

تر است به شیوای مردم بودن و تو را بهترین اهل و بیت خود ... الله الر غلاف مرا انداز گرداند دوست
کسی این را میخواهد و میطلبد که طعامهای خوب نخورد و جامهای کهنه بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت
بیماران رود حضرت فرمودند که حضرت یوسف علیه السلام پیغمبر بودند و قباهای حریر و جامهای مطرز بطلا
می پوشیدند و بر تکیه گاه آل فرعون تکیه میکردند و در میان مردم حکم مینمودند چیزی که از امام مطلوب است قسط و عدالت است که
چون حکم کند بعدالت کند و چون حکم کند از روی عدل بود و چون وعده کند بوعده خود وفا کند و بدرستی
که خدا این پوششهای نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است پس این آیه را تلاوت فرمود که
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ که ترجمه اش این است
که بگو ای محمد که کیست که حرام کرده است زینتهایی را که خدا از برای بندگانش ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزیهای
پاکیزه را و از این باب حدیث بسیار داریم و شیخ طوسی علیه الرحمة والرضوان در کتاب غیبت فرموده است که
جمعی دعوای نیابت صاحب الامر صلوات الله علیه کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند معجزات
بر دست ایشان جاری می شد از جانب امام معلوم که بایشان مردم نیابت ایشان را میدانستند اول کسی که این شریعی
بود که دعوای نیابت کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون آمد شیخ فرموده که بعد از او
بن نصیر نمیری میگفتند که بعد از دعوای نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها دعوی
نیابت میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت میکردند تا مردم ضعیف العقل بایشان بگروند بعد
ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قائل می شدند چنانچه ابو جعفر شلمغانی و امثال او مشهور
شده بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بوده و پس معتبران هبة الله
بن محمد کاتب روایت کرده است که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند او

پیغام فرستاد بابو سهل اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او مثل احمقان دیگر فریب
او را بخواهد خورد و دران مراسله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر کرد چنانچه در این شیوه و مکر
اول مردم را باین نحو فریب میداد و بعد از آن دعواهای فاسد میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل
فریب او را نخورده در جواب گفت که من از تو امری سؤال مینمایم که در جنب آنچه تو دعوی
مینمایی بسیار سهل است و آن امر این است که من کنیزان بسیار دوست میدارم و بسیار
بایشان مایلم و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه میباید خضاب
کنم که سفیدی مویهای من از ایشان مخفی باشد و اگر نه بایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین
کنی که ریش من سیاه شود و بخضاب محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم و بجانب
تو میایم و مردم را بمذهب تو دعوت مینمایم چون حلاج این جواب را شنید دانست که در آن
مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد و این قصه را ابو سهل در مجالس نقل میکرد
و مردم میخندیدند و موجب رسوایی او شد بعد از این حدیث قصه زندقه او بیرون کردند علی بن
بابویه اورا از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرده و او را از قم بخواری و مذلت اخراج نمودند
و بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر
شلمغانی روزی رفت بسوی ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر
بود افتاد و میبوسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرایی زیرا که روح
پیغمبر صلی الله علیه وآله بسوی پدر تو منتقل شده بود و روح علی به ابن ابی القاسم حسین بن روح
که از سفرای عظیم الشان حضرت صاحب الامر علیه السلام بود و این سخن را نقل کرد ابن روح گفت زنهار

دیگر تو آن زن مرد و رشتهای پا را از دور طرف کن که آنچه آن رشته است کفر است و الحاد
که آن ملعون شلمغانی در اصل اجتماعات جا داده است که اساس شیخ در راه و دعوی اینکه خدا با او
متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح علیه السلام میگویند و بجا و رکیک تکفیر حلاج لعنه الله
تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شد و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج
نقل کرده است که توقیع از حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شد بر دست حسین بن روح
بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود و ای عزیز غرض از ذکر این حدیث که از
بسیار بابی که اکتفا نمودم این بود که اگر به دیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل کنی این قلیلی
که برای تو ذکر کرده ام بر تو ظاهر میشود که این گروه پیوسته مخالف ائمه صلوات الله علیهم بوده اند
و علما و کبار و راویان شیعه که در اعصار ایشان و قریب بعصار ایشان بوده اند و از احوال ایشان
زیاده از من و تو اطلاع داشته اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است
از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک نمایی
و راه ضلالت این گروه را اختیار نمایی گناه تو برابر دیگری نخواهد بود هدانا الله و ایاکم الی
الصراط المستقیم **خاتمه** بدانکه چون اذکار و اوراد و ادعیه بسیاری از
ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست و اکثر اهل بدعت مردم را بیادگار و اورادی که از
مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب مینمایند و هر کس را دست بکتابهای بسیط نمیرسد
که علمای ما در این باب تألیف نموده اند خواستم که این کتاب را ختم کنم بذکر بعضی از فضائل اذکار منقوله
و در آن چند باب **اول در بیان** فضیلت تسبیحات اربعه است بسند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام

منقولست که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند
سؤال نمود و چون جواب شنیدند مسلمان شدند از جمله آن مسئلها این بود که پرسید ای
محمد مرا خبر ده از کلماتی که حق تعالی آنها را برای حضرت ابراهیم علیه السلام اختیار نمود در هنگامی که
خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمودند که چهار کلمات بود سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلَا إِلَهَ
إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ یهودی پرسید چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید حضرت فرمودند
که چون بنده سبحان الله میگوید با او تسبیح میکنند ملائکه که در زیر عرش اند پس میگویند تسبیح ده برابر ثواب
تسبیح او بدو عطا میکنند و چون الحمد لله میگوید حق تعالی نعیم دنیا را با او کرامت میفرماید در حال
تا کند از او نعیم آخرت و این کلمه است که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این کلمه را میگویند
و سخنانی که در دنیا میگفتند همه منقطع میشود بغیر از این سخن و اما لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ پس بهشت جزای
آنست چنانچه حق تعالی میفرماید که هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ یعنی جزای لَا إِلَهَ
إِلَّا اللهُ که بهشت یهودی گفت راست میگویی ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که سبحان الله میگوید حق تعالی برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسی که الحمد لله
میگوید درختی برای او میکارد و کسی که لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ میگوید درختی برای او میکارد و کسی که اللهُ
أَكْبَرُ میگوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که ما در بهشت درخت
بسیار داریم حضرت فرمودند که بلی ولیکن بپرهیزید از اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزد
زیرا که حق تعالی می فرماید که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست که بنده آزاد کنند و ما نداریم و ایشان را
مالی هست که به حج کنند و ما نداریم و ایشان مالی دارند که تصدق کنند و ما نداریم
و ایشان مال دارند که در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت فرمودند که هر که صد مرتبه
الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است
از صد شتر بردن به حج که کشند آنها را از برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب
با زین و لجام کرده مردم را سوار کنند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید کسی از او
در آن روز عملش بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید پس چون این خبر به اغنیا رسید ایشان
نیز این اعمال را بجا آوردند فقرا بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند اغنیا این کارها را نیز کردند
حضرت فرمودند که این فضل خداست بهر که میخواهد عطا میفرماید و به سند معتبر از حضرت امام رضا
علیه السلام منقولست که حق تعالی رجوع و حبیب گردانیده است که هر مومنی که صد مرتبه الله
اکبر بگوید و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله
بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس اللهم زوجني من الحور العين
البته حق تعالی حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر آن حوریه باشد پس از جهة
حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت کرده اند
و به سند معتبر منقولست که بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر را که هیچ چیز نزد
خدا محبوبتر از این دو کلمه نیست و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که سبحان الله نصف میزان اعمال است و الحمد لله پر میکند میزان اعمال را و الله اکبر ما بین آسمان و زمین را

پر میکند و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بسیار بگوئید سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستی که این کلمات می آیند در روز قیامت
با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و اینها باقیات صالحات یعنی امور شایسته که
از برای آدمی نفع آنها باقی میماند و حق تعالی فرموده است که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از
متاعهای زندگانی دنیا و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روزی با صحابه خود التفات نموده فرمودند که برای خود سپرها اخذ کنید و مهیا سازید صحابه گفتند
که گروه دشمنی رو بما آورده است که سپرها از برای دفع ضرر ایشان مهیا میباید کرد فرمودند که و لیکن از برای دفع آتش
جهنم از خود بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که هر که بگوید سبحان الله از روی تعجب حق تعالی از آن تسبیح مرغی خلق نماید که آن مرغ را
زبانی بوده باشد و در زبان ملکه مسبحات تسبیح الهی کنند تا روز قیامت و همچنین است الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر

فصل دویم

در ثواب تهلیل است و ثواب انواع آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام خطاب کرد که اگر آسمانها و ساکنان آنها و زمینهای
هفتگانه در یک کفه ترازو باشند و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه بر آنها زیادتی میکند و به سند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که تلقین کنید
مردههای خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله که گناه را خراب میکند و درهم میشکند صحابه گفتند
یا رسول الله کسی که در صحت بگوید چون است حضرت فرمودند که این اشد است در درهم شکستن و برطرف شدن
گناهان بدرستی که لا اله الا الله مونس است در حال حیات و در وقت مردن و در هنگام مبعوث

شدن و به درستی که جبرئیل بمن گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها روسفید مبعوث میشوند
و به آواز بلند میگویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث میشوند و فریاد میکنند یا ویلاه
یا ثبوراه و بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که وقت مرگ لا اله الا الله
و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت
سرخ که زمینش از مشک سفید باشد و میوه‌اش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر
و در آن درخت میوه‌ها باشد بشکل پستانهای دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید
و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید این کلمه
بالا رود و هر سقفی را بشکافد و به هر گناهی از گناهان او که برسد محو نماید تا آنکه به حسنات او برسد و قرار گیرد و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هیچ عملی ثوابش عظیم‌تر از شهادت لا اله الا الله
نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او
در آن روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که بیشتر از او این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر نوع از عبادتی را اندازه‌ای هست که به آن منتهی میشود مگر ذکر حق تعالی که آن را حدی نیست
که به آن منتهی شود چنانچه حق تعالی نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است کسی که آنها را ادا کرد
حدش همانست و همچنین کسی که روزه ماه رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است و کسی که
حج کند اندازه‌اش بعمل آمده است بغیر ذکر و یاد خدا که حق تعالی از آن بکمی راضی نشده است
و اندازه و نهایتی از برای آن مقرر نساخته است بعد از آن این آیه را خواندند یا ایها الذین آمنوا

اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمه ظاهر لفظش این است
که ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را بامداد و پسین
نهایتی برای ذکر مقرر نساخته بعد از آن فرمود که پدرم یاد خدا بسیار میکرد و با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود
و چون با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا
باز نمیداشت و پیوسته میدیدم که زبانش بکامش چسبیده بود و مشغول ذکر لا اله الا الله بود
و در صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع آفتاب صبح آن روز و میفرمود که
هر که قرآن بخواند و هر که قرآن نمیتواند خواند ذکر خدا بکند و خانه که در آن قرآن خوانده میشود و ذکر خدا میکنند
برکت آن خانه بسیار میشود و شیاطین از آن خانه دوری میکنند و آن خانه روشنی میدهد به اهل آسمان
چنانچه ستاره‌های روشن اهل زمین را روشنی میدهند و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا
در آن نمیکنند برکت آن خانه کم است و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میشوند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد و نزد
خداوند شما مقبول‌تر باشد و بهتر باشد از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از آنکه با دشمنان
دین ملاقات کنید و بکشید ایشان را و بکشند شما را یاد خدا است بسیار کنید پس فرمود که شخصی به خدمت حضرت رسول
آمد و پرسید که بهترین اهل مسجد کیست فرمود که هر که ذکر خدا بیشتر کند و فرمود که هر که را خدا زبانی گویا به ذکر عطا کرده
پس به درستی که خیر دنیا و آخرت با او کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که هر که خدا را بسیار یاد کند خدا او را دوست دارد و هر که ذکر خدا بسیار کند حق تعالی دو برات برای
او بنویسد یکی بیزاری از آتش جهنم و دیگری بیزاری از نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام

منقولست که هر که لا اله الا الله از روی اخلاص گوید داخل بهشت شود و اخلاص او آنست که این کلمه
او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا حرام کرده است و پیغمبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که
لا اله الا الله بگوید بغیر تعجب خدای تعالی از آن کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده
آن بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از او باشد و پیغمبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
تلقین کنید مرده های خود را لا اله الا الله بدرستی که هر که آخر کلامش لا اله الا الله
باشد داخل بهشت میشود و پیغمبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون حضرت نوح
داخل کشتی شد حق تعالی وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشی هزار مرتبه بگوی
لا اله الا الله و پیغمبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جبرئیل نزد حضرت رسول
آمد و گفت یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و پیغمبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الملک
الحق المبین خداوند عزیز جبار او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر و او را انیس مستأنس گرداند
و سبب توانگری او گردد و چنان باشد که در بهشت را کوبد و پیغمبر دیگر از آنحضرت منقولست
که هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند رو کند به توانگری و پشت کند به درویشی و بکوبد در بهشت را
بکوبد و پیغمبر از آنحضرت منقولست که هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا حق تعالی
روی رحمت خود را بسوی او دارد و از او روی لطف بر نتابد تا او را داخل بهشت گرداند و پیغمبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد
و بروایت دیگر دو هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و پیغمبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که هر که هر روز ده مرتبه این دعا بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا بنویسد حق تعالی از برای او چهل
و پنج هزار حسنه و محو کند از او گناهان او چهل و پنج هزار گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه و در روایت
دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد برای او در آن روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت
و در آن روز گناه کبیره او را فرا نگیرد و بروایت دیگر وارد شده است که این دعا را که در روزی بخواند حق تعالی
برای او چهل و پنج هزار درجه بلند گرداند و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد و حق تعالی خانه در بهشت
برای او بنا فرماید

فصل سیم در فضیلت تسبیح است پیغمبر از یونس بن یعقوب منقولست
که از حضرت صادق علیه السلام سوال نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید از ذاکرین کثیرا بوده
و عمل نموده بقول خدا که فرموده است ذکر کثیر کرده است فرمود که بلی و پیغمبر از آن حضرت منقولست
که هر که بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده حق تعالی سه هزار حسنه
از برای او ثبت نماید و سه هزار گناه از او محو نماید و سه هزار درجه از برای او مرتفع سازد و مرغی
در بهشت برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش از او باشد و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملک بر او صلوات میفرستند و پیغمبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر کس سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده
سبحان الله العظیم رو کند بتوانگری و پشت کند بفقر و بکوبد در بهشت را و از حضرت رسول

صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ ایزد تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد
و هزار هزار گناه از او محو نماید و هزار هزار درجه بلند کند و هر که زیاده بگوید خدا او را بیشتر زیاده کند و هر که
استغفار نماید خدا گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در هر روز
سی مرتبه سُبْحَانَ اللّٰهِ بگوید حق تعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهل‌تر آن فقر باشد و بسند معتبر
دیگر همین مضمون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که
حق سبحانه و تعالی چون نور محمد را پیش از خلق اشیاء خلق نمود او را در حجاب القدرة دوازده هزار سال ساکن گردانید
و در آنجا آن حضرت این تسبیح میگفت سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ و در حجاب المنة ده هزار سال ماند
و این تسبیح را میگفت سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو و در حجاب الرحمة نه هزار سال ساکن
بود و این تسبیح را میگفت سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى و در حجاب السعادة هشت هزار سال
ماند و این تسبیح را میگفت سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْهُو و در حجاب الکرامة هفت هزار
سال باین تسبیح مشغول بود سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ و در حجاب المنزلة شش هزار
سال این تسبیح را میگفت سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ و در حجاب الهدایة پنج هزار سال ماند
و این تسبیح میفرمود سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و در حجاب النبوة چهار هزار سال ساکن بود
و این تسبیح سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ و در حجاب الرفعة سه هزار سال ماند و این
تسبیح را میگفت سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ و در حجاب الهیبة دو هزار سال ماند و
ورد او این تسبیح میبود سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ و در حجاب الشفاعة هزار سال باین تسبیح مشغول
بود سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ

فصل چهارم در تحمیدات و انواع محامد

بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است
فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هر که بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شکر
جمیع نعمتهای خدا را کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول
فرمود که هر که خدا نعمتی و کرامتی فرماید حمد الهی بکند و هر که روزی او دیر رسد استغفار کند
و هر که اندوهی رو دهد یا کاری دشوار پیش آید بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ و بسند معتبر
دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امری رو
میداد که موجب سرور بود میفرمود که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود در حالت سرور که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ
تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ و چون امری رو میداد که موجب الم بود میفرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ
حَالٍ و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
هر روز حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای بدن که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
كَثِيرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون
کسی را ببینی که به بلائی مبتلا گردیده است سه مرتبه این تحمید را آهسته بخوان که او نشنود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَلَوْ شَاءَ فَعَلَ بعد از این فرمود که هر که در این
حال حمد را بخواند هرگز به آن نوع از بلا مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ کاتبان اعمال از نوشتن آن باز مانند و میگویند خداوندا ما
نمیدانیم یعنی حمدی که تو سزاواری ثواب آن را نمیدانیم حق تعالی جواب ایشان فرماید که بنویسید که بنده من گفته است

شما نوشته شود ثوابش برسد و به سند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید
الحمد لله علی کل نعمة کان او هی کائنة شکر نعمتهای گذشته و آینده را
ادا کرده است در فضیلت استغفار به سند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که خود را
خوشبوی و معطر گردانید به استغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در حدیث دیگر وارد شده
که استغفار روزی را زیاد میکند و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بهترین دعا
استغفار است و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش نورانی
بر رود و میدرخشد و نور میدهد و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هر که بگوید استغفر الله
و اتوب الیه او متکبر و جبار نیست و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که استغفار
کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادتست و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در هر مجلسی که می نشستند هر چند که اندکی می نشستند برنمیخاستند تا بیست و پنج مرتبه
استغفار نمیکردند و به سند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفتاد مرتبه
میفرمودند که استغفر الله و هفتاد مرتبه میفرمودند که اتوب الی الله و به سند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که هر که گناهی میکند هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه بخواند
بر او هیچ نوشته نشود استغفر الله الذی لا اله الا هو القیوم و اتوب الیه و به سند معتبر
دیگر از آنحضرت منقولست که هر که روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد
و خیری نیست در بنده که در روزی هفتصد گناه بکند و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که هر مومنی که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند و از روی پشیمانی بگوید استغفر الله الذی

لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و
اسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علیّ البته حق تعالی گناهان او را بیامرزد
و خیری نیست در بنده که در شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند و به سند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میکردند با آنکه هرگز گناهی از ایشان
حضرت صادر نمیشد **فصل ششم** در فضیلت اذکار متفرقه است به سند صحیح از حضرت جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام منقولست که فرمود که عجب دارم از کسی که از خوفی از دشمنی میترسد
چرا پناه باین کلمه نمیبرد که حسبنا الله و نعم الوکیل زیرا که حق تعالی میفرماید که در عقب آن که
این کلمه را گفتند برگشتند بنعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی
و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض میشود چرا پناه نمیبرد باین کلمه که حضرت یونس علیه السلام در شکم
ماهی گفت که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که حق تعالی میفرماید
بعد از این که ما دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم و همچنین او را نجات دادیم
همچنین نجات میدهیم مومنان را و عجب دارم از کسی که دشمنان در مقام مکر او باشند با او چرا پناه نمیبرد
باین آیه که افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که چون حق تعالی میفرماید که
مومن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیهای آنچه مکر بسته بودند
و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع دنیا داشته باشد چرا پناه نمیبرد باین کلمه که ما شاء الله
لا قوة الا بالله زیرا که حق تعالی میفرماید که برادر مومن به برادر کافر گفت که چرا داخل باغ خود که شدی
این کلمه را نگفتی اگر مرا کمتر از خود می بینی که مال و فرزند او کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از باغ تو بمن

عطا فرماید و شاید حق تعالی در مقام خوف اطلاق میکند و بسند معتبر از ابن عباس منقولست که شخصی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و شکایت نمود از وسوسهٔ سینه و بسیاری قرض و احتیاج
حضرت فرمودند که مکرر این کلمات را بخوان تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ
وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا بعد از اندک وقتی آن مرد بخدمت حضرت آمد و گفت برکت
این دعا حق تعالی وسوسهٔ سینه را برطرف کرد و قرض مرا ادا نمود و پیش و روزی مرا فراخ گردانید
و بسند صحیح دیگر از حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت آدم علیه السلام
بحق تعالی شکایت کرد وسوسه خاطر و اندوه را جبرئیل نازل شد و گفت یا آدم بگو لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللّٰهِ چون آدم این کلمه را گفت وسوسه و اندوه او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و کسی که فقر و احتیاج
بر او زیادتی کند بسیار بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ بدرستی که این کلمه
گنجی است از گنجهای بهشت و در آن شفا از هفتاد و دو درد است که کمتر آنها هم و اندوه است و بسند صحیح از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که در شب معراج حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی نمود که
بتو عطا میکنم دو کلمه از گنجهای عرش خود لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَلَا مَنْجَا مِنْکَ إِلَّا
إِلَیْکَ و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که گفتن لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ
موجب شفا از نود و نه درد است که سهلتر آنها غم و اندوه است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر گاه اندوهی عارض شود بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ و در حدیث دیگر

و در حدیث دیگر منقولست که ابوذر گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا وصیت نمود که این کلمه
بگویم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که هر روز صد مرتبه لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ بگوید حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهلتر آنها هم و اندوه باشد و بسند
معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن مَا شَاءَ اللّٰهُ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ البته دعای او مستجاب شود و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست
که هر که هفتاد مرتبه بگوید مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ حق تعالی بگرداند از او هفتاد نوع
از انواع بلا که کمتر آنها آن باشد که دیوانه شود و بسبب دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگر از آن حضرت
منقولست که خدا را ملکی هست موکل بنام ارحم الراحمین نام دارد و هر بنده که سه نوبت بگوید یَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِینَ آن ملک میگوید که أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ صدای ترا شنید هر حاجتی که داری بطلب که عطا کند
و بسند صحیح از آن حضرت منقولست که هر که ده مرتبه بگوید یَا اَللّٰهُ حق تعالی در خطاب میفرماید که
لبیک چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه بگوید یَا رَبِّ همین خطاب کنند او را و
بسند صحیح از آن حضرت منقولست که هر که بگوید یَا رَبِّ اللّٰهُ اللّٰهُ چندان که نفس او وفا کند خطاب
فرماید حق تعالی که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد
پدرم بر او گذشت و فرمود که ده مرتبه بگو یَا اَللّٰهُ که هیچیک از شیعیان ده مرتبه این کلمه را نگوید مگر آنکه
پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده من حاجت خود را سؤال کن و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که فرمود که پدرم را در خواب دیدم که فرمود که هر گاه بشدتی و محنتی گرفتار شوی بسیار بگوی
یَا رَؤُوفُ یَا رَحِیمُ و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود

که میخواهی بر او علم کنم به اسم اعظم الهی بخوان سوره حمد و سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی و سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر را پس رو بقبله کن و هر حاجت که داری از خدا طلب و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که اسم اکبر این است یا حی یا قیوم و در روایت دیگر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
منقولست که این دعا مشتمل است بر اسم اعظم یا الله یا الله یا الله وحدک وحدک لا
شریک لک انت المنان بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام
وذو الاسماء العظام وذو العز الذی لا یرام و الهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم وصلی الله علی محمد وآله اجمعین بعد از خواندن این دعا
هر حاجتی که داری طلب به سند معتبر از سکین بن عمار مرویست که گفت شبی در مکه خوابیده بودم شخصی آمد
نزد من آمد و گفت برخیز که شخصی خدا را در زیر ناودان به اسم اعظم رب الارباب میخواند بیدار شدم و بخواب
رفتم پس بار دیگر باز همان صدا را از همان شخص که گفت من بیدار شدم و دو باره بخواب رفتم در مرتبه سیم مرا صدا
زد که برخیز که موسی بن جعفر خدا را به اسم اعظم میخواند در تحت ناودان سکین میگوید که برخواستم
غسل کردم چون به نزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامه خود را بر سر کشیده و در سجده است در پشت سر آنحضرت
نشستم این دعا میخواند که یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی
لا یموت سه مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک
بان لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک یا لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک
بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه سکین گفت که از حضرت مکرر این دعا
خوانده تا من حفظ کردم و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر کسی که این کلمات

بخواند من ضامنم او را در دنیا و آخرت اما در دنیا پس ملکها او را بشارت دهند در هنگام مردن اما
در آخرت پس حق تعالی بعدد هر کلمه خانه در بهشت باو کرامت فرماید و دعا این است یا اسمع السامعین
یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم
الحاکمین

باب دویم

در بیان اذکاری چند که مخصوص وقتی چند از شب و روز است چند

فصل اول

در تعقیب نماز شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند
به سند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که چون از نماز شام فارغ شوی
از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو صد مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و همچنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح که هر که در این وقت این را بگوید
حق تعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها خوره و پیسی و شر شیطان و شر پادشاه باشد و از
حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح بسم
اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی چشم و در روایتی که اسم اعظم این کلمات است
و بخصوص به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و شام
هفت مرتبه بخواند حق تعالی او را از هفتاد نوع از بلا دفع کند که کمترش قولنج و پیسی باشد و دیوانگی
و خوره باشد و اگر از اهل شقاوت باشد از نامه اعمال اشقیا محو گردیده در نامه سعدا ثبت نمایند و در روایت دیگر
هر مرتبه واقع شده است همین ثواب با سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه
بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در آن روز نبیند
امری که مکروه باشد و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب

پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند که لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی
کل شیء قدیر کفارهٔ گناهان او باشد در آن روز و بروایت دیگر خدا ملاقات نکند بنده
بهتر از عمل او مگر کسی که عمل او را کرده باشد و در روایت دیگر وارد شده است که واجبست که
این تهلیل را ده مرتبه بگویند اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و
اعوذ بک ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم و فرمود که اگر این دو ذکر از آن
دو وقت فراموش کند قضا کند چنانکه نماز را قضا میکند و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه
آن تهلیل را بگوید که گذشت و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سی و پنج مرتبه سبحان الله
و سی و پنج نوبت لا اله الا الله و سی و پنج نوبت الحمد لله بگوید او را از غافلان
ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر
بگوید چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از برآمدن و پیش از فرو رفتن آفتاب حق تعالی ثواب صد بنده آزاد
کردن در نامهٔ اعمال او بنویسد و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ هست که صد و هشتاد رگ از آنها متحرک است و صد و هشتاد
رگ دیگر ساکن اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود و یکی از رگهای ساکن متحرک گردد او را خواب
نمی برد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه میگفتند که

الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که
هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است
و همچنین اگر در شام چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر شخصی گذشت که در باغ خود درخت
میکشت حضرت ایستادند و فرمودند که میخواهی ترا دلالت کنم بر درختی که اصلش
ثابت و میوه اش زودرس تر و نیکوتر و باقی تر باشد گفت بلی فرمود که در هر صبح و شام بگو
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر اگر بگوئی حق تعالی بعدد هر تسبیحی ده درخت
در بهشت بکرامت فرماید از انواع میوه ها و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که در صبح این دعا بخوان
اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد وسنته ودین الاوصیاء وسنتهم آمنت
بسرهم وعلانیتهم وشاهدهم وغائبهم واعوذ بالله مما استعاذ
منه رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی والاوصیاء وصلوات الله علیهم
وارغب الی الله فیما رغبوا الیه ولا حول ولا قوة الا بالله و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که در صبح و شام سه نوبت بگوید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا
وبمحمد صلی الله علیه وآله نبیا وبالقرآن بلاغا وبعلی اماما وبالاوصیاء
من ولده ائمة البته بر حق تعالی لازم است که در روز قیامت او را راضی گرداند و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که هر بنده مؤمنی که قبل از طلوع آفتاب این دعا بخواند که الله اکبر الله
اکبر کبیرا وسبحان الله بکرة واصیلا والحمد لله رب العالمین

كَثيراً لا شَريكَ لَهُ وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ملکی مبادرت نماید و این دعا را به آسمان بال
خود کرده با آسمان و چون به آسمان اول در آید ملکه با او گویند که چه چیز با خود داری در جواب گوید که شخصی از مومنان
بدین کلمات تکلم نموده و کلمات را نقل کرده اند ملکه گویند که خدا رحم کند آنکس را که این کلمات را تکلم
پس این کلمات را ببرد و در دیوان کنوزی که اعمال صالحه مومنان در آنجا مثبت است ثبت نماید
و به سند عالی از ابو حمزه ثمالی منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از تفسیر آیه که حق تعالی
در شأن ابراهیم فرموده که حقوق الهی را وفا نمود و او وفا نمود تمام ادا نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد
سه مرتبه میگفت اَصْبَحْتُ وَرَبّي مَحْمُودٌ اَصْبَحْتُ لا اُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئاً وَلا اَدْعُو
مَعَ اللهِ اِلٰهاً وَلا اَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيّاً و همچنین در شام سه مرتبه میفرمود که اگر در شام
خوانده بجای اَصْبَحْتُ اَمْسَيْتُ میگوید و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که حضرت نوح علیه السلام در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را میخواند اَللّٰهُمَّ اِنّي
اُشْهِدُكَ اَنَّهُ ما اَصْبَحَ بي مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ عافِيَةٍ في دينٍ اَوْ دُنْيا فَمِنْكَ
وَحْدَكَ لا شَريكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِها عَلَيَّ حَتّىٰ تَرْضىٰ وَ
بَعْدَ الرِّضا و بدین سبب حق تعالی او را عبد شکور نمود یعنی بنده بسیار شکر کننده و اگر در شام
خواهد بخواند بجای اصبح امسی گوید اَنَّهُ ما اَمْسىٰ بي مِنْ نِعْمَةٍ و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که هر که در صبح انگشتر عقیق در دست خود داشته باشد و پیش از آنکه نظر به احدی کند نگین عقیق را
به کف دست خود بگرداند و به نگین نظر کند و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند پس این دعا بخواند که
آمَنْتُ بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَآمَنْتُ بسرّ

آلِ مُحَمَّدٍ وَعَلانِيَتِهِمْ وَظاهِرِهِمْ وَباطِنِهِمْ وَاَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ
حق تعالی او را در آن روز از جمیع بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید و به سند معتبر از حضرت امام
محمد باقر منقول است که هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار بگوید خدا او را بیامرزد و اگر
چه هفتصد گناه کرده باشد و به سند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که هر که در وقت
شام سه مرتبه بگوید سُبْحانَ اللهِ حينَ تُمْسُونَ وَحينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ
فِي السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَعَشِيّاً وَحينَ تُظْهِرُونَ هیچ چیز در آن شب از او
فوت نشود و جمیع شرها را از او دور گرداند و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَلا يَفْعَلُ ما
يَشاءُ غَيْرُهُ حق تعالی خیر بسیار کرامت فرماید و به سند صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که چون به معراج رفتم ملکی مرا دعایی تعلیم نمود
که در صبح و شام میخوانم اَللّٰهُمَّ اِنَّ ظُلْمي اَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِعَفْوِكَ وَ
ذَنْبي اَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِعَفْوِكَ وَذَنْبي اَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِمَغْفِرَتِكَ وَذُلّي
اَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِعِزَّتِكَ وَفَقْري اَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِغِناكَ وَوَجْهِي
الْبالي اَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِوَجْهِكَ الْباقِي الَّذي لا يَفْنىٰ و به سند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که شخصی آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و گفت یا رسول الله
من پیر شده ام و قوتم ضعیف شده و آنچه از اعمالی که عادت کرده بودم بجا آوردن از نماز و روزه و
حج و جهاد پس مرا کلامی تعلیم فرما که حق تعالی مرا به آن نفع دهد و سبک کن بر من یا رسول الله تقی

حضرت فرمود که اعاده کن این سخن را تا آنکه سه مرتبه این کلام را ادا نمود حضرت فرمود که برو در وقت صبح
وکلمه‌ای نماند مگر آنکه گریست بسبب ترحم بر تو پس هرگاه نماز صبح کنی ده مرتبه بگوی سُبْحَانَ اللّٰهِ
الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ تا حق تعالی
ترا عافیت دهد بسبب این ذکر از کوری و دیوانگی و خوره و ضعف پیری و فقر گفت یا رسول الله
این برای دنیاست از برای آخرت چه چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بگوی اللّٰهُمَّ اهْدِنِي
مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ
أَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ بعد از آن فرمود که اگر این دعا را عمدا ترک نکند تا از دنیا برود در قیامت
هشت در بهشت را برای او گشاده کنند که از هر دری که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که هر روز بیست و پنج نوبت بگوید اللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ حق تعالی بعدد هر مؤمنی
که گذشته است و خواهد آمد تا روز قیامت حسنه در نامه عمل او بنویسد و گناهی از او محو کند و درجه
از برای او بلند گرداند و بسند معتبر از امام منقول است که یک جماعت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض نمود
کردهای تعلیم من نما که جامع مطالب دنیا و آخرت باشد حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب
بگو سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَأَسْأَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ امام گفت
که من حال بد و پریشانی داشتم از جمیع اهل بیت خود بودم و ببرکت این دعا امروز حالم از همه بهتر است
و شیخ طوسی علیه الرحمة والرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که صد نوبت بگو أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ
وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و صد نوبت بگو أَسْأَلُ اللّٰهَ الْعَافِيَةَ و صد نوبت بگو أَسْتَجِيرُ بِاللّٰهِ

مِنَ النَّارِ وَأَسْأَلُهُ الْجَنَّةَ و صد نوبت بگو أَسْأَلُ اللّٰهَ الْحُورَ الْعِينَ و صد نوبت سوره
قل هو الله احد بخواند و صد نوبت بگوید صَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و صد نوبت بگوید
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و ده نوبت آیة الکرسی و ده نوبت سوره انا انزلناه بخواند و ده نوبت
این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اقْذِفْ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ مَحَبَّتِي وَضَمِّنِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بِرِّي وَأَلْقِ الرُّعْبَ فِي قُلُوبِ أَعْدَائِكَ مِنِّي وَانْشُرْ رَحْمَتَكَ لِي وَأَتْمِمْ
عَلَيَّ وَاجْعَلْهَا مَوْصُولَةً بِكَرَامَتِكَ إِيَّايَ وَأَوْزِعْنِي شُكْرَكَ وَأَوْجِبْ
لِيَ الْمَزِيدَ مِنْ لَدُنْكَ وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ

فصل دویم

در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیح فاطمه زهرا
صلوات الله علیها است سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله چنانچه
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که عبادت کرده نمیشود خدا را بچیزی
که بهتر باشد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و اگر از آن چیزی بهتر میبود حضرت رسول آن را بفاطمه عطا
میفرمود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که تسبیح فاطمه را در هر روز بعقب
هر نماز بخواند محبوب‌تر است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه را بخواند بعد از آن لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ بگوید گناهانش آمرزیده شود و
بسند صحیح از آن حضرت منقول است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب خود فرمود که
آنچه دارید از جامها و ظرفها اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید تا بآسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله

فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در آسمان گفتند بلی
فرمود که هر یک از شما که از نماز واجب خود فارغ شوید سی مرتبه بگویید سُبحانَ اللهِ والحَمدُ لِلّهِ
ولا اِلهَ اِلّا اللهُ واللهُ اَکبَرُ بدرستی که اصل این کلمات در زمین است و شاخشان
در آسمان و دفع میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرگهای بد را
از خواننده خود و اینهایند باقیات صالحات و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که چهل مرتبه این تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از قبله گرداند
هر حاجتی که از خدا سؤال کند باو عطا فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
هر که بعد از نماز فریضه پیش از آنکه پاهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید اَستَغفِرُ اللهَ
الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ ذُو الجَلالِ والاِکرامِ واَتوبُ اِلَیهِ حق تعالی
گناهان او را بیامرزد اگر چه مثل کف دریا باشد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که فرمود کمتر چیزی که مجربست از دعا بعد از نماز فریضه آنست که بگویی اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ
مِن کُلِّ خَیرٍ اَحاطَ بِهِ عِلمُكَ واَعوذُ بِكَ مِن کُلِّ شَرٍّ اَحاطَ بِهِ عِلمُكَ
اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ عافِیَتَكَ فی اُموری کُلِّها واَعوذُ بِكَ
مِن خِزیِ الدُّنیا وعَذابِ الآخِرَةِ و بسند معتبر دیگر منقولست که محمد بن ابراهیم
بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت که میخواهم که دعائی تعلیم من فرمایی که بعد از
هر نماز بخوانم و حق تعالی بسبب خواندن آن خیر دنیا و آخرت برای من جمع نماید حضرت نوشتند
که بگو اَعوذُ بِوَجهِكَ الکَریمِ وعِزَّتِكَ الَّتی لا تُرامُ وقُدرَتِكَ الَّتی

لا یَمتَنِعُ مِنها شَیءٌ مِن شَرِّ الدُّنیا والآخِرَةِ ومِن شَرِّ الاَوجاعِ کُلِّها و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بگوید
بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کسی که
خواهد از دنیا بیرون رود از گناهان پاک شده مانند طلای بیغش و مطالبی نزد او نباشد که
از او طلب نماید باید که بعد از نمازهای پنجگانه دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دست خود را
بجانب آسمان گشاید و بگوید اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ بِاسمِكَ المَکنونِ المَخزونِ
الطّاهِرِ الطُّهرِ المُبارَكِ واَسئَلُكَ بِاسمِكَ العَظیمِ وسُلطانِكَ القَدیمِ
یا واهِبَ العَطایا ویا فَکّاكَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ ویا مُطلِقَ الاُساری
اَسئَلُكَ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ واَن تُعتِقَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ واَن
تُخرِجَنی مِنَ الدُّنیا آمِناً وتُدخِلَنِی الجَنَّةَ سالِماً واَن تَجعَلَ دُعائی اَوَّلَهُ
فَلاحاً واَوسَطَهُ نَجاحاً وآخِرَهُ صَلاحاً اِنَّكَ اَنتَ عَلّامُ الغُیوبِ
بعد از آن فرمود که این از دعاهای مخفی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تعلیم من نموده
و امر فرموده که تعلیم حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود
با اصحاب خود ادا نمودند و چون سلام گفتند سه مرتبه دست بر داشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند
پس این دعا خواندند لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ وَحدَهُ وَحدَهُ اَنجَزَ وَعدَهُ ونَصَرَ عَبدَهُ واَعَزَّ
جُندَهُ وغَلَبَ الاَحزابَ وَحدَهُ فَلَهُ المُلكُ ولَهُ الحَمدُ یُحیی ویُمیتُ وهُوَ

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس رو بمحراب خود کرد و گفت هر که برگشت باین نکرد و
این کار را بعد از نماز واجب بر کسی که بعد از سلام نماز این بخواند حق تعالی او را اگر چه
را او چون اسیر آزاد شکر حق تعالی بر تقویت اسلام و اهل اسلام و بسند صحیح منقولست از احمد
بن ابی نصر بزنطی که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که چگونه صلوات و سلام بعد
نماز واجب بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفرستم حضرت فرمود که بگو السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ
بْنَ عَبْدِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خِيَرَةَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللهِ أَشْهَدُ
أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ
لِأُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَعَبَدْتَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَجَزَاكَ
اللهُ يَا رَسُولَ اللهِ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
و موافق حدیث معتبر مستحبست که بعد از هر نماز بخواند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَجِرْنَا مِنَ النَّارِ وَارْزُقْنَا الْجَنَّةَ وَزَوِّجْنَا مِنَ الْحُورِ الْعِينِ و بسند معتبر
منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جای نماز بر نمیخواستند تا چهار ملعون و چهار ملعونه را
لعنت نمیکردند پس باید که بعد از هر نماز بگوید اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ
وَمُعَاوِيَةَ وَعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ وَهِنْدَ وَأُمَّ الْحَكَمِ و بعضی از تعقیبات

در باب فضائل سور و آیات قرآنی گذشت و در باب صلوات در بعضی گذشت و در این جا چون
بشرح مذکور میشود ببعضی اکتفا مینمائیم **فصل** در تعقیب مخصوص نماز ظهر
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسول بعد از نماز ظهر این دعا میخواند
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ
وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ لِي
ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَّجْتَهُ وَلَا سُقْمًا إِلَّا شَفَيْتَهُ وَلَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ
وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ وَلَا خَوْفًا إِلَّا آمَنْتَهُ وَلَا سُوءًا إِلَّا صَرَفْتَهُ وَلَا حَاجَةً
هِيَ لَكَ رِضًا وَلِيَ فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا قَضَيْتَهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ آمِينَ يَا رَبَّ
الْعَالَمِينَ در تعقیب مخصوص نماز عصر بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته
باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم آنقدر گناه نداشته باشد از گناهان مادرش
و اگر از گناهان برادرش و اگر از خواهرش همچنین تا خویشان هر که باشد نزدیکتر باشد و در حدیث
دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه از اینها خواندن
گذشت بعد از نماز عصر و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که هر روز بعد از نماز عصر
یک مرتبه بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ

بائِسٍ مِسْكِينٍ مُسْتَكِينٍ مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا
حَيٰوةً وَلَا نُشُورًا حق تعالی امر فرماید که صحیفهٔ گناهان او را بدرند هرچند که گناه بسیار داشته
در بیان تعقیب مخصوص نماز خفتن است بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست که هر که بعد
نماز خفتن هفت نوبت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند در ضمان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی
رحمه الله علیه نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سوره حمد و قل هو الله و قل اعوذ
برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر یک ده مرتبه و تسبیحات اربع ده مرتبه و اللهم
صل علی محمد و آل محمد ده مرتبه **فصل ششم** در بیان سجده شکر است بدانکه از جمله سنتهای
مؤکده بعد از هر نمازی سجده شکر است و فضائل این سجده در حدیث بسیارست چنانکه بسند معتبر
حضرت صادق علیه السلام منقولست که در سجده شکر چیست بر هر مسلمانی نماز خود را بآن تمام میکنی و خدا
خود را خشنود میگردانی و ملائکه را بعجب می آوری و بدرستی که بنده که نماز میکند و بعد از آن سجده شکر
بجا می آورد حق تعالی حجاب را میان ملائکه و بنده بر میدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید ببنده من
که فرض مرا ادا کرد و عهد مرا تمام کرد و بعد از آن شکر نعمت مرا بجا می آورد ای ملائکه چه ثواب از برای او
نزد من است ملائکه میگویند که پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان میفرماید که دیگر چه چیز او را
کرامت فرمایم میگویند که امور او را کفایت کن و همچنین حق تعالی سؤال مینماید و ملائکه جواب
میگویند تا آنکه هیچ چیز نمیماند که علم ملائکه با احاطه کند مگر آنکه او را میگویند باز چون حق تعالی سؤال مینماید
ایشان میگویند پروردگارا علم ما زیاده ازین احاطه نکرده است پس حق تعالی فرماید که من شکر او کنم
چنانکه او شکر من کرد و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را در مرتبه معرفت خود کامل

مکر دو نم

میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست و از امام جعفر صادق علیه السلام
نیز منقولست که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که ای موسی میدانی
که چرا ترا از میان بندگان خود برگزیدم و کلیم خود گردانیدم گفت ای پروردگار من خطاب رسید که
پس من نظر کردم بنفس تو از تو بندگی خود از همه ذلیل تر یافتم هرگاه که از نماز فارغ میشوی دو طرف
روی خود را بر روی خاک میگذاری پس حضرت موسی بسجده درآمد و پهلوهای خود را در روی
تذلل بر خاک مالید تا پروردگار خود حق تعالی وحی نمود که سر بردار ای موسی و دست خود را در موضع
سجود بمال و بر رو و بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلایی و دردی و آفتی و بدانکه اقل سجده
شکر آنست که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده و افضل
از آن حضرت منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر در سجده اول صد مرتبه عفوا عفوا
یا العفو العفو بگوید بعد از آن جانب راست را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکری که او را بخاطر رسد
در آن بخواند مثل یا الله یا ربّاه یا سیّداه و همچنین پهلوی چپ را بر زمین گذارد و چنین دعا یا
ذکری بخواند و باز دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید خوبست و در این سجده
برخلاف سجده‌های نماز است که دستها را بر زمین بچسباند و سینه و شکم را بر زمین بچسباند و
ایضا مستحب است که حاجت را از حق خود طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات
تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت
قرب بخدا زیاده و بیشتر از حالی که در سجود کرده باشد و ائمه صلوات الله علیهم سجده‌های بسیار طولانی

بجا آورده‌اند خصوصا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که بعد از نماز صبح بسجده میرفتند و روز
که بلند می‌شد سر از سجده برمیداشتند و اگر در حالی بوده‌اند که مشغول عبادت حق سبحانه شده‌اند
اکثر احوال بسجده مشغول مناجات بوده‌اند و بعضی اصحاب کبار ایشان نیز این طریقه را داشته‌اند
حتی آنکه نقل کرده‌اند که بعضی از ایشان از بس طول میداده‌اند سجده را مرغ بر پشت ایشان آشیان
میکرده‌اند و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم منقولست و این کتاب
گنجایش ذکر آنها ندارد و بهترین آنها آنست که کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبد الله
بن جندب از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود از دعائی که در سجده شکر خوانند
حضرت فرمودند که چون بسجده میروی بگوی اللّهمّ انّی اشهدک واشهد ملائکتک
ورسلک وجمیع خلقک انّک انت الله ربّی والاسلام دینی ومحمّدا
نبیّی وعلیّا والحسن والحسین وعلیّ بن الحسین ومحمّد بن علیّ وجعفر بن
محمّد وموسی بن جعفر وعلیّ بن موسی ومحمّد بن علیّ وعلیّ بن محمّد والحسن
بن علیّ والحجّة بن الحسن ائمّتی بهم اتولّی ومن اعدائهم اتبرّأ
پس بگو سه مرتبه اللّهمّ انّی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنّهم
بعدوّک وعدوّهم ان تصلّی علی محمّد وعلی المستحفظین من آل
محمّد سه مرتبه و بگو اللّهمّ انّی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بعد از آن پهلوی
راست رو را بر زمین میگذاری و میگوئی یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علیّ الارض
بما رحبت ویا باری خلقی رحمة بی وکنت عن خلقی غنیّا صلّ علی محمّد

وعلی المستحفظین من آل محمّد سه مرتبه پس جانب چپ رو را بر زمین میگذاری و میگوئی یا
مذلّ کلّ جبّار ویا معزّ کلّ ذلیل قد وعزّتک بلغ مجهودی
سه مرتبه پس بار دیگر سر را بسجده میگذاری و صد مرتبه میگوئی شکرا شکرا و در روایت دیگر
وارد شده است که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در سجده اول هزار مرتبه العفو العفو میفرمودند
و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت در سجود این دعا میخواندند اعوذ بک من نار
حرّها لا یطفی واعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی واعوذ بک من نار
عطشانها لا یروی واعوذ بک من نار مسلوبها لا یکسی و در حدیث دیگر
روایتست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سجده این دعا میخواندند ارحم ذلّی بین
یدیک وتضرّعی الیک ووحشتی من النّاس وانسی بک یا کریم

فصل هفتم

در بیان اذکاریست که در هنگام خواب باید خواند مجملا مستحبست
که در هنگام خواب با وضو باشد و بجانب راست بخوابد رو بقبله و سوره‌ها و آیاتی که در باب
فضیلت قرآن مذکور شد بخواند و بهترین اذکار در وقت خواب تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون آدمی شب در جامه خواب در
میخوابد ملک بزرگواری بسوی او مبادرت مینماید پس ملک با او میگوید که روز خود را ختم کن بخیر و شب خود را
افتتاح کن بخیر و شیطان میگوید روز خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس
اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح فاطمه زهرا را خواند در وقت خواب ملک آن شیطان را میزند
و از او دور میکند و او را محافظت و نگهبانی میکند تا بیدار شود و پس اگر شیطان می‌آید و او را ... میکند

که هم شب را افتتاح روز را گناه نکند و ملک او را احترام میکند پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت
فاطمه را خواند آن ملک شیطان را از او دور میکند و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در عملش
می نویسد و نیز منقول است از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقولست که فرمود ما اهل بیت در هنگام
خواب ده خصلت میباشد طاهر میباشیم و بر دست راست میخوابیم و دست راست را در زیر روی
میگذاریم و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام میخوانیم و رو به قبله میخوابیم و سوره حمد و آیة الکرسی و آیه شهد الله را
میخوانیم پس هر که چنین کند بهره خود را از آن شب از ثواب برده است و نیز منقولست از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند
حق تعالی یازده ملک را بر او موکل گرداند که او را محافظت نمایند از شر شیطان رجیم و نیز بسند معتبر دیگر
از آن حضرت منقولست که هر که در وقتی که در رخت خواب میرود صد مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند
گناهان او آمرزیده میشود و او را شفیع گرداند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او
پنجاه سال آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب سوره
قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیة الکرسی بخواند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست
که هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله
الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی
الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر از گناهان بیرون آید مانند آن روزی
که از مادر متولد شده بود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام خواب
آیة الکرسی میخواندند و بعد از آن میفرمودند که بسم الله آمنت بالله وکفرت بالطاغوت

اللهم احفظنی فی منامی ویقظتی و نیز بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که کسی که خواهد در میان شب بیدار شود در وقت خواب این دعا بخواند اللهم لا تنسنی
ذکرک ولا تؤمنّی مکرک ولا تجعلنی من الغافلین وانبهنی
لاحب الساعات الیک ادعوک فتستجیب لی واسألک فتعطینی
واستغفرک فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم الراحمین
فرمود که چون این دعا را بخواند حق تعالی دو ملک بسوی او فرستد که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود
فبها و اگر بیدار نشود حق تعالی ایشان را امر فرماید که از برای او استغفار نمایند و اگر در آن شب بمیرد شهید
مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی طلبد عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که چون یکی از شما در شب از پهلو به پهلو گردد در شب که بگوید الحمد لله والله اکبر و بگوید این
طاوس پس عبد الرحمن نیز بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کسی که خواهد
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد
و در هر رکعتی سوره حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد
بفرستد و بر جامه پاکی بخوابد که حلال و حرامی با بر روی آن وطی کرده باشد و دست خود را در زیر خد
راست خود بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صد مرتبه بگوید ما شاء الله
و بخواب رود که آن حضرت را در خواب می بیند و بسند معتبر نقل کرده است که اگر خواهد
حضرت امام حسین علیه السلام را در خواب ببیند در وقت خواب این دعا بخواند که اللهم

اِنّی اَسْئَلُکَ یا مَنْ لَهُ لُطْفٌ خَفِیٌّ وَاَیادیهِ باسِطَةٌ لا تَنْقَضی اَسْئَلُکَ
بِلُطْفِکَ الْخَفِیِّ الَّذی ما لَطَفْتَ بِهِ لِعَبْدٍ اِلّا کُفِیَ اَنْ تُرِیَنی مَوْلایَ اَمیرَ
الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی مَنامی و بسند دیگر روایت کرده است که کسی که خواهد
که میت خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد و تسبیح فاطمه زهرا علیها بخواند پس این دعا بخواند
اَللّهُمَّ اَنْتَ الْحَیُّ الَّذی لا یُوصَفُ وَالْایمانُ یُعْرَفُ مِنْهُ مِنْکَ بَدَتِ
الْاَشْیاءُ وَاِلَیْکَ تَعُودُ فَما اَقْبَلَ مِنْها کُنْتَ مَلْجَاَهُ وَما اَدْبَرَ مِنْها لَمْ یَکُنْ
لَهُ مَلْجَأٌ وَلا مَنْجاً مِنْکَ اِلّا اِلَیْکَ فَاَسْئَلُکَ بِلا اِلهَ اِلّا اَنْتَ وَاَسْئَلُکَ
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ وَبِحَقِّ حَبیبِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَیِّدِ
النَّبِیّینَ وَبِحَقِّ عَلِیٍّ خَیْرِ الْوَصِیّینَ وَبِحَقِّ فاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ
وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ الَّذَیْنِ جَعَلْتَهُما سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ
عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ السَّلامُ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُرِیَنی
مَیِّتی فِی الْحالِ الَّتی هُوَ عَلَیْها چنین گوید مؤلف این کتاب که به برکت اهل بیت
رسالت صلوات الله علیهم اجمعین اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات القدر است
که در مجلدات بسیار احصا نمیتوان نمود پس اگر کسی از بندگی خدا خواهد از سنت القدر
است که از عهده صد هزار یک آنها بدر نمیتوان آمد پس چه حاجت بر تمسک شدن
اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت بجمعی از جاهلان بیخردان بمیراث رسیده و آنچه
این فقیر در این کتاب بسبیل اجمال از هزار یکی و از بسیار اندکی آورده ام اگر کسی بهمینها عمل نماید

تمام وقت او را فرا میگیرد و مجملا طریقه اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم مضبوط و معلوم است
و کسی که راه متابعت ایشان خواهد واضح و ظاهر است و اول چیزی که از اعمال ایشان مبالغه بسیار
در آن نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجگانه و نمازهای دیگر است و هفده رکعت آن
پنجگانه است و باقی هشت رکعت نافله پیشین است که پیش از ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله
پسین است که پیش از نماز عصر بجا باید کرد و چهار رکعت نافله شام است که بعد از نماز شام
بجا باید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن نشسته میکنند و یک رکعت حساب میشود
و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر که بعد از نماز شب بجا باید
کرد و اینها در فضیلت و تأکید ثانی مرتبه واجبات اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه اینها
مداومت مینموده اند و اگر ترک شود مانند واجبات قضا میباید کرد و دیگر از جمله سنن آنحضرت
روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه میان ماه و پنجشنبه آخر ماه و تمام
ماه مبارک شعبان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این روزه بوده اند تا از دنیا مفارقت نمودند
و این سه روز اگر ترک شود قضا میباید کرد و دیگر از اعمال شوکه ذکر فضایل آن متناهی در آن
شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت
اول سوره حمد و اذا زلزلت و در رکعت دویم سوره حمد و سوره عادیات و در رکعت سیوم
حمد و اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله احد و اگر در هر رکعتی سوره قل هو الله
احد بخواند خوب است و بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ
اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ و در هر رکوعی ده و هر سر برداشتن از رکوع ده و هر سجودی ده و هر سر برداشتن

از پنجاه و دو مرتبه بگوید و سنت است که در سجده آخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند سُبْحَانَ مَنْ
لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ
لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِي
الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ
وَالْفَضْلِ سُبْحَانَ ذِي الْقُوَّةِ وَالطَّوْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ
الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ وَ
كَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
أَهْلِ بَيْتِهِ بعد از آن حاجت خود را از حق تعالی بطلبد چون از نماز فارغ شود تسبیح فاطمه زهرا بخواند
و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند گناهان او آمرزیده شود و اگر چه بقدر کف دریا
و ریگ بیابانها گناه داشته باشد و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بمقدار کوه احد باشد
و این نماز را در هر وقت میتوان کرد و بجای نماز شب و در روز میتوان کرد و در حدیث است که هر شب
یا هر روز بکن و اگر نتوانی در هر هفته یک مرتبه بکن و اگر نتوانی در هر ماهی یک مرتبه بکن و اگر نتوانی در هر سالی یک مرتبه
بکن و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است
که اگر کسی را حاجتی ضروری باشد اصل نماز را بکند بی تسبیحات و تسبیحات را در راه بخواند و اگر کسی او را عادت
نداند و بخواند ثواب نماز را دارد و اگر کسی دعاها و آداب دیگر که در کتب دعا ثبت است و اعمال سنت
بسیار است دیگر نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و آن چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعتی بعد از
حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد میباید خواند و احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند

چون فارغ شود میان او و خدا گناهی نمانده باشد و نیز منقولست از حضرت صادق علیه السلام که
هر که دو رکعت نماز بکند و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود
گناهان او آمرزیده شده باشد دیگر نمازها و دعاها و اعمال بسیار است و در کتب مبسوطه علما مسطور است
اینجا ختم میکنم کتاب عین الحیوة را از الطاف حضرت واهب العطایا امیدوارم که این بحر فیوض ربانی و این
پر چشمه آب زندگانی موجب حیات جاودانی برادران ایمانی و فیض بخش تمامی دوستان گردد و تا روز جزا فیض
طالبان حیات باقی و تشنه لبان زلال معرفت ربانی از این چشمه سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد
شاید که این بسیار غریق بحر خطایا و گناهان و مبتلای نفس و هوا و شیطان را از لوث معاصی
پاک گرداند چون مرتبه خاک راه اهل ایمان و خادم اصحاب علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب
بایشان ملحق شود و ملتمس از برادران ایمانی آنکه چون از این خوان نعمتهای روحانی بهره و از این شراب طهور
حقایق معانی جرعه برگیرند در حیوة و ممات این حقیر خاکسار روزه بی مقدار را از دعای طلب مغفرت
و رفع درجات محروم نگردانند و قس علی هذا امر کتابت این صحیفه شریفه نواب [illegible] مستطاب [illegible]
خورشید [illegible] و جلالت [illegible] نصفت و عدالت را افراخته رایات [illegible]
این صحیفه [illegible] [illegible] الامر [illegible] قدوة امراء العظام [illegible] الکرام
[illegible] المنصور [illegible] الاعداء [illegible] [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] خلد الله ملکه و سلطانه [illegible]
و کاتب [illegible] این صحیفه [illegible] [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

799

٤٨٠ برگ